

عمل صالح

الموسمیه

شاه جهان نامہ

جلد اول

تصنیف محمد صالح کنہو

ترتیب تحشید دکنر غلام یزدانی

ترمیم و تصحیح دکنر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب

۴۰ کلب روڈ لاہور

عمل صالح
الموسم
شاهان نما

عمل صالح

الموسوم بہ

شاہ جہاں نامہ

جلد اول

تصنیف محمد صالح کنبو

ترتیب تحشیہ : دکتر غلام نیردانی

تزمیم و تصحیم : دکتر وحید قریشی

مجلس ترقی ادب

۲۔ کلب روڈ۔ لاہور

جملہ حقوق محفوظ

طبع دوم : جنوری ۱۹۶۷ ع

تعداد : ۱۱۰۰

لاشر : سید امتیاز علی تاج ستارہ امتیاز
ناظم مجلس ترقی ادب ، لاہور

مطبع : شفیق ہریس ، لاہور

مہتمم : ایس - ایم - شفیق

[Redacted text]



فہرست مندرجات

صفحہ	عنوان
ج تا اب	مقدمہ از ڈاکٹر وحید قریشی ...
۱ تا ۱۶	دیباچہ مصحح ڈاکٹر غلام یزدانی ...
۱	۱ - آغاز کتاب ...
	۲ - طلوع نیر اعظم وجود مسعود این مظهر موعود، یعنی والا حضرت جہانبانی کشورستانی از مشرق ولادت سراسر سعادت و آرائش یافتن صفحہ روی زمین و زمان از زہور نور ظہور آن حضرت ...
۵	۳ - بیان سلسلہ نسب ہایون حضرت صاحبقران ثانی و مجملی از احوال سعادت مآل آن دودمان جاہ و جلال ...
۸	۴ - اول، جنت مکانی نورالدین محمد جہانگیر بادشاہ ...
۱۰	۵ - دوم، بادشاہ حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی ...
۱۲	۶ - سوم عالی حضرت جنت آشیانی نصیرالدین محمد ہایون بادشاہ طاب ثراہ ...
۱۳	۷ - چہارم، حضرت فردوس مکانی ظہیرالدین محمد بابر بادشاہ ...
۱۶	۸ - پنجم، شاہزادہ بلند اختر عمر شیخ میرزا ...
۲۱	۹ - ششم، بادشاہ سعید شہید سلطان ابو سعید میرزا ...
۲۱	۱۰ - ہفتم، شاہزادہ عالی مقدار سلطان محمد میرزا ...
۲۲	۱۱ - ہشتم، شاہزادہ عالی جاہ میرزا میران شاہ ...
۲۳	۱۲ - نہم، مظهر کمال اقتدار الہی مہبط انوار فیض نامتناہی قطب الدنیا والدین صاحبقران اعظم امیر تیمور گورگان

صفحه	عنوان
	۱۳ - نورآگین شدن مکتب تعلیم ظاهری از فروغ جلاوس هاپون این چهره کشای اسرار عالم قدسی و دانای رموز آفاقی و انفسی ۲۶
۲۸	۱۴ - بیان ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر پادشاه و ذکر بعضی سواغ که در عرض آن ایام و بعد ازان روی داد ... ۲۸
۳۱	۱۵ - روگردان شدن خسرو از سعادت خدمت حضرت خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع ... ۳۱
۳۵	۱۶ - آغاز اہتسام غنچه بہارستان جاہ و جلال شاہ بلند اقبال سلطان خرم از مطلع عظمت و اجلال و ظہور انواع عنایات حضرت خلافت مرتبت جہانگیر پادشاہ در حق آن حضرت و خواستگاری نواب ممتازالزمانی بنت یمین الدولہ آصف خان ۳۵
۳۹	۱۷ - بیان خواستگاری نمودن حضرت خلافت منزلت صبیہ صفیہ مظفر حسین میرزا صفوی بجهت شاہ بلند اقبال خرم ... ۳۹
۴۲	۱۸ - ذکر نہضت جہانگیر پادشاہ بہ انداز نشاط اندوزی بہ صیدگاہ باری و ظہور سبکدستی از ہادشاہزادہ خرم در انداختن شمشیر بر شیر ۴۲
۴۵	۱۹ - زفاف حضرت شاہ بلند اقبال بہ ستر عصمت و خدر عفاف نواب قدسی نقاب ممتازالزمانی صبیہ رضیہ نواب آصف خان ۴۵
۴۸	۲۰ - بیان موجبات نہضت موکب جاہ و جلال جہانگیری بہ ہم عنانی شاہ بلند اقبال بصوب دارالبرکت اجمیر ... ۴۸
۵۵	۲۱ - نہضت موکب جاہ و جلال شاہ بلند اقبال سلطان خرم حسب الامر حضرت جہانگیر پادشاہ بہ تسخیر ولایت رانا امر سنگھ و روزی شدن فتح و فیروزی یافتن بہ نیروی توجہ کشور کشائی آن ولایت ... ۵۵

- ۲۲ - آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین یافتن
۶۵ انجمن نوروزی شاه بلند اقبال سلطان خرم در ولایت رانا
- ۲۳ - میلاد جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب ...
۶۶
- ۲۴ - تنگ شدن ساحت کار و عرصه پیکار بر رانای خذلان مال
به مساعی جمیله دلاوران خیل اقبال پادشاهزاده خرم
۶۶
- ۲۵ - توسل جستن رانا به حیل متین عفو حضرت شاه بلند اقبال
و ادراک نجات بوسیله دریافت ملازمت آن حضرت و ذکر
بعضی از مناسبات این مطلب ...
۶۹
- ۲۶ - بیان معاودت شاه بلند اقبال از مهم رانا بصوب دارالبرکت
اجمیر ...
۷۳
- ۲۷ - نورآمود شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود
پادشاهزاده سعادت پژوه دارا شکوه ...
۷۶
- ۲۸ - بیان ولادت پادشاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع ...
۷۹
- ۲۹ - توجه شاه بلند اقبال بجهت تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهی
۸۰
- ۳۰ - آغاز سال دوازدهم جهانگیری و آذین جشن نوروزی و
خواستگاری صبیّه رضیه شاهنواز خان و چهره کشائی شاهد
فتح و رسیدن پیشکش دنیاداران دکن ...
۸۵
- ۳۱ - انعطاف یافتن به فتح و نصرت کربت اول از دکن و
ادراک ملازمت حضرت خلافت مرتبت و سرفرازی یافتن
بانواع مهربانی مخصوص خطاب شاهجهانی و نصب کرسی
طلا بجنب سریر والا برای جلوس آن بلند اقبال ...
۸۹
- ۳۲ - بیان توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با پادشاه بلند
اقبال شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانهی که در آن ایام
روی داد ...
۹۳
- ۳۳ - فتح قلعه کانگڑه ...
۹۷

صفحه	عنوان
۱۰۲	۳۴ - ولادت سلطان اورنگ زیب بهادر ...
۱۰۳	۳۵ - وصول موكب سعادت مظفر و منصور بهدارالسلطنت فتح پور و انعقاد انجمن وزن مبارك شمسی از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال و آذین جشن سال چهاردهم جلوس جهانگیری
۱۰۳	۳۶ - بیان ارتحال علیا جناب بلقیس مكافی والدۀ ماجدۀ شاه بلند اقبال ...
۱۰۶	۳۷ - توجه جهانگیر بهادشاه بسیر و شكار کشمیر ؛ ولادت شاهزاده امید بخش و وقائع دیگر ...
۱۰۹	۳۸ - باعث ارتفاع ماهچۀ آفتاب شعاع لوای والای شاه بلند اقبال بار دوم بآهنك تسخیر کشور پهناور دكن ...
۱۱۲	۳۹ - وصول سیلاب افواج شاه بلند اقبال بكنار رودبار چنیل و آرائش پذیرفتن جشن وزن مبارك سال قمری سیمین از عمر شریف و یافتن توفیق توبه از شراب و دیگر سواخ
۱۲۷	۴۰ - وسیله انگیزختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار مراسم بندگی و اطاعت و توسل بذیل عفو گناه آمرز والا حضرت شاه بلند اقبال و پذیرفتن پیشکش کلی و تسلیم محال متعلقۀ اولیای دولت و دیگر سواخ اقبال ...
۱۳۱	۴۱ - ولادت با سعادت ثریا بانو بیگم
۱۳۵	۴۲ - در آمد فصل بهار و طلوع طلیمۀ سپاه نوروزی و مبارکباد فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت روزی شاه بلند اقبال و سانحۀ چند که درین عرض روی داد ...
۱۳۸	۴۳ - کیفیت روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور بارادۀ ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت خلافت مرتبت ازین وجه و منجر شدن آخر کار به جاربۀ ...

صفحه	عنوان
۱۵۳	۴۴ - بیان ولادت با سعادت شاهزاده محمد مراد بخش در قلعه رهناس
۱۶۱	۴۵ - پناه آوردن رکن السلطنت مهتاب خان بدرگاه گیتی پناه
۱۶۷	۴۶ - بیان ارتحال جنت مکانی جهانگیر پادشاه بدارالنعم جاودانی و باعث واقعی این واقعه ناگهانی ...
۱۷۳	۴۷ - کیفیت مقابله عسکر ادبار آثار سلطان شهریار با پادشاهزاده داور بخش مشهور بیولاقی و خان عالی شان آصف خان و غایبه داور بخش و خان مشار الیه بر لشکر شهریار
۱۷۶	۴۸ - رفتن بنارسی در مقام جنبر باستان بوس والا و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکانی و نوید قوت عهد خلافت به شاه بلند اقبال
۱۸۲	۴۹ - ورود موکب جاه و جلال شاه جهان به سرحد ملک رانا و سرافرازی یافتن او از آستان بوس درگاه والا و احوالی که در طی این ایام رونمود
۱۸۴	۵۰ - ورود موکب مسعود بظاهر دارالخلافة اکبرآباد و انداختن برتو نزول بر باغ دهره
۱۸۶	۵۱ - انعقاد انجمن جلوس همایون حضرت شاه جهان در دارالخلافة اکبر آباد
۱۹۲	۵۲ - حلیه مبارک آنحضرت (شاه جهان) ...
۲۰۱	۵۳ - بیان مصارف اوقات سعید شاه جهان پادشاه ...
۲۱۰	۵۴ - طرح اساس و وضع بناء تاریخ سعادت بنیاد شاهجهانی
۲۱۴	۵۵ - بیان نخستین امری که ازان قدوه سلاطین اولی الامر مدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام قضا نفاذ به سائر اعیان دولت و ولات و حکام هر ولایت ...

- ۵۶ - فهرست اسامی جمعی از سعادت‌مندان ارادت‌کیش که از
مبادی ایام قدرت تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر
همه جا حاضر بودند ... ۲۱۹
- ۵۷ - فهرست برخی از عنایات صوری پادشاه بامرای حضور
سوی صوبه داران و امثال ایشان که در دربار حاضر
نه بودند ... ۲۲۱
- ۵۸ - بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس
مبارک به نگهبانی صوبجات و فوجداری سرکار اشتغال
داشتند و برقرار داشتن باقی ایشان ... ۲۲۵
- ۵۹ - استسعاد یافتن شاهزاده‌های جوان بخت بسعادت ملازمت
اشرف و کامکاری پذیرفتن عضدالخلافت آصف خان باین
موهبت عظمی در رکاب سعادت آن شهنشاهان عرصه
نامداری ۲۲۹
- ۶۰ - سر آغاز نوروز و سرسال اول جلوس مبارک که تا قیام
قیامت به تمکین و استقامت قرین و مقرون و از زوال و
تزلزل محروس و معصون باد ... ۲۳۳
- ۶۱ - در آمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال اول جلوس و
وضع خیرات بتازگی درین ماه و بیان برخی سواخ دیگر ۲۳۹
- ۶۲ - انتقال شاهزاده لطف‌الله ازین دار فانی به سرای جاودانی ۲۴۱
- ۶۳ - بیان ترک‌تاز نذر عهد خان والی بلخ بحوالی کابل و معاودت
نمودن به کمال نومیدی و خجالت و ذکر سرجمله احوال
او و برادرش امام قلی خان والی توران ... ۲۴۳
- ۶۴ - جای دادن خواص و عوام خصوص استادگان پایه سریر
سلیمانی در سایه عنایت ظل مرحمت یعنی اساس نهادن ایوان
چهل ستون در صحن خاص و عام ... ۲۵۸

صفحه	عنوان
۲۶۱	۶۵ - سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانه سپهر نشانه از طرف سائر ملوک خصوص امام قلی خان ...
۲۶۲	۶۶ - نقل نامه نامی حضرت صاحبقران ثانی بامام قلی خان والی توران ...
۲۶۵	۶۷ - توجه موکب نصرت شعار شهنشاه کشورکشا بصیدگاه باری و تعیین پذیرفتن امرای نامدار بر جبهه‌های بندیده ...
۲۶۹	۶۸ - ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار به قصبه گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن زندانیان و فیصل یافتن مهم جبهه‌های سنگه بندیده و در آمدن او در شفاعت بوسیله اظهار اطاعت ...
۲۷۵	۶۹ - سر آغاز دومین سال هایون فال جلوس فرخنده آئین سعادت قرین حضرت ظل سبحانی صاحبقران ثانی ...
۲۷۷	۷۰ - رسیدن بحری بیگ برسم رسالت از جانب شاه عباس و رسانیدن اتحاد نامه مشتمل بر ادای مراسم تهنیت جلوس هایون و بیان مجملی از احوال شاه ...
۲۸۶	۷۱ - گزارش داستان غیرت بخش عبرت آموز که عبارت است از شرح احوال خانجهان لودی از میداء تا مال و رو یافتن او از قبله اقبال ابدی و شتافتن بوادی ادبار سرمدی از روی نادانی و بی خردی ...
۲۹۷	۷۲ - نقل نامه گرامی حضرت سایان مقامی به شاه صفی دارای ایران ...
۳۰۱	۷۳ - بیان محو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف ...

- ۷۴ - ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آن حضرت به نفس نفیس
برای گوشمال نظام الملک و خان جهان به صوب دکن ... ۳۰۳
- ۷۵ - سر آغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین
و بیان سواخ دیگر ۳۰۷
- ۷۶ - اشتعال یافتن نایره آشوب و شورش افاغنه سرحد تیراه و
بنگش بشراره شوارت کمال الدین روهیله و انطفاء آن برشحه
فشانی تیغ آهدار دولت خواهان آن صوبه ... ۳۱۳
- ۷۷ - بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم عضدالخلافة
الکبری آصف خان و روانه شدن خان عظیم الشان
به بالا کهات در مرتبه اول ... ۳۱۸
- ۷۸ - نومید شدن خان جهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه
بهازار شورش انگیزی ... ۳۳۱
- ۷۹ - کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت ... ۳۳۳
- ۸۰ - چهره نمائی شاهد مراد عسکر منصور که عبارت است از
فتح قلعه دهارور بتقاب کشائی اقبال این تائید پرور و
عنایت ذوالجلال ۳۴۰
- ۸۱ - بیان مجمعی از خصوصیات شدت قحط و غلا و طاعون و وبا
۳۴۷
- ۸۲ - آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت
صاحبقران ثانی ... ۳۵۵
- ۸۳ - بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعی قلیچ خان در
اله آباد روی نمود و شرح مجمعی از سواخ عهد دولت
۳۵۷
- ۸۴ - بیان چگونگی کشایش قلعه قندهار دکن بکلید تائید این
برگزیده عنایت ایزدی ... ۳۶۲
- ۸۵ - خرامش نواب قدسی القاب ممتاز زمان و مریم دوران باهنگ
گلگشت رهاض رضوان ازین دار ملال ... ۳۷۰

(ک)

صفحه	عنوان
۳۸۲	۸۶ - باعث ارسال یمن الدوله آصف خاں به سرداری عساکر قاهره بیالا گھاٹ نوبت دوم
۳۸۶	۸۷ - نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که بیالا گھاٹ ارسال یافت
۳۹۵	۸۸ - آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحبقران ثانی
۴۰۱	۸۹ - معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت ار دکن به صوب دارالخلافت اکبرآباد
۴۱۱	۹۰ - بیان فتح هوگی بندر به حسن سعی بهادر کنپو مدار علیه قاسم خان
۴۲۰	۹۱ - کشایش پذیرفتن قلعه کالنه به کلید تائید دولت و سواخ دیگر
۴۲۵	۹۲ - خواستگاری صبیّه حورا سیر سلطان پرویز به پادشاه زاده فرشته محضر خورشید منظر دارا شکوه و ارسال رسم ساجق معبوده
۴۳۵	۹۳ - انتظام یافتن گرامی گوهر شاهوار مهبط شرافت و کرامت اعنی کریمه پادشاه زاده پرویز در عقد پیوند و سلک ازدواج درة التاج خلافت کبریٰ مرسله الصدر سلطنت عظمیٰ محمد دارا شکوه
۴۴۵	۹۴ - ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد نذر محمد خان والی بلخ در جواب معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی ایلمچی خود فرستاده و مجملی از سواخ دولت ابد قرین
۴۴۷	۹۵ - قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج صاحبقران اعنی شاه زاده محمد شجاع با نبیره شرف خانه کرامت جاودانی یعنی کریمه سلسله صفیّه صفویه و انعقاد انجمن عقد ازدواج شرعی میان ابن دو یگانه گوهر عقد یکتائی ...

صفحه	عنوان
۳۵۲	۹۶ - بیان جمیع احوال پایان این سال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود ...
۳۵۳	۹۷ - سر آغاز سال فرخنده ششم از سنین سعادت قرین صاحبقران ثانی ...
۳۵۷	۹۸ - مرسل شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان بعنوان رسالت بجانپ ایران ...
۳۶۰	۹۹ - حمله آوردن ژنده پیل بر پادشاه زاده سلطان اورنگ زیب و بیان برخی از سواخ دیگر ...
۳۶۸	۱۰۰ - بیان چگونگی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد به کلید سعی مهابت خان و دیگر اولیای دولت ابد پیوند
۵۱۰	۱۰۱ - توجه ولای پادشاه زاده نامدار شاه شجاع حسب الامر اقدس ارفع اعلیٰ به سمت جنوب باهنک تسخیر بلاد دکن
۵۱۶	۱۰۲ - انتصاب پذیرفتن رایات ظفر آیات موکب منصور به صوب پنجاب ...

مقدمه
از
ڈاکٹر وحید قریشی

مقدمہ

(ڈاکٹر وحید قریشی)

(۱)

عمل صالح (شاہجہان نامہ) کے مرتب ڈاکٹر غلام یزدانی مرحوم کا نام کسی تعارف کا محتاج نہیں۔ جن صاحبوں نے مرزا فرحت اللہ بیگ مرحوم کا مضمون ”مولوی نذیر احمد کی کہانی کچھ ان کی کچھ میری زبانی“ پڑھا ہے وہ میاں دانی کے نام سے واقف ہوں گے۔ میاں دانی ماہر آثار قدیمہ، عربی، فارسی کے عالم اور اردو کے اچھے محقق تھے^۱۔ وہ دلی میں دسمبر ۸۸۵ھ ع میں پیدا ہوئے۔ ان کے والد مولوی غلام جیلانی ریاست دوجانہ میں دیوان ہوا کرتے تھے^۲، والدہ کی طرف سے ان کا رشتہ شاہ عبدالحق (محدث دہلوی) تک جاتا ہے^۳۔

۱۔ ایک جگہ فرحت اللہ بیگ نظم لکھتے ہوئے فرماتے ہیں :

میرے انداز و روش پر بہر اصلاح خیال

تسب سے کم نہیں فرحت مرا دانی مجھے

(یادگار فرحت صفحہ ۶۴)

Ancient Pakistan, Vol. I. (1964). Personalities in - ۲
Archaeology—the late Dr. Ghulam Yazdani by Dr. A.H. Dani.
pp. 136—164.

۳۔ ڈاکٹر غلام یزدانی کے والد کے بارے میں ڈاکٹر اے۔ ایچ دانی لکھتے ہیں کہ وہ عربی فارسی کے بہت مشہور عالم تھے۔ یہ بیان محل نظر ہے۔ دلی کے علما کے حالات کے لیے تذکرہ اہل دہلی (سر سید احمد خان)، سفینۂ رحمانی (عبدالرحمان)، تذکرہ علمائے ہند (رحمان علی) اور حدائق حنفیہ (فقیر محمد جہلمی)، سے رجوع کیا گیا، لیکن یہ کتابیں مولوی غلام جیلانی کے ذکر سے خالی ہیں۔ اگر مولوی صاحب اپنے زمانے میں یہ اعتبار علم مشہور ہوتے تو ان کا ذکر ان کتابوں میں ضرور ہوتا۔

(س)

(ع)

ڈاکٹر غلام یزدانی کی ابتدائی تعلیم گھر پر ہوئی۔ گھر کی مکتبی تعلیم کے بعد یہ مرزا فرحت بیگ کے ساتھ شاہ جی کے چوتھے کے مدرسے میں پڑھنے لگے۔ اس زمانے میں گھر پر پڑھانے کے لیے ایک مولوی الہ بخش آیا کرتے تھے۔ ان سے درس لیتے رہے۔ ”شاہ جی کے چھتے کا مدرسہ اپر پرائمری سکول تھا۔ وسطانیہ اور فوقانیہ تعلیم کے لیے کشمیری دروازے کا مدرسہ سب سے بہتر تھا، یہ اس عمارت میں واقع تھا جس میں غدر (جنگ آزادی) سے پہلے کسی زمانے میں رزیڈنسی اور بعد میں دلی کالج بھی وہاں رہا۔“ غلام یزدانی نے اسی اسکول سے انٹرنس پاس کیا، ۱۹۰۱ء میں کالج پہنچے۔ ’ہندو کالج‘ نیا نیا قائم ہوا تھا۔ یہ ماسٹر پیارے لال (رائے بہادر) کی خاص کوشش سے قائم ہوا تھا۔ فرحت اور غلام یزدانی اس کالج میں داخل ہو گئے۔ یہاں سے ۱۹۰۳ء میں ایف۔ اے کیا، پھر سینٹ مٹھیفز کالج میں داخل ہوئے۔

فرحت اللہ بیگ ’مولوی نذیر احمد کی کہانی‘ میں لکھتے ہیں :

۱۹۰۳ء میں میاں دانی نے اور میں نے ہندو کالج دہلی سے ایف۔ اے کا امتحان پاس کیا اور دونوں مشن کالج میں داخل ہو گئے۔ ایف۔ اے میں میرا مضمون اختیاری سائنس اور دانی کا عربی تھا۔ انہوں نے مجھے مشورہ دیا کہ بی۔ اے میں عربی لے لو۔ دونوں کو ایک دوسرے سے مدد ملے گی اور امتحان کی تیاری میں سہولت ہوگی جھٹ راضی ہو گیا۔ القصہ ہم دونوں بی۔ اے کے درجہ ابتدائی میں شریک ہو گئے۔ ۴

میاں مولوی جمیل الرحمان عربی پڑھاتے تھے۔ انہوں نے اچانک استعفیٰ دے دیا اور عربی پڑھانے کا کوئی متبادل انتظام نہ ہو سکا تو میاں دانی اور فرحت نے پرائیویٹ طور پر مولوی نذیر احمد مرحوم کے

۱۔ یادگار فرحت۔ مقالہ از ڈاکٹر غلام یزدانی۔ صفحہ ۱۴۔

۲۔ ایضاً صفحہ ۱۴، ۱۵۔

۳۔ ایضاً صفحہ ۱۵۔

۴۔ مضامین فرحت۔ جلد اول۔ صفحہ ۷، ۸۔

(ف)

ہاں جا کر ان سے درس لینا شروع کیا۔ اس طرح بی۔ اے پاس کر لیا^۱۔
 بی۔ اے میں میان دانی یونیورسٹی میں اول آئے^۲ اور انعام میں ایک
 تھیلی اور سونے کے تین تدغے حاصل کیے۔ اگلے برس کلکتہ یونیورسٹی
 سے ایم۔ اے (عربی) پاس کر ڈالا۔ محکمہ آثار قدیمہ کی طرف سے انہیں
 وظیفہ مل گیا اور سرجان مارشل کے قرب کا موقع ہاتھ آیا۔
 غلام یزدانی نے Palaeography (خط شناسی) اور Epigraphy
 (کتبہ شناسی) کا خصوصی مطالعہ کیا^۳ اور سرجان مارشل کی فرمائش پر
 عمل صالح کی ترتیب و تحشیہ کا کام اپنے ذمے لیا۔ ۱۹۰۷ء میں یہ
 تدریس سے متعلق ہو گئے۔ اول اپنی قدیم درس گاہ سینٹ سٹیفنز کالج
 دہلی میں عربی، فارسی کے استاد ہوئے، پھر گورنمنٹ کالج راج شاہی
 میں متعین ہوئے۔ یہاں انہیں منت کبار رائے سے مل کر کام کرنے کا
 موقع ملا اور قبل از اسلام کے آثار سے دلچسپی پیدا ہوئی۔ بالآخر یہ
 گورنمنٹ کالج لاہور میں آئے۔ گورنمنٹ کالج میں یہ عربی کے پروفیسر
 تھے^۴۔ اسی سال یہ تبدیل ہو کر بنگال چلے گئے جہاں تاریخ ہند پر
 خصوصی کام کی بنا پر انہیں کلکتہ یونیورسٹی سے Griffith انعام ملا۔
 ۱۹۱۳ء میں ڈاکٹر غلام یزدانی تدریس کا مشغلہ چھوڑ کر آثار قدیمہ
 کے محکمے میں چلے گئے۔ ۱۹۱۴ء میں ان کا قنر بطور ڈائرکٹر محکمہ
 آثار قدیمہ ریاست حیدر آباد ہو گیا۔

وہ جامع الحیثیات شخص تھے۔ ان کی علمی تگ و دو کے کئی
 میدان تھے۔ دکنیات کے مورخ کی حیثیت سے وہ یورپ کے محققین سے

۱۔ ایضاً صفحہ ۸ بعد۔

۲۔ اس زمانے میں دلی میں بی۔ اے کا امتحان پنجاب
 یونیورسٹی کے اہتمام سے ہونے لگا تھا۔

۳۔ Ancient Pakistan. loc. cit. p. 136.

۴۔ Garrett : A History of Government College, Lahore, (1914). Appendix p. vii.

وہ ۱۹۱۳ء میں یہاں پروفیسر تھے۔ اسی سال یہاں سے بنگال کی
 طرف تبدیل ہو کر چلے گئے۔

خراج تحسین حاصل کر چکے ہیں - ایچٹا اور ایلورا کے غاروں پر ان کا تحقیقی کام ، قدیم فن تعمیر پر عالمانہ قدرت اور مصوری کے رموز سے گہری واقفیت کا بین ثبوت ہے - کتبہ شناسی اور خط شناسی کا علم تو ان کا خاص موضوع تھا - حکومت ہند نے اس کام کے لیے ان کی خدمات خاص طور پر لے رکھی تھیں چنانچہ ۱۹۱۵ ع سے ۱۹۴۱ ع تک وہ برابر Epigraphia Indo-Moslemica کی ادارت کے فرائض انجام دیتے رہے - خود ریاست کے اندر وہ اسلامک کلچر کی مجلس ادارت میں بھی شامل تھے - مجلس مخطوطات کے بانی کی حیثیت سے بھی ان کی مساعی یادگار رہیں گی - گو برصغیر ہندوستان میں مسلمانوں کی آمد کے بعد کے ادوار سے بھی انھیں خصوصی شغف تھا لیکن یہ ہماری بد نصیبی ہے کہ ان کی تحریری توجہ کا اصلی مرکز قبل اسلام کی تاریخ قرار پایا اور وہ مغلیہ دور کی اہم تاریخ 'عمل صالح' کی تدوین سے اپنے علمی سفر کا آغاز کرنے کے بعد تاریخ ہند کے قدیم تر ادوار کی طرف نکل گئے - ان کی علمی خدمات کے اعتراف میں ۱۹۳۶ ع میں حکومت برطانیہ کی طرف سے انھیں Order of the British Empire کا خطاب ملا ، ۱۹۵۹ ع میں وہ حکومت ہند کی طرف سے پدما بھوش کی اعزاز سے نوازے گئے - ۱۹۴۳ ع میں عثمانیہ یونیورسٹی حیدر آباد نے انھیں D. Litt. کی اعزازی ڈگری دی - مسلم یونیورسٹی علی گڑھ نے بھی ۱۹۵۳ ع میں انھیں یہی اعزاز بخشا - ڈاکٹر غلام یزدانی نے حیدر آباد ہی میں ۱۵ نومبر ۱۹۶۲ ع میں وفات پائی -

ان کے گوناگوں علمی کاموں کا میدان تاریخ و آثار قدیمہ تک محدود نہ تھا - فارسی اور آردو ادب سے بھی انھیں لگاؤ تھا اور وہ تاریخ سے ہٹ کر ادب میں بھی کام کرتے رہے - ان کے علمی کام کا اندازہ گریٹ کے لیے ان کی تصانیف پر ایک نظر ڈالنا بے موقع نہ ہوگا:

آثار قدیمہ

1. Bidar, its History and Monuments. London, 1947.

(ق)

2. The Antiquities of Bidar. Calcutta, 1917.
3. Mandu, the City of Joy. London.
- ۴ - ہندوستان کے آثار قدیمہ پر اجمالی نظر -
- ۵ - سرشتہ آثار قدیمہ کا قیام اور ترقی - حیدر آباد دکن
6. Annual Report of the Archaeological Department of His Highness the Nizam's Dominions 1914-15 onwards, Calcutta. 1916.

نقاشی

- ۷ - ایجنٹا کی نقاشی مع تصاویر - جرمنی ، میونخ - ۱۹۳۵ ع
8. The Colour and Monochrome Reproductions of the Ajanta Frescoes based on Photography. 4 Parts. London, 1930-35.

تاریخ

9. The Early History of the Deccan. 2 vols. London. 1960.

کتبہ شناسی

10. Epigraphia Indo-Moslemica. Calcutta. 1912-1940.
11. Important Inscriptions from Baroda State. (Muslim Inscriptions Vol. II) Baroda. 1944.

فارسی ادب

- ۱۲ - مثنوی رومی (مبنی بر نسخہ ۵۱۱۰۳) جرمنی ، میونخ

اردو ادب

- ۱۳ - یادگار فرحت - حیدر آباد -

تصحیح متن

- ۱۴ - عمل صالح ۲ جلد ، کلکتہ ۱۹۱۳ و ۱۹۲۳ء بعد -

(۱) فہرست منقول از مقالہ محولہ بالا ڈاکٹر اے - ایچ - دانی -
ڈاکٹر صاحب نے اس میں ریاض الانشا کو بھی شامل کیا تھا - وہ
ڈاکٹر غلام یزدانی کی تالیف نہیں ہے اس میں ان کا صرف دیباچہ شامل
ہے - اس کے علاوہ یادگار فرحت اس فہرست میں درج نہ تھی ہم نے اس
کا اضافہ کیا ہے -

’عمل صالح‘ یا ’شاہجہاں نامہ‘ کی اشاعت و تصحیح مرحوم نے کی تھی اور اسے ایشیائک سوسائٹی بنگالہ نے شائع کیا تھا۔ ایشیائک سوسائٹی کی اشاعت کا حال سٹوری نے اپنی شہرہ آفاق تصنیف Persian Literature میں دیا ہے :

Edition : ‘Amal-i-Salih or Shah Jahan Namah of Muhammad Salih Kamboh Edited by Ghulam Yazdani, Calcutta 1912— (Bibliothica Indica) Footnote : Nearly the whole of the text has now (June 1938) been printed. The fourth Fasciculus of vol. iii. which appeared in 1936, extends to the notice of ‘Abd-al-Haqq Dehlwi’ the second in the section devoted to the ‘ulama etc.’

پنجاب پبلک لائبریری لاہور میں پہلی جلد کی کم از کم دو اشاعتیں موجود ہیں۔ پہلی ۱۹۱۰ ع کی اور دوسری ۱۹۰۳ ع کی۔

عمل صالح کا تیسرا ایڈیشن (مطبوعہ محمود پرنٹنگ پریس لاہور) ۱۹۵۸ ع میں مجلس ترقی ادب لاہور کی طرف سے شائع ہوا۔ اس میں اشاعت ثانی کو پیش نظر رکھا گیا تھا۔ لیکن کارپردازان انجمن کی طرف سے صحت متن کا کاحقہ اہتمام نہ ہو سکا اور عبارتیں کچھ سے کچھ ہونٹیں۔ موجودہ ایڈیشن اسی متن کی چوتھی ترمیم شدہ اشاعت ہے۔

دنیا کی معلومہ لائبریریوں میں عمل صالح کے جو قلمی نسخے ہائے جاتے ہیں ان کا حال سٹوری نے اپنی کتاب Persian Literature Part I, Sec. II F. 3. M. کے صفحہ ۵۸۰ پر دیا ہے۔ ان میں قدیم ترین نسخہ Etke کی فہرست مخطوطات کے حوالے سے شمارہ 332 کو قرار دیا جا سکتا ہے جس کا سنہ کتابت ۱۱۱۲—۱۱۱۳ ھ مطابق ۱۷۰۰—۱۷۰۲ ع ہے۔ ہم نے ڈاکٹر یزدانی کے مرتبہ نسخے کی تیسری طباعت کو مسودہ بنا کر اس کا مقابلہ طبع اول اور طبع ثانی سے کر کے

1 - Storey : Persian Literature — a bio-bibliographical Survey Sec. II, F. 3, M. History of India (1939) p. 580 and also footnote No. 3.

(نش)

اغلاط کی درستی کی ہے - اس کے علاوہ پنجاب پبلک لائبریری کے قلمی نسخے نمبر ج/۲۳ کی مدد سے متن پر نظر ثانی کی ہے - اس مقابلے اور مقائسے میں بعض عبارتیں مطبوعہ متن سے خارج نظر آئیں؛ انہیں متن میں شامل کر دیا گیا ہے - بعض مقامات پر ڈاکٹر یزدانی کی مجوزہ قرأت سے اس نسخے کی عبارت مختلف تھی - ایسے مقامات کی نشان دہی حواشی میں کر دی گئی ہے - اس مرحلے پر اس قلمی نسخے کا حوالہ لفظ 'قلمی' سے دیا گیا ہے اور حد قوسین میں (و - ق) یا (وحید قریشی) کے الفاظ درج ہیں - ایسے تمام اضافے جن کے آخر میں یہ نشان ہیں، راقم الحروف کی طرف سے ہیں - ڈاکٹر یزدانی کے حوالے بغیر کسی نام کے ہیں - ڈاکٹر یزدانی کی بعض صریحی اغلاط کی متن میں صحت کی گئی ہے جس کا کہیں تو باقاعدہ اظہار کہنی دار قوسوں کے ذریعے ہوا ہے اور بعض جگہ جہاں کوئی اختلاف نہایت معمولی تھا نشان دہی ضروری نہیں سمجھی گئی - ڈاکٹر غلام یزدانی کا متن (ان کی نوعمری کی کارگزاری کے باوجود) عام طور نہایت مستند اور قابل قدر ہے - حواشی میں تاریخی مقامات سے ان کی واقفیت کا بین ثبوت ملتا ہے - خصوصاً دکن کے اماکن کے بارے میں ان کے حواشی نہایت اہم اور مفید ہیں - سابق پنجاب کے علاقے میں ان کا قیام کم رہا اس لیے یہاں ایک دو جگہ انہیں تسامحات ہوئے ہیں جن کا اظہار حواشی میں راقم السطور نے کر دیا ہے - ڈاکٹر یزدانی کی ایک دو معمولی فروگزاشتوں کا ذکر شاید بے موقع نہ ہو -

شہر کابل کے کوتوال اشرف کے بارے میں متن میں یہ جملہ تھا :
 ”حسب الحکم اشرف کوتوال چار زدہ این فتنہ را فرو نشانید“
 قلمی نسخے میں 'چار زدہ' لکھا تھا - اس پر ڈاکٹر صاحب نے حاشیہ دیا ہے :

”اصل : چار زدہ غالباً یہاں مقامی است کہ اکنون باسم چار سدہ مشہور است۔“

راقم کی رائے میں اصل لفظ 'چار زدہ' ہونا چاہیے تھا - مطلب صاف ہے کہ اشرف نے ڈھنڈورا پٹوا کر لوگوں کو منع کیا اور فتنہ

(ت)

ختم ہو گیا۔

اسی طرح ایک جگہ 'راوٹی' اور 'چوکھنڈی' کا ذکر تھا لیکن قلمی نسخوں میں 'جوکی ہندی' لکھا تھا۔ ڈاکٹر صاحب نے متن کو اس طرح رہنے دیا ہے۔ حالانکہ سیاق عبارت سے 'چوکھنڈی' صاف طور پر درج ہو سکتا تھا۔ بہر حال اتنے عظیم کام میں ایسی دو چار غلطیوں سے ڈاکٹر یزدانی کے کام کی عظمت پر حرف نہیں آتا۔

(۳)

اب ڈاکٹر یزدانی کے دیباچے کے بارے میں چند معروضات پیش کرنا چاہتا ہوں۔ احوال مصنف کے تحت آنہوں نے بتایا ہے کہ مجد صالح نے مفصل حالات نہیں ملتے۔ تھوڑا بہت مواد شیخ عنایت اللہ مصنف بہار دانش کے احوال کے ذیل میں خود ہی مصنف نے دیا۔ اس کے مطابق اس کا مولد و منشا خطہ لاہور قرار پاتا ہے۔ شیخ عنایت اللہ اور مجد صالح کی رشتہ داری کے مسئلے پر بحث کر کے ڈاکٹر یزدانی نے یہ رائے دی ہے کہ عنایت اللہ شیخ تھا اور مجد صالح اپنے آپ کو آل مجد کے لقب سے یاد کرتا ہے وہ سادات سے ہے اس لیے ان کے برادر حقیقی ہونے کا سوال پیدا نہیں ہوتا۔ وہ یہ بھی بتاتے ہیں کہ مجد صالح نے لاہور میں ایک مسجد ۱۱۷۰ھ میں تعمیر کرائی جس پر ایک کتبے کی عبارت یہ ہے:

بانی این مسجد زیبا بندہ آل مجد صالح است

سنہ یک ہزار و ہفتاد ہجری

اور تاریخ تکمیل کا ذکر اس طرح کندہ ہے:

”بحسن سعی آل مجد صالح در سال ہزار و ہفتاد و نہ ہجری صورت

انجام یافت۔“

۱۱۷۰ھ تک زندہ تھے۔ ان کا سنگ سرخ کا بنا ہوا مقبرہ لاہور میں

ہے۔ یہ عبارت کنبو والا مقبرہ کے نام سے مشہور ہے اور ابھی تک موچی دروازے کے باہر واقع ہے۔

عمل صالح میں شیخ عنایت اللہ کے ہاں بھی وطن سے متعلق عبارت صرف اس قدر ہے:

(ث)

”اصل طہنت قرشتہ سرشتش کہ ہانا از گوہر آب و خاک است
چون جوہر فیض از ارض مقدس لاہور است و مولد مبارکش بلدہ
دارالسرور برہانپور ۱۔“

یہاں کوئی ہلکا سا اشارہ بھی ایسا نہیں جس سے محمد صالح کے مولد
لاہور ہونے کا قیاس کیا جاسکے۔ خود شیخ عنایت اللہ کا وطن لاہور
اور مولد برہاں پور بیان ہوا ہے۔ آگے چل کر اپنا ذکر محمد صالح نے
یوں کیا ہے :

”مجملاً آن مجمع کمالات انسانی کہ مربی و ولی نعمت صوری و
معنوی این بندہ بود و در سخن سرائی و معنی پیرائی ید بیضا
می نمود، از عہد طفولیت تا الیوم توجہ والا بتربیت این ذرہ
بی مقدار مصروف داشتہ ہمہ وقت جزۂ شاہد کلام را بغازۂ اصلاح
می آراست و صورت معنی از آئینہ سخن باحسن وجہ نمودار
می ساخت ۲۔“

ابوالبرکات سنیر لاہوری کے ترجمے میں لکھتے ہیں :

”بحسب سرشت از افق لاہور طالع گردیدہ ... جہان جہان دریغ و
درد کہ آن جوان طبع بکمال عمر طبیعی نرسیدہ و مراحل زندگانی
تمام نوردیدہ در عین ایام شباب کہ فصل بہار نکوئی سالہای
زندگانی است رو بشہرستان عدم آورد... من بندہ از آغاز ایام
طفولیت بآن مستجمع ہدایع معانی اتفاق صحبت افتادہ دو معنی در
یک بیت و دو پیکر در یک آئینہ در یک بیت و یک خلوت بسر
می بردیم... رحلت آنجناب روز دو شنبہ ہفتم رجب ہزار و پنجہ و
چہار در اکبر آباد واقع شدہ و نعشش بہ لاہور رسید ۳۔“

شیخ عنایت اللہ کی وفات کے بارے میں محمد صالح کی اصل عبارت

یہ ہے :

بحسب نصیب و تقدیر پیش از آنکہ کتاب مستطاب (عمل صالح)

۱۔ عمل صالح - طبع ثالث - جلد سوم صفحہ ۳۷۳ -

۲۔ ایضاً - صفحہ ۳۷۴ -

۳۔ ایضاً - صفحہ ۴۰۱ -

(خ)

بنظر اصلاحش رسیدہ از ہرتو نظر فیض اثرش عبارت را رتبہ و مغنی را کمال حاصل آید - روز پنجشنبہ نوزدہم جادی الاول سال ہزار و ہشتاد و دو کہ تاریخ تولد مبارکش نیز ہمین بود در سن شصت و پنج سال قمری رحلت بر اقامت گزیدہ متوجہ خلد برین گشت ۱ -

عنایت اللہ کی پیدائش کی تاریخ ۱۹ جادی الاول ہے اور ۶۵ برس کی عمر میں ۱۰۸۲ھ میں انتقال کیا تو اس حساب سے ان کی ولادت کی تاریخ ۱۹ جادی الاول ۱۰۱۷ھ قرار دی جا سکتی ہے - محمد صالح اس سنہ کے بعد پیدا ہوئے - اس لیے کہ وہ شیخ عنایت اللہ کا ایک اور مقام پر ذکر 'برادر کلان' کے طور پر کرتے ہیں - ان کا عمر میں ان سے بڑا ہونا یقینی ہے لیکن ملا منیر کے حال میں محمد صالح نے ان کی اپنی طفولیت سے دوستی کا ذکر ان الفاظ میں کیا ہے جس سے ہم عمری کا گمان ہوتا ہے - ملا منیر لاہوری ۱۲ رمضان المبارک ۱۰۱۹ھ کو لاہور میں پیدا ہوئے^۲ اور یہیں تعلیم و تربیت پائی - یاد رہے کہ منیر محمد صالح کے رشتہ کے بھائی بھی تھے - اس لیے "در یک بیت و یک خلوت بسر می بردیم" کا مفہوم محض ہمسایگی کا نہیں رہتا بلکہ قرابت قریبہ پر دال ہے - ان ساتھ کے کھیلے ، ساتھ کے ہلے رشتہ داروں کی عمر میں بھی کچھ زیادہ فرق نہ ہوگا - قیاس چاہتا ہے کہ یہ بھی اپنے برادر کلان سے دو تین برس ہی چھوٹے ہوں گے - شیخ عنایت اللہ سے ان کا رشتہ کیا تھا؟ — ڈاکٹر غلام یزدانی شیخ عنایت اللہ کو شیخ اور محمد صالح کو سید قرار دیتے ہیں - ان کی اصل عبارت یہ ہے :

"مورخین زمانہ حال شیخ عنایت اللہ را علی حسب اختلاف الروایات ہم زلف و برادر حقیقی مصنف می خوانند لیکن از مطالعہ عمل صالح معلوم می شود کہ قول آن جماعت کہ شیخ موصوف را برادر حقیقی محمد صالح می گوید درست نیست - زیرا کہ مصنف

۱ - ایضاً - صفحہ ۳۷ -

۲ - اورینٹل کالج میگزین مئی ۱۹۲۷ع ، صفحہ ۳ -

(مقالہ حافظ محمود شیرانی بعنوان مولانا ابوالبرکات منیر لاہوری) -

اسمہش را در ہرجا بلقب آل محمد زینت می دہد کہ فقط سادات را نوشتن جائز است و عنایت اللہ را بہر مقام شیخ عنایت اللہ نوشتہ است ۔ مورخین را این غلط فہمی غالب از لفظ برادر کلان واقع شدہ کہ مصنف بآن شیخ موصوف را در ہرجا خطاب می کند ۔ لیکن در محاورہ فارسی خطاب برادر عام است و اطلاقی بر برادر حقیقی و عمزادہ و ہم زلف یکسان می باشد ۔“

ان کی رائے میں محمد صالح سید اور عنایت اللہ شیخ تھے۔

مسٹر سٹوری ان کی رائے سے اختلاف رکھتے ہیں ۔ وہ Persian

Literature میں فرماتے ہیں :

“Ghulam Yazdani argues that M. Salih cannot have been the brother of ‘Inayat Allah’ because the latter is always called Shaikh ‘Inayat Allah’ whereas M. Salih by prefixing the words Al-i-Muhammad to his name shows himself to have been a Saiyid. The latter statement, however, is based on a misconception. The words which M. Salih prefixes to his name are bendah-i-Al-i-Muhammad (as in the inscription on his mosque) or fidwi-i-Al-Muhammad i.e. the devoted supporter of Muhammad’s family.”

محمد صالح کا ایک اور بیان اس سلسلے میں اہمیت رکھتا ہے ۔ شیخ

عنایت اللہ بہار دانش کے دیباچے میں خود لکھتا ہے :

”بندہ رہ نوردد جادۂ اتحاد ، نمک پروردۂ حسن اعتقاد ، خاک راہ آل محمد صالح کہ بآن پاک گوہر (شیخ عنایت اللہ) نسبت ہم گوہری و شاگردی دارد“۔

اس عبارت میں ’ہم گوہری‘ کی ترکیب قابل غور ہے ۔ فارسی میں

’گوہر‘ کا لفظ دیگر معانی کے علاوہ اصل ، ذات ، نسل ، خاندان اور

۱ - دیباچہ مصبح صفحہ ۶ -

۲ - Storey : Persian Literature Vol. I, Sec. II, F. 3,

History of India (1939) p. 279 footnote 1.

۳ - بہار دانش - عنایت اللہ - طبع نولکشور ۱۸۷۰ ع صفحہ ۵ -

نژاد و فرزند کے لیے مستعمل ہے^۱ اس لحاظ سے محمد صالح اور عنایت اللہ کا برادر حقیقی ہونا اگر ثابت نہ بھی ہو جب بھی ان کی نسلی قرابت داری یقینی ہے - یہ بات البتہ غور طلب ہے کہ وہ عنایت اللہ کو ہمیشہ شیخ لکھتا ہے - معاصر شہادتوں میں کنبہ کی نسبت نہ کہیں عنایت اللہ کے لیے استعمال ہوئی ہے اور نہ محمد صالح یا ملا منیر لاہوری کے لیے - کہیں ایسا تو نہیں کہ بعد کے مورخین - شیخ محمد صالح (صاحب عمل صالح و بہار سخن) کو اور محمد صالح کنبہ کو ایک ہی شخص تصور کر لیا ہو؟ شیخ محمد صالح کے معاصر محمد صالح کنبہ ایک بہادر فوجی تھے - کئی معرکوں میں شریک ہوئے - چنانچہ ہوگی کی لڑائی (۱۹۴۱ء) اور آسام کی مہمات (۱۹۴۷ء) میں شریک تھے اور ان کا ذکر خود صاحب عمل صالح نے بھی کیا ہے - ذکر کے وقت ان کا انتقال ہو چکا تھا کہ ان کا تذکرہ بصیغہ غایب ہوا ہے^۲ - وہ کنبہ ہوتے اور عنایت اللہ بھی کنبہ ہوتے تو جب انہوں نے دوسروں کے ذیل میں کنبہ لکھا ہے تو اپنے حال میں بھی اس کی وضاحت ضرور کرتے - اگر یہ استدلال صحیح ہے تو پھر صاحب عمل صالح کو صرف شیخ لکھنا درست ہوگا - نہ سید نہ کنبہ -

ان کے مزار کے بارے میں ڈاکٹر غلام یزدانی اور ان کی تقلید میں سٹوری یہ اطلاع دیتے ہیں کہ مزار لاہور میں موچی دروازے کے باہر واقع ہے - جس مزار کا ذکر ان دونوں صاحبوں نے کیا ہے اس کے محل وقوع کے بارے میں یہ بیان غیر محتاط ہے - اس طرح تو شالامار باغ کو بھی بیرون موچی دروازہ کہہ سکتے ہیں - حقیقت یہ ہے کہ مزار موچی دروازہ سے بہت فاصلے پر واقع ہے - مزار کے بارے میں ڈاکٹر غلام یزدانی نے تحقیقات چشتی اور سید محمد لطیف کی کتاب 'لاہور' پر اپنی معلومات کی بنیاد رکھی ہے - تحقیقات چشتی کا اصل اقتباس یہ ہے :

- ۱ - فرہنگ اندراج ، جلد سوم صفحہ ۷ ، برہان قاطع (طبع معین) صفحہ ۱۸۶ ، مؤید الفضلاء صفحہ ۱۴۱ ، غیاث اللغات صفحہ ۵۸۵ -
- ۲ - محمد صالح کنبہ کے حال کے لیے دیکھیے - سٹوری صفحہ ۵۷۹ فٹ نوٹ نمبر ۲ -

”حضرت علی رنگریز کی خانقاہ کے شمال روید بہت نزدیک ایک ٹیلہ پر گنبد کمبوؤں مشہور ہے۔ اب اس میں مسٹر سیمور صاحب نے کوٹھی بنائی ہے۔ صورت اس کی ہشت پہلو چونہ گچ، اب رنگ اس کا سیاہ نظر آتا ہے۔ چاروں طرف اس کے باہر کی طرف تالاب بام چار محراب کلاں ہیں اور اب ان محرابوں کے اندر زیر و بالا دو دو دروازے لگے ہیں۔ جنوب روید زینہ اوپر جانے کا، متصل اس کے ایک اور گنبد طولانی۔ معلوم نہیں کہ اس میں کتنی قبور تھیں۔ بوقت سیمور صاحب وہ گنبد باورچی خانہ تھا۔ ایک بگھی خانہ ہے، شکل اس کی طولانی پر چہار طرف بارہ در محرابی گنبد کنبوؤں والے کے گوشہ اس میں۔ دو چبوترہ ریختہ کار موجود ہیں، پر قبور نامعلوم الاسم اور گنبد کمبوؤں والے میں دو قبریں ہیں ایک محمد صالح کمبو کی جمی کی بنیہ مسجد چینیانوالی اندر موجی دروازہ کے موجود ہے اور مسجد کے دروازہ پر۔

ہائٹی این مسجد زیبا نگار بندہ آل محمد صالح است

بخط جلی تحریر ہے اور ۱۰۷۰ھ ایک ہزار ہفتاد ہجری، جن کا حال مفصل آگے تحریر ہوگا۔ دوسری قبر شیخ عنایت اللہ کی جو اس کا داماد تھا اور کتاب، بہار دانش، مصنفہ اس کی مشہور و معروف ہے۔ لکھتے ہیں کہ جب وہ کتاب بہادر دانش تصنیف کر کے بحضور بادشاہ لے گیا تو بادشاہ نے بعد ملاحظہ فرمایا کہ اے عنایت اللہ افسوس ہے کہ تو نے موتیوں کو رسی میں پرویا ہے یعنی آراستگی عبارت تو ایسی کی کہ اس سے بہتر ممکن نہیں اور قصص ایسے ناکرہ ہیں کہ جن سے سوائے شہوت انگیزی اور کچھ فائدہ حاصل نہیں۔ اور گنبد ہذا بنیہ اسی شیخ عنایت اللہ کا ہے۔ سنا جاتا ہے کہ محمد صالح بعد تعمیر مسجد اندرونی موجی دروازہ ۱۰۷۵ھ ہجری میں فوت ہوا۔ اس وقت شیخ عنایت اللہ نے یہ گنبد بنوایا۔ بعد اس کے ۱۰۸۰ھ میں شیخ عنایت اللہ مصنف کتاب ’بہار دانش‘ بھی راہی ملک عدم ہو کر اسی مقبرہ میں دفن کیا گیا۔ اب وہاں آرام تام صاحبان عالی شان رونق افزا ہیں آئندہ کی خبر نہیں کہ کیا کچھ ہوگا۔ عہد وفات ان کا عہد عالمگیر بادشاہ غازی اور عہد شاہجہاں میں انہوں نے خوب ترقیاں پائیں۔

(غ)

اور دفتر معلیٰ میں شیخ محمد صالح بڑے نامی صاحب دفتر تھے اور شیخ عنایت اللہ بھی باوقات مختلفہ سرفراز و مختار تھے - چنانچہ اب تک یہ گنبد و مسجد یادگار ان کا موجود ہے ۔

سید محمد لطیف کا بیان یہ ہے :

“North of the tomb of Ali Rangrez, and east of the road leading from the North-Western Railway station to Government House, and quite close to the New Victoria Hotel, is a high dome, on a rising ground, called the GUMBAAZ KAMBOHAN WALA. Beneath the dome were two tombs, one of Muhammad Saleh Kamboh, the founder of the mosque known as CHINIAN WALI, opposite the Mochi Gate of the city, and the other of his elder brother, Sheikh Inayatullah, author of the well known Persian work BAHAR-I-DANISH, known throughout India as a most perfect specimen of Persian style. He is also the author of the history known as the DILKUSHA, which treats of the lives of the Khalifs of Islam ; the history of the nations from the time of Adam, and an account of the Moghal Emperors of Hindustan. During the reign of Shah Jahan, Mohammad Saleh was in charge of the royal office at Lahore, while Inayatullah held an office of trust under the Lahore Viceroy. The structure is of octangular form, and was converted into a private residence by an English gentleman, Mr. Seymour, after whose name it came to be called SEYMOUR SAHIB KI KOTHI. Close to it is a longitudinal dome, beneath which were the tomb of the relations of Muhammad Saleh and Inayatullah, but Mr. Seymour converted it into a kitchen. The actual dome was used as a carriage house.

Side rooms have been now added to the large dome which is used as an English Church called, ST. ANDREW'S RAILWAY CHURCH presided over by the Rev. A. R. Macduff. The tombs of the brothers Muhammad Saleh and Inayatullah were of red sand-stone, but these were destroyed by the Sikhs, who, as usual with them, used the dome as a powder-Magazine. The dome is lofty and imposing and is supported by four high arches. The old flight of steps is to the south.

The elliptical dome, before mentioned has additional rooms and chambers added to it now, and is used as a private residence by an English gentleman of the Railway Department.

Muhammad Saleh is the author of the AMAL-I-SALEH, or SHAH JAHAN-NAMA, so often quoted in these pages. The work is written in excellent Persian style, and in good taste, and is proof of the great literary attainments of the author and his skill as a writer of Persian poetry and prose.

Muhammad Saleh informs us in his work that his brother Inayatullah retired from worldly affairs in after-life, and became a recluse devoting himself to prayer, meditation and the study of theology.

The dome, in which the two brothers are buried was constructed by Inayatullah during his own life-time. He died in 1080 A. H. (1669 A. D.) or three years after the death of Shah Jahan, and was buried here. Muhammad Saleh, who died five years later also found his resting place by the side of his brother, in the same vault."

ڈاکٹر غلام یزدانی نے ان بیانات ہی سے محمد صالح کتبہ والا حصہ اپنے دیباچے میں درج کیا ہے ان کی تقلید میں شوری نے بھی اسی بیان کو قبول کر لیا ہے۔ جہاں تک شیخ عنایت اللہ کی وفات اور ان کے دفن ہونے کا تعلق ہے اس کے بارے میں 'عمل صالح' کے مصنف کا بیان ہے کہ :

”روز پنجشنبہ نوزدہم جہادی الاول سال ہزار و ہشتاد و دو کہ تاریخ تولد مبارکش نیز ہمین بود در سن شصت و پنج سال قمری رحلت بر اقامت گزیدہ متوجہ خلد برین گشت۔۔۔ آن آمادہ نزول مغفرت را کہ ہمہ جہت منظور نظر قبول الہی بود متصل مزار فیض آثار حضرت قطب الاقطاب خواجہ قطب الدنیا والدین (بختیار کاکی) در خانقاہ بنا کردہ خود بلطف ایزدی و مرحمت سرمدی سپردند ۲۔“

اس سے صاف ظاہر ہے کہ عنایت اللہ کا انتقال دلی میں ہوا اور وہ دفن بھی وہیں ہوئے۔ اس لیے جہاں روایت کا ایک حصہ مشتبہ ہے وہاں اس کے دوسرے مربوط اجزا کیسے درست ہو سکتے ہیں ؟

(اب)

ڈاکٹر عبد اللہ چغتائی صاحب کے اس بیان سے اتفاق مشکل ہے کہ :

Both the brothers died in Lahore and are buried here. ۱

محمد صالح کے انتقال کی تاریخ ، مقام انتقال اور جائے دفن کے بارے میں ہمارے پاس فی الحال کوئی معاصر اور قریب العہد شہادت موجود نہیں ۔

عمل صالح کے زمانہ تدوین کے بارے میں ڈاکٹر غلام یزدانی کی اطلاعات نہایت صحیح اور قابل قدر ہیں ۔ ڈاکٹر بنارسی داس سکسینہ کی History of Shah Jahan of Delhi کی مدد سے دو مثالوں کا اور اضافہ کیا جا سکتا ہے ۔ شاہجہاں کی ممتاز محل سے شادی کے ضمن میں محمد صالح لکھتا ہے کہ اس کے چاروں فرزند آج بھی حیات ہیں ۔ پھر ملکہ کی وفات کے ذکر میں اورنگ زیب کی بڑی تعریف کرتا ہے جس سے گمان ہوتا ہے کہ ۱۶۵۹ء/ ۱۰۷۰ھ کے بعد بھی کتاب کی تحریر جاری تھی ۔ اسی طرح شجاع کے بارے میں لکھتا ہے کہ ابھی تک اس کا کچھ سراغ نہیں ملا ۔ گویا ۱۶۶۹ء/ ۱۰۸۰ھ تک تدوین کا کام برابر جاری تھا ۲۔

آخر میں کتاب کی تاریخی حیثیت کے بارے میں ڈاکٹر سکسینہ کی رائے بھی بے موقع نہ ہوگی ۔ فرماتے ہیں ۳ :

The author, as Ghulam Yazdani remarks in his preface, was employed in the Imperial Records Department, and as such had a great opportunity to obtain information from first-hand sources. But a perusal of the work shows that, except in the later portion, Md. Saleh had summarised in ornate language the existing accounts of Shah Jahan's reign. Like others he is partial to Shah Jahan and hard on Nur Jahan. But his evidence regarding the complicity of Shah Jahan in the murder of Khusrav is one strong proof of his independent judgement.

Lahore's Neglected Monuments, the Mosque of Moham- - ۱
mad Saleh Kumbah and his Tomb (Dr. 'Abdullah Chaghatai)
The Pakistan Times, Lahore 22nd. December 1956.

Loc. cit. (ed. 1962) Int. p. vii. = ۲

Ibid = ۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دیباچہ مصحح

تمہید

در زمانی که بمحکمہ آثار قدیمہ سرکار ہند مؤلف تحقیق السنہ عربیہ و فارسیہ بودم - روزی اشارہ عالی جناب فضیلت مآب جان ہیوبرٹ مارشل صاحب سی - آئی - ای دیرکتور جنرل محکمہ موصوفہ بدین معنی رفت کہ اگر کتاب 'عمل صالح' کہ کامل ترین تاریخ عہد حضرت شاہجہان بادشاہ غازی از تصنیف مجدد صالح کنبو است بتصحیح و تحشی این بندہ زیور انطباع پذیرد خیلی زیبا بود - زیرا کہ باوجود متعدد بودن کتب تاریخ زمان حضرت شاہجہان بادشاہ کتابیکہ بر جملہ احوال عہدش از ولادت تا وفات محتوی جامع باشد جزین نامہ نامی نیست - و شہرت و قبولیتی کہ این کتاب را بوجہ صدق بیان و درستئی اتیان حاصل شدہ احتیاج شرح ندارد - چنانچہ در اکثر تواریخ معتبرہ متاخرین حوالہ باین کتاب رفتہ است - چون امر آن عالی جناب خالی از حکمت نبود کمر ہمت بر اتمام این کار بستم و از ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ استفہار نمودم کہ اگر [آیا؟] ایشان سلسلہ بیلو تھیکا انڈیکا متکفل اشاعت این نسخہ بدیعہ می توانند شد - آن جاعہ افاضل کہ در احیا و ترویج علوم و فنون آسیا ہمیشہ سرگرم کاراند تحریک من بندہ را برغبتی تمام قبول نمودہ فرمودند کہ متن را بترجمہ مختصر در زبان انگلیسیہ کہ از تبلیغ و ترصیع کلام فارسی مزکی و منقلی و بہ مقاصد و مطالب محلی و مطری باشد صورت انتظام دہم - الحمدللہ کہ امروز جلد اول از آن کتاب مستطاب ہدیہ ناظرین شود - الہی حسن سعی قبول کناد -

احوال مصنف

احوال مصنف از هیچ کتاب آن عهد بدریافت نمی رسد - و در فائده 'عمل صالح' نیز جزین که "کمترین داعیان دولت ابد پیوند بوده" چیزی درین باب مسطور نیست - لیکن از احوال شیخ عنایت الله مصنف بهاردانش و از ذکر مولانا ابوالبرکات المتخلص بمنیر که در خاتمه کتاب درج است انمودگی بدست می آید - چنانچه معلوم می شود که مولد و منشأش خاک پاک خطه لاهور است - و در عهد طفولیت بزیر تربیت شیخ عنایت الله مانده - و کسب علوم هم از آن مدوح نموده - میگویند که ملا منیر را بمصنف کمال شغف بود - و مدتی بیک جا بسر بردند -

در تاریخ هند ایلیٹ صاحب و پروفیسر داسن مصنف را با میر محمد صالح خوشنویس^۱ پسر میر عبدالله مشکین قلم که بفارسی کشفی تخلص می کرد خلط ملط کرده است چنانچه میگوید :

"درین امر هیچ شک نیست که محمد صالح همان کس است که خود را باین نام در کتاب خود بزمرة خوشنویسان نوشته -"^۲

حالآنکه وفات خوشنویس مذکور در عمل صالح بذکر وقایع سال بیست و چهارم جاوس والا مطابق سنه هزار و شصت هجری مندرج است - پروفیسر موصوف را این خیال غالب ازین قول کرنیل لیس پیدا شده که در باب بادشاه نامه عبدالحمید لاهوری در جرنل روائل ایشیاٹک سوسائٹی (جلد سوم سلسله جلدیده) رقم یافته -

"نسخه جلد دوم بادشاه نامه که برای طبع بلیوتھیکا انڈیکا مستعمل

(۱) برای مزید حالات خوشنویس مذکور ببینید صفحات ۱۳۱ ، ۵۰۵ ، ۵۵۵ ، ۶۷۹ - بادشاهنامه عبدالحمید لاهوری - جلد دوم - طبع بلیوتھیکا انڈیکا -

(۲) ملاحظه کنید تاریخ هند ایلیٹ صاحب - جلد هفتم - صفحه ۱۲۳ -

شده بهترین نسخه قلمی است که بنظر آمده - از قلم محمد صالح کنبو^۱
مصنف عمل صالح نگارش پذیرفته - و بر خاشیه دستخط شاهجهان
بادشاه دارد -"

(۱) در باب اصلیت این قوم حکایات عجیبه و روایات غریبه بر السنه^۲
مردم جاری است - چنانچه در میان اهل اسلام مشهور است که اگر شخصی
سیدالانساب بزنی کناس متاهل شود - اولاد کنبو (کم بو) باشد - گویا بوی
کناسی از آمیزش سادات کم شده - یا خوشبوی سادات از امتزاج کناسی
کم گردیده - جماعتی دیگر می گویند که چون در ابتدا تعداد ایشان
قلیل بود نظر بر آن ایشانرا کم بوگفتند ، باین معنی که بوی شان در میان
خلق قادر است - لیکن این همه اقوال لغو و پوچ است و رزانتی ندارد - مولانا
شیخ زین العابدین جد مادری^۳ مولانا شیخ عبدالحق محدث دهلوی که باز
جد مادری^۴ راقم الحروف می باشد در کتاب خود مصباح العارفین می نویسد
که در لفظ کنبو و او نسبت است منسوب به کنب چون و او هندو و کنب
شهریست نزد غزنین- باشندگان آن شهر اعم ازینکه مسلمان باشند یا بت پرست
بآن لقب ملقب شدند -

در بعض کتب تاریخ نوشته شده که کتبا^۵ بالضم نام دریای است در
شمال سمرقند و آبادیها که بر کناره آن دریا واقع شده بهمین اسم موسوم شد -
چنانکه جہلم نام دریای است و هم نام شهری که بر لب آن دریا واقع است -
در زمانی سادات و شیوخ از عرب و بغداد آنجا سکونت نمودند - و بعد
مرور قرون و دهور چون بهندوستان رو نهادند این لقب را همراه خود شان
آوردند - علاوه ازین اقوال از قرینه این شعر نیز :

* بیت *

اگر قحط الرجال افتد ازین سه انس کم گیری
یکی افغان ، دوم کنبو ، سوم بد ذات کشمیری

که در باب سو^۶ خلق این قوم در میان مردم مشهور است - این امر واضح
میگردد که کنبو مثل کشمیری و افغان لقب مقامی است نه که ذاتی و
صفاتی - و از تحقیق جد اول مردم شاری که در ذیل درج است معلوم می
شود که اصل این قوم اغلب از سرزمینی است که در مضافات پنجاب واقع
است - زیرا که اکثر افراد این قوم به پنجاب سکونت دارند - و آنانکه در
صوبجات متحده آباد اند در آن اضلاع هستند که به پنجاب ملحق است -

[بقیه حاشیه صفحه ۳]

درین صورت قول مولانا شیخ زین العابدین قرین صواب معلوم می شود که کنبو مثل هندو اسم نسبت ست منسوب به کنب -

نکته لطیفه اینکه منو در دهرم شاستر خود (باب دهم - اشلوک ۳۳ ، ۳۴) ذکر بعض فرقه های کهنتری میکند و فرقه که بسلسله ترتیب چهارم ثبت افتاده کمبوج است - و عجب نیست که این طایفه اسلاف و اجداد کنبوی زمان حال باشند - ازین وجه که آن نوع قوم کنبو که به مذهب هندو تعلق دارد بالکلیه کهنتری است در باب اسقاط حرف جیم می توانیم گفت که بسبب کثرت استعمال واقع شده - مستشرقین زمان حال از سیاق عبارات کتب قدیمه سنسکرت منو گرفته وطن مالوف طایفه کمبوج را در کوه هندو کش قرار داده اند که وادی گگت را از بلخ جدا می سازد و ثابت می رسد - چنانچه کریستن در جنرل رائل ایشیائیک سومانی (بابه جولائی سنه ۱۹۱۲ هـ صفحه ۸۰۱) این طایفه را یکی از اقوام شمال غرب هند بیان می کند - و گوید که لغت شان به سنسکرت و ایرانی آمیزش داشت - مومیوفاوچر بنا بر روایات ملوک نیپال ثبت را کمبوج دیس می پندارد و رایش بسیار تفاوت ندارد - اما وراهمیهرا در برهمت سمهتا (باب چهاردهم - آیت ۱۷) کمبوج دیس را در ممالک جنوب مغرب شمار می کند - غالباً بنای قولش این است که کمبوج در دهرم شاستر منو و هری و نشا و منادا اشوکا (شماره ۱۳ - ۲۵۹ سال قبل از مسیح) به قومی دیگر که جوانا نام دارد مسطور شده - و چون موخرالد کر باشندگان غرب و جنوب غرب بودند و راهمیهرا طایفه کمبوج را نیز متوطن ممالک جنوب مغرب شمرد -

تفصیل جلد اول مردم شماری

(کنبو) کل تعداد = ۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلحاظ مذهب

هندو = ۶۳۱۲۸

سکه = ۳۳۸۸۹

مسلمان = ۷۶۵۵۶

۱۸۳۵۷۳

تقسیم بلحاظ صوبجات

پنجاب = ۱۷۳۰۹۸

بلوچستان = ۳۶

من بنده برای تحقیق نسخه مذکور را خود بامعان نظر در کتابخانه ایشیائیک سوسائیتی بنگاله ملاحظه نمودم و یافتم که در آخر کتاب نام کاتب فقط "محمد صالح الکاتب" درج است - اکنون بفهم نمی آید که کرنیل لیس بر چه بنا محمد صالح الکاتب را محمد صالح کتبو قرار داده است - از مطالعه کتب تاریخ آن عهد چنین معلوم می شود که محمد صالح الکاتب یا میر محمد صالح خوشنویس پسر میر عبدالله مشکین رقم است - زیرا که در سنه هزار و پنجاه و شش هجری خدمت داروغگی کتابخانه معلی از تغییر رشیدای خوشنویس پاو مقوض شده بود - و ممکن که باین حیثیت نقل کتب هم برای کتابخانه شاهی می کرد - یا میر محمد صالح^۱ برادر روشن قلم است که پس از وفات برادر موصوفش بجای او بخدمت فرمان نویسی سرافراز گشت - و این نسخه را حسب ایامی حضرت صاحبقران ثانی نوشته باشد -

[بقیه حاشیه صفحه ۴]

۲	=	کشمیر
۹۴۳۲	=	صوبجات متحده
۵	=	جزائر اندمان
<hr/>		
۱۸۳۵۷۳		

[ملاحظه کنید مردم شماری هند سنه ۱۹۰۱ میلادی - حصه دوم (جلد اول) مؤلفه ایچ - ایچ - رزلی و ای - اے - گیث]*

(۱) میر محمد صالح فرمان نویس و میر محمد صالح خوشنویس داروغه کتابخانه معلی هر دو جداگانه کس بودند - و مناصب ایشان در عمل صالح جداگانه درج است - چنانچه میر محمد صالح فرمان نویس بمنصب پانصدی بیست سوار سرافراز بود و میر صالح داروغه کتابخانه بمنصب نهصدی صد سوار - میر محمد صالح فرمان نویس و محمد صالح کتبو را هم یک کس قیاس کردن درست نیست - زیرا که اگر چنین بودی ذکر روشن قلم مثل ذکر شیخ عنایت الله که هیچ خطاب نداشت و باز دو بار به بسیار شرح و بسط رقم شده است بالضرور در عمل صالح نگارش یافتی - علاوه ازین ذکر تفویض خدمت فرمان نویسی که بیادشاهنامه عبدالحمید درج است در عمل صالح نیز رقم شدی - والله اعلم بالصواب -

مورخین زمانه حال شیخ عنایت الله را علی حسب اختلاف الروایات هم زلف و برادر حقیقی^۱ مصنف می خوانند لیکن از مطالعه عمل صالح معلوم می شود که قول آن جماعت که شیخ موصوف را برادر حقیقی^۲ محمد صالح می گوید درست نیست - زیرا که مصنف اسمش را در هر جا بلقب آل محمد زینت می دهد - که فقط سادات را نوشتن جایز است و عنایت الله را بهر مقام شیخ عنایت الله نوشته است - مورخین را این غلط فهمی غالب از لفظ برادر کلان واقع شده که مصنف بآن شیخ موصوف را در هر جا خطاب می کند - لیکن در محاوره فارسی خطاب برادر عام است و اطلاقش بر برادر حقیقی و عمزاده و هم زلف یکسان می باشد -

میگویند که محمد صالح در دفتر معلی شاهی سلسله ملازمت داشت و علاوه از عمل صالح کتابی دیگر موسوم به بهار سخن^۱ هم نتیجه طبع وفاد اوست - این کتاب بر چهار چمن مشتمل است - چمن اول در مکاتیب بادشاهان و امرا - چمن دوم در رقعات - چمن سوم در توصیف عبارات آگه و شاهجهان آباد و لاهور - چمن چهارم در تقریظات کتب - از دیباچه معلوم می شود که مولانا ابوالبرکات منیر مسودات این کتاب را که در اوراق منتشره صورت پراگندگی داشت خواست که در یک شیرازه جمع آورد اما اجل مهلت نداد - و آخر الامر محمد صالح خود آن اوراق پریشان را در سنه هزار و هفتاد و سه هجری ترتیب داده به بهار سخن موسوم کرد - درین گلدسته مصنف داد رنگین کلامی و سخن آرائی داده است - و جواهر زواهر مضامین گوناگون بر صفحات قرطاس ریخته -

تاریخ ولادت مصنف بتحقیق نه پیوست - در باب وفاتش نیز اقوال مختلف است - چنانچه سید محمد لطیف در تاریخ لاهور صفحه ۲۰۹ مینویسد -

(۲) این کتاب هنوز چاپ نشده است - نسخه قلمیش که بنظرم رسید ملک مولوی محمد شعیب نائب مباشر آثار قدیمه اسلامیة پنجاب و صوبجات متحده است - تقریباً چهار پنج صد صفحه ضخامت دارد -

که مجد صالح در سنه هزار و هشتاد و پنج رحلت نمود - صاحب تحقیقات چشتی^۱ وفات مصنف را ده سال قبل از آن بیان می کند و گوید که مجد صالح در سنه هزار و هفتاد و پنج وفات یافت لیکن قولش درست نیست چرا که مصنف در عمل صالح ذکر وفات شیخ عنایت الله که در سنه هزار و هشتاد هجری واقع شده نموده است - درین صورت رحلت کردن او در سنه هزار و هفتاد و پنج خلاف از عقل است - علاوه ازین اقوال ، از عبارتی که در اختتام نسخه پبلک لائبریری لاهور درج است - و اینجا بجنسه نقل می شود ، بظهور می رسد که رشته حیات مصنف تا سنه یازده صد و بیست و هجری منقطع نه گردیده بود -

نقل عبارت

ختم شد نسخه عمل صالح من تصنیف جامع الکلمات صوری و معنوی میان مجد صالح سلمه الله روز یک شنبه بتاریخ بیست و هفتم صفر سنه ۳ جلوس والا مطابق سنه ۱۱۲۰ هجری -

درین عبارت جمله سلمه الله برین معنی دال است که مصنف تا زمان تحریر این نسخه زنده بود - اکنون درین صورت که از عبارت تاریخ لاهور این امر منکشف نمی گردد که آیا مصنف تاریخ وفات بنا بر روایات مقامی نوشته است یا از دیگر کتب تاریخ نقل کرده - من بنده را در قرار دادن این امر که قول مجد لطیف "حدیث صحیح" است - و عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور هرزه و هذیان ، قدری تامل است - زیرا که اگر مصنف تاریخ لاهور تاریخ مجد صالح را فقط بر بنای روایات مقامی نوشته است قولش در مقابله عبارت نسخه پبلک لائبریری لاهور وقتی ندارد و اگر او از دیگر کتب معتبره تاریخ نقل کرده است نگارش عبارت نسخه لاهور بر سهو کاتب محمول می توان شد -

در لاهور مسجدی خورد بغایت دل پسند اساس بنا کرده مصنف هنوز موجود است - این عبادت گاه اندرون موجی دروازه بر لب سه راه

(۱) ملاحظه کنید - تحقیقات چشتی - صفحه ۵۹۲ - طبع لاهور (وطن) -

واقع است و کار چینی بسیار خوب دارد - گویند که مکان سکنتی
مهد صالح محاذی این مسجد بود - بر در مسجد این کتبه
نوشته است :

* کتبه *

بانی این مسجد زیبا بنده آل مهد صالح است
سنه یک هزار و هفتاد هجری

بر محاریب مسجد بسیار کتبها از نظم و نثر و آیه‌های قرانی بکار
چینی نگاشته است - مقصود ازینها حمد و سپاس خدا و نعت مصطفی
و تعریف مسجد زیبا است - از کتبه نثر چنان هویدا می شود که تعمیر
مسجد در سنه هزار و هفتاد و نه به تکمیل رسید -

نقل کتبه نثر

بحسن سعی فدوی آل مهد صالح در سال هزار و هفتاد و نه هجری
صورت اتمام یافت -

مهد صالح در مقبره که از سنگ سرخ بنا یافته است دفن شد -
این مقبره تا حال بیرون موجی دروازه لاهور موجود است - و به اسم
کنبو والا مقبره شهرت دارد -

تاریخ نگارش کتاب

اگرچه مصنف در دیباچه می گوید - " در سال هزار و هفتاد هجری
از چمن آرای این گلشن فیض فراغ کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینا
بر افراختم - " لیکن این قول درست نیست - چراکه اول در کتاب واقعات
عهد حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد و شش هجری مسلسل
درج است - علاوه ازین مصنف در احوال برادرش شیخ عنایت الله
می نویسد -

" آن مجمع کلمات انسانی که مربی و ولی نعمت صوری و معنوی
این بنده بود - و در سخن سرائی و معنی آرائی ید بیضا می نمود -

و از عهد طفولیت تا الیوم توجه والا بتربیت این ذره بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهره شاهد کلامم را بغازه اصلاح می آراست - و صورت معنی از آئینه سخنم باحسن وجهی نمودار می ساخت - نصیب و تقدیر پیش از آنکه این کتاب مستطاب بنظر اصلاحش رسد - و از پرتو نظر فیض اثرش عبارت را رتبه و معنی را کمال حاصل آید - روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی که تاریخ تولد مبارکش نیز همین بود - در سن شصت و پنج سال قمری و هزار و هشتاد هجری رحلت بر اقامت گزیده متوجه خلد برین گشت -

ازین عبارت واضح است که کتاب تا سنه هزار و هشتاد هجری ختم نشده بود - درین صورت معلوم می شود که اول مجد صالح ایام دولت حضرت شاهجهان بادشاه تا سنه هزار و هفتاد هجری قلم بند کرده بود - و کتاب را در آن سنه ختم نموده لطیفه فیض آلمی تاریخ^{۱۰۴۰} اتمامش یافته - لیکن چون آن بادشاه عالی جاه رحلت گرای عالم بالا شد مصنف احوال سنین ما بعد را اضافه نموده این نامه گرامی را صورت تکمیل داد - و دیباچه چنانکه در اول بود بهمان طور برقرار ماند -

مآخذ کتاب

سلاطین مغلیه را همیشه شوق علم تاریخ بوده - چنانچه اکثر تاجداران این سلسله نامدار خود وقایع عهد شان نوشته اند - و بعض این خدمت را به منشیان بلاغت شعار سپرده - حضرت شاهجهان بادشاه را هم این خیال پیدا شد که تاریخ عهدش بطرز تاریخ جد بزرگوارش حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه که نتیجه قلم اعجاز رقم شیخ ابوالفضل است تدوین یابد - بنا برین اول خدمت نگارش بادشاه نامه به میرزا امینا قزوینی که در فن انشاء ید طولی داشت تفویض یافت - و آن منشی معنی پرداز احوال ده سال اول عهد حضرت صاحبقران ثانی را مع دیباچه که بر احوال ایام شاهزادگی از یوم ولادت سعید قنا تحت نشینی مبارک مشتمل است - و تتمه که در آن ذکر مشاهیر آن زمان از سادات و مشایخ و علما و فضلا و شعرا و اطبا درج است ، ترتیب داده در سنه بیست جلوس والا از

نظر اشرف گذرانید - محمد صالح احوال شاهزادگی حضرت شاهجهان بادشاه ازین کتاب اخذ کرده است ^۱ - و در نگلشتن وقایع ده سال اول هم از آن مستفید شده -

چون میرزا امینا تاریخ شاهجهانی^۱ ده ساله بنظر اقدس حضرت بادشاه گذرانیده بود حاضران موقف اعلیٰ بعرض رسانیدند که منشئی بی بدل ملا عبدالحمید نام که روش سخن سرائی از کلام شیخ ابوالفضل فرا گرفته و از فیض صحبت آن قدوة اهل سخن بهره تمام اندوخته ، اکنون دل رمیده را از اختلاط این و آن ، و خاطر شوریده را از ارتباط فلان و بهان و پرداخته در معوره پخته بزایه تنهائی و پیغوله بی نوائی در ساخته است اگر خدمت نگارش معالی و مکارم این دولت والا بدو باز گذاشته آید هر آئینه این تالیف متیف و تصنیف شریف به نهجی که در خاطر دورین صواب گزین مرکوز است نگاشته شود^۲ - بادشاه علم دوست بمجرد استماع این امر فرمانی در طلب ملا عبدالحمید پناظم پشته فرستاد - و چون او بدرگه والا آمده بسعدادت زمین بوس رسید خدمت نگارش بادشاه نامه از میرزا امینا منتقل شده به ملا عبدالحمید سپرد شد - و میرزای مذکور بخدمت جمع وقایع سر افزای یافت -

ملا عبدالحمید انتظام اکبر نامه را پیش نظر نهاده احوال بیست سال عهد حضرت شاهجهان بادشاه در دو مجلد ترتیب داده است و طرز استاد فاضلش را به تتبع آن در جمیع امور طرازی بخشیده - چنانچه باوجود عذوبت الفاظ و رنگینی بیان هیچ جا پا از جاده متانت بیرون نگذاشته - و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سر رشته معنی را از

(۱) سوانح این ایام در کتابی دیگر که به اسم "احوال شاهزادگی" حضرت شاهجهان بادشاه^۱ مشهور است و نزد بعضی به معتمد خان مصنف اقبالنامه^۲ جهانگیری نسبت دارد ، بکمال شرح و تفصیل نگارش یافته - از سیاق عبارت عمل صالح چنان معلوم می شود که مصنف ازین کتاب هم استفاده کرده است -

(۲) ملاحظه کنید - بادشاهنامه^۳ عبدالحمید لاهوری جلد اول - حصه اول - صفحه ۱۰ -

دست نداده - این نامه درامی جامع ترین و معتبر ترین تاریخ اول بیست سال عهد حضرت صاحب قرآن ثانی است - و جمله تاریخ نویسان آن عهد ازین استفاده کرده اند - و مجد صالح هم ازین کتاب مستطاب زله ربائی نموده -

در سنه هزار و شصت و پنج هجری چون ملا عبدالحمید بوجه کبر سن از این جهان رحلت نمود خدمت نگارش بپادشاه نامه به مجد وارث که از فیضان تعلیم ملا بهره کامل گرفته بود تفویض یافت - مجد وارث احوال ده سال آخر عهد حضرت شاهجهان بپادشاه را - بطرز و روش بادشاهنامه عبدالحمید نوشته است - و باین طور کتاب استادش را مکمل نموده - چون این تاریخ پیستر از عمل صالح بتدوین آمد یکن که مصنف علاوه از معلومات خود ازین کتاب هم مستفید شده باشد -

چون درین تاریخ نامها بواسطه مبالغه در استعارات و تشبیهات و اطناب و اطالت در الفاظ و عبارات خاطر خواننده از فهمیدن مقاصد و ادراک مطالب باز می ماند مجد طاهر را که بخطاب عنایت خانی سرافراز بود این خیال پیدا شد که سوانح عهد حضرت صاحبقران ثانی را کسوت نو پوشانیده بمنظر عبارت سهل و اصطلاحات روشن جلوه دهد - چنانچه مصنف آن همه واقعات را که در سه جلد بادشاه نامه مسطور شده است اختصار نموده در یک جلد جا داده است و کتابش را ملخص نام نهاده - چون این تاریخ نامه در همان زمان بنگارش آمد که مجد صالح کتابش را می نوشت بنا بر آن بوثوق نمی توانیم گفت که مصنف عمل صالح ازین کتاب بچه حد بهره اندوز شده -

علاوه ازین کتابچه که ذکر آنها بالا گذشت ، چند کتاب دیگر هم در زمان حضرت شاهجهان بادشاه نوشته شد که بر احوال آن بادشاه مشتمل است - چنانچه یکی از آن تاریخ دلکشا است از تصنیف شیخ عنایت الله لاهوری که در آن احوال آبا و اجداد حضرت صاحبقران ثانی از زمان آدم تا انتهای عهد سلطان درج است - چونکه عمل صالح بعد ازین همه کتب بنگارش آمد لهذا مصنف از آنها تا حدی استفاده کرده است -

طرز انشای کتاب

در باب انشاء این کتاب همین گفتن کفایت کند که مثل دیگر تاریخ نامهای آن زمان نوشته شد - چنانچه در ابتدای هر بیان تمهیدی طویل الذیل می آید که بالفاظ مشکله و عبارات غریبه آراستگی دارد - کثرت الفاظ که آنرا قدردان این طرز آمد طبیعت می گفتند در مطالب مبالغه پیدا می کند - و وفور استعارات و تشبیهات که معنی آفرینی نام داشت مقاصد را در حجاب می گیرد - در هندوستان مخترع این روش شیخ ابوالفضل است - لیکن او منشی قادر الکلام بوده و در کلامش سنگینی به رنگینی عنان بعنان می رود - و هیچ جا شوخی بر متانت غالب نیامده - تا هم چون پاستان نامهای فارس بنظر شیخ موصوف رسید سادگی عبارت و لطف محاوره آنها دلش را ازین تصنع کاری و عبارت آرائی متنفر ساخت - چنانچه در آئین اکبری که جلد آخر اکبر نامه است شیخ آن روش را ترک کرده بطرز قدمای فارس نوشته است - و الحق کتابیست که در آن بجمیع علوم بحث کرده و ساده نویسی را از دست نداده - سلاست عبارتش به حشمت معنی و جودت لفظ دست بگریبان است - و فقرهای مختصر به چسپانی ربط و پیوستگی، ترکیب در کلام متانت و شوکت پیدا کرده - چنانچه خود می فرماید -

* بیت *

بس کارنامه ایست که آمد بروی کار

حیران شوند اگر دو سه حرفی رقم زنند

محمد صالح بکنار ابوالبرکات منیر و شیخ عنایت الله پرورش یافته بود - و رنگین کلامی و عبارت آرائی او را بمیراث رسیده و چون درین زمان آفتاب انشاء پردازی عبدالحمید از بادشاه وقت فروغ قدردانی حاصل کرده به نصف النهار شهرت می درخشید محمد صالح در کتابش اسلوب بادشاه نامه را پیش نظر نهاده است و عبارت را بهان طرز زینت میدهد - و اگرچه کلامش را آن درجه بلند پایگی و شوکت حاصل نشده که عبارات بادشاه نامه را حاصل است تا هم در بیانش زبان بمحاوره شیر و شکر است - و هیچ جا عبارتش از دائره فصاحت خارج نشده -

نسخ قلمی^۱ کتاب

در اروپا چندین نسخ این کتاب موجود است - چنانچه سه نسخه در متحف برطانیه^۲ است و چهار در کتاب خانه انڈیا آفس (۱) - و به همین طور در دیگر کتب خانهای بزرگ نیز یافته می شود - و چون احوال آنها در فهرستهای آن کتب خانها بشرح و بسط درج است اینجا احتیاج اعاده معلوم نمی شود -

در هندوستان هم این کتاب نادر نیست و نسخ آن در اکثر ریاستهای ملک بنظر می آید - و در کتابخانه های بعض خانواده های قدیم نیز یافته می شود - من بنده برای مطابقه و مقابله پنج نسخه بدست رسانیدم - سه از آن ملکیت ایشانک سوسائیتی بنگاله است - و یک ملکیت پبلک لائبریری لاهور - و دیگر یک ملکیت منشی عبدالرحیم ساکن محله نئی بستی آگره - احوال هر یک از آن پنج در ذیل درج می شود -

(۱) [نسخه ایشانک سوسائیتی بنگاله شماره ۲۵۲/ذی] این نسخه را شخصی شیخ درویش احمد نام که ساکن گجرات شاه دولا بود برای نواب سید شهابت خان نوشته - بر پشت ورق اول مهر سید علی رضا ثبت است که اغلب از متعلقان نواب موصوف باشد - تاریخ نگارش نسخه درج نیست لیکن از صورت آن معلوم می شود که اقلّاً دویست سال قدمت دارد - اسلوب خط پسندیده است و اغلاط بندرت یافته می شود - تقطیع کتاب یازده انچه به هفت انچه است و ۹۵۴ ورق ضخامت دارد - این نسخه کامل است و بر حاشیه ذکر آن سواخ که در بادشاه نامه عبدالحمید لاهوری درج است و در عمل صالح رقم نیافته ، می دارد - علاوه ازین کاتب در اختتام نقل آن فرامین نیز نموده است که در دیگر تاریخ نامهای آن عهد موجود است و مجد صالح آنها را ترک کرده -

(۱) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیه فارسیه متحف برطانیه مولفه چارلس ریو جلد اول - صفحه ۲۶۳ ، ۲۶۴ - شماره ۲۶۲۲۱ ، ۲۰۷۳۵ و جلد سوم - صفحه ۱۰۶۹ - شماره ۲۱۵۷ -

(۲) ملاحظه کنید فهرست کتب قلمیه فارسیه انڈیا آفس مولفه هارمن ایتھی صفحه ۱۲۸ - شماره ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ -

من بنده در تصحیح عبارت این نسخه را اصل من قرار داده ام و اختلافات دیگر نسخ را در حواشی پائین درج نموده -

(۲) [نسخه ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ شاہہ ڈی / ۳۵۳] این نسخه کامل نیست و از ذکر سال یازدهم جلوس حضرت شاهجهان بادشاه شروع می شود لیکن در آخر نقصی دارد - و مثل دیگر نسخ بعد از ذکر اسمائی منصبداران ختم می شود - روش خط پخته نیست و اکثر جا سمو و فرو گذاشت بنظر می آید - در تاریخ پنجم جولائی سنه هزار و هشت صد و چهل و دو عیسوی مطابق بیست و ششم جادی الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت هجری شخصی گنگا پرشاد نام این نسخه را برای بابو صاحبان رام رتن سنگه و رام پرش سنگه نوشته بود - تقطیع کتاب ده آنچه به شش آنچه است و ۴۴ ورق ضخامت دارد -

(۳) [نسخه ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ شاہہ ڈی / ۲۵۱] این نسخه هم ناقص است و احوال ده ساله عہد حضرت شاهجهان بادشاه از ابتدای سال بیست و یکم می دارد - در خاتمه احوال مشاہیر و فہرست منصبداران ترک کرده شده است - روش خط پاکیزه و باقاعدہ است و اغلاط و سمو کمتر یافته می شود - این نسخه را ہیه سکھ رام کہ در عہد خلافت عالمگیر ثانی بخدمت محاسبی سر افراز بود ، در سنه یک هزار و صد و شصت و هشت هجری از کتاب رای بجی مل ولد رای بہوکنی مل کایت دیوان اسد خان نقل نموده - تقطیع کتاب دوازده آنچه به هشت آنچه است و ۱۲۱ ورق ضخامت دارد -

(۴) [نسخه پبلک لائبریری لاہور ج / ۲۳]^۱ این نسخه قدیم ترین و بہترین نسخه عمل صالح است کہ بنظرم رسیدہ - در سنه یک هزار و صد و بیست هجری بنگارش آمد - طرز خط پخته است و از سمو و خطا پاک است - تقطیع کتاب یازده آنچه به شش آنچه است و ۷۶ ورق ضخامت دارد - ورق اول ضایع شده است و عبارت ازین الفاظ شروع

(۱) در پبلک لائبریری لاہور نسخه دیگر هم موجود است - لیکن قدامتی ندارد و از خطا و سمو آگندہ است -

می شود - ” آئین باز گذاشت - و به برکت پیروی طریقت آن صاحب شریعت ” الخ -

(۵) نسخه منشی عبدالرحیم ماکن نئی بستی آگره [این نسخه هم بسیار صحیح است و تقریباً دو صد سال قدامت دارد - اسلوب خط خوش است و دوازده انچه به هفت انچه تقطیع دارد -

در محله چوڑی والان بدارالسلطنت دهلی
در هژدهم ماه جون سنه هزار و نهصد و یازده میلادی
بنگارش آمد

غلام یزدانی

علامات و مخففیات

ع	عوض
ز	زاید
ن	ناقص
غ	غلط

ش (۱) نسخه ایشیاٹک سوسائٹی شماره ڈی
۲۵۱

ش (۲) ایضاً ایضاً شماره ڈی
۲۵۲

ش (۳) ایضاً ایضاً شماره ڈی
۲۵۳

ل نسخه پبلک لائبریری لاہور ج
۲۳

الف نسخه منشی عبدالرحیم ساکن نئی بستی آگرہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شگفته روی چمن بیان و خنده ریزی، گلبن سخن از حمد بهار پیرای
 گلشن کاف و نون و جریده کشای سپهر بوقلمون است که مصور حکمت
 والایش به کلک تقدیر و بد قدرت بدیع نقشی چون سرور اصفیا محمد
 مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم بر لوحه ایجاد و تکوین کشیده
 از فروغ صورت تمام معنی او که سفیده صبح آفرینش و مطلع انوار دانش
 و بینش است شبستان گیتی را چون روز روشن و خارستان دنیا را مانند
 ارم گلشن جاوید بهار ساخت - و بیاض دیده روزگار را بنور لقای ازهر آن
 مظهر موعود آرایش تازه و نگارخانه صنع را از پرتو ظهور باسط النور آن
 آفتاب ذرات کون و مکان زینت بی اندازه داده و غلغله کبریائی جلال و
 جلالش در ملک و ملکوت انداخت - و مزیت آن حضرت در جمیع
 مراتب بر سائر انبیا و اذکیا و کمال نمایش کلام آن مظهر اتم قدرت بتائید
 اعجاز و بدایع بیان هر کافه انس و جان آشکار نموده صیت رفعت قدر دین
 متینش بلند گرای گردانید - و حسن الفاظ غریبه و معانی بدیعه آیات
 قرآنی و مشکلات احکام آسانی به تنویر هدایت و توضیح درایت آن مهر
 سپهر اصطفی در نظرها جلوه گر ساخته عالمی را از تیه ضلالت بسر منزل اهتدا
 رسانید - و بر طبق اراده ازلی و وفقی خوااهش لم یزلی بجهت قوام نظام عالم
 امکان و قیام قوایم طبایع و ارکان سر رشته آراستگی، ملک و ملل و زمام
 سرانجام مواد دین و دول در قبضه سلاطین معدلت آئین باز گذاشت -
 و به برکت پیروی طریقت آن صاحب شریعت شمشیر کفر فرسای این
 گروه والا شکوه را مصباح معابد اسلام و مفتاح مغالق هفت اقلیم نموده
 میزان استقامت کردار و گفتار که وسیله اعتدال مزاج روزگار است به کف

کفایت شان ارزانی داشت - و از جمله این والامزولتان خلافت مرتبت ذات قدسی صفات دارای جهان آرای گیتی^۱ [خدیو گیهان] ۴ خدای سریر افروز انجمن فیض طرازی ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازی را مصدر اکمل کمالات بشری آفریده بالغ نصاب کامل نصیب خرد در پرده کشائی اسرار سواد و بیاض ساخت - آن گرانمایه گوهر اصدا ف جواهر علویه را که ادب پرورد تعلیم کده آداب الهی است ، سزاوار تملک رقاب انسی جانی نموده در جمیع فضایل و کمالات نفسانی و ملکات ملکی و انسانی بر سائر سلاطین ماضی و حال رتبه مزیت داد -

چون مقرر است که در هر صد سال ازین دست مجددی را پیش کاران قدرت ربانی بر سرکار تمهید مبانی ملک و ملت می آرند - همین که از جلوس اقدس آن دست نشان اقتدار ید الهی نقش مراد زمین و زمان بروجه احسن درست نشسته ، خارستان گیتی از گل صلح کل گلستان گشت - و بر مقتضیات اراده کمله فعال لما یرید بر وفق خواهش از قوه به فعل آمده عجز سال خورد دهر جمال جوانی از سرگرفت - نخست امری که از آن سرور ادب پرور سر بر زد ترویج فرایض دین حضرت سیدالمرسلین است که عموم اهل تکلیف بدان مخاطب و بغعل و ترک آن مشاب و معاقب اند - و تکمیل آن بسمن خاتم النبیین و تحصیل ملکه اخلاق و آداب الهی که از آن امر خطیر بباطن شریعت تعبیر می کنند - چنانچه ظاهر ازهر را با حلیه متابعت شریعت غرا و ملت بیضا آراسته بود - هم بدان آئین باطن انوار را بحسن فضایل نفسانی و خصایل ملکی و انسانی پیراست - و در قربیت مردم ستوده سیر نیکو محضرو صاحب تقوی و ورع و امانت و دیانت و ارباب استعداد و والا گوهران نیک نهاد کوشیده باصابت رای و حدت فهم و دقت طبع و کثرت فراست و حدس صائب و تمیز تام و قوت طبیعت دقیقه یاب باریک بین اختراع امور عجیبه و ابداع اشیاء غریبه نموده - و در جمیع اسباب تعیش و مواد تنعم مثل الوان اطعمه و اشربه

لذیذہ و البسۃ فاخرہ و فرشہا و بساط ہای نادرہ و اقسام طیب و عطر
تصرفات غریب فرمودہ باقصی غایت تزئین و تکلف رسانید - و برین
قیاس عبارات عالیہ و ابنیہ رفیعہ و بساتین دل پسند نظر فریب بر روی کار
آورده - جهانگیری و جهاننداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرمودہ - چنانچہ
ذکر نموداری از بدایع آثار و مآثر آن شہنشاہ خورشید اشتہارزینت جریدہ
جہان و صفحہ روزگار شدہ - و شرح سرچشمہ از غرائب اطوار و اوضاع آن
بادشاہ فلک جاہ بر فرد سیاحہ و روزنامہ لیل و نہار رقم ثبت پذیرفته -
تا بنای این دیرینہ دیر بجا است آثار خیر آن بہین رقم خامہ قدرت کتابہ
پیش طاق^۱ [...] ن باند رواق مینا است - و تا بنای این دیر فنا را بقا
باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان
ورد زبان پیر و جوان خواهد بود - درین صورت نگارش بدایع و غرایب
احوال آن مجدد معالم دین و دول کہ بادی مبادی^۲ نعم و ایادی و بانی
مبائی جہان بخشی و جہان بانی است تا بقای دار دنیا دستورالعمل
سلاطین دیندار خواهد بود ، چگونہ تن بشرح و بیان در می دہد -
و فضایل و خصایل آن حضرت کہ از توصیف و تعریف سخن سازان
بی نیاز است ، کی سر بہ تقریر لسان و تحریر خامہ دو زبان فرود می آرد -
لیکن بنا بر آنکہ برخی از سخن پردازان از آنجا کہ بلند پردازہای ہمت
رسای ایشان و بالادویہای فطرت ایشان است ، در صدد مجملی ازان شدہ
از غرایب آثار ہرچہ بقول اہل روزگار نزدیک و از استبعاد ایشان دور بود
انتخاب نمودہ از روزنامہ احوال آن حضرت ثبت نمودہ اند - چہ ظاہر بینان
حوصلہ دریافت کنند امور مشکل بما کہ از تأیید پروردهای حضرت
پروردگار سرمی زند ندارند - باوجود دانش سگلی^۳ آن خردوران بالغ نظر
از چون منی بی استعداد اعنی کمترین داعیان دولت ابد پیوند فدوی
آل مجد صالح کہ بکمال ہیچمدانی زبان زد اہل روزگار است ، اندیشہ
این امر دشوار و آرزوی جمع و ترتیب سواخ ایام دولت آن فلک اقتدار
بطریق اجمال چہ جای تفصیل توضیح بعینہ از باب ارادۃ طیران صعوۃ
بی مقدار با بال افشانان عالم قدسی در نشیمن عرش و کرسی داند و از

پرواز مور ضعیف به نیروی بال و پرشاهین طور بود - لاجرم درین مقام که سخن از سراسیمگی تالاب^۱ [صدره] ع بسر در می آید و قلم باوجود تازه نگاری از ترس سر زبان میگذرد - گاه از تهیدستی لفظ و مضمون سامان این کار بزرگ از اندازه قدرت^۲ [...] بیرون دانسته دلیر در پی پیش رفت این مطلب نمی گشتم - و گاه قلم شکسته رقم را به فرجام آوردن این امر دشوار متکفل اندیشیده گام تاخیر باز پس نمی گذاشتم - که ناگاه هاتف سعادت مژده این عنایت بگوش هوشم در داد که هان ای فلان تا کی از بن خود رائی و هرزه درائی :

* بیت *

میتوان کرد فکر تازه بسی که در فیض را نه بسته کسی

آنجا که فضل الهی است بی منت نسیم بهار چمن چمن گل مراد در بوستان امید می خندد ، و بی مدد آرایش مشاطه فکر^۳ [شاهد] ع معنی در حجله سخن چهره دلبری می افروزد - چه مانند فرومایگان سواد سخندانی و پست پایگان درجه نکته دانی فرو در ورطه تحیر و لجه حیرانی گشته وز تصور این معنی خود را درباخته - یکی بسلسله جنبانی^۴ اقبال و باندیش و تحریک بخت نیک خواه حلقه بر در دولت سرای سعادت زن - و به کارفرمائی همت پایه طلب و مددگاری^۵ توفیق کار ساز بنگارش صور آثار بدیعه آن حضرت که دیباچه کارنامه های احوال سلاطین ماضی و حال و دستورالعمل بادشاهان زمان ماضی و استقبال است به پرداز - چون ازین اشارت سراپا بشارت موافقت بخت و دستیاری^۶ سعادت از گران پایگی بمیان آورد ، و برآمد کار از گرد تاخیر وقت برآمده زمان جلوه نمائی شاهد مراد به عرصه شهود و ساحت نمود درآمد ، لاجرم بخواست ایزدی آن عزم صائب را بزور جزم آراسته بیاوری^۷ طالع کارگزار و نیرو و دستیاری^۸ فکر نیرنگ پرداز بیان مصارف اوقات سعیده سات عمر شریف آن حضرت والا رتبت شمه از سواخ ایام دولت آن متعالی مرتبت را در لباس ایجاز و اختصار رقم زده خامه وقایع نگار ساختم - و حالی بشکرانه

دریافت قسمت این سعادت و نصیب نیک بختی که دیده خرد از
 کحل الجواهر تائید نوری تازه پذیرفته صورت مراد در آئینه معانده جلوه گر
 گردید - و یکایک از پرتو فیض عنایت الهی ابواب لطف سخن و سلامت
 کلام بر روی خود مفتوح یافته ترکیب سخن را بدرستی مومیائی یعنی
 استخوان بندی بدست او فتاد - روی صدق بر زمین منت و سر ارادت
 بسجده نیاز نهاده آیه کریمه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بر زبان
 راندم - و در سال هزار و هفتاد هجری از چمن آرائی این گلشن فیض فراغ
 کلی یافته سر رفعت باوج سپهر مینائی بر افراختم - باعلام الهام عالم بالا این
 خجسته نامه را که هایون آغاز و فرخنده انجام باد ، بعمل صالح موسوم
 ساخته لطیفه فیض الهی که عدد حروفش با سال مذکور موافق است ،
 تاریخ اتمامش یافتیم - امید آن دارم که یاران حرف گیر و عزیزان نکته چین
 از سر طعن و طنز در گذشته ، برطب و یابس کلام نه پیچیده با چون منی
 مسکین که از غایت پست پایگی پله حرف شناسی را عرش المعرفت
 دانش می داند ، و از غایت ناقص نهادی مانند کودکان ابجد شمار
 صف نعلین دبستانرا سدره المنتهی کمال می شمارد - از راه چون و چرا
 در نیامده هر جا سهوی و خطای بنظر در آید بذیل عفو پیو شدند -

'[طلوع نیر اعظم وجود مسعود این مظهر موعود
 یعنی والا حضرت جهانبانی کشورستانی از
 مشرق ولادت سراسر سعادت و آرایش یافتن
 صفحه روی زمین و زمان از زیور نور ظهور
 آن حضرت]

چون سرانجام نظام مصالح کارخانه عالم و انتظام مهام دارالخلافة آدم
 بی اهتمام کارگزاران اعمال سلطنت کبری ، که بر طبق فحوای الملك

(۱) ع[انقراس نهال سخن در بیان ولادت با اقبال شهاب الدین محمد شاه جهان
 بادشاه غازی و موسوم شدن بسلطان خرم و سرسیزی شاخسار امانی و آمال
 جهانیان بقدم آن دوحه چمن خلافت عظمی] الف

و الدین توامان ثانی درجه عالی رسالت بل همسر پایه والای نبوت است متمشی نمی شود و تنظیم سلسله امور جمهور برایا و حل و عقد مشکلات قضایا بی تعهد متکفلان نظام احوال عالمیان دست نمی دهد - لاجرم حکیم علی الاطلاق جل برهانه بحکم حکمت کامله جهت رعایت مصلحت عباد و اصلاح مفسد عالم کون و فساد در هر قرنی از قرون هنوز نیر اعظم جاه و جلال صاحب دولت آن عهد مایل یزوال نگشته سعد اکبر وجود مفیض الجود اقبالمندی دیگر را از مطلع ایجاد طالع گردانیده به پرتو نظر عنایت و یمن سایه تربیت آن فرمانروای وقت سزاوار مرتبه ظل الهی می سازد و شایسته منصب خلافت کبری و قابل مرتبه شاهنشاهی والا نموده قوانین سروری و قواعد رعیت پروری بفیض فضل خود می آموزد - تا چون نبوت فرمانروائی بدان دست پرورد و عنایت خدائی رسد بی استعمال فنون تدبیر و تفکر و استحصال انواع تجربه و امتحان در تنفیذ اوامر و نواهی و رعایت احوال رعیت، [و] سپاهی بر بصیرت کلی مدخل تواند نمود - و سائر آداب جهانگیری و جهانبانی مثل تعمیر و توفیر ممالک و خزائن و تدبیر منازل و مدائن و غیره اینها از روی آگاهی و دانستگی تمام تصرف تواند نمود - مصداق این قرار داد حکمت بنیاد طلوع نیر اعظم اوج خلافت و بادشاهی از مشرق عظمت ظل الهی یعنی ولادت با سعادت سلطان سلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین شهاب الدین محمد شاهجهان بادشاه غازی، بعد از انقضای دوازده گهری و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت و ده دقیقه از شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول از روی رویت و غره ربیع الثانی بحسب دستور العمل اهل تنجیم، از شهر سنه هزار هجری موافق بست و پنجم دیماه الهی سال سی و شش اکبری در دارالسلطنه لاهور وقوع یافت - و آن فرخنده شب از پرتو ظهور آن آفتاب فلک نیک اختر سرشار سور و سرور و لبریز ازضیا و نور افتاد و کوکب آمال و امانی جهان به بیت الشرف اقبال انتقال نمود - و عالم پیر از استقامت عهد میلادش عصا بدست آورد - از پرتو جلوه بری رویان بارگاه سلیمانی روکش نگارخانه چمن و رشک بهشت برین گردید - و از شگفته روئی آن گل زمین نور آگین ابواب نشاط بر روی

جهانیان مفتوح گشته عالمی بکام دل رسید، و پیرایه طرب و سرور سرمایه آرایش هنگامه جشن آمده کثرت صلوات و انعامات بسرحد کمال کشید، و از رسائی مواد احسان و مواید انعام سلسله آرزو [ی] رشته امل دراز ارباب آز و نیاز بکوتاهی گرائید - اعیان شعرا در باب تهنیت درر غرر اشعار آبدار آویزه گوش و گردن روزگار ساختند - و تواریخ بدیعه در سلک نظم کشیده بصلوات گرامند [گرامند] خورسند گشتند - از جمله آن یافته تاریخ کلیم :

* نظم *

لله الحمد که از پرتو خورشید کرم
سایه مرحمتی بر سر عالم آمد
نیری از فاک بادشهی کرد طلوع
که بخورشید درین دور مقدم آمد
بر زبان قلم از غیب پی تاریخش
شاه شاهان جهان قبله عالم آمد

و سخنوری دیگر باین ماده تاریخ بدو معنی پر خورد - شاه روی زمین
و شاهجهان - لمعه آفتاب عالمگیر - و هم درین روز همایون
حضرت عرش آشیانی برسم ادای مراسم مبارکباد منزل سعادت بنیاد
حضرت جهانگیر بادشاه را به میامن مقدم فرخنده قدم رشک وادی
ایمن ساختند - و دیده امید را از لواحق اشعه رخسار مهر آثار آن
والا گهر روکش دریچه مشرق خورشید نمودند - و از صفحه پیشانی
نورانی اش آیات لیاقت خلافت و انارات استحقاق سلطنت دریافته،
بی اختیار آن شایان رتبه بلند پایگی را به فرزندی برگزیدند - ملکه
عصر بانوی بانوان دهر، رقیه پیگم سلطان صبیئه رضیه هندال مرزا عم
نامدار جلال الدین اکبر بادشاه که انسیه حور صفات و عاشره ازواج طاهرات
بوده از آن حضرت فرزندی نداشتند - پرورش صوری و تربیت ' [...] ن این
دست پرورد عنایت ایزدی را که آبای علوی و امهات سفلی در پروردن
آن حضرت بر یک دیگر پیشی می جستند از آن حضرت استدعا نمودند -

و مدعای ایشان بحلیه قبول آرایش پذیرفته ، راست گفتاری^۱ بعضی از اختر شماران کیف ما اتفاق درین ماده ظهور یافت - و حقیقت این معنی این است که گویند منجمی که در صناعت تنجیم صاحب قدرت بود و مهارت کلی داشت ، و در دقائق ابواب و حقایق این فن ذو فنون درجه علیا و ید طولی داشته ، و اصابت سهم الغیب طالعش در هر باب بهدف صواب شهرت تمام گرفته ، چندی قبل از ولادت با سعادت آن حضرت بعرض آن حجاب گزین قباب عصمت رسانیده بود که عنقریب در مطلع جاه و جلال یعنی شبستان اقبال مهین شاهزاده والا گهر از صبیئه رضیه راجه اودی سنگه معروف به موئه راجه فرخنده اختری سعادت اثر طالع خواهد شد که پایئه سریر خلافت مصیر از فر جلوس هایونش باوج گردون سر افرازد - و گوهر افسر سلطنت را فرق فرقد سای و تارک مبارک جهان پیرایش را عالم آرای سازد - مژده باد که عنقریب آغوش عاطفت^۱ [خود] را از پرتو تربیت و برکت پرورش آن شاهزاده نامدار عالی مقدار چون گریبان مشرق خورشید مطلع انوار سعادت جاوید خواهید دید - و از مکرمات این میامن والا انواع برکات دوجہانی روزی^۲ روزگار سعادت آثار شا خواهد گردید - بنا بر آن که از قرط انبساط آن عید سعید جهانیان را سرمایہ نشاط جاوید بدست افتاد و در آن نوروز امید برگ شادمانی و خرمی جاودانی^۲ ساز شد - لاجرم حضرت عرش آشیانی آن باعث بهجت و سرور عالم را بسلطان خورم موسوم فرمودند - امید که این خاندان رفیع الشان به برکت تاثیر آن اسم اعظم تا قیام قیامت از آفات روزگار در امن و امان باشد - و بهارستان گیتی تا خزان فتنای دهر از آثار عهد جاوید ربیعش سرسبز و خورم بود -

بیان سلسله نسب همایون حضرت صاحبقران
ثانی و مجملی از احوال سعادت مآل آن
دودمان جاه و جلال

چون خامه آداب نگار درین خرد نامه ادب آئین هر جا که هنگام

(۱) ع [خویشتن] ل (۲) در هر دو نسخه مطبوعه: خرمی و جاودای [و- ق]

اظهار اسامی، سامی، خواقین این دولت کده ابد قرین باشد بر وفق
 دستوری که این حضرات والا درجات آبای اعظم را از روی احترام '[...]ان
 نام می برند در سیاق سخن تعبیر می کند - لاجرم بجهت رفع ابهام
 تبیین مقصود و تعیین مراد از آن والا القاب مستطاب درین مقام برین
 موجب می نماید - فردوس مکانی بابر بادشاه انار الله برهانه - جنت
 آشیانی همایون بادشاه ابقا الله رضوانه - عرش آشیانی اکبر بادشاه طاب
 ثراه - جنت مکانی جهانگیر بادشاه طیب مشواه - همه جا در مقام ذکر
 حضرت شاهجهان بادشاه در احوال ایام شاهزادگی شاه بلند اقبال و از
 مبداء جلوس همایون بلقب والای آن حضرت یعنی صاحبقران ثانی
 عبارت آرای می گردد - بنابر آنکه والا خداوندان این سلسله بیگمان و
 بانوان حرم سرای خلافت را بخطاب های خاص اختصاص می بخشند تا اصل
 نام ایشان زبان زد خاص و عام نشود - هر جا ذکر اسماء سامیه ایشان درین
 کتاب مستطاب درکار شود ناگزیر به همان وتیره تعبیر خواهد نمود -
 برین موجب مریم مکانی والدۀ اکبر بادشاه، خدیجه الزمانی رقیه
 سلطان بیگم - مریم الزمانی والدۀ جهانگیر بادشاه، بلقیس مکانی والدۀ
 شاهجهان بادشاه - ممتاز الزمانی و ممتاز محل حرم محترم شاهجهان - بیگم
 صاحب صبیۀ رضیۀ آن حضرت -

هر چند مفاخر آبای عظام و مآثر اجداد کرام این بادشاه عالی جاه که
 بهین نتایج آبای علوی و اسماء سفلی اند، در حوصله برداشت کون و مکان
 نگنجد و شرح آن از دست قدرت بیان و تبیان ابناء زمان بر نمی آید -
 ولیکن بنا بر آنکه برخی از سخن پردازان در صدد مجملی از آن شده بقدیم
 جرأت مبادی این وادی بی پایان پیموده اند - لاجرم بنابر اندوختن تبرک
 و تیمن و عمل به سنت سنیه ایمۀ سخن خامۀ ارادت رقم اکتفا بنموداری از
 آثار این مظاهر قدرت آفریدگار کرده تفصیل احوال را حواله بتقریر دلپذیر
 مقدمۀ ظفرنامه و سخن گذاری فوایح اکبر نامه نمود - و از جمله آن عزیز
 کردهای حضرت به ذکر چند برگزیده که همگی از روی اعداد برابر نه

جوهر مجرد اند به بیان اجمال اکتفا نموده عنوان این کار نامه بدایع نگار را تزئین داده -

اول جنت مکانی نورالدین محمد جهانگیر بادشاه

دارالسرور فتح پور از ولادت سراسر سعادت آن مطلع انوار ظهور به از انقضای هفت گهری و^۱ [سه] ۴ پل روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول سال ۹۰۰ صد و هفتاد و هفت هجری موافق هفدهم^۲ شهریور سنه چهارده اکبری لبریز نور گردید - و مدت سی و هفت سال و سه ماه و سه روز قمری و سی و شش سال و یک ماه و بست و سه روز شمسی در سایه تربیت آن سعد اکبر برج سروری کسب انوار سعادت دارین نموده چهره بختیاری برافروخت - چون دست برد قضا و دست اندازی^۳ قدر سایه شاهبال فرخنده فال آن حضرت از تارک^۴ [مبارک] ۴ والا باز گرفت یک ساعت نجومی از روز پنجشنبه بیستم جادی الثانیه سال هزار و چهارده هجری سپری شده زینت بخش افسر سلطنت^۵ [شدند] ۴ - و خطاب خلیفه الهی یافته ، خویشین را به فرخنده لقب جهانگیر ملقب ساختند - و سلطان سلیم که در ایام پادشاهزادگی نام نامی^۶ آن حضرت بود از لوح زبانها سترده شد - بست و دو سال و هشت ماه و هشت روز قمری و بست و دو سال و چهار روز شمسی در عهد خلافت عمر گرامی به عیش و شادکامی گذرانیده روزگار فرخنده آثار در صید نشاط و نشاط صید بسر بردند - خصوص اواخر عهد که اکثر سنین زمستان لاهور از قدوم عشرت لزوم بزمستان روی زمین می بود - و بهار و تابستان در نزهت کده کشمیر مینو نظیر باندوختن انبساط سیر و شکار از روزگار دادستان بوده درین لباس کام بخش خاطر می شدند -

(۱) ع [سی] ل

(۲) در بادشاه نامه هژدهم شهریور نوشته شده [بادشاه نامه جلد اول -

حصه اول - صفحه ۶۹]

(۳) ع [مباهات] الف و ل

(۴) ع [گشتند] ل

و در سال هزار و سی و شش که آن گزار جاوید بهار بدمستور معهود مهبط نور حضور شد دیگر باره عارضه ضیق النفس که از هفت سال بار ملایم مزاج اقدس آن حضرت بود طاری گردید و دمبدم روی در تزیاید داشته نفس نفس اثر شدت آن بیشتر از پیشتر ظهور می نمود - از آنجا که کوشش تدبیر با دست برد تقدیر برنیاید و مقتضای قضا چاره نپذیرد معالجات اطبای مسیحا دم سودمند نیفتاد و به امتداد ایام مرض طول کشید - لاجرم نظر بمقتضای خیرخواهی عالم صلاح در توقف ندیده موکب منصور را بتوجه صوب لاهور امر فرمودند - بحسب تقدیر در منزل راجور آن عارضه نامالایم اشتداد تمام یافته ، در منزل چنگ ترهتی تغییر فاحش در احوال مزاج مبارک ظاهر گردید - چنانچه از تنگی نفس کار بر آن حضرت تنگ شده دوازده گهری از روز یک شنبه بست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت هجری گذشته از توطن این عاریت کده فانی درگذشتند ، و بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدی سفر دارالبقای ابدی اختیار نمودند - و گزیده مصرع :

جهانگیر از جهان عزم سفر کرد

موافق ارتحال آن حضرت آمد - و در حال ترحال عمر شریف آنحضرت پنجاه و نه سال و یازده ماه و یازده روز قمری و پنجاه و هشت سال و یکماه و بست و هفت روز شمسی رسیده بود - چون این واقعه ناگزیر در تنگنای راه گریوه کشمیر بوقوع پیوست در آن سرزمین ساحتی فراخور آرامگاه آن سزاوار فسحت کده رحمت الهی نبود ، نعلش پر نور را بدارالسلطنت لاهور نقل نمودند - و در یکی از باغات آن روی آب^۲ بقعه فردوس صفات روضه مقدسه قرار یافت - و چون آن حضرت بنا بر متابعت سنت متیة حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه وصیت فرموده بودند که مرقد ایشان از حلیه عمارت خالی باشد و در موضعی سرکشاده بلطف ایزدی سپارند ، تا پیوسته از محاب رحمت بی حساب الهی بیواسطه حجاب

(۱) در بادشاهنامه این منزل باسم جیکس متی و جنکس متی ذکر کرده شده است - [بادشاه نامه - جلد اول - حصه دوم - صفحه ۱۶ و ۱۸ -]

(۲) از آب ، آب راوی مهاد است -

کامیاب باشد، لاجرم حضرت خلافت مرتبت وصیت آن حضرت را کار بسته تحت گاهی عالی بساحت صید در صد ذراع از سنگ سرخ تراشیده بدور مرقد ترتیب داده، بر فراز آن چبوتره بیست در بیست از سنگ مرمر مصنوع بصنعت پرچین کاری که دقیق تر از خاتم بند نیست، مرتب شده در وسط حقیقی صورت مرقد آن پادشاه جنت آرامگاه نمودار گشت - و باوجود کمتر تکلف بصرف ده لک روپیه در مدت ده سال صورت اتمام یافت -

دوم پادشاه حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

چون صفحات ضعیفه لیل و نهار وفا بذکر دقیقه از دقائق احوال آن ملک الملوک نمی کند لاجرم خصوصیات مآثر مکارم خصوص کارنامه های پرکار آن خداوند والا مقدار که علامی^۲ [...]ن ابوالفضل متعدد بیان و متکفل اتیان نموداری از آن شده بشرح و بسط اکبرنامه حواله می رود - آن مظهر قدرت ذوالجلال که ودیعت عالم لاهوت بود در امر کوک از مضافات تنه شب یک شنبه رجب المرجب سال نهصد و چهل و نه هجری قدم بعالم فاسوت گذاشت - سخن منجان زمان تواریخ بدیعه درین معنی یافته بسطک نظم کشیدند - از آنجمله گزیده تاریخ که مثبت غرایب اتفاقات است ثبت افتاده :

* اییات *

لله الحمد که آمد بوجود
آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاهی که ز شاهان جهان
اکبرش نام و جلالتش لقب است
شب و روز و سه و سال میلاد
شب یکشنبه پنج رجب است

چون در سال نهصد و شصت و سه که سن شریف آن حضرت بسیزده سال و هشت ماه و هفت روز قمری و سیزده سال و چهار ماه و هشت روز شمسی رسید های هایون بال^۱ روح اقدس.. بادشاه فردوس آرامگاه هایون بادشاه از دام گاه این عالم فانی رسیده با طائران قدسی در شاخسار سدره و نشیمن عرش کرمی آرמיד - روز جمعه دوم ربیع الثانی سال مذکور در ظاهر قصبه کلانور از اعمال دارالسلطنت لاهور آن والا گوهر افسرری بر سر نهاده بسریر سروری برآمدند - و مدت چهل و نه سال و هفت ماه و بست و دو روز شمسی و پنجاه و یک سال و دو ماه و دو روز قمری آن نیر اعظم اوج دادگری سایه دولت بر سر اکیل سروری و اورنگ معدلت گستری افکنده پرتو نظر حمایت و عنایت در کار رعایت احوال رعیت و لشکری کردند - در آن حال که ازتحال حضرت هایون بادشاه به دارالبقا و نمود همین قندهار و کابل و صوبه پنجاب تا دارالملک دهلی قلمرو دیوانیان آن بادشاه والا جاه بود ، و باقی که بهمه حساب از هفت کشور فاضل و بهمه جهت از سائر جهات سته زاید است بمزید سعی آن سرور اضافه مضافات ممالک محروسه شد - و در سرتا سر این کشور پهناور هیچ جا متمردی و سرکشی نماند که از گوشال اولیای دولت بگوشه فرو نغزید و دست تناول در آستین ندزدید ، و سرگریبان برده پای بدامان نکشید - چون سن آن والا جاه بشصت و چار سال و یازده ماه و هفت روز قمری و شصت و سه سال شمسی رسید ، از شب چهارشنبه جمادی الثانیه سنه هزار و چارده هجری مطابق دوم آبان ماه سال خمسین اکبر شاهی یک پهر و هفت گهری سپری گشته ازین وحشت سرای بسیر سراستان ریاض قدس و نزعت کده عالم انس آهنگ فرمودند - میر حیدر طباطبا معروف به معائی قوت اکبر شاه ماده تاریخ یافته بدینگونه مصرع :

الف کشیده ملایک ز قوت اکبر شاه

در سلک نظم کشیده - و بر سبیل سلوک طریقه تعمیه بدیع ترین روشی اسقاط الف زاید نموده - سخنوری دیگر بدین تاریخ برخورده : مصرع
بادشاه عالم جاوید اکبر بادشاه

مرقد منور آن سرور در مر زمین موضع سکنده در دو گروهی دارالخلافه مقرر شده ازین رو به بهشت آباد موسوم گشت - و در آن روضه حسب الامر جهانگیر بادشاه باغی دلنشین فردوس نشان طرح افتاده عارقی عالی در مدت بیست سال بصرف بیست لک روپیه سمت اتمام یافت -

سوم عالی حضرت جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون بادشاه طاب ثراه

ولادت با سعادت آن سرور اسلام پرور دارالامان کابل را در شب سه شنبه چهارم^۱ ذی قعدة سال نهصد و سیزده هجری مهبط آثار برکت و مطلع انوار میمنت گردانید - ملا مشهدی تاریخ ولادت آن صاحب کرامت ازل آورد سلطان همایون خان یافته - و شاه فیروز قدر و بادشاه صف شکن نیز سال تاریخ همایون است - خواجه کلان سامانی این دو بیت در تاریخ میلاد آن عزیز کرده جناب عزت در سلک نظم انتظام داده :

* ایات *

سال تاریخ همایونش هست زاده الله تعالی قدرا
می برم یک الف از تاریخش تا کشم میل دو چشم بد را

والده آن جناب ماهم بیگم از اولاد اعیان خراسان و بسلسله سلطان حسن میرزا منسوب است - بعد از ارتحال حضرت بابر بادشاه بدارالنعم جاودانی آن شایسته افسر جهانبانی نهم جادی الاول نهصد و سی و هفت هجری در دارالخلافه اکبر آباد سریر آرای تخت خلافت شد و خیرالملوک تاریخ جلوس همایون آمد - در آن ایام از سن شریف بست و دو سال و نه ماه و بست و یک روز شمسی و بست و سه سال و شش ماه و پنج روز قمری سپری گشته بود - و مدت بیست و پنج سال و دو ماه و پنج روز قمری زینت بخش اکلیل دولت و اقبال بوده چهل و نه سال و چهار ماه و ده روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و پنج روز شمسی عمر گرانمایه در

(۱) در بادشاه نامه چهاردهم ثبت است [بادشاه نامه - جلد اول -

رضاجوئی الهی و احیای مراسم بادشاهی گذرانیدند - از آن جمله^۱ [یازده]ن سال در هندوستان و چهارده سال در یساق کابل و بدخشان و سفر ایران مرتبه دوم بعد از فتح هندوستان - روز جمعه یازدهم ربیع الاول سال نهمصد و شصت و سه از آنجا که مقتضای نزول قضا است خود بنفس نفیس توجه بر اهتمام عبارت کتابخانه خاصه که در آن ولا اساس یافته بود مبذول داشته بهالای بام برآمدند - و لحظه بتفرج پرداخته شامگاه بهنگام نزول از پایهای آن نردبان بحکم اقتضای قضا آن بلند اختر را لغزش پا دست داده هبوطی واقع شد - چنانچه تا زینه آخرین هیچ جا قرار و استقرار اتفاق نیفتاده - و بعد از وقوع این واقعه هایله ازین رهگذر که کوفتی عظیم بدوش و سر رسیده بود لمحّه عارضه بیهوشی بذات همایون آنسرور که مغز و دماغ هوش و خرد بود طاری شده - چون به هوش آمدند بنا بر رعایت مراسم حزم بی توقف منشوری نور آگین از موقف خلافت بجبهت تسلی خاطر انور بادشاهزاده والا قدر مجد اکبر که در آن آوان در حضور پرنور نبودند مصحوب شیخ نظر و چولیخان صورت ارسال یافت - و روز یکشنبه سیزدهم ماه مذکور حال بر آن حضرت متغیرگشته آثار انتقال ظاهر گردید، و شاهباز روح پرفتوح آن حضرت پرواز نموده باشیان عالم بالا و نشیمن قرب ایزد تعالی باز شتافت - و گزیده مصرع :

واصل حق شد همایون بادشاه

که تاریخ ارتحال آن حضرت است شاهد حال آمد - اگرچه مصراع مشهور :

همایون بادشه از بام افتاد

بعضی آنها بمولانا قاسم کاتبی منسوب می سازند و میر عبدالاول سمرقندی در تذکره الشعرا بخود نسبت میکند - ولیکن بنا بر آنکه سخن سنجان تجویز این معنی نموده اند از جمله غرائب تاریخ بدیعه است درین کارنامه بدایع آئین ثبت افتاد - بالجمله بعد از ادای مراسم تعزیت جسد قدسی سرشت آن حضرت را در خطّه پاک دهلی در وسط باغ بهشت آئین مشرف

بر آب جون برحمت ایزدی سپردند - و قبه عرش تمکین بر سر قد آن حضرت اساس نهاده مظاف اهل زمین و روکش چرخ برین ساختند -

چهارم حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین

محمد بابر بادشاه غازی

آن عالی جناب در ششم محرم سال هشتصد و هشتاد و هشت از بطن قتلق نگار بیگم صبیّه رضیه یونس خان بن ویس خان والی مغولستان که بسیزده واسطه به چنگیز خان می رسد بوجود آمده عالم شهود را مشرق جلوه نور و مطلع خورشید ظهور گردانید - خواجه بزرگوار خواجه ناصرالدین [۱...] عید الله احرار آن برگزیده تاج و نگین را به ظهیرالدین ملقب فرمودند - و چون تکلم باین اسم بر ترکان دشوار بود بترکی آن حضرت را بابر میرزا نامیدند - و این بیت در تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت از نتایج طبع گوهر زای مولانا حسامی قرا کولی است که از آن سه تاریخ بدیع بی ارتکاب تکلف استنباط میتوان کرد -

* بیت *

چون در شش محرم زاد آن شه مکرم

تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

چه شش محرم شش حرف است و لفظ شش حرف نیز تاریخ است و چون عدد را ارباب فن اعداد باعتبار آنکه آثار جمیله بر آن مترتب است عدد خیر می دانند - لفظ عدد خیر نیز که از روی شمار هشتصد و هشتاد و هشت است باین تاریخ موافق می آید - بالجمله چون سن مذکور آن فلک جاه بیازده سال و هشت ماه قمری و یازده سال و سه ماه و بیست روز شمسی رسید بعنایت حضرت ایزدی در روز سه شنبه پنجم شهر برکت بهر رمضان سنه هشتصد و نود و نه در خطه اندجان که دارالبلک فرغانه است جلوس فرخنده آن خدیو زمانه روی داد - از آنجا که بزرگ کردهای ایزدی و دست پروردگان فیض سرمدی در تعالیم کده تائید الهی

و دبستان فضل نامتناهی آداب سلطنت و پادشاهی فرا میگیرند ، بآنکه در آن هنگام در صغر سن بودند مانند سلاطین کار دیده مراسم جهانگیری و قواعد جهانبانی را پاس می داشتند ، چنانچه یازده سال با خانه زادگان اوزبک و سلاطین چغتائی در ماوراء النهر داد مقاتله و مجادله داده نخت بدخشان را بزور بازو و نیروی تدبیر درست از دست تصرف خسرو شاه نامی بر آورده در سنه نهصد و ده هجری دست تطاول مجد مقیم ارغون از استیلای ولایت کابل کوتاه ساختند ، و در نهصد و دوازده ارغون یگانه دادار بر شاه بیگ ولد ذوالنون ارغون غلبه نموده قندهار را با نواح و لواحق مستخلص و مستخر فرموده ، بست و دو سال با کمال استقلال درین ملک سالک سبیل فرمانروائی بودند - و در عرض این مدت پنج نوبت پرتو توجه اقلیم گیر بر ماحت تسخیر عرصه پنهان هندوستان افکنده ، بنا بر آنکه برآمد هر کاری در رهن درآمد روزگار است تا آنوقت در نیاید آن کار بر نیاید چار نوبت بسبب ظهور بعضی امور عنان مراجعت بر تافتند ، و در یورش پنجم که موافقت توفیقات آسانی و تأییدات^۱ [ایزدی]^۲ مددگار شد تدبیر موافق تقدیر آمده به کار کشائی اقبال ظفر و فیروزی نصیب اولیای دولت نصرت روزی شده - و بعد از وقوع چندین محاربه که به غنیم روی داد سلطان ابراهیم بن سلطان سکندر بن بهلول فرمانروای دارالملک دهلی خود با موکب منصور همراه یک لک سوار و هزار فیل جنگی صف مصاف و یسال قتال آراست - و آنسرور^۳ [دوازده]^۴ هزار تن که اکثر حواشی و خدم و برخی دیگر یغما کار و سوداگر بودند جنگ صف فرموده پس از کار زار عظیم ظفر یافته و سلطان ابراهیم به قتل رسید - و این فتح عظیم که در معنی کارنامه لطف عمیم حضرت پروردگار است در سنه نهصد و سی و دوروی داد - و عدد حروف مصراع آخرین این دو بیت که تعیین وقت و روز و ماه و سال نیز از آن ظهور می یابد بحسب حساب ابجد بآن تاریخ موافق آمد :

(۱) [یزدانی] ل

(۲) [دو] ل ع

* ابیات *

کشت در پانی پت ابراهیم را
 شاه غازی بابر عالی نسب
 وقت و روز و ماه و سال این ظفر
 صبح بود و جمعه و هفت رجب

و همدین نزدیکی بنا بر دستیاری^۱ تأیید و مددگاری^۲ توفیق بر رانا که همراه سپاه نا معدود که چون خیل مور و ملخ در و دشت و هامون و شیخ و افرو گرفتند بود و لشکر مخصوص خودش بیک لک سوار سی کشید، و زمینداران دیگر کومکی یک لک و یک هزار صف آرای شدند. در دامن کوه سیکری در ماه جادی الاول^۳ از سال نهصد و سی و سه مقابله خیل ادبار با موکب اقبال و تلافی^۴ عسکر ظلمت با لشکر نور اتفاق افتاده به کشتش و کوشش تمام غلبه اسلام بر کفر رو داده حق بر باطل فایق آمد. و آن مخدول باعوان و انصار مغلوب و منکوب گشته و خلقی کثیر بقتل و اسیری داده روی ادبار بوادی^۵ هزیمت و راه فرار نهاد. شیخ زین خوانی صدر فتح بادشاه اسلام تاریخ این فتح عظیم یافته محسن و مستحسن افتاد. بعد از شکست رانا مقهور از سر نو تعبیه و تجهیز عسکر منصور فرموده هم عنان نصرت و ظفر پا در رکاب سعادت نهاده بتازگی بر سر جهانگیری و جهاننداری آمده رفته رفته صوبه ملتان و دارالسلطنت لاهور و سائر پنجاب و دهلی و آگره و اله آباد و اوده و جونپور و بهار و مالوه بدست آوردند. و مدت پنج سال با کمال استقلال به نفاذ امر و نهی در عرصه فتح هندوستان مراسم ملک رانی و بادشاهی بجا آوردند. مجموع روزگار سلطنت آن مجموعه غرایب مآثر که جماع بسی محامد و مفاخر بود به سی و هفت سال و هشت ماه و یک روز قمری و سی و شش سال و شش ماه و سیزده روز شمسی کشیده. چون سن شریف آن حضرت بچهل و نه سال و چهار ماه و یک روز قمری و چهل و هفت سال و دو ماه و یازده روز

(۱) در بادشاه نامه بحواله واقعات بابری جادی الثانیه رقم شده

[بادشاه نامه جلد اول - حصه اول - صفحه ۵۱]

شمسی رسید در دارالخلافة آگره از قصر عمارت چار باغ که بر آن سوی آب جون واقع است و سابقاً بهشت بهشت موسوم بود به گلدگشت حدایق ثمانیه ریاض رضوان خرامیدند و سریر ملک و ملت را وداع نموده در حظیره عالم ملکوت آرمیدند - و حسب الوصیت نعش^۱ [...] ن آنحضرت را بدارالامان کابل نقل کرده در نزعت کده^۲ [...] ن که مهبط انوار فیض الله است بغفران و رضوان ایزدی سپردند - و مرقد مطهر آن سرور را سرکشاده بدون بنای عمارت و تکلفات باز گذاشتند - و ارتحال آن برگزیده رحمت در روز دو شنبه ششم جادی الاول نهصد و سی و هفت روی داد - این تاریخ با زمان آن واقعه هائله موافق افتاد :

* ایات *

بادشاهی که شهریارانش گشته بودند خادم و منقاد
چون وفای ندید از عالم رفت از عالم خراب آباد
خرد از سال فوت او پرسید گفتم او را بهشت روزی باد

حقیقت این قضیه برین منوال است که چون شاهزاده هایون وظایف خدمتگاری و پرستاری آنحضرت را از سرحد امکان گذرانیدند ، مراتب عنایت و مهربانی خود را فدای آن فرزند سعادتمند نمودند - در هنگام تشریف که جان گرامی آن حضرت در باره آن برگزیده حضرت باری بمرتبه رسید آن والا گهر در سنبل که از جمله اقطاعات آنحضرت بود عارضه نا ملایم عارض مزاج هایون شد - و چون خبر شدت و طول مدت آن بعرض مقدس رسید ، حسب الحکم از راه آب بسرعت باد و سحاب کشتی سوار با کبر آباد رسیدند ، هر چند اطبای پای تخت در چاره گری آن پرداختند مطلقاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده بهمودی ظاهر نگشت - بلکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروز دیگر نمود - روزی در عین اضطراب و اضطراب آنروی آب که محفل والا از دانشوران هرفن آراستگی داشت و در باب انحراف^۳ [...] ن آنوالا جناب از هر در سخن در گرفت - میر ابوالباقا که از اعیان افاضل زمان بود بعرض رسانیده که اکنون علاج این

(۳) ن [مزاج] ل

(۲) ن [گذرگاه] ل

(۱) ن [اطهر] ل

امر دشوار منحصر است در همین تدبیر که بدست‌اویز اقسام تصدقات شفا از خانه حکیم علی الاطلاق باید خواست - و بر وفق مدلول کریمه لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون گرانمایه ترین نقایس را برو انفاق و ایثار باید نمود - آن حضرت فرمودند که چون^۱ [بعد] ۴ از عهد هایون هیچ چیز را از سر خود عزیز نمی دانم جان ارجمند را فدای آن سعادت مند می سازم - و امید وارم که در آن^۲ [کارگاه] ۴ این فدیة مختصر و هدیه محقر از من بعوض آن گراسی گوهر در پذیرند - آنگاه بی توقف قدم بموقف دعا و خلوت خانه صفوت و صفا نهاده از راه صدق رو به قبله حاجات آوردند و زبان مناجات کشوده از روی خلوص نیت و عدم ریا این مدعا را استدعا نمودند - و بعد از فراغ مراسم آدابی که وظیفه این مقام است بطریقی که از طریقه حضرت خواجگان کبار تلقین یافته بودند سه مرتبه گردا گرد آن حضرت برآمده فرمودند که برداشتم برداشتم - چون آن دعا از شائبه ریا مبرا بود همان لحظه قرین اجابت گردید - چنانچه آثار گرانی در پیکر روحانی نمودار گشته خفت نمایان در عارضه هایون پادشاه ظاهر شده رفته رفته بصحت کلی کشید - و شدت تمام در ناتوانی حضرت فردوس مکانی روی نمود - چون علامات ارتحال در احوال آنحضرت آشکار گشت باحضار ارباب حل و عقد فرمان داده خود در پای تخت والا تکیه بر مستند فرمودند - و هایون را بر سریر جهانبانی جلوس داده افسر سروری را از تارک مبارک هایونی فرخنده فرساختند - و از امرا و اعیان دولت بیعت گرفته بنگاهداشت سر رشته اخلاق و ارادت و برداشت بار انقیاد و اطاعت وصیت فرمودند - و بعد از پرداخت لوازم این شغل خلوت فرموده بخدای خود پرداختند - و پس از لمحۀ قطع نظر از اقامت این مرحله زوال و فنا نموده بذوق توطن در جوار منزل رحمت حضرت ازحم الراحمین آهنگ رحلت دارالبقا نمودند -

آن دست پرورد فیض سربمدی و ادب آموز تعلیم ایزدی درسایر فنون استعداد که زینت دیباچه احوال ارباب دولت و اصحاب جاه و جلال است بدطولای داشته اند - و در نظم اقسام شعر ترکی و فارسی نیز ید بیضا

نموده اند - و بزبان ترکی رسایل بدیعه در فن عروض تالیف فرموده اند و روش مسایل فروعی و کلیات مطالب کلامی را موافق طریقه حضرت امام اعظم و روش اصول شیخ اشعری بزبور نظم آرایش داده "مبین بابری" نام نهاده - و نسخه ازان کتاب مبین و واقعات بابری که آنحضرت بعبارت ترکی انشا فرموده اند بخط مبارک که در تاریخ نهصد و سی و پنج رقمزده کلک اعجاز نگار گشته مخزون کتابخانه خاصه شریفه است - درینولا حسب الامر عالی حضرت صاحبقران بقارسی مترجم شده - و از جمله تصرفات طبع وقاد آن سر لوح کلیات وجود درین مجموعه اختراع خط غریب است که بخط بابری موسوم شده -

پنجم شاهزاده بلند اختر عمر شیخ میرزا

بتاریخ سنه هشتصد و شصت از میامن تولد آن اقبالمند سرزمین خطه داپذیر و دلپسند سمرقند علو مکان یافته مکانت آسان گرفت - و در سال هشتصد و هفتاد و سه بعد از شهادت بادشاه سعید در شهر اندجان که پای تخت فرغانه است جلوس مقدس آن سزاوار سروری ابنای زمانه روی داد - و روز دو شنبه چهارم رمضان المبارک سنه هشتصد و نودونه که سن شریف بسی و نه سال رسیده بود شاهین روح پر فتوح آن شاه عالی مقدار از بام کبوتر خانه اوج عالم علوی گرفته با مرغان اولی اجنحه شاخسار قدس هم آشیان گشت - و سبب این حرکت ناهنجار چرخ کج روش آنکه چون شهر اخسیکت پای تخت آن عالی جناب شده بنا بر آنکه آن شهر بر کنار آبکندی بغایت عمیق و هولناک اساس یافته کبوتر خانه سرکار خاصه بر لب جری (جوی؟) وقوع داشت - قضا را در آن سرور برآمده سرگرم تماشای طیران کبوتران بودند انهدام بدان راه وقتیکه یافته از آسیب صدمه آن بجوار رحمت ایزدی شتافتند -

ششم بادشاه سعید شهید سلطان ابو سعید میرزا

از قدوم سعادت لزوم آن بادشاه جمجاه که در سن هشتصد و سی در عالم شهود رو نمود آب و رنگی دیگر بر روی روزگار باز آمد - و در سن هشتصد و پنجاه و پنج از میامن جلوس اقدس آن حضرت پای تخت

خلافت بلند پایه و گوهر افسر سلطنت گرانمایه گشت - و مدت هژده سال در سراسر ولایت ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشانان و کابل و غزنین و قندهار تا حدود^۱[۰۰۰]ن چهره زر از سکه نام انور آن سرور دین پرور تازه رو و پایه منبر از خطبه القاب کامل نصاب آن بلند اختر پله سرافرازی داشت - و در آخر بسلسله جنبانی^۲ ارث و استحقاق هوای تسخیر خراسان و عراق در دماغ همت والا جای داده آهنگ انتزاع آن دو کشور نمودند - و بمجرد ارتفاع ماهچه رایت فتح آیت سربر هر دو ولایت مسخر شده پرتو استیلای رفعت شان آن والا مکان باطراف و اکناف این ولایات نیز افتاد - و چون سن شریف آن بادشاه سعید پچهل و سه سال رسید در بیست و دوم شهر رجب منه هشتصد و هفتاد و سه که با زوزن حسن ترکان اتفاق مصاف افتاده بود در نواحی^۳ اردبیل از ادراک مرتبه شهادت ارتفاع درجات سعادت یافتند - و علامه دورانی تاریخ این واقعه غریب بدینگونه در سلک نظم کشید :

* آیات *

سلطان ابو سعید که از فر خسروی
چشم سپهر پیر و جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی نگشته بود
تاریخ فوت مقتل سلطان ابو سعید

هفتم شاهزاده عالی مقدار سلطان محمد میرزا

آن والا گوهر بلند اختر با برادر خود میرزا خلیل در سمرقند بسر می برد - چون میرزا خلیل را توجه بسمت عراق افتاد و میرزا الغ بیگ تشریف بسمرقند آورد در جمیع ابواب برادرانه بآن عالیجناب سلوک نموده همه وقت در پی پاس خاطر عاطر ایشان بود - بالجمله دو فرزند سعادتمند از آن عالیجناب بوجود آمده - یکی منوچهر میرزا و^۲[۰۰۰]ن ابو سعید میرزا - چون وقت آن آمد که این جهان گذران را وا گذارند بمیرزا الغ بیگ که در آن وقت بر بالین مبارک حاضر بودند سپردند - آنوالا گهر

(۲) ن [دیگر] الف

(۱) ن [هندوستان] ل

در لباس رضا جوئی خدمتگاری آنحضرت بجای رسانیدند که روزی یکی از نزدیکان باین عبارت معروض گردانید که این عم زاده شما عجب خدمت بجد میکند - میرزا از روی حدس صائب مقصد آن صاحب غرض را دریافته فرمودند که او خدمت ما نمی کند از صحبت ما کسب آداب جهانگیری می نماید -

هشتم شاهزاده عالیجاه میرزا میران شاه

آنحضرت میومین فرزند صاحبقران اعظم است - بحسب سن از جهانگیر میرزا و عمر شیخ میرزا خرد تر و از شاهرخ^[۱] ن کلانتر - در سنه هفصد و شصت و نه عالم وجود از ورود آن منظور نظر الهی فیض آمود شد - حضرت صاحبقران سلطنت عراق عرب و آذربایجان که تختگاه هلاکو خان بود برو مسلم داشتند - و در بیست و چهارم ذی قعدة سنه هشت صد و ده که سن شریفش بچهل و یک رسیده بود در جنگ قرا یوسف ترکمان در سرحد تبریز از گلگونه خون شهادت سرخروئی سعادت دارین اندوخت -

نهم مظهر کمال اقتدار الهی مهبط انور فیض نامتناهی قطب الدنیا و الدین صاحبقران اعظم امیر تیمور کورگان

چون امتداد طومار روزگار را گنجای شرح هزار یک آثار حمیده اطوار آن برگزیده حضرت پروردگار نیست لاجرم بذکر سر جمله از خصوصیات آنحضرت پرداخته تفصیل مآثر و مکارم خصوص کارنامهای پرکار آن خدیو والا قدر را بشرح و بسط ظفر نامه حواله می نماید - در شب سه شنبه بیست و پنجم شهر شعبان سنه هفصد و سی و شش از فیض ولادت سراسر سعادت آنحضرت کش روکش محیط افلاک گشت - نسیان

اصل و جود و سحاب فطرت آن یگانه گوهر شاموار محیط احسان^۱ [...] ن آن
 -رة التاج آهای علوی مهد علیا نگینه خاتون - چون سن مبارک^۲ [...] ن
 هفصد و هفتاد و یک هجری در قبةالسلام بلخ بارگاه عقد بیعت قبة
 رفعت باوج طارم چارم رسانید - و در مدت سی و پنج سال یازده ماه و
 شش روز قمری و سی و چار سال و دو ماه و دوازده روز شمسی اکثر
 ممالک روی زمین مجوزة تصرف و حیطة تسخیر آن شهنشاه آفاق گیر
 درآمد - و سایر ممالک آن ربع مسکون از اقلیم زنگ تا روس از رئیس گرفته
 تا مرؤس تن به ریاست آنسرور داد، گردن به تیغ سیاست آن مالک
 رقاب سرکشان هفت کشور نهادند - و سر تا سر ولایت ماوراءالنهر و
 خوارزم و ترکستان و خراسان و عراقین و آذربایجان و چاچی ترخان و
 جمیع بلاد روس و سقلاّب و پرتاس و سایر اصناف خزر و لکران و
 گرجستان و ارمنه و آلان و یروغ و اران و شروان و بابالایوب و
 طبرستان و سایر دارالمرز فارس و کرمان و بصره و خوزستان و دیاربکر
 و ربیعه و بلاد جزیره و موصل و شام و روم و دارالملک هندوستان بل
 معظم روی زمین کوتاهی^۳ سخن از حد زمین فرنگ تا مرز روم اجمیر هند
 و ازین سوی نهر فرات تا آنسوی فاراب که مابین رود نیل و شط سیحون
 واقع است از زور^۳ [...] ن و ضرب شمشیر مانند خورشید عالم گیر زیر
 تیغ و نگین آوردند - و بر تختگاه چندین صاحب تخت و تاج مستولی شده
 خداوندان آنرا مستاصل یا باج ده و خراج گزار ساختند - و در سنه
 هشتصد و یک فتح هندوستان نمودند - بعد از دو سال بعزم تسخیر حلب
 متوجه شده سر تا سر ولایت شام بدست آوردند - سال دیگر با یلدرم بازید
 (بایزید) جنگ صف انداختند و پس از کارزارهای نمایان خوندار را اسیر و
 دستگیر نموده تمام مملکت روم را مسخر ساختند - و در سنه هشتصد و هفت
 سر سواری دارالمرز و جبال فیروزه کوه مفتوح ساخته و از راه نیشاپور

(۱) ن [وجود امیر طراغانی بلند اختر است - و صدف تربیت] الف

(۲) ن [آنحضرت به سی و پنج سال و شانزده روز رسید دوازدهم

رمضان المبارک سنه] ل (۳) ن [تدبیر] ل

بماوراءالنهر تشریف ارزانی فرموده عزم جهاد بلاد ختا را بحیلۀ جزم آراستند - چون سرزمین خطۀ فاراب که بالفعل بانزار معروف است از اعتبار سرافرازی، نزول هایون پایۀ ارتفاع درجات از چرخ دوار گزرانید - در عرض آن حال عارضۀ ناملائیم عارض ذات مقدس آن مرکز منطقۀ جاه و جلال و محیط دایرۀ دولت و اقبال شد - و مزاج مبارک آنحضرت که باعث تعدیل امزجه و تقویم طباع عالمی بود از هیچ اعتدال انحراف یافت و استداد مدت بیک هفته کشیده - اطبا عجز خود را معاینه دیده ناگزیر از دستبرد قضا که بالای همه دستهاست برنیامده دست از معالجه کشیدند - بالجمله در روز چهارشنبه هفدهم شعبان المعظم سال هشتصد و هفت آن صاحب نفس ملکی و ذات قدسی از سروش غیبی ندای یا ایها النفس المطمئنه امر مطاع ارجعی بگوش هوش نبوشیدند - و از فحوی من یخرج من بیتہ مهاجراً الی الله بشارت وافی اشارت و نوید سراپا امید فقد وقع اجرہ علی الله دریافتند - و بشوق استیفاء اجرای آن وعد موفقی از این دارالبلا هجرت فرموده تا جوار رحمت حق تعالی و اجزای عالم خانۀ بالا شتافتند - در آن وقت سن شریف آنحضرت هفتاد سال و یازده ماه و بیست و دو روز قمری و شصت و هشت سال و دو ماه و دوازده روز شمسی رسیده بود که این واقعۀ جانگاہ بناگاه وقوع یافت - نعش مبارک آنحضرت را که همدوش رضوان و مغفرت حضرت عزت بود از انزار تا سمرقند که مسافت آن هفتاد و شش فرسنگ است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت دوش بهوش رسانیدند - یکی از سخنوران در تاریخ ولادت و جلوس آنحضرت این رباعی در ملک انتظام آورده :

رباعی

سلطان تهر آنکه مثل او شاه نبود
در هفصد و سی و شش آمد بوجود
در هفصد و هفتاد یکی کرد جلوس
در هشتصد و هفت کرد عالم پدرود

بموجب وصیت آنحضرت روبروی گنبد سید بر که دفن نموده گنبدی عالی بنا بر آن اساس نهادند -

نور آگین شدن مکتب تعلیم ظاهری از فروغ جلوس همایون این چهره کشای اسرار عالم قدسی و دانای رموز آفاقی و انفسی

هر چند از آنجا که برگزیده‌های لطف ازلی با کمال استعداد ذاتی و قابلیت اصلی از دبستان تعلیم الهی ادب آموزی نموده دیگر کار بآموزگار ندارند - و نظر یافتگان عنایت سرمدی از دانشکده فضل نامتناهی حکمت اندوزی کرده از ناز تعلیم ادیبان سخن پرداز بی نیاز می باشند - درین صورت این منتخب مجموعهٔ اینیاد را باوجود رتبهٔ کالات و نهایت معرفت باسرار مبدء و معاد مکتب نشین عاوم رسمی نتوان گفت - و این رازدار مبدء فیض را دبستان گزین استفادهٔ فنون دانش ظاهری - فکیف آموختن خط و سواد نتوان نوشت - چه تهمت سواد خوانی بر مردم دیدهٔ دانش و بینش بچه روی توان بست - و ادب آموز عقل مجرد را بجد خوان چگونه توان نوشت - لیکن بنا برآنکه حفظ ظاهر درکار است و ملاحظهٔ عالم صورت ضرور و ناچار - نظر بدین معنی کلک وقایع نگار زبان گزیده میگوید که چون سن شریف آن چراغ دودمان صاحب قران که با بقای ابد قرین شود بچهار سال و چهار ماه و چهار روز رسید تختهٔ تعلیم قرآن کریم در کنار و بر آن گزیده سواد خوان رقم لوح و قلم همسر لوح محفوظ گشته صدر مکتب از حضور پر نورش روکش دارالحکمت یونانیان گردید - و چون لوحهٔ تعلیم در کنار و بر آن نور دیدهٔ امید اب و جد که بالغ نصیب کامل نصاب خود است قرار گرفته ترکیب ابجد از آن فرد کامل انواع عالم ایجاد کمال پذیرفت - بسی بر نیامد که بتفصیل تحصیل فصول ابواب دانش نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمی را باعالی درجات کمال رسانید - و در عرض اندک مایه مدتی بی آنکه کار بطول کشد هیولای خط نیز صورت درست پذیرفته تختهٔ مشق از ریختهٔ قلم مشکین رقمش چون صفحهٔ رخسار نوخطان بحسن خط زینت گرفت - جامع فضایل کسبی و وهبی قاسم بیگ تبریزی سرآمد شاگردان مولانا میرزا جان و منتخب نسخهٔ قانون حکمت یونان حکیم دوائی گیلانی بمنصب تعلیم آنحضرت پایه

سرفرازی یافته - و همچنین صاحب فضایل صوری و معنوی و شیخ ابوالخیر برادر علامی ابوالفضل و قدوه ارباب حال و قال شیخ صوفی از شاگردان جامع العقول و المنقول میان وجه الدین گجراتی بدین سعادت اختصاص پذیرفتند - و از جمله اینها درین باب حسن سعی و مساعی^۱ جمیله حکیم مذکور بنوعی درجه قبول یافت که مکرر بر زبان حقایق بیان می آوردند که فی الحقیقت حکیم دریائی آموزگار ما است و حق تعلیم او بر ما از استادان دیگر بیش است - و چون حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه آن مخصوص عنایات ربانی را از هر گونه کمالی و مزیتی بی بهره نمی خواستند بنا بر آن مقرر فرمودند که بعد از فراغ تکرار درس لمحه^۲ بآموختن هنرهای ضربی که تعلیم آن نسبت بعموم عالمیان خاصه سلاطین عظام در انتظام سلسله نظام دخل کلی دارد اوقات صرف نمایند - بنا برین میر مراد دکنی از سادات عالی نسب که در فن کپانداری انگشت نما بود درین فن دست ار صاحب قبضهای وقت برده از دست قضا در قدر اندازی یدبیهضا می نمود - و خلف صدق او قاسم خان که در ایام خلافت آنحضرت بمنصب پنج هزاری ذات و سوار و صوبه داری بنگاله فرق عزت بر افراخت - و راجه سالباهن که در برق اندازی بر ابر سبقت می گرفت و در تیز دستیها برق بدو نمی رسید و تاتار خان که در دانستن لغت ترکی کمال تفرد اندوخته بود بخدست تعلیم آنحضرت^۱ [...] ن را وسیله رضامندی جناب الهی دانسته بنحوی شیفته ملازمت بودند که تا دو پهر شب در حضور اقدس می گذرانیدند - و نیم نفس از ملازمت دوری نگزیده در لباس اکتساب سعادت دو جهانی از خدمت آنحضرت آداب جهانبانی حاصل می نمودند -

(۱) ن [تارک مباحات پر افراشتند - ملخص سخن عنایت آنحضرت درباره تربیت شاه بلند اقبال بدرجه رسید که در انجمن عهده و دمساز و در خلوت محرم و همراز خاص آن حضرت گشته از سعادت منشی و ارادت اندیشی خورسندی^۲ آن حضرت] ل -

بیان ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه
 از عاریت سرای این جهانی و اقامت در
 منزل روح و راحت جاودانی - و ذکر
 بعضی سوانح که در عرض آن ایام
 و بعد از آن رو داد

از آنجا که آشوبکده جهان جای امن و امان نیست و رحلت خانه
 گیتی مقام اقامت و استدامت نه - دریادلان درین گذرگاه که هانا نقشی
 است بر آب حباب آسا خیمه و خرگاه بر سر پا نکنند - و ازین رو خورشید
 سوادان درین فضاء تنگ میدان که فی الحقیقت جولانگاه هواست ذره وار
 منزل پایدار نگزینند - ازین است که مقربان حضرت و نزدیکان بارگاه عزت
 خاصه سلاطین دادگر و خواقین رعیت پرور که درین عالم فانی کار دوام
 سلطنت آنجهانی ساخته اند پیوسته منتظر دعوت داعی حق می باشند -
 تا هرگاه بحکم حکمت و وقت آن در رسد از شدت شوق دریافت آن درجات
 و مراتب والایی توقف باجابت شتابند و نعمتی که در عهد الست برای
 ایشان مهیا شده دریابند - غرض از تصویر این معانی بیان کیفیت انتقال
 حضرت عرش آشیانی است - بمجملی از تفصیل این واقعه غم اندوز آنکه
 در عرض سال پنجاهم تاریخ اکبری موافق سنه هزار و چهارده هجری
 مزاج وهاج آنوالا مرتبت از مرکز اعتدال انحراف یافته باوجود چندین
 طبیب حاذق که سر آمد ایشان حکیم علی گیلانی بود دوا و مداوا سودمند
 نیفتاده معالجه و تدبیر فایده نداد - درین وقت خان اعظم و راجه مائمنگه
 بملاحظه وفاداری و حق گذاری برآن سر آمدند که خسرو مهین پسر
 حضرت جهانگیر بادشاه را که خواهرزاده راجه و داماد خان اعظم بود
 از روی مراعات ببادشاهی بردارند - چون خواست الهی بامر دیگر و
 مقتضای تقدیر برین جمله پذیر گشته بود که اهل روی زمین و زمان از
 پرتو عدل و احسان شاه بلند اقبال سایه نشین کشف امن و امان باشند -
 لاجرم حضرت جهانگیر بادشاه آگهی یافته از خود باخبر و از معاندان

پر حذر می بودند - و شاه بلند اقبال باعتبار نگهبانی الهی از غدر دشمنان نیندیشیده همه وقت در تیار داری و خدمتگذاری جد بزرگوار جد و جهد بجای رسانیده بودند که آنحضرت در باب خورسندی از آن سعادتمند و ناراضامندی از خسرو فصل طویل الذیل بر زبان داشتند - بعضی از ارکان دولت و اعیان مملکت آنان را که سعادت رهنما و بخت کارفرما شد خصوص مرتضی خان بخاری که در آنولا بخشی باستقلال موکب والا بود - از روی حقیقت دانی بر همگنان تقدم بسته با جمیع خویشان و منتسبان خویش بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمد - و سایر امرا بدو اقتدا نموده سعادت ملازمت دریافتند - آنگاه باقی سپاه و کل سرداران خمیر گروه گروه بخدمت شتافتند -

چون در آنولا مخالفان بر قلعه اکبر آباد استیلاء تمام اندوخته بکشاد و بست مداخل و مخارج آن دست یافته بودند - ناچار بادشاه جهانگیر بسایر ایشان پیغامی مشتمل بر وعده و وعید و بیم و امید تمام داده از بدی تفاق همگنانرا ترسانیدند - و پیغام دادند که چون مرتبه ظل الهی و پایه والای بادشاهی بنواب همایون مارتعلق گرفته و تاج و تخت خلافت از پرتو وجود زینت پذیرفته ، انسب آنست که مقتضای دستورالعمل خرد صلاح اندیش را کار بسته از بیعت و اتفاق حل و عقد تخلف نورزند - دوم نقد دست از کشاد و بست ابواب حصار باز داشته قلعه و ما فیها را باولیای دولت سپارند - و بصوب بنگاله که بنا بر تفویض حضرت جنت آشیانی بر راجه تعلق داشت ما نیز بر طبق دستور مقرر بدو ارزانی داشته ایم روانه شوند - و چون پیغام بمعاندان کوته اندیش رسید با خود اندیشه کرده دانستند که بیش ازین تهمرد و طغیان حاصلی ندارد و بی وجود مردم کار آمدنی این اراده بیش نیست - چه خان اعظم درین مدت نظر بر نسبت خود نموده جمعیتی^۲ که در خور مرتبه او بود نگاه نمی داشت و از راجپوتان کوتاه سلاح راجه معلوم که چه می کشاید - خصوص باوجود کثرت

- (۱) در هردو نسخه چاپی عنبر نوشته شده ولی در نسخه قلمی غدر است و این درست می باشد - (وحید قریشی)
- (۲) در نسخه خطی 'جمع' در نسخ چاپی جمعیت - (وحید قریشی)

مغول و قتل ایشان بملک گیری آمدنی کشور خود را هم از روز اول از دست نمی دادند - و خسرو بنا بر آنکه در آن ولا روزی هزار روپیه می یافت ظاهر است که ازین قدر زر چه سایه لشکر بهم توان رسانید - اگرچه خزانه بدست ایشان بود و لیکن چون وسعت دستگاه در تنگی کار بکار نیاید و وجود و عدمش در آن حال برابر بود - بنا بر مقتضای این معانی ناچار قلعه بتصرف اولیای دولت دادند و خود بیرون شهر در ظاهر خانه راجه مانسنگه رو بجانب بنگاله فرود آمدند -

چون احوال اکبر بادشاه تغیر تمام پذیرفته از بهبود نامیدی حاصل شد و نزدیک رسید که از جهان گذران درگذرند - ازین رو که بادشاه جهانگیر از غبار انگیزی فتنه پرستان درین مدت از ملاحظه بادراک سعادت عیادت حضرت والا والا قدر استسعاد نیافته ازین معنی حرمان نصیب بودند - اکنون که کار از ملاحظه در گذشته بود بنا بر اندیشه محرومی دیدار واپسین آن حضرت با کمال احتیاط داخل قلعه شده قریب بوقت احتضار بر بالین مبارک حاضر آمدند - و مراسم عبادت و پرستش بجا آورده از فیض نظر آنحضرت ذخیره ایام مهجوری برداشتند - و بمقتضای وقت اراده مراجعت نموده شاهزاده محمد خرم را همراه خود بیرون آوردند و بر دروازه های قلعه از جانب خود مردم بنگاهبانی نصب نمودند - در این اثنا چون قضیه قضا بعد از انقضای یک پهر و هفت گهڑی شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الثانی سنه هزار و چهارده وقوع یافته ، فردای آن بادشاه جهانگیر باقامت مراسم عزاداری و سوگواری پرداخته و خود با تمام امرا و اعیان و اکابر سیه پوش گشته نعش آنحضرت را با سایر گردنکشان گیتی و سران عهد تا اسکندره که بفاصله دو کروه از قلعه آگره واقع است دوش بدوش رسانیده اکثر جای خود نیز بدست آویز دریافت این سعادت سرافرازی دارین اندوختند - و بعد از مدفون ساختن و سایر لوازم این کار بجا آوردن معاودت بدولت خانه نمودند -

روز پنج شنبه بیستم جمادی الثانیه سال مذکور موافق دهم آبان ماه الهی با ساعتی که سعد اکبر یعنی مشتری کسب انواع نیک اختری از آن میکرد و نظرات سعود آسمانی درپوزه نظر سعادات جاودانی از آن

می نمود - آن سرور افسر سروری را از تارک مبارک تزئین داده اورنگ سلطنت را از جلوس اقدس نو آئین و انجمن عقد بیعت را نور آگین ساختند - و قبه بارگاه خلافت روی زمین را روکش مهر و ماه نموده توایم آنرا باوج این والا خرگاه برافراختند - صفحات زر از پهلوكشاده روی سكه نام انورش دیگر روی ناروائی ندید - و درجات منبر از القاب نام والایش چه پایه پایهها که برخود نچید - خرد و بزرگ اوامر و نواهی این دولت سترگ را گردن نهادند - و از دور و نزدیک سرکشان بقدم اطاعت و انقیاد پیمش آمدند - چنانچه از رایان خودرای هند بجز رانا دیگر را نافرمانی بخاطر نماند - درین صورت تصویر این معنی در آئینه رای گیتی آرای بادشاه جهانگیر رو نمود که مهم آن نابکار را بر دیگر کارهای سلطنت مقدم داشته سزای عصیان او را در کنار روزگار او گزارند - بنابراین سلطان پرویز را باتالیتی آصف خان جعفر نامزد این مهم فرموده بالشکرگران سنگ باهنگ استیصال آن مخدول دستوری دادند - چون از روز نخست سرانجام هر کاری نامزد کارگزاری کاسگار شده لاجرم گره کشائی این عقده دشوار کشاده نیز بناخن تدبیر این شاه آفاق گیر حوالت گشته بود - چنانچه اکبر بادشاه را در ایام شاهزادگی برای سرکردن این کار تعیین فرموده بودند و بنابر وجه مذکور این مهم را نسقی شایسته صورت نه بسته بود - ناچار ایشان نیز درین نوبت کاری نساخته معاودت نمودند - در آخر امر بمحض توجه این والا مرتبت سرانجام بسزا یافت - چنانچه در مقام خود انشاء الله تعالی به تفصیل مذکور خواهد شد -

روگردان شدن خسرو از سعادت خدمت حضرت خلافت منزلت و ذکر بعضی از وقایع

بر صاحب دلان صاحب نظر که ابصار بصایر شان از کحل الجواهر تأیید و توفیق جلا پذیرفته پیوسته بنظر عبرت نگر تماشای رنگ آمیزهای قضا و قدر میکنند پوشیده نیست که چون عنایت حضرت ایزدی هرگاه خواهد که عالمی بکرشمه بیاراید و جهانی بگوشه چشمی گلستان نماید

۱[....]ن چمن پیرایان چار باغ ابداع خار موانع از سر راه پیش رفت کار بردارند آن گاه سایر مواد در آمد آن امر رفته رفته از قوه بفعل آرند تا شاهد حصول آن مراد بر وفق اراده از خلوت کده غیب به پیش گاه ۲[حضور] جلوه نماید - محصل این سیاق صدق انتظام بر تمهید مقدمات دولت و تشیید مبانی شوکت و حشمت این والا گوهر در مبادی احوال انطباق تمام دارد - چه بنا بر آنکه در روز ازل منصب جهان بانی بدان حضرت تفویض یافته بود - و لاجرم از آغاز وجود این مظهر موعود تا هنگام جلوس مسعود که الحمد لله کار عالمی شده و مقاصد خاص و عام حسب المرام برآمده هر نحو عائقی که حجاب فتح الباب مدعا آمده بدآسان دفع شد که هانا هرگز نبوده - و شاهد صدق این معنی و گواه راستین این دعوی انجام احوال سلطان خسرو شاهزاده کلان است - چون او از رزق خبرت و نصیب بصیرت بهره نداشت و از بینش عواقب امور بغایت دور بود همواره در خاطر راه خیال محال دادی - معبذا برخی از فرومایگان ناقص فطرت چه بمقتضای بی بصری و بدگوهری و چه بقصد شورش انگیزی و فتنه گیری بر آن سر بودند که او را خمیر مایه آشوب و فساد نموده بدین بهانه دست آویز تطاول و دراز دستی فراچنگ آورند - و هم چنین جمعی پریشان حال پراکنده مغز از ملازمان هواخواه او رفته رفته آن اقبال دشمن را فریفته بر آن داشتند که بدست ادبار سلسله اقبال ناممکن جنبش آورده بیای بی سعادتى هنجار عصیان خدای مجازی بپایند - لاجرم پیوسته در پی آن بود که اگر از همراهی وقت فرصتی یابد و از مساعدت روزگار رخصتی بیدرنگ آهنگ راه گریز نموده به طرفی شتابد - غافل از آنکه ناداده نتوان گرفت و نانهاده نتوان برداشت - و آهنگ فیروزی بر روزی نا مقدور با قدر برابر شدن و با خدا مبارزت کردنست - و بالجملة باوجود این مراتب بر وفق مقتضای قضیه الخاین خایف و الغادر حاذر بستیز بخت و لجاج دولت برخاسته ساز راه گریز نمود و بی مقصدی معلوم با مجبولى چند در شب یک شبیه هشتم ذی حجه سال مذکور از اکبر آباد برآمده راهی طریق بی راهی گشت - و چون

بهیچ وجه راه در دوی نداشت ناچار روانه رو به پنجاب گردید - بادشاه جهانگیر از فرار او خبردار شده همان شب مرتضی خان میر بخشی را بسبیل منقلا تعین فرموده دستوری^۱ تعاقب دادند - و ابن شاهزاده والا گوهر را به^۲ [حایت] ع خود در آگره گذاشتند - و اسلام خان شیخ زاده و اعتماد الدوله و خواجه جهان و رای سنگه بهورتیه را همراه داده خود بنفس نفیس قبل از طلوع طلبعه بامداد باستعداد لشکر مطلقاً مقید نگشته بر سبیل ایلغار به تعقب او راغی گردیدند - چون خسرو بنواحی^۳ متهرا رسید حسن بیگ شیخ عمری که درینولا از حکومت کابل معزول گشته روانه درگا، بود بآن نابرخوردار برخورد - و از کمال سلامت صدر و ساده دلی بل از غایت کول منشی و بی ماحصلی بدمدسه افسونش از راه رفته بدو معاً از راه برگشت - سلطان باستظهار او قوی دل شده بسرعت تمام خود را به لاهور رسانید - و ازین جهت که اولیای دولت قاهره قبل از وصول او برین معنی آگاهی یافته با خود قرار تحصن داده بودند - و در استحکام باره و استعداد اسباب قلعداری کوشیده و مداخل و مخارج را مسدود ساخته مستعد مدافعه و مقاتله و آماده پیکار و کارزار شده بودند بی دست و پا آغاز دست و پا زدن نموده بنا بر مقتضای وقت بمقام استتال و دلاسی متحصنان در آمد - و چندی از چابلوسان چرب زبان و طرز دانان جادو بیان را نزد همگنان فرستاده ابلاغ پیغام های رغبت افزا رقت آمیز نمود - و مواعید دلاویز خاطر فریب را بلباس ترغیب و ترهیب جلوئه پذیرش داده در ضمن این مایه تبلیغات کودکانه وثیقه عهد و پیمان درمیان آورد - آن سعادت منشان پاس حقوق ولی نعمت حقیقی داشته بمقام ناسپاسی در نیامدند - و همچنان بر جاده^۴ [هواداری] ع ثبات قدم ورزیده شیوه حق گذاری گزیدند - و بر سر ابا و امتناع پا محکم کرده قطعاً به همراهی او اقدام نه نمودند - بجملاً هر چند خواست که به لطایف الحیل ایشان را فریفته شهر را بدست آرد سعی بی حاصل سود نداده اثری بر آن مراتب مترتب نشد - ناچار بهیهه اسباب محاصره و فراهم آوردن مردم بی روزگار واقعه طلب پرداخت - و باندک فرصت

همدرآن نزدیکی قریب ده هزار تن از خودسران بی سر و پا بنا بر آسیدهای دور از کار بدو پیوستند - و چون اتفاق این مشتی فتنه جوی آشوب پرست که از دستان او پا خورده بودند دست بهم داده - سلطان دل بر پیوند اجتماع آن جمع هرجائی بسته برین سر هوای مقابله خیل اقبال در دماغ جای داد - و از وصول خبر مرتضیٰ خان که با چهار هزار فدوی دلیرانه می آمد صلاح در آن دید که پیشتر رفته راه بر خدمه لشکر سیلاب اثر بندد - چون باین اندیشه کوتاه رو براه نهاده در کنار رودبار بپاه بان سعادت یار دولت خواه برخورد بمجرد رسیدن بی ایستادگی و تدبیر چون مشتی خاشاک که خود را روکش افواج بحر امواج کند بر دریای لشکر طوفان اثر زد - و باندک زد و خوردی شکست درست خورده روگردان شد - چنانچه آن بیراهه رو را تا لاهور هیچ جا دست از کار رفته لگام وار پای در رکاب ثابت گیر نگشته بیدست و پا بپای مرکب بادپا راه و بیراه می نوشت - و لهذا در عرض آن مسافت جای عنان باره ادبار نتافته یک سر بشهر بشتافت - و در آنجا نیز ثبات قدم نورزیده راه هزیمت پیش گرفت - و رفته رفته در دریای چناب چون خس در گرداب راه بیرون شدن نیافته دستگیر پاداش کردار خود گردید -

چون خبر فتح مرتضیٰ خان و گرفتاری خسرو و حسن بیگ از اخبار شمس تولکچی که بر سبیل یام شتافته در سر پل گویندوال خود را رسانیده بود به جهانگیر بادشاه رسید ، آن حضرت از استماع خبر بغایت خوش حال شده او را خوش خبر خان خطاب دادند - و از آن مقام بسرعت تمام متوجه شده کوچ به کوچ به دارالسلطنت لاهور شتافتند - و برکنار دریای راوی سر منزل افواج محیط امواج شده خود به نفس نفیس در باغ میرزا کامران ورود اقبال و نزول اجلال فرمودند - و حکم اشرف شرف صدور یافت که محمد شریف ولد خواجه عبدالصمد شیرین قلم که در آنولا از خطاب امیر الامرائی و پایه والای وکالت سرافراز بود سلطان خسرو و حسن بیگ را به حضور پر نور آورد - چون فرموده بنفاد پیوست ، آن محرک سلسله عدم عقل را زنجیر فرموده زندانی ساختند - و حسن بیگ به بدترین وجهی جزای قبیح اعمال خویشتن یافته باعث خبرت دیده وران و عبرت دیگران شد - و سایر گرفتاران را که در حقیقت پاداش آشوب انگیزی و فتنه گری

بود چون خاک شان بخود نمی گرفت و آب بر نمی داشت بجای کردار نابکار بردار کردند - و آن مشتی ذلیل ازل و ابد را که خار راه آرامش روزگار شده بودند گل عار سر دار ساختند - چون اولیای دولت ابد پیوند از پرداخت این مهم اهم بالکلیه باز پرداختند و از هیچ ره در خاطر اشرف نگرانی جز الم دوری صوری این والا گهر نماند - هوای گلگشت فضای روح افزای خطه کابل که از دیر باز مکنون ضمیر انور بود بتازگی انبعاث شوق نهفته گردید - بنا بر این که سیر تنزهات آن گل زمین بهشت آئین بی فیض حضور نو بهار ریاض اقبال و تازه گل گلشن جاه و جلال مرضی خاطر عاطر نبود ، لاجرم بی توقف منشور عنایت آمیز درباره طلب این شاه بلند اقبال و سایر مخدرات و خزاین از موقف جاه و جلال صدور یافت - آن عالی فطرت بمجرد وصول فرمان عالیشان با جمیع پیغم ها و مجموع کارخانجات بیوتات دوازدهم ربیع الآخر سال هزار و پانزده هجری آمده ادراک سعادت حضور نمودند -

آغاز ابتسام غنچه بهارستان جاه و جلال شاه بلند
 اقبال سلطان خرم از مطاع عظمت و اجلال
 و ظهور انواع عنایات حضرت خلافت مرتبت
 جهانگیر بادشاه در حق آنحضرت
 و خواست گاری نواب ممتاز الزمانی بنت
 یمین الدوله آصف خان

بحکم آنکه برگزیده های عنایت الهی از عموم عالمیان بکرامت های خاص اختصاص یافته اند ، و تربیت دیدهای فضل نامتناهی خاصه متکفلان عهده امر خلافت و متحملان بار امانت از عامه برابا و کافه رعایا بمزید فضایل و مزایا امتیاز دارند - لاجرم آن نظر یافتگان تائید حق تعالی را نظر به سایر مردم دقایق پیش بینی و ژرف نگاهی در درجه اعلی می باشد - و مصداق این حال صدق فراست و دریافت های انی حضرت جهانگیر بادشاه است - چون آن حضرت به پرتو اعلام الهام ربانی

و اخبار تلقین آسانی دریافتند، که این سایه پرورد آفتاب عنایت ایزدی تا بامداد روز نشور شمع انجمن افروز دودمان دولت حضرت صاحبقران اعظم خواهد بود - بنابراین بمقام ترقی احوال آن برگزیده عنایت ربانی که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه نیز آن سرور را از سایر شاهزادها برگزیده بودند در آمد، بالفعل آن شایسته ارتقای اعلیٰ مراتب متعالیه و مدارج علیه را از تفویض منصب هشت هزارى ۱ [...] ن سوار به ضابطه دوا سیه سه اسبه مزید اعتبار بخشیده، بعنایت ۲ [...] ن تومان و طوغ سرافراز و بنوازش نقاره بلند آوازه گردانیدند - و از مرحمت آفتاب گیر فرق عزت بر افراخته بعاطقت بارگاه سرخ که خاصه دولت خانه والا یا مخصوص ولی عهد سی باشد اختصاص دادند - و نیز تنفیذ احکام مناشیر برسات آنحضرت تفویض رفته مهر اشرف اوزک که مدار اعتبار فرامین بر آست و سر رشته انتظام رتبی و فتی و بست و کشاد سهام این دولت جاوید بنیاد بآن وابسته بشاه بلند اقبال سپردند - اگرچه از روی ظاهر تمشیت امور سلطنت برای رزین این والا گهر حوالت نمودند و لیکن باطناً در لباس عطای این خاتم سلیمانی خلافت روی زمین بزیر نگین آن زینت بخش تاج و نگین درآمد - و سرکار حصار فیروزه نیز بجایگزینی عالی مقرر شد - و بر زبان الهام بیان گذشت که بسنت سنیه آبای عظام عمل نموده این سرکار را که پیوسته به ولیعهد مقرر می باشد از روی شگون و برکت بر آن گرامی فرزند اقبالمند عنایت فرمودیم -

از آنجا که طبع فیض رسان بادشاه والا جاه بانواع مهربانی و فیض رسانی مجبول بود پیوسته بر آن بودند، که بقدر امکان آثار عدل و برکات احسان این والا مرتبت تا بقای جهان شامل حال آیندگان نیز بوده باشد - و اهل زمان مستقبل هم بمیامن سعی جمیل آن حضرت مرفه الحال بوده از فیض الطاف عام بی نصیب نمانند - بنابراین معانی همواره هوای این معنی از فضای خاطر فیاض سر بر میزد - که آن برومند نخل ریاض خلافت را با نونهالی از سراپوستان نجابت پیوند بخشند - تا ببرکت نتایج اقبال و مآثر کرامت ذات و صفات آن نور حقه دولت عظمی از سر نو

بیالیدن در آید - و از نوبر احسان و ثمره لطف کلام جهانیان برآید -
 لاجرم روز پنجشنبه شانزدهم فروردی ماه دوم سال جلوس جهانگیری
 مطابق هفتم ذیحجه سنه هزار و پانزده هجری در ساعتی مختار که نظر
 سعادت سعود آسمانی متوجه ادراک انواع استسعاد بود و اوضاع افلاک
 و انظار انجم بر وفق مراد شهنشاه والا جاه نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی
 که از عالم بالا برین مکرمت والا سر افراز گشته بود بحسن تقدیر ایزدی
 ازین سعادت ا[...ن] ممتاز شده بجهت مقارنت آن فرخنده اختر امتیاز یافته
 مختار رای انور شد - بنابر رسم نامزد چنانچه روش معهود و آئین مقرر اهل
 روزگار است بدست مبارک انگشتر سعادت نگین در انگشت کهن آن مهین
 بانوی زمان و رابعه بنات آسمان جای دادند - درین ایام که هلال حلقه خاتم
 در دست آن بدر فلک عفت و مهر آسمان عصمت روکش نیر اعظم گردید -
 سن شریف آن مشتری طلعت زهره جبین بچهارده سال و چهار ماه
 و بیست روز هلالی رسیده بود - بالجمله آن عقيله قبیله مکارم و مفاخر
 و کریمه دودمان فضایل اوایل و اواخر صبیئه رضیه خان والا مکان میرزا
 ابوالحسن مخاطب به آصف خان است خلیف صدق دستور اعظم میرزا
 غیاث بیگ مخاطب باعتمادالدوله ولد خواجه محمد شریف رازی که از
 دودمان اعیان آن ولایت است - و والدۀ ماجده نواب ممتاز الزمانی دختر
 والا اختر میرزا غیاث الدین علی قزوینی مخاطب بآصف خان که در
 زمان جلال الدین محمد اکبر بادشاه میربخشی باستقلال بود - و جعفر خان
 که برادر زاده او بود بیال او پرواز نموده در ملازمت عرش آشیانی
 باعلی درجات دولت رسید -

چون خاطر اقدس را از همه جهت فراغ کلی روی نمود - و هوای
 گلگشت نزهد آباد کابل دامن دل آن مالک رقاب صاحبذلان را بجانب
 خویش کشیده ازین راه خاطر عاطر را بدان سو کشش تمام رو نمود -
 لاجرم قرین دولت و سعادت از دارالسلطنت لاهور این والا گهر را دولت آسا
 همعنان و همراکب نموده بدان مهبط انوار فیض توجه فرمودند - و در
 فرخنده روز پنجشنبه هژدهم صفر سنه هزار و شانزده هجری ظاهر آن خطه

فیض مظاهر سرمنزول موکب جاه و جلال گردید - و فضا و روح باغ شهر آرا که سرسبز کرده حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه است ، و تاهنگام به پرتو این نسبت باعث آرایش شهر بود درینولا از فیض نزول آنحضرت سرمایه آرایش دهر شد - و عرصه دلکشای اورته باغ که حسب الامر شهنشاه والا دستگاه مضرب سراق عزت و رفعت و مرکز اعلام دولت و سعادت این والجاه شده بود ، چون نشیمنی درخور نداشت بنابر آن حسب الامر عالی عمارتی رفیع بغایت دلپسند اساس داغ دل ارم و غیرت قصور حدائق رضوان و حور گردید -

درین ایام سعادت فرجام که عبارت است از ششم ربیع الثانی سال حال جشن وزن مبارک قمری سال شانزدهم از عمر ابد پیوند این بلند اقبال در دولت سرای آن حضرت آرائش پذیرفته ابواب سعادت و نیک اختری بر روی روزگار جهانیان کشوده شد - و کنار و بر آرزومندان زر ریز و جیب و دامن مفلسان در خیز گردید - اگرچه درین دولت خانه والا تا غایت وزن قمری بجهت شاهزادهای کامگار معهود نبود - لیکن چون درین نزدیکی از رهگذر اختلاف هوا فی الجمله اخراقی بمزاج و هاج این باعث استقامت و سرمایه اعتدال لیل و نهار راه یافته بود در آن روز حضرت خلافت مرتبت بنا بر رسم عیادت تشریف اشرف بمنزل شریف این بلند اقبال ارزانی داشته بودند - و بحسب اتفاق آن روز مبداء سال شانزدهم از عمر ابد قرین سرمایه بقای دولت دودمان حضرت صاحبقران بود - لاجرم بجهت بهجت اندوزی خاطر آن گرامی منزلت را بدین عنایت خاص اختصاص بخشیدند -

روز جمعه هفتم جادی الثانیه سال مذکور موکب منصور از سیر نزهت کده کابل چون طلیعه افواج بهار متوجه مرسبز بوستان جوید ربیع هندوستان گردید - و بعد از ورود اقبال چندی در دارالسلطنت لاهور اتفاق اقامت افتاده از آن ۱ [مقر] عزت و ریات سعادت آیات بصوب دارالخلافة آگره ارتفاع یافت - و در نواح آن موطن اقبال موکب فیروزی بجا آمده آذین جشن نوروزی سرمایه آرائش روزگار و پیرایه تزئین لیل و نهار شد -

و دوم روز فروردین ماه سال سیوم جلوس موافق چهاردهم ذیحجه سنه مذکوره دولتیخانه مبارک از نور قدوم اقدس رشک فرمای این هفت طارم مقرنس و عبرت افزای نهم رواق فلک اطلس شد - و بعد از دو روز دیگر بجهت تفرج عمارت این بلند اقبال که در جوار دولتیخانه والا واقع است - و درین ولا عمارت قدیم آنرا که بنا نهاده محمد مقیم وزیر خان بود از بنیاد انداخته نشیمن های بادشاهانه بنا بر امر عالی بجای آن اساس گذاشته بودند - فیض ورود بدان منزل بهشت آئین مبذول داشته پرتو قدوم انور ساحت آنرا آگین ساخت -

بیان خواستگاری نمودن حضرت خلافت منزلت

صبیه صفیه مظفر حسین میرزا صفوی

بجهت شاه بلند اقبال خرم

چون اصالت امهات عمده ترین اسباب کرامت و جلالت اولاد و نجابت والدات شریف ترین باعث شرافت و نباهت ابنای سعادت نهاد است - چنانچه تجربه نیز بر طبق حقیقت این معنی ادای شهادت مینماید - بنا برین بخاطر حضرت خلافت مرتبت رسیده بود ، که کریمه دودمان نجابت و اصالت و اختر برج شرف و جلالت اعنی صبیله رضیه مظفر حسین میرزا صفوی را نامزد این والا حضرت نمایند - و چندی بنابر تاثیر عوایق روزگار آن کار خیر بجز تاخیر افتاده در عقد تعویق وقت مانده بود - تا در اثنای سال چهارم از جلوس اقدس بمقتضای اراده خاطر مقدس بر وفق مراد بظهور آمده مراسم خواستگاری سمت وقوع یافت - و در ماه رجب المرجب سنه هزار و نوزده هجری مطابق هفدهم آبان ماه سنه پنج جلوس جهانگیری که سن مبارک این بلند اقبال بعقد عشرين عشرت آئین رسیده بود مجلس بهشت آئین طوی زفاف در منزل سعادت محمل علیا حضرت مریم مکفی والده ماجده حضرت جهانگیر که بدولتیخانه برکت پیوند پیوسته بود انعقاد پذیرفت - و در اسعد ساعات مقارنه ماه با خورشید و مقاربه برجیس بناهید وقوع یافت - چون ازین فرخنده منزل بشرف محل آن باند اقبال که متصل دولتیخانه اشرف واقع

است - و درینولا بنا بر فرموده آن عالی مرتبت درین گل زمین عمارت سپهر مرتبه اساس یافته بود انتقال شریف روی داد - ازین رو بتازگی رشک شرف خافه مهر انور گشته منزلت منازل ماه منیر پذیرفت - حضرت خلافت مرتبت بدین محفل نشاط تشریف قدوم ارزانی داشته یک شبانروز از پرتو حضور مفیض النور باعث آرایش بزم عشرت و موجب ازدیاد مواد سرور و بهجت گشتند - و حضرت شاه بلند اقبال نفایس استعنه روزگار بر سمیل پیشکش کشیده از وفور درم و دینار که برسم نثار پاشیده بودند خورشید آسا بام و در روزگار را در افشان زر گرفتند - و هنگام توجه آنحضرت از دولت سرای سعادت تا درگاه دربار گردون اعتبار اقمشه هر دیار که رشک فرمای برند زربفت و غیرت افزای قصب سیمکش ماه بود حسب الامر اقدس بطریق پائنداز گسترده روی زمین را روکش فلک اطلس گردانیدند -

اکنون درین مقام بنا بر تقریب ذکر مظفر حسین میرزا به بیان حسب و نسب میرزا و اتیان سبب استسعاد بدین دولت عظمی می پردازد - آن والا نژاد خلف سلطان حسین میرزا ابن بهرام بن شاه اسمعیل است - و چون ولایت قندهار را در سال سیوم جلوس اکبری مجد خان قلاق حسب الامر بشاه طهاسپ داد - شاه بسطان حسین میرزا [برادر زاده] خود تفویض نمود - و روزگار میرزا در سال بست و یکم اکبری سپری شده ازو چهار پسر ماند - مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و ابو سعید میرزا و سنجر میرزا - از آنجا که وفاق میانه اخوان باوجود عدم توافق آرا و تحالف اهلوا کمتر اتفاق افتد چه جای آنکه پای ملی و ولایتی درمیان باشد ، لاجرم هنگامه نفاق گرمی پذیرفته رفته بفریب و افساد نادرولتخواهان التهاب شعله فساد اشتداد یافت - و سرانجام کار چون انصرام معامله و فیصل امر جز بقطع و فصل شمشیر بران دست نمی داد لاجرم تیغ بر روی هم کشیده مکرر بر یک دیگر زدند - و بهم در آویخته از طرفین خونها ریختند - و در عین زد و خورد نخست رستم میرزا بنا بر کارفرمائی سعادت و راهنائی بخت ره بوادی به اندیشی برده در ماه مهر سال سی

و هشتم جلوس اکبری با برادر خود سنجیر میرزا و چهار پسر خود ، مراد میرزا و شاهرخ میرزا و حسن و ابراهیم و چهار صد سپاهی قزلباش بموطن دولت نامتگاهی رسید - اکبر بادشاه نهایت تعظیم و تکریم درباره او بظهور آورده بتفویض حکومت صوبه ملتان و برخی از محال بلوچستان به منصب پنج هزاری پنج هزار سوار مقرر ساختند - و متعاقب او ابو سعید میرزای مذکور نیز در اسفندار همین سال بدربار سپهرمدار رسیده نهایت رعایت یافت - چون خبر ابن مراحم بی پایان به مظفر حسین میرزا رسید و از قرب و جوار میرزا رستم که در مقام انتقام بود استخلاص قندهار را که باستظهار عساکر ظفر آثار دور از راه نبود نزدیک بکار یافت ، لاجرم بنابر آموزگاری سعادت و ترغیب و ترهیب امید و بیم که هر یک علت ارتکاب امور عظیمه اند - بمقام خیراندیشی خویش آمده نخست والده خود و بهرام میرزا پسر کلان خود را بخدمت فرستاده اظهار اراده آمدن نمود - چون فرستادگان رسیده مقصد را بعرض اعلی رسانیدند آنحضرت میرزا بیگ قدیمی را بامشور عاطفت آمیز رغبت آموز ارسال داشتند - میرزا از در تعظیم و تکریم درآمده باستقبال آن بار نامه مباحثات برآمد و از راه اظهار کمال ارادت و عقیدت روی زر و سر منبر آن خطه را از سکه نام و خطبه القاب سامی آن حضرت نور اندود و سعادت آمود نمود - و بشاه بیگ خان که از جانب آن حضرت نامزد حکومت آن حدود شده بود قلعه را تسلیم نموده خود با سه پسر دیگر حیدر و القاس و طهاسپ و ده هزار خانه زاد قزلباش رو بدربارگیتی مدار آورده پنجم شهریور سال مذکور بانجمن حضور پرنور رسید - و صد اسپ عراقی و دیگر تحف و نوادر برسرم ره آورد از نظر انور گذرانید - از آنجمله مارسمره بود که چون آنرا بر موضع گزش مار بستندی بحرکت درآمده همگی زهر را از بدن مارگزیده کشیدی - و ازین راه دفع غایله سم نموده علت شفاگشتی - بجملاً با سایر فرزندان و همراهان مورد مراحم بی منتها گشته به منصب پنج هزاری و جاگیر سنهبل عاطفت پذیر شد -

(۱) این اسم شاید که الیاس باشد - لکن بهر سه نسخه القاس نوشته

ذکر نهضت جهانگیر بادشاه بانداز نشاط اندوزی
به صیدگاه باری و ظهور سبکدستی از بادشاهزاده
خرم در انداختن شمشیر بر شیر

چون بتاریخ آذر ماه سنه پنج جلوس جهانگیری آنحضرت متوجه
صیدگاه باری گشتند - بحسب اتفاق روزی در اثنای شکار یوز که
تا آخر آن روز کشیده بود جمعی از قراولان معروض رای اشرف گردانیدند
که درین نزدیکی تنومند شیری قوی هیکل خفته که همین ساعت
سرپنجه صولت بگوزن افگنی برکشوده نیمی از آن شکار بکار برده - چنانچه
از غایت سیری سست آهنگ و گران خیز است - درین صورت صید آن
بی غائله آسیب قراولان و گزند پیادگان دست می تواند داد - و از آنجا
که شغف جهانگیر بادشاه و شاه شیر شکار بشکار شیر بود بی تهیه ما محتاج
این نوع صید که عبارت از حلقه فیلان و اجتماع اهل جرگه است عنان
بشباب سپرده بشاه بلند اقبال رکاب برکاب متوجه آن سمت شدند - چون در
شکارگاهها هیچ کس را اندازه آن نیست که بی رخصت حاضر شود بنا بر
قرارداد معهود بجز راجه رامداس و انوپ رای خواص و اعتاد رای
و حیات خان و معدودی چند از خدمتگاران و میرشکاران دیگری از
همراهی رکاب سعادت کامیاب نبود - چون پله بندوق نزدیک رسید شیر
نمودار شد - اسب بحکم غلبه هراس طبعی از مهابت شیر فرار پذیر
گشت - ناچار خورشیدوار از مشرق زین زرین پرتو سعادت بر زمین
گسترده - و پیاده پا بدفع آن شرارت نهاد نهاده بر سر پله ایستاده شدند -
آنگاه باهنگ شیر افگنی در مقام تفنگ اندازی شده بندوق قدر انداز را
قضا نفاد فرمودند - و آن اژدهای دهمان شعله فشان در یک نفس سه مرتبه
از دمدنه فتیله آتش افروز با قسوف طرازی پرداخته دل از ذخیره خاطر
انتقام کش کین توز خالی ساخت - چون بمقتضای قضا و قدر اجل
جانور در آن وقت مقدر نبود دمی چند در بند عقده تاخیر شد - لاجرم
بالفعل صید آن مقدور نگشته در هر سه مرتبه تاثیر انداز تیر که مانند
سهام صائبه تقدیر خطا پذیر نبود ظهور نیافت - چنانچه تیر اول نرسید و

ثانی کارگر نیامد - و درین مراقب آن اهرمن مرشت مطلقاً وهم و هراس بخود راه نداده از جا در نیامد - مگر در انداز سیومین که این مرتبه از صدمه تفنگ خشمگین گشته حمله آور شد - و با هیبت و سطوت تمام آهنگ میر شکاری شاهین در دست نموده چون اجل بر آن شد و تیز خود را بدو رسانید - و آن اجل رسیده را از صدمه سر پنجه صولت بر خاک هلاک افکنده باز بجای خود رفت - درین حال حضرت خلافت مرتبت باوجود تنگی وقت از غایت اهتمامی که درباره شکار شیر داشتند بی نیل مقصود تجویز مراجعت ننموده چند گام پیشتر رفتند - و شاه بلند اقبال در دست چپ آنحضرت با دلی قوی ایستاده شدند - و راجه رامداس نزدیک ایشان و حیات خان و اعتماد رای بجانب دست راست قرار گرفتند - و کمال قراول در عقب ایستاده بندوق پر میکرد - چون در اثناء رسانیدن ماشه آن دیو نژاد بقصد حضرت خلافت مرتبت از جا درآمد و تیر کاری نیفتاده از پیش روی او در گذشت - از آنجا که نگهبان حقیقی برگزیده نظر عنایت خود را در هر حال از آسیب عین الکمال نگاه می دارد آن اهرمن نهاد در کمال خشمگینی و قهرناکی متوجه آن حضرت نشسته بسوی انوپ رای خواص که پایه بندوق داشت روی آورد - آن قوی دل قطعاً تزلزل بخاطر راه نداده سر راه برو گرفت - چون حسب الامر اقدس مقرر است که سپاهیان در شکار شیر حربه بکار نبرند چنانچه هیچ کسی یارای آن ندارد که جمدهر و خنجر نیز بر کمر داشته باشد ناچار چوبی که در دست داشت برو انداخت - و آن دد در غایت خشمناکی با سرعت صرصر و صولت از در از جا درآمده بگرمی آذر و تندئی تندر برو حمله آور شد - انوپ رای از صدمه آن انداز به قفا باز افتاد و شیر او را در زیر گرفت - چون او دست های خود را بجایت سایر اعضا سپر بلا ساخته بود - نخست هر دو ساعد و سر پنجه رای مذکور درست در یک دیگر شکسته از کار انداخت - چنانچه نزدیک بود که یکباره کار او را تمام کند - درین حالت شاه پلنگ افکن شیر صولت که شانه شیر را بنظر انور درآورده انداز شمشیر انداختن داشتند چون تیغ شعله آمیغ را جواله (حواله) نمودند ناگاه در عین فرود آوردن نظر باریک بین دقت نگر بر انوپ رای افتاد که از هول جان یکدست خود را که جراحت تمام بدان رسیده بود از کام شیر بر آورده بر شانه او هایل کرده - در آن قسم

وقت نازک دست مبارک را از نظر گاه نخستین نگاه داشته در همان گرمی به نیروی سبکدستی انداز (؟) کمر شیر نموده تیغ صاعقه تاثیر را فرود آوردند - و باوجود آنکه در آنحالت خویشین داری بظهور رسانیده حفظ خود نموده بودند ، و ازین رو ضربه را آن مرتبه نیرو که اول داشت نماند - از کمال تاثیر ضرب دست و زور بازو زخم منکر بدان اهرمن پیکر رسید - و راجه رامداس نیز ضربی زد - و از آسیب جراحات های منکر سراسیمه گشته نیم کشته رو گردان شد - و قضا را در بازگشتن بصالح نام چراغچی برگشته بخت کسه روزش به شب انجامیده در آن حال شمعی افروخته بحضور پرنور می آورد بر خورد - بمجرد رسیدن باد صدمه پنجه آن بلای ناگهان بدین اجل رسیده چراغ عمرش چنان فرو مرد که هانا از حیات هرگز بر نخورده بود - درین وقت بادشاهزاده بلند اقبال از کمال نگرانی باحوال حضرت خلافت مرتبت متوجه خبرگیری شدند که مبادا از چشم زخم حوادث روزگار آسیبی بدشمنان آن حضرت رسیده باشد - اتفاقاً بندگان حضرت نیز ملاحظه ساسی از رهگذر آن بلند اختر اوج اقبال داشته در مقام تجسس احوال بودند - که درین حال آن سرور بخدست رسید خاطر مبارک آن دو سپهر دولت از جانب هم دیگر بجمعیت کلی گرائید - مجملاً چون آن دو نظر یافته حفظ و حراست نگهبان حقیقی از سلامت یک دگر نیایشگرها بدرگاه یگانه ایزد دادار نمودند - حضرت شاهنشاهی پای سریر آرای در رکاب یکران کامرانی آورده برین سر خانه چشم رکاب زرنگار را بتازگی روکش چشم خانه ارباب بصایر و ابصار نمودند - و یکپارگی بارگی سوار کار آن نیم کشته را به ضرب بندوق تمام ساختند - آنگاه قرین دولت و سعادت معاودت نموده متوجه تخیم اقبال شدند - و درین حال حیات خان و راجه رامداس که از کماهی حقیقت آگاهی داشتند کیفیت احوال از قرار واقع بمسامع جاه و جلال رسانیدند - حضرت خلافت مرتبت بر جرأت و جلادت و سبک دستی و دقت نظر آن والا فطرت در تاریکی آفرین خوان گشته بعد از ادای سپاس گذاری حضرت باری بدعای روز افزون جاه و جلال شاه بلند اقبال و طرب اللسان شدند -

درین آوان که عبارت است از روز پنج شنبه نوزدهم مرداد ششم سال تاریخ جلوس جهانگیری ، مطابق دوازدهم جمادی الثانی سنه هزار و

بیست هجری که شیستان انور شاه والا قدر بنا بر فروغ قدوم نور ظهور
 نیک اختر صبیئه کریمه ستوده سیر مظفر حسین میرزا صفوی مشرقستان
 انور عنایت ایزدی شده بود - حضرت خلافت پناهی بر سبیل مبارکباد
 طلوع ثمره پیش رس این نونهال دولت بی زوال بمنزل اقدس قدوم برکت
 لزوم ارزانی داشتند - و سایر پردگیان سراق عفت را نیز طلب نموده به
 بسط انبساط پرداختند - و آن کریمه نامور [حورا] پیکر را به پرهیز
 بانو بیگم مسمی ساخته حسب الاستدعای والدۀ ماجده بحضرت آن مولود
 مسعود را به فرزندی ایشان دادند -

درین ایام خجسته انجام جشن نوروزی بآئین هر ساله آذین پذیرفته -
 مربی عالم یعنی نیراعظم در تاریخ روز دو شنبه پنجم ماه محرم الحرام سنه
 هزار و بیست و یک هجری بشرف خانۀ حمل انتقال نموده سال ششم از
 جلوس جهانگیری بهبارگی و فرخندگی آغاز شد - درین تاریخ دو هزاری ذات
 بر منصب آن حضرت افزوده تسلیم ده هزاری ذات و پنج هزار سوار فرمودند
 و در نوروز آینده سال هفتم جلوس باز دو هزاری ذات بر درجه منصب
 آن حضرت افزوده از اصل و اضافه دوازده هزاری پنج هزار سوار مقرر
 نمودند -

بیان انعقاد فرخنده محفل عقد همایون فال و ترتیب

انجمن جشن قران السعدین جاه و جلال

یعنی زلفاف حضرت شاه بلند اقبال

بستر عصمت و خدر عفاف نواب قدسی

نقاب ممتاز الزمانی صبیئه رضیه

نواب آصف خان

از آنجا که همواره کارپردازان کارخانه قضا در عالم بالا مصالح
 نظم و نسق امور جهان بر وفق اراده مهیا و آماده می سازند - و پیوسته

دستیاران والا کارگاه قدر در عالم دیگر اسباب مایحتاج معاش و مواد ضروریات معاد جهانیان ساخته و پرداخته می دارند - بنا بر آن این فرخنده پیوند هایون ارجمند که در روز ازل حسن انتظام یافته بود - در تاریخ روز جمعه نهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و یک هجری مطابق بیست و دو اردی بهشت ماه سال هفتم از جلوس اقدس بظهور پیوست - و بدین وسیله راس المال امانی و آمال و سرمایه رفاهیت احوال و فروغ بال عالمیان دست بهم داد - چنانچه امروز دلیل آن از وجود مفیض الجود چهار شاهزاده بلند اختر کامگار والا که هر یک زینت صفحه روزگار و قرة العین ابنای همه دیار و موجب انتظام نظام چهار رکن جهان و سبب امن و امان شش جهت زمین و زمان اند مانند روز پیدا و چون آفتاب عالمتاب روشن و هویدا است - بنحوی که برکات آثار آن تا روز قیامت بروزگار خواهد رسید - و میامن نتایج آن تا یوم القیام باعث رونق چار بازار عالم و موجب قوام معاملات دارالسلطنه آدم خواهد گردید - و در آن فرخنده ساعت که مجلس این عقد ازدواج مقدس میانه سعد اکبر فلک خلافت کبری و زهره زهرای آسمان عفت در دارالخلافت عظمی شریعت غرا منعقد می شد ، سن مبارک شاهجهان بخش جوان بخت که انشاءالله تعالی امتداد بقای آن حضرت تا انتهای مدت روزگار برمد بر بیست سال و یک ماه و هشت روز شمسی و بیست سال و یازده ماه و بیست و یک روز قمری رسیده - و از عمر شریف آن ملکه دهر و مهین بانوی عصر نوزده سال و بیست و یک روز شمسی و نوزده سال و هفت ماه و بیست و پنج روز قمری منقضی شده - و از زمان خواستگاری تا این زمان پنج سال و یک ماه و پنج روز شمسی سپری گشته بود - بالجمله در آن روز سعادت افروز هایون بزم طوی مبارکی و خجستگی در منزل شریف عضدالخلافت العظمی مختارالملک و موتمن الدوله آصف خان که در آن آوان بخطاب اعتقاد خان مخاطب بود قرار یافت و بدستوری آن دستورالعمل دیوان روزگار کار پردازان نیکو کار تهیه جشن و سرانجام آن بر وفق دل خواه هواخواهان کردند - و بساط شادکامی و خرمی بکام خاطرهای موافقان گسترده - در آن هنگام عیش افزا که باده بیغمی و هوای خرمی نشه بخش دماغ عالمی شده بود و ساحت آن محفل عشرت از گلگشت پری رویان

رشک فرمای صحن گلستان ارم و غیرت افزای عرصه فردوس اعظم گشته سلیمان روزگار یعنی بادشاه فلک اقتدار بنا بر افزایش درجه سرافرازی آن آصف صفات بدین انجمن شادمانی تشریف ارزانی فرموده از زیور قدوم انور زینتی دیگر بر آذین آن جشن بهشت آئین بستند - و بکام دل بر مسند عیش و کامرانی نشسته برسم شگون و مبارکبادی ابواب نشاط و شادی بر روی خاص و عام کشودند - چنانچه فراغ خاطرها از فروغ شگفتی جهانی را در پیرایه نور و سرور گرفت - و صفحه زمین چون روی صاحب دلان کشاده پیشانی گردید - رامشگران نیز بمقتضای عام سازها راست کردند و سرود گویان و بای کویان راه خردمندان زدن گرفتند - از پهلوی لطافت حایل های یاسمن بر و دوش خو برویان خرمن گل گشته روکش صحن گلشن و فضای چمن شد - و از بالای طراوت گلستهای چنپا و سیوق شوریده بلبل شیدا از عشق گل سوری واسوخته بدوری گلستان ساخت - درین هنگام که هنگام داد و دهش گرمی داشت و روزگار ادای حق مقام می نمود - اهل زمانه را بهانه خویشتن کامی و خودرائی بدست افتاده داد کامرانی دادند - و از گردون گردان گروه عمر رفته و آینده گرفتند - چون از مراسم این ایام سعادت فرجام فراغ کلی حاصل شده و روزی چند ازین روز نیک اختری و بهروزی منتقضی گشت، حضرت شاهنشاهی با سایر حجاب گزینان حجله عصمت و جمله پرده نشینان سرادق عفت پرتو انوار قدوم بهجت لزوم بر منزل سعادت محمل شاه بلند اقبال گسترده و حسب الحکم آنحضرت سامان طرازان کارخانه سلطنت بتازگی جشنی جهان آرا آرایش پذیر ساختند و قبه بارگاه رفعت باوج طارم مهر و ماه بر افراشتند - و حضرت خلافت مرتبت در آن محفل عیش و کامرانی یک شبان روز همت والا نهمت بر بسط بساط انبساط و گسترده مسند عیش و نشاط گماشتند -

بالجمله محامد ذات و صفات آن کریمه دودمان مکرم اخلاق و کرام اعراف اعنی نواب قدسی نقاب در نظر انور قرة العین سلیمان زمان بمثابه جلوه ظهور نمود - و بجای دقیق آداب شناسی و مزاجدانی و مراتب خدمت گذاری و پرستاری آن ملکه ملک شیم باعلی درجات استحسن رسید که آن ممتاز طبقه نسوان جهان و سرفراز حوران جنان را از سایر

مخدرات شهبستان دولت برگزیدند - و بنا بر شیوه ستوده والا خداوندان این دولت کده عظمی که مهین بانوان حرم سرای خلافت کبری را بخطابی والا و لقبی شایسته اختصاص می بخشند - تا نام نامی ایشان زبان زد خاص و عام نشود - آن علیا جناب را باین اعتبار ممتاز محل بیگم خطاب دادند - و درین کارنامه گرامی هرجا زبان خامه وقایع نگار ناچار بایراد اسم ساسی آن انسیه حورا نژاد جرأت نماید بعنوان نواب ممتاز الزمانی ممتاز محل بیگم تعبیر خواهد نمود -

در سال هشتم جلوس جهانگیری مطابق سنه هزار و بیست و دو هجری که آغاز ابشام غنچه گلبن جاه و جلال حضرت شاه بلند اقبال بود از سرابستان دولت آن حضرت و حرم سرای سعادت نواب ممتاز الزمانی نوگلی در چار چمن وجود بشگفته جبینی غنچه امید و خنده روی سپیده دم عید روی نمود - چون این فرخنده ولادت سراسر سعادت از سر نو جهانی را بشگفتگی آورده به تازگی عالمی را طرب و نشاط و بهجت و انبساط آموخت - حضرت خلافت مرتبت با سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت بنا بر رسم تهنیت ظهور این نوباوه مقدس و میوه پیش رس که ثمره پیوند تازه نخل سرابستان دولت و اقبال با نونهال ریاض جاه و جلال بود ، بمنزل هایون آن حضرت تشریف قدوم اشرف ارزانی داشتند - و آن حضرت قلی عالی و بزمی دلکش مرتب ساخته به مراسم پا انداز و لوازم نثار و پیش کش پرداختند - و کنار و بر نثار چینان را چون جیب غنچه و مشت صدف سرشار زر و لهریز گوهر گردانیدند - و مبلغی گرامند بصیغه نذر از نظر گذرانیده التماس نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن فرخنده اختر برج اقبال را بحور النساء بیگم نامور فرموده به عنایت خاص فرزند خواندگی خویشان که اقصای مراتب دولت جاودانی است اختصاص بخشیدند -

بیان موجبات نهضت موکب جاه و جلال

جهانگیری بهمعنائی شاه بلند اقبال

بصوب دارالبرکت اجمیر

چون بعد از سانحه ناگزیر حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد

اکبر بادشاه که کم فرصتی خسرو آشفته رای حضرت سلیمان مرتبت را برتنق و فتق و کشاد و بست معاملات ممالک محروسه چه بند رخنه ولایات دور دست مجال نداده بفرو نشاندن شعله آتش فتنها که برانگیخته و افروخته بود اشتغال داشتند - در خلال این حال خللی در مملکت جنوبی پیدا شد - تفصیل اجال مذکور آنکه در عین این حال دنیاداران دکن از فرط کوتاه نظری بل بنا بر کمال بی بصری که لازمه کهن دار (کمین دار) دنیا و فساد انگیزی و فتنه گری که خامیت دیرینه گیتی است ، خلع رقبه اطاعت از رقبه انقیاد نموده سر به تمرد و عصیان بر آوردند - بلکه برین معنی بسند نموده خلیع العذار و مطلق العنان به ترک تاز در آمدند - خاصه عنبر حبشی سیاه بخت تیره رای فرصت غنیمت شمرده از تباه اندیشی و کم فرصتی که ناشی از طغیان منشی و ناقص فطرق او بود ، دست تصرف به اکثر مجال بالا گهات که با اولیای دولت اید پیوند تعلق داشت دراز کرد - و عبدالرحیم خانخانان سپه سالار دکن و خاندیس و برار از آنجا که همواره انداز گرمی هنگامه سپاهگری داشت ، و ازین رو به فتنه پرستی و شورش انگیزی تهمت زده خاص و عام بود ، همانا ازان راه عنان بالا دویهای عنبر نگرفت - و در هیچ مرتبه لگام تیز جلوئی و فراخ روی های آن زیاده سر پی نبرد - لاجرم فتنه او آهسته آهسته چنان بالا گرفت و رفته رفته کارش بجای کشید که خانخانان به عجز گرائیده از چاره گری فروماند و ناچار بوسیله عرضداشت های پی در پی درخواست مددگاری نمود -

چون دقایق حقیقت این معامله بر رای جهانکشای هواخواهان دولت روز افزون بدرجه وضوح پیوست بی توقف از موقف خلافت کبری فرمان قضا جریان در باب تهیه عسکر ظفر اثر بحلیه نفاد آراستگی یافت - و لشکرگران سنگ که سرداری آن نامزد سلطان پرویز و اتالیقی و کارگذاری یساق بر جعفر بیگ آصف خان مقرر شده بود باهنگ تسخیر دکن و تادیب دکنیان تجهیز یافت - و راجه مان سنگه و امیرالامرا

(۱) این جا از امیرالامرا شریف خان مراد است که در زمان جهانگیر بادشاه بمعهده وزارت سرفراز بود - اقبال نامه جهانگیری - صفحه ۳۰۷ طبع ایشیاٹک سوسائٹی بنگاله -

با بسی از سرداران نامدار به کومک تعیین پذیرفتند - و خزانه گرانمند یا فیلان کوه پیکر نبرد آزموده کارزار دیده سرمایه استظهار سپاه نصرت آثار شد - و در همان روز رایت فیروزی آیت بدان سمت ارتفاع گرفت - چون آن عزیز مصر بی جوهری که کنعانی قحط وقوف و معامله فهمی و زندانی قید اوامر و نواهی نفس اماره و طبع زیان کار شده خود را گرفتار مستلذات نفسانی و ملایمات قوای حیوانی داشت - چنانچه مطلقاً مالک نفس خویش نبوده در بند تناول مغیرات و تجرع مسکرات خصوص مداومت شراب مدام و ملازمت سعاد و ندام بود - و این معنی که در حقیقت علت ضعف دماغ و باعث بی پروائی امت بنحوی برو غلبه داشت که از فرط عدم مبالات اکثر اوقات مست و خراب گران خواب بی خبری و سبک سری بود - لاجرم درین مرتبه نیز اثری بر مراتب تهیه جنود و تجهیز عساکر نامعدود مترتب نه شد - و بیهوده همگنان نقد وقت بزیان برده غنیمت فرصت از دست دادند - و نه تنها از این معنی کاری پیش نرفت بلکه سرمایه چیره دستی خصم ازان افزوده ماده خیره چشمی غنیم آماده گشت - چون از کاهی احوال بدربار اعالی آگاهی رسید خان اعظم و خان جهان و مهابت خان و عبدالله خان از ارکان دولت عظمی که هر یک براسه کار اقلیمی سر میتوانستند نمود - و فی نفسه قدرت بر کارفرمانی لشکری و کارگذاری کشوری داشتند باستعداد تمام متعاقب یک دیگر بامداد ایشان تعیین یافتند - مجمل آنکه درین نوبت ازین عالم لشکری دست بهم داده بود که تسخیر عالم را کفایت می کرد - چون سرگروه از کار فرمودن سپاه عاجز آمده، ایشان نیز ازو حسابی بر نمی داشتند - و درین میانه هنگامه نفاق امرا با یک دیگر نیز گرمی داشت - ناچار درین نوبت هم کاری از پیش نه رفت با آنکه چند کورت لشکر بیالاهات بردند - در جمیع کرات بی نیل مقصود با بدترین وضعی مراجعت نمودند - و در هر مرتبه باوجود کثرت عدد و عدت اولیا و قلت اعدا و با عدم سپاه گری اعدا علت مزید علت شده باعث افزونی نیروی غنیم گشتند - چنانچه از این حرکات ناقص ماده سودای زیاده سوی دکنیان بنحوی ازدیاد پذیرفت که درین یورش بیشتر از پیشتر سرگرم پیش رفت کار بعنی و عناد شدند و از سر نو طریق فتنه و فساد

فرا پیش گرفتند - و در عرض این آمد و رفت که مکرر وقوع یافت
جرات و جسارت دیگر اندوخته رفته رفته پیشتر آمدند - و پای از حد گیم
کوتاه خود دراز کرده همگی بالا گهات را به تحت تصرف در آوردند -
چون درین نوبت سامان و سر انجام این مهم کما ینبغي شده بود و پرداخت
احوال لشکر بواجبی نموده ، معینا چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت از
بی نفسی سردار و ناسپاسی سپاه و حق ناشناسی امرا کاری ساخته نه شد -
و این معنی بر خاطر مبارک حضرت خلافت پناهی بغایت گرانی نمود -
و پیش نرفتن این مایه زیادتی از آن گروه فرومایه کم پایه بر همت عالی
نہمت آن حضرت زیاده از حد حصر و عد و بیش از مقدار قیاس و شمار دشوار
آمد - لاجرم در خاطر مبارک قرار دادند که خود بنفس نفیس بر سبیل
زیارت روضه منوره و حظیره مقدسه حضرت خواجه معین الحق و الملت
والدین بسوی دارالبرکت اجمیر نہضت نموده چندی در آن خطه پاک
توقف فرمایند - شاید که نظر به نزدیکی آن حضرت امرا شرم حضوری
منظور دارند و از کار خود نیز شہاری گرفته حسابی از کارفرمائی خود
بردارند - و سلوک طریقه حق شناسی فرا پیش خویش داشته همت بر
سرانجام کار ولی نعمت خود گمارند - و مهم رانا که از عهد حضرت عرش
آشیانی اکبر بادشاه باز باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهانبائی آن
بادشاه کشور کشا گیتی ستان که بتائید آسانی مؤید و بتوفیق و تسدید
ربانی موفق و مسدد بودند پرداختی بواجبی نیافته بود همواره سرانجام
آن پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر بود - و آن نیز محرک این عزیمت
صائب آمده بزبان مبارک آوردند که نخست مهم رانا از هر راه که رو دهد
صورت داده آنگاه بفراغ بال و درستی تدبیر با لشکر گران سنگ از آنجا
یکسر متوجه تسخیر کشور دکن و تنبیه آن گروه آشفته مغز سبک سر
شوند - بالجمله چون این دو مطلب عمده پیش نهاد همت خداداد بود
عزم نہضت اجمیر را بحلیه جزم آراستند - و در تاریخ دوم ماه شعبان سنه
ہزار و بیست و دو هجری مطابق بیست و چهارم شهریور سال ہشتم
از جلوس اقدس جهانگیری موکب مسعود با فرخندگی تمام متوجه آن
سمت شد - چون بظاہر آن بلد رسید گرد قدوم انور توتیای دیدہ
اولی الابصار آن دیار گردید - از موضعی کہ قبہ روضہ مقدسه حضرت خواجه

بنظر اقدس درآمد بنا بر پیروی طریقت حضرت عرش آشیانی و نظر بملاحظه مراسم آداب زیارت مشاهد متبرکه که تجویز سواری نفرموده فرود آمدند - و از نقش پای مبارک سرمایه مباهات آن سر زمین بل روی زمین آماده ساختند - و باین روش فیضیاب فوز زیارت مزار مقیض الانوار آن قبله احرار گشته اکتساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نمودند و باعطای صلوات و صدقات و وظائف و نذر که وظیفه زیارت این بقاع خیر است ادای حق مقام فرمودند - و چون اسم مبارک آن تاج تارک اولیای کبار اغنی خواجه بزرگوار بطریق تقریب ذکر یافت لاجرم محمل نسب و نسبت و نمودار اخبار و آثار آنحضرت را از مبادی سلوک طریقت تا منتهای وصول به حقیقت بنا بر حصول تبرک و تیمن و شادابی ریاض سخن بر طبق پیمایش طریق ایجاز بزبان صدق بیان کلک وقایع پرداز و خامه بدایع طراز می دهد - مولد انور آن سرور در دارالملک سجستان است که معرب سیستان باشد - و منسوب بدان کرده سجزی و سجستانی نیز گویند - و آن حضرت بنا برین اعتبار بسجزی معروف اند - اسم والد بزرگوار آن مرشد ابنای روزگار خواجه غیاث الدین حسن است و منشاء آن والا جناب خاک پاک خراسان - در اوائل طلب بوساطت جاذبه شیخ ابراهیم قندزی که در آن وقت پیشوای مجذوبان عهد بود تن به کشش این کمند در دادند - و بنا بر پروانگی آن شمع جمع اصحاب درین انجمن بار یافته باعتبار عقد بیعت بان واسطه العقد اولیای عظام از انتظام در سلسله الذهاب اهل سلوک و وصول اختیار پذیرفتند - آنگاه بارشاد شیخ مذکور بعد از سلوک طریق تجرید پیروی روش ارباب تفرید نموده مردانه قدم در وادی ^۱ [سیاحت ساحت] ^۲ ربع مسکون نهادند - و چندی در بخارا بحفظ قرآن کریم و تعلم تعلیم علوم ظاهری نیز اشتغال داشتند - از آنجا خطه نیشاپور را وجه توجه ساختند - و در قصبه هارونیه از مضافات آن ولایت بخدمت شیخ عثمان هارونی که از مشاهیر اولیا است رسیدند - و مدت دو سال و نیم در آن بقعه اقامت نموده از آن مرشد سالکان حقیقت اکتساب آداب طریقت فرمودند - و در آن مقام بنابر پامردی ثبات

قدم بمقامات عالیہ رسیدہ از دستیاری^۱ توسل بذیل ارادت جناب عرفان مآب ابواب فتوحات بر روی روزگار خویش کشودند - چون از راهنمونی^۲ ارشاد شیخ مذکور دقایق سلوک این طریقه والا را بدرجہ اعلی رسانیدند - حضرت شیخ خرقہ اجازت کہ از جملہ اسرار این طبقہ علیہ است بدیشان حوالت نموده اشارت اختیار سفر عراق عرب فرمودند و آن عالی جناب پای ادب براہ طلب نہادہ در طی راہ بخدمت شیخ الطایفہ و دلیل الطریقہ شیخ نجم الدین کبری رسیدند - و قریب دو نیم ماہ از فیض صحبت آن بدر سہا ولایت و نجم فلک ہدایت راہ بوادی عرفان بردہ انوار ایقان از پرتو مهر رای انور سرور اقتباس نمودند - و آنگاہ بموضع جیل کہ در اسفل مدینۃ السلام بغداد واقع است شتافتہ مدت پنج ماہ و ہفت روز توقف نمودہ از فروغ صحبت شریف عالی حضرت سید السادات و منبع السعادات سلطان العارفین و تاج الواصلین ہادی^۳ طریق ہدی سالک راہ خدا شارب رحیق تحقیق پیشوای ہر قریق قطب الخافقین غوث الثقلین سید عبدالقادر جیلانی بفوز سعادت دو جہانی رسیدند - و چون بندگان شیخ از برکت لقای مبارک آن حضرت بطریق طریقت کہ ہا نا ہم خاصیت آب بقا است فیض حیات جاوید اندوختہ بہ نہایت مراتب کمال پیوستند - و از آنجا بہ بغداد شتافتہ سعادت ملاقات شیخ ضیاء الدین ابو نجیب سہروردی دریافتید و بعد از مراجعت این سفر بہ ہمدان رفتہ بہ شیخ یوسف ہمدانی رسیدند - و از آنجا بہ صفاہان افتادہ با شیخ محمود صفاہانی صحبت داشتند - و از آنجا بہ تبریز رفتہ بشرف ملاقات شیخ ابو سعید تبریزی کہ از اعیان اولیا بود مستسعد شدند - و از تبریز بہ سمت مہنہ و خرقان شتافتند - و از آن راہ سفر استر آباد اختیار نمودہ بفوز صحبت فیض بخش شیخ ناصر الدین استر آبادی کہ از اعظام اولیا و مشایخ طریقت بود رسیدند - و از آنجا بہ ہرات تا سبزوار کہ بنا بر طریق تعزیت شہرت باستقرار دارد شتافتہ چندی اقامت نمودند - و از آنجا بہ حصار شادمان و از آنجا بملخ رفتہ مدتی مدید در آن مقام بر سر خاک پاک شیخ احمد خضرویہ مجاورت گزیدند - آنگاہ از باخ بہ غزنین عبور فرمودہ در آن بقعہ بہ لقای [شمس العارفین]^۴ ع شیخ

عبدالواحد فایز شدند - و از آنجا آهنگ وسعت آباد هندوستان نموده در تاریخی فیض قدوم بدارالملک لاهور رسانیدند که ملک معزالدین سام غوری فتح خطه پاک دهللی نموده و قطب الدین ایبک را از غلامان خاص خود آنجا بجانیشینی خویشان نصب نموده باز بسمت تختگاه غزنین لوای مراجعت بر افراخته در طی راه باجل طبیعی سفر آخرت گزیده بود - بالجمله در لاهور به صحبت شیخ حسین زنجانی رسیده و از آنجا توجه جانب دهللی اختیار فرموده چند گاه در آنجا بسر برده - چون عموم اهل آن سرزمین بدیشان پی بردند از فرط آمد و رفت باعث تشویش خاطر و علت تکذیر صفای وقت آنحضرت شدند - لاجرم از کمال دوستی خمول و دشمنی شهرت رخت انتقال بگوشه دارالبرکت اجمیر کشیدند - اگرچه چندی پیش از آن سکنه شهر اجمیر سعادت اسلام دریافته بودند لیکن اهل اطراف و نواحی آن ولایت همچنان بر کفر باقی بودند - درین اثنا میر حسین نامی از سادات مشهد مقدس معروف به خنگ سوار از طرف قطب الدین ایبک که بعد از ارتحال ملک معزالدین در هندوستان لوای استقلال بر افراشته بود - با لشکری گران سنگ بحکومت اجمیر و ملازمت حضرت خواجه نامزد شد - و او رفته رفته از پرتو امداد باطن انور حضرت خواجه معالم اسلام و شعایر مسلمانان را در آن خطه پاک کاینبغی ظاهر ساخت - و اکثر عرصه آن سرزمین دل نشین را از غبار کفر و لوث شرک و انکار پرداخته اعلام اسلام در سایر مضافات و اعمال آن ولایت بر افراخت و حضرت خواجه را توطن در آن ملک خوش افتاده رحل اقامت افکندند - و در سن نود سالگی سالک طریقت صاحب شریعت شده قاهر اختیار فرمودند - و هفت سال دیگر شعار حیات مستعار داشته همت والا بر اکمال سالکان و تکمیل مستکملان آن ولایت گماشتند - و درین مدت خطه اجمیر از فیض وجود شریف ایشان سعادت پذیرگشته منبع برکات بود - در روز ششم رجب سنه شش صد و سی هجری مجاورت صوامع عالم بالا و اقامت سر منزل قرب ایزد تعالی اختیار فرمودند - و از فیض ارادت و متابعت طریقه آن مرشد کامل سالکان اطوار بسی از اولیای کبار بدرجات عالیّه فایز گشتند - چنانچه مشهور است که شیخ شهاب الدین سهروردی نیز برکات صحبت ایشان دریافته اند و بروایت ضیاء الحق حسام الدین چلمپی

و شیخ اوحدالدین کرمانی در مبادی سلوک ایشان را در بغداد دریافته و چندی پیروی طریقت حضرت خواجه کرده خرقه خلافت از ایشان دارند - و تاج العرفاء الکبار خواجه قطب الدین بختیار اوشی کاکای که صفای روضه ایشان دهلی کهنه را تا ابد تازه رو دارد از اعظم خلفای حضرت خواجه اند - و شیخ فرید الدین معروف به شکر گنج که خلیفه خواجه قطب الدین اند به یک واسطه در یوزه فیض ایشان گنجور خزاین حقایق و معارف شده اند - و شیخ نصیرالدین که به چراغ دهلی اشتہار دارند - و هم چنین شیخ برهان الدین ملقب به غریب که مرقد منور ایشان در دولت آباد دکن است - و سرور کشور حال و قال ملک الکلام حضرت امیر خسرو دهلوی مشہور از مریدان سلطان المشایخ همگی بوساطت ارشاد ایشان فیض ایقان از سرچشمه عرفان یافته اند - و از پرتو انوار هدایت و دولت متابعت طریقت آن رهنمای طرق هدایت تا سر منزل وجدان پی برده به سلطنت ولایت عرفان رسیده اند -

نہضت موکب جہا و جلال شاہ بلند اقبال

سلطان خرم حسب الامر حضرت جہانگیر

بادشاہ بہ تسخیر ولایت رانا امر سنگہ

و روزی شدن فتح و فیروزی یافتن

بہ نیروی توجہ کشور کشای

آن ولایت

چون کاردانی حکمت کامله حضرت پروردگار جل برہانہ آن وقت کہ صفحہ ہستی را نقش درستی نہ نشسته بود و حقیقت معنی عالم صورت صورتی نہ بسته ، بحکم صوابدید مصلحت و تنظیم امور دارالخلافہ آدم برآمد ہر امری دشوار و سرانجام ہر کاری دور از کار بدرآمد - روزگاری باز گذاشتہ و حل ہر عقدہ سربستہ را برای صائب رای در گرو گرہ تاخیر نگاہداشتہ - لا محالہ چون وقت آن کار در آید جہاں آن امر بسر خود نقاب کشاید - چنانچہ درینولا صورت فتح رانا کہ در آئینہ خیال هیچ یک

از سلاطین عظیم‌الشان هندوستان نقش نه بسته بود بچهره کشائی دولت بی زوال حضرت شاه بلند اقبال بر وجه احسن روی نمود - و بالجمله جمال شاهد اجال این مقدمه در آئینه بدن ندای تفصیل بدینگونه جلوه انکشاف تام می نماید که چون رانا که از رایان هندوستان در اصالت نژاد و قدم خانواده و فسحت ولایت و کثرت خیل و حشم امتیاز تمام دارد در ایام جلوس همایون حضرت جهانگیر بادشاه نیز بدستور مقرر در مقام اطاعت نشد - و برطبق سلوک طریق عهد قدیم بر جاده کفران و طغیان مستقیم بوده ثبات قدم ورزید - و بتقدیم لوازم بندگی اقدام ننموده همچنان بر اظهار نافرمانی و اعلان عصیان استقرار داشت - و بنابر قرارداد دیرینه آن سلسله که بزعم باطل خود از اولاد نوشیروان دانند و دوات طمغه خود هزار ساله می شمارند - باوجود "تمادی" مدت تطاول و تغلب ایشان برین سرزمین هرگز دریافت شرف حضور بادشاهان عظیم‌الشان این کشور اکبر ننموده - بلکه پسر صاحب تیکه یعنی ولی عهد خود را نیز بخدمت نه فرستاده اند - چه عمده سزایای ایشان بر راجهای دیگر این اقلیم اعظم این است که هرکدام بیایه رانائی رسند لازم است که از روی عجز و فروتنی پیش ارباب اقتدار سر فرو نیاورده باشند - چنانچه رانا پرتاپ که در زمان حضرت اکبر بادشاه باوجود امتداد مدت جهانگیری و جهاننداری آن حضرت به پنجاه سال کشید - پاس لوازم طاعت گذاری و وظایف فرمانبرداری نداشت - تا این که مکرراً آن حضرت لشکر ظفر اثر بر سر او تعیین فرمودند - و بجای درین مهم جد و جهد داشتند که حضرت جهانگیر بادشاه با راجه مان سنگه و چندی از اعظم امرا به تسخیر آن ولایت فرستادند - و هر بار که از انبوهی لشکر کوه شکوه و سخت کوشی سپاه نصرت آثار عرصه برو تنگ و کار برو دشوار می شد، پناه بشعاب جمال و تنگناهای کوهسار برده در عقبات سخت گذار و گریوهای دشوار کردار روزگار می گذرانید - و بوسیله اظهار اطاعت و انقیاد نقد فرصت بزیان داده بهمین طریق جان از ورطه هلاکت بیرون می برد - و سرداران موکب اقبال نیز از صعوبت مهم بدین معنی قناعت می نمودند - و لهذا درین مدت آن معامله پرداختی بسزا نیافت و مقصود بروفق مدعا رو ننمود - در آخر امر که کار بطول کشیده و آن حضرت بر سر

این معنی کهال ایستادگی داشتند - بنا بر میانجی صوابگویان پسر خود همین رانا امر سنگه را بملازمت آن حضرت فرستاد - چون حضرت جهانگیر خود بنفس نفیس متوجه پیشرفت این مهم شده بودند - معینا صورت درستی بر نه کرده بود - لاجرم نهایت مرتبه اهتام در سر انجام این امر داشتند - چنانچه اول مهمی که بعد از جلوس اقدس پیش گرفته بانصرام آن برخاستند همین یساق بود - و چندین مرتبه عساکر نصرت مائر به تسخیر آن ولایت تجهیز فرمودند - از جمله نوبت اول سلطان پرویز را بافواج بحر امواج باستیصال آن مخدول ارسال داشتند بنحوی که سابقاً سمت نگرارش پذیرفت - چون سرکرد آن کار دشوار زیاده از حوصله قدرت و اقتدار او بود در فتنه سلطان خسرو بمعادوت مامور شد - و بعد از فراغ آن معامله نوبتی دیگر مهابت خان را با لشکر گران سنگ باهنگ انتزاع آن ولایت فرستادند - و مدتی عبدالله خان اوزبک فیروز جنگ در آن ملک ترکتازی نمود - و چندی راجه باسو نیز در آن سر زمین بهر سو ترددی میکرد - و بنا بر مقتضای مضمون مقدمه مذکور چون تسخیر آن ولایت در بند تاخیر وقت بود - و در حوالنگاه روز ازل کشایش این عقده دشوار به گره کشائی رای گیتی آرای شاه باند اقبال تفویض یافته ، لاجرم هیچ یک کاری نساخته به غنیمت مراجعت ساختند - و درین وقت برآمد این مطلب درآمده بود و حصول آن مرام از رهن تعویق روزگار برآمده - باوجود آنکه پیشتر بقصد تسخیر دکن بدارالبرکت اجمیر تشریف آورده بودند نخست سرانجام این مهم را پیش نهاد همت والا نمودند - لاجرم بتاریخ ششم دی ماه الهی هشتمین سال جلوس جهانگیری مطابق چهاردهم ذی قعدة سنه هزار و بیست و دو هجری در ساعتی سعید که نظر یافته سعود آسانی و اختیار کرده تأیید ربانی بود ، شاه بلند اقبال را بتسخیر ولایت رانا رخصت دادند - و هزار سوار بر منصب آن حضرت افزوده دوازده هزاری شش هزار سوار دو اسبه سه اسبه از اصل و اضافه مقور ساختند - و تشریف چارقب زردوزی که گلهای مرصع نیز برآن دوخته بودند و بر اطراف گلهای مرواریدهای آبدار نصب نموده با چیره طلا دوزی ریشه و فوطه زربفت و علاقه مروارید و شمشیر مرصع و گهپوه با پولکتاره مرصع

مرحمت فرمودند - و دو سر اسب خاصی یکی عراقی نامور باکوه پاره و دیگر راهوار با ساخت مرصع و فتح گنج نام قیل با ماده فیلی دیگر مزید عنایات ساختند - و بموجب تفصیل ذیل امرای نامدار در رکاب آن شاه نصرت شعار نامزد این مهم شدند ، راجه سورج سنگه ، سیف خان بارهه ، تربیت خان ، نوازش خان ، کشن سنگه ، راو رتن هاده ، رانا سکھراو ، ابوالفتح دکنی ، صلابت خان بارهه ، سورج مل ولد راجه باسو ، میرزا بدیع الزمان ولد شاه رخ ، راجه بکرماجیت بهدوریه ، میر حسام الدین انجو ، سلیمان بیگ مخاطب به فدائی خان بخشی لشکر ، خسروی ، سید حاجی ، رزاق بی ، دوست بیگ ، خواجه محسن ، عرب خان خوافی ، سید شهاب بارهه ، خان اعظم صوبه دار مالوه ، فریدون خان برلاس ، سردار خان برادر عبدالله خان صوبه دار گجرات با سزاوار خان برادر خورد ، دلاور خان کاکر ، خان یار بیگ ، زاهد بیگ ، و جمعی دیگر از امرا و منصب داران کومکئی دکن از جمله راجه نرسنگه دیو بندبیله ، یعقوب خان بدخشی ، مهد خان نیازی ، حاجی بیگ اوزبک ، غزنین خان جالوری ، ناهر خان تونور ، علی قلی خان ، همت خان ، شرزه خان ، میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی ، بمجلاً درین یورش قریب بیست هزار سوار کار آزموده جرار از همه جهت در رکاب ظفر نصیب نصرت شاه بلند اقبال سعادت تعین پذیرفتند - و در اسعد اوقات که اوضاع افلاک بر وفق مراد رو داده و انتظار انجم متوجه انواع استسعاد افتاده بود ماهیچہ اعلام ظفر فرجام بنام نامی حضرت شاه بلند اقبال که در معنی بسمله سورة فتح و فیروزی است ارتفاع یافت - و لشکر ظفر اثر با قلاوژی تأیید ایزدی در رکاب نصرت انتساب آن حضرت بصوب ولایت رانا شتافت - و بعد از قطع مسافت مراحل چون دامن کوه آن سر زمین از پرتو قدوم انور و انوار مقدم سعادت گستر آن قائم مقام نیر اعظم مانند گریبان مشرق خورشید مطلع نور ظهور گردید - درین حال جمعی از قراولان که بجزیرگیری فوج غنیم رفته بودند تنومند شیریں چند اهرمن منظر در آن بیشه دیده حقیقت را معروض داشتند - چون شغف خاطر اقدس بشکار شیر بسیار بود ، بی توقف جهت تقال روزی شدن فتح و فیروزی همت والا نهمت بر صید آنها گماشته متوجه آن سمت گشتند - و بمجود وصول مقصد در

اندک فرصت پنج قلاده شیر شکار شد - و آن روز ظاهر قصبه ماندل
مضرب خیام بارگاه سپهر عتبه سدره مرتبه آمده نظاره تالاب محیط فسحت
بسیط آب که در آن سر زمین سمت وقوع وارد باعث انبساط طبع مقدس
و نشاط خاطر اقدس گشت - و سیر اطراف آن کوثر آئین تال آئینه مثال
موجب افراط اعجاب و اطراب آن فلک جناب شده "مثال فیض مصور
و عیش مجسم در مرآت الصفاء آب سیاه سیاهش [جهان] ۴ نما گردید -
چون ازین قصبه سرحد ولایت رانا است و سلطان پرویز و مهابت خان
و افواج قاهره که مکرر به تسخیر ولایت آن مقهور نامزد شده هیچ یک
از آنجا نگذشته بود قرین دولت و سعادت گذشتند - و منزل موعی
که در دوازده کروهی اودی پور واقع است تخیم سرادقات اقبال شد -
و ازین منزل پنج هزار سوار بسرکردگی محمد تقی بخشی که در آخر
آن بخطاب شاه قلی خان سر افزای یساف نامزد شدند که پیشتر
بکوهستان آن ولایت درآمده تاخت و تاراج و اسر و قتل اهل آنجا
پیش نهاد نمایند - و خود بنفس نفیس اراده فرمودند که با سایر اردوی
جهان پوی از عقب متوجه شده بمیان آن ولایت در آیند - چون این معنی
موافق صوابدید رای دولت خواهان نیامد - لاجرم بنا بر استصواب راجه
سورج سنگه خال والای حضرت شاه بلند اقبال که از ماهیت آن ملک
و حقایق احوال اهل آنجا کاهی آگاهی داشت و او نیز صلاح درین
کنگاش نه دیده بود بعرض مقدس رسانیدند که مصلحت درین است
که جمیع عساکر نصرت مآثر یک بار بدرون این کوهسار نیایند ، چه
درین حال بیم آنست که غنیم این معنی را غنیمت انگارد و از همه طرف
درآمده سر راهها و گریوها را نگاه دارد - و درین صورت آمد و شد اهل
اردو بازار و بازماندگان لشکر در رسانیدن رسد و آذوقه دشوار شود -
الحال مناسب وقت آنست که موکب جاه و جلال بسعادت و اقبال
درین سر زمین توقف نماید - و ازین جا افواج قاهره بدفع آن مقهور نامزد
شوند - آنحضرت که بتائیدات آسانی مؤید و بتوفیقات ربانی موفق و
مسدد بودند - مطلقاً درین باب بکنگاش صواب اندیشان عمل نه کرده

بر عون و صون ایزدی توکل فرمودند - و اصلاً مصاحبت دید اولیای دولت ابد پیوند را کار نه بسته ، مدار بست و کشاد معاملات بر اندیشیده ضمیر الهام پذیر نهادند - و در جمیع مواد بر کراسازی بخت ازل آورد اعتماد نموده سرانجام مهیات این یورش را بنا بر رای جهان کشای صواب آرای گذاشتند و از آنجا که بمحض عنایت الهی و فیض فضل ناهائیه تدبیرات تائید پروردهای توفیق بر وفق تدبیر می باشد همه جا مقاصد بکام هوا خواهان بر آمده نقش مراد اولیای دولت ابد بنیاد درست اشین اقتاد - و بالجمله اگرچه بحسب ظاهر این معنی مطابق مقتضای احتیاط و حزم نبود لیکن آن مظهر اقتدار ید قدرت که تائید پرورد عنایت ا[زل]ی^ع و بر آورده عاطفت حضرت پروردگار اند ، مطلقاً مقید بصلاح دبد دولت خواهان نه شدند - و تکیه بر سد روئین توکل نموده به عروه وثقی توکل اعتصام بسته با ملتزمان رکاب سعادت قرین دولت و اقبال بدان کوهستان که هرگز لشکر بیگانه برسپیل راه گذار آشنای آن سر زمین نگشته و سم ستور اجنبی برسم عبور تا پای کوتلش طرح آشنائی نیفکنده بود داخل شدند - چون پس از طی مراحل ظاهر اودی پور پی سپر نعال مراکب موکب اقبال شد - میدان چوگان که فضای است در کمال فسحت ساحت مضرب سرادق اقبال آمد ، قعبه مذکوره که نشیمن جای رانا است احداث کرده رانا اودی سنگه پسر رانا مانگا است که بامتظهار یک لک سوار با حضرت فردوس مکافی بابر بادشاه در نواحی چانده رو برو شده شکست یافت - و جد این رانا امر سنگه که حضرت شاه بلند اقبال به قصد استیصال او توجه فرموده بودند - چه پدر او که رانا پرتاب نام داشت پسر همین رانا اودی سنگه بود - و منازل که درین موضع اساس نهاده اودی سنگه مذکور است بعضی بر فراز کوهچه بنا یافته که بر سمت شرقی آن واقع است - دیگر نشیمنها در میان کولابی بنیاد پذیرفته که بر سمت شمال این کوه سمت وقوع دارد و بتالاب بچوله مشهور است - الحق بدیع آبگیری است بسیار دلپذیر و عذیم النظیر در کمال پهناوری و کشادگی و نزهت منظر و خوشی جا - و بر جانب جنوب آن میدان گاهی

در غایت فسحت بجهت چوگان بازی ساخته بر گردا گرد آن دیواری سنگین کشیده - و در سه کروهی، اودی پور تالابی دیگر اودی ساگر نام که از روی انتساب باسم بانی، آن واقع است، که سه سوی آن را کوهها در میان گرفته و بر یک جانب آن رانا اودی سنگه سدی در کمال متانت و رفعت و نهایت طول و عرض بسته و کوه لختی را بریده راه بیرون شد آب از آنجا مقرر نموده - و در محل انصباب و ریزش آب که کمال پستی دارد آبشارهای غریب نظاره فریب اتفاق افتاده که جای دهشت و حیرت اولی‌الابصار است - و در پیش روی آن جلگاهی در نهایت نضارت و نزهت واقع است که در خوش آیندگی و دلکشائی روکش روضه رضوان است - و چون عارت اودی پور که بر فراز کوه و میانه تال واقع شده همگی بروش هندوان و هندسه معماران آن ملک اساس یافته بود پسند خاطر اقدس نیامد - با این معنی از ترک‌تاز لشکر عبدالله خان که سابقاً بدین موضع رسیده بود اکثر آن عارت خراب شده بود - ناچار علی‌العجالة از سر نو بنای عارت بر اساس اندراس یافته آن منازل نهاده با تمام رسانیدند - و در ساحت فراز کوه نیز بفرموده آنحضرت معماران چابک دست نشیمن‌های خاطر فریب دلکشا مشرف بر تال بنیاد نهادند - و امرای عظام و بندهای معتبر که راه قرب در خدمت داشتند هر کدام بقدر نسبت تقرب در نواحی دولت خانه والا طرح عمارات عالیه انداخته منزل گزیدند - چون اردوی جهان پوی در اودی پور بدولت و سعادت قرار گرفت، مقتضای رای عالم آرا بر آن جمله مقرر شد که از آن موضع تا سرحد شش جا تهانه داران جای گیرند - تا رسد غله بی مزاحمت برسد و آمد و شد بر سایر مردم آینده و رونده باسانی میسر شود - بنا برین جهال خان ترکی را در ماندل و دوست بیگ و خواجه محسن را در گیاسن و سید حاجی را در اتوله و عزت خان را در منهار و میر حسام الدین انجو را در دیوک و سید شهاب را در کومل و هیاری مقرر نموده شد -

کوتاهی سخن چون محمد تقی که از مقام موهی با پنج هزار سوار جرار کار طلب باهنگ تادیب راجپوتان و تخریب منازل و معابد ایشان رخصت یافته بود در موضع چین منزل گزید - و آن ولایتی است

مشمول بر پنجاه و شش محل و موازی پنجاه و شش قریه در تحت هر یک ازین محال واقع است - و باین اعتبار که چهلین هندی زبان پنجاه و شش را گویند بدین نام اشتهار دارد - و بمجرد رسیدن خرابی بنیاد کرده آغاز ترکتاز نمود - و همگنان را دستوری دست انداز داده مقرر کرد که نهایت مراتب قدرت و دسترس اقتدار و قدرت خویشتن را کار فرموده هر که و هر چه بدست آید دست از آن بردارد - و آنچه از دست بر آید در هر باب بعمل آید - بنا بر آن بهادران بازو بقتل و اسیر برکشودند - و تخریب بتخانهای عظیم الشان دیرین اساس که در آن سرزمین واقع است شروع نمودند - یغائیان دست بغارت و تاراج بر آورده آتش یغما در خانمان اهالی آن موضع و نواحی و حوالی ایشان زدند - و خلقی بیشمار از راجپوتان و برهمنان در بتکدها داد مرادنگی و جلادت داده بنا بر رسم و عادت معهود هنود که جان باختن در امثال این مواضع را بلا تشبیه در درجه شهادت مشاهده مقدسه و اماکن متبرکه می دانند باقصی درکات جهنم پیوستند - درین اثنا بهیم پسر مرادانه رانا که در تنومندی و دلاوری از زمره راجپوتان امتیاز تمام داشته بانداز شبیخون آوردن بر فوج محمد تقی از رانا دستوری یافته بود باولیای دولت قدر صولت رو برو شد - و محمد تقی باوجود هجوم مخالفان توکل بر عنایت الهی و حمایت اقبال بی زوال بادشاهی نموده تزلزل را اصلاً بخود راه نداده - و بدستکاری تأئید قوی بازوی نیرو و پایداری استقرار قلب پا بر جا کمال مردی و مردانگی بجا آورده دلیرانه ثبات قدم ورزید - و به حملهای متواتر گام قهر و طرد حمله غنیمت مقهور گرفته چنانچه حق مقام بود داد ایستادگی داده و بیاسبانی لطف ایزدی و نگهبانی دولت ابدی محروس و محفوظ مانده آسیب عین الکمال روزگار بدو نرسید -

درین ایام عبدالله خان فیروز جنگ که حسب الامر عالی بکومک اولیای دولت تعیین یافته همه راه بر سیل ایلغار شتافته بود با دلاور خان کاکر و سایر تعیناتیان صوبه گجرات بخدمت رسیده سجده گاه والا را فروغ بخش ناصیه اخلاص ساخت - و انواع نفایس و نوادر آن دیار برسم پیشکش از نظر کیمیا اثر گذرانیده بمراحم بادشاهانه سرافرازی

یافت - و درین اثنا حکیم خوشحال ولد حکیم هام گیلانی که بر سیل سزاویٰ خان اعظم میرزا عزیز کو که حسب الامر عالی بصوبه مالوه شتافته بود بعد از گران جانی های پیش از قیاس و حجت های بی شمار که بنا بر قریض سبکسری و کوتاه نظری از آن معامله نا فهم پاس مراتب مدار بظهور آمده بود با هزاران جر ثقیل لطایف و حیل آن بزرگ خود را جریده تا درگاه والا رسانید - و در وقت ادراک نیز آداب معهوده که از لوازم بندگی و مراسم این مقام باشد کما ینبغی بجا نیاورده - با این معانی بی وجه انواع بدسلوکی ها و ترش روئیها که از طور عقل بیرون بود و اصلاً موافقت با روش و دستورالعمل خرد ذوقنور نداشت نیز از آن عزیز سرزد - چون حلم عذر پذیر آنحضرت گناه آمرز بل معذرت آموزست ، مطلقاً مقید بدین مراتب نه گشته و در مقام انتقام نه شدند - و آن خان ناقدردان بدین معانی اکتفا نه کرده شروع در نفاق و غدر که همواره بان متهم بود نمود - و بنا بر دولت خواهی خسرو تنها بخدمت شتافته باوجود آنمایه منصب کلان که در عهد حضرت عرش آشیانی منصب هیچ یک از امرای عظام بر او زیادتى نداشت - درین مهم که جهاد باعداء دین بود بدستور معهود که همواره بسپاهی بل بی سپاهی بود به یساق آمده - و باین معنی در وقت ملازمت آن اداهای ناخوش نما نیز ازو بوقوع پیوست - لاجرم بنا بر مقتضای وجوب مجازات از موقف انتقام بی توقف امر عالی به پروانگی قهرمان قهر قرین امضاء نفاذ گشت که پیرم بیگ میر بخشی خیل اقبال آنحضرت یک چند او را نظر بند نگاه دارد - آنگاه صورت واقع را از قرار واقع عرضداشت دربار والا نموده ارسال داشتند - و چون حقیقت حال بر پیشگاه خاطر آگاه باریافتگان درگاه گیت ، پناه جلوه گر آمد فی الحال بمقام تنبیه و تادیب او در آمده تصمیم این عزیمت صایب نمودند - چون حضرت خلافت مرتبت نیز ازو دلپری داشتند لاجرم امر جهان مطاع درین باب صدور یافت که مهابت خان بی توقف بملازمت شاه بلند اقبال کامیاب ابواب سعادت گشته آن خان نامعامله فهم را در موقف خلافت حاضر سازد - چون فرموده بنفاذ پیوست و او بحضور رسید حسب الحکم اشرف به یمین الدوله آصف خان که در آن ولا خطاب اعتقاد خان داشت حواله شد که در

قلعه گوالیار که کشاد و بستش بدست آن عقده کشای امور دین و دولت بود محبوس گرداند -

بالجمله در آن حال شاه بلند اقبال بصواب دید رای صواب آرا و بخت کار فرما مردم کار طلب افواج قاهره را بر چهار بخش منقسم نموده بانداز ترکتاز آن سر زمین بدست آوردن رانای مقهور بر طبق این دستور نامور ساختند - فوجی بسرداری عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و جمعی همراه [آصف خان] ع بارهه و بیرم بیگ میر بخشی و طایفه بسرکردگی دلاور خان کاکر و کشن سنگه و برخی بیاشلیقی عهد تقی ، و هر یک فراخور مرتبه بعنایت ۲ [خلعت های] ع گرانمایه و کمر شمشیر مرصع و اسپان توپچاق عربی نژاد و فیلان صف شکن کوه توان سرافرازی یافتند - چون رانای مقهور بر تعین یافتن افواج قاهره آگاهی یافت هوش از سر و توان از تن او رسیده دست از خویشتن داری برداشت و ثبات قدم را وداع نموده تمکین را خیر باد گفت - و سراسیمه و مضطرب گشته چون باد سبکسر هرزه گرد هر روز در دره و پیغوله و کوهساری سرگرم سیر و دور بود - و هر شب در غاری بروز آورده در جنگل بسر می برد - و در عرض این ایام بر سایر سرداران آن سر زمین مراسم ترکتازی بجا آورده هر جا از مردم رانا نشان می یافتند بر سر ایشان تاخت می بردند - و از اسر و قتل و نهب و غارت و تخریب قری و مزارع آن محال چیزی باقی نمی گذاشتند - چنانچه در ضمن اندک مدتی هر جا که پی سپر نعال مراکب مواکب اقبال شد از آبادانی نشان و از عارت آثاری بجا نماند - و در اثنای این احوال چون جاسوسان خبر به عبدالله خان رسانیدند که تنومند فیلی اهرمن پیکر عالم کمان نام که سرمایه استظهار و باعث پشت گرمی رانا است با پنج زنجیر فیل نامی دیگر در دره کهنساری دشوارگذار نگاه می دارند - آن خان نامور بمجرد استماع این خبر از جا در آمده بشتاب باد و سحاب شتافت - و پیش از آنکه مردم رانا خبردار شده آنها را بدر برند بر سمیل ایلغار تا آن موضع طی مسافت نموده مجموع فیلان مذکوره را متصرف شد - و دلاور خان کاکر نیز صد زنجیر فیل کوه پیکر

از جای دیگر بدست آورد - بمحفل عبدالله خان با سایر سران سپاه و اولیای دولت که بتعاقب رانا تعیین یافته بودند دوستانه و مقضی المرام اسیر و اولجه بسیار و غنایم یشهار گرفته آهنگ مراجعت نمود -

آغاز سال نهم از سنین جلوس جهانگیری و آذین

یافتن انجمن نوروزی شاه بلند اقبال

سلطان خرم در ولایت رانا

سرخیل سایر سیارگان بل سرگروه جمیع ستارگان دوپهر و یک گهری از شب جمعه نهم ماه صفر سال هزار و بیست و سه هجری سپری گشته تحویل اشرف بایوان دارالامارت حمل نمود - جشن نوروزی سال نهم از جلوس اقدس جهانگیری بفرموده اشرف شاه بلند اقبال آراستگی نگارستان چین یافته روکش بهشت برین گردید - و روزگار هنگامه ساز تماشه گر بساط انجمن عیش و نشاط پیراسته - محفل آرایان بارگاه عظمت آن سرور دکانها آراسته خویشتن نمائی و بازار گرمی خو فروش (خود فروشی) انجم یعنی مهر انور را بر روی یک دیگر کشیدند - شاه عالی قدر بلند اقبال درین محفل والا همت اعلی بر بسط بساط انبساط و کسب سرمایه نشاط گماشته کامرانی در لباس کام بخشی بجا آوردند - مجموع غنایم را که مشتمل بر فیل عالم کبان مذکور و هفده زنجیر فیل دیگر بود با فتح نامه مصحوب جادرن رای بدرگاه والا ارسال داشتند - حضرت خلافت مرتبت را از استماع نوید این فتح آسمانی که تازه روی داد و مقدمه دیگر فتوحات بی اندازه بود گلبن امید از سر نو بشگفتگی درآمد - و موازی سه کروار دام از محال انقد صوبه مالوه از تغیر خان اعظم بصیغه انعام شاه بلند اقبال مقرر فرموده رتق و فتق صوبه مذکور نیز بگماشتهای آنحضرت مرجوع نمودند - و از روی عنایت حکمت طراز دانش پرداز میرزا شکرالله شیرازی را که در انواع فنون عقلی و نقلی از اقران خویشتن مستثنی و ممتاز بود بخدمت دیوانی شاه بلند اقبال از تغیر میر معصوم هروی سرافراز نمودند -

میلاد فرخنده بادشاهزاده حورا سرشت قدسی نژاد جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب

هزاران شکر که بمحض هبوب صبای عاطفت از مهلب مواهب مبداء
 فیاض بنا بر شگفتن نوگل که در سراپستان وجود بکشاده روی گل آفتاب
 چهره نمود گلشن امید تازه شادابی و خرمی بی اندازه پذیرفت - و بمجرد
 تنسیم نسیم عنایت عالم بالا از دمیدن تازه غنچه که برگین شهود با حیات
 بخشی انقاس عیسوی لب تبسم کشود بچمن مرام دیگر باره گل شگفت ؛
 یعنی فرخنده قدوم مریم قدسی نفس عیسی دم درین بیت المقدس جاه و
 جلال ظهور نمود - و به برکت قدوم و یمن مقدم دولت خواهان را
 نوید حصول امید و بشارت خلود جاوید داد - چهره کشائی شاهد بسط
 مقال از برقع اجال این مقدمه حقیقت اشتغال ولادت با سعادت نواب قدسی
 نقاب بادشاده عالم و عالمیان بیگم صاحب است ، که در مبادی این سال
 فرخنده فال یعنی سنه هزار و بیست و سه هجری مطابق سال نهمین از
 جلوس اشرف جهانگیری روز چهارشنبه بیست و یک ماه صفر موافق روز
 تیر فروردی ماه الهی در حرم سرای دولت شاه بلند اقبال از نواب مهد علیا
 ممتاز الزمانی این خجسته لقا مولود حور آئین ورود مسعود بعرضه وجود
 نموده از فروغ جلال جهان آرا در و دیوار روزگار را به پرنیان نور پرتو
 آذین بست - و از نور ظهور والا سر تا سر روی زمین را رشک فردوس
 اعلی ساخته باعلاء اعلام برکت و سعادت پرداخت - بنا بر این آن زیور
 روی زمین و پیرایه آرایش جهان از تسمیه حضرت خلافت به جهان آرا
 بیگم موسوم شد -

تنگ شدن ساحت کار و عرصه پیکار بر رانای

خذلان مآل بمساعی جمیله دلاوران

خیل اقبال بادشاهزاده خرم

بر ارباب دانش دوربین سر این معنی هویدا است که هر که با

طایفه بلند اقبال سلاطین معدلت آئین که نیرومندان تائید عالم بالا اند پنجه در پنجه کند هر آینه بزور خود شکست در بازوی خود افگند - و از مقابل کوئی (کوبی) ایشان بیهوده پهلو بر خنجر و مشت بر نیشتر زده گردن بزیر شمشیر نهد - مؤید این مقال حقیقت اشتغال حال رانای خذلان مال است باولیای دولت قوی صولت شاه بلند اقبال - و تبیین این ابهام آنکه چون رانا از زیاده سری سر به اطاعت فرو نیاورده و تن بانقیاد در نداد بنابر آن از همه سو خیل اقبال بر سر او تعیین پذیرفت - و بدستوریکه آنحضرت تلقین نموده بودند اطراف ملک او را فرو گرفته سر بدنبالش نهادند - چنانچه در هیچ مقام دمی آرام نگرفته از هیچ جا سر بر نمی توانست آورد تا رفته رفته از در افتادن با اقبال بلند آنحضرت کارش بجای کشید که اگر عاقبت از در نیامدی خان و مان سلسله دیرینه سالش استیصال پذیرفته از بنیاد در افتادی - بنحوی که در عنوان دیگر گذارش خواهد یافت - اکنون خصوصیات احوال او در مضیق تنگ گیریهای بهادران در باب تعاقب او بدین عنوان مذکور میگردد که چون آن مقهور از بیم افواج عساکر قاهره که بتعاقب و استیصال او تعیین یافته بودند نیم لمحہ در یک مقام آرام نداشت و یک نفس در جای باخود قرار درنگ و استقرار نمی توانست داد ، چنانچه مذکور شد - هر ساعت در پیغوله و هر لحظه در غاری و جنگلی بسر میبرد - و اهل و عیال خود را بر اسپان کوه بر هامون نورد با سورچ مل نام پسری که برو اعتقاد تمام داشت در شعاب جبال می گردانید - و خود با معدودی چند سرگردان گردیده انتظار در آمد برشکل داشت که چون راهها و گذرها را آب بگیرد شاید که از شعله جانسوز شمشیر صاعقه تاثیر غازیان عدوبند آفاق گیر ازین راه رهائی بیابد - و ازین رو جان مفتی از میان آب و آتش بیرون ببرد - چون مقصد آن غنوده خرد بوضوح پیوست و قرار داد خاطر آن بد نهاد معلوم شد لاجرم حسب الامر شاه بلند اقبال مقرر شد که در تنگنای کوهستان همه جا تهانه نشانده راه فرار آن مردود را مسدود سازند - و هر جا از او خبری بیابند ازین تهاجمات فوجی بیدرنگ باهنگ دستگیر نمودن او رو براه نمایند - بنا برین کنگش صواب آئین بدیع الزمان ولد شاه رخ میرزا را در کونہلمیر که بر فراز کوه البرز شکوه واقع است تهانه داری

مقرر فرمودند - و سید سیف خان بارهه در چارول و رانا سکھراو پنسر رانا اودی سنگه در کوکنده و دلاور خان کاکر در انبه و فریدون خان برلاس با راو رتن هاده در اوگنه و مجد تقی در چاوند و در بیجاپور بیرام بیگ میر بخشی^۱ شاه بلند اقبال و در چاور که معدن نقره است ابراهیم خان مهمند از بندهای بادشاهی و در هادری میرزا مراد ولد میرزا رستم صفوی و در پاتوره سزاوار خان برادر عبدالله خان و در کیوره زاهد خان ولد مقیم خان جا بجا بضبط این محال و تعاقب این خسران مال قرار یافتند و مجد شاه از بندگان کامل اخلاص و تربیت کردهای خاص آن حضرت با فوجی نبرد آرموزه کار طلب باهنگ تخریب بتخانه بکلینگ و تادیب راجپوتان آنصوب رخصت یافت - و او با یلغار روانه شده بر سر راه آن گروه نابکار که پیوسته مستعد پیکار بودند ترکناز آورده آتش یغا در آن مرزبوم زده اندوخته آن خاکساران را بباد تاراج بر داد - و خلایق نا محصور را بقتل رسانیده بندی بی شمار گرفت - و هم چنین بر آورده تربیت و پرورده عنایت آنحضرت رای سندر داس میر سامان با فوجی از فدویان بسمت سه گروهی که عیال رانا را از آنجا نشان می دادند سعادت تعیین پذیرفت - چون پیش از رسیدن رای خبر بان تباہ رایان سپاه روی رسید اهل و عیال رانا را بجای دیگر برده بودند - ناچار بهادران در آن سر زمین از قتل و غارت و اسیر گرفتن و خراب کردن منازل هندو چیزی باقی نگذاشتند - چون از جمعی دلیران راجپوت بنا بر مقدمه مذکوره سابق که رسم معهود هندو است پیشتری زنان خود را کشته و مردانه باهنگ مقابله و مجادله در بتکدها اجتماع نموده مستعد کارزار شده بودند ، غازیان جان سپار بر سر آن مقهوران برگشته بخت تیره روزگار تاختند و ایشان نیز دلیرانه پیش آمدند - و پس از مدافعه و مقابله بسیار و کشتش و کوشش بیشمار به دارالبوار پیوستند - و رای مذکور دولت خواهی خداوند خود پیش نظر آورده چشم از مقتضای کیش و آئین خویش پوشید و حقوق و تربیت و عنایت آنحضرت منظور داشته، چنانچه حق مقام بود در سرانجام کار ولی نعمت حقیقی^۲ خود کوشید - و بتان را سوخته بتخانها را ویران ساخت -

* بیت *

بدلها چنان مهر او خانه ساخت که هندو بتخریب بتخانه تاخت

چون درین یساق شاق از رای مذکور و همچنین از میرزا شکر الله دیوان خدمات شایان و ترددات نمایان بظهور پیوسته مساعی جمیله ایشان مشکور افتاد - لاجرم بتازگی منظور نظر انور آمدند - و بتوجه عالی دقایق رتبه ایشان درجه اعلی پذیرفته - حضرت شاه والا جاء میرزا شکرالله را بخطاب افضل خانی چهره کامگاری بر افروخت - و رای سندر داس به خطاب رای رایان سر بلندی یافته ، رفته رفته از حسن خدمت و کمال جانفشانی بخطاب راجه بکرماجیت که والا ترین خطاب راجهای این کشور است تارک مباهات بر فلک عزت بر افراخت - بالجمله سایر افواج منصور که در تهاجمات مذکوره به تعاقب آن بدعاقبت تعیین شده بودند هر جا خبر رانا می یافتند بی توقف تاخت بر سر او آورده آنچه لازمه مردانگی و دلیری بود از تخریب ملک و اسیر گیری بجا می آوردند - و چندی بتکدهای نامی و مشهور را ویران ساخته بجای آن معابد و مساجد بنا نموده بنیاد مسلمانی درین لباس قوی اساس گردانیدند -

توسل جستن رانا به حبلی متین عفو حضرت

شاه بلند اقبال و ادراک نجات بوسیله

دریافت ملازمت آن حضرت و ذکر

بعضی از مناسبات این مطلب

چون رانا از معامله فهمی و کاردانی و ملاحظه عواقب امور و دوربینی بی نصیب مطلق نبود و از به اندیشی کار و بهبود روزگار فی الجمله بهره داشت ، درینولا بنظر امعان در معامله خود غور نموده مشاهده کرد که کار او از عصیان یکجا کشید و از نافرمانی جز خسران جاوید سودی ندید ؛ خاصه درین وقت که عرصه راحت برو از ساحت حوصله تنگ تر شده بود - و قطع نظر از آنچه گذشت او ملاحظه نمود که مال و منال عرضه تلف گشته و جان و ملک مشرف بر فنا و زوال شده ، و عرض و ناموس بمعرض اباحت در آمده معبذا راحت و آرام برو حرام گردید - لاجرم این معانی خصوص بیاد رفتن ننگ و نام را بغایت مکروه می داشت - لاجرم نسبت اصحاب و اضطرار و اضطراب امان طلبی را بر خود

واجب دانسته قطع از قرار داد هزار ساله نمود؛ و دست از پامن مرتبه که ابا عن جد در نگاهداشت آن جد تمام داشت باز داشت - چه سرمایه مباحات و دست بیچ افتخار و امتیاز سلسله ایشان بر سر خانوادهای راجگان هنود همین بود که درین مدت متادی هرگز سر اطاعت پیش هیچ یک از سلاطین نافذ فرمان هندوستان فرو نیاورده اند - بلکه ولی عهد خود را نیز که در عرف این طایفه پسر صاحب تیکه می گویند نزد هیچ یک از بادشاهان عظیم الشان نه فرستاده - چنانچه سابقاً اشارت بدین معنی رفت - مجملأ بنا بر آنکه درین ولا ولایت آبادان او ویران شده بود و خزانه معمور خالی و خرابه مانده و سپاهی کشته و اسیرگشته و خویشان و منتسبان سر خویش گرفته ، و سایر متعلقان و دیرینه نوکران پیوند تعلق دیرساله از علاقه ثبات قدم و پایداری گسسته ، و عقد پریشانی جمعیت و اتفاق و عدم وفا و وفاق با تفرقه ابد و بیوفائی سرمد بسته ، و رعیت نیز پراکنده و متفرق شده ، و آن آبرو و استقلال که سابقاً داشت نمانده - و باین معانی از نیروی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال هجوم خیل که از اعظم جنود آسمانی است عرصه حوصله تنگ او را فرو گرفته بود - درین حال بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقت های نازک پیوسته از پا افتادگان را دستگیری می نماید - چون صلاح کار و بهبود معامله او در طلب امان بود ناچار دست استیاض بدامان اشتقاق زده ندامت و خجالت را عذر جنایت و لحاج و ستیز نموده - و مکتوبی باسلوب اصحاب طلب زینهار از روی کمال عجز و فروتنی برای رایان نوشته بوساطت او امان طلبید و سایر اوامر و نواهی بادشاهی و شاهی را بر وفق فرمان پذیرفته از روی طوع گردن بطوق عبودیت نهاده - و قبول کرد که کرن پسر جانشین خود را در رکاب ظفر نصاب شاه بلند اقبال بدرگاه والا قرستند - چون راجه مطلب آن زینهاری عفو طلب را که از در تضرع و زاری در آمده بود بعرض عالی رسانید ، بنا بر آنکه این یساق اول مهمی بود که آنحضرت بر سرانجام آن اهتمام مبذول داشته همت گماشته بودند - باوجود کار فرمائی عفو جلی که به تکلیف تمام آن مهر منزلت سپهر جناب را بر اوتکاب لوازم بخشایش می داشت ، و اغراض عینی که شیمه کریمه آن اعیان آفرینش است چشمک به تحریک بخشش می

زد - لاجرم خواهش خاطر مبارک بدین معنی کشش نمود که مهم رانا را ناتمام نگذاشته او را مستاصل بر اصل سازند - و بنیاد کفر و کفران را یکبارگی از آن ضلالت آباد که هرگز صیت معالم اسلام بگوش اهالی حوالی آن نیز نرسیده بر اندازند - ناچار فرستاده او را بی نیل مطلب باز گردانیدند - چون رانا را نامیدی مطلق ازین راه روی داد دست توسل بذیل میانجی ایستادگان پای تخت هایون بخت زده از در استشفاع در آمد - و نامه ضراعت آمیز رقت آموز به مهابت خان نوشته توقع پایدردی درین باب نمود - و چون خان مذکور حقیقت مدعا را در ضمن التماس و استدعا بعرض اعلی رسانیده دقایق اضطراب و بیچارگی او بوضوح رسید - حضرت خلافت مرتبت بر حال او ترحم نموده باظهار اقتیاد و ارسال اکبر اولاد بملازمت والا اکتفا نموده، بدستخط خاص نوشتند که آن گرامی فرزند سعادت یار رضاجو اقبال مند را باید که خرسندی و خشنودی خاطر ارجمند ما را در ضمن قبول این معنی شمرده دیده و دانسته از استیصال رانا در گذرد - و یکباره در صدد خرابی او نه شده دقایق ملتسمات او را بدرجه اجابت رساند - چنانچه بمجرد رسیدن فرمان قضا نفاذ جان بخشی او نموده ولایتش را بدستور معهود برقرار دارد - و پسر صاحب تیکه او را در رکاب ظفر انتساب گرفته متوجه درگاه والا شود - درین مرتبه شاه بلند اقبال بر طبق امر عالی والد والا قدر ملتمس رانا را مبذول داشته دیده و دانسته به فرمان جهان گیری از گناه او درگذشتند - رانا بعد از اطلاع این معنی در حال سبیه (۱) کرن خال خود را با هرداس جهاله که از راجپوتان نامور و مردم معتبر او بود بدرگاه والا فرستاد - و فرستادگان بدرگاه گیتی پناه شاهی رسیده همراه رای رایان ادراک آستان بومی نمودند - و بزبان اظهار به قزع و جزع و عجز و نیاز افتادگی و بیچارگی رانا وسیله درخواست بخشایش ساختند - و حضرت شاه بلند اقبال جان بخشی او را مشروط بملازمت نمودن او ساخته باین شرط زینهار دادند که خود به سعادت ملازمت استسعاد یافته کرن جانشین خود

(۱) در اقبال نامه جهانگیری سوبه کرن نوشته شده - ببینید صفحه ۷۷ - طبع ایشیانک سوماتی بنگاله - [شاید که شبه کرن بوده باشد (و-ق)] -

را در رکاب نصرت انتساب بدرگه والا فرستد - و آنگاه که کرن رخصت انصراف یافته بموطن خویش رسد ، پسر کلان او که نیرۀ رانا باشد همواره بهمراهی هزار سوار ملازمت موکب والا اختیار نموده همه جا یساق کشی کند - چون همگنان بعد از استماع این معنی راه سخن و روی جرأت عرض مطالب یافتند باین دست آویز بوسیله رای رایان معروض داشتند که اگر درین صورت یکی از ارکان دولت بمیان جان بخشی رانا در آمده وثیقه عهد و پیمان در آورد ، چنانچه خاطر رمیده او آرمیده گردد - هر آئینه بیدرنگ آهنگ ادراک دولت ملازمت نماید - و لهذا بنا بر التماس رانا علامی فهماسی افضل خان را بدین مصلحت فرستادند که او را امیدوار انواع عواطف و مراحم شاهانه نموده بملازمت آرد - و از راه مزید اطمینان خاطر او رای رایان را نیز همراه دادند - و چون رانا از وصول ایشان علامت قبول جان بخشی تازه یافت آرمیده دل و مطمئن خاطر گشت و بی توتف روی امید بدریافت سعادت آستان بوس نهاده چون به نزدیکی معسکر سعادت رسید ، والا حضرت بلند اقبال از روی عنایت جمعی از اعیان دولت مثل عبدالله خان و راجه سورج سنگه و راجه نرسنگه دیو و سید سیف خان بارهه را باستقبال فرستاده ازین راه در بخت و اقبال بر روی روزگار او کشادند - و امر عالی عز صدور یافت که از روز یک شبه بیست و ششم بهمن سال نهم جلوس جهانگیری افضل خان و رای رایان بآئین معهود و رسم مقرر او را از نظر انور بگذرانند - و در آن روز که نو روز دولت و بهروزی رانا بود شاه بلند اقبال چون آفتاب جهان تاب بدستور هر روزه از مشرق جهروکه والا برآمده پرتو نظر بر خاص و عام افگندند - و بآئین صاحب قرانی بر مسند جاه و جلال نشسته حجاب بارگاه فلک اشتباه را اشاره بار او دادند - همین که رانا ببارگاه گیتی پناه درآمده امیدش از پرتو انوار جلال جهان آرا روکش مطلع خورشید گشت - از همان جا سجود آستان سپهرنشان را صندل جبهه اخلاص گردانیده تارک افتخار باعتبار سرافرازی بساط بوسی بر اوج طارم آبنوسی سود - و هر چند به والا بساط قرب نزدیک تر می شد از ادای تسلیات بندگی و آداب سرافکندگی سرمایۀ بلند پایگی جاوید و ماده مزید امید آماده می ساخت - و در وقتی که بدستیاری طالع ارجمند و مددگاری اقبال بلند از

ادراک شرف رخصت به تقبیل پایه سریر آسان نظیر سعادت پذیر گشت - و بدریافت این مکرمات والافرق رفعت از ذروه فلک اعلی در گذرانید - حضرت شاه بلند اقبال بدست مبارک سر او را برداشتند و ازین رو سر بلندی جاویدش بخشیدند - چون سنت حضرت خاتم النبیین است که در امثال این مقام اعزاز و اکرام عزیز هر قوم بجا آرند - و لهذا آن حضرت ردای مبارک به جهت جلوس زاده حاتم بر زمین گسترده - چنانچه در کتب معتبره سیر مروی و مذکور است و نزد سایر احادالناس نیز بر سمیل تواتر منقول و مشهور - لاجرم بحکم آن مقدمه در صدد این معنی شدند که او را بعنایت خاص اختصاص داده کما ینبغی در تسلیه خاطر و تالیف قلوب او بکوشند - بنا بر آن نخست عبدالله خان و راجه سورج سنگه را بجانب دست راست حکم جلوس فرمودند - آنگاه بطرف دست چپ او را رخصت نشستن داده نقش مرادی چنین که فیروزی بر آن روزی هیچ یک از اسلاف او نه شده درست نشین ساختند - آری چه عجب کمتر نوازی [و] وظیفه بزرگی و مهتری است و احسان و بنده پروری لازمه دادگری و پیروزی - از اینجاست که جهان تاب بنا بر ذره پروری از سایر کواکب بر سر آمده - و انسان عین از راه کمال مردمی در عین انسان کامل جا گرفته - بالجمله رانا بنا بر شکر گذاری این نعمت بزرگ بعد از تقدیم مراسم زمین بوس و تسلیم یک قطعه لعل گرانمایه بوزن هفت و نیم مثقال جوهری بانواع جواهر و مرصع آلات و ده زنجیر فیل از نظر اقدس در گذرانید - و هم درین مجلس سه پسر او سورج مل و بهیم و باکمه و دو برادرش سنهیه و کلیان و چندی دیگر از خویشان و مردم معتبر او در ضمن استسعاد ملازمت کامیاب مراد گشته بانواع عنایات استیاز یافتند - و در مجلس اول خلعت فاخره با شمشیر و کمر خنجر مرصع و اسپ عراقی با زین و ساخت مرصع و فیل خاصه با یراق فقره به رانا مرحمت نموده به پسران و برادران و پنج تن از راجپوتان معتبر او اسپ و خلعت و کمر خنجر مرصع عنایت فرمودند - و به چهل نفر اسپ و خلعت و پنجاه نفر سر و پا تنها - چون رانا خاطر از همه رهگذر جمع نموده بانواع الطاف گوناگون مخصوص شد و سرمایه مهابت آورده از سر نو ملکه برو مسلم گشت - لاجرم با دلی پر امید و خاطر سراسر اخلاص کامیاب مطلب

مرخص شده قدم در راه مراجعت نهاد - آخر همان روز کنور کرن پسر جانشین او بوسیله افضل خان و رای رایان آمده ملازمت نمود - و بنا بر مقتضای عنايات عام آنحضرت باقسام انعام و اکرام کامیاب مقصد و مرام گشته از خلعت خاص خنجر و شمشیر مرصع و اسب عراقی با زین طلا و قیل خاصگی پایه قدرش افزود - و مبلغ پنجاه هزار روپیه نقد به صیغه انعام یافت که سرانجام سفر و ساز راه مهیا نموده در رکاب سعادت روانه درگاه والا گردد -

بیان معاودت شاه بلند اقبال قرین فتح و نصرت

از مهم رانا بصوب دارالبرکة اجمیر -

و دریافت سعادت ملازمت حضرت

خلافت مرتبت

چون بدستیاری تائیدات آسانی فتح الباب بخت و نصرت بر روی اولیای دولت شاه بلند اقبال کشود - و بنقاب کشائی توفیقات ربانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب روی نمود ، لاجرم معنی ظفر و فیروزی در آئینه معائنه باحسن وجوه صورت بسته نقش مراد دولت خواهان در صفحه آرزوی همگنان بر طبق دلخواه درست نشست و درین حال حالت منتظره نمانده امر دیگر متوقع الوقوع نبود و دقایق خواهش ملازمت والد والا قدر درجه اعلی داشته آن جاذبه بسوی دارالبرکت اجمیر کشش تمام می نمود - بنا بر آن حضرت شاه بلند اقبال پیکر لوای والا از آیات نصرت ساخته و بسوره فتح طراز رایت ظفر آیت پرداخته عنان انصراف را انعطاف دادند - و در تاریخ دهم اسفندار سال نهم از جلوس جهانگیری چون موکب سعادت قرین مقرون دولت و مصحوب عزت مظفر و منصور به نزدیکی بلده اجمیر رسیده ظاهر آن مصر عزت مضرب خیام نصرت شد - و سایر ارکان دولت و اعیان حضرت حسب الامر اعلی استقبال موکب اقبال نموده بدولت بساط بوس فایز گشتند - روز یکشنبه بیستم محرم الحرام سنه هزار و بیست و چهار قرین سعادت داخل آن مدینه دولت شده باهنگ ، ادراک شرف ملازمت اشرف

بخدمت شتافتند - و از پرتو نظر عنایت والای والا قدر بتازگی فیوضات
 بی اندازه اندوخته انواع سعادت دو جهانی دریافتند - حضرت خلافت مرتبت
 از کمال شوق و نهایت ذوق بنحوی از جا در آمدند که نیم خیز شده آن
 جان جهان را چون روح و روان تنگ در بر آوردند - و زمانی دراز در
 آغوش عاطفت داشته راحه حیات جاوید به مشام امید رسانیدند - شاه بلند
 اقبال بنا بر ادای حق سپاس عواطف و مراحم بی قیاس خاصه این مایه
 عنایت نمایان مراسم تسلیات و سجدهات شکرانه که از لوازم آئین خدوم
 است بجا آوردند - و بعد از فراغ آداب تعظیم مراعات اقامت رسوم معموله
 نموده هزار مهر و هزار روپیه به صیغه نذر و موازی این مبلغ به عنوان
 تصدق و صندوقه بلورین مالا مال از جواهر گرانمایه گذرانیدند - از
 آن جمله لعل گرانمایه رانا بود که حسب التوقیم ارباب بصیرت این فن
 بهای آن شصت هزار روپیه مقرر شد - هم درین مجلس حضرت خلافت
 مرتبت آن حضرت را به تشریف خلعت و چارقب مرصع معزز ساخته
 کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دو اسب عراقی با زین و لگام مرصع
 و بجی گج نام فیل خاصگی و ماده فیل دیگر با یراق نقره ضمیمه این مایه
 مرحمت عمیمه نموده ، سه هزاری ذات و دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه
 بر منصب آن سپهر مرتبه افزودند - و جاگیر آن حضرت موافق منصب
 پانزده هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه از انقد محال
 تنخواه شد - آنگاه بوساطت بخشیان عظام پسر جانشین رانا از ملازمت اسعد
 استسعاد یافت - و بانواع مراحم بادشاهانه مخصوص گشته از اعطای
 خلعت گرانمایه و شمشیر مرصع امتیاز پذیرفت - و بمرحمت خنجر و
 تسبیح مروارید گران بها و اسب و فیل خاصگی سرافرازی یافته ، بانعام
 پنجاه هزار روپیه نقد و منصب پنج هزاری ذات و سوار محسود امثال و
 اقران گشت - و جاگیر نصف طلب منصب او محال کوهستان رانا و نصف
 دیگر از پرگنات دامن کوه آن سرزمین قرار یافت - آنگاه سایر امرا و
 بندهای پادشاهی که در رکاب ظفر انتساب بودند بعنایات بادشاهانه
 سرافرازی اندوختند - و هشتم تیر سنه ده جهانگیری بعد از چهار ماه
 کنور کرن پسر رانا بوطن مالوف خود رخصت مراجعت یافته فرمان

عالی برین جمله صادر شد که جگت ، نگه پسر او با هزار سوار همواره در رکاب شاه بلند اقبال کامگار در یساق دکن حاضر باشد -

نور آمود شدن عالم شهود از پرتو وجود مسعود بادشاهزاده سعادت پڑوه محمد دارا شکوه

چون حضرت واجب العطايا بحکم اهتمام در سر انجام مصالح این کارخانه و صوابدید مصاحبت زمانه شاه بلند اقبال را از سایر متکفلان امور عامه رعایا و کافه برایا بخواص و مزایای خاص اختصاص بخشیده ؛ بنحوی که از روی عاطفت تام تمام مقصد و مرام آن سرور را موافق دل خواه هوا خواهان درکنار و بر آرزوی ایشان نهاده - و همچنین آنحضرت را درین مطلب اعلی و مقصد اقصی نیز که سر همه آرزوها است نصاب کامل و نصیب شامل رسانید ، و آن برگزیده اعیان کون و مکان را درین امر عظیم الشان که قوام دین و دولت و قیام ملک و ملت بدان است از سایر سلاطین روی زمین برگزیده ، چنانچه ارکان سریر سلطنت و قوایم اورنگ خلافت آن خورشید مکان آسمان مکان را از استقامت وجود مفیض الجود چهار شاهزاده کامگار نامدار اقبال مند مصدوقه هر چار چهار رکن تمکین بل چار حدود کعبه دین بر ایشان صادق می آید تا قیام قیامت استحکام داده - و افسر سروری آن نیر اعظم سپهر عدل گستری را از فرخندگی این چار بادشاهزاده خجسته طالع فیروز بخت که هر یک دره التاج تارک مبارک اقبال اند ، فروغ نیک اخترى مهر و سعادت مشتری بخشید - و خاصه شاهزاده بخت بلند سعادت مند دانش پڑوه سلطان دارا شکوه که از جمله برادران والا گوهر بزمیت کبر سن و مزید قدر و شان سرافراز است - ولادت سراسر سعادت آن شاهزاده والا قدر که بیان آن مقصد نتیجه ترتیب این مقدمات است ، بعد از انقضای دوازده گهری و چهل و دو دل که عبارت است از پنج ساعت و چهارده دقیقه نجومی ، از شب دو شنبه بیست و نهم صفر سنه هزار و بیست و چهار هجری مطابق شب نهم فروردی ماه الهی دهم سال جلوس جهانگیری رو نمود - و ازین رو مهد عفاف ملکه عظمی و مهین بانوی کبری نواب اقدس

القاب ممتازالزمانی مهبط انوار آسانی شد - و فر قدوم خجسته این فرخنده مقدم سر تا سر ربع مسکون را به پیرایه یمن قدم پیراسته ، زینت افزای شبستان خلافت گشت - درین روز فروغ آمیز فراغ آموز که وقت خرمی و روز بی غمی و هنگام گرمی ، هنگامه نشاط و ایام بسط و انبساط در آمده بود ، ارم آئین محفلی در منزل سعادت حامل برکت محمل صورت تزئین یافته بنحوی خوش و دلکش برآمد که تماشای آن خرم بهشت عالم حیرت افزای نظارگیان عالم گشت - و آن نگارین انجمن که نسخه اصل فردوس اعظم بود بعنوانی پیرایه آراستگی گرفت که زیب و زینتش رشک فرمای زینت پیشطاق این بلند رواق شد - بالجمله چون خجسته مقدم نوروزگیتی افروز چند روز قبل از عید قدوم سعادت لزوم شاهزاده فرخنده قدم بعالم ظهور نور گستر گردیده مژده ورود آن خجسته مولود مسعود بعالم شهود آورده بود - بادشاه عالم بنا بر ادای رسم آن دو عید سعادت منزل سعادت نزول شاه بلند اقبال فیض ورود مسعود مبذول داشته از نور حضور انور فرخنده جشن مذکور را که درکنار تالاب دارالبرکت اجمیر انعقاد یافته بود مزین و منور ساختند - شاه والا تبار بمراسم نثار و پاندا از پرداخته باقامت رسم کشیدن پیشکش قیام نمودند - و هزار مهر بصیغه نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت سلیمان منزلت آن شاهزاده نامدار را که فر فریدون و شکوه دارائی از صفحه روی دل آرایش فروغ ظهور داشت به سلطان دارا شکوه موسوم ساختند - و سایر ثنا سنجان پای تخت که سر آمد سخنوران روی زمین و زینت صفحه روزگار اند ، مانند ارباب تهنیت ازین فرخنده ولایت عارض صفحات رسایل را بزبور محسنات بدیع آراستند - از جمله ابو طالب کلیم تاریخ ولادت چنین یافته - * مصرع *

گل اولین گلستان شاعی

از سوانح این ایام نشاط فرجام آذین جشن وزن مبارک شمس سال بیست و چهارم است از سن اقدس شاه بلند اقبال که در روز بیست و پنجم دیماه انعقاد یافته تزئین آن بانواع زیب و زینت و روش بدیع و طرز غریب هوش ربا و ۱ [نظر] ۲ فریب آمد - و آن عقل مجرد و روح مجسم بجهت مزید

عظمت و شان نیر اعظم سر به برابری او فرود آورده در کفه میزان هم پنهانور گردید - و آن گرامی جان جهان جهت کاسروائی محتاجان تن بهم سنگی ذخایر معدن در آورده خویشتن را بانواع نقود و اجناس ستجید - و مجموع آنها بدستور مقرر بر اهل استحقاق منقسم شد - درین انجمن نشاط و محفل انبساط بادشاه جهانگیر آرزوی جرعه کشی شاه بلند اقبال نموده از روی مبالغه تمام تکلیف بشرب مدام بدان حضرت فرمودند - چون این عزیز کرده جناب عزت و برگزیده آنحضرت تا غایت به تناول هیچ یک از مغیرات خاصه بنوشیدن باده خرد دشمن هوش ربا التفات ننموده بودند - بنا بر آنکه به فتوای غرای شرع ملت زاهره ممنوع و بحکم عقل والا و خرد ارجمند نکوهیده و ناپسندیده امت - تا آن دم دامن پاک لب اطهر که چون ذیل مطهر ارباب عصمت از وصمت آلائش سمت برأت داشت بدین آب آتش آمود تر نساخته بودند ، لاجرم نخست در قبول ایستادگی کلی نمودند - چون تکلیف این معنی از حد امکان امتناع تجاوز نمود و بیش ازین اقامت در مقام ممانعت جا نداشت ، درین صورت به تجویز ادب و تحصیل رضامندی خاطر آنحضرت به پذیرش مطلب ارتکاب شرب قلیلی از آن مجوز شمردند - و از آن روز تا سی سالگی که بتوفیق الهی تأئب شدند هرگز از روی رغبت خاطر عاطر و خواش طبع قدسی منش توجه به پیانه کشی نه فرمودند - چنانچه بجای خود انشاءالله تعالی رقم زده کلک بدایع نگار و نگاشته خامه وقایع گذار خواهد شد -

چون درآمد نو روز جهان افروز سال یازدهم جلوس جهانگیری به فرخی و فیروزی نشاط پیرا آمد ، والا حضرت شاه بلند اقبال روز شرف آفتاب پیشکش نمایان از نظر اشرف گذرانیدند - و از جمله نوادر جواهر قطعه لعل تابناک درخشان نهاد بدخشان نژاد بود که در وزن و سنگ شش تانک و در آب و رنگ شش دانگ بود ، و قیمت آن هشتاد هزار روپیه قرار پذیر گردید -

در همین ایام که دارالملک اجمیر مستقر سریر خلافت مصیر بود بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج در عین شادمانی و خرمی واقعه پی موقع غم اندوز کوکب عالم افروز برج سرافرازی

خورالذسا بیگم که سه سال و یک ماه شمسی از عمر شریفش منقضی شده بود به تازگی ملال آمود گردیده خاطر اقدس را بغایت مکدر و متالم ساخت - چون حضرت سلیمان زمان آن فرخنده اختر برج صاحب قرانی را به فرزندش خویشتن ارجمندی داده ازین رو کمال علاقه باطنی و پیوند روحانی بدو داشتند - و از رهگذر وقوع این واقعه جانکه کوه کوه غبار اندوه سر تا پای خاطر مبارک آن حضرت فرو گرفت - همان وقت با سایر حجاب گزینان نقاب عفت بمنزل آن والا جناب تشریف آورده مراسم تعزیت بتقدیم رسانیدند - و آن نوکل گلشن عصمت را در جوار مرقد منور خواجه بزرگوار خواجه معین الحق والدین آرامگاه مقرر شد - و آن روز غم اندوز را کم شنبه خواندند - چنانچه تا حال در افواه خاص و عام بهمین نام مذکور میگردد -

بیان طلوع اختر سعادت از مطالع جاه و جلال شاه بلند اقبال که عبارت است از ولادت

بادشاهزاده والا گهر محمد شاه شجاع

از آنجا که ملال خاطر عاطر این طبقه ارجمند که قیام و قوام احوال کون و مکان و نظام انتظام سلسله نظم و نسق امور کارخانه زمین و زمان باستقامت مزاج و هاج ایشان وابسته و جمعیت ظاهر و باطن خلایق بخوشوقی و شادکامی این برگزیدگان نشاء ایجاد و تکوین باز پیوسته ایزد تعالی بیش از نفس چند روا ندارد - و هماندم به موسیائی الطاف جلیه جبر کسر مذکور که هزار گونه فتح بآن ضم است بجا آرد - چنانچه در همان ایام که رضیه مرضیه به گلگشت ریاض رضوان خرامیده باحوران بهشت بر مسند روح و راحت آرمیده بود - شاهد تلافی آن باحسن وجوه در عالم شهود جلوه نموده به اجمل صور جبر آن خدشه و تلافی مافات کرد ؛ یعنی شب یک شنبه یازدهم تیر ماه الهی سال یازدهم جهانگیری موافق هژدهم جادی الثانی سنه هزار و بیست و پنج خجسته

(۱) در اقبال نامه جهانگیری چهاردهم جادی الاول نوشته شده -

ببینید صفحه ۸۸ - طبع ایشیا نیک سوسائتی بنگاله -

اختر سعادت اثر در حرم سرای شاه بلند اقبال از نواب قدسی القاب مریم ثانی ممتاز الزمانی ظهور باسط النور نموده فیض مقدم فرخنده آن مسیحا دم خجسته قدم از بساط خاک تا بساط افلاک همگی را در پیرایه انبساط گرفت - ولادت یا سعادت آن نور دیده اعیان خلافت جاوید بوقوع انجامیده مرهم راحت بر جراحت اولیای دولت گذاشت - کارفرمای زمانه بنا بر رسم ادای مراسم تهنیت بمنزل مقدس آنحضرت تشریف ارزانی فرموده ابواب بهجت و شادمانی بر روی روزگار جهانی کشودند - و آنحضرت برعایت لوازم با انداز و پیشکش پرداخته هزار مهر بعنوان نذر گذرانیده درخواست نام نمودند - حضرت والا رقت آن شاهزاده نامدار را به شاه شجاع موسوم ساخته بانواع مهربانی تدارک گرانی خاطر آن گرامی نیر اوج جهانبانی فرمودند - شاعر سحر بیان نیرنگ کلام طالبای کلیم از جمله ثنا طرازان درگاه والا است تاریخ ولادت آن والا گهر چنین یافته -

* مصرع *

دومین نیر بادا فلک شاهی را

بی بدل خان گیلانی که در فنون استعداد بی بدل عهد است و عذیم النظیر وقت باین مصرع بر خورده -

* مصرع *

شده پیدا وجود شاه شجاع

توجه نیر دولت و اجلال شاه بلند اقبال بهجهت
تسخیر دکن و یافتن خطاب شاهی

حضرت عز شانه برای اعلای اعلام جاه و جلال و اظهار شان حال این بزرگ کرده عنایت خود در مقام اعلام جهانیان شده نخست بی رشیدی اخوان حسد پیشه این عزیز مصر اقبال را رفته رفته بر عالمیان ظاهر ساخت - چنانچه خسرو چون اختر راجع به سعی خویش از اوج شرف بحضیض وبال افتاد - و هم چنین مکرر حقیقه بی حاصلی و بی جوهری پرویز ضعیف تمیز در هر صورت ، خواه در یساق رانا و خواه در یورش دکن ، همه معنی بر همگنان ظهور یافت - آنگاه عظمت قدر و مقدار این برآورده عنایت و اقتدار و پرورده ید قدرت خود را در امور جهانداری و جهانبانی

بمحض تأیید و توفیق و مجرد اندک کوشش جمیل از آنحضرت در چند ماده بصورت شهود جلوه‌گری داده سمت نمود بخشید - تا بتدریج جوهر ذاتی و اصابت تدبیر و علو همت و بلندی اقبال این برگزیده حضرت ذوالجلال روز بروز ظهور دیگر یافته آخر کار بر احاد مردم نیز آشکار گشت - چنانچه در وهله اول گیتی ستانی مهم رانا را با شایستگی تمام بنحویکه از سلاطین کار آزموده و ملوک روزگار دیده آید سر کردند - و درینولا به نیروی کارسازی بخت والا و مددگاری دولت قاهره عسکر منصور کار فرموده شاهد فتح دکن و قهر دنیا داران مقهوران کشور پهناور را بعرضه ظهور جلوه گردمودند - و نیز بعد ازین فتح عظیم باهتام آنحضرت مهم جام و پهاره یکپاره سر انجام شایسته یافت - هم در آن نزدیکی طلسم دیو بند یعنی قلعه دیرین بنیاد کانگره که بافسون تدبیر و نیرنگ سعی هیچ یک از سلاطین عظیم الشان فتح نشده بود از نیروی تاثیر اسم اعظم اقبال این شایسته خاف سلیمان روزگار بکشایش گرائید - بنحوی که تفصیل این دو فتح نمایان انشاء الله تعالی در مقام خود نگاشته کلک وقایع طراز خواهد شد - و اکنون که خامه سحر بردار در معرض بیان کیفیت فتح مبین سر زمین دکن است از سر شادابی این مطلب که طول و عرض طومار امتداد روزگار وفا بشرح اندکی از بسیار آن نمی کند در گذشت - و ناچار با کوتاهی سلسله سخن ساخته دیگر باره سر رشته مقصود باین تقریب فرا دست آورد که چون از بی جوهریهای سردار و حیل و ریهای صاحب صوبه صورت یافتن نظم و نسق آن ولایت از هیچ راه روی بر نکرده قطعاً پیش رفت آن مهم صورت نه بست چنانچه مکرر مذکور شد - از سوء تدبیر آن سلیم الصدر ساده دل و افراط تفریط آن حریف دغا پیشه بر وفق آرزو نقش مراد اولیای دولت به هیچ وجه در دکن درست نه نشست - تا آن حد که از بی تدبیریها و بی پرواییهای بیشار مشارالیه و با زندگیها و منصوبه بینیهای دور از کار صاحب صوبه مذکور که باعث کسر شان هوا خواهان و فتح ابواب مقصود بد اندیشان شده ، خیره چشمی و چیره دستی ایشان بجای رسید که تمام

ولایت بالاگھاٹ خصوص احمد نگر که شاه نشین آن رقعہ و دارالملک آن بقعہ است و با ضم هزار جر ثقیل و نصب صد منصوبہ حیل و تدبیر با نصر آسانی و ضرب شمشیر بدست اولیای عدوبند قلعه گیر در آمدہ بود رفته رفته بنا بر کار برآمد قرار داد خاطر ادبار آثار بہ تحت تصرف در آوردند - و اکثر سپاہیان کہ در آن قلعه بودند بطریق بی پا و بیجا گشتند کہ پیادہ رخ بیای تخت نہادہ بدین دستور از آن ملک برآمدند - و خان خانان کہ در پیش بینی های بازی دغا لجلاج شطرنجی روزگار را اسب و قیل طرح می داد ، عاقبت بہ کردہ خود درماندہ در شش در دہشت تخته بند حیرت گشت و آخر کار ناچار صورت واقعہ را از قرار واقع بدرگاہ والا عرضداشت نمودہ در صدد مدد طلبی شد - چون حضرت خلافت مرتبت بر حقیقت این معنی کماہی آگاهی یافتند و بحکم دریافت مقدمہ معہودہ کہ سابقا رقم زدہ کلک وقایع نگار گشتہ می دانستند کہ پیش رفت این کار از دست رفته از دست دیگری بر نمی آید - لاجرم بخاطر عاطر آوردند کہ سر کردن این مهم اہم را نیز بدان حضرت تفویض فرمایند - بنابر این کہ افواج سپاہ مخالف خاصہ خیل حبشیان کہ سرکردگی ایشان بہ عنبر تعلق داشت ، سر تا سر عرصہ دکن را مانند بخت تیرہ آن مدبر فرو گرفته بودند و درین مرتبہ ہمگنان بغایت زور طلب بودند - لہذا باستصواب دولت خواہان این تدبیر صایب اندیشیدند کہ موکب نصرت از اجمیر بصوب ممالک جنوبی قرین خیریت و خوبی نہضت فرماید - بادشاہ خود بہ نفس نفیس در مندو توقف نمایند و شاہ بلند اقبال را بہ تسخیر دکن و تنمیمہ و تادیب دکنیان نامزد فرمایند - بالجملہ بر وفق این عزیمت صایب در ساعتی سعادت اثر کہ چون کوکب بخت خداداد آن نیک اختر در عین استسعاد بود و اوضاع انجم و افلاک مانند تدبیرات رای صواب آرای آن صاحب از روی صواب آرائی بر وفق مراد این سرور را بہ تسخیر آن کشور دستوری دادند - و در وقت رخصت آن شایستہ مرتبہ ظل الہی و سزاوار افسر اورنگ جہان پناہی را بخطاب مستطاب والای شاہی اختصاص بخشیدہ - بآنکہ درین مدت ہیچ بادشاہی فرزند اقبال مند خود را شاہ نخواندہ آن شایان بادشاہی عالم و انسان العین اعیان بنی آدم را شاہ خرم نامیدند - و منصب آن حضرت

را از اصل و اضافه بیست هزارى ذات و ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نموده خلعت با چارقب مرصع مروارید دوز با کمر خنجر و شمشیر مرصع و پردلۀ مرصع از جمله غنائم احمد نگر که حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه به آنحضرت مرحمت فرموده بودند و یک لک روپیه قیمت داشت بدان اقبال متد عنایت نمودند - و دو سر اسپ با ساخت مرصع و دو قیل نر و ماده با ساز طلا ضمیمه مراحم بادشاهانه ساختند و دو تسبیح گرانمایه که عرش آشیانی اکثر اوقات یکی را بر فرق فرقدسای بسته دیگری را حایل آسا بگردن می انداختند با عقدی دیگر گرانمایه که اکثر اوقات در ایام جشن مرسله گردن مبارک می شد و یک لک روپیه قیمت داشت، بان ضم نموده باین گرامی گوهر درج اقبال مرحمت فرمودند - آنگاه هر یک از امرای عظام بادشاهی که بهمرکابی رکاب نصرت انتساب آنحضرت تعین یافته بودند، و چندی از بندهای روشناس شاهی فراخور تفاوت مراتب والا سرافرازی یافته مرحمت اسپ و سر و پا ضمیمه عنایت عمیمه شده - و امر عالی برین جمله زیور نفاذ یافت که مهابت خان از جمله تعین یافتگان مهم دکن بی مدانه سزاوولی و محصلی نموده سلطان پرویز را در روز روانه اله آباد سازد -

مجملاً شاه بلند اقبال روز جمعه سلخ شوال سال هزار و بیست و پنج هجری مطابق بیستم آبان ماه الهی آفتاب وار بدولت خائۀ زین زرین برآمده متوجه مقصد شدند - و هم درین آن بمحض [۱] افاضت [۲] اقبال بی زوال قبل از وصول صیت نهضت و نهیب آوازه صولت و سطوت آنحضرت بوم و بر آن کشور زلزله خیز گردید - چنانچه از صدمۀ تلاطم سیلاب افواج بحر امواج بدان صوب شش جهت سر زمین مذکور را از سرحد برهان پور گرفته تا ساحل دریاری شور چار موجۀ طوفان حادثه و شورش فرو گرفت - بلکه سر تا سرکشور جانب جنوب لکدکوب هجوم خیل فتنه و آشوب گشت - ملخص سخن موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال از راه چتور و مندسور متوجه صوبه دکن شده، چون اردوی جهانپوی بحوالی رانا امر سنگه که سر راه بود وصول یافت آن اخلاص کیش بی

توقف برسم استقبال شتافته در اتوله به سعادت بساط بوس مستسعد گشت و بعد از تقدیم مراسم کورنش و تسلیم و ادای لوازم عبودیت پنج زنجیر فیل و هفت اسب عراقی و خوانی پر از انواع مرصع آلات برسم پیشکش گذرانیده به عطای شمشیر مرصع و دو اسب عراقی با زین زرین و دو فیل نر و ماده با ساز نقره کامروائی ابد آماده ساخته ، مولف القلب و مطمئن خاطر بوطن مالوف رخصت یافت - و جگت سنگه نییره خود را با هزار سوار در رکاب ظفر انتساب فرستاد -

چون شاه بلند اقبال از سرحد رانا موکب منصور را نهضت داده رایات ظفر آیات را بصواب برهانپور ارتفاع بخشیدند - و در طی راه وکلای عادل خان را که سابقاً بدرگاه گیتی پناه فرستاده بود رخصت مراجعت دادند - بخاطر مبارک آوردند که از راه اتمام حجت علامی افضل خان و رای رایان در بیجاپور و میر مکی مخاطب به معتمد خان و رای جادو داس را به حیدر آباد بفرستند - تا عادل خان و قطب الملک را به تنبیه نصایح هوش افزا از حقیقت کار آگاه سازند ، و از شاد خواب غفلت در آورده به شاهراه اطاعت ارشاد نمایند - چون کنار آب نریده مخیم سراق اقبال گردید امرای عظام و سایر منصب داران تعینات صوبه دکن مثل خان خانان و مهابت خان و شاه نواز خان خلف خان خانان و عبدالله خان بهادر فیروز جنگ و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه و ارادت خان و راجه نرسنگ دیو بندیل و غیر آنها به سعادت استقبال شتافته از سجود آستان قدسی مکان در بخت و اقبال بر روی احوال خود کشودند - روز دو شنبه پنجم ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری بیست و سوم اسفندار سنه یازده جلوس جهانگیری پرتو ماهچه رایات ظفر آیات خورشید وار سایه انوار حضور بر سکنه برهانپور انداخته افق آن خطه پاک ازین رو مطلع نور^۱ [ظهور]^۲ و نمودار فضای طور شد - و هم درین روز سر زمین دل نشین مندو از پرتو ورود موکب مسعود جهانگیری طرب آمود شد -

آغاز سال دوازدهم جهانگیری و آذین جشن
 نوروزی و خواستگاری صبیۀ رضیه شاهنواز خان
 خلف‌الصدق عبدالرحیم خان خانان و چهره
 کشائی شاهد فتح و رسیدن پیشکش
 دنیاداران دکن

بتاریخ دوازدهم ربیع الاول سال هزار و بیست و شش هجری مسند
 گزین طارم چارم تشریف تحویل شریف بر نشاط کده معهود خود ارزانی
 داشته مربع نشین اورنگ چهارپایه خویش گردید - حسب الامر شاه بلند
 اقبال کار پردازان امور سلطنت فضای دولت خانه برهانپور را بانواع تزئین
 زیب و زینت دادند - و باذین جشن نوروزی کیانی عرصه خاص و عام
 را در دیبای خسروانی مفروش نمودند - و در رمضان این سال مبارک
 فال صبیۀ قدسیۀ شاهنواز خان خلف عبدالرحیم خان خانان را بجهت مزید
 اعتبار و حصول سرمایۀ مباحات و افتخار سلسلۀ ذی شان ایشان در عقد
 ازدواج در آورند - و بنا بر قدر افزائی و سرافرازی خان خانان بمنزل او
 تشریف شریف ارزانی داشتند - و طوی عظیم و جشنی عالی ترتیب
 یافته روزگار روز بازار نشاط عالمیان رواج و رونق و هنگامه طرب جهانیان
 انتظام و گرمی داشت -

از سواخ این ایام دولت آغاز و سعادت انجام اطاعت دنیاداران
 دکن است و تسلیم ولایت متعلقه بادشاهی و ارسال پیشکش و پذیرفتن
 سایر احکام مطاعه - و تفصیل این احوال حقیقت اشتغال آنست که چون آوازه
 صولت شاه بلند اقبال که قاف تا قاف آفاق را فرو گرفته پیش از وصول
 رایات اقبال آویزه گوش دکنیان شده بود ، درینولا خبر آمدن موکب
 جاه و جلال آن حضرت نیز هوش ربای ایشان آمد - بنا بر آنکه در خود
 تاب مقاومت باحکام آسمانی و تأیید ربانی ندیده می دانستند که با اقبال
 مقابل و با قضا و قدر رو برو نمیتوان شد ، ناچار دیده دانسته قرار
 این معنی دادند که گردن اطاعت بطوق اخلاص و ارادت سپرده دوش

فروتنی و سرافکنندگی در آورند - و دست تصرف از اهل متعلقه پادشاهی کوتاه داشته عهده خراج سپاری و مال گذاری بر ذمه انقیاد و فرمان برداری گیرند - و چون در عین این قرار داد افضل خان و رای رایان به بیجاپور رسیدند عادل خان تا پنج گروهی شهر باستقبال شتافته مانند سایر بندگان درگاه گیتی پناه بنا بر معهود غایبانه آداب تسلیم و زمین بوس به تقدیم رسانید - و نشان قدر مثال و فرمان قضا نشان مبارک را زینت فرق و زیور تارک ساخته باین اعتبار سر مباحات سرمد باوج طارم فرقد بر افراخت - و بحکم امثال امر جهان مطاع و اطاعت مضمون حکم آفتاب شعاع ذره مثال در مقام بندگی آمده تعهد نمود که سایر ولایات پادشاهی را با کلید قلعه ها خاصه حصار احمد نگر تسلیم اولیای دولت ابد پیوند نماید - و پیشکش های گرانمند از خود و سایر دنیا داران دکن سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - و پس ازین همه وقت بقدم اطاعت پیش آمده بیشتر از پیشتر در مقام جان سپاری و خراج گذاری باشد - چون از عرایض افضل خان و رای رایان بمسامع علیه باریافتگان انجمن حضور شاه بلند اقبال رسید در حال سید عبدالله بارهه را که از جمله پروروهای عنایت آنحضرت بود با عرضداشت متضمن مضمون مذکور بدرگاه گیتی پناه فرستادند - و چون حضرت خلافت مرتبت از مضامین عریضه آگاهی یافتند بحسب اتفاق وصول فتح نامه روز پنج شنبه پانزدهم شعبان سال مذکور سمت وقوع پذیرفت - و پیشتر به سبب تعظیم شب برات که بحسب عظمت و میمنت بل همه جهت بر باقی لیال سال فاضل می آید جشن نشاط و طرب تزئین یافته بود - و از پرتو ورود مسعود خبر فتح و ظفر از سر نو آراستگی یافته یمن و برکت دیگر اندوخت - حضرت خلافت مرتبت آن روز عشرت اندوز را مبارک شنبه لقب دادند - تا انجام روزگار سعادت فرجام آنحضرت در افواه خاص و عام و دفاتر و تقاویم بهمین نام مذکور می شد - و سید عبدالله بمژدگانی رسانیدن خبر این فتح آسمانی خطاب سیف خانی یافته ، بعنایت خلعت فاخره و اسپ و فیل و خنجر مرصع و شمشیر و پردله مرصع سر مفاخرت افراخت - و بعنوان فرخندگی فال هایون قطعه لعلی خورشید فروغ بدخشان نژاد که هانا بروشنی جگر

پاره آفتاب رخشان بود و مدتها از بر تو فرق فرقدسای کسب لمعان
نموده مصحوب سیف خان بجهت آن یکتا گوهر محیط خلافت فرستادند -

بالجمله عادل خان افضل خان و رای رایان را دوست کام و
مقتضی المرام باز فرستاده دو لک روپیه بافضل خان و دو لک روپیه
برای رایان تکلف نمود - و سوای آنچه در مقام اقامت رسوم پیشتر بر سبیل
نزول و اقامت و طریق ضیافت فرستاده بود دیگر تکلفات از جنس و نقود و
سایر اجناس، مثل جواهر و فیل و اسب، بظهور آورده پانزده لک روپیه از
نقد و جنس بصیغه پیشکش برین تفصیل بدرگه والا ارسال داشت - نقد
شش لک روپیه و پنجاه زنجیر فیل بقیمت شش لک روپیه و پنجاه اسب
عراقی بقیمت شصت هزار روپیه و باقی جواهر مرصع آلات بقیمت دو لک
و چهل هزار روپیه - و بعه از گرفتن پیشکش نخست رای رایان خود را
باحمدنگر رسانیده داخل قلعه شد - و سایر محال بالاگهاٹ را در تخت
و تصرف خود آورده حقیقت را عرض داشت نمود - آنحضرت بی توقف
خنجر خان را که اکنون بخطاب سپه دارخانی اختصاص دارد بضبط
تهانه جالناپور و مضافات آن فرستادند - و جهانگیر بیگ را که در آخر
خطاب جان سپارخان سرافرازی یافت، منظور نظر مرحمت نموده نامزد
نگاهبانی قلعه احمدنگر فرمودند - و پیرام بیگ میر بخشی افواج خاصه
خود را نامور ساختند که با سایر تهانه داران و فوج داران که بحراست
محال متعلقه اولیای دولت سرافرازی یافته اند تا بالا گهاٹ همراهی گزینند،
و همگنان را جا بجا گذاشته خود مراجعت نمایند - بالجمله رای رایان
امثال فرموده آنحضرت نموده قلعه را بجان سپارخان سپرد و خود
بر سمیل ایلغار مراحل بریده بافضل خان پیوست - و با یک دیگر پیشکش
عادل خان را بدرگه والا رسانیده از نظر اشرف گذرانیدند - و دقایق
خدمت گذاری ایشان باعلی درجات استحسن رسیده از مراجع شاهی
سرافرازی یافته مفاخر و مباهی شدند - و رای رایان پیشکش شایان
از جانب خود ترتیب داده بنظر انور در آورد - و از آنجمله قطعه
لعلی بود گرانمایه که در آب و تاب و سنگ و رنگ و صافی و شفافی نظیر
آن کمتر بنظر جوهریان در آمده بوزن هفده مشقال و پنج و نیم سرخ

بدو لک روپیه اکتیاع شده ، آنرا با لعلی دیگر که شصت هزار روپیه قیمت داشت گذرانید - و علامی افضل خان نیز پیشکشی گرانمند بر نقایس و نوادر کشید - همگی پسند خاطر مشکل پسند افتاده مرتبه قبول یافت -

چون میر مکی و جادورای که رخصت حیدر آباد گککنده یافته بودند بنزدیکی آن ولایت رسیدند - قطب الملک بنا بر آنکه از آگاه دلی و هشیار مغزی بهره وافر داشت و لهذا درین مدت قطعاً بعصیان و طغیان راضی نبود ، بحیثیت ظاهر ناچار با عادل خان و عنبر از روی مدارا موافقتی آشکارا می نمود - لاجرم بی توقف سلوک طریقه آداب گزاری پیش گرفته روز یک شنبه پنجم رجب سنه هزار و بیست و شش هجری که فرستادگان در پنج گروهی شهر منزل گزیده بودند از دریافت پایه شرف ابد در آمده باستقبال برآمد - و ازین راه ابواب سعادت جاوید بر روی خود کشوده نشان عالیشان را بادب تمام گرفته بر سر بست - و از روی ادای شکرانه عنایات شاهانه خاصه ادراک مرتبه والا یعنی اختصاص یافتن بمرحمت گهپوه مرصع یا پهلویکباره که ضمیمه مراحم عمیمه شده بود رو بجانب درگاه گیتی پناه نهاده زمین بوس سیاس و تسلیم بندی بتقدیم رسانیده ، برین سر تارک رفعت از اوج این والا طارم آبنوسی در گذرانید - و ایشان را همان روز بنا بر مبالغه بشهر در آورده در مقام سرانجام پیشکش پذیرفته شده - و پس از چند روز پیشکش نمایان از جواهر و مرصع آلات و فیلان نامور تنومند و اسپان عراقی و عربی که قیمت مجموع پانزده لک روپیه بود آماده نمود - مصحوب آن رسول نامی بقبله ارباب قبول یعنی درگاه عالی رسول داشت - مجلاً میر مکی و رای جادو داس همدران نزدیکی بسرعت تمام طی راه نموده پیشکش ها رسانیدند ، و بعد ملازمت فایز گشته سعادت بساط بوس انجمن حضور پرنور و استحسان تقدیم خدمت مذکور دریافتند -

و از بهین سواخ این ایام خیر انجام که عبارت است از روز یک شنبه یازدهم شهریور سنه دوازده جهانگیری مطابق دوم شهر رمضان المبارک سال هزار و بیست و شش هجری بعد از گذشت بیست و شش گهزی و چهل پل که ده ساعت و چهل دقیقه نجومی باشد در

خطبه برهانپور شبستان اقبال شاهی بفروغ تولد نیک اختر فرزندی
معادت مند از نواب قدمی القاب مهملد علیا ممتازالزمانی نو آئین و نور
آگین گشت - و آن مولود مسعود زهره جبین را روشن آرا بیگم نامیدند -

انعطاف یافتن عنان انصراف موکب جاه و جلال شاه
بلند اقبال به فتح و نصرت کرت اول از دکن
و ادراک ملازمت حضرت خلافت مرتبت
و سرافرازی یافتن بانواع مهربانی خصوص
خطاب عظیم الشان شاهجهانی و نصب
کرسی طلا بجنب سریر والا برای
جلوس آن بلند اقبال

چون دنیاداران دکن ولایت متعلقه بادشاهی را باولیای دولت ابد
پیوند تسلیم نموده بدین دست آویز متین عروه و ثقیل امن و امان فراچنگ
آوردند - و عاقبت ازین راه در االامان سلامت و عافیت بر روی روزگار
خویش کشوده همگان در مقام بندگی درگاه آسمان جاه شدند - لاجرم
خاطر اقدس شاه بلند اقبال از همه رهگذر بجمعیّت گرائید - و نوعی ازین
مهم فراغ یافت که بی اختیار لوای والای مراجعت را ارتفاع بخشیدند -
و برطبق دستور سابق عبدالرحیم خان خانان را بصاحب صوبگی خاندیس و
برار و دکن سرافرازی داده سی هزار سوار و هفت هزار پیاده برقداز و
کماندار بکومک او تعیین فرمودند - از آنجمله دوازده هزار سوار بسرکردگی
خلف صدق او شاهنواز خان مقرر داشته بضبط محال دکن فرستادند - و
حفظ و حراست هر یک از سرکار و تهاجمات و پرگنات بالا گهاٹ را
بعهده کارگزاری یکی از امرای عظیم الشان و ارباب مناصب والا تفویض
فرمودند - مثل احمد نگر و جالناپور و مونگی پتن و سرکار باسم و پاتهری
و مهگر و ماهور و [گیرله] ۱ و کلم و پرگنه ملاپور و انبیر پرگنه پیر

که بمنزله سرکار است و ده کروڑ دام که بیست و پنج لک روپیه حاصل آن باشد در آمد دارد - و مثل آن پرگنه در تمام دکن بلکه همه این کشور یافته نمی شود -

درینولا بیرام بیگ بخشی که با فوجی از پندهای بادشاهی بقصد تنبیه و تادیب بهرجی زمیندار بکلانه تعیین یافته بود او را با پیشکش گرانند ملازمت آورد - و حسن خدمت و نیکو بندگی آن اخلاص سرشت بتازگی چهره ظهور نموده بغایت مستحسن افتاد - و در اثناء توجه شاه بلند اقبال بدرگاه گیتی پناه افواج قاهره که حسب الامر اعلی آهنگ استیصال مقهوران گوندوانه نموده از برهانپور مرخص شده بودند در طی راه بسعادت ملازمت رسیدند - و حقیقت وقایع و کیفیت خدمات شایسته که در آنولایت بتقدیم رسانیده بودند از تخریب ملک و تادیب اهل آن که باعث اظهار اطاعت و انقیاد و طلب امان راجها و پذیرفتن باج و خراج هر ساله شده بود از قرار واقع بعرض اعلی رسانیدند - و موازی شصت زنجیر فیل کوه پیکر و مبلغ دو لک روپیه نقد از چانده و ^۱[سه]۶ زنجیر و یک لک روپیه از جاتی^۲ بر سیل پیشکش گرفته بودند بنظر اقدس در آوردند -

چون موکب جاه و جلال شاه بلند اقبال بدولت و سعادت در ظاهر مندو نزول نمود یگانه گوهر یط خلافت سلطان دارا شکوه که در آن ایام از خدمت والا قدر باز مانده در ملازمت جد امجد کامیاب انواع سعادت دوجہانی بودند حسب الامر حضرت خلافت مرتبت با جمیع امرای نامور دستوری یافته باستقبال آن سرور شتافتند - و چون شاهزاده والا گهر بلند اختر با امرای عظام از سعادت ملازمت شرف پذیر گشته رخصت مراجعت یافتند ، شاه بلند اقبال اختیار ساعت مسعود نموده هشتم آبان ماه الهی

(۱) ع [می] اقبال نامه جهانگیری - صفحه ۱۹۵ طبع ایشیاٹک سوسائٹی بنگالہ -

(۲) در اقبال نامه جهانگیری این مقام باسم جانتا مذکور شده -
ملاحظه کنید صفحه ۱۰۵ -

دوازده جهانگیری موافق یازدهم شوال سنه هزار و بیست و شش هجری سنه برسم و آئین شایان و توزک و توره نمایان چهره دولت و اقبال افروخته و رایت جاه و جلال افراخته متوجه دریافت ملازمت شدند - و چون بملازمت استعداد یافته مراسم معهوده بجا آوردند حضرت خلافت مرتبت از فرط غلبه شوق نخست آن بر افراخته رفعت ایزدی را ببالای جهر و کوه والا طلب نمودند - آنگاه بیخویشتن از جا در آمده قدمی چند فراییش نهادند - و آن جان جهان را چون روح و روان تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید همچنان در بر داشتند - و آن حضرت از سعادت منشیها و ادب اندیشها هر چند بیشتر رعایت ادب می نمودند حضرت خلافت مرتبت بحکم سلطان محبت که حال سورت (صورت) نشئه باده هوش ربا دارد ، پاس مرتبه خویش داری نداشته مرتبه مرتبه مراتب الطاف بی پایان افزودند - و آن حضرت بعد از ادای شکر و سپاس این عنایات خاص هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر و موازی این مبلغ بر سبیل تصدق گذرانیدند - و حضرت خلافت مرتبت خلعت خاصه با چار قب زردوز مروارید کشیده و شمشیر با پرده مرصع و کمر بند و خنجر بدان حضرت مرحمت نموده بمنصب می هزاری ذات و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه از اصل و اضافه سر بلند فرمودند - و بخطاب مستطاب شاهجهانی امتیاز بخشیده مقرر کردند که صندلی جهت جلوس همایون آن ترقی یافته رفعت ازلی قریب به تخت می گذاشته باشند - چنانچه خود در جهانگیر نامه نامی این عبارت بدستخط خاص نوشته اند که این عنایتی است نمایان و لطفی است بی پایان که نسبت بآن فرزند سعادت مند سمت ظهور یافت - چه از زمان حضرت صاحب قرانی تا حال هیچ بادشاهی درین سلسله علیه این گونه عنایتی سرشار بفرزند شایسته خود ننموده - آنگاه از راه عنایت از جهر و کوه والا فرود آمده خوانی مالا مال الوان جواهر گران مایه بدست اقدس بر تارک مبارک آن زینت بخش افسر اورنگ خلافت نثار فرمودند - بعد ازان امرای عظام مثل خان جهان و عبدالله خان و مهابت خان و راجه سورج سنگه و راجه بهاو سنگه و غیر اینها همگی به ترتیب مناصب و تفاوت مراتب از شرف بساط بوس درگاه والا استعداد پذیرفتند - و نذور گرانمند و نمایان

لایق و شایان حال خویش گذرانیده بعنایات خاص اختصاص یافته - و بنابر آنکه آن روز از تنگی وقت وفا بگذشتن اقسام پیشکش نمی نمود ، اکتفا بصندوقچه مملو از انواع نوادر جواهر نمودند - و فیل ^۱ [سرناک] نام که سر حلقه فیلان پیشکش عادل خان بود نیز از نظر اشرف گذشت - و چون آن فیل از افراد نوع خود بکمال حسن صورت و قبول تعلیم و فرمانبری و عدم عربده بدمستی بی عدیل و عدیم التظیر بود ، منظور نظر استعجان شده بی نهایت خاطر پسند افتاد - چنان چه بنفس نفیس بر آن سوار شده تا درون غسل خانه تشریف بردند - و برسم معهود آنحضرت که همیشه هنگام سواری فیل مست بر سیل تصدق سحاب دست گوهر افشان را باین طریق دفع عین الکمال می نمودند ، درین وقت نیز از هر دو سو کف مبارک را دینار پاش و روی زمین را درم ریز فرمودند - و از آن روز باز سرناک مذکور سمت اختصاص یافته بجهت سواری خاصه مقرر شده و بنا برین نسبت بنور تخت موسوم گشته از سمت سر حلقه جمع فیلان خاصگی امتیاز پذیرفت - و امر فرمودند که آن را پیوسته در درون صحن غسل خانه والا بسته باشند - و بعد از چند روز تمام پیشکش با دو صد زنجیر فیل نامور از نظر اشرف گذشت که از آن ها سه زنجیر محلی به یراق طلا و نه زنجیر بساز نقره مزین بود - و قیمت سرناک که بنور تخت موسوم است یک لک روپیه مقرر شد - و از آن گذشته دو زنجیر دیگر که فیلان تنومند کوه شکوه بودند یکی موسوم به هنونت و دومین به بخت بلندهای هر یک موافق نور تخت قرار یافت - چه آن دو کوه پیکر اهرمن منظر هر چند در حسن صورت و سیرت و قبول تعلیم و مزید حدس و هوش بنور تخت نمی رسیدند اما در عظم جثه و کلانگی بنیه برو فایق می آمدند - درین ضمن پیشکش هژده خوان مملو از جواهر و مرصع آلات و دو قطعه لعل بابت رای رایان و نیامی آب دار بوزن شش تانگ و انگشتر نگین الیاسی از جانب خود و صد راس اسب صرصر تگ باد رفتار عربی نژاد و عراقی نسل از نظر انور گذرانیدند که از آن جمله سه راس

(۱) ع [بیرناک] اقبال نامه جهانگیری - صفحه ۱۰۳ طبع ایشیانک

سوسائیتی بنگاله -

کمال امتیاز داشته مزین بساخت مرصع بود - مجملًا قیمت مجموع پیشکش دکن بیست لک روپیه قرار پذیرفت - و سوای آن دو لک روپیه بجهت نور جهان بیگم و شصت هزار روپیه مخصوص سایر بیگان نموده برسمیل سوغات ارسال یافت - و بهمه جهت کل پیشکش و ارمغان به بیست و دو لک و شصت هزار روپیه کشید -

بیان توجه موکب جهانگیری بصوب گجرات با شاه بلند اقبال شاه جهان بعد از فتح دکن و سوانحی که در آن ایام روی داد

چون بچهره کشائی' تأیید حضرت شاه بلند اقبال سرانجام معامله دکن که از دیر باز صورت نیافته بود بر وجه احسن رو نموده ازین راه سرمایه رفع تفرقه روزگار یعنی جمعیت خاطر اقدس بحصول انجامید - درین حال هوای سیر گجرات که از دیر باز مکنون خاطر بود خاصه تماشای شورش و طغیان دریای شور بتازگی سلسله جنبان شوق تفرج آن نزهت آباد آمد - لاجرم بنا برین عزیمت صائب ریات جاه و جلال بدان جانب ارتقا پذیرفته در طی راه همه جا شاه بلند اقبال بسعادت همعنائی اختصاص یافته نشاط صید افگنی و تماشای آن سرزمین دلنشین و مکنهای بهشت نشان باعث مزید انبساط طبع آن زبده طبایع و ارکان شد - و روز بروز انواع عواطف و اقسام مراحم بادشاهانه درباره آن حضرت ظهور و بروز تمام می نمود - چنان چه هر تحفه که در سرکار خاصه ندرتی و نفاسی داشت قطع نظر از گران مائگنی آن کرده بنابر شرافتی که باعتبار مبارکی و خجستگی با آن بود بدان حضرت مرحمت می فرمودند - از آن جمله قطعه لعل گرامیه بدخشانی بود که در برابر رنگینی و درخشانی آن آب و تاب آفتاب بی تاب بود - و بی تکلف سخن سازی کم یافت جوهری بود بی بها - از غیرت صفای لون و رشک طراوت آبش رشک قرة العین عدن و جگر گوشه یم بخگری گردیده - و از حسرت جلا و شادابی آبش رودبار خون از دل باقوت رمائی روانی پذیرفته - و سیلاب سرشک لاله گون از دیده گوهر شاهوار عانی بسیلان در آمده - و آنرا

حضرت مریم مکانی والدۀ ماجدۀ حضرت عرش آشیانی هنگام ولادت حضرت جهانگیر گیتی کشا برسم رونما عنایت نموده بودند - با [دو] دانۀ سروارید یکتا بسیار قیمت کمیاب بد آن جناب لطف فرمودند -

روز جمعه هشتم دی ماه الهی کنار دریای شور سر منزل ورود عسکر منصور شد - و چون خاطر اشرف از سواری غراب و تماشای عموم غرایب دریا خصوص تلاطم امواج بحر موج که یادی از جوش و خروش افواج لشکر طوفان اثر می داد باز پرداخت - از بندر کهنیت رایت ظفر رایت (آیت؟) را طراز ارتفاع داده موکب مسعود بقصد ورود دارالملک آن خطۀ طرب اساس یعنی بقعۀ نشاط بنیاد احمد آباد نهضت نمود - و روز دو شنبه بیست و پنجم ماه مذکور ماهجۀ اعلام نصرت پیکر پرتو انوار سعادت و برکت سایۀ دولت بر ساحت آن منبع دولت امن و راحت گسترده - و سر تا سر آن گلزمین دل نشین را مانند فسحت آباد فراغ خاطر شاد مطلع نور بهجت و سرور ساخت - و در همین روز جشن وزن مبارک سال بیست و هفتم شمسی از عمر ابد قرین شاه بلند اقبال مانند نشاط آموز نوروز طرب افروز گشت - و خاطر آرزو مندان گیتی بر مراد ن[دیرینه] ۴ فیروزی یافته بانواع نیک اختری و بهروزی فایز گردید - و چون اقامت آن نزهت آباد از صفوت خانۀ ضمیر منیر حضرت خلافت مرتبت رفع کدورت مفر نموده تماشای آن عشرتکده زنگ کلفت از آئینۀ خاطر انور زدود ، و چندی در آن مصر جامع دولت و سعادت منزل گزیده در عرض امتداد مدت توقف از سیر و تفرج سایر متنزهات آن مقام دل کشا کام دل بر گرفتند ، ارادۀ مراجعت ملایم مقتضای رای جهان آرای آمده هوای نهضت دارالخلافت عظمی موافق طبع خواست اقدس افتاد -

درین ایام بنا بر آن که در مدت جلوس همایون آن حضرت امور ملکی و مالی آن صوبه سرانجام بسزا نیافته بود - و از بی پروائی و غرض پرستی صوبه داران سهیات آن ولایت که نظر به بعضی از وجوه عمده ترین صوبهای هندوستان است - و باعتبار رفقا و نزهت و فسحت ساحت و فضا

و غرابت وضع بنا و کثرت ارباب بدایع صنایع و وفور هنرمندان و پیشه‌وران نیرنگ نما نظیر اعظم بلاد ایران از نظم و نسق افتاده بود - و در نظام معاملات چنان صوبه که والیان آن پیوسته پنجاه هزار سوار موجود و همیشه حاضر علوفه خوار داشته اند - و رانا و سایر دنیاداران دکن و مالوه و خاندیس و برار پیوسته مطیع و منقاد ایشان بوده در عظیم امور بدیشان ملتجی می شده اند خلل کلی راه یافته - لاجرم حضرت خلافت مرتبت بمقتضای مصلحت جهان بانی و حکم متابعت سنت عرش آشیانی در تفویض اهتام امور آن صوبه بدان حضرت صلاح دید وقت بر وفق این معنی دیدند - مجملًا بنا بر مقتضای این عزیمت صایب سایر پرگنات آن صوبه عظیم بجا گیر آن حضرت قرار یافت - و ضبط و ربط مهمات کلی و جزوی و تنبیه و تادیب متمردان فساد آئین آن سر زمین بتدبیر صواب قرین آن حضرت حواله شد -

غره اسفندار سال دوازدهم جهانگیری که لوای نصرت پیرای بمستقر اورنگ خلافت ارتقاع پذیرفت - شاه بلند اقبال بیعت نگاهبانی صوبه گجرات و دفع سرکشان آن سر زمین چندی از بندهای کاردان آزموده کار را تعیین فرموده همه جهت خاطر از پرداخت امور ملکی و مالی آن صوبه جمع ساخته بهمراکبی حضرت خلافت مرتبت عنان مراجعت را انعطاف دادند - و چون پرگنه دوحده که باعتبار وقوع آن در سرحد مالوه و گجرات بدین نام موسوم شده در افواه عوام و خواص ابنای روزگار بدهود اشتہار دارد مخیم سرادقات اقبال آمد - روزی چند در آن مقام سر منزل اقامت موکب سعادت شده بقصد شکار قبل رحل توقف انداختند - چون در عرض مدت اقامت این فرخنده مکان شهنشاه سیارگان و پیشروای خیل ستارگان بنا بر پیروی موکب اقبال اراده ورود مسعود دارالخلافه حمل نموده بتاریخ شب چهار شنبه بیست و سوم ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری در آن شرف خانه نزول نموده سال سیزدهم جلوس جهانگیری آغاز شد - جشن نوروزی بفرخندگی و فیروزی در همین سر منزل زینت پذیر آمده جهانی کاخواه از کام بخشی آن حضرت بر وفق مراد خاطر کامران گشتند - تا آن هنگام که خاطر اقدس از نشاط اندوزی این صید

باز برداخته اراده توجّه دارالخلافه فرمودند - مدت اقامت امتداد یافته گرمی هوا باشتداد کشید - و نیز از عرایض واقعه نویسان دارالخلافه پی در پی خبر رسید که در آن حدود علت وبا و بلای طاعون عموم کلی پذیرفته - ناچار حسبالمقتضای مصلحت وقت صلاح دید جملگی دولت خواهان برین قرار گرفت که به احمد آباد مراجعت نموده در آن خطه پاک موسم تابستان و برشگال را بسر برده در اوایل زمستان متوجّه دارالخلافه شوند - و بدین عزیمت صائب از موضع دهود نکته ستوده العود احمد طراز رایت معاودت گشته بدارالملک احمد آباد باز گشت اتفاق افتاد - شاه بلند اقبال بمجرد رسیدن سه فوج نمایان از جمله اولیای دولت قاهره برین موجب ترتیب داده باهنگ تادیب و تنبیه مقهوران آن نواحی تعیین فرمودند - چنانچه فوجی بسرمداری رای رایان بر سر مفسدان جام و پهاره رخصت یافت - و راجه بهیم ولد رانا امر سنگه بگوشال سرکشان کانتیه مهمی نامزد شد - و سید سیف خان بدفع فتنه جویان کنار رودبار سانبهرمتی با شتاب سیلاب روانه گردید - و در اندک فرصتی او و راجه بهیم بکار سازی اقبال بی زوال مزای آن خود سران را درکنار روزگار ایشان گذاشته مراجعت نمودند - و رای رایان بعد از رسیدن بزمین جام و پهاره بیدرنگ در پیش برد کار شده آنچه لازمه این مقام و حق پیش رفت مهمان آن یساق شاق بود از جد و جهد در کشش و کوشش ادا نموده فنون حسن تدبیر بکار برده - چنانچه سر تا سر اهل طغیان و ترمرد بسر خود جاده انقیاد بقدم اطاعت سرکرده بطوع و رغبت رقبه بطوق تعهد در آوردند - و بنا بر امید نجات رو بدرگه والا آورده از وسیله آستان بوسی استسعاد یافتند - و هر کدام صد اسپ کچهی بر سبیل پیشکش گذرانیده بمراحم بادشاهانه سرافراز گشتند - و چون خامه بدایع نگار از دگر سوانح این ایام باز پرداخت لاجرم بطریق تقریب راه ذکر جمعی از احوال جام و پهاره کشاده درین مقام ابواب سخن را سیراب تر می سازد - ولایت جام از یک طرف بملک سورتیه پیوسته و از سمت دیگر

(۱) در اقبال نامه جهانگیری این ولایت را پهاره نوشته - صفحه ۱۱۶ -
طبع ایشیائیک سوسائٹی بنگاله -

بدریای شور - و سر زمین پهاره نیز بر ساحل دریا بجانب تته واقع است - و این دو زمیندار در فسحت ولایت و سامان جمعیت نزدیک بهم اند - و هر کدام قریب پنج شش هزار سوار همیشه موجود دارند - و هر گاه کار رو نماید تا ده دوازده هزار سوار سر انجام می توانند نمود و جام و پهاره لقب ایشان است - و اسپان جلد تازی نژاد در آن ملک بهم می رسد - چنانچه فرد اعلی تا ده هزار محمودی خرید می شود -

کشایش عقده پیوند از طلسم دیر بنیاد قلعه
کانگره بناخن تدبیر و کلید تائید
شاه بلند اقبال و صورت نمائی شاهد فتح

چون درین ولا گوش زد سرافرازان خدمت پایه سریر والا و خاطر نشان ایستادگان انجمن حضور اعلی گردید که سورجمل ولد راجه پاسو از بیخردی کار عصیان یک رو کرده بسبب زیاده سری یک باره سر از خط فرمان بری کشیده یک سر مو طریقه بیراهه روی از دست نمی دهد - چنانچه جمعی از زمینداران کوهستان پنجاب را فریب داده دست تغلب و تعدی بسرحد پرگنات پنجاب دراز کرده - لاجرم حضرت خلافت مرتبت تادیب آن کافر نعمت را که از تجویز این سرور بر بساط زمینداری جانشین پدر شده بود بتدبیر آن حضرت تفویض فرمودند - و چون تسخیر کانگره نیز از دیر باز مکنون خاطر اثور بود و در عهد حضرت عرش آشیانی باوجود نهایت جد و جهد در امور کشورستانی و تجهیز عسا کر ظفر اثر مکرر باستخلاص آن شاهد مقصود در آئینه وجود صورت شهود نه بسته ، لهذا همواره این معنی در خاطر خلش داشت - تقدیم این امر نیز باهتمام تمام آن سرور مرجوع فرمودند - و شاه بلند اقبال که پیوسته همت بلغم نهمت بر تخریب بنیان شرک و طغیان و اطفای نائرة کفر و کفران داشتند ، این معنی را از خدا خواسته بی توقف در باب قبول این معنی مبادرت نمودند - و رای رایان را که مکرر مصدر افعال نمایان شده بود ، چندان که در پایان امر از آنحضرت راجه بکرماجیت خطاب یافته ، و بعد ازین همه جا باین خطاب مذکور خواهد شد بتقدیم این خدمت خاص اختصاص

پذیرفت - بیست و یکم شهریور سنه ثالثه از عشر ثانی جلوس شهر برکت بهر رمضان سنه هزار و بیست و هفت هجری با فوجی جرار از بهادران موکب مسعود بادشاهی و دلاوران خیل اقبال شاهی از دارالملک گجرات بدان صوب مرخص شد - و بیست و پنجم شهر مذکور رایات نصرت آیات نیز بجانب قرار گاه سریر خلافت مصیر ارتفاع یافت و در طی راه همه جا شاه بلند اقبال همراکب و همعنان بوده همه را شکار کنان و صید افغانان مراحل بگام مرکب و روادل پیمایش یافته ، سواد نشاط و انبساط بکام افزایش می پذیرفت - و چون بمر بیگ برادر بیرم بیگ میر بخشی و اله وردی بیگ که بالفعل بخطاب خانی امتیاز دارد ، حسب الاشارة شاه بلند اقبال از برهانپور بشکار فیل جنگل سلطان پور که فیل آن حدود از پرورش آب و هوای ساحل رودپار نریده بر جمیع فیلان بنگاله و هردوار و همه جا مزیت تمام دارده شتافته بودند - درینولا معاودت نموده با هفتاد زنجیر فیل که تن بقید صید در داده بودند بموکب اقبال پیوستند -

بالجمله راجه به همراهی اقبال نامتناهی در کمال سرعت بسمت مقصد راهی شده در طی راه شنید که سورج مل بمجرد استماع خبر توجه دلاوران از جا رفته و بقلعه مود که در میان کوهسار رفعت آثار و جنگل دشوار گذار واقع است شتافته - و ناچار در آن باره استوار که همواره مقرر و مقرر زمینداران آن حدود بوده قرار تحصیل با خود داده - لاجرم بمحض شنیدن این خبر بشتاب تمام مراحل عجلت طی نموده خود را بیای آن حصار رسانید و در اندک فرصتی به نیروی شکوه کوکبه موکب سعادت و همراهی کوکب بخت شاه والا جاه عقد آن حصن حصین بکشایش گرائید - و درین واقعه از خیل آن اجل رسیده زیاده بر هفت صد تن بی سر شده جمعی کثیر امیر و دستگیر شدند - سورج مل با خون گرفته چند جان بیرون برده در قلعه اسرا که در جبال سرحد راجه جیمپال واقع است متحصن شد - راجه بنا بر مراعات مقتضای حزم و ملاحظه تنگنی مجال تسخیر نور پور را بوقتی دیگر افکنده چون بظاهر حصار مذکور رسید - اطراف آنرا از احاطه شیران بیشه مصاف مانند

باطن آن تیره درونان به هجوم خیل رعب که از جنود آسمانی ست فرو گرفت - و دو روز در ضمن کارسازی 'اسباب محاصره گذرانیده سوم روز یورش نمود - بعد از کشتش و کوشش بسیار دستیاری 'تائید ربانی یاور افتاده و مددگاری 'اقبال گیتی ستانی پای بمیان نهاده بر فتح قلعه دست یافت - و درین روز زیاده از هزار نابکار سر نهاد ، خلقی بیشمار تن بگرفتاری دادند و چندی از بهادران نیز زخم‌دار شده آیت جراحات نمایان که طغرای منشور مردانگی است بر لوح دیباچه رخسار نمایان ساختند - و سورج مل بر وفق طریق معموده راه فرار پیش گرفته بوادی 'هزیمت شتافت - و از راهنایی 'غراب بخت سیاه بقلعه که بنگاه خیالخانه راجه چنبه بود به پناه برده دخیل او گردید - راجه عسکر منعمور را دو فوج قرار داده فوجی بسرداری 'ابراهیم خان مهمند تعین نمود که از راه بلادر به جمروهی درآید - و فوجی همراه خود گرفته با دلیری 'تمام رو بقلعه گیری نهاد - و ابتدا از نور پور نموده در کمتر مدتی نور پور را با پنج قلعه دیگر مفتوح ساخته عزم تسخیر قلعه کوتله که از سه طرف آب بی پایاب دارد و مادهو سنگه برادر سورج سنگه باستظهار آن قوی دل گشته هوای طغیان در دماغ عصیان راه داده نمود - و در اندک وقتی یورش همت راهنما و عزیمت کارفرما را کار فرموده بر فتح کوتله دست یافت - و از سر نو تهیه فتح قلعه چنبه نموده همین که متوجه شده مژده مرگ سورج مل تیره سرانجام رسید - و چون این حجاب از پیش چهره شاهد ظفر برخاست در همان گرمی باز خواست جمیع جهات و اموال آن بد مال همه جهت از راجه چنبه نموده او را بوعده و وعید بیمناک و امیدوار ساخت - راجه عاقبت همگی مال و خواسته را از نقود و اجناس و فیلان و اسپان بجنس بیا پسر و برادر خود و مادهو سنگه برادر سورج مل و تمام متعلقان و منسوبان او نزد راجه بکرماجیت فرستاد - و راجه مجموع آنها گردآوری نموده با فتحنامه بدرگاه والا ارسال داشت - و موسم برشکال را در نورپور گذرانیده از راه حوالی متوجه تسخیر کانگره شد - و در گهائی بهوق کال تهانه نشانید - و غره مهر سنه چهارده جلوس جهانگیری به کانگره وارد گشته بی توقف و تامل خود را با جمیع سرداران بیای حصار رسانید - و شعله افروز آتش کین شده محاصره را گرم ساخت - و همگی سپاه

از راجپوتان و مغول را بمراحم گوناگون خصوص نوید افزایش مناصب و مزده رفیع مراتب گرمی دل و نیروی بازو داده سرگرم کار ساخت - و پس از چند روز که روزگار بتهیه پیش رفت کار گذاشت و ملجاریها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شد وقت سرکوب و حوالها درآمد و نقبها و سیبها پیش رفت - نخست از نقب ملجاری جانب جنوب آتش داده برجی را که سنگو نام دارد پرانیدند - و آنرا با خاک برابر ساخته بعد از آن آتش در نقب طرف دریچه زدند - اتفاقاً آتش بی زینهار که هانا با زینهاریان قلعه زبان یکی کرده بود از راه نفاق در آمده برگشت - و شعله فنا در خرمن حیات بهادران جانفشان افکنده جمعی انبوه را بدرجه شهادت رسانید - و از راه دیگر چشم زخمی عظیم جمعی از سپاهیان و نقب زنان رسید - و صورت این معنی برین نهج بود که جمعی از بهادران که درمیان دروازه و ملجاری ترسون بهادر سیبه پیش برده بودند - و سر نقب بیای حصار رسانیده در آتش زدن انتظار راجه داشتند - اتفاقاً دروئیانی که پیوسته بر سر خبرگیری و تفتیش و تفحص این معنی بودند پی بدان بردند - و چندی شب هنگام بدست آویز طناها خود را از برج بخاک ریز بیخبر بر سر اهل این سیبه ریختند - و جمعی کثیر را به تیغ بیدریغ گذرانیده نقب را شکستند - و چوکی دار از جانب خود نشانده این راه را بستند - و چون راجه از وقوع این حادثه ناگهانی و نزول آسانی آگاهی یافت خود متوجه شده بکارزار در آمد و چوکیداران غنیم را به قتل رسانیده یک تن را فرصت سر بیرون بردن و خبر بدروئیان بر رسانیدن نداد - و در سر انجام مهم مردم کار آمدنی قرار داده سپاهیان معتمد کار طلب جایجا مقرر ساخت - و همت بر پر کردن خندق روبروی دروازه که بیست گز عرضداشت گذاشت - و در عرض اندک روزگاری آنرا بخاک و خشت انباشته رومیخان حواله از چوب ساخته بر فراز آن بر افراخت - و برقندازان و توپچیان ببالای آن بر آمده ازین رو بعد و سوزی که عین کارسازی فتح و فیروزی بود در آمدند - و دروئیان را بباد توپ و تفنگ گرفته ازین راه دروازه ملک عدم بر روی ایشان کشودند - و هر روز آتش فنا در خرمن حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان بستند - چنانچه از رهگذر عسرت

و کمئی خوراک عرصه قرار و آرام بر آن نابکاری چند بغایت تنگ میدان گشت - ناچار از راه عجز و فروتنی در آمده ابواب تملق و لابه‌گری کشودند - و از روی بیچارگی حقیقت احوال خود بدرگاه والا ارسال داشته امان طلبیدند - چون مضمون عرضداشت بعرض مقدس رسید عفو پادشاهی رقم نجات بر صفحه عصیان کشیده امر قضا جریان بجان بخشی همگان صدور یافت - و بمجرد ورود فرمان جهان مطاع هری سنگه ولد تلوک چند قلعدار که در آنولا دوازده سال عمر داشت همراه سکندر که خویش و کار گذار او بود با سایر راجپوتان قلعه را خالی کرده برآمدند - و هری سنگه خواهر خود را بهاله ازدواج راجه در آورده کلید حصار را تسلیم راجه نمود - راجه با سایر اولیای دولت ابد پیوند داخل قلعه شده فتحنامه بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت - و جمعی از نگهبانان را بخواست اموال بر ایشان گماشته از یغمانیان لشکر نگاهداشت - این والا حصار در صوب شمالی صوبه پنجاب بر فراز کوهسار البرز آثار بنیاد یافته در رفعت پایه ایوان کیوان برابر افتاده - کهنگی بنیاد این دیرین بنا بمرتبه ایست که براهمه هند از نام بانی آن آگاهی نداشته بر قدم زمانی آن گواهی می دهند - و در پیش طائفه مذکوره بصحت پیوسته که از مبداء بنیاد تا اکنون سر پنجه تسخیر هیچ زبردستی دست تغلب صاحب این یک کف زمین نتافته - و بهیچ وجه دست تصرف بر آن نیافته - آنچه در ظفر نامهای سلاطین دهلی بقلم مورخین اسلام صورت اثبات پذیرفته مؤید این معنی است که در سنه هفت صد و بیست و پنج هجری که از مبداء ظهور سلطان تغلق است ، تا سنه هزار و بیست و هفت هجری که از آغاز جلوه‌گری شاهد این فتح است ، پنجاه و دو مرتبه ظاهر این دیرین حصار مرکز رایات محاصره ملوک ذی‌الاقدار و امرای والا مقدار گشته و هیچکدام بر آن ظفر نیافته چنانچه (چنانچه) از جمله فرمانروایان دهلی سلطان فیروز مدتی (مدت) متدای درین وادی داد کوشش داده - چون چاره تدبیر با دستبرد مصلحت تاخیر تقدیر بر نیامد ناچار ملاقات راجه آن سرزمین را بحساب فیروزی قاعه را گرفته انگاشت ، و از سر فتح آن در گذشته بدین وقت باز گشت -

ورود مژده خلود خلافت جاوید مقارن طلوع والا
 اختر سعید در بامداد عید میلاد شاهزاده
 بلند اقبال اعنی زیور افسر سروری و زیب
 اورنگ دادگری سلطان اورنگ زیب
 بهادر دام جلاله و زید اقباله

چون چمن طراز کائنات بقای آنحضرت را به بقای گیتی پیوسته ، بلکه سر رشته ثبات و قرار زمین و زمان و قوام کون و مکان را بوجود مفیض الجود آنحضرت وابسته ، چنانچه بتکرار سبق ذکر یافت که قواعد اورنگ خلافت و سریر دولت آن خداوند دولتکده سرمدی را به نیروی اعطای چهار شاهزاده بلند اقبال نامدار که تا قیام قیامت وجود مسعود ایشان باعث متانت و تمکن اساس این عالم خواهد بود ، استقامت و تمکین بخشید . خاصه درینولا که بتاریخ شب یک شنبه یازدهم آبان ماه الهی موافق پانزدهم ذیقعه سنه هزار و بیست و هفت هجری شمسین دولت و حرم سرای خلافت از پرتو طلوع اختر اقبال منند شاهزاده والا نژاد فروغ انوار ظهور و ضیای تجلی طور یافت این ولادت هایون بعد از انقضای بیست و هفت گهڑی و سی و هشت پل از شب مذکور در پرگنه دهود اتفاق افتاده ، قامت روزگار ازین پشت گرمی استقامت تمام گرفت . و بمیان قدم میمنت لزوم که مفتاح کشایش کارهاست برکات بسیار و سعادات بیشمار فتوح روزگار اولیای دولت ابد پیوند پایدار آمد . چنانچه مدبران دارالسلطنت قضا فتح قلعه کانگوه را بر مصالح تقدیر در برده غیب نگه داشته بودند بحجوی که عنقریب روی خواهد نمود . از عالم بالا برسبیل استعجال نامزد رومائی این قره باصره خلافت نمودند . شاه بلند اقبال بنا بر رسم معهود و آئین مقرر هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر اشرف گذرانیده التماس نام آن شاهزاده والا گوهر نامور نمودند . آن حضرت خلافت مرتبت آن غره جبین روی زمین را ، که زینت افسر خلافت و زیب اورنگ سلطنت است ، سلطان اورنگ زیب موسوم ساختند . و چون در موضع دهود گلزمینی

که لیاقت جشن ولادت آن نوگل بوستان سرای سعادت داشته باشد ، یافته نشد - ازین رو انعقاد محفل طوی بولایت مالوه که درینولا به تیول آنحضرت مقرر بود قرار یافت - و در باب تاریخ میلاد این قدسی نژاد شاعر جادو کلام طالبای کلیم داد سخن داده و حق سخنوری ادا نموده - چنانچه النی از آن بر وجه تعمیه با لطف وجوه اسقاط کرده -

* ابیات *

داد ایزد بیادشاه جهان خلفی همچو مهر عالمتاب
تاج صاحبقران ثانی یافت گوهر بحر ازو گرفته حساب
نامش اورنگ زیب کرد فلک تخت ازین پایه گشته عرش جناب
چون باین مژده آفتاب انداخت افسر خویش بر هوا چو حساب
خامه از بهر سال تاریخش زد رقم آفتاب عالمتاب
و سخن پروری دیگر این تاریخ یافته - مصرع —

گوهر تاج ملوک اورنگ زیب

چون ازین مقام کوچ فرموده صوبه مالوه مرکز اعلام دولت و اقبال و مضرب خیام جاه و جلال شد جشنی بهشت آئین در بلده اوجین حسبالحکم آنحضرت به تزئین بادشاهانه آذین یافت - و حضرت جنت مکانی بنا بر رسم ادای لوازم شادی و مراسم مبارکبادی بدان انجمن عشرت و شادمانی تشریف سعادت ارزانی داشتند - و حضرت شاه بلند اقبال به تقدیم وظایف پا انداز و نثار پرداخته پیشکش لایق از نوادر جواهر بحری و کافی با پنجاه زنجیر فیل تنومند از نظر اشرف گذرانیدند -

و صول موکب سعادت مظفر و منصور بدار السلطنت

فتح پور و انعقاد انجمن وزن مبارک شمسی

از سال بیست و هشتم شاه بلند اقبال

و آذین جشن سال چهاردهم

جلوس جهانگیری

ماهچه رایت فتح آیت موکب مسعود آن بادشاه عاقبت محمود

بیست و هشتم دی ماه موافق غره صفر سنه هزار و بیست و هشت هجری پرتو ورود هایون برکوه و هامون دارالسرور فتح پور افکنده دشت و در و بوم و بر آن معدن فتح و ظفر را خیمه و خرگاه خیال اقبال فرو گرفت - و در همین روز سعادت اندوز یعنی مبداء سال بیست و هشتم از عمر ابد قرین حضرت شاه بلند اقبال جشن وزن مبارک شمسی آرائش پذیرفت - و چون از ادای مراسم این ایام خجسته آغاز فرخنده انجام باز پرداختند در آن مقام متبرک تا سر آمدن ایام طاعون که در آنولا در دارالخلافه کبری شیوع تمام داشت رحل اقامت انداختند - و همدران آوان میمنت نشان به هنگام بامداد روز مبارک شنبه چهارم ربیع الاول سال هزار و بیست و هشت هجری فروغ بخش عالم نیر اعظم پرتو تحویل شریف بر عرصه شرف خانه انداخته در سراسر ساحت گیتی بساط نور گسترد - حسب الحکم اشرف بادشاهی صحن خاص و عام دولت خانه فتح پور باین هر ساله آذین یافت - و در همین ایام عشرت انجام بعد از اتمام مواد عیش چهارم جادی الاول از شهر سال مذکور دارالخلافه اکبر آباد را مرکز رایت اقبال فرموده از گرد موکب گیتی کشا ماده قوتیا و مصالح کحل الجواهر ابصار و بصایر صاحب نظران آماده نمودند - و سایر منتظران آن مصر عزت را که چون چشم براه کنعان از دیرباز گوش بر آواز وصول بشارت برید سعادت نوید بودند سرمایه بصارت اندوختند - و این سوهیت آسمانی نسبت بدان زیور روی زمین در تاریخ غره اودی بهشت سال چهاردهم جلوس جهانگیری مطابق جادی الاول از شهر سال هزار و بیست و هشت هجری دست داد -

بیان ارتحال علیا جناب بلقیس مکانی والدۀ ماجده شاه

بلند اقبال ازین عالم فانی بدارالنعیم ابدی و

جوار رحمت ایزدی

بحکم قرارداد مقدمه حقیقت بنیاد که هر شادی را پیوسته غمی در پی است و هر لذتی را عاقبت المی در عقب ، لاجرم در عرض این ایام که روزگار بکام و مقاصد حسب المرام هواخواهان شده بود - و

گردش ادوار چرخ دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته و شاهد فتح و فیروزی ، چنانچه دل خواه اخلاص پرستان بود ، روی نموده - بحسب اتفاق دشمنان شاه بلند اقبال را بعزت رحلت والدۀ ماجده کوه الم و اندوه پیش آمد - و غبار محنت و کلفت و گرد وحشت و کدورت از رهگذر انس و الفتی که بدان علیا حضرت داشتند در آئینه خانه خاطر آنحضرت که نورستان قدس و صفوت کدۀ انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز این صورت داشت که در ایام مقام فتح پور که آن کریمۀ والا حسب در ظاهر اکبر آباد در باغ مظفر خان نزول برکت داشتند عارضۀ مخوف عارض طبیعت قدسیۀ ایشان گشت - و چون هنگام وقوع واقعۀ معهود که ناگزیر مقتضای طبیعت بشری است در رسیده بود ناچار چاره گری سود مند نیفتاد - لاجرم آن رضیۀ مرضیۀ دعوت داعی ارجعی را بگوش تسلیم و رضا نیوشیدند و در تاریخ سیوم جمادی الاول سنه هزار و بیست و هشت هجری ازین دارالبلا هجرت نموده در روضۀ دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام در آمده در قصور جنات با حورعین آرام گرفتند - و بنا بر وصیت آن خالص نیت مرقد منور در سر زمین بهشت آئین بنواحی نور منزل که بهای دهرة اشتهار دارد قرار یافت - حضرت جنت مکانی در همان روز بمنزل شریف شاه بلند اقبال تشریف قدوم ارزانی داشته بانواع عنایت و مهربانی پرسش و دلجوئی نمودند و باقسام عواطف و مهربانی دلدهی و نوازش فرموده سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت را نیز طلب داشته مراسم این مقام را پاس داشتند - و بعد از فراغ وظایف تعزیه و تسلیه که لازمه این ایام است آنحضرت را همراه گرفته بدولت سرای بردند - و همان لحظه سروپای خاصه بدست مبارکه بر آنحضرت پوشانیدند - آن کریمۀ کریم النسب صبیۀ رضیۀ راجه اودی سنگه ولد راو مالدیو که از اعظام راجهای معتبر این دیار است چنانچه عدد سواران او در وقت ضرورت به پنجاه هزار سوار می کشیده بودند -

روز سه شنبه چهارم تیر ماه الهی مطابق دوازدهم رجب سنه هزار و بیست و هشت هجری گرامی گوهری از درج خلافت و فرخنده اختری

از برج دولت شاه بلند اقبال در حرم سرای سعادت صبیۀ رضیۀ شاهنواز خان خلف الصدیق عبدالرحیم خان خانان روی نمود - آنحضرت پانصد مهر برسم نذر بنظر انور در آورده درخواست نام نمودند - حضرت خلافت مرتبت آن ثمرۀ نورس سرابستان دولت را بسططان جهان افروز نامور فرمودند - چون میلاد این قدسی نژاد در ساعتی مسعود اتفاق نیفتاده بود ، لاجرم آن عین اعیان وجود نظر بملاحظه عدم یمن قدم این نو رسیده عالم مشهود را بشیستان سلطنت نگاه نداشته بجانان پیغم کریمۀ خان خانان حرم مکرم شاهزاده دانیال مرحوم داده نزد آن خان والا مکان ارسال داشتند که اتالیقی نموده مراسم تربیت بجا آرد - قضا را بعد از انقضای یکسال و نه ماه و کسری از عمر شریف آن هلال اوج اجلال بمرتبۀ بدر ، نرسیده محاق فنا و احتراق اجلش دریافت -

بیان توجه حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه

بسیر و شکار گزار جاوید بهار کشمیر

به همعنانی شاه بلند اقبال و ولادت شاهزاده

امید بخش و وقایع دیگر

چون همواره مکنون خاطر فیض مآثر حضرت خلافت پناهی مشاهده جلوه رعنائی و زیبایی شاهد شور انگیز شیرین شایل کشمیر بی نظیر در مبادی موسم بهار بود ، و شوق تفرج شکوفه و گل و تماشای لاله و سنبل در عنفوان سن شباب روزگار دم به دم بر مراتب خواهش می افزود - درینولا که خاطر عاطر از همه جانب بجمعیّت تمام گرائید و هیچ سو از هیچ وجه نگرانی نمانده بود ، لاجرم پنجم شوال سنه هزار و بیست و هشت هجری رایات جاه و جلال بدان سمت ارتفاع یافته - چون سمرند مخیم مرادفات جاه و جلال شد مهد سعادت نواب ممتازالزمانی از مقدم خجسته مولود مهبط انوار برکت و میمنت آمد ، حضرت خلافت پناهی جهت ادای تهنیت بمنزل شریف آنحضرت تشریف ارزانی فرموده آن شاهزادۀ نامدار را بسططان امید بخش موسوم ساختند - و پس از کوچ آن منزل ، بنا بر رغبتی که بسیر کشمیر داشتند ، لاهور را دست چپ

گذاشته از راه پگلی و دمتور که دور ترین مسالک است چون برف نداشت متوجه مقصد شدند - وقتی که ساحل دریای کشن گنگا سر منزل کوکبه دولت و مضرب سرادق خلافت گردید ، پانزدهم ربیع الاول سنه هزار و بیست و نه هجری سلطان سیارگان بنا بر موافقت موکب مسعود اختیار سفر خیر اثر نموده از سرادقات برج حوت در گذشت - و بیک کوچ در سر منزل دلکشای بهجت افزای یعنی بیت الشرف حمل مقام گزید - بسبب آغاز سال مبارک فال پانزدهم جلوس جهانگیری جشن نوروزی درین مقام بزیب و زینت تمام بر فراز پشته مشرف بر رودبار مذکور ، که از فرط سرسبزی سبزه های شاداب نوخیز و جوش سمن زار تازه رسته عبیر ییز همانا روی بهار و روکش گلزار بود ، آرایش پذیر آمد - آنحضرت که علی الدوام کسری در صورت کام بخشی بظهور می آوردند ، درین مقام نیز بر وفق دستور صورت معهود کار خود کرده ، و یازدهم فروردی ماه مذکور خطه کشمیر را از فیض غبار موکب نصرت آثار بتازگی نزهت پذیر ساخته روکش گلزار افلاک و آبروی عالم خاک کردند - چنانچه در مدت شش ماه و یازده روز که پرتو توقف موکب منصور در ساحت کشمیر نورگستر بود ، از مبادی ایام طرب فرجام یعنی اوایل فصل بهار ، که هنگام طلوع الوان گلهای شبنم آلود آبدار و وقت ظهور شاهدان انوار و شگوفه از مطالع گلبن و مناظر شاخسار است ، تا انجام ایام مهرگان که آغاز رنگ آمیزی برگ ریزان خزان و عین جوش شگفتی های بهار فرح بخش زعفران است - همواره اوقات فرخنده ساعات بسیر و شکار آن نزهت آباد صرف شده مشغلی جز اشتغال این معنی نبود - حسب الحکم والا در متمزهات دلکش آن سرزمین و چشمه سارهای کوثر آثار آن جا جابجا عبارات عالی اساس بنیاد پذیرفت - از جمله در اثنای سیر و گلگشت آن نسخه هشت بهشت گزمینی دل نشین و گلشنی خدا آفرین بنظر درآمد که یک طرف آن به تال دل کشای دل پیوسته و از جانب دیگر بدامان کوه پاک نام منتهی می شود - و از مزایای آن شاه نهری است کوثر اثر که در آن فضای عشرت افزا مانند روح روان در مجاری عروق قدسی پیکران جاری گشته ، و منبع آن رشک فرمای زلال چشمه حیوان و غیرت افزای انهار جنان - سر چشمه ایست تسنیم نشان که

بعینه مانند چشم پاک در دامن پاک افتاده ؛ و یا روی زمین از پرتو آن چشمه سار چشمی بتأشای سراپای خویشتن آب داده - و چون آن سرزمین ارم آئین که کمال قابلیت و استعداد تربیت فی نفسه با آن مکان فیض بخش بود منظور نظر اختیار آن دو قره العین اخیار اولاد ابی البشر آمد - بنا بر خواهش مقرطی که خاطر عاطر شاه بلند اقبال را باحداث باغات و بنیاد عمارات بالذات هست نقش این معنی در ضمیر منیر بستند که بمقام تربیت آن ^۱ [هیولای] ع ریاض رضوان در آیند - قضا را در آن خطوط این اراده بخاطر خطیر آن عالی حضرت حضرت جنت مکانی بلا فاصله مرمت و عمارت آن ارم کده را بدان حضرت تفویض فرمودند - و چون اشارت عالیّه آن سرور با شوق طبعی یاور افتاده محرک آن معنی گشت - درین صورت بنای آن اراده جازمه را بر اساس تصمیم عزیمت نهاده بی توقف نزهت آئین باغی باکمال فسحت در آن ساحت که موطن روح و راحت است طرح انداخته بیدرنگ رنگ ریختند ؛ و نظر بر ملاحظه حال مسمی کرده آن منبع ترویج روح و معدن تفریح خاطر را به فرح بخش موسوم ساختند - و بر سبیل استعجال امر فرمودند که کارپردازان سرکار خاصه شاهی در وسط باغ خیابانی بعرض سی ذراع ، که منتهای آن بدل منتهی می شود ، ترتیب دهند - و آن شاه نهر را به پهنائی ده ذراع عریض ساخته از وسط حقیقی خیابان جاری نمایند ؛ بنحوی که ریزشگاه آب آن تال دلکش دل باشد - و معماران تیز دست جا بجا عمارتی در نهایت رفعت و متانت بزیب و زینت و کمیت و کیفیت تمام بنیاد نهاده زود باتمام رسانند - و در پیشگاه هر عمارت حوضی بمساحت سی ذراع در سی ذراع از سنگ تراشیده مشتمل بر آبشارها و فوارها بسازند که آب آن نهر از آبشار در آن حوض ریزد - مجملّا بکمتر فرصتی شاه نهر مذکور با خوبی مرغوبی هر چه تمام تر حسب المسطور ترتیب یافت - چون درین مقام خامه غرایب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد درآمده ، بنا برین در توصیف و تعریف این نسخه خلد برین جای ادای حق مقام نیافت ، ناچار ذکر خصوصیات

احوال را بوقت دیگر باز گذاشته ، باز بدین آئین بر سر سر رشته سخن می رود - چون آنحضرت خلافت مرتبت از سیر متمزهات کشمیر خاصه گلزار فیض آثار فرح بخش معروف به [شالیار] کام خاطر عاطر گرفته داد نشاط و شادمانی دادند ، آرزوی مراجعت هندوستان از صفوت کده ضمیر منیر آنحضرت جلوۀ ظهور نمود - بنا برین عزیمت صواب آئین بیست و دوم مهر ماه الهی سنه پانزده جلوس جهانگیری اعلام معاودت بسمت مستقر اورنگ سعادت سمت ارتفاع پذیرفت - درین اثناء عرضداشت خان خانان بدین مضمون رسید که چون درین ایام عسکر منصور از پای تخت خلافت دور دست شتافته ، درین صورت خوف و هراس اهل سرحد ها خصوص عموم سکنه ولایت جنوبی کمی پذیرفته ، لاجرم دکنیان ظاهر بین کوته اندیش بدستور معهود وقت یافته سر بطغیان بر آورده اند و بر اطراف احمد نگر و اکثر مضافات آن و بعضی از سایر محال دکن را بدست در آورده - چنانچه از زیادتی کم فرصتی ها که شیوه ناستوده ایشانست ، کار بر اولیای دولت بنحوی تنگ گرفته اند که مزیدی بر آن متصور نباشد - حضرت خلافت مرتبت بنا بر استماع این خبر از جا در آمده از خویشین داری بر آمدند ، و طریقه وجوب انتقام این گروه بی راه بدهنچار سپرده در مقام تلاقی و تدارک این امر نا مرضی پا فشرده ، قرار دادند که بعد از ورود مسعود به دارالسلطنت لاهور سرانجام مهام دکن بعهده شاه بلند اقبال باز گذارند -

باعث ارتفاع ماهچه آفتاب شعاع لوای والای

شاه بلند اقبال بار دوم بآهنگ تسخیر

کشور پهناور دکن

چون پیوسته رسم و آئین بیخردان کوتاه بین آنست که هرگاه از مساعدت روزگار فرصتی و از همراهی وقت رخصتی یابند چشم از همه سو پوشیده و شیوه ناستوده گردن کشی پیش گرفته بر سر کار خویشین روند

و از ملاحظه لوازم دوربینی و عاقبت اندیشی در گذشته بی‌اندیشه و خامت عصیان پای از سرحد اندازه بیرون نهند - شاهد حال خصوصیات احوال دکنیان خسران مال است که از دیرگاه باز خاصه از عهد حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه همواره این هنجار ناهموار می سپارند و پیوسته عهد و پیمان شکسته این خصلت نکوهیده را مرعی می دارند - چنان چه هر بار که باز خواست خدیو روزگار بر آن سخت رویان سست رای بدشواری می کشد ، از راه روباه بازی و حيله وری در پناه زبونی و عجز و زاری درآمده جان مقفی از میانه بیرون می بردند - و چون بدست آویز انکسار از صدمه سرپیچۀ قهر شیران بیشه رزم آزمائی رهائی یافته عرصه را بظاهر خالی می بینند باز شیرک شده بر سر اظهار دلیری می آیند - چنانچه بر نهجی که سابق گذارش پذیرفته ، بمجرد توجه شاه بلند اقبال بدان صوب از صدمه سطوت و نهیب نهضت موکب جاه و جلال آنحضرت زلزله در بوم و بر دکن و تزلزل در ارکان توان و تحمل آن قوم بدعهد پیمان شکن افتاد و قرار قلب و ثبات قدم را وداع نموده صبر و آرام راه بخیر باد یاد کردند - ناچار بنابر رسم مقرر بیدرنک باهنگ اظهار اطاعت و طلب شفاعت برخاسته بسلوک جاده بندی و طریقی سرافکنندگی اقدام نمودند و برسم تقدیم خدمت گذاری و جان سپاری در ضمن تسلیم ملک و مال حرف عهد و پیمان بمیان آورده در خواهش امان زدند - لاجرم حضرت شاه بلند اقبال در آن مرتبه دیده و دانسته از سر تقصیرات بی پایان در گذشته و بشفاعت حلم عذر خواه مطلقاً ایشان را بیگناه انگاشته ابواب دارالسلام عفو و عافیت و در امن آباد امان بر روی روزگار ایشان کشودند - چنانچه سابقاً دقایق آن بتفصیل نگاشته کلک حقایق نگار آمد - و چون درینولا شاه بلند اقبال از گلگشت جاوید بهار کشمیر مینونظیر و سیر آن گلشن خدا آفرین نشاط اندوز و صید انداز بوده بر حسب ظاهر از دارالخلافت دور بودند ، باز آن خیره چشمان تیره روزگار بتازگی قطع نظر از مراحم پادشاهانه نموده در نواحی برهانپور بتاخت و تاراج پرداختند - چنانچه مکرر واقعات منہیان ممالک جنوبی مشتمل بر حقایق طغیان آن تباه کیشان بدربار سپهر مدار آمد ، و خان خانان نیز در طی عرضداشت های متواتر و متوالی بر رای عالی عرض داشت ، خاصه عریضه که

در لاهور رسیده است که هر سه دنیادار دکن نظام الملک و قطب الملک و عادل خان با هم اتفاق نموده لشکری تفرقه اثر که عدد جمعیت آن زیاده سران پریشان دماغ آشفته مغز به پنجاه هزار تن می رسد فراهم آوردند - نخست ولایات بالا گهاٹ را که در دست اولیای دولت بود در بسته تصرف نمودند و امرا و منصب داران بادشاهی خواهی نخواهی بنا بر فرط استیلا، ایشان دست از آنها باز داشته بیکدیگر پیوستند - و تهائه مهگر را استحکام داده مدت سه ماه بمجادله و مقاتله و مدافعه و مقابله روزگار گذرانیدند - و چون غلبه غنیم بحسب عدد و عدت ازیشان افزون بود، نیز از همه سوره ها را مسدود ساخته بودند - چنانچه اصلا رسد آذوقه بهواخواهان نمی رسید و مدت محاصره بامتداد و شدت عسرت بنهایت مرتبه اشتداد کشید؛ ناچار از گریوه پوری فرود آمده در بالا پور قرار توقف دادند و آن بد اندیشان بالا گهاٹ قناعت ننموده نخست در نواحی بالا پور بترکتازی و دست درازی درآمدند و راه ها را بنحوی ضبط کردند که رسانیدن غله متعذر شده کار به تنگی کشید - ناچار دولت خواهان خواه غواه دست از نگاه داشت بالا پور نیز بازداشته به برهانپور پیوستند و این معنی باعث دلیری غنیم گشته فرصت مساعدت وقت را غنیمت شمردند و بتغلب تمام ولایت متعلقه بادشاهی از دکن و خاندیس و برار که در تصرف اولیای دولت بود نیز نساخسته بمحاصره برهانپور پرداختند - و چون مکرر حقیقت این واقعه از قرار واقع بر رای اقدس پرتو افکن گشت و درینولا باز عرضداشت خان خانان، مشتمل بر نهایت اظهار عسرت و تنگی، وقت و تشبیه احوال خود، بخان اعظم در وقت محاصره میرزایان گجرات و بذیل بتصریح این معنی که اگر بروش حضرت عرش آشیانی عمل ننموده این خانه زاد پیر را از قید احاطه آزاد نه فرمایند - ناچار نسبت ناستوده راجپوتان کار گزار بعد از جوهر نمودن لحد جان نثار راه خداوندگار خود می کند - جوهر بهندی زبان عبارت از آن است که این گروه وقتیکه کار به نهایت تنگی کشیده امید مددی از هیچ جانب نمی ماند، نخست سر تا سر اهل و عیال را سر از تن برداشته آنگاه بخاطر جمع خود دل بر هلاک نهاده کشته می شوند - چون مضمون آن بر رای والا ظهور یافت خاطر مپارک بغایت برهم شده از سر نو عزم تلافی و تدارک آن طایفه

تپاه اندیش راه بزیور مزید جزم آراسته در تاریخ روز جمعه چهارم دی ماه الهی سنه پانزده جاوس جهانگیری مطابق غره صفر سنه هزار و سی هجری شاه بلند اقبال را با کمال اعظام و اجلال از دارالسلطنت لاهور بدان صوب رخصت دادند ، و خلعت با چارقب مروارید دوز و شمشیر و خنجر مرصع و فیل با ساز نقره و دو اسب با زین زرین و ساز مرصع بر سپیل فرخندگی شگون مرحمت فرموده ده کرور دام بصیغه انعام عنایت نمودند - و چون موافق منصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار دو اسبه مع انعام چهل کرور می شد اکنون مجموع پنجاه کرور گشت - و بیست نامور از مردم معتبر آن سرور را منظور نظر مرحمت ساخته برین دستور خلعت و غیره سرافراز ساختند - راجه بکرماجیت را خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و افضل خان و هشت نامدار دیگر را خلعت و اسب و ده تن دیگر را خلعت تنها نواختند - و چندی از امرای نامدار مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و لشکر خان و سردار خان و سید نظام و معتمد خان که بخشیگیری لشکر با او بود - و فوجی بی شمار از احدیان و برقدازان با پنجاه لک روپیه نقد همراه دادند - چون سلطان خسرو از آن باز بتکم وجوب مکافات بی ادبی که ازو نسبت بوالد والا قدر سرزده مانند مردم نظر بند نایبان نظر بند جاوید آمده بهاداش کردار گرفتار شده بود ، و درین وقت پاسداری او بخواجه ابوالحسن تفویض داشت ، و او از همراهی موکب گیهان شکوه سعادت پذیر گشت - حضرت خلافت مرتبت بجهت تحصیل جمعیت خاطر شاه بلند اقبال نگاه داشت او را بوکلای آن عالی قدر مرجوع ساختند -

وصول سیلاب افواج بحر امواج موکب جاه و جلال
 شاه بلند اقبال بکنار رودبار چنبل و آرایش پذیرفتن
 جشن وزن مبارک سال قمری سیمین از عمر
 شریف و یافتن توفیق توبه از شراب مسکرات
 بصمیم قلب و سوانحی که در عرض آن
 ایام روی داد

چون حضرت شاه بلند اقبال در میادی سن صبی و عنفوان آوان

نشو و نما بتناول سایر مسکرات و مغیرات مایل نگشته ، بنا بر حراست
تائیدات آسانی نگاهبانی خود نموده بودند ، چنانچه از سن تکلیف تا
بیست و چهار سالگی بشرب خمر رغبت نفرموده مطلقاً مقید آن نشده بودند ،
حضرت خلافت منزلت بنحوی که سابقاً در مقام خود سمت گذارش
یافت این حضرت را از روی جد تمام بر اقدام شرب بدام مجبور فرمودند -
باوجود امر آن حضرت بنا بر نهی شریعت ارتکاب این شیوه ناجوز شرعی
و عقلی که بر طبع مبارک بسیار گرانی می کرد بشرط عهد و پیمان بر طبق
این معنی نمودند که چون عمر شریف بسی سال رسد دیگر ایشان را بدین
امر منهی مامور نفرمایند - و باین معنی گاهی در ایام طوی و جشن که
هنگام عیش و عشرت است نه از روی رغبت طبع بل بتکلیف آنحضرت
جرعه چند معدود می نوشیدند و پیوسته کمال ندامت داشته جویای وسیله
توبه می بودند - درینولا که بدولت و اقبال متوجه فتح دکن می شدند
باز بنا بر تجدید عهد بعرض والا رسانیدند که چون افواج غنیم را این مرتبه
نیروی دیگر است ، چنانچه بمراتب متعدده در عدد و عدت از دیگر مراتب
افزون تر اند بدآنان که از روی تسلط و غلبه تمام شهر بند برهانپور را
احاطه نموده که آرزوی وصول بخدود آن در آئینه زنگ فرسوده خیال
ایشان صورت نه بسته بود ، چه جای صورت بستن وقوع محاصره ؛ لاجرم
مکنون خاطر آنست که حضرت فردوس مکانی بابر بادشاه طاب ثراه هنگام
اشتغال بجدال رانا سانگا از ارتکاب شرب شراب تائب شدند و بشواب
انابت و اجر بازگشت اصابت سهم السعادت دعای آنحضرت بر هدف
اجابت رویداد و فتح و فیروزی روزی روزگار آن خدیو کامگار گشت ، این
نیازمند درگاه الهی نیز درین ایام که چنین مهمی عمده در پیش است
پیروی سنت سنیه آنحضرت نموده حلقه استجاب دعوت در باب طلب
نصرت بر وفق امان ”توبوا الى الله“ بر در دارالفتح انابت زنده و بدین
دست آویز متین بل مفتاح مطالب دنیا و دین ابواب فتح و ظفر بر روی
اولیای دولت کشاید - حضرت خلافت مرتبت درین صورت بحکم مصلحت
دید وقت استصواب آن رای صواب پیرا نموده این معنی را که من
جميع الوجوه حسن مطلق بود همه وجه محسن و مستحسن داشتند و در حق

آن خیر اندیش دعای خیر کرده استدعای توفیق در باب حصول سایر مدعات خصوصاً این مدعا نمودند. بمحلاً درین ایام که بتاریخ غره ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری موافق بیست و ششم بهمن ماه الهی سنه پانزده جهانگیری جشن وزن قمری سال سیوم از عمر ابد پیونده آنحضرت در کنار رودبار چنبل غیرت نگار خانه چین بل روکش فردوس برین گشت - و از آذین این بزم بهشت آئین بر ساحل آن نهر کوثر آثار نمودار جنات تجری من تحتها الانهار برای العین نمودار شد - صورت این معنی بر مرآت الصفاء ضمیر منیر پرتو افکن گشت که درین فرخنده جشن زینت آرا و سر منزل نزهت پیرا که وقت و مقام مقتضی طرب و نشاط و زمین و زمان محرک عشرت و انبساط است ترک سرمایه لذت عیش نمودن بزجر نفس انسیب و بمقام توبه اقرب خواهد بود ، لاجرم قرار بر آن دادند که همدرین هابیون محفل بطیب خاطر و تمه دل تائب گردند - باوجود آنکه درین مدت هرگز بجوایش خاطر قدسی منش متوجه باده کشی نشده همواره در صدور امر مذکور مجبور بودند و همانا درین صورت توبه لازم نباشد - براهمنوی تأیید آسمانی توفیق سلوک طریقه باز گشت یافته حسب الامر آن حضرت شرابها را در آب رود خانه ریختند و جمیع ظروف طلا و نقره مرصع که زینت انجمن عشرت و زیور بزم سرور بود در حضور آن حضرت شکسته بر ارباب استحقاق قسمت نمودند - از آن جا موکب منصور بشتاب باد و سیاح از آب عبور نموده و اردوی گیهان پوی که شارب قطرات باران و ریگ روان داشت بسرعت باد صرصر و تندی شعله آذر بادیه گرد و مرحله نورد گشته کوچ در کوچ و منزل بمنزل راه می پیمودند - چنانچه در هیچ مقامی قطعاً مقام ننموده آسایش و آرام بر خود حرام گرفتند - چندانی که ظاهر خطه اوجین مرکز رایات جاه و جلال شاه باند اقبال گشت ، درین حال عرضداشت عهد تقی که در آنولا پاسپاتی قلعه مندو در عهده او بود ، بدین مضمون رسید که بیست و هفتم اسفندار سنه پانزده جلوس منصور فرنگی مقهور با هشت هزار سوار دکنی بکنار آب نریده رسیده ، و بمجرد رسیدن آن خاکساران آتشی نهاد مانند باد از آب گذشته اکبرپور را پی سپر گذاشتند و بی محابانه رفته رفته تا نواحی قلعه آمده ، چندی به نهب و تاراج پرداختند - اکنون پهای کتل رسیده اراده دارند که فرصت

یافته داخل قلعه شروند و هر روز بندهای درگاه بسربازی و جانفشانی در آمده باجود دشواری، محافظت قلعه از رهگذر کمال قسحت و بسیار شکست و ریخت حصار بمدافعه مشغول اند - اگرچه این فدوی، جانسپار جانبازی در راه ولی نعمت حقیقی که خدای مجازی ست سعادت دارین خود می داند، ازین راه اندیشه ندارد لیکن بنا بر کوتاه نظری، چند از پست فطرتان که بسرکار تائید یافتگان عنایت پروردگار نمی رسند و قلت و کثرت لشکر را علت نصرت و عدم آن میدانند درین صورت نظر بکثرت اعدا و قلت اولیا و مستی، تعین همراهان و پستی، همت هواخواهان ملاحظه آن هست که اگر کومک دیرتر برسد خداخواسته از ضعف عقول ایشان و قوت غلبه بد اندیشان چشم زخمی رو نماید - و چون مضمون عرضداشت بر رای جهان آرای وضوح یافت، دو گهژی از شب جمعه بیست و نهم ماه مذکور گذشته خواجه ابوالحسن را با چهار هزار سوار از پرگنه دیپالپور رخصت فرمودند و هراول لشکر بخواجه بیرام بیگ میر بخشی که با هزار سوار جرار از لشکر خاصه خود همراه داده بودند، تفویض یافت و حکم شد که ایشان بنا بر رسم متعلا بسرعت تمام پیشتر روانه مقصد شوند - و چون خواجه با اولیای دولت ابد پیوند بنواحی قلعه مندو رسید، و مجد قتی و یوسف خان از قرب وصول ایشان اطلاع یافتند، فی الحال با سایر بهادران از قلعه فرود آمده به نیروی اقبال بی زوال و استظهار نزدیکی طلیعه موکب جاه و جلال همراه هزار سوار با غنیم روبرو شده جنگ صف کردند - و مخالفان باجود آن مایه کثرت با نصرت آسمانی و کومک جنود غیبی بر نیامده مخدول و مقهور رو براه گریز نهادند - مجد قتی و اولیای دولت برسم تعاقب از پی شتافته دنبال ایشان را نگذاشتند - و چون افواج غنیم بکنار نریده رسیده از آب گذشتند و فوجی دیگر از آن طایفه بد عاقبت که از عقب رسیده بر آن سوی آب فرود آمده بودند با ایشان اتفاق نموده دیگر باره اراده عبور نمودند - مجد قتی مردانه درین سوی دریا قدم ثبات افشوده ایشان را بشست تیر و بان و بندوق گرفت، و به نیروی جد و جهد روی آن تباه اندیشان تیره رای را نگاه داشته نگذاشت که از آب بگذرند - چون خبر شکست مخالفان بخواجه رسید با بیرام بیگ و سایر بندهای بادشاهی بشتاب تمام شباشب

ایلاغار نموده روز شنبه هنگام طلوع آفتاب در کنار دریا به محمد تقی پیوست و باتفاق از آب گذشته با ایشان روبرو شدند - و آن جهالت کیشان دمی چند ثبات قدم ورزیده به بان اندازی پرداختند - چون صدمه بهادران لشکر سیلاب اثر بدیشان رسید تاب مقاومت نیاورده بی پا شده از هجوم سپاه رعب بیخویشتن از جا رفته رو براه فرار نهادند - و دلاوران لشکر شکن چون شیران صید افکن دنبال آن روباه سیرتان را از دست نداده تا چهار گروه طریق تعاقب پیمودند و درین مرتبه نیز بسی از مخدولان مقهور را بقتل رسانیده مراجعت نمودند - و آن مخدولان تا نواحی برهانپور هیچ جا عنان باره ادبار نکشیده ثبات قدم نورزیدند -

چون خبر فتح بمسامع جاه و جلال حضرت بلند اقبال رسید روز شنبه بیست و هفتم ربیع الآخر سنه هزار و سی هجری ریایات موکب والا سایه وصول بر قلعه مندو افکنده امر باذین محفل جشن نوروزی و انجمن شادی و فتح و فیروزی نمودند - حسب الحکم اقدس صحن خاص و عام دولت خانه مقدس روکش فلک اطلس گردیده چندی هنگامه عیش و عشرت گرمی داشت ، مقارن این حال عرایض خان خانان و سایر امرا از برهانپور باین مضمون رسید که جمعیت تفرقه خاصیت لشکر غنیم نزدیک به شصت هزار سوار جرار آماده پیکار است و درین مرتبه دلیری و خیره چشمی ایشان بحدی رسیده که قدم جرأت از اندازه خود گذاشته شهر بند برهانپور را از روی کمال جمعیت خاطر احاطه نموده اند - بنابر آن باندک مایه مردم که در رکاب سعادت اند روبروی غنیم شدن از ملاحظه حزم و احتیاط دور است - صلاح دولت مقتضی آنست که تا هنگام پیوستن سایر اولیای دولت ابد پیوند از امرا و منصبداران که نامزد همراهی موکب والا گشته اند ، خیل اقبال در موضعی که مصلحت رای گیتی آرا اقتضا فرماید توقف کند - چون مضمون عرایض بعرض اعلی رسید جمیع دولتخواهان همراه و نیز که ملازم رکاب سعادت بودند ، نگاه بظاهر معامله انداخته بر طبق این مضمون باتفاق کلمه صلاح در توقف دیدند - از آنجا که نظر یافتگان تأیید الهی را نظر بر کارسازی عنایت الهی است نه بر کثرت اعوان و انصار ، لاجرم رای دولت خواهان پسند طبع مبارک نیفتاده ، چندان توقف فرمودند که بخشیان

عظام توزک افواج منصوره نموده جیبها بخش کردند - آنگاه بکار فرمانی اقبال خدا داد عمل فرموده و اعتقاد بر عون و صون الهی نموده شب دو شنبه شانزدهم فروردین ماه سنه شانزده جهانگیری موافق دوازدهم جمادی الاول از شهر سال مذکور با ده هزار سوار خاصه و پنج شش هزار سوار بادشاهی لوای ظفر پیکر موکب سعادت را بصوب برهان پور ارتفاع بخشیده در کنار آب نریده جشن شرف آفتاب عالمتاب آرایش پذیر ساختند - درین حال عبدالله خان فیروز جنگ که حسب الحکم والا باهنگ کومک اولیای دولت از جاگیر متوجه شده بود ، با دو هزار سوار باردوی ظفرقرین پیوسته از ادراک شرف بساط بوس انواع سعادت دو جهانی اندوخت - و آنحضرت همدرین منزل به ترتیب افواج پرداخته عبدالله خان را با گروهی انبوه هراول لشکر ظفر اثر و راجه بکرمجیت برانگار و خواجه ابوالحسن جرانگار قرار داده خود بانفس نفیس با دلی قوی در قلب افواج محیط امواج باستقرار مرکز گرفتند - و باین دستور افواج سپاه منصور را دستوری عبور از آب دادند - و پس از گذشتن راه سمت مقصد پیش گرفته بنا بر نوید دریافت مقصود که اشارت سراپا بشارت بود ، همعنان بخت و اقبال با سرعت تمام راهی شدند - و بیست و سوم فروردین ماه مذکور چار حد خطه برهان پور را مرکز رایات اقبال و مورد موکب جاه و جلال ساختند - چون خان خانان از مقدم فرخنده قدم آن عیسی دم خبردار گشته جانی تازه و مسرت بی اندازه یافت - در حال شهر را بپندی از امرای عظام سپرده خود استقبال خیل اقبال نمود - و در همان ساعت مسعود که سعادت ملازمت دریافت حسب الامر آنحضرت بمحافظت شهر عنان معاودت برتافت - بعد از سه روز دو شنبه بیست و ششم جمادی الاولی سنه هزار و سی و هجری خطه برهان پور را بیمن قدوم بهجت لزوم دارالسزور امن و امان ساختند - سایر دولت خواهان که پیوسته این دولت عظمی را از حضرت واهب العطا یا استدعا می نمودند ، بر طبق مدعا و وفق اجابت دعا شاد کام و مقضی المرام گشتند - چون افواج لشکر مخالف درین مدت که عرصه خالی دیده بی مزاحمت و ممانعت احدی با خاطر جمع بترکبازی و دستدرازی در آمده از هیچ سو چشم نمائی ندیده بودند ، بنا بر کوتاه نظری و شوخ چشمی درین وقت هم تزلزل بخود راه نداده

همچنان پای ثبات و قرار بر جای استقرار افشوده از جا در نیامدند ، بنا برین خان خانان که صوبه دار و ماهیت دان آن ولایت بود باتفاق سایر بندهای پادشاهی بعرض مقدس رسانید که چون این مرتبه کثرت غنیم را غایبه دیگر است درین موسم که گرمی هوا کمال شدت دارد تردد در نهایت دشواریست - و اکثر مراکب موکب اقبال از تنگی خوراک و کمی علف بمعرض تلف در آمده اند - باوجود این معانی نزدیکی فصل برشکال نیز در پیش است بنا بر آن بیش ازین کار پیش نمی رود که اولیای دولت باوجود قلت عدد بمیان اقبال آنحضرت از روی جد و جهد تمام غنیم را برخیزانیده آن قدر پس نشانند که از آب عادل آباد بگذرانند و خود درین طرف آب اقامت نموده ، بعد از برسات مخالفان را زیر کرده بهالاکهات بر آیند - چون خان عالی شان این معنی را که مشعر بر نهایت دولت خواهی بود از مبدا بمنتها رسانید باقی امرا مثل عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و داراب خان نیز این کنگاش صواب انتها را که بظاهر صلاح وقت از سیاهی آن چهره نما و در نفس الامر خلاف رای دولت کارفرما بود پسندیده درین باب متفق الکلمه شدند - آنحضرت در جواب فرمودند که مقتضای دولت خواهی و موافق کنگاش و تدبیر همین بود که بعرض رسانیدند تا حکم تقدیر بکدام صورت تعلق پذیر گردد - آنگاه بنفس نفیس در صدد سرانجام این کار و اهتمام این مهم دشوار شده بجهت تمجیز عسا کر منصوره و تهیه لوازم یساق تا آن غایت اهتمام بجا آوردند که اوقات فرخنده ساعات را صرف همین معنی نموده غیر از ادای واجبات و ارتکاب قلیلی از مقتضیات طبیعت و ملایمات نشاء بشریت از خورد و خواب بامری دیگر نمی پرداختند - چنانچه هر روز در حضور آنحضرت کارپردازان سلطنت طلب و تنخواه سایر سپاه خاصه کومکیان برهان پور که مدتها محال جاگیر ایشان در تحت تصرف دکنیان بود بر آورد نموده بی درست ساختن اسناد وجوه مطالبات را که از روی سیاهه بعرض رسیده بود متصدیان خزانه نقد تنخواه داده ثنی الحال سند تمام میکردند تا تعویقی در تهیه مایحتاج یساق نشود - و در عرض اندک مدتی مبلغ چهل لک روپیه بکومکیان آن صوبه مرحمت نموده سی هزار سوار جرار آماده کارزار ساختند - از آنجمله هفت هزار سوار اوچین مکین اسپه یکه گزین از سرکار

خاصه شاهی و باقی از بندهای بادشاهی بودند - آنگاه بتوزک افواج قاهره توجه فرموده افواج کلی را به پنج قسم منقسم ساختند و با هر سرداری شش هزار سوار تعین فرموده ترتیب صفوف را بموجب ذیل مقرر نمودند :-

فوجی بسرداری داراب خان خلف خان خانان ، و دو فوج دیگر باهتام عبدالله خان و خواجه ابوالحسن ، و باشلیقی دو فوج دیگر براجیه بکرماجیت و راجه بهیم که بمزید عنایت آنحضرت اختصاص داشتند تفویض رفت - و سرداری کل یا دارابخان بازگشت ، باین عنوان که انجمن کنگاش در منزل او منعقد گردد - لیکن در حقیقت رتق وفتق و حل و عقد امور کلی و جزوی بامتصواب رای صواب آئین راجه بکرماجیت منوط باشد - بالجمله شب یک شنبه بیست و پنجم جمادی الاول سنه هزار و سی و یک از امرای عظام و منصبداران خلعت و قیل و اسب و کمر خنجر و شمشیر مرصع داده عسکر منصور را از برهانپور دستوری دادند و موکب سعادت حسبالحکم پنج روز بجهت تهیه ضروریات یورش در سواد شهر درنگ نموده روز جمعه چهارم اردی بهشت از آب تپتی که بر کنار شهر میگذرد عبور نموده در یک گروهی منزل گزیدند - روز شنبه هنگام طلوع طلوعه بامداد همین که راهی سمت مقصود گردیده یک گروه راه قطع نمودند - یاقوت حبشی سردار کل افواج غنیم دلیرانه از قرارگاه خویش یک گروه پیش آمده دلاوران نبرد آزمای را استقبال نمود - بهادران موکب اقبال بمجرد مقابله بی محابا و ابا مانند شعله که بر قلب زغال زند خود را بر صف آن سپاه تیره رای زده تیغ آتش میغ ازشان دریغ نداشتند - و چون آتش ستیز و آویز بلندی گرای گشته یکی بزبانه کشی در آمد و اشتعال آن سرکش که بخشک و تر در گرفته بود در خرمن خس یعنی صفوف آن مشتی ناکس افتاده دود از نهاد آن تیره درونان بر آورد - یکبار مانند خیل شرار از هم افتاده هر یک از کناری بدر رفتند - چون به نیروی کارگزاری اقبال در ضمن اندک زد و خوردی هر فوجی از افواج قاهره فوج روبروی خویش را برداشته سر بدنبال آن گروه ابتر نهاده بر اثر ایشان دشت و در را پامال و پی سپر ساخت چندان که آن مقهوران از بیم شمشیر شعله تاثیر بهادران که برسم تعاقب هفت گروه از دنبال ایشان تاخته بودند ، خود را بر آب عادل آباد زده از میان آب و آتش جان مفتی بدر بردند - و در آن دار و گیر زیاده

از پانصد تن آن خون گرفتگان طعمه شمشیر شده شش صد کس اسیر و دستگیر گشتند - و غنائم بی شمار از اسب و شتر و چتری و پالکی و عام و نقاره و امثال اینها بدست غازیان افتاد - و در آن چپه‌اش بمحض عون و صون الهی که لازمه اقبال نامتناهی است از خیل اقبال دو تن که پیوسته از گل شجاعت ذاتی خار خار برداشت زخم پیش رو که غازه تازه روی مردان و گلدسته دستار مردانگی است داشتند بمقصود رسیدند - یکی شیر بهادر دوم الله ویردی ولد مقصود کوسه ترکان که بالفعل از خطاب خانی سمت کامرانی دارد - و لشکر ظفر اثر روز دیگر همعنان فتح و ظفر از موضع عادل آباد کوچ کرده متوجه ملکا پور شد - و چون افواج غنیم مالشی بسزا یافته بودند در عرض راه اصلا نمودار نشده در منزل بوقتی که دارابخان و راجه بکرماجیت باندک مایه مردمی که عدد ایشان بسی صد تن می کشید از راه رسیده بودند و چنانچه راه سرداری است گردا گرد معسکر اقبال برآمده افواج را جا بجا قرار نزول می دادند - آتش خان و دلاور خان از جمله مخالفان کم فرصت وقت یافته با ^۱[چهارده] ۴ هزار سوار از یک جانب بر آمدند و سه هزار سوار گزیده رزم دیده را از خود جدا کرده پیشتر فرستادند که تا رسیدن ایشان خود را رسانیده بدستبازی در آیند و چون آن بداندیشان که بآن انداز دور از کار اختیار کارزار دلیران نموده بودند نزدیک رسیده گرم بیان اندازی شدند راجه خواست که باهنگ مدافعه ایشان از جا درآید - دارابخان بمقام ممانعت درآمده تا هنگام رسیدن دلاوران صلاح وقت در تیز جلوفی ندید - این توقف سرداران سرمایه دلیری^{*} غنیم شده بیکبار بارگیها انگیزه بخیره چشمی و چیره دستی در آمدند - درین حالت راجه چشم از مقتضای حال و مصاحبت وقت پوشیده بی ملاحظه دور بینی ها بر ایشان تاخت و راجه بهیم نیز که درین وقت نازک خود را تیز و تند رسانیده بود جلو ریز بحمله در آمده براجه موافقت نمود و باتفاق یک دیگر ایشان را از پیش برداشته بر فوج عقب که ^۲[مثبت] ۴ مخالفان بود زدند و بکمر فرصتی آن کم فرصتان زیاده سر را بی پا و بیجا ساختند - درین وقت که دارابخان نیز بدفع ایشان متوجه مقابله بود

بفوجی تازه زور که از عقب بهادران در آمده بودند بر خورده خود را بر ایشان زد - و باندک زد و خوردی چون نیروی آسانی یاور افتاده تقویت بازو، شیران پنجه دراز تائید عنایت ربانی دست بهم داد - ازین غنیم پای کم آورده شکست درست خورد - و دست از ستیز و آویز باز داشته از زیر تیغ رو بگریز نهاد - و دارابخان تا یک گروه عقب همگنان تاخته قریب دو صد کس را به تیغ بی دریغ گذرانید - و مظفر و منصور معاودت نموده بعسکر اقبال پیوست - و روز پنج شنبه دهم اردی بهشت ماه الهی مطلقاً ازیشان اثری ظاهر نشد - و روز دیگر که موکب مسعود بسه گروهی رو هنیگر^۱ ورود اقبال نمود - درین روز مخالفان دو بخش شده جمعی از راه گهاٹی رو هنیگر و گروهی از گریوه کوتلهی گریزان گشته رو بیلا گهاٹ نهادند - و اولیای دولت روز دوشنبه دوازدهم ماه در پائین عقبه کوتلهی که از گریوه رو هنیگر آسان گزار تر است منزل گزیدند - و روز دیگر بیلا گهاٹ در آمده جهت انتظار وصول تمام عسکر نصرت اثر دو روز توقف نمودند - درین وقت مجد تقی با دو هزار سوار^۲ بولایت برار و مجد خان نیازی با فوجی جرار بملک خاندیس رسیده بحال متعلقه بادشاهی را متصرف شدند - در روز سه شنبه پانزدهم سرداران از آن مقام کوچ فرموده هشت گروه مسافت قطع نمودند، و روز دیگر شش گروه دیگر طی نموده بمنزل رسیدند - بموجب نوشته سرزنش آمود عنبر با سایر مقهوران از در تهور و تجار در آمده بعزیمت ناصواب و عنان کشی ادبار روبروی موکب اقبال شدند - قضا را هراول ایشان که بوجود بی بود جادو رای و ساهو سیاه رو و کهیلو مطرود و دلاور خان و آتش خان که مردم کار طلب غنیم بودند استظهار داشت بهراول فوج راجه بکرماجیت بر خوردند - و چون این کتیبه فتح و ظفر که از یمین حضور منتسبان سلسله علیه علویه مثل سید صلابت خان^۳ [...] و سید جعفر و سید مظفر و دیگر سادات پارهه نیرومندی داشتند - و اوداجیرام دکنی نیز درین فوج بود - بمشابت شرار

(۱) در بادشاهنامه این مقام را رو هنیگره نوشته - ملاحظه کنید

صفحه ۵۱۳، حصه اول، طبع ایشیانک موسائی بنگاله -

(۲) ن — [و سید علی] ل -

درآمده بر ایشان حمله آور شدند - و راجه با مردم تازه زور خود را رسانیده بکارزار درآمد ، و مدتی از طرفین جنگ ترازو بود - در آخر امر نیروی اقبال آسانی و تقویت تأیید ربانی باعث ضعف و وهن مخالفان شده زبانه تیغ شعله آمیغ موافقان آتش فنا در خرمن هستی^۱ ایشان زد - چنانچه تلنگ راو که دکنیان حیلہ گر روباه باز از اعتضاد قوت او شیرک شده بودند و به نیروی دستیازی^۲ او با شیران مرد افکن و پلنگان صف شکن سر پنجه جلادت برکشاده با چندی تن بی سر شده - و از جمله خیل اقبال سید محمد علی بارهه اظهار صحت نسب نموده آثار شجاعت و شہامت هاشمی بر روی کار آورده و چندی از یکہ تازان را در عرصه پیکار بی سر ساخته بر خاک ہلاک انداخت - آنگاه از نشان زخم های کاری کہ بر روی او رسیده بود مہرہا بر محضر سیادت خود گذاشته بآن آبرو و بدریافت درجه شہادت نہاد - و حمید خان برادر فرہاد خان حبشی در مندو بتازگی داغ بندگی^۳ آن حضرت را غرہ ناصیہ بخت مندی نموده از گلگونہ خون شہادت سرخروئی^۴ سعادت اندوخت - و سید مظفر بارہہ کہ اکنون پیداش نیکو بندگی بمنصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و بخطاب خان جہانی سرافراز است ، در آن روز چہار زخم نمایان خورده در معرکہ افتد ، و دو برادر او سید جہال و سید بازید شہید شدند -

در طی این حال کہ راجہ بکرماجیت بتعاقب ہراول خصم اشتغال داشت یاقوت حبشی کہ سردار^۱ [فوج]^۲ غنیم بود وقت یافتہ با آن فوج خود را باہال و ائقال اردو رسانید - و چون آن روز از ناہمواری^۳ زمین و کثرت اہل اردو دواب و رواحل آغروق باستداد کشید و فوج چند اول را ہاسبانی ہاسبانی میسر نیامدہ مضرت عظیم باہل اردو رسید ، و اکثر اسپ و اسباب مردم بتاراج رفت - و چون راجہ بہم از دست انداز یاقوت خبر یافتہ بسبب دور دست نتوانست رسید ، بیدرنگ با فوج خود بر ایشان تاختہ عرصہ کارزار را کارستان ساخت - و در عین کوششہای مردانہ کہ از طرفین روی نمود ، پیش از آنکہ شاہد فتح چہرہ اقبال بر افروزد چندین مرد مردانہ روشناس مثل^۴ [صادق بہادر]^۵ و عبدالکریم بیگ و گدا بیگ و

خواجه طاهرو باقی بیگ و چندی دیگر از بهادران عمده مراعات دقایق حلال نمی کوشیده بدریافت درجه شهادت رسیدند - و درین دستبازی که آخر کار منصوبه فتح اولیای دولت ابد قرین درست نشین افتاد فیروز خان حبشی با هفت صد تن از دغاپیشگان دکن در عرصه جنگ نقد جان در باختند - بالجمله از آن روز که افواج مواکب والا در بالاگهاٹ ریات رفعت و اقبال را رفعت بخشیدند ، تا بیست و یکم اردی بهشت ماه که شش گروهی کهڑکی نشیمن جای نظام الملک و عنبر مضرب سرادق نصرت شد - اکثر روزها مقابله سپاه اقبال با مخالفان دولت ابد پیوند اتفاق افتاده ، همه جای فتح و ظفر نصیب اولیای دولت قاهره گشت - و چون ماهجه لوی نصرت آبه عسکر منصور بر موضع جنگل تھانه که در چهار گروهی کهڑکی واقع است ، پرتو ورود مسعود افگند ، افواج غنیم سیاه گیم با روز برگشته و حال ایتر شده آهنگ مقابله باولیای دولت جاوید فیروز نموده پیدرنگ باهم در آویخته در یک دیگر آمیختند - و پس از دار و گیر و کر و فر بسیار که از هر دو طرف رو نمود بدستور معهود مانند بخت خویش برگشته راه فرار پیش گرفتند - و افواج خیل اقبال همه جا سر بدنبال ایشان گذاشته تا کهڑکی هیچ جا عنان یکران تعاقب را مثلی نساختند - و عنبر تیره روزگار پیشتر از وصول مواکب نصرت شعار بیک روز از هجوم خیل رعب که عسکر آسانیس شهر را خالی کرده نظام الملک و اهل او را با خزاین بقلعه دولت آباد فرستاده بود - و معظم سپاه را در برابر لشکر ظفر اثر باز داشته ، خود با ده هزار سوار کار آزموده بدولت آباد شتافته در پناه آن قلعه آسان شکوه که بر فراز کوهی رفعت طراز واقع است ، نشسته و پشت بکوه باز داده ، و غافل از آنکه اگر بمثل آب و آتش در نهانخانه سنگ رو پنهان کند صدمه سنان آبدار و کاوش خنجر آتشبار اولیای دولت برق صولت او را خار وار از دل سنگ خارا بیرون کشیده چون شراره کم عمر زود بیاد فنا بر دهد - و مانند قطره مست بنیاد زمین گیر بر خاک هلاک افگند - همان روز که اولیای دولت بسعادت داخل کهڑکی شدند ، افواج اهل خلاف از آنجا فرار نموده بدار البوار هزیمت شتافتند - و اردوی گیهان پوی به روز در مقام کهڑکی رحل اقامت افگنده

مرتاسر آن معموره احداث کرده عنبر که در مدت پانزده سال صورت آبادی و اتمام پذیرفته بود ، سوخته ویران ساختند . و روز شنبه بیست و ششم یک کروه از کهنه‌ی گذشته منزل گزیدند . و روز دیگر از آن موضع کوچ کرده همین که سه کروه را طی نمودند افواج غنیم بسر داری^۱ یاقوت خان با توزک شایسته بر فوج راجه بکرماجیت که در آن روز چنداول عسکر منصور بعهده او بود ، تاخت آوردند . راجه تنها بمدافعه ایشان پرداخته در مبادی^۲ ظهور غلبه او دارا بخان و راجه نرسنگدیو بندیله از جانب دست چپ و راجه بوم از طرف راست بکومک رسیده بر لشکر غنیم حمله آوردند . و همگنان را چون اندیشه ایشان پریشان و پاشان ساخته جمعی را قتل و برخی را دست گیر نموده معاودت نمودند . بنا بر آن که آن مخدولان تبه اندیش مالشی بسزا خورده دیگر در خود تاب مقابله با موکب اقبال ندیدند ناچار یک بار کناره گزیده از مقاومت تقاعد ورزیدند . و عنبر و نظام الملک خود پناه بقلعه دولت آباد برد بودند . و آن هنگام و مصلحت وقت اقتضای محاصره قلعه نمی کرد ، لاجرم صوابدید آرای جملگی خیراندیشان دولت برین قرار یافت که در اطراف و اکناف ولایت اعداء دولت بتاخت و تاراج در آیند . بنا بر آن که فوجی از مخدولان مدتها بمحاصره قلعه احمد نگر اشتغال داشتند ، خنجر خان از عمده های دولت که اکنون بسپهدار خان مخاطب است ، در آن مدت بشرایط قلعه داری باشایستگی تمام قیام نموده بود . و درین ایام از راه عسرت و نایابی^۳ آذوقه کار برو به تنگی کشیده ، ناچار این اندیشه را بخاطر راه دادند که نخست باحمدنگر شتافته و خنجر خان و سایر بندها را از مضیق محاصره نجات بخشیده بتازگی سامان غله و تهیه سایر مایحتاج قلعه داری نموده آنگاه بتاخت و غارت مرتاسر ولایت اهل خلاف خصوص سرزمین ناسک و ۱[سنگنیر]۴ که معمور ترین پرگنات آن اطراف است پردازند . و ازین راه و طریق دیگر بهر حیاتی که دهدرفته رفته اسباب ضعف و وهن ایشان مهیا نموده یک بار غنیم را بیخ برکن و بر اصل مستاصل سازند ، و بحکم این عزیمت صائب در روز شنبه بیست و نهم اردی بهشت متوجه سمت آن

سرزمین شدند - چون خنجر خان ازین حقیقت آگاهی یافت قوی دل گشته باستظهار تمام از قلعه برآمده با جوهر حبشی داماد عنبر که احاطه قلعه نموده بود آویخته قریب دویست نفر را به تیغ بیدریغ گزرانید -

چون افواج منصوره بظاهر موئگی پتن رسیده در ساحل بان گنگا منزل گزید خبر آمدن افواج غنیم از انهاء جاسوسان ظاهر شد ، لاجرم به قریب افواج پرداخته بنا بر ملاحظه مقتضای احتیاط و حزم که عمده ترین ارکان سرداری است از هر فوجی هزار سوار جرار جدا ساخته برای محافظت اردوی جهان پوری گذاشتند - روز یک شنبه سیوم خورداد بقلالیزی اقبال خدا داد روی همت بلند نهمت بدفع اعداء دولت نهاده بعد از طی دو کروه دیدند که دکئیان قرار مقابل موکب اقبال داده افواج مقهوره خود را دو بخش نموده مستعد ایستاده اند - سرداران نیز خیل سعادت را دو گروه ساخته دارابخان و راجه بهیم بمواجه فوج یاقوت خان و مردم عادل خان که نزدیک پانزده هزار سوار بوده باشند ، متوجه شدند و باقی سرداران بدفع فوج دیگر آهنگ نمودند - چون دارابخان با غنیم روبرو شد کار از مقابل کشید و از طرفین مراسم جلادت ظهور نمایان یافت - مخالفان باوجود کثرت سطوت و صوات اولیای دولت خویشان داری ننموده از راه تهور در آمدند ، و با خود قرار تمکن و استقرار داده چندی پای ثبات و قرار افشردند - بنابراین قرار داد حق تجلد و جلادت ادا نموده داد دار و گیر دادند - و آن مایه تمکن و پایداری که زیاده از امکان پایه آن فرومایگان بود بجا آورده عاقبت بی پا شدند ، و غنایم بی شمار از اسب و شتر و امثال اینها بدست ارباب تاراج افتاد - چون عبدالله خان و خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت باهنگ گوشال فوج دوم که فوج پی بود ، و دلاور خان و جادون رای و آتش خان سرمایه قوی دلی آن فرومایگان دون پایه بودند و شمار ایشان به بیست و پنج هزار تن می کشید شتابان گشتند - هنوز دو کروه را طی ننموده بودند که خیل ادبار استقبال موکب اقبال نموده از دور نمودار شد ؛ نخست راجه بکرماجیت بنا بر مقتضای جلادت ذاتی به پنج هزار کس کار طلب برسم هراولی برهمگنان پیشی بسته پیش روی ایشان را گرفت ، و

با مجاهدان عسکر جاه و جلال بعون تائید الهی بر ایشان تاخت و از کار دست بسته که کارنامه رستم دستان در بند اوست گره اشکال کشوده، بظهور آورد. و بتعاقب آن گروه بد اندیش که از پیش برداشته بود همت گماشته دنبال آن مدبران را تا منزل گاه ایشان از دست نگذاشت. و درین فتح نمایان اکثر چارپایان باربردار اردوی ایشان از فیل و اسب و شتر و گاؤ فتوح غنیمت شد. چون لوای نصرت شعار موکب ظفر آثار بقصد مراجعت افراسشته شد، باز فوجی تازه زور از مخالفان بنا بر رسم معهود دکن از جانب قوشون خواجه ابوالحسن ظاهر شده شوخ چشمی آغاز نهادند. بپرام بیگ بخشی با هزار سوار جرار هراول فوج خواجه که بعهده او بود، همراه جانشینان خان ترکان و چندی دیگر از بهادران جان نثار رو بروی آن مدبران شدند. و سزای بد اندیشان را در کنار روزگار ایشان گذاشته با کمتر فرصتی آن کم فرصتان را از پیش برداشتند. درین حال راجه بکرماجیت جلو ریز رسیده باتفاق خواجه آن گروه مدبر را تا یک گروه تعاقب نمودند. و گروهی انبوه را زخمی ساخته قریب دو هزار کس را بقتل رسانیدند، و جمعی کثیر را اسیر و دستگیر نموده باقی آن سوخته اختران بخت برگشته را سرگشته بادیۀ ادبار ساختند.

چون بمددگاری جناب پروردگار و دستیاری بخت کارساز ازین دست نصرت های تازه و فتوحات بی اندازه روزی روزگار اولیای دولت پایدار شاه بلند اقبال آمد، سرداران حقیقت وقایع را از قرار واقع داخل عرایض کرده بدرگاه والا ارسال داشتند. و مجد خان نیازی و مجد تقی که با جمعی از بهادران بضبط محال پائین گهاٹ نامزد شده بودند، بعد از تصرف اعمال آن ولایت بیالاکهاٹ برآمده سر تا سر مهات و مدعیات حسب الامر استدعاء صورت بست. عنبر بمحض شنیدن این خبر از جا در آمده بیدست و پا شد. و در مقام چاره گری این امر تقدیری که کار گری تدبیر این جا عین بی تاثیرست پا افشوده جادون رای را با هشت هزار سوار باهنگم انتزاع محال باسبم فرستاد. درین وقت حسب الحکم راجه بهیم با هزار و پان صد سوار بکومک مجد تقی رسیده جادون رای و همراهان او را گوشمال بسزا داد. و همه را آواره بادیۀ ادبار و سرگشته دشت هزیمت و فرار ساخته حقیقت را عرض داشت نمود.

وسيله انگيختن عنبر در طلب شفاعت و اظهار
 مراسم بندگی و اطاعت و توسل بذیل عفو
 گناه آمرز والا حضرت شاه بلند اقبال
 و پذيرفتن پيشکش کلی و تسليم محال
 متعلقه اولیای دولت و دیگر سوانح اقبال

خدایوی سزاوار شاهی بود	که مصداق ظل الہی بود
بمطمان نگر داند از حق ورق	بظاهر بود مظهر لطف حق
بدانسان نهد بر مدارا مدار	که تلخی عفو شد بود خوشگوار

ماحصل این مقدمه مطابق احوال والا حضرت شاه بلند اقبال است که در هیچ صورت از ملاحظه این معنی غافل نیستند - و همواره در حالت ظفر و نصرت و کمال اقتدار و قدرت این مراتب را منظور داشته عموم مجرمان را بنظر اغماض می بینند - آری استحقاق خلافت علی الاطلاق آن سعادت یار کامگار دارد که چون نصرت و فیروزی روزی روزگار برکت آثارش گردد از در انتقام در نیاید - و سزاوار فرمانروائی و بادشاهی آن دولت مند اقبال مند باشد که چون بر اعدای دولت ظفر یافته از موهبت عالم بالا به تسلط زبردستان فایز گردد تسلی خاطر و تشفی قلب بکینه توزی ننماید - چنانچه مکرر این معنی در مجاری احوال آن حضرت مشاهده شده که نسبت بهامه عالمیان خاصه دکئیان بعمل می آرند - از جمله درین صورت که چون عنبر تیره رای تباہ اندیش دید که بپهره نمائی سعادت روز افزون و کار کشائی بخت هایون ساعت بساعت فتح های نمایان صورت بسته ، پی در پی نصرت های پی پایان فتوح روزگار دولت پایدار گردید ، و از روی کار کج نشینی نقشها و بی پرکاری کارها صورت اقبال دنیاداران دکن را چون ظاهر و باطن تیره جیوش و جنود دکن در آئینه زنگار فرسود بخت سیاه معاینه نمود ، لاجرم از بیراهه کجروی و انحراف رو تافته بر سر شاهراه راست اطاعت آمد - و باوجود این درجه بالادویهای طغیان و اینگونه روسیاهی های عصیان با ضم انواع

جرات و جسارت که بمراتب از دیگر مراتب بیش در بیش بود، و با تواتر نزول عفو که در عین استیلاء و استقلال و قدرت و اقتدار روداده بود، نظر بر بخشش بی پایان آن حضرت روی طلب امان و شفاعت یافته از در ندامت و خجالت درآمده، و بوسیله شفاعت اولیای دولت ادای لوازم طاعت را عذر خواه تقصیرات گذشته نمود. و بنا بر مقتضای این عزیمت صائب چندی از مردم معامله فهم کاردان را نزد راجه بکرماجیت که هنوز با سایر دولت خواهان در پتن توقف داشت، فرستاده پیغام های عجز آمیز رقت آموز داد. و خلاصه مطلب آن که چون در آن مرتبه حضرت شاه بلند اقبال بدین صوب توجه فرمودند، و از پرتو چهره کشای تائید آن حضرت شاهد فتح رخساره نمود در عالم شهود بر افروخته مقصود بر وفق مدعای هواخواهان رو نمود. عادل خان متعهد ادای وظایف حسن خدمت و رعایت مراسم نیکو بندگی گشته در پی سر انجام پیشکش شد، و آن حضرت بر عهد او اعتماد فرموده حیلہ پردزای ها و دروغ آمیزی های او را راست انگاشتند، و نگاهداشت سر رشته ضامن کرده کفه پله اعتبار او را بر افراشتند. او خود پاس مرتبه این پایه والا نداشته از روی زیاده سریها و کم فرصتیها و قتیقه وقت یافت بدست عصیان تحریک سلسله طغیان نمود. اگر درین نوبت رقم عفو بر جراید تقصیرات این بنده کشیده آید از سر نو ناصیه بندگی این درم خریده که بصدق نیت دم از خلوص طویت می زند بداغ عبودیت زینت پذیرد. چنانچه باعطاء پروانجات که عبارت از عهد نامه باشد خط آزادی از طوق عصیان بدست این پیر غلام افتد. هر آئینه وثیقه عهد و پیمان را بایمان موکد می سازد که دیگر سر اطاعت از خط طاعت نکشد و بعد از تسلیم محال متعلقه اولیای دولت ابد پیوند دم نقد پیشکش گرامند از خود با سایر دنیا داران دکن سر انجام نماید. و سال بسال در خور حال و قدر شکرانه امن و امان بدرگاه والا ارسال دارد. راجه بعد از استماع گفت که اگر عنبر از ته دل بر راستی و درستی است و از راه مکر و تزویر که شیمه نکو هیده دکنیان است در نیامده از قرار واقع در مقام عذر خواهی ست، سایر مستدعیات او حسب التماس

دولت خواهان مبذول و معاذیر او بنا بر شفاعت عفو جنایت بخشی عصیان بخشی شاه کشور کشای بمقام قبول موصول خواهد شد - و علامت صدق قول او گاهی ظهور می یابد که بالفعل دست از احاطه احمد نکر باز دارد و بحال جمعی که درینولا برسبیل ایصال خزانه شایان ضروریات قلعه ارسال می رود ، مطلقاً مزاحمتی نرساند - و هرگاه معانی مذکوره صورت بندد بندهای دولت خواه حقیقت را بدرگاه گیتی پناه معروض داشته این معنی را وسیله درخواست سایر ملتمسات او خواهند ساخت - و کلای عنبر این مطلب را از خدا خواسته بی امتناع بقول مبادرت جستند و حقیقت به عنبر نوشته فرستادند - او بعد از وقوف بمقام تصدیق قول گرفته و پذیرفته خویش در آمده بی توقف مردم خود را از دور قلعه برخیزانید - چون ازین معنی مکنون خاطر عنبر ظاهر شد و خاطر اولیای دولت از جانب او اطمینان یافت مبلغ یک لک روپیه باهزار تفنگچی بجهت مدد خرج قلعه و نگاهبانی آن فرستادند - چون فرستادگان خزانه را بی ممانعت رسانیده مراجعت نمودند ، حقیقت این معنی و سایر ملتمسات عنبر را در طی عرضداشت بدرگاه سپهر مثال شاه بلند اقبال عرضداشتند - از آنجا که ستوده شیوه عفو جرایم و جنایات و فرو گذاشت زلات و تقصیرات مقتضای ذات کامل صفات و لازمه طینت قدسی سرشت آن حضرت ست ، و نیز اعطای امان خاصه بمسلمانان شرعاً و عقلاً واجب و حسب الحکم مروت و فتوت فرض و لازم ، معیناً شدت گرمی هوا و رسیدن موسم برسات که در میان بود مرغوب و محرک بنا برین درخواست ایشان تشریف قبول یافت - و باین معانی چون خاطر ملکوت ناظر بچگونگی احوال حضرت خلافت مراقبت نیز مطلق بود - چه خبر اشتداد عارضه ضیق النفس که از دیرگاه باز طاری مزاج عالی شده بود ، دمیدم نفس بنفس متواتر و متوالی میرسید - لاجرم این دل نگرانی که از همه بالاتر بود ، علاوه موجبات پذیرش ملتمسات او گشته بامان دهی و جان بخشی و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند - و معامله صالح باین صیغه قرار یافت که الحال سایر برگزات دکن که از عهد حضرت عرش آشیانی تا مبادی حضرت جهانگیر در تصرف اولیای دولت جاودانی بود ، ثانیاً در ضمن مصالحه بار نخست بر سبیل اشتراک بحال سرکار بادشاهی تعلق پذیر

گشته خود نیز در بعضی از قریا و مواضع مدخل داشته بتصرف اولیای دولت خواهان دهد - چنانچه از جمیع محال مشترک که موازی چهارده کرور دام جمع می و پنج لک روپیه حاصل دارد از وقت مصالحه آن نوبت تا اکنون که در تحت تصرف او مانده بود دست باز داشته تسلیم اولیای دولت نماید - دوم نقد مبلغ پنجاه لک روپیه بر سبیل پیشکش و جرمانه جرأت و بی ادبی از خود و نظام الملک و عادل خان و قطب الملک سر انجام نموده بدرگاه والا ارسال دارد - بالجمله چون عنبر از حقیقت مضمون امر کهای آگاهی یافت در قبول این معنی بجهان منت دار گشته از اطاعت فرمان جهان مطاع سر نتافت ، و فی الحال در پی سر انجام شرایط پذیرفته شده محصلی قطب الملک نیز بعهده خود گرفت - و در باب پیشکش عادل خان التماس صدور فرمان و تعیین یکی از بندهای معتبر درگاه گیتی پناه بجهت تحصیلداری او نمود - و بندهای بادشاهی چون عنبر را بر وفق خواهش هوا خواهان مطیع و فرمان بر یافتند خاطر از جمیع مواد جمع ساخته همعنان فتح و ظفر با سایر عساکر بسوی تهرنی شتافتند - و چون محال بالاگهاٹ قلعه که قابل نشستن مرزبان و بنگاه لشکر و نشانیدن تهانه باشد نداشت ، و قلعه احمد نگر خود در سرحد واقع شده از وسط ولایت دور افتاده بود ، لاجرم اولیای دولت در سر زمینی پسندیده که این طرف تهرنی واقع بود ، بر فراز رود خانه [کهوٹک پور] ع قلعه سنگین اساس در کمال رفعت و حصانت بنا نهاده در اندک فرصتی آن حصین را باستحکام تمام صورت اتمام دادند - و بنا بر مقتضای وقت و مقام بظفر نگر موسوم ساخته حسب الحکم عالی امرای عظام بافواج خود در مواضع مذکوره ذیل باین دستور گذارنیدند - داراب خان و راجه بکرماجیت با هشت هزار سوار در ظفر نگر ، و عبدالله خان در مقام اره که شش کروه این طرف ظفر نگر واقع است ، و فوج خواجه ابوالحسن در موضع پللی دو کروهی اره ، و سردار خان برادر خان مذکور در دیولکام نزدیک بروهنیگر ، و خنجر خان با سه هزار سوار در احمد نگر ، و سر بلند خان با سه هزار سوار در جالناپور ،

و جانسپار خان با سه هزار سوار در بیر ، و یعقوب خان بدخشی در مونگی پتن ، و او داجیرام و غیره دکنیان در ماهور - و از برهانپور تا دیولکام جا بجا تهانه جات قرار داده راه گیران را از مزاحمت و ممانعت مخالفان فارغ ساختند -

ولادت با سعادت فرخنده اختر برج دولت

ثریا بانو بیگم

درینولا که بامداد دولت روز افزون به پرتو امداد مبداء فیاض در دمیدن و نسیم اقبال ابد مقرون از مهیب عنایت ایزد تعالی و موهبت عالم بالا بر سر وزیدن بود ، فرخنده کوکبی زهره طلعت سهیل جبین با شکفته روئی ستاره صبح از آسمان جاه و جلال والا شاه بلند اقبال درخشیدن گرفته فروغ ظهور بر شبستان عصمت نواب مهد علیا ممتاز الزمانی افکند ، و نهال بخت مسعود آن علیا حضرت شکوفه مقصود بشکفتگی درآورده حرم سرای آن خدر معلی را رشک فرمای سرابستان ارم ساخت - و این میلاد سعادت بنیاد بعد از سپری شدن بیست و پنج گهژی و سیزده بل از شب بیست و یکم ماه خرداد سال شانزدهم جلوس جهانگیری مطابق بیستم رجب سنه هزار و سی اتفاق افتاد - و آن بیگم صغری را که بتازگی شمع افروز شبستان خلافت کبری بل کوکب نور افزای برج سلطنت عظمی شده ، ثریا بانو بیگم نامیدند ، و به پرتو این تسمیه اسم مذکور از جمله اسمای سامی نامی گشت -

عجلاً به نیروی دولت روز افزون شاهی محال دکن با زیادتى در تحت تصرف اولیای دولت درآمد ، و تهانه جات جا بجا بفراغبال و خاطر آسوده قرار پذیرفت - و جاگیرداران همگی محال معهوده را که سابق بجاگیر ایشان مقرر بود ، تصرف نمودند - و بنا بر التماس عنبر مقرر فرمودند که مبلغ پنجاه لک روپیه که دنیاداران دکن ادای آن بر ذمت انقیاد گرفته اند ، بموجب این تفصیل نقد و جنس برابر سامان نمایند :- عادل خان بیست لک روپیه ، نظام الملک دوازده لک روپیه ، قطب الملک هزده لک روپیه - و بجهت تحصیل مبلغ مذکور

حکیم عبدالله گیلانی را نزد عادل خان، و کنهر داس^۱ برادر راجه را پیش نظام الملک، و عنبر و قاضی عبدالعزیز را بمحصلی^۲ قطب الملک، نامزد فرمودند. و راجه بهیم با فوجی عظیم از بندگان تعیین شد که از زمیندار گولڈوانه پیشکش کلی گرفته روانه درگاه والا گردد. چون عادل خان تسلط و تطاول عنبر بر نمی تافت در ارسال پیشکش و تسلیم محال مذکور تعطل و تهاون ورزیده بدفع الوقت می گذرانید. افضل خان را که سابقاً آشنائی با عادل خان داشت، مقرر فرمودند که متوجه بیجاپور شده او را به تنبیه نصایح هوش افزا از گران خواب بیهوشی بیدار سازد. چون علامی با سرعت تمام مسافت دور و دراز در مدت کوتاه بریده بعادل خان پیوست و مقدمات مذکوره را که صلاح دو جهانی در قبول آن بود، حکیمانه دل نشین او ساخت، از روی فهمیدگی سرقا سر احکام فرموده را از ته دل جان بقبول تلقی نموده در هیچ باب ایستادگی ننمود، و در اندک مدت پیشکش مقرر که عبارت از بیست لک روپیه باشد، نقد و جنس از مرصع آلات و جواهر و انواع نفایس و نوادر و شصت زنجیر فیل کوه پیکر سامان نموده مصحوب افضل خان و حکیم عبدالله خان بدرگاه گیتی پناه ارسال داشت. و درین مرتبه دولک روپیه بافضل خان تکلف نمود. و قاضی عبدالعزیز نیز موازی صد زنجیر فیل و نه لک روپیه نقد و جنس بحساب هژده لک بر سهیل پیشکش مقرر از قطب الملک گرفته متوجه آستان بوس شد. و بهمین دستور کنهر داس هم دوازده لک روپیه از نقد و جنس مشتمل بر چهل زنجیر فیل و اسپان عربی اصل و جواهر از نظام الملک و عنبر گرفته رو بدرگاه جهان پناه نهاد. و شاه بلند اقبال فتح نامه کریمه مشتمل بر نوید فتوحات عظیمه که دیباچه نصرت های سلاطین ماضی و حال تواند بود و عنوان کارنامه ملوک زمان استقبال را شایان باشد، مصحوب حکیم علم الدین از تربیت کردهای خاص آن حضرت که اکنون بخطاب وزیر خان و منصب پنج هزاری ذات و

(۱) در پادشاه نامه بجای کنهر داس، کهتر داس نوشته شده. صفحه

سوار سر افراز است ، بخدمت حضرت خلافت مرتبت فرستادند - چون خبر این فتح مبین بدان حضرت رسید ، بسیار از جا در آمده لوازم شادی و مبارک‌بادی بجا آوردند - و از روی مرحمت عنایت نامه فامی در جواب شاه عالم پناه نوشته استحضار و تحسین بسیار و شادباش و آفرین بیشمار در ضمن آن درج فرمودند -

از سوانح این ایام الله ویردی خان ترکان که حسب الامر عالی از برهان پور بجهت شکار فیل بنواحی^۱ سلطان پور رفته بود ، هشتاد و پنج فیل از جمله یک صد و پنج زنجر فیل صید شده که در قید حیات مانده بود ، بنظر انور در آورد - از سوانح غم اندوز این سال قضیه نامرضیه شاهزاده امید بخش است که روز سه شنبه اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری رو نموده - انتقال آن نونهال سرابوستان جاه و جلال ملال افزای خاطر شاه بلند اقبال گشت و بیاغ فیروزه که در ظاهر برهان پور واقع است ، مرقد منور آن والا گوهر مقرر شده گزمین آن خطه پاک باین نسبت آبروی عالم خاک گردید -

چون نزد ملاطین ذیشان از وجود برادران و خویشان که عدم شان باعث بهبود عالمی است ، عالم شهود را پرداختن محض صواب است - و مشیران ملک و ملت بر وفق مقتضای مصلحت وقت و ناگزیر کار استیصال مطلق شرکای دولت خیر اندیش بهبود اهل روزگار میدانند ، لاجرم بتجویز صواب گویان دین و دولت سلطان خسرو را که جهانگیر بادشاه در عالم بی خبری^۲ شراب بشاه بلند اقبال حواله نموده بودند ، شب سه شنبه بیستم ربیع الثانی سنه هزار و سی و یک هجری بعذاب خفه از مطبوره زندان بفراخ نای عالم خاک روانه ساختند - و بجهت رفع گفتگوی مردم روز دیگر نعش آن مرحوم را از روی کمال تعظیم و نهایت تکریم ارکان دولت و اعیان حضرت تکبیر گویان و درود خوانان از میان شهر برهان پور گذرانیده شب چهارشنبه در عالم گنج مدفون گردانیدند - از حسرت این واقعه ناگزیر دل‌های عالمی سوخته بر بیکسی و بیچارگی آن مظلوم زن و مرد شهر بدرد تمام گریستند - و استماع خبر این سانعه غم اندوز

عوضه سوز و شکیب گداز اهل نزدیک و دور آمده، مدت‌ها راحت را از مساحت فراغ خاطر‌ها بیرون داشت - و تا آن مرحوم در شهر مذکور مدفون بود هر شب جمعه عالمی بزیارت مرقد آن سلطان مغفور شتافته - بعد از نقل نعش از آن مکان به اله‌باد در هر منزل بدستور شهر صورت قبر نمودار ساخته سالهای دراز هر پنجشنبه مردم اطراف و جوانب فراهم آمده اکثری در آن موضع شب میگذرانیدند - خلاصه مطلب از گذرانیدن سلطان خسرو آن بود که چون حضرت خلافت مرتبت در انجام کار و فرجام روزگار چه از علت اعراض امراض مزمنه و چه نسبت به ارتکاب تناول مغیرات بی پروا و بیدماغ شده مطلقاً بسراجمام مهام سلطنت نمی پرداختند، و مدار بست و کشاد مهمات ملکی و مالی این دولت کده ابد بنیاد وابسته برای نور جهان بیگم بوده حل و عقد مهمات بنحوی که خاطر خواه او بود می نمود - و او و منسوبانش قطعاً ملاحظه دوربینی و عاقبت اندیشی بنظر در نیامده به نهجی راه رشوت ستانی کشادند که بوسیله زر ناسزاواری چند بکارفرمائی اعمال سلطنت منصوب و متصدی خدمات بی نسبت گشته رفته رفته بکار گذاری سرکار و صاحب صوبگی ولایتها لوای استقلال بر افراشتند، و ازین جهت مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده خلل‌های کلی در خلال این احوال نظام عالم راه یافت - و این معنی بر شاه بلند اقبال بغایت گرانی نموده، آن‌والا گهر این پایه تسلط بیگم که باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دارالخلافه بود بر نتافت - و نیز هم چشمی اخوان حسد پیشه که تمیز خویش را بچیزی می گرفتند، و از خود حسابی بر گرفته خود را در حساب برگزیدگان عنایت جناب پروردگار می شمردند، بتخصیص شهریار که همواره بیگم همت بر پیش رفت کار او مصروف داشته می خواست که بهر کیف که میسر آید نامزد مرتبه خلافت گردد - و عمده ملاحظه کوفت آن حضرت که درینولا از شدت ضیق النفس وقت به تنگی کشیده اعتدال بر پایدگی زندگی آن حضرت نمانده بود، ملاحظه مند گشته اراده نمودند که پیش از آن که آن حضرت بعالم بقا شتافته در منزل قدسیان مقام گیرند، بمحض صلاح وقت ناچار با خود قرار چنین دادند که

بحسب سرانجام معامله دین و دولت باختیار خود گرفته باحوال رعیت و سپاهی که اینان در حقیقت بی سرور حکم تن بی سر و رمه بی شبان و گنج بی پاسبان دارند بواجبی پردازند - و تا اختیار عرصه از قبضه اقتدار بیرون نرفته و گردفتنه برادران مرتفع نگشته خاطر از موافقت ارباب وفاق جمع ساخته و غایله فساد که از دوری خیل دولت محتمل ست ، رفع گردانیده بعضی از ارباب نفاق را زندانی و برخی را آنجهانی سازند - و بدین قصد که تا هنوز بنای کار پرویز و شهریار پایدار نگشته و اساس معامله آنها استحکام نیافته ، آن دو معدوم بالمره را بآسانی از میان برداشته به تهیه مواد و سفر و سرانجام معاملات رزم پردازند - لاجرم محفل کنگاش آراسته و باجماع لشکر پرداخته نخست سلطان خسرو را آنجهانی ساختند ، بعد از آن در و دیوار دولت خانه برهانپور را از سر نو به پرتو آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم ظفر و فیروزی بر آئین مهرگیتی افروز نور اندود و صفا آمود نموده از جلای نقره و طلا ریش کثیر روی زمین محفل بهشت آئین را رشک فرمای انوار مهرانور و غیرت بزم رنگین چرخ اطمس گردانیدند -

در آمد فصل بهار و طلوع طلیعه سپاه نوروزی و مبارک باد فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت روزی شاه بلند اقبال و سانه چند که درین عرض رویداد

سریر نشین بارگاه چارم یعنی نیر اعظم که سرخیل سپاه انجم است ، بعد از انقضای پنج گهژی شب دو شنبه هشتم جادی الاولی از شهر هزار و سی و یک هجری از کاشانه حوت بشرف خانه حمل بر سبیل تحویل فیض قدوم سعادت لزوم ارزانی داشت - و از فرط شادمانی نوید فتح و فیروزی که بتازگی روزی روزگار نصرت آثار اولیای دولت پایدار آمده بود کارپردازان قوای نامیه را بآذین روی زمین و تزئین صفحه زمان امر نمود - حسب الامر شاه بلند اقبال کارگزاران کارخانجات خاصه بر

در دیوارهای دولت خانه برهانپور از سرنو آرایش جشن نوروزی و پیرایش بزم ظفر و فیروزی بر آئین مهر گیتی افروز بستند - در همین ایام که برهانپور از پرتو اقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع نشاط و سرور بود و کنگاش توجه عالی بصوب دارالخلافه بهجت انصرام اراده مزبور و سرانجام تهیه اسباب جنگ در میان که درین اثناء زین العابدین خلف آصف خان جعفر از درگاه گیتی پناه آمده فرمان عالی شان باین مضمون رسانید که شاه عباس دارای ایران درین آوان با لشکر گران سنگ پاهنگ تسخیر قلعه قندهار آمده چندی درباره احاطه آن پای افشوده مدتی متادی باقامت مراسم تضییق دائره محاصره اشتغال نموده روزگاری نائره جدال و قتال از بیرون و درون اشتعال داشت ، تا آنکه کار بر متحصنان بغایت تنگ شده معامله بدشواری گرائید - و بنا بر آنکه مبانی یکجبهتی و یگانگی و بنیاد صداقت و اتحاد از دیر باز میان این خانواده علیه و سلسله صفویه استحکام داشت ، عبدالعزیز خان نقش بندی که حراست آن حصار و ضبط مضافات آن بعهده او بود تکیه برین معنی نموده و از جانب شاه خاطر جمع کرده از تفنگچی و آذوقه و باروت و سایر سامان قلعه داری چنانچه بایست نکرده بود - لاجرم عبدالعزیز خان از کثرت عسرت و قلت غله و نوبیدی زود در رسیدن کومک از رهگذر دوری راه قلعه را ناچار سپرد - چون درین ایام بمساعی جمیل آن گرامی فرزند سعادت مند لله الحمد خاطر از دیاداران دکن در همه ابواب جمعیت گرای گردیده پاس ناموس این دولت بر ذمت همت بلند نهمت آن قره العین اعیان خلافت نیز لازم است - الحال صلاح وقت منحصر در آن است که از برهان پور بفرخی و فیروزمندی متوجه مندو یا اجمیر شده موسم شدت گرمی هوا و بارندگی را در یکی ازین دو موضع بگذارند - و بعد از طلوع سهیل که وقت سفر این کشور است ، رایت ظفر آیت را بمبارکی و خجستگی ارتفاع بخشیده با سایر کومکیان از هان راه روی توجه بمقصد آرند - چون حقیقت معامله از نوازشنامه حضرت خلافت مرتبت بر خاطر انور پرتو افکند ، دست آویزی قوی بجهت روانه شدن یافته در روز شرف آفتاب که اشرف ساعت بود از برهان پور بصوب قلیعه ماندو نیضت فرمودند -

و بیست و ششم فروردین ماه در طی راه افضل خان و حکیم عبدالله و قاضی عبدالعزیز و کنهرداس با مجموع پیشکش دنیا داران دکن و فرستادگان ایشان و هم چنین راجه بکرماجیت که بقصد تنبیه افواج عادل خان و تعیین تهاجمات بالا گهاٹ دستوری یافته بود ، مقضی المرام باز گشت ؛ و راجه بهیم با چهار لک روپیه نقد و صد زنجیر فیل از بابت پیشکش زمیندار گوندوانه و یک لک و چهل هزار روپیه نقد و پنجاه زنجیر فیل از جاتیه آمده بسعادت بساط بوس درگاه والا کامیاب گشتند - حضرت شاه بلند اقبال بعد از رسیدن مانند زین العابدین را با جواب فرمان عالی شان دستوری مراجعت دادند - خلاصه مضمون عرض داشت آنکه چون همگی همت این رضا جوئی متوجه اطاعت فرمان جهان مطاع است و پیوسته در حصول مرضی خاطر اقدس آن حضرت بقدر امکان کوشیده مطلقاً سر انقیاد از فرموده والا نه پیچیده - چنانچه هر خدمتی که اشاره عالی بانصرام آن وقوع یافته از سر فرمان برداری و روی جان سپاری بسر انجام آن شتافته - الحال نیز حسب الحکم قضا شیم روز شرف که فرمان اشرف پرتو ورود افکنده متوجه منڈو گشت ، و دوم اردی بهشت ماه الای سال هفدهم جلوس هایون داخل قلعه مذکور شد - و چون عساکر منصوره درین ایام از سرانجام مهام دکن برداشته اند و در موسم برسات از زمین مالوه عبور متعسر بل متعذر است ، حسب الامر صلاح وقت در اقامت منڈو دیده آنجا توقف نمود ، که چون ایام بارش منقضی گردد بتوفیق الہی و همراهی اقبال بی زوال بادشاهی راهی آن سمت شود - چون آن مههم عمده نسبت یساق های این کشور نمی تواند شد ، چه از ملتان تا قندهار قریب سه صد کروه است ، و در مراحل آن سر زمین غله بجهت خوراک کاروانیان نمی رسد ، چه جای آذوقه این قسم لشکر کلانی که بر مثل شاه عباس بادشاهی سپاهی منش مصاف دیده که مکرر با عساکر روم و اوزبک رویرو شده غلبه نموده به نیروی آن غالب توان آمد ، ناچار سرانجام آذوقه باهتمام تمام چنانچه باید و شاید نمود - الحال بحکم این مصلحت السبب آنست که صوبه ملتان و پنجاب و کابل که بر سمت قندهار است ، بجاگیر این رضا جو عنایت شود ، تا سامان غلات و

سایر ضروریات این یورش باسانی تواند نمود - و نیز خزانه هر زر مستوفی که بسامان این قسم لشکر عظیم وفا کند سرانجام باید فرمود - و بمقتضای آنکه لشکر را از سردار دقایق بیم و امید در درجه کمال می باید تا مهم بر وفق دلخواه پیش رود - اگر سر رشته افزایش و کمی مناصب و مراتب و تنخواه و تغیر جاگیر کومکیان این یساق بقبضه اقتدار و اختیار این دولتخواه مربوط گردد ، بصلاح دولت اقرب و مقتضای وقت انسب می نماید - چون مضمون عرض داشت بر رای انور پرتو وضوح گسترده و نور جهان بیگم از حقیقت مطالب آگاهی یافته هر یک ازین ملتسمات را در وقتی نامناسب بعرض اشرف رسانیده تا حدی جد و مبالغه در بی صورتی این امور و تقبیح این وجوه بجا آورد که این معنی باعث شورش مزاج اقدس آن حضرت شده بسیار از جا در آمدند ، و بشهریار تسلیم خدمت تسخیر قندهار فرموده جاگیر حصار درمیان دوآب و این حدود از شاه بلند اقبال تغیر نموده تنخواه او نمودند - و بجهت آوردن لشکر دکن سزاوالات تعیین نموده حکم فرمودند که چون صوبه مالوه و احمد آباد و دکن بجاگیر او تنخواه شده ازین جا هر جا خواهد محل اقامت خود قرار داده اراده آمدن حضور نکنند - و بندهای شاهی که در یساق دکن همراه او تعیین بودند بزودی روانه حضور سازد ، و بعد ازین ضبط احوال خود نموده از فرموده در نگذرد -

کیفیت روانه شدن شاه بلند اقبال از برهانپور

باراده ملازمت و شورش مزاج اقدس حضرت

خلافت مرتبت ازین وجه و منجر شدن

آخرکار بمحاربه

چون نور جهان بیگم به تصورات دور از راه بنای کار بر خواهش طبع خویش نهاده تغیر مقتضای ماضی که در عهد الست منشور نافذ آن بطغرای غرای منشیان دارالانشاء یفعل الله ما یشاء رسیده ، و بدستخط خاص دبیر دیوان کده تقدیر از خامه جف القلم بما هو کائن بتوقیع وقیع و بحکم ما یرید موشح گردیده ، این هنگامه را غنیمت دانسته خواست

که سلطان شهریار چارمین فرزند حضرت خلافت مرتبت را نامزد سلطنت نماید - و باوجود چنین سعادت‌مندی که لباس رسای استحقاق خلافت علی الاطلاق بر بالای دل آرای او چسپان و چست آمده ، چنان ناقابلی را بر اورنگ خلافت جای دهد - و بیان حقیقت این واقعه آنست که چون بیگم میدانست که عنقریب جهانگیر جهان‌کشای بنا بر اشتداد عارغه دیرینه اورنگ جهانبانی را خیرباد وداع گفته و افسر سروری از تارک والای حضرت شاه بلند اقبال زینت پذیرفته با وجود مسعود آن حضرت این اطلاق عنان و تصرف در امور نخواهد بود ، و اگر معامله با شهریار باشد چون دختری که از شیر افکن ترکان داشت در حباله ازدواج او بود ، هر آئینه بسبب این نسبت سلطنت داماد موجب مزید اعتبار و علت دوام تسلط و اقتدار او خواهد شد ؛ لاجرم چشم از همه مراتب پوشیده بتشئید مبانی دولت این حضرت راضی نبوده سعی در تمهید قواعد مکنات و مکنات و ازدیاد نیرو و قوت او می نمود - و حقیقت مخالفت شاه بلند اقبال خاطر نشان حضرت مرتبت کرده سرکردن مهم قندهار نامزد شهریار کنانید - و خود به پشت گرمی زرکلی که از اعتدال الدوله مانده بود ، متعمد سرانجام مهم قندهار و تجهیز لشکر نصرت آثار و متصدی پیشرفت این کار دشوار آمده میرزا رستم صفوی را که سالها حکومت قندهار و توابع آن بعد از پدر باو و برادرش بود ، و ماهیت دان آن ملک است ، با تالیقی مقرر ساخت ، و بی غرضانه بتقریر دلپذیر خاطر نشان نموده امر بتغیر جاگیر سایر ال هندوستان که در تصرف گاشتهای شاه بلند اقبال بود ، کنانیده تنخواه طلب شهریار شد ، و راه گفتگوی دولتخواهان درین باب مسدود ساخته کار بجای رسانید که میر عبدالسلام وکیل دربار آن حضرت که اکنون بخطاب ' [اسلام خانی] ' و منصب پنجزاری ذات و سوار سرافرازی یافته است از آمد و رفت دربار ممنوع شده رخصت معاودت بخدمت آنحضرت یافت - چون یکبار غبار کلفت و گرد وحشت بنحوی برانگیخته شد که از هیچ رو الفت و موانست و صلاح و صفا را درمیانه راه نماند ، و چندی از بندها بسزاولی طلب

هر يك از امرا نامزد شده اكثر صوبه داران را نيز بحضور طلب فرمودند .
 استماع خبر اين مقدمات وحشت آميز باعث كدورت خاطر انور آن سرور
 گردیده افضا خان را فرمودند كه برسبيل ايلغار بدربار والا پيوسته دقايق
 حقيقت معامله را در لباسی ملائم و وقتی مناسب بعرض اقدس رساند كه
 اين فرزند فدوی ' جانسپار كه همواره در صدد تحصيل خرسندی و همه
 جا در مقام اقامت مراسم رضامندی ' آنحضرت بوده بهيچ وجه سوء ادبی و
 فرو گذاشت خدمتی كه برآن سر سزاوار كم توجهی ' آنحضرت باشد بخود
 گمان ندارد ، و بی روشی و لغزشی كه مستازم اندك مایه كم لطفی
 چه جای اين همه دل گرانی و رنجش خاطر مبارك باشد بخود راه نمی برد .
 خاصه دربنوقت كه بتازگی مصدر ظهور اين نوع نمایان فتحي شده تقدیم
 خدمات شایسته ديگر نيز در خاطر خير اندیش دارد ، متعجب است
 كه بی صدور شائبه تقصير وجه اين مایه كم توجهی و علت اين مایه
 سرگرانی در واقع چه باشد ؛ خصوص تغیر جاگیر اين رضا جو نموده بآن
 قسم ناخلفی دادن - چون افضل خان از شرف بساط بوس سرافرازی
 یافته خلاصه مطالب را بعرض رسانید ، اصلاً نفعی پدید نیامده تلافی و
 تدارك اين معنی مطلقاً صورت نه بست - ناچار دستوری یافته بی نیل مقصود
 مراجعت نمود - و حقيقت معامله بتازگی بر رای حقائق پیرای
 شاه بلند اقبال ظهور یافت و دانستند كه كار از كارسازی ' نامه و پيغام
 گذشته ، لاجرم قرار دادند كه خود بنفس نفیس از ملازمت والد والا قدر
 استسعاد یافته ، حقيقت معامله را خاطر نشان و دلنشین آنحضرت سازند .
 بنا برين عزيمت را بحلیه جزم آراسته با افواج منصوره كوچ در كوچ متوجه
 دربار جهان مدار گشتند - حضرت خلافت مرتبت از استماع اين خبر
 بی نهایت متغیر و متأثر شده تجهيز عساكر بقصد مقابله نمودند ، و از
 لاهور بسرعت تمام متوجه شده چون از دارالملك دهلی گذشتند ، مدار
 تدبیر امور و ترتیب افواج بصوابدید مهابت خان مفوض نموده هراولی ' سپاه
 ظفر دستگاه بعهدۀ عبدالله خان مقرر فرمودند - و جوانان كار طلب
 كار دیده و سپاهیان مصاف آزموده را در فوج خان مذکور تعین نموده
 خدمت رسانیدن اخبار و ضبط شوارع و طرق نيز باو فرمودند - غافل

از این که او با شاه بلند اقبال همدست و همدستان ، خبرهای راست و دروغ بقلم آورده از نظر اشرف گذرانید ، و اکثری از بندهای درست اخلاص را متهم بنفاق و اخبارنویسی ساخته خواست از پا در آورد . لیکن حضرت خلافت مرتبت بفتنه سازی او از جا نرفته بکسی مضرت نرسانیدند . و با آنکه بعضی دولتخواهان در خلوت بکنایه و صریح حقیقت نفاق او بعرض رسانیدند ، آن حضرت زیاده از توقع او عنایت و مهربانی مبذول داشته در هر باب بی نهایت دلجوئی می نمودند . چون شاه بلند اقبال بنا بر کثرت مردم از راه کنار دریا طی مسافت می نمودند ، آن حضرت نیز براه دریا متوجه شده ترتیب افواج از هراول و جرانغار و هراغار و التمش و طرح و چنداول بدستور لایق فرمودند . و ازین طرف شاه بلند اقبال بیست و هفت هزار را سان دیده بنا بر شرم حضور با خانخانان از راه راست عنان تافته جانب دست چپ متوجه شدند . و راجه بکرماجیت را با داراب خان خلف خانخانان و بسیاری از امرای بادشاهی از تعیناتیان دکن و احمد آباد که تفصیل آن طولی دارد ، و از نوکران خود مثل راجه بهیم و رستم خان و بیرم بیگ پنج فوج قرار داده بظاهر سرداری را نامزد داراب خان نموده روبروی لشکر بادشاهی تعیین فرمودند . روز چهارشنبه جهادی الثانیه سنه هزار و سی و دو هجری مابین بلوچ پور و قبول پور افواج بادشاهی و شاهی بهم رسیده جا بجا بتوزک و ترتیب مقرر سوار ایستاده منتظر رزم گشتند . و توپخانه ها را از هر دو طرف دفعه دفعه آتش داده هنگامه مصاف و معرکه رزم را گرم ساختند . و سخت کوشان سرکش از ارباب نفوس تویه هر دو خیل پناختن کوس و گور که در جنگ زده شعله تیغهای سرکش مانند آتش کین علم نمودند . آن حضرت بیجهت مزید تفقد خاطر و رعایت جانب عبدالله خان ترکش خاصه فرستاده اظهار تردد و جانفشانی که لازمه این مقام بود بمیان آوردند . خان ناحق شناس قطعاً عواطف و مراحم عمیمه حضرت خلافت مرتبت را بنظر حق شناس در نیاورده و همه جهت قطع نظر از حقوق عنایات بادشاهانه نموده در عین قابوی تاختن اسپ و انداختن یکه تازان معرکه پرداز اسپ برانگیخته با فوج خود

بخواخوان پیوست ، و این معنی باعث چیره دستی و فرط دلیری و جرأت این مردم گشته ، سران لشکر جهانگیری خواستند که هزیمت را نوعی از غنیمت شمارند که بیک ناگاه از آنجا که مقتضای رنگ آمیزی های اقبال بیزوال و نیرنگ پردازی های تائید آسانی ست ، فضا را تفنکی غیبی براهه بکرماجیت رسیده از پای در آورد و داراب خان باوجود کمال وسعت و کثرت لشکر و ساز محاربه بر طبق اشاره خانخانان دست از قتال و جدال مردم بادشاهی باز داشته ، دیده و دانسته عنان انصراف را انعطاف داد ، و دیگر سرداران نیز باوجود غلبه محافظت خویشتن نموده پیوند امید بسته را گسستند ، و از روی نیامد کار سراها بگریبان و دست ها در آستین دزدیده و پایها را در دامن کوتاهی تردد پیچیده راست تا اردوی شاه بلند اقبال عنان باز نکشیدند - و آن والا جاه بمقتضای مصاحبت وقت محافظت خویشتن واجب دانسته با خانخانان و دیگر سران متوجه برهانپور شدند ، و لشکری بادشاهی بسررداری سلطان پرویز و اتالیقی مهابت خان در همان گرمی عنان تعاقب سبک و رکاب تمکن گران کرده از دنبال جلو ریز شتافتند -

چون پنجم شهریور سنه هفده مندر مرکز رایات عالیات گشت ، همین روز در خدر معلی نواب قدسی القاب ممتاز الزمانی شاهزاده والا قدر شرف ورود بعالم شهود نمود - و قبل از آنکه میان تسمیه آن والا گهر بنامی و اسمی سامی گردد آنجهانی شد - مجمل از آنجا بعزم برهانپور ششم ماه مذکور کوچ نموده با بیست هزار سوار و سیصد فیل جنگی و توپخانه عظیم بعزم رزم سلطان پرویز و مهابت خان که پی ریز کرده می آمده متوجه شدند - و داراب خان و بهیم و بیرم بیگ و دیگر مردم کار آمدنی خود را به پیش روانه ساخته از عقب خود باتفاق خانخانان رو بعمره کارزار نهادند - چون مهابت خان بتازگی از در چاره گری در آمده بفریب و فسون صید دلهای رسیده می نمود ، و بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسی تمام باسراء این طرف اعلام میکرد ، و آنها هم سر رشته عقد عهد و بیان بعقد غلاظ ایمان توثیق تمام داده منتظر وقت و قابو بودند - روزی که دلیران و مقهوران در میدان مصاف صف کشیده هنگامه گیر و دار

را از طرفین گرم بازار ساختند ، و هر کدام بمقتضای مقام در بند ننگ و ناموس افتاده از راه تهور و تجلد در عرصهٔ مرد افکن اسب تردد می تاختند . نخست برق انداز خان که سابق بهاءالدین نام داشت و نوکر زین خان بود ، و بعد آن در سلک برقدانان روسی سرکار بادشاهی انتظام داشت و بتوجه آنحضرت بیایهٔ امارت رسیده ، پاس مرتبهٔ عنایت گرامی و حق نمک نداشته با برق اندازان خود را بلسکر سلطان پرویز رسانید ، و بعد آن رستم خان از نوکران عمده و تربیت کردهای عالی با عهد مراد بدخشی و غیره حرام خواران بی درنگ گریزان گشته باقوای بادشاهی پیوستند . شاه والا جاه از استماع این خبر از جمیع بندهای شاهی بی اعتدال شده همه را نزد خود طلبیده از آب نریده عبور نمودند . درین وقت نیز اکثری از بی وفایان جدائی گزیده به لشکر بادشاهی پیوستند . شاه بلند اقبال تمام کشتی ها را بآن طرف کشیده گذرها را بقدر امکان استحکام داده و بیرم بیگ بخشی را با بندهای معتمد و جمعی از دکنیان و عرابهای توپخانه در آنجا گذاشتند که بحال عبور هیچ متفلسی ندهند . درین وقت عهد تقی قاصد خانخانان را با نوشته که بدستخط او بجانب مهابت خان بود ، گرفته پیش شاه بلند اقبال آورد . در عنوان مکتوب این بیت مرقوم بود :

صد کم بنظر نگه میدارندم ورنی بیر یسدمی ز آرامی

آنحضرت خان مذکور را با فرزندان از خانه طلبیده این نوشته را نمودند . اگرچه عذر و انکار بسیار درمیان آورده خود را باین مقدمه آشنا نمی ساخت ، اما جوابی که از آن تسلی شود سامان نتوانست نمود ، لاجرم او را با داراب خان و دیگر فرزندان متصل دولخانه نظربند نگاه داشتند . و حالی که بران خود فال زده بود براءالعین صورت آنحال مشاهده نمود ، و بهمین دستور یکی از بنوها نوشتهٔ مهابت خان که در جواب مکتوب زاهد خان نوشته و بمبالغه تخریص آمدن او نموده بود ، آورده گذرانید . از روی اعتراض خان و مانع بتاراج داده او را نیز با سه پسر محبوس ساختند . و چون نزدیک قلعهٔ اسیر که در استحکام و متانت و ارتفاع های و سامان توپ و تفنگ و چشمه های جاری نظیر خود بر زمین

ندارد ، و راه بر آمدش در نهایت تنگی و تاریکی ، چنانچه زالی سر راه بر رستم می تواند گرفت ، رسیدند - مصحوب شریف نام ملازم سرکار عالی منشور والا مشتمل بر ترهیب و تخویف و امید بنام میر حسام الدین ولد میر جال الدین حسین انجو قلعه دار آنجا فرستاده تاکید نمودند که بمجرد آمدن میر مذکور برای استقبال منشور دیگر بیالا رفتن نگذارد - اتفاقاً میر از سعادت منشی و اخلاص درست بی مبالغه و مضایقه قلعه را بشریف سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده حضرت شاه را دید ، و بمنصب چهار هزاری ذات و سوار و علم و نقاره و خطاب مرتضی خانی سرافرازی یافت - روز دیگر با خانخانان و داراب خان و سایر اولاد او بیالای آن حصار متانت آثار بر آمده عورات و اسباب زیادی را در آنجا گذاشته تا سه روز بخاطر جمع در سر انجام آذوقه و مصالح قلعه داری پرداخته گوپال کور را بنگهبانی قلعه مذکور سر بر افراختند - رفتن بیالای قلعه محض برای آن بود که خانخانان را با داراب خان و فرزندان دیگر محبوس سازند - چون رای برگشت با خود به برهانپور آوردند ، و راو رتن هاده را که سپاهی قرار داده صاحب الوس است ، در میان آورده برسل و رسایل حرف صلح مذکور ساختند - مهابت خان در جواب نوشت که حرف صلح بی خانخانان متعذر است ، تا او نیاید این معامله بگفتگوی دیگران راست نمی آید - شاه بلند اقبال خان مذکور را اندرون محل طلبیده دلجوئی زیاده از حد نموده بمبالغه ظاهر ساختند که چون درین وقت جز عنایت الهی و کارگری تائید فیض نامتناهی معین و مددگار دیگری نیست ، از شما توقع همراهی و معاونت زیاده از آنچه توان گفت داریم - اگر بمقتضای جوانمردی و اصالت حفظ ناموس و عزت این دولت بر ذمه همت خود گرفته کاری بنمائید که معامله بحالت اصلی گراید ، هر آئینه سالهای دراز ممنون دولتخواهی و اخلاص درست شما خواهیم بود - بعد این گفتگو روابط عهد و پیمان را بسوگند مصحف مجید مستحکم ساخته بعزیمت صاحب روانه آب نریده ساختند - و مقرر فرمودند که این طرف آب توقف نموده بنامه و پیغام تمهید مبانی صلح و دوستی نماید - اتفاقاً پیش از رسیدن خانخانان شبی جمعی از دلاوران لشکر بادشاهی بندهای شاهی

را غافل یافته از گذر غیر متعارف گذشتند - و دیگر لشکریان نیز از تعاقب آنها سرکرده از آب عبور نمودند - بیرم بیگ از مشاهده این حال دست از خویشتن داری برداشته و قطع نظر از محافظت گذرها نموده روی توجه بسوی برهانپور آورد - درین وقت خانخانان از نیرنگی اقبال گرفتار ششدر حیرت گشته درمانده کار خود شد - و از رسیدن پی در پی نوشته های سلطان پرویز مشتمل بر وعده و وعید و دلاما و استالت و دلجوئی بسیار و پیغام گذاران چرب زبان بی اختیار از جا درآمده روی راست پس خم طریقت زد و بوسیله مهابت خان رفته سلطان پرویز را دید - آنحضرت از استماع عبور موکب جهانگیری از آب نریده و برخاسته آمدن بیرم بیگ با مردم شاهی و رفته دیدن خانخانان به سلطان پرویز از روی حقیقت ناشناسی و معامله نافهمی دل از وفای همگنان برداشته و از قتال و جدال باز آمده قرار دادند که در اطراف ممالک محروسه بولایت غنیم درآمده چندی در آنجا بگذرانند - و بناگزیر وقت عمل نموده بمباره گری این امر دشوار از سمت راه یکسو شوند - لاجرم بر امضای اقتضای این رای صواب آرای عازم دکن شده دوم مهر منته هژده جهانگیری مطابق بیست و پنجم ذی قعدة سنه هزار و سی و دو هجری از آب تپتی گذشته بجانب دکن روانه شدند - درین هرج و مرج جمعی کثیر از بندهای بادشاهی و شاهی ناکام جدائی اختیار نموده از همراهی باز ماندند - و چون وطن جادون رای و اوداجیرام بان طرف بود ، ضرور چند منزل همراهی نموده بفاصله یک منزل از عقب می رفتند ، و اسباب و دواب که درین اضطراب در راه از مردم میباند خوانندی می نمودند - و چون یقین میدانستند که دکنیان همراهی نخواهند کرد ، و در وقت کار دیگران را هم از راه برده حرکت ناپسندیده درمیان خواهند آورد ، آنها را رخصت نموده فیلان گرانبار را با احوال و ائقال در قلعه ماهور به اودا جیرام سپرده روانه پیش گشتند - و سلطان پرویز و مهابت خان تا چهل کروه تعاقب نموده مراجعت به برهانپور فرمودند ، و آنحضرت از راه قلعه ماهور بسرحد تلنگانه که داخل ملک نظام الملک است در آمده متوجه بسمت اودیسه شدند - نور جهان بیگم این خبر شنیده با ابراهیم خان خالوی خود که صاحب صوبه

باستقلال صوبه بشکاله بود ، نوشت که از هر راه که رو دهد حسب الامکان کوشش نماید تا معامله یکسو شود . لاجرم این نامعامله فهم نیز از کار خود شاری نگرفته گردش روزگار و تقلب لیل و نهار را بحسابی برنداشت ، و گوش بسنجان بیگم انداخته بمقام اقامت مراسم بی ادبی در آمد ، و اکتفا بدین معنی نکرده مبالغه تا جای رسانید که باحمد بیگ خان حاکم کتک برادر زاده خود نوشت که زیاد بر مقدور مانع گذار عساکر عالی گشته بهر طریق که دست دهد راه بر سپاه گرامی ببندد ، و اگر کار بچنگ کشد خود را روکش آن آتش سرکش ننموده چون پروانه بی پروا بر آن شعله جهان سوز زند . بالجمله چون بندر مچلی پتن مرکز رایات اقبال شد ، در اثناء راه وقت کوچ میرزا محمد ولد افضل خان با والد و عیال راه فرار سرکرد ، و شاه والا جاه پمد از شنیدن این خبر سید جعفر و خان قلی نوکران معتمد خود را بدنبال او فرستاده امر فرمودند که اگر ازنده بدست آید بهتر و الا سرش بیارند . همین که فرستاده ها بان مصدر ابواب بی طریقی رسیده هر چند به ترتیب مقدمات بیم و امید سخن پردازی نمودند از جا در نیامد ، و عورات را به پناه جنگل درآورده خود مردانه بچنگ ایستاده قصد آویزش نمود ، و داد جدال و قتال داده جمعی کثیر را با خان قلی راهگرای وادی نیستی ساخت ، و سید جعفر با چندی دیگر زخمهای نمایان برداشته آخر کار بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون او و همراهانش بر خاک هلاک ریخته سرش بریده بحضور عالی شتافتند . چون از نزدیکی برهانپور مصحوب افضل خان بازوبند لعل برای عادل خان و فیل و شمشیر مرصع بجهت عنبر فرستاده درخواست همراهی نموده بودند ، افضل خان در بیجاپور از شنیدن این خبر بحال تباه و روز سیاه فسخ عزیمت معاودت نموده هانجا بودن خود قرار داد ، و مهابت خان بر این معنی مطلع گشته دو کلمه در معذرت این قضیه نامرغیه مشتمل بر تفقد و دلجوئی بسیار بخان مذکور نوشته از راه مزید استائات طلب حضور نمود . او بدستاویز این مکتوب از بیجاپور روانه شده بدرگه عالم پناه آمد . القصبه در اثناء توقف شاه بلند اقبال در مچلی پتن ، سلطان محمد قطب الملک از راه

سعادت منشی خود را هوادی نیکو بندگی و حسن خدمت نزدیک ساخته نخست از راه تقدیم وظایف ضیافت و مهمانداری و ارسال نزل و اقامت که از مراسم امثال این مقام است در آمد - و معتمدی را با ساوری گرانند و پیشکش لایق از نقد و جنس بملازمت فرستاده مریدانه اظهار وفا و وفای نمود ، و بگماشتهای خود نوشت که همه جا در مقام خدمتگاری و جانشیناری در آمده آنچه در حیز امکان گنجای داشته باشد بجا آرند - چون موکب سعادت از آنجا متوجه اودیسه شد اکثر جاها از راه ساحل دریای شور و جنگلهای دشوار گذار عبور نموده بعد از طی مراحل بسرحد آن ولایت در آمدند ، و آخر ماه آذر ظاهر کتک که نشیمن حکام آن صوبه است ، مخیم سראقات خیل دولت گردید - وقتی که از آنجا باراده توجه صوب بنگاله نهضت فرمودند ، احمد بیگ خان حاکم کتک هنگام کوچ سر راه بر عبور خیل اقبال گرفت ، و بعد از ستیز و آویز شکست عظیم خورده بطریقی بی جا و بی با گشت که تا هنگام رسیدن بنگاله هیچ جا بند نشده بحال تپاه و روز سیاه بخل خود ابراهیم خان پیوست و ولایت بی حاکم مانده - بنا بر آنکه زمینداران و غنیم اجنبی در آن سر زمین بسیار اند که عمرها انتظار این قسم روزی دارند ، ناچار ولایت را باولیای دولت سپرده قرین فتح و ظفر بسوی مقصد راهی شدند - ابراهیم خان ازین معنی خبر یافته بی توقف بالات پیکار و اسباب کارزار از نواره و لشکر بیشمار و فیلان مست و دیگر ساز محاربه از جهانگیر نگر معروف به ڈهاکه روانه شده به اکبر نگر که سابقاً به راج محل اشتهار داشت رسید ، و شهر را بر یکدست گذاشته از سر دخول آن در گذشت و حصار مقبره پسرش را که در یک گروهی از اکبر نگر واقع است ، بنابر آنکه بر ساحل دریا اساس یافته و اعانت مردم نواره و آذوقه بر وفق خواش پاو می رسید ، بنگاه لشکر و مفر و مقر خویشتن و همراهان قرار داده نخست بیای خود به گورستان در آمد - آنگاه احوال و ائصال سپاه را در چار دیوار حصار استوار گذاشته چندی را بنگاهبانی آن باز داشت و خود با سایر مردم از آب گنگ گذشته در آن سوی آب چون حباب خانه خراب بیاد هوا خیمه بر سر پا کرده اساس تزلزل بر آب نهاد - چون شهر اکبر نگر از قدوم سپاه نصرت دستگاه برکت اندوز گردید و قلعه آن خطه از فیض نزول خیل

سعادت آبروی عالم آب و خاک آمد ، ظاهر شد که ابراهیم خان بر سر پرخاش امت ، از روی عنایت نشانی بنام او صادر فرمودند - مضمونش آنکه درین ایام بحسب تقدیر ربانی و سرفوشت آسمانی آنچه لایق بحال این دولت خدا داد نبود از کتم عدم بعالم ظهور جلوه گر شد ، و از گردش روزگار و سیر لیل و نهار گذار بهادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاده ، اگرچه در نظر همت ما وسعت این ملک از جولانگاه نگاهی پیش نیست و مطلب ازین عالی تر است ، لیکن چون این سرزمین در پیش پا افتاده بررسی نمیتوان گذشت و گذاشت ، اگر او اراده رفتن درگاه داشته باشد ، دست تعرض و تصرف از جان و مال و ناموس او کوتاه داشته میفرمائیم که بفراغ خاطر روانه درگاه شود ، و اگر توقف صلاح وقت داند ازین ملک هر جا پسند افتد اختیار نموده آسوده و مرفه الحال زندگانی نماید - ابراهیم خان در جواب معروضداشت که بندگان حضرت این ملک را به پیر غلام خود سپرده اند ، سر منست و این ملک - تا جان دارم میکوشم - خوبیهای عمر گذشته معلوم که از حیات مستعار مجهول الکمیت چه مانده ، بجز این آرزو و ارمانی در دل نیست که حقوق تربیت ادا نمایم - چون رای اشرف بعد از پاس صلاح پذیری آن خان نامعامله فهم بچنگ قرار گرفت ، لاجرم گروهی از سوار و پیاده کار آزموده جرار بسرداری دارابخان خلف خاننات و همراهی سید مظفر و سید جعفر و خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان نامزد محاصره مقبره فرمودند - و سردار جلادت آثار و سایر سرداران و سپاهیان کار فرموده بعد از وصول مقصد اطراف آن دیوار بست را پی سپر پای پویه ساخته بدست تصرف احاطه تامه دادند - و چون استحکام آن چار دیوار استوار مرتبه نداشت که بمحض یورش بی نقب و ملچار و پرانیدن برج و باره و دیوار بر آن دست توان یافت ، لاجرم ملچار های استوار قرار داده آنها را رفته رفته پیش بردند ، و نقب ها جا بجا سر کرده همگی را مرتبه بمرتبه پای دیوار آن حصار رسانیدند ، و ته بروج و باره را تهی نموده بیاروت انباشتند ، و آنها آتش داده برخی از دیوار و برجی عظیم را بهوا پرانیدند - چون ازین راه جاده فتح حصار حسب المدعا بر روی هواخواهان کشاده یورش نمودند و درویشان بمقام مدافعه و مانعه در آمده بر سر رخنه بل

بر سر جان و مال و عرض پا افشودند - و مدتی از طرفین کارزاری عظیم دست داده بسمی سر در سر این کار شد تا آن دیوار بند بدست درآمد - درین میانه جمعی کثیر داد دار و گیر داده نام نیک در عوض جان گرفتند - چنانچه از هواخواهان عابد خان و رحیم خان و آقا شریف و حسن بیگ بدخشی و سید عبدالسلام بارهه و چندین نامدار دیگر جان نثار گشتند - و از متحصنان جمعی کثیر جریح و قتل شدند ، و از ناموران ایشان میرک جلایر بود که بقتل رسید ، و گروهی انبوه از بیم سیلاب تیغ آبدار بهادران خود را بآب افکنده رخت بقا بآب فنا دادند - رای صواب پیرای آن نیر عالم آرای فروغ تصویب بر ساحت ارسال افواج بر سر ابراهیم خان انداخته تصمیم این عزیمت راسخه نمود - چنانچه فوجی آراسته و پیراسته بسرداری عبداللّه خان بهادر فیروز جنگ و همراهی راجه بهیم و خواجه صابر مخاطب به خان دوران بهادر و دریا خان و بهادر خان روهیله و علی خان ترین و دلاورخان بریج و کریم دادخان و شیر بهادر و دیگر امرا و ارباب مناصب والا بتنبیه او تعین شدند - بنا بر اینکه ابراهیم خان جمیع کشتی ها را بآنسوی رود برده عبور ازان بدون کشتی امکان نداشت - خان مذکور ناچار بالا رویه رودبار را گرفته مرحل نورد ساحل دریا شد که شاید در قرای دریا کنار جای کشتی بدست افتد - قضا را اندیشه آن سردار درست نشین گشته چهار منزل کشتی بتصرف درآوردند - و آن خان کار طلب بعد از فوز مطلب تجویز توقف ننموده بیدرنگ دریا خان و بهادر خان و کریم داد خان و محمد خان مهمند را با سه صد جوان کار دیده بر چیده و تاین خود از لشکر سیلاب اثر برگزیده با پنجاه سر اسب از آب گذرانید - از اتفاقات سنیه درینوقت ابراهیم خان ازین معنی آگاهی یافته با سرعت باد و سحاب بکنار آن آب شتافت ، و یا جمیع نواره سر راه را مسدود ساخته فی الحال سفینه های چارگانه را غرق کردن فرمود - چون رود عظیم تاجبور پرنیه که بدریای کلان گنگ می پیوندد میان او و دریا خان حایل بود ، احمد بیگ خان خویش خود را بر سر خان مذکور تعین نمود ، درین حال که او با دلیران موکب اقبال مقابل شد باوجود پیادگی بهادران به تلاش رستانه

او را گوش تاب بلیغی دادند - ناچار طاقت مقاومت نیاورده رو براه فرار نهاد - ابراهیم خان از خبر فرار او دل شکسته شده فی الحال از دریای تاجپور عبور نمود و دریا خان را محاصره نموده اطراف او را بچندین حصار دیگر مثل نواره که دریای آتش بود و همچنین بهادران پولاد جوش آهن پوش احاطه نمود - چون دریا خان و همراهان او گرفتار این گونه محصور شده بودند از در آمدن شب بسر دست جا و بیجا در پناه ظلام لختی دل نهاد شدند - و دل بر کارگری تأیید بسته نظر بر راه عقده کشائی اقبال کشادند - درین حال عبدالله خان بهادر که در مقام کومک اولیا قهر اعدا بود ، بچاره گری برخاسته در خانه زین نگاوران زمین نورد نشست ، و همان طریقه پیشینه را پیش گرفته بجانب بالا رویه آب روان شد - و روی بسمت بهاگلپور که آنجا نشان کشتی چند گرفته بود نهاد - بامدادان بمقصد پیوسته و چندین کشتی کلان فرا دست آورده از صبح تا سه پهر سراسر لشکر بی پایان را با سواران و چارپایان از آب گذرانید ، و بیدرنک آهنگ کومک دریا خان نموده رو بدان جانب آورد - و دریا خان از توجه خان فیروز جنگ آگاهی یافته بی توقف بهمرأهتی همراهان خان را استقبال نموده بعد از الحاق با اهل وفاق باتفاق متوجه تنبیه غنیم شدند - ابراهیم خان با پنج هزار سوار آراسته و فیلان جنگی بدمست را پیش رو داده از عقب آنها رخ بسوی هواخواهان دولت شاهجهانی نهاد ، و از همه پیشتر دریا خان که هراول موکب اقبال بود خود را باحمد بیگ خان سردار هراول ابراهیم خان رسانیده بزد و خورد در آمد - و در حمله و هله اول او را شکست داده بر فوج جرانغار زد - قضا را درین اثنا از آنجا که مقتضای قدر است کتیبه از کتائب اهل صوبه بر التتمش شاهی که بکارگزاری خواجه صابر و علی خان ترین سمت تفویض داشت روبرو شد - نخست محمد خان مهمند که لختی از هراول دور دست افتاده بود با ایشان بدستبازی درآمده بعد از نمایش دستبرد نمایان با هفتاد تن از منتسمان و خویشان خویش سر در راه ولی النعمه جاوید داده نیکنامی ابد که نهایت نیکو سرانجامی سپاهی است در برابر گرفت - و احداد خان خلف او نیز زخمهای کاری برداشته بیهوش بر خاک کارزار

افتاد. و درین حال قول خان فیروز جنگ از جا در آمده بر قلب ابراهیم خان تاخت و دلیران طرفین با یکدیگر بر آمیخته بهم در آویختند و بی مبالا خون یکدیگر چون آب بیدر بر خاک هلاک ریختند. و از جمله بکه تازان عسکر شاهی که داد بهادری داده کارستانی بر روی کار آورده در عین گرمی، هنگامی مصاف دلیری از تاینان عبدالله خان که بحسب اتفاق بابراهیم خان بر خورده او را بی سر ساخته بود انگشتر آن سردار را بجهت نشان نزد خان فیروز جنگ آورد، و مقارن آن سپاهی دیگر سرش را پیش پای اسب عبدالله خان انداخت. برین سر افواج لشکر بادشاهی شکست یافته روگردان شدند، و عسکر شاهی بعد از اقامت مراسم تعاقب و امر و قتل بیشمار از بقیه السیف اقناع از راه ابقا نموده طریق معاودت پیمودند، و سر آن سردار بر دار نیزه کرده مظفر و منصور بملازمت سرور هفت کشور شتافتند، و مبارکباد فتح بمسامع علیه حضرت اعلیٰ رسانیده موقع تحسین و مورد استحسان گشتند.

مجملاً چون ابراهیم خان بکار آمده جهان بکام هواخواهان گشت، از بیم مبادا در عرصه پهنای آن کشور که چهارسوی آن راجها و مردم مواس فروگرفته اند آسیبی از تغلب بیگانگان بر ممالک محروسه بادشاهی بر خورد، یا خیلک شان بر ولایات متعلقه بادشاهی دست اندازی کنند، صلاح وقت در آن دیدند که بالفعل ملک را محفوظ داشته بمحافظت آن پردازند. بنابر آن دقیقه باین عزیمت صائب ماهجه رایات آفتاب شعاع را درجه کمال ارتفاع داده از راه خشکی بدولت و سعادت مقرون فتح و نصرت متوجه دهاکه شدند. و بعد از رسیدن آنجا و ملازمت نمودن احمد بیگ خان قریب چهل لک روبیه نقد سوای دیگر اجناس و پانصد فیل بقید ضبط درآورده دارانخان را قسم داده بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز فرمودند، و زن و دختر او را با یک پسر شاهنواز خان همراه گرفته متوجه اله آباد شدند، و در آخر اردی بهشت ماه پتنه داخل که در آنولا بجایگیر سلطان پرویز متعلق بود شده از آنجا بیدرنگ بآهنگ جونپور و اله آباد نهضت فرمودند. اکثر جا گیرداران و منصبداران آنصوبه آمده ملازمت نمودند. و در اثناء راه بخاطر مبارک رسید که رهتاس اگر بجهت بنگاه و

مبب نگاهداشت اسباب و اثاث سلطنت و گذاشتن بعضی از خادمان محل بدست آید بصلاح دولت اقرب است - از آنجا که آمد اقبال است سید مبارک قلعه دار آنجا بر اراده خاطر اشرف مطلع گشته بطیب خاطر بسعادت ملازمت شتافته قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود و خود نیز در سلک بندهای درگاه انتظام یافت - بالجمله آنحضرت جمیع اهل معالی را در آن حصن متین باز داشته خود بدولت و سعادت رایات ظفر آیات را بسمت جونپور ارتفاع دادند - اکنون برای شادابی ابواب سخن بجملاً مذکور از حصانت و رفعت و فسحت آن نموده میشود ، قلعه دیرین بنا ، رهتاس که از نهایت متانت اساس اساس متانت بر کوه نهاده ، و از کمال حصانت حصار حصار کوهی بر گردا گرد کوهسار کشیده ، در استواری بروج و سر افزای عروج از درجات همت علیا و اندیشه رسا یکقلم چیزی باقی ندارد - و در فسحت ساحت از مساحت سایر قلاع روی زمین همه حساب فاضل می آید - آن حصار رفعت آثار که در مغرب رویه پتله و بهار واقعت بر بالای کوهی اساس یافته گردا گردش از طرف دامن کوه شانزده کروه پادشاهی است - و محیط ^۱ [قلعه] ^۲ ش قریب به دوازده کروه و ارتفاعش اکثر جاها نیم کروه - و کوهچه مذکور بکوهستان کلان ممتد که به پنگاله متعلق می شود ، پیوسته است - و چار دیواری در نهایت استحکام و متانت از سنگ و صاروج بر اطراف آن کشیده مشتمل بر چارده دروازه و نزدیک هر دروازه دهی معمور درون حصار واقع است - درینولا از آنجمله چهار دروازه مفتوح است و باقی مسدود - و در آن قلعه سه چشمه همیشه جاری اتفاق افتاده که آب یکی از آنها قریب سه آسیا باشد - و سه تال چشمه خیز پهناور نیز بر فراز آن قلعه واقع است که پیوسته از آب سرشار است - و از آنجمله تالابی است که فسحت آن به نیم کروه می کشد ، و در آن حصار کشت و کار بسیار می شود - و از زراعت آن مزارع چندان غله حاصل می شود که در وقت محاصره و تنگی کار متحصنان را کفایت کند - هم در اندرون حصار مرغزار و علف زار بسیاری هست که دواب ساکنان آنجا را بچراگاه بیرون احتیاج نیست - و از هیچ جانب سرکوبی ندارد مگر از

سمتی که بکوه کلان متصل است - و موضع اتصال آنرا شیر خان افغان بریده و از عدم مساعدت روزگار فرصت بسر بردن آن دیوار نیافته - راجه مان سنگه در وقت حکومت خود بمرمت آنحصار استوار پرداخت - چنانچه نشیمنهای دلکش ساخته باغی در کمال نزهت نیز طرح انداخت - و دیواری سنگین اساس در نهایت رفعت و استحکام بر آن سمت کشید - اکنون اینطرف نسبت باطراف بای در محکمی کمی ندارد - و از مبدا بنای این دیر دیرین بنیاد تا الحلال هیچ زبردستی دست تصرف بر آن نیافته -

بیان ولادت با سعادت شاهزاده

محمد مراد بخش در قلعه رهناس

درین ایام بمقتضای ارادت کامله ایزدی چهارگه‌ری از شب چهارشنبه بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و سه سال نوزدهم جلوس جهانگیری باقی مانده دولت سرای سعادت آنحضرت و مهد عصمت نواب اقدس نقاب ممتاز الزمانی از نور ظهور تجلی و ورود شاهزاده والا گهر که در قلعه سنگین اساس رهناس بعالم شهود روی نموده نمودار ساحت طور آمد - و آن شاهزاده بمراد بخش موسوم گشته این گزیده مصرع موافق تاریخ مذکور زبانها شد - (مصرع)

مراد شاهجهان بادشاه دین و دول

چون موکب اقبال در شهر سنه هزار و سی و سه در جونپور نزول اجلال نمود از عرایض منہیان بمسمع علیه رسید که دیگر باره فوجی جرار بسرکردگی سلطان پرویز و اتالیقی مہابت خان با سایر امرای عظام تجهیز نموده نامزد آن جانب ساخته اند - و فرمان بنام سلطان مذکور رسید که چون خاطر از جانب خانخانان جمع نیست ، و دارالخانی همراه شاه بلند اقبال است ، باید که خانخانان را بعنوان نظربند متصل دولت خانه خود در خیمه مختصر فرود می آورده باشد - و جانان بیگم زوجه شاهزاده دانیال را که شاگرد رشید پدر خود است نیز با او یکجا داشته مردم معتمد بیامبانی آنها تعیین نمایند - شاهزاده باتفاق مہابت خان فہم نیم غلام خانخانان را نیز خواست که دستگیر نماید - آن مرد مردانه که درکار آگهی

و سپاه گری یگانه عصر خود بود ، رایگان بخود را به بند نداده با یک پسر و چهارده نفر بزد و خورد در آمده کارنامهٔ سام سوار و آثار رستم و اسفندیار بر روی کار آورده داد بهادری داد و جان را فدای راه غیرت و طریق مردی ساخت - چون آن حضرت بسبب رعایت آداب مراعات والد والا جناب مقابله با فوجی که از دربار تعیین شده باشد مکروه می شمردند تا باعث انکار جمعی که از حقیقت کار خبردار باشند نگردد ، ناچار بانعطاف عنان انصراف مردم آردو و سپاه زبون اسپه را دستوری داده از آنجا که مقتضای نزول احکام قضا و قدر است ، و آثار اقتدار آن در امثال این احوال حجاب هوش و پردهٔ چشم و گوش ارباب دانش و بینش میگردد خطای در کنکاش روداده از راه نیامد کار با جمعی قلیل در عقب مانده اکثر مردم را پیشتر فرستادند - درین اثناء افواج پادشاهی از آب گنگ گذشته چون اینقسم قابو را عین مطلب می دانستند از اطراف و جوانب رسیده بمحاصره پرداختند ، تا آنکه درینوقت سائر زمینداران بنگاله تمام نواره را با لوازم آن از توپ و تفنگ و غیره همراه گرفته راه فرار سر کرده بودند - یکه تازان موکب دولت پایدار خصوص راجه بهیم رضا بخالی گذاشتن معرکه مصاف نداده بمحض خاصیت عزم راسخ و قدم ثابت و بی باکی قلب ارادهٔ رزم پیش نهاد همت ساختند - نخست از هر دو طرف پیغام تیر و تفنگ بمیان آمده تا دیری داد مجادله و مقاتله دادند ، بعد آن هزیران پولاد پنجه که هریک یک سوار معرکه کارزار بودند - و از فرط تهور ذاتی خانهٔ مات عرصهٔ مصاف را دارالبقاء حیات جاودانی و نجات کدهٔ امید میدانستند قطعاً از منصوبهای خصم افکن که حریفان پرفتن نصب نموده قیل بند تدبیر ساخته بودند باکی نداشته بی مبالات روی بشکستن آن آوردند - و سرپنجهٔ مردی و مردانگی و حریف اندازی برکشوده عاقبت کار دست و گریبان شده بهم درآویختند - درین داروگیر راجه بهیم با چندی از دلیران راجپوت احاطهٔ بهادران فولاد جوش آهن هوش درهم شکسته فوج پیش روی سردار را تار و مار ساخت و بصدمة باد حملهٔ شرانه و ضرب برجههٔ مردانه قیل جتاجوت

را که در سیاه مستی و فوج شکنی نظیر خود نداشت از پا در آورده خود را به سلطان پرویز رسانید - درینوقت کارزاری بغایت صعب اتفاق افتاده و مصافی عظیم روی داده - چون سران دیگر توفیق مدد او نیافتند آخرکار سر در سر ولی نعمت خود کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پای درآمد - و از جانب دیگر بیرام خان میر بخشی محاطب به خان دوران از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده خود را بر فوج توپخانه که دریای جوشان آتش بود زده احیای مراسم جانسپاری و حق گذاری نموده بکار آمد و هم چنین هر سری بغنیم روبروی خود بکارزار درآمده صفحه میدان ستیز را از شور گیرودار نمودار عرصه رستخیز نمودند - بس که گرد عرصه مصاف از تگابوی نوندهای معرکه نورد و سمندهای میدان گرد گرد آن هوا گرفت - اطباق چرخ اخضر مانند صحن کره خاک غبار اغبر گردید - و بس که آتش کینه شعله افروز جدال و قتال برق کردار در یک نفس خرمن حیات چندی تن از بهادران طرفین سوخته بیاد فنا در داد - مقارن اینحال بحسب قضا و قدر توزک موکب اقبال درهم پاشیده جمعی از ناقص فطرتان سر بدر بردن غنیمت دانسته همه به یکبارگی جلو گردانیدند - بمرتبه که غیر از فیلان علم و طوغ و قورچیان کسی گرد و پیش شاه والا جاه نماند - افواج بادشاهی مرکزوار آن محیط دولت و اقبال را درمیان گرفته اسب سواری خاصه را بزخم تیر از پای در آوردند - آن افتخار پردلان عرصه کار و شیر بیشه پیکار بهمراهی لشکر التفات نموده خواست که پیاده رخ به پیکار آورده چون پلنگ صفت شکن یک تنه رو بعرصه کارزار آرد و تنها مانند نهنگ مرد افکن بر دریای لشکر اعدا زده صفحه کارزار را کارستان سازد - درین اثناء عبدالله خان رسیده اسب خود را پیش کشیده بمالغه و الحاح سوار نمود و بصد زاری و التماس عطف عنان نمود ، چون آنحضرت دیدند که نقش چنین نشست و قضیه چنین صورت بست ، از کمال حقیقت آگاهی و نهایت اطلاع بر گردش های روزگار و تقلبات لیل و نهار بمنز معامله و رسیدن دانستند که هنوز چهره شاهد مقصود درتقاب تاخیر و حجاب

تعویق وقت است - لاجرم بدستیاری عنان داری تیز جلوی نکرده دستبازی
کنان خود را از چشم زخم نگاه داشتند - و رفته رفته کناری گرفته نخست
ساحت قلعه رهتاس را بفروغ تشریف اشرف نورانی ساختند - و سید
مظفرخان باره را با رضا بهادر در خدمت شاهزاده مراد بخش به
نگاهبانی قلعه گذاشته و دیگر شاهزادها را همراه گرفته از همان راه
اودیسسه بقصد دکن معاودت فرمودند - و بداربخان نوشته که در گدهی
آمده سعادت ملازمت حاصل نماید - آن خان نامعاسله فهم بحکم ظهور
عواقب امور که بر ارباب تجارب و مردم آزموده کار پوشیده نمی ماند
از روی کار و بمقتضای وقت و حال مصلحت دیگر اندیشیده معروض
داشت که زمینداران آنصوبه فراهم آمده سر راه مرا گرفته اند ازینجهت
نمی توانم خود را به حضور رسانید - چون این بیروشی و ناهنجاری
آن اجل رسیده بر طبع مبارک نهایت گرانی آورده مزاج مقدس را بشورش
آورد - ناگزیر پسر جوان او را حواله عبدالله خان فرمودند - او همان لحظه
بقتل رسانیده خاطر از آشوب وپرداخت - از آنجا کوچ بکوچ متوجه شده
از همان راه بظاهر یرهان پور تشریف آورده در لعل باغ نزول اجلال ارزانی
فرمودند - و بمحاصره قلعه پرداخته تمامی پرگتات آن صوبه جاگیر بندهای
تعجب کشیده تنخواه نموده در محال باقی مانده کروریا تعیین فرمودند -
فرستادها از روی استقلال تمام اعمال را متصرف شده بضبط درآوردند -
راو رتن مخاطب پسر بلندرای بسراجم قلعه داری پرداخته چندی
بمدافعه و مقاتله درآمد - داد مقابله و مجادله داد - و پنج شش ماه
رد و بدل توپ و تفنگ از درون و بیرون در کار بوده - درین میان روزی
چهار تنقی از کمال دلاوری ذاتی و بیای حصار نهاده مانند باد صرصر که
بی محابا خود را بر آب و آتش می زند و بیرونی توپ و تفنگ شد -
و به ضرب دست و زور بازوی قدرت دیوار یک جانب انداخته یکسر راست
تا قلعه دولتخانه شتافته آنرا نیز بتصرف خود درآورد - و عبدالله خان
و غیره که بمحاصره پرداخته از هر طرف جنگ انداخته بودند بعد از شنیدن
این خبر عنان گردانیده از روی نفاق نه بمدد او پرداختند و نه این مقدمه را
بعرض عالی رسانیدند - تا آنکه میان دلاوران بیرون و درون جنگ عظیم

در پیوسته کارزاری عظیم بمیان آمده - و دلاوران مغول و متهوران راجپوت از اول روز تا یک پهر شب بیاد حمله مرد افکن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر برآورده خون هم بجاک هلاک ریختند - درین حالت محمد تقی از قلت عدد همراهان و ییغبری و بی مددی اهل لشکر خود بستوه آمده با سیصد نفر پیاده گشته در قلعه دولتخانه دوامد - و باوجود خالی شدن ترکشها از تیر و از کار افتادن شمشیر و جمدهر مرزانه کوشیده در مقام مدافعه و مواجهه کشاده چپین دست و بازو به سرپازی و جانفشانی برکشود - و آخر کار در تاریکی شب از زوی لاعلاجی راه بجای نبرده با همراهان تن بقید گرفتاری داد - درین واقعه قضیه هایلہ تیغ بیدریغ که از نزول قضای مبرم پای کم ندارد سرگذشت دو هزار آدم گشته نمایان بسی مردم سپاه بجاک برابر ساخت - در خلال اینحال عارضه نامالایم غرض وجود مقدس گشته مزاج و هاج را از مرکز اعتدال منحرف ساخت - لهذا از آنجا کوچ فرموده مقام سنگنیر سرمزل اقامت نحیل اقبال ساختند - درینحال عرضداشت هواخواهان از درگاه والا بدین مضمون رسید که از معاودت عالی از بنگاله آن مملکت در جاگیر و حکومت مهابتخان تنخواه گشته - فرمان شد که زمینداران آنجا بدازانخان^۱ [متفق شده] روانه ملازمت سازند - و بمهابتخان حکم شد که بقید ساختن دارانخان از مضاحمت دور است - باید که بمجرد ورود فرمان سرش از تن جدا ساخته بحضور اشرف بفرستد - لاجرم یکی از خدمتگاران مقرب خان مذکور باشاره مهابت خان در روز داخل شدن لشکر بزخم جمدهر او را از هم گذرانید و مهابت خان سرش بریده بحضور فرستاد - و عرب دمت غیب که بجهت آوردن هوشنگ ولد شاهزاده دانیال و عبدالرحیم خانننان نزد سلطان پرویز رفته بود آمده ملازمت نمود - و خانننان پیشانی نیاز بر زمین نداشت داشته زمانی دراز بر محالالت بر نداشت - حضرت خلافت مرتبت از روی کمال عنایت بتعظیم و تکریم پیش طلبیده در مقام مناسب ایستاده نمودند و فرمودند که درین محنت آنچه بر زوی کارآمده از آثار قضا و قدر است نه مختار ما و شما - باوجود

این ما خود را شرمنده تر از شما می بینیم - از طرز کار چنین ظاهر میناید که حضرت خلافت مرتبت نسبت باجناب بر سر توجه آمده اند - اگر محافظان قلعه آسیر و رهناس دست از نگاهداشت آن باز داشته بتصرف متصدیان مهیات بادشاهی دهند و شاهزاده های والا قدر را بدرگاه بفرستند مناسب مقتضای وقت و صلاح دولت است - چون مضمون عرایض ارباب وفاق بعرض اقدس رسید ، بنابر التماس دولتخواهان و کارفرمائی سعادت ناچار دل برین قرارداد نهادند و باوجود کمال علاقه محبت مفروط که بشاهزادهای عالی مقدار داشتند بجدائی ایشان رضا دادند - بنابر مقتضای این رای صواب آرای دوازدهم اسفندار سال بیستم جلوس جهانگیری روز دوشنبه سوم جمادی الثانیه سنه هزار و سی و پنج سلطان داراشکوه و سلطان اورنگ زیب بآئین شایسته دستوری درگاه آسمان چاه یافتند - و موازی ۱ [دو لک] روپیه از نفایس و نوادر مرصع آلات و جواهر و فیلان تنومند کوه پیکر همراه دادند که برسم پیشکش از نظر انور بگذرانند - و امر عالی برین جمله نفاذ قرین گشت که نگاهبانان بمجرد رسیدن فرمان قلعه رهناس و آسیر را تسام مردم بادشاهی نموده متوجه حضور شوند - آنگاه بنابر تحریک سائق بخت و تائید دولت و اقبال با موکب سعادت رایت دولت باهنگ توجه صوب ناسک برافراختند - و چون روزی چند در موقف ناسک رحل توقف انداخته از تحمل کلفت میثاق سفرهای شاق که مستلزم حرکات عنیف و تشویش خاطر اشرف بنگرانی کوچ و مقام و رحل و ترحال است باز پرداختند - اتفاقاً اختلاف هوای آن سرزمین که همانا دران آوان خوی مخالفان نفاق آئین متلون مزاج بوقلمون نهاد گرفته بود موافق مزاج اقدس نیفتاد - و نیز از عدم حسن سلوک دکنیان خصوص گروه حبشی که سرشت زشت شان بر بدنهای و دون منشی مجبول است با آنکه پیشتر در مقام اظهار نیکو بندگی و جانشپاری بوده کمال مراتب پرستاری و خدمت گذاری بجا می آوردند درینولا بنابر نوشتههای بی در پی نفاق کیشان تیاه اندیش دربار آغاز بیروشی نموده تعبیر سلوک داده بودند - لاجرم ازین راه خاطر مبارک

بگرانی گرائیده رای انور تقاضای آن نمود که چندی بجهت تغیر آب و هوای ناسازگار بهر جهت که خواهش خاطر اقدس و کشش طبع مقدس اقتضا نماید سفری اختیار نمایند و چون از دیسراگه باز هوای سرزمین تنه مکنون ضمیر منیر بود بر وفق مقتضای وقت نهضت بلاد دوردست که مشتمل بر نوزدهت تمام و موجب اکتساب تفریح منش مبارک باشد پیش نهاد خاطر عاطر نموده بودند - بنابراین عزیمت این معنی فرمودند که از تفرج متنتزهات آن کشور زنگ کلفت و وحشت از آئینه خانه نور اندود طبع اقدس رفع نموده و گرد کدورت از صفا کده صفوت آمود خاطر انور زدوده نقل و تحویل را درینصورت بعمل آورند - و چندی در طی مسافت آن ملک روزگار بسر برند - لاجرم بر طبق این عزیمت صائب روز مبارک شنبه بیست و سیوم شهر رمضان المبارک سنه هزار و سی و پنج از ناسک بدان صوب نهضت اتفاق افتاد - و چون دارالبرکت اجمیر بیست و هفتم تیر از سال بیست و یکم تاریخ جلوس جهانگیری مورد خیل اقبال شد و از میامن زیارت روضه منوره خواجه معین الحق و الدین فیض اندوز گشته اعطای وظایف و عطایای مجاوران آن بقعه متبرکه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - از آنجا لوای والا از راه ناگور ارتقاع یافت - و از ناگور بچوده پور و از آنجا براه جیسلمیر بکشور منده متوجه شدند - غره شهرپور در امرکوت و بیست و چهارم مهرماه خارج تنه مضرب سرادق اردوی گیهان پوی گشت - شریف الملک ملازم شهریار که بحکومت آنجا می پرداخت با پنجمزار سوار و پیاده بسیار از زمینداران و غیره آنجا جمع نموده بقدم جرأت استقبال موکب اقبال نمود - و با آنکه زیاده بر سه صد سوار در رکاب سعادت نبود تاب صدمه آنها نیاورده خود را به پناه قلعه که پیش ازین باستحکام برج و باره و توپ و تفنگ و غیره مصالح قلعداری پرداخته درانداخته بمدافعه و مقابله کمر همت بست - باوجود منع شاه باند اقبال بهادران جلادت کیش ضبط خود نکرده روزی پورش بر قلعه نمودند - چون بر دور قلعه همه جا میدان مسطح یکدست بی درخت و پناه بود و در آن ضلع خندق عمیق [و] عریض پر آب پیش رقتن محال و برگشتن مشکل -

لاعلاج درپس وقایهٔ توکل در میدان ایستاده به تیراندازی قیام نمودند - هرچند آنجناب کس بمبالغه بطلب فرستادند فایده نداد - لاجرم چندی از سرداران مثل ^۱ [راجه گوپال کور] و علیخان ترین و غیره با جماعهٔ منصبداران هدف تیر اجل شدند - مقارن اینحال کوفتی صعب عارض وجود مسعود گرامی گشته طبیعت را بی مزه ساخت - و نیز خبر فوت سلطان پرویز در چهارم آبان مطابق ششم صفر سنه هزار و سی و پنج و رحلت عنبر ^۲ [سیزدهم] اردی بهشت سنه هزار و سی و چهار رسیده باعث برگشتن شد - مجملأ مسافت این راه که چهار صد و یازده کروه بادشاهی است بهفتاد کوچ و پنجاه مقام که عبارت است از چار ماه تمام طی شد - و هنگام اقامت تته چهاردهم صفر سنه هزار و سی و شش پرتو طلوع اختر وجود انور شاهزادهٔ خجسته مقدم فروغ بخش خدر عصمت ملکهٔ دهر ممتازالزمانی آمیده بساطان لطف الله موسوم گشت - و مدت بیست و دو روز آن سرزمین از اقامت موکب سعادت رشک فرمای فردوس برین بوده - چون زیاده برین توقف در آن ولایت موافق صوایدید رای گیتی پیرا نیامد بنابر آن باز هوای نهضت دکن از نزهت کدهٔ خاطر انور سر برزده اندیشهٔ کوچ بر خیال اقامت غالب آمد - و بحکم این عزیمت صائب روز یکشنبه هژدهم صفر سنه مذکور براه ولایت پهاره که از مضافات کشور گجرات است موکب منصور آهنگ معاودت نموده بسوی مقصد رهگرای گشت - و از تته تا ناسک دو صد و شصت کروه بچهل کوچ و مقام قطع شده غره آذرماه الهی سنه بیست و یک جهانگیری در ناسک نزول اجلال موکب اقبال اتفاق وقوع پذیرفت - درینولا سید مظفر خان و رضا پهادر مخاطب بخیمت پرست خان سعادت آسا فتراک اقبال شاهزادهٔ هلال رکاب فلک رخس مراد بخش گرفته بشرف بساط پوس استسعاد یافتند - و چون درین ایام هوای ناسک در نهایت شدت گرمی بود موافق مزاج مبارک نیامده

(۱). غ [مان دهاتا کور]؛ اقبالنامهٔ جهانگیری - صفحه ۳۸۱ - طبع

ایشیانتک سوسائیتی بنگاله -

(۲). غ [سی و یکم] ل -

حسب التماس نظام الملک دارالبخیر جنیر که در نهایت دلکشائی و نزهت فضا و غایت عذوبت آب و لطافت هواست بجهت اقامت موکب جاه و جلال آنحضرت مقرر شده باختصاص این سعادت خاص نامزد گشت - بیست و نهم فروردین ماه سال بیست و دوم جلوس جهانگیری عارتمای خوش و نشیمن های دلکش که دو آن سرزمین دلشاین اساس نهاده عنبر بود از نزول اقدس روکش فلک اطلس شد -

پناه آوردن رکن السلطنت مهابتخان بدرگاه گیتی پناه

چون نورجهان بیگم در همه حال پناه امور بر دولتخواهی خود نهاده از ته دل ماعی درین باب شده مساعی ناجمله بیا می آورد و در تشیید مبائثی کار شهریار متصدی امور ناکردنی گشته بجان میکوشید - و قطعاً مآل این احوال را بخاطر نیاورده دیده کوتاه نظر از سوء عاقبت و خلعت خلعت آنها می پوشید - چنانچه در پیشرفت این کار هر مفسد عظیمی که پیش می آمد مرتکب آن شده مطلقاً در اندیشه صلاح این دولت کده ابد بنیاد که از پرتو انوار عنایت الهی بدین مایه رفعت و این درجه دولت رسیده بود نبود - و مصلحتی چند که محض مفسده و عین نادولتخواهی می بود در لباس دولتخواهی بنظر انور جاوه گر ساخته صلاحهای فاسد و کنگاشهای ناصواب میداد - و آن حضرت خود بغور امور نه رسیده خواه نخواه بر وفق رضای او عمل مینمودند - دریتولا که باعتقاد خود گردش گیتی یکام او گشته رفع جمیع موانع نموده همین مهابتخان را که از داعیان باطنی پرویز بود سنگ راه مدعای خود می دانست خواست که بلطایف الحیل در استیصال او کوشد - و بدرگاه طلب داشتند بآسانی از پیش بردارد - چون مهابتخان که از اصل کار آگاهی داشت دید که پرده از روی راز نهانی برخاسته خصوصیتی که در حجاب مدارا بود آشکارا و بی پرده گشت - ناچار در پی نگاهداشت خود شده بر سر چاره گری معامله رفت - و در صدد تحصیل رضانندی و

خرسندی بیگم شده بمقام اظهار اطاعت و انقیاد غائبانه در آمد - و هر چند چالپوسی و لابه گری نمود مفید نیفتاد - بی اختیار در آن وقت که دستش از همه سو کوتاه شده و در چاره کار خود درمانده نقش این اندیشه که بنابر آمده برأت ساخت خود از طغیان و عصیان که بدو نسبت داده بودند باز نماید - و باین عزیمت راسخ با فوجی عظیم از راجپوتان یکدل و یکجهت بی درخواه اجازت آنحضرت از برهانپور متوجه درگاه گشته چون در کنار آب بهت باردوی جهانپوی پیوست بحسب اتفاق آنوقت تمامی عسکر منصور پیشتر از آب عبور نموده همین حضرت خلافت مرتبت با بیگم و معدودی چند از حواشی و خدم درین سوی آب مانده بودند - ناگاه پیخبر بخوابگاه آنحضرت درآمده زمین بوس نمود - و در ظاهر چنان نمود که غرض من ازین آمدن دولتخواهی و نگهبانی آنحضرت از آسیب دشمنان دوست نما و نفاق کیشان موافق سیما است - درینحال نورجهان بیگم انتظار فرصت نموده خود را به کشتی رسانید و اکثر امرا و سران سپاه را بر سر خویشتن گرد آورده بهان پا خواست که از آب بگذرد - مهابتخان پل را آتش زده دو هزار سوار اعتدائی خود را بجهت مدافعه و مقابله بر کنار آب بازداشت - بیست و نهم جادی الثانی سنه هزار و سی و شش آصف خان باتفاق خواجه ابوالحسن و دیگر عمدها باوجود منع آنحضرت همراه نورجهان بیگم از گذری که غازی بیگ مشرف نواره پایاب دیده بود قرار گذشتن داده - بسبب آنکه سه چار جا از آب عمیق عریض بایستی گذشت در وقت عبور انتظام افواج بجا نمانده هر سواری بطرفی افتاد - و آصف خان و خواجه ابوالحسن و ارادتخان با عاری بیگم روبرو فوج مهابتخان با جمعی قلیل اسپان شنا کرده و براقها تر گشته - جمعی بکنار و بعضی بمیان که ناگاه مردم مهابتخان فیله را پیش رو داده همه را در شبیه تیر و تفنگ گرفتند - و بی اختیار جلو مردم برگشته سوار و پیاده و اسب و شتر خود را بر یکدگر زده قصد گذشتن کردند - و فوج غنیم آن مردم را در پیش انداخته بفیل بیگم رسیدند - و جواهر خان خواجه سرای ناظر محل و نذیم خواجه سرای نورجهان بیگم را با جمعی بقتل رسانیدند - و دو

زخم شمشیر بخرطوم فیل پیگم زده بعد از برگشتن از عقب زخم برچپه بسیار بفیل مذکور رسید - و بدشواری تمام فیل شنا نموده پیگم بدولتخانه بادشاهی رفته فرود آمد - و خواجه ابوالحسن که از هول جان مضطربانه اسپ در آب زده بود هنگام شنا از اسپ جدا شده بمدد ملاح کشمیری جان بسلامت برد - و آصف خان با دو سه کس خود را به قلعه اتک رسانیده متحصن شد - و مهابتخان بعد از رسیدن اتک آصف خان را با شایسته خان پسرش بقید درآورده عبدالرحیم منجم و ملا محمد تتهوی را که هر دو مجموعه استعداد و قابلیت صوری و معنی بودند به قتل رسانید و این مظلمه با خود بآخرت برد -

از آنجا که حکمت کامله ربانی در خلق نسا بعد از مصلحت بقا نوع انسانی در ضمن توالد و تناسل و تربیت اولاد منحصر است - نه حراست مداین و سیاست بلاد و عباد و تجهیز جیوش و جنود و تسویه صفوف مصاف - لاجرم به هیچ وجه برکت در سرداری این طائفه متصور نباشد - و فتح و ظفر در امثال این حالات همانا نوعی از محالات است - چنانچه مکرر به تجربه خردمندان رسیده که دولت در سلسله که فرمانروای آن این صنف ناقص رای باشند چندان نباید - و لشکری که کارفرمائی آن باین طبقه باشد لاعماله فی الحال شکست می یابد - اینهم از کارگذاری زن برهمزن معامله بود که سپاهی بآن کثرت عدد و عدت از خیل راجپوت کوتاه سلاح که بجای دست زدن پای ایستادن ندارند باوجود کمال قلت باین علت شکست عظیم خورده اکثر احاد لشکر پراکنده شده سر خود گرفتند - و هر یک بطرفی زده از میان آن محمصه بیرون رفتند - چون عرصه خالی شد مهابتخان را منازعی و مزاحمی نماند - لاجرم در مهمات ملکی و مالی با جمعیت خاطر و فراغبال مدخل نموده هرچه میخواست میکرد - و در عزل و نصب و قتل و حبس همگنان و سایر معاملات کلی و جزوی مملکت برای خود کار کرده هیچ یک از ارکان دولت و اعیان حضرت را بهیچ برنمیداشت - و شاری از کار خود و

روزگار پاداش گذار کہ محتسب حسابی و مکاف کافیسستہ برنگرفته همگنان را در حساب نمی آورد - ومع ذلک صاحب معاملہ یعنی خداوند ممالک را نیز بیدخل مطلق و خود را مطلق العنان علی الاطلاق ساختہ خلیع العذار بکار خود پرداخت - و باین معنی اکتفا نہ کردہ خود را دولتمخواہ و نگاہیان حضرت مینمود - و درین لباس جمعی از راجپوت دد مرشت بی ادب را بکشک داری آنحضرت برگماشته چند ماہ در خدمت عالی بہیچ وجہ کسی را روی تردد بل قدرت سخن کردن از دور ہم نبود - و اینمعنی بر طبع گرامی منش آن سرور بسیار دشوار می آمد - لاجرم باشارہ عالی جمعی از احدیان کابلی بر سر شورش آمدہ بر سر چراگاہ گفت گوی نمودند - و یک نفر احدی نگاہیان شکارگاہ از دست راجپوتان بقتل رسیدہ - احدیان دیگر کہ نزدیک بآن فرود آمدہ بودند ہمہ مستعد رزم و پیکار گشتہ بر سر دایرہ راجپوتان رفتند و جنگ عظیم در پیوستہ - احدیان تیر انداز و برقنداز جمعی بیشار ازان اشرار بدارالبوار فرستادند - و قریب ہزار کس در کابل بقتل رسیدہ - راجپوتان دیگر کہ بجهت چرانیدن در پرگنات و مواضع دور دست رقتہ بودند ازین خبر ہر جا کہ احشام و مردم مواضع راجپوتان را یافتند مثل سگ کشتہ - و ہر کرا زندہ یافتند بدست افغانان فروختند - و مہابتخان بجاییت و کمک نوکران خود سوار شدہ چون معاملہ ہرنگ دیگر دید از غایت بیم و ہراس خود را بہ پناہ دولتمخانہ رسانیدہ التماس اطفاء این فائزہ غضب الہی نمود - حسب الحکم اشرف کوتوال جار زدہ (۱) این فتنہ را فرو نشانید - و خان مذکور را آتماہیہ وقع در نظرہا و آن پایہ وقر در دلہا نماند - و از ہمہ جہت خصوص

(۱) اصل : چارزدہ غالباً ہمان مقامی است کہ اکنون باسم چارسدہ مشہور است - ڈاکٹر دانی کا یہ خیال صحیح نہیں ، دراصل چارزدن کی بجائے جارزدن ہونا چاہیے - جارزدن کے معنی ڈھنڈورا پیشنا ہے - عبارت صاف ہے کہ شہر کابل کے کوتوال نے ڈھنڈورا پٹوا کر لوگوں کو راجپوتوں کے قتل سے منع کیا اور فتنہ ختم ہو گیا - (وحید قریشی)

بعثت قتل راجپوتان مواد استقلال و استبداد او رو بقلب نهاده آن آبرو که داشت بسیار کمی پذیرفت - و دانست که بالاخر گستاخ روی و تباه رانی با ولی نعمت حقیقی شقاوت دوجہانی بار می آورد - و بداندیشی نیکی رسان خود ہمدین دار نہ بس دیر سزای کردار ناپکار در کنار روزگار خود می بیند ، ناچار باحتیاط تمام بدربار می آمد و جمعی کثیر گرد و پیش دولتخانہ می داشت - بعد از کوچ از کابل در نزدیکی رھتاس بعرض مقدس رسانیدند کہ ہوشیار خان خواجہ سرای نورجہان بیگم دو ہزار سوار از لاہور ہمراہ آورده - و در رکاب سعادت نیز جمعیت خوب فراہم آمده - یک منزل پیش از رھتاس دیدن محلہ سواران را تقریب ساخته حکم نمودند کہ تمام لشکر از قدیم و جدید جیبہ پوشیدہ مساح و مکمل از در دولتخانہ تا آن سرا دو رویہ مستعد کار بایستند - آنگاہ مصحوب بلند خان خواص گفتہ فرستادند کہ امروز بیگم محلہ سواران خود را می بیند - باید کہ عجری اول روز موقوف داشتہ فردا سعادت کورنش دریابد - مبادا بسبب گفت گوی ہوج معاملہ بجنگ و نزاع کشد - بلکہ بہتر اینست کہ کوچ نمودہ یک منزل پیش برود - چون واہمہ برو غالب شدہ بود و خانخانان عبدالرحیم کہ ازو زخمہای کاری در دل داشت بمبالغہ والاحاح انصرام مہم او بعمدہ خود گرفته بقصد پیکار از لاہور برآمدہ بود بی اختیار گشتہ راہ فرار پیش گرفت - و دو منزل را یکی کردہ از آب بہت گذشت - و باصف خان عہد و سوگند درمیان آورده معذرت بسیار خواست - و التماس نفرستادن لشکر بتعاقب معروض کردہ روانہ دربار نمود - و بانداز عزیمت تہہ درمیان آورده روی امید بدین آستان سپہر نشان آورد - و بتاریخ بیست و یکم ماہ صفر سنہ ہزار و سی و ہفت ہجری دو دارالخیر جنیر استلام رکن و مقام این آستان سدرہ نشان کہ کعبہ آمال و آمانی انام است بجا آورده بنا پر التجای این درگاہ از بازخواست زمانہ امان یافت - و در مقام عنرخواہی معاصی نامتناہی شدہ از روی عجز و زاری زینہاری عفو و حلم پیکران آنحضرت گردید - و بنا بر مقتضای آنکہ پاس خاطر

ملتجی داشتن و رعایت پناه آورده نمودن ناگزیر مروت و لازمه فتوت است دیده و دانسته از گناهان او در گذشته مطلقا بیروشیهای او بر روی او نیاورده نقش جرایم و جنایات بی اندازه خاصه ناهنجاریهای تازه او را بزال مکارم و عنایت محو فرمودند - و از نوید مواعید دلپسند امیدوار انواع عواطف و اکرام و اقسام مراحم بادشاهانه ساخته بر مرات اعتبارش افزودند - چنانچه بدین امید سرگرم جانفشانی و جان سپاری گشته در صدد تلافی و تدارک تقصیرات سابقه شد و در عموم احوال خصوص هنگام توجه بمستقر سریر خلافت چنانچه نگارش پذیر خواهد گشت و همه جا در راه آن حضرت جانفشانی ها نموده باین طریق راه خود پاک ساخت - و پیاداش حسن اخلاص و صفای عقیدت بمراتب والا و مناصب عالی ترقی نموده بخطاب خان خانانی و مرتبه سپه سالاری که بالاترین مراتب و مناصب است سر برافراخته سرمایه اعتبار و افتخار اعقاب و اسباط خویشان آماده ساخت - و نیز چون قدم او بر شاه بلند اقبال فرخنده شگون و مبارک فال آمده بمجرد رسیدنش شب تعب بر هواخواهان این دولت پایدار پایان رسید - و ایام محن و آلام بسرآمده روزگار ناموافق راه موافقت با سالکان طریقه دولتخواهی پیموده از در موافقت درآمد - محملا بسی و هن و فتور در پنجساله فترت که روزگار اختبار و زمان افتتان و امتحان بود باحوال هواخواهان آن عزیز کرده حضرت عزت و برگزیده نظر عنایت آن حضرت راه یافت - و درین ضمن نقد سره اخلاص خالص این صافی سریرت بدان والا حضرت سنجیده میزان امتحان شده صاف و بی غش برآمد - و از بدهنجاریهای روزگار ناهموار بسی فراز و نشیب و بلند و پست پیش آمده - و امور ناملائیم نامناسب و قضایای ناشایسته صورت بست - و مصافهای قوی و رزم های مهیب اتفاق افتاده از طرفین سرداران معتبر نامور کشته گشتند - و جایجا در معارک ارباب مناصب گوهر گرانمایه جان عزیز نثار خاک راه ولی نعمت جاوید نموده نیکنامی ابد که نهایت نیکو سرانجام سپاهی است اندوختند - الحمدلله که آن حضرت در

ضمن آئینیه تغیرات احوال از یساقهای شاق و تردهای دشوار و حرکات عنیفه همه جا بکشاده روی و ثابت رائی بی گره پیشانی و چین جبین چون سالکان طریقه طریقت طی ادوار و اطوار نمودند -

بیان ارتحال جنت مکانی جهانگیر بادشاه

بدارالنعم جاودانی و باعث واقعی

این واقعه ناگهانی

خردپردازان کارآگاه که از رنگ آمیزیهای نیرنگ ابداع اطلاع دارند نیکو می دانند که مادامی که سرابستان خلافت کبری از جوئبار عدل و احسان آبخورد هرآئینه اشجار پرومندش مانند نهال سدره سرسبز و بارور بماند - و طوبی مثل سایه اقبال بر نزدیک و دور افکنده بی برگان گیتی را ثمره مقصود بکام رساند - اگر خداخواسته ازو خلاف اراده الهی بعمل آمده نقشی دیگر که موافق رضامندی آنحضرت نبوده باشد بروی کار جلوه نماید بنابر آنکه به پشتیبانی عدل زمین پا بر جا و آسمان بر پاست یکدم اساس دولت بل بنای بقای خداوندان آن نیز ثابت قدم نماند - درین صورت تا غرض صاحب کارخانه به یکبارگی فوت نشود کارپردازان عالم بالا که پیوسته در پی سرانجام مصالح این جهان اند اورا بجهانبانی عالم دیگر خوانند - و لباس حیات مستعار ازو انتزاع نموده خاقت خلافت والا بصاحب دولتی دیگر ببوشانند - و افسر سروری بر سر فرخنده فر و تارک مبارک تاجوری دیگر نهاده اورنگ بادشاهی روی زمین را از برکت قدم خجسته مقدم او زیور بخشند - و مؤید این اجمال صدق اشتغال ارتحال جنت مکانی و فروغ یافتن گوهر افسر جهانگیری و جهانبانی است از پرتو تارک مبارک والا حضرت شاه بلند اقبال - و وائمود ایهام سیاق این مقام آنست که چون حضرت جنت مکانی بسبب ارتکاب تناول مغیرات و بنابر افراط محبتی که به نورجهان بیگم داشتند سرشته جمیع معاملات باو تفویض نموده بودند - و بحکم علاقه

قوی پیوند که از رهگذر کمال پاسبانی و خدمت گذاری او قلاده خواهش خاطر اقدس شده بود مطلقاً از گفته او تجویز تجاوز نمودند - و این مسأله تا جای کشید که رفته رفته از رهگذر ازخاء عنان او بیسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده فتور عظیم بمعاملات ملکی و مالی راه یافت - و هر یک از خویشان که نسبت یا سببی باو داشتند منزلت های والا یافته بصاحب صوبگنی صوبهای کلان لوای استقلال برافراشته چون خاطر از عدم مواخذه جمع داشتند هرچه خواستند بی محابا بعمل آوردند - و این معنی باعث فساد نظام عالم و شورش اوضاع و احوال دارالخلافه آدم گشته - لاجرم بحکم مقدمه مذکور آن حضرت را باجابت دعوت داعی حق خوانده این عنایت پرورده حضرت ذوالجلال و دست نشان قدرت را بجای آن حضرت نشاندند - درین صورت معنی مثل مشهور که حق بمرکز حقیقی قرار گرفت درست نشین آمده گیتی از جلوس هایون آن حضرت بتازگی آرام پذیرفت - و ایزد تعالی قبل از آنکه حضرت جنت مکانی جهان فانی را وداع نمایند و روزگار بدهنجار را خیرباد گسیند لطیفه چند غیبی انگیخت که بعضی ناخلفان که بزعم ناقص تباه اندیشان سد راه پیشرفت این مطلب بودند درد سر از میان برده بیای خود راه ادبار سپردند - و بی تحریک کسی تخفیف تصدیع بسعی خویش از پیش برخاستند - و حقیقت معامله آن بود که چون شهریار ناشدنی در کشمیر بعارضه داهالشعلب گرفتار شده موی روی و محاسنش فرو ریخت - و همه تن پیکرش از تف آتش آتشک آبله زده دود از نهاد او برآورد - و بقیع این معنی رسیده اینقدر فهمید که بآن رو از حجاب اختفا بدون وساطت نقاب بیرون آمدن نهایت پیروئی است - و خانه نشینی هم خالی از قباحتی نیست - لاجرم سلسله جنبائی ادبار در آن نزدیکی که رایات اقبال بصوب دارالسلطنت لاهور ارتفاع یافت باآنکه بیگم بجدائی او راضی نبود باکمال کراهیت خواهی نخواهی با او درین باب همراهی نموده و از حضرت جنت مکانی رخصت گرفته اورا راهئی لاهور ساخت - و از جمله لطایف آسانی

که امارت ظهور اقبال اولیای دولت و علامت ادبار شهریار بود درینوقت از پرده غیب بعالم شهود جلوه گر آمد - آنکه نورجهان بیگم ازین راه که شاید کار او روی برکند مدتی پیش ازین محافظت داوربخش پسر سلطان خسرو را که ببولاقی اشتبار داشت نامزد مردم شهریار نموده اورا نظربند می داشتند - و از آنجا که حکمت

الهی اراده دیگر داشت چنانچه سر حقیقت آنه عنقریب بر اصحاب بصیرت از سیاق کلام ظهور خواهد نمود او را درینوقت از شهریار گرفته حواله ارادتخان میربخشی نمودند - و چون مصلحت دولت روز افزون شاه بلند اقبال در بازداشت او بود - و منع قضا و دفع قدر در مثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند زیردستان میشود نورجهان بیگم باوجود آتمایه اعتبار و اقتدار و تصرف در مزاج مبارک و تملک عنان اختیار آن حضرت مطلقا درین باب راه گفت و گو بل مجال نفس کشیدن نیافت - در وقتی که شهریار براهمنوئی ادبار و عنان کشی شوربختی روانه لاهور شد در آن نزدیکی حضرت جنت مکفی نیز در عین شدت عارضه ضیق النفس که مدت آن بامتداد کشیده بود و گاه گاه عوارض آن اشتداد می نمود متوجه دارالسلطنت لاهور شدند - و بتاریخ روز یکشنبه بیست و هشتم صفر سنه هزار و سی و هفت مطابق پانزدهم آبان ماه الهی سال بیست و دوم جلوس در عین راه از سرمنزل چنگترهتی (۱) بعالم بقا شتافته در سرمنزل قدسیان مقام گزیدند - بیگم بنا بر مقتضای اراده فاسد که همواره مکنون خاطر داشت و اکنون بی اختیار باظهار آن لاچار شد باخود قرار داد که نخست بولاقی را فرادست آرد - و چندی از دولتمخواهان را که ازیشان پیوسته پر حذر بود به بهانه کنگاش طلبیده بعضی را زندانی و برخی را آنجهانی سازد - و ازین رو سرمایه جمعیت خاطر اندوخته یکباره فارغ البال بکار خود پردازد - و اتفاقاً بین الدوله آصف خان

(۱) در اقبالنامه جهانگیری چنگس هستی و چنگس هستی نوشته

شده - بینید صفحه ۲۴۱ - طبع ایشیاتک موسائیتی بنگاله -

که همواره در صدد دولتخواهی و مقام مدد دولتخواهان بود و پیوسته سعی در استحکام قواعد ابد پیوند مینمود چون درین ایام بقرارداد خاطر او پی برده بر این معنی بی صورت آگاهی یافت لاجرم از راه خیراندیشی عالیشان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواست که باوجود چنان صاحب سعادت مزاور خلافت و بادشاهی چنین ناخانی نامزد مرتبه ظل الهی گشته برین سر عالمی بفساد رود - در حال اولیای دولت نامدار را ازین معنی خبردار ساخته بولاقی را از ارادتخان طلبیده در قید خود نگاهداشت - و بخاطر آورد که درین هنگام که نزول اجلال سوکب جاه و جلال شاه بلند اقبال دور دست افتاده از فرط ضبط و ربط نورجهان بیگم دست بدامان دولت شاهزادگای نامدار نمی رسد - و بنابر مقتضای رسم دیرینه روزگار دست نشانی نامزد این امر عظیم القدر نامی درمیان باشد تا باعث گرمی هنگامه اجتماعی ضروری گشته باحوال سپاهی و رعیت که اینان در حقیقت بی سرور حکم رمه بی شبان دارند پراگندگی راه نیابد - و نیز دست آویزی برای استیصال شهریار در دست داشته باشد - لاجرم باین مصلحت او را بدین معنی نامزد ساخته در حال بنارسی مشرف فیلخانه را تعیین نمود که بسرعت باد و سحاب بیملاحظه مانعی بر آب و آتش زده خود را بخدمت شاه بلند اقبال رساند - و چون تنگنی وقت اقتضای عرضداشت نویسی نمی نمود - حقیقت معامله را زبانی عرض دارد - و بجهت مزید اعتبار مهر خود را بدو داد که از نظر انور آن حضرت بگذراند - و بالجمله تا خبردار شدن بیگم بولاقی را همراه گرفته با افواج خاصه خود و جمعی از دولت خواهان که اعتقاد کلی بر ایشان داشت بدین قصد متوجه لاهور شد که پیش از استواری بنای معامله شهریار در قلع و قمع سپاه او مساعی جمیله مبذول داشته بخواست الهی دمار از روزگار و گرد از بنیاد همگنان برآرد - چون بیگم ازین معنی آگاهی یافت دید که از رنگ آمیزهای نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر برکرد - و از بازیچه‌های روزگار منصوبه بین نقش طور

دیگر نشست - درینحالت بفکرهای دور و دراز افتاده باوجود تباه اندیشی قطعاً حرکت ناهنجاری ننموده نفسی برنیاورد - و بیاس مرتبه خویشتن قناعت نموده نگاه داشت سر رشته کار خود را غنیمت شمرد - و بحکم این اندیشه صواب نما چون در حقیقت از هیچ رو مهم صورت نمی بست بناکامی ساخت - و هر سه شهزاده نامدار را با خویشتن در حوضه قیل جا داده جمعی از سپاهیان که پاس نمک منظور می داشتند و هنوز از بیم او ایمن نبوده از چشم داشت قطع نظر ننموده بودند بدور دایره قیل خود درآورده باین طریق نعش اقدس را همراه گرفته آهسته آهسته از دنبال راهی گردید - چون موضع بهنبر محل نزول همگنان شد یمین الدوله نخست جمعی از امرای عظام را که پیشتر روانه بهنبر شده بودند خصوص خواجه ابوالحسن را که همواره در باطن از داعیان دولت آن حضرت بود با خود متفق ساخته در جمیع ابواب دولخواهی خصوص استیصال شهریار و دیگر منتسبان با همگنان عهد و پیمان به غلاظ ایمان بسته خاطر ازین ممر جمع ساخت - آنگاه متکفل تجهیز و تکفین آن حضرت جنت مکانی شده مامانی که درخور آن بادشاه والا جاه باشد مهیا و آماده گردانید - و بآئین شاهانه نعش مبارک آن سرور را روانه لاهور نمود - و سرافرازان مناصب والا را همراه نعش والا که همدوش مغفرت الهی بود داد که دوش پدوش به لاهور رسانیده آنروی آب در باغی جنت آئین برحمت جاوید سپارند -

چون خبر بان دستور اعظم رسانیدند که نورجهان بیگم درین حال نیز خیال محال از خاطر بیرون نه کرده ترک اندیشههای دور از راه نمی دهد - و در خفیه نامها بشهریار نوشته راهنمونی سرانجام سهات می نماید لاجرم آن خیرخواه عبادالله بنا بر آنکه این معنی سبب خلل عظیم می شد ناچار حسب المصلحت روزگار و رعایت صلاح دارین او بیگم را از محل بادشاهی برآورده در منزل خویش جا داد - بمقتضای حزم و احتیاط نهایت مبالغه در ضبط و محافظت خواجه سرایان را ممنوع ساخته بجز خادمه چند که محل اعتدال

بودند کسی را نزد او راه نمی داد - درینصورت سلطان داراشکوه و شاه شجاع و سلطان محمد اورنگ زیب را ازو جدا نموده خدمتگاری و پرستاری ایشان را بصادق خان تفویض نمود - و این معنی بنابراین بود که خان مذکور سابقاً بعلت اتفاقی بارباب خلاف و عناد و مخالفت با یمینالدوله بنفاق بندگان حضرت شهنشاهی متهم بود - بدین سبب کمال توهم داشت - لهذا درینوقت که یمینالدوله توسل نموده بود آن گسسته امید را که پیوند خویشی و عمزادگی داشت پذیرای این سعادت ساخت تا این معنی رفع زلات و محو تقصیرات او شود - و بدین دست آویز متین نوشهای واقعی یا غیر واقع باغراض عین پایمال گردد -

مجملاً شهریار در لاهور نخست بجزائن امراء و اصحاب وفاق که در دولتخواهی این حضرت با یمینالدوله اتفاق داشتند دست درازی آغاز نهاده اسپ و فیل و جنس هر کس که بدست می افتاد بر نوکران مجهول خود قسمت میکرد - و بنابر عدم ضبط و ربط بی تمیزی او فتنه جویان روزگار کد چنین روزی را از خدا می خواستند درین قسم وقت که این نوع هنگامه یافته بودند اسپ و فیل مردم خصوص از طوایل بادشاهی بخودسر می کشیدند - آن کوتاه نظر خود عیال و ناموس را در منزل خود جای داده نظربند نگاه می داشت - و براهمنوئی ناهنجار چندی از غرض پرستان ابواب خزاین بادشاهی را نیز کشوده سپر سپر زر را چون خاک رهگذر خوار و بی اعتبار شمرده بیشمار و بیدریغ بمردم خود و بجمعی روشناس که در آنولا بر سر او اجتماع نموده بودند میداد - و مردم نامناسب را بمناصب عالی نامزد نموده بخطابهایی بی نسبت مرتسم می ساخت - بتصور آنکه از دستیاری کوشش همدستان پنجه در پنجه قضا و قدر میتوان کرد - غافل از آنکه ناداده نتوان گرفت - و ناهاده نتوان برداشت - خاصه شهباز نشیمن دولت که پفریب دانه بدام در نیاید و باشیانه عنقای قاف عزت و رفعت دست اقتدار و مکنث نرسد - مجملاً بی رعایت ضوابط محاسبان و ملاحظه قوانین دیوانیان درین

چند روز قریب هفتاد لک روپیه نقد از خزانه عامره بادشاهی و مخازن معموره امرا بمردم بی اعتبار مجهول که همدین ایام سر از کوچه خمول برآورده در پی او افتاده بودند داد - چنانچه تا حال باوجود کمال تفحص و تجسس ضابطان اموال قریب چهل و پنج لک روپیه ازین مردم بازیافت شده باقی از میان رفت - و هنوز ارباب کفایت بانداز اینکه خام طمعان در امثال این احوال اقدام باین مواد ننموده دلیر نشوند و پا از اندازه بیرون نه نهند پیوسته در پی پیدا کردن این طایفه گمنام هستند - چنانچه هر جا نشانی از ایشان یافته گمان می برند دست از پی برده تحصیل می نمایند -

کیفیت مقابله عسکر ادبار آثار سلطان شهریار با بادشاهزاده داور بخش مشهور بیولاقی و خان عالیشان آصف خان و غلبه داور بخش و خان مشارالیه بر لشکر شهریار

چون شهریار ناتکرده کار زیاده از پایه خویش معامله پیش گرفته بعلمت عدم بصارت و بصیرت منصوبه صائبی ندید و تدبیر درستی نیندیشید خود به ناووش مشغول گشته معاملات را بناآزموده کاری چند باز گذاشت - و گروهی را که از فرسودگنی روزگار و دیدن عرصه کارزار حرمان نصیب بوده گوشال و تادیب ادیب خرد ندیده بودند و گرم و سرد و تلخ و شیرین گیتی نه چشیده بکارگذاری بازداشت - از جمله بایستغو پسر شاهزاده دانیال را که از حبس خواجه ابوالحسن گریخته نزد او آمده بود بسرداری فوج خود نامزد ساخت - و همراه لشکر تفرقه اثر قدیمی و جدیدی خود که بهمه جهت درآنولا زیاده از پانزده هزار سوار پی سر و پا بر سر او جمعیت نموده بودند بمقابله موکب اقبال فرستاد - و سایر اسباب محاربه از توپخانه و قورخانه سرکار بادشاهی که هنگام توجه کشمیر در لاهور گذاشته بودند همراه داد - و بمین الدوله آصفخان باوجود قلت

اولیا و کثرت اعدا و عدم وجود اسباب کارزار بفروشاندن آتش
 این فتنہ برخاست۔ و امرای عظام همگنان بجهت قید اہل و عیال
 خود از شہریار رسیدہ دل و رنجیدہ خاطر شدہ درباب مخالفت او
 بیشتر از پیشتر سعی و داعی گردیدہ دربارہٴ ہلاک او بجان و
 دل کوشیدند۔ و افواج منصورہ را کہ از ہمہ جہت بدہ ہزار تن
 نمی کشید توزک شایان و ترتیب نمایان دادہ روز شنبہ یازدہم
 ربیع الاول سنہ ہزار و سی و ہفت ہجری مطابق بیست و ہشتم
 آبان ماہ در سہ کروی لاهور نزدیک پل دیک^۱ راوی در برابر
 مخالفان باین دستور صف مصاف و یساق قتال آراست۔ ہراول خواجہ
 ابوالحسن۔ مخلص خان۔ اللہ وردی خان۔ راجہ جگت سنگہ ولد
 راجہ باسو۔ شرف الدین حسین ولد نیکنام مخاطب بہ ہمت خان۔
 تربیت خان با دیگر بہادران کار طلب التمش۔ شایستہ خان۔
 شیر خواجہ۔ خواصخان با مردم جلو سید ہزبر خان۔ سید جعفر۔
 سید عالم و دیگر راجپوتان ہرانغار۔ ارادتخان ترکان ملا مرشد
 مہابت خان۔ حکیم جمالا۔ بہادر بیگ با سایر اہدیان جرانغار۔ صادق
 خان۔ خان زمان۔ میر جملہ۔ شاہنواز خان۔ معتمد خان۔ راجہ
 روزافزون و چندی دیگر۔ و شاہزادہای بلند اختر فیل سوار در
 فوج جرانغار۔ و خود با داور بخش در فوج قول۔ و موسویخان صدر و

(۱) دیک اسم دیگر آب راوی است۔ ملاحظہ کنید بادشاہنامہ

عبدالحمید لاهوری۔ صفحہ ۶۰۸، جلد دوم، طبع بلیوتھیکا انڈیکا۔

یہ نالہ علاقہ جموں سے نکلتا ہے، جہاں اس کا نام دیوکاندی
 ہے، پھر علاقہ سیالکوٹ میں آکر ڈیک کہلاتا ہے، تحصیل ظفر وال
 و پسرور کے علاقے سے گزر کر تحصیل رعیہ میں، وہاں سے
 شرق پور سے گزر کر جنوبی موضع جہانبرہ علاقہ سیدوالہ
 دریائے راوی میں جا گرتا ہے۔ لاهور اور گوجرانولہ کے درمیان
 اس ندی پر ایک پل پل شاہ دولہ کے نام سے موجود ہے۔ (نخن التوارخ،
 مفتی غلام سرور لاهوری صفحہ ۱۷۱-۱۷۲)۔ (وحید قریشی)۔

امالت خان و خلیل خان و ذوالفقار خان را نزدیک خود جا داده بود - و هوشنگ و طهمورث را نیز در همین فوج مقرر ساخت - چون آئین ستوده سرداران عظیم الشان هندوستان آنست که در امثال این احوال فیل سوار بعرصه پیکار می آیند - تا سوار و پیاده و دوست و دشمن را نظر بر ایشان افتاده باعث نیروی اولیای دولت و سستی عزم و شکست قلب اعدا گردند - و بر همگنان شجاعت و جلالت و ثبات و تمکین ایشان آشکار گشته بدین منصوبه صائب عرصه کارزار را قایم نگاهدارند - بنابراین درین روز ظفر اندوز بر فیل سوار شده اطراف معرکه را بنظر دوربین درآورده بهادران کارطلب را سرگرم پیش برد مطلب نمود - و همگنان را بکارگزاری اقبال ازلی و دولت لم یزلی قوی دلی داده نیروی قلب و زور بازو افزود - تا آنکه در ضمن اندک فرصتی بکارگزاری اقبال بی زوال بادشاهی که کار امضای حکم قضا و نفاذ امر قدر میکند - مخالفان را شکست فاحش داده پراکنده ساخت - و شهریار قبل از استماع خبر شکست لشکر خویش از فرط تحریص صبیحه نورجهان بیگم که در منزل او بود سوار شده باتفاق مخدومه مذکوره از قلعه برآمد که خود را بپایستغفر برساند - افضلخان که در آن وقت در لاهور استقامت داشت همه جا بمقتضای دوله خواهی شاه بلند اقبال اسباب استیصال شهریار مهیا می نمود - و دغدغه آن داشت که مبادا سپاه مقهور او از حضور استظهار و اعتضاد اندوخته مصدر کاری گردند لاجرم او را بلطایف الحیل فریفته چندان در راه نگاهداشت که خبر قفرق آن فرقه تفرقه آئین بدو رسید - و ناچار از دستگیری آن مشتی نابکار که در سرپله بکار او نیامدند دست شسته قرار بر فرار داد - و با هزار گونه خوف و رعب معاودت نموده خود را به حصار بند لاهور افکند - و یمین الدوله مظفر و منصور متوجه دارالسلطنت لاهور گردیده روز دیگر بطرف باغ مهدی قاسم خان که در ظاهر شهر واقع است منزل نمود - درین منزل افضل خان که در آن آوان خدمت میروسانی داشت و پیش از وقوع سانحه ناگزیر جنت مکانی کارخانجات بادشاهی را

به لاهور رسانیده بود بملاقات یمین الدوله شتافت - و مساعنی جمیله او که در مدت اقامت لاهور و قنرت شهریار که همه جا در دولتخواهی شاه بلند اقبال بلباس نصیحت آن بیخورد بجا آورده برهمزن هنگامه افسرده او شده بود مشکور افتاد - و همدین روز باستصواب آصف جاهی شایسته خان و ارادتخان میر بخشی بدرون قلعه رفته ضبط خزاین و کارخانجات پادشاهی نمودند - آنگاه فیروز خان و خدمت خان خواجه سرا را بجهت کفایت کردن مهم شهریار که اهم مهبات بود فرستادند - و آن دو معتمد دولتخواه آن دراز امل بحال پژوه را که از فرط کوفت اندیشی درون محل بگوشه خزیده بود برآورده بجای استوار محبوس ساختند - روز دیگر یمین الدوله کوچ کرده بشهر درآمد - و نخست بناگزیر وقت پرداخته دربايست حال بعمل آورد - چه آن دستور العمل دیوان کائنات که صلاح دید ضمیر منیرش هانا اشاره مبشر تقدیر بود چون درینوقت صلاح حال عالم کون و فساد در افساد ماده بصارت آن ناقص بصیرت دید لاجرم بدستوری دستور قضا و قدر دیده‌های آن کوتاه نظر را میل کشیده ازین راه ابواب فتنه بر روی مردم مسدود ساخت - و ارباب خبرت ازین تماشای هوش افزای اعتبار امور بصرمه بینائی رسیده کحل عبرت کشیدند - یمین الدوله بعد از وقوع این سوانح حقیقت واقع را بپایه سریر اعلیٰ عرضداشت نموده التماس توجه خیل اقبال نمود *

رسیدن بنارسی در مقام جنیر باستان بوس والا
و رسانیدن خبر رحلت حضرت جنت مکانی
و نوید قوت عهد خلافت بشاه بلند اقبال

چون وقت آن رسید که زمام هست و کشاد معاملات دارالخلافه آدم بدست اختیار این والا اقتدار سپارند - و کارهای آن تربیت پرورد عواطف ازلی را که ساخته و پرداخته پیشکاران کارخانه ابداع است در نظر حقیقت نگرش بجلوه درآرند در حال سامان

طرازان دارالصنع ایجاد دولت و اقبال را دو اسبه باستقبال موکب جاه و جلال آن شهنسوار عرصه وجود فرستادند - و بنوید استعجال قدوم خیل اقبال و طلوع اختر دولت بی زوال آن مظهر موعود زمین و زمان را سرمایه آرام داده از مناسب خوانی مضمون این بیت :

* بیت *

کای شهنسوار معرکه آخرالزمان آمد بدست معرکه ها در رکاب کن
وام حق مقام ادا نمودند - بجملا روز یکشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه
هزار و سی و هفت هجری مطابق ششم آذر ماه سال بیست و دوم
جلوس جهانگیری که در عرض بیست روز از موضع بهنر مانند
شامین تیز پر بمقصد پیوسته بود خبر شنقار شدن حضرت جنت
مکفی بمقام دارالآخر جنیر که در آنولا نشیمن جاه و جلال شاهباز
چرخ پرواز اوج رفعت یعنی والا حضرت شاه بلند اقبال بود رسانید -
و چون از راه رسید نخست بمهابتخان که در آن نزدیکی از فوز سعادت
ملازمت آن حضرت استسعاد یافته بود بشارت رسانیده او را بر این معنی
آگاهی بخشید - و بوسیله آن خان رفیع مکان در حال شرف ملازمت یافته
حقیقت واقع را بعرض اقدس رسانید - و خاتم دستور آصف صفات
را از نظر ملیان روزگار گذرانیده مصداق قول خود نمود - آن حضرت از
استماع خبر این سانحه غم اندوز و اندوهناک غمگین گشته دیده مبارک
را اشکبار ساختند - و از کمال بیتابی و بیقراری بتهیة لوازم این
مقام و اقامت مراسم عزاداری و سوگواری پرداختند - درین حال
مهابتخان و سایر دولتخواهان از روی نیاز سرها بر زمین گذاشته
بعرض عالی رسانیدند که این قسم وقتی خاصه در ولایت غیم
باوجود قلت اولیا و کثرت اعدا اظهار این امر موافق صلاح دولت
نیست - چون الحال مصلحت کئی سلطنت که نظام کل عالم و انتظام
مهام جمله عالمیان بدان منوط است اقتضاء پرداختن بامثال این
جزئیات نمیکند - مناسب وقت آنست که موکب جاه و جلال بدولت
و سعادت بر سبیل استعجال متوجه قرارگاه اورنگ خلافت شود - تا

بزودی راه فتنه و فساد بر ارباب بغی و عناد مسدود گردد - و رعایا و زیردستان از آسیب شورش پرستان در امان باشند - از آنجا که که همواره منظور نظر آن حضرت امری بود که رضامندی و خرسندی خالق و خوشنودی خلائق در ضمن آن مندرج باشد درخواست آن دولتخواهان را بعز قبول مقرون گردانیده بیست و سیوم ربیع الاول سنه هزار و سی و هفت هجری روز پنجشنبه در ساعتی مسعود ماعجه آفتاب شعاع لوای والا ارتفاع یافته از راه صوبه گجرات توجه اردوی جهانپوی بصوب دارالخلافت عظمی اتفاق افتاد - و همان وقت امان الله و بایزید را که از معتمدان دیرین بمزید پرستاری و خدمت گذاری از اقدار امتیاز تمام داشتند برسانیدن فرمان عاطفت نشان متضمن خبر رسیدن بنارسی و ابلاغ نوید نهضت و مزده توجه موکب اقبال از راه گجرات نزد یمین الدوله فرستادند - و جان نثارخان از پندهای تربیت یافته جانشپار که بکمال مزاجدانی و معامله فهمی و طرز شناسی روشناس بود فرمان جهانمطاع بر انواع عنایات سرشار و برقرار داشتن صاحب صوبگی کل دکن و خاندیس و برار بدستور سابق نزد خانجبهان لودی دستوری یافت - و موکب مسعود منزل بمنزل متوجه مستقر اورنگ اقبال شد - و چون جان نثارخان به برهانپور رسید آن نفاق آئین از غلظت و خشونتی که داشت قطعاً بملازمتی که مناسب اینوقت و ملایم این مقام باشد بجا نیاورد - و مطلقاً پاس مرتبه خود نداشته موافق دستورالعمل خرد دوربین ادب آئین کار نکرد - چون خان مذکور از سخنان او که رایحه بی اخلاصی و ناسپاسی تمام ازان استشمام می شد بر مکنون ضمیر و قرارداد خاطر او اطلاع و اشراف حاصل نمود حسب الامر اشراف مراجعت نموده حقیقت احوال بعرض اقدس رسانید - و خانجبهان با این بی ادبیها اکتفا ننمود - و بعد از برآمدن جان نثار خان با نظام الملک هم عهد شده پیمان را بایمان تاکید داد و بجمع تهانه داران و کارگذاران اعمال متعلقه بالا گهات نامها نوشت که ولایت را واگذاشته به برهانپور آیند - و آن کوتاه اندیشان

او را دولتخواه انگاشته بنوشته او ملک خالی کردند - الا سپه‌دار خان که از سعادت منشی و مقتضای ارادت درست نیت صالح را کار بسته مشرب صافتی حق شناسی را بالایش ناسپاسی مکرر نساخت - و جای خود را قائم نگهداشته در احمدنگر باستقلال تمام نشست - چون این حرکت نامالایم از آن حقیقت ناشناس معامله نافهم بوقوع پیوست و برین سر تمام ولایت بالاگهات بتصرف نظام‌الملک درآمد عیال خود را با افغانان معتمد خویش سپرده با مردم خود و دریای (۱) شور بخت که قبل از قضیه ارتحال حضرت جنت مکانی از خیل سعادت جدائی اختیار نموده در چاندور که داخل محال نظام‌الملک است اقامت گزیده درینولا بخانجهان پیوسته تحریک سلسله شورش و آشوب می نمود - و همچنین چندی دیگر که با او گوشه اتفاق بظاهر داشتند مثل راج گج سنگه و جی سنگه و غیر اینها بنابر آهنگ تصرف تمام ولایت مالوه بمندو شتافت - و در آخر کار پاداش این حرکات ناهنجار که بتحریک شوربختی و تیره رائی ازو سرزد او را فروگرفت و سزای کردار خود یافت - چنانچه بر سبیل تفصیل انشاء الله تعالی در ضمن احوال جلوس هایون این نگارین نامه نامی بزبان کلک وقایع نگار خواهد آمد *

بالجمله چون سرحد گجرات سرمنزل موکب اقبال و مرکز رایات جاه و جلال شد عرضداشت ناهرخان از تعیناتیان آن صوبه که در آخر خطاب شیرخانی یافت معروض رای اقدس گردید - و رای جهان آرای بر حقیقت مضمون آن که مشتمل بر نسبت بی اخلاصی سیفخان صوبه دار بود پرتو اطلاع افگند - و توهمی که آن خان ناعاقبت اندیش از انتقام آن حضرت نسبت وقوع امری نامالایم داشت آن خود مؤید این معنی بود - و نرسیدن عرضداشت او از راجگذار بیماری صعب و ضعف مفرط نیز مقوی و موکد شد - بنابرین شیر خان بانواع مراحم و عواطف بادشاهانه که سر همه

(۱) از دریا این جا دریا خان مراد است *

سرافرازی بمصاحب صوبگئی گجرات بود مشمول گردید - و مامور شد که ولایت را بتصرف خود آورده بمردم معتمد کاردان سپارد - و بی توقف سیفخان را نظربند بموقف خلافت آرد - چون فرمان قضا جریان باین مضمون صدور یافت نواب مهد علیا بمتازالزمانی بنابر آنکه به همشیره مکرمه خویش که در حباله ازدواج سیفخان بود محبتی از سرحد افراط متجاوز داشتند درخواست بخشایش زلات او نمودند - و حسب الشفاعت نواب قدسی القاب رضا بهادر که از غلامان خاصه بود متعاقب آن فرمان پذیر شد که بر سبیل استعجال باحمد آباد شتابد و سیف خان را از گزند تعرض شیرخان حمایت نموده مستظهر و مستمال بملازمت اشرف سرافراز سازد -

چون اردوی جهانپوی که کوچ در کوچ می شتافت بساحل دریای نریده رسیده از گذر بابا پیاره عبور نمود - در مقام قصبه سینور که بر کنار آن دریا واقع است بسعدت منزل گزیدند - و بتاریخ یازدهم شهر ربیع الثانی مطابق بیست و هشتم آذر ماه جشن وزن مبارک قمری سال هایون فال می و هفتم از سن اقدس به خجستگی و فرخنده فالی آرایش پذیرفت - و از تقسیم یک عالم نقود که بجهت برآمد کار محتاجان هم وزن آن کوه تمکین و شکوه آمده مقصود آرزومندان گیتی موافق دلخواه صورت بست - درین روز طرب آموز سید دلیرخان بارهه بسعدت زمین بوس رسیده از دریافت شرف کورنش و تسلیم سر رفعت پآسان رسانید - و از سرافرازی تفویض منصب چهار هزاری ذات و سه هزار سوار پایۀ اعتبارش بوالائی گرائید -

از سوانح ایام عرضه داشت شیر خان است از گجرات باین مضمون که از نوشته مهاجنان چنان ظاهر شد که یمین الدوله آصف خان مپه سالار به نیروی همراهی اقبال بادشاهی با شاعرادهای آسان جاه در سواد شهر لاهور با شهریار تیره رای جنگ صف کرده منصوبه فتح اولیای دولت که منجر بکسر اعدای خلافت شده درست نشین

گردید - و آن ناشدنی مقهور مخدول و مکحول در مطموره قلعه لاهور
 یزدان پادشاه اعمال گرفتار آمد - و چون مضمون این عریضه
 بعرض هایون رسیده بمژدگانی آوازه فتح اولیای دولت نوای گورکه
 سلطنت آویزه گوش منتظران که از دیرباز ترصد ورود پرید
 ظفر و وصول نوید نصرت داشتند گردید - و درین نزدیکی یک یک از
 تعیناتیان گجرات از به اندیشی بر یک دیگر پیشی بسته منزل بمنزل
 دریافت شرف ملازمت می نمودند - و همدین ولا خدمت پرستخان که
 بجای سیفخان دستوری یافته بود در چهار گروهی دارالحکک گجرات
 شیرخان را از ایصال فرمان جهان مطاع و سروهای خاصه سربلندی
 بخشیده سیف خان را بدرگاه آورد - نواب ممتازالزمانی ضعف و ناتوانی
 سیف خان را که عمده بواعث تقصیرات شده بود بهانه شفاعت ساخته
 از سطوت قهرمان قهر نجات بخشیدند - شیرخان دوازده گروهی شهر بموضع
 محمود آباد سعادت ملازمت دریافته هزار اشرفی بصیغه نذر از نظر
 اشرف گذرانید - و سایر بندها مثل میرزا عیسیٰ ترخان و میرزا والی
 نیز از زمین بوس انجمن حضور سعادت جاودانی یافتند -

هفدهم ربیع الثانی پنجم دی ماه سنه هزار و سی و هفت
 سرزمین کنار تالاب کانگریه که در ظاهر شهر واقع است از پرتو
 قدوم موکب جاه و جلال تارک رفعت باسان رسانید - و هفت روز
 آن موضع مستقر سریر خلافت بوده معاملات آن صوبه نظم و نسق
 شایان و احوال کومکیان پرداخت نمایان یافت - شیرخان بمنصب
 پنج هزاری ذات و سوار و صوبه داری گجرات سعادت اندوز گردید -
 و میرزا عیسیٰ بخدایت صاحب صوبگی تته و منصب چهار هزار
 ذات دو هزار و پانصد سوار امتیاز یافته بدان صوب دستوری یافت -
 و سید دلیرخان باره با جمعی از بندها بهمراهی رکاب سعادت
 سربلندی پایه عزت شد - و شیرخان از نواحی شهر برحمت خلعت و
 شمشیر مرصع و اسب و فیل کامیاب مراد گشته رخصت مراجعت یافت -
 و نیزدهم دیماه موکب سعادت کوچ در کوچ متوجه دارالخلافه شد -

روز یکشنبه بیست و دویم جادی الاولی سنه هزار و سی و هفت موافق دهم بهمن ماه بعد از رسیدن امان الله و بایزید و برسانیدن بشارت قرب وصول موکب اقبال و قبول که مسبوق ورود فرامین عاطفت آئین برسبیل تواتر و توالی به یمین الدوله و سائر دولتخواهان بود مشتمل بر عنایت تمام خدیو انفس و آفاق نسبت باهل وفا و وفاق آن عضدالدوله به اتفاق سایر موافقان در جامع دارالسلطنت لاهور خطبه را بالقاب مستطاب کامل نصاب نمود - و منبر را برین سرمایه والا کار بالا شد - آنگاه بولاقی نظربند را که فی الحقیقت بر تخت نیز محبوس مظموره سیاه حال تیرگئی بخت بود جای دیگر محبوس ساخت - چنانچه در معنی از زاویه زندان بزایوه دیگر منتقل شده - بیست و چهارم جادی الاولی مذکور خدمت پرستخان مشهور رضاهادر رسید - و فرمان مشتمل بر اشاره قتل بولاقی و غیره که دست پیچ فساد کوتاه نظران بودند به یمین الدوله رسانید - آن خان والا شان بعد از اطلاع بر مضمون فرمان سلطان داور بخش، معرف به بولاقی و شهریار مکحول و طهمورث و هوشنگ پسران سلطان دانیال و گرشاسپ برادر بولاقی هر پنج نفر را که بصوابدید وقت نظربند بل محبوس بودند بدست رضاهادر داد - و در شب چهارشنبه سیزدهم بهمن ماه بیست و پنجم جادی الاولی سنه هزار و سی و هفت از تنگنای ساخت گیتی خلاص داده به فسحت آباد عدم راهی ساخت -

ورود موکب جاه و جلال شاهجهان بسرحد ملک
رانا و سرافرازی یافتن او از آستانبوس درگاه
والا و احوالی که در طی این ایام رو نمود

چون سایه اقبال های چتر فرخنده آن همایون فال بسروقت حدود رانا افتاد بمجرد اینکه نواحی آن ولایت مرکز اعلام نصرت اهتمام شد رانا کرن که بر جای پدر متمکن شده بود از ارادت منشی و اخلاص اندیشی باستقبال موکب اقبال شتافته در مقام

کوکنده که پدرش نیز درین مقام شرف ملازمت دریافته بود بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه هزار و سی و هفت پیشانی بخت را از پرتو سجود آستان قدسی مکان فروغ دولت بخشیده پیشکش نمایان کشید - و از عنایت خلعت گرانمایه و کمر خنجر مرصع و شمشیر مرصع و دهگدگئی لعل قطبی بدخشانی نژاد که سی هزار روپیه قیمت داشت و فیل خاصگی بساز نقره و اسب عراقی مزین بزمین طلا استالت و استظهار یافته و محال جاگیرش بحال و برقرار مانده مرخص گردید -

نهم ماه مذکور مطابق بیست و هفتم دیماه آلهی سنه الیه بر کنار تالاب ماندل آذین جشن وزن مبارک شمسی سال سی و ششم از عمر جاوید پیوند زینت پذیر گشته آرایش بزم بهجت و سرور و پیراستگی انجمن حضور نظاره فریب و دلپسند آمد - و آنحضرت را بطریق معهود بانواع نقود منجیده جمیع آنها بر فقرا و ارباب نیاز قسمت پذیر گردید - و از آنجا بمبارکی کوچ نموده هفدهم جمادی الاولی پنجم بهمن ماه سرزمین خطه پاک اجمیر از ین قدوم مبارک نورانی گشته عبارات دلکشا و منازل نزعت آئین کنارتال رانا ساگر از نزول هایون روکش قصور جنت گردید - و همانروز بنا بر پیروی روش جد بزرگوار پیاده بسروضة شریفه حضرت خواجه معین الملة و الحق و الدین نورالله مرته توجّه فرموده آداب زیارت و وظایف این مقام که عبارت است از اعطاء صلاة و صدقات و نذر بجا آوردند - چون نذر نموده بودند که بعد از فتح رانا مسجدی رفیع اساس درخور این روضه متبرکه بنا نهند و درین مدت از عدم مساعدت روزگار فرصت نیافتند بنا برین درینولا که کمریاس مهتر اساس دولت جاوید قرین از پرتو اقبال آن حضرت استحکام بنیاد چرخ برین یافت حکم به بنای مسجد عالی بنیاد از سنگ مرمر بدرجه نفاذ رسید - و صوبه اجمیر در جاگیر مهابتخان قرار پذیر گردید - در اثنای راه جمیع پندها مثل خان عالم و مظفر خان معموری و بهادر خان اوزبک و راجه جی سنگه و اتی رای و راجه بهارت و

سید بهوه و غیر آنها در هر منزل خود را بسعادت ملازمت رسانیده
کامیاب دولت صورت و معنی می گشتند -

ورود موکب مسعود شاه بلند اقبال قرین دولت و سعادت بظاهر دارالخلافة اکبرآباد و انداختن پرتو نزول بر باغ دهره

آنآنکه به نیروی سعادت ازل آورد در روزی خانه روز نخست
از دولتی بزرگ بهره مند شده اند و از یآوری بخت خداداد در
دارالقسمت ازلی بنصایبهای کامل و نصیبهای شامل کامیاب گشته
اگر چند روزی بنابر مقتضای اراده قضا و حکم مصلحت تقدیر حجاب
تعویق سنگ راه مراد آمده مانع تاخیر و باعث سد باب ایشان گردد
لیکن باندک روزگاری و کمتر فرصتی روزی درآید که آن حجاب
بسر خویش از پیش برخیزد - و آن دولت روزی شده پهای خود استقبال
بخت آن خداوندان اقبال مادرزاد نماید - بدانسان که فتح و کسر
بر عسکر آن مرور بحسب اختلاف اوقات طاری گشته بسی امر ناملائم
سد باب مقصد عالی گردید - و از بدهنچاریهای روزگار قضایای ناشایسته
صورت بسته یساق های شاق و تردهای دشوار پیش وقت آمد -
اما الحمدلله که آخرکار بی پامردی سعی و دستیاری طلب بر وفق
مدعا و حسب استدعا شاهد مطلب درکنار و بر آرزو آمده نقد تمنای
دیرینه در جیب و دامن نیاز دست قدرت ریخت - و کاروبار دین و
دولت بوجود گرامی رونق و رواج تازه یافته کارخانه جهان را زیب و
زینت بی اندازه پدید آمد - و ساکنان ریح مسکون با کام دل سنایه
نشین ظلال عدل و احسان این بلند اقبال گردیده از فرط داد و دهش
گیتی بمراد خاطر رسیدند - امید که تا بقای جهان و جهانیان :

بیت

درگش کعبه صفت قبله گه عالم باد
کشت امید جهان از کف او خرم باد

مجملاً بتاریخ شب پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق بیست و ششم
 جمادی الاولی سنه هزار و سی و هفت ورود موکب مسعود بساحت
 بهشت فسحت باغ دهره که از پرتو انتساب بمحضرت جنت مکانی
 نورالدین محمد جم-انگیر بادشاه طاب ثراه بنورمنزل م-وسوم است
 اتفاق فتاده مژده وصول این غید قدوم مسرت لزوم سامعه افروز
 عموم مردم آن مرز و بوم گردید - خورد و بزرگ و اسافل و اعلی
 از اهالی دارالخلافت علیا و نواحی و حوالی آن بر سیل مزدگانی
 ورود اقدس باندازه دسترس عنزگرم جانفشانی شده استقبال موکب
 اقبال نمودند - و قاسم خان خارس قلعه و خزاین علی الفور بر سبیل
 پذیره آمده از دریافت ملازمت و شرف زمین بوش درگاه سعادت دو
 جهانی اندوخت - و بامداد روز پنجشنبه مذکور موکب منصور
 که همواره بامداد آسمانی قرین سعادت یزدانی است متوجه قرارگاه
 سریر خلافت ابدی گشت - و بادشاه دین و دنیا پناه همعنان بخت
 و همکاب اقبال بآئینی که درخورد والا خداوندان این دودمان
 جاوید توانان باشد فیل سوار داخل عرصه دارالخلافت گیتی مدار
 شده همه راه سرافرازان در رکاب برکت نصاب پیاده و سران در
 اطراف بدین آئین رو براه نهاده - ملا اعلی بهمدستی کف الخضیب
 دست بدعای دوام عمر و دولت ابد منتها کشاده - و نظارگیان عالم
 بالا از مناظر هفت طبقه گردون نحو تماشا افتاده حیران آن کوکبه
 و دبدبه عزت بودند - از باغ نورمنزل تا هنگام نزول در دربار
 دولتخانه سپهر نشانه ایام بادشاهزادگی از هر دو سو بحرین کف
 در بار چون سحاب گهر ریز بر اهل کوی و بازار کشوده بسرنیجه
 زرقشان چون شاخ شکوفه روی زمین را در افشان سیم و زر
 گرفتند - و باین روش نمایان و آئین شایان ظل ظلیل نزول فرخنده
 بر مساحت سعادت منزل مذکور گسترده بنابر آنکه تا ساعت مختار مسعود
 بجهت جلوس هایون بر سریر خلافت ابد مقرون دوازده روز درمیان
 بود در همان دارالبرکت اقامت نمودند -

انقصاد انجمن جلوس همایون خدیو زمین و زمان ثانی صاحبقران حضرت شاه جهان بادشاه غازی در دارالخلافة اکبرآباد سعادت بنیاد

بمقتضای حکمت کامله سنت الهی هر آن رفته و مجاری عادت الله برین جاری گشته که در خلال هر صد سال که اساس مبائی دین و دول اندراس پذیرفته خلل در نظام امور عظام و انتظام سلسله نظام دارالسلطنت آدم در مشیمه مشیت بر وجه اتم صورت بندد هر آئینه در آنحال زمینیا نرا در کنف حمایت و کهمف رعایت آسمان تمکینی جای دهد که بشایستگی تمام لیاقت مرتبه جانشینی نایبان مناب جناب رسالت مرتبت صلی الله علیه وسلم و صبحه داشته باشد - و بفضل الطاف عام حضرت باری که درباره اهل روزگار خاص گشته سلطان دیندار عدالت شعار بر روی کار آرد که روی زمین را بزبور عدل و احسان آراسته طرح انصاف پروری نهد و داد داد گستری دهد - آری نسخه پیرائی کتاب عالم که بهین صحیفه صبح الهی امت و منشاء دقایق نامتناهی از یمن همت فرمانروایی سرانجام پذیرد که خط بینش کارنامه اقبال باشد و جوهر تیغش سرمشق فیروزی - و نقش نگینش دیباچه اجلال و خطوط دستش نسخه بهروزی - پنجه خورشید نزد شکوه بالادستش پشت دست بر زمین گذارد - و سهر برین پیش کوکبه قدرش از هلال انگشت زینهار برآرد :

بیت

ازو گردد درین فیروزه گلشن چراغ طالع فرخنده روشن

چون ذات فرخنده صفات این بادشاه سکندر آئین که سعادت آئینه دار بخت اوست مرآت این اوصاف بود در مبادی حال دقایق جهانبانی از خط لاصیه اونمایش می پذیرفت - و در آغاز کار آثار کردانی از لوح پیشانی اوظهور می یافت - و از روی اومی بارید که این ابر نیسان کرم چمنستان شهریاری را طراوت خواهد بخشید - و از جبهه او روشن

میشد که این اختر اوج اقبال آفتاب سپهر جهاننداری خواهد بود - اختر شناسان کامل نظر از زائجه طالع هایونش که عنوان نامۀ سعادت است احکام گیتی ستانی فرا می گرفتند - و روشن ضمیران نیکو خیال از آئینه بخت والایش که آئینه رونمای شاهد دولت است صورت امل و امانی مشاهده میکردند - لاجرم فرخنده روزی که روزگار در آرزوی آن شبها بروز می آورد جلوهرگر شد - و خجسته صبحی که چشم آفتاب از شوق آن هوس می پخت - رسید - امید می که اختر فرخنده فالی آرزوی آنرا شگون می دانست برآمد - و مرادی که بخت اقبال فال تمنای آن می زد بمحصول پیوست - یعنی طرازندۀ اورنگ اقبال فرازندۀ اکلیل اجلال عزیز کردۀ حضرت عزت برگزیده عنایت آن حضرت سرمایه آرایش جهان و جهانیان باعث امن و امان زمین و زمانیان مظهر فضل عمیم ربانی ظل ظلیل جناب سبحانی پادشاه دیندار دین پرور شهنشاه داد ده داد گستر اوج ده کوکب نیک اختران شاه جهان ثانی صاحبقران بیست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری در روز سعادت افروز دوشنبه که از فیض ورود معنی بیت رسالت در غزل هفت بیتنی هفته شایسته انتخاب گردیده - و از بدن ظهور خاتم انبیا بهزاران دست سعادت انگشت نما گشته بعد از گذشتن سه و نیم گهری که بحساب دقیقه سنجان ساعت شناس یکساعت و بیست و چهار دقیقه باشد بطالع فرخنده فال و ساعت سعادت سگال از منزلی که در ایام شاهزادگی از اقامت آن والا اختر اوج شاهنشاهی رشک فرمای مزل قمر بود بتائید آسمانی و کوکبه صاحبقرانی بر کرۀ فلک رفتار سوار گشته و خانه زین را مانند خانه طالع سعادت آمود ساخته بخت کمر پرستاری بر میان بسته در پیش و دولت غاشیۀ فرمانبرداری بر دوش گرفته در پس تیغ گذاران صاحب جوهر تیغ مانند در یمین و نامداران والا گوهر خاتم کردار در یسار در دولتخانه ارک دارالخلافت اکبر آباد که چون قلعه بی در سپهر اوج گرای گردیده و بروج ثاقبش باوج فلک ثوابت رسیده - مانند معنی در شاه بیت و خورشید در

بیت‌الشرف نزول فرموده - و در فرخنده ساعتی که سرمایهٔ سعادت روز افزون و پیرایهٔ بخت هایون بود :

بیت

ساعتی آنچنان هایون فال که سعادت ازو شگون برگیرد

کلاه سروری را که جوهر انجم در ترصیع او بکار رفته بود همسری بخشیده - و قبای خسروی را که اطلس سپهر والا استر او گشته بود تن بهم آغوشی داده کمر لعل طراز را که از منطقهٔ آفتاب گرد میبرد بر میان بسته - تیغ گوهر نگار را که نقد فیروزی در قبضه داشت دستگیری کرده پای سعادت پیرای بر سریر سپهر نظیر گذاشت - و با طالع تیموری و بخت بابری بر فراز تخت دولت اکبری برآمده دامن امید خلایق را از گوهر مقصود لبریز ساخت - تخت بر مسند کامگاری چرا مربع نه نشیند که نقش مدعایش درست نشسته - و تاج سر مفاخرت چرا باوج نرساند که از فرط سعادت سرآمد گردیده : * مصراع *

تاج گو بر خود بنواز و تخت گو بر خود ببال

سپاس جهان خدای را که سرانجام حرف تخت بر کرسی نشست و سخن افسر بالا شد - پایهٔ سریر بر آسان رسید و درجهٔ اکیل بالا گشت - تاج را از تفاخر سر پآسان فرود نمی آمد - و تخت را از شادمانی پا بر زمین نمی رسید - پایهٔ اورنگ از کرسی گذشت و کوکبهٔ دیهم باکیل رسید - چون آن والا پایه بر تخت خسروی آرمید چتر هایون سایه بر گرد سرش گردید - چتر زرین خورشید وار از شادی پیوخ آمد و از بلندی کوکبه سر باوج سپهر سود - تعالی الله فرخنده چتری که از یمین سعادت گرد سر آفتاب گردیده و هالهٔ ماه را در دائرهٔ خجالت کشیده - ریشهای زر تار از وی چون خطوط شعاعی از جرم خورشید نمودار - و عقده‌های گوهر نگار ازو چون رشته‌های باران از گل ابر آشکار - سحایست که لولو می بارد و سپهریست که انجم می نگارد - فی فی غلط گفتم فلک تدویر قمر است که حامل سعادات جاودانی گردیده -

یا مردمک چشم اهل نظر است که فروغ انوار الهی گزیده - چرا از والا گوهران بر سر نیاید که پیوند بیاقت و گوهر کرده - و چگونه سر بآسمان نساید که سایه داری آفتاب سر کرده - پنداری گرد نامه فیض است - که سعادت کم گشته را پیدا ساخته - گوئی گرداب نور است که بر سر دریای فیض طرح اقامت انداخته :

مثنوی

سایه حق کرده جا در سایه اش زان بود نور سعادت پایه اش
بر سر شاهنشاه از حسن قبول چون گل ابراست بر فرق رسول

بالجمله چون آن خسرو والامنش بر اورنگ کامرانی نشست و بمدعا فهمی آمال و امانی پیوست خاتم را بر سلیمانی دست داد و قلم را ببارنامه در سر افتاد - خطبه بلند آوازی یافت و سبکه نام بردار شهرت گردید - تیغ گوهر مقصود در مشت گرفت - کوس از شادی در پوست ننگجید - غلم نشان بلندبختی یافت - گمان سرمایه فتح دو قبضه آورد - تیر پی بسهم السعادت برد - سلطنت را دولت قوی گشت - اقبال را بخت جوان گردید - آسمان زمین بوس شکر بیا آورد - روزگار فال نیک روزی زد - فتنه از شرم سر تا پا غرق غرق گردید - بیداد داد شرمساری داد - ارباب تیغ و قلم زبان به تهتیت جوهر نگار و گوهر نثار ساختند - و اصحاب دولت وحشم در ادای مبارکباد طرح سعادت سگالی و فرخنده فالی انداختند - مقارن جلوس هایون اول خطیب فصیح زبان از مراقب حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی صلوات الله وسلامه علیه مدارج منبر را بلند پایه گردانید - و بعد آن بادای محامد ملاطین این دودمان والا که شخص دولت را بمنزله حواس عشره اند پرداخته از بهر آرائش نظم اقبال اسم سامی صاحبقران اول را مطلع و نام نامی صاحب قران ثانی را حسن مطلع گردانید - و بنابر رسم معهود بهنگام ذکر اسم هریکی از بزرگان این بادشاه بزرگ منش بعطای خلعتی گرانایه بشرف جاودانی مخصوص گشته چون از فیض القاب هایون و ذکر نام نامی حضرت سلیمان مقامی بعنوان شاهجهان بادشاه غازی سلمه الله و ابقاه که مجموع این عبارت واف

بشارت را در عهد فطرت محاسیان دیوان قضا و قدر با عدد کریمه اتی
 جاعل فی الارض خلیفه برابر گرفته اند. دقایق نصاحت را به نهایت درجه
 بلاغت رسانیده زبانرا موج چشمه آبیات ساخت. بشریف خلعت فاخره
 زرنگار که از همه گرانمایه ترو پیرایه زورگار بود والا یایه گردید - بر سر
 ذکر نام مبارک آنقدر خوانهای زرین و مالامال از انواع زرز و گوهر نثار
 شد که صفحه روی زمین زراندد و گوهرآمود گشته روکش چرخ
 برین افتاد - همدین بیاعت مسعود چهره زر از سکه مبارک که متن یک
 روی آن بکلمتین طیبین و حواشی یاساء سامیه چهار یار باصفا نور و ضیا
 اندوخته و روی دیگر از نام نامی والقیاب گرامی آنحضرت زیور یافته رشک
 افزای مهر انور شد - زرگرد نامش گردید و نقش سکه بر خود بلالید - درهم
 که از گمنامی درهم بود از نام هایونش خود را گردآورد - و دینار که
 از سرگردانی دلتنگ شده بود از سکه والایش سرخط دولت یافت - سیم را
 سفیدبختی حاصل آمد - و زر را سرخ روی دیت داد - درست مغربی
 خورشید از شوق سکه اش بیتاب گردید - و دینار ناقص عیار ماه از فراموش
 شکسته خود را درست ساخت - اگر اهل نظر سیم و زر را از شرف نام هایونش
 نرگس وار بدیده جا دهند محل نظر نیست - و اگر اهل سخن رقم سکه را
 از فر این اسم خجسته پیوسن کردار بر زبان نقش کنند جای سخن نیست -
 کنیت آن سرور ابوالظفر و لقب فرخنده شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی
 از آن مقرر شده که تیغ جهاد آن بادشاه سلیمان دستگاه دیو فتنه و فساد از
 روی زمین رانده - و باوجود مشابیه و مناسبت اوضاع و اطوار پستلایده
 آن برگزیده بحضرت صاحبقران اعظم بینات لفظ صاحبقران که سه صد و شصت
 و پنج است با حروف شاه جهان مساوی آمده - جمهور انام از خواص و عوام
 مراسم مبارکباد و تهنیت و دعای ازدیاد عمر و دولت بجا آوردند - شعرای
 بلاغت دثار قصاید رنگین و توارج بدایع آئین بجهت تعین وقت آن در رشته
 نظم انتظام داده بعرض رسانیدند - از جمله حکیم رکنای کاشی مسیح
 تخلص این تاریخ بسمع عالی رسانیده از انواع عنایات صوری خدیو صورت
 و معنی برخوردار یافت :

ایات

بادشاه زمانه شاهجهان خرم و شد و کامران باشد
 حکیم او بر خلائق عیال همجو حکم^۱ [خدا] روان باشد
 هر سال جلوس شه گفتم در جهان باد تا جهان باشد
 و همچنین سعیدای گیلانی مخاطب به بی بدل خان که در انواع صنایع و
 اصناف هنر بی بدل روزگار است این تاریخ بدیع یافته : مصرع

جلوس شاهجهان داده زیب ملت و دین
 و زینت شرع و خدا حق بمقدار داد نیز باین تاریخ موافق آمده - نوگینان
 دولت از نواختن گور که و تمیزه و امثال آن خم روئین و طاس سیمین
 سپهر را بر طنین ساختند - و رامشگران و سرود سرایان نیز باهنگ ساز عیش
 نوای عشرت بر وفق مقتضای وقت و حق مقام راست کردند - در آن نوروز
 بهروزی و عید فیروزی عالمیان بجهت بهجت جلوس اقدس جشنی نوآیین
 و بزمی نگارین صورت آراستگی یافت که تا سرور انجم بر سر چهارپایه
 انجمن چارم نشسته و متارگان و ثوابت سپهر هشتم از عقب آن ششم پنجره
 تماشائی و سیارگان ازین هفت منظره نظارگی آند نظیر این بزم بهشت
 آئین در جلوس هیچ بادشاه عالیجاه خاصه سلاطین این سلسله فلک بارگاه
 که از همگی طبقات اعیان ملوک ماضیه مانند مردم دیده از سایر حواس
 بر سر آمده اند بنظر در نیامده - از بسط بساط طرب و نشاط عقدۀ قبض خواطر
 خورد و بزرگ و چین چین خواص و عوام کشاده گشت - و از ریزه چینی
 خوان احسان دیده و دست گرسنه چشمان لبریز گوهر و در گردیده هیچ
 گسیسته امیدی را مقصدی نماند که محصول نه پیوست :

مشوی

در آن جشن فرح بخش طرب خیز^۲ [همه روی زمین] از عیش لبریز
 نه تنها ساز عشرت شد نوا ساز که برگ عیش عالم شد خدا ساز
 جهان آفریز داد خرمی داد ز مادر گوئی آندم خرمی زاد

(۱) ع. [قضا] بادشاه نامه - صفحه ۹۵ - جلد اول

(۲) ع [ه] نان (کذا) شد زمین [صفحه ۳۹۶ - حصه اول - منتخب اللباب -

چون انجمن خاص و عام بانجام رسید پرتو حضور پرنور بر حریم حرم سرای خلافت گسترده شبستان سلطنت را نورستان ساختند - نخست مسند آوای خلافت انجمن پیرای مشکوی دولت صفیه و فیه صفات سعیده حمیده سات یگانه روزگار برکت لیل و نهار آیه مصحف عز و جلال موجه بحر فر و اقبال مهده علیا ارجمند بانو بیگم مخاطب به ممتاز محل بیگم خوانهای سیم و زر لبالب از لعل و گوهر بدست نیاز بر فرق هایون آن سرکرده بادشاهان افشاندند - آب گوهر از سر آن بحر افضال گذشت و خط پیشانی آن کان لعل اقبال خط یاقوت گشت - چندان مروارید انبار شد که در دریای اخضر فلک گوش ماهی صدف لالی گشت - چندان لعل بالای هم ریخته شد که کمر جوزا لعل طراز گردید - بعد آن پیشکش نمایان از نفایس و نوادر عدنی و معدنی و جواهر زواهر عانی و شرایف هندی و ایرانی که دیده روزگار آنچنان ندیده و گوش آسمان نشنیده از نظر انور گذرانیدند - آنگاه بادشاهزاده عالم و عالمیان ولیه نعم جهانیان ملکه معظمه صاحب مکرمه یکتا گوهر محیط خلافت کبری قره العین سلطنت عظمی نظریافته عنایت بادشاهی عزیز کرده حضرت خلیفه الہی جهان آرا بیگم مخاطب به بیگم صاحب که بافرونی رای و هوش نظر بدیگر شاهزادہای والا نظر که عیون انور دولت اند بیشتر منظور نظر بادشاه دیده و ر اند هم بائین مادر والا فرمہین نثار گوهر زیب و بہین پیشکش نظر فریب بنظر گیتی خداوند درآوردند - و دیگر پردگیان حرم عصمت و عظمتیان پرده عفت باندازه دسترس زر و سیم نثار نموده بجهت ادای مراسم و لوازم مبارکباد پیرامون آن روشن جبین چون حاله گرد ماه حلقه بستند - و بادای دعای مزید دولت جاوید بنیاد پرداخته از آن مرکز دایره دولت نوازشها یافتند - و ہمدران محفل والا آن گنج بخش بذل آفرین کہ خطوط کفش موجهای دریا و عروق دستش رگهای کانست دو لک مہر و ہمین قدر روپیہ بہ بانوی حرم گاہ سالیانی و یک لک مہر و یک لک روپیہ بہ بیگم صاحب و یک لک روپیہ بہ سلطان مراد بخش و موازی این مبلغ بزوشن آرا بیگم و مساوی آن بہ ثریا بانو بیگم عنایت فرمودہ - سالیانہ مہین بانوی عظمی ممتاز محل دہ لک روپیہ و سالیانہ بادشاهزادہ جهان و جهانیان بیگم صاحب شش لک

روپیه مقرر نموده - و چهار لک روپیه که برسم انعام شاهزاده‌های کامگار نامدار سلطان دارا شکوه و شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب معین شده بود بنواب مهمل علیا سپردند که چون از دارالسلطنت لاهور رسیده معادت ملازمت دریابند میان ایشان قسمت نمایند - و هزار روپیه بشاهزاده کلان وهفصد و پنجاه روپیه بشاهزاده محمد شجاع و پانصد روپیه بشاهزاده محمد اورنگ زیب و دویست و پنجاه روپیه بشاهزاده مراد بخش بعنوان یومیه میداده باشند - امید که جلوس همایون این بادشاه سکندر نشان که باعث آرام زمین و زمان است بر آن مربع نشین سریر سلطنت ربع مسکون مبارک و میمون و خجسته قال و فرخنده شگون و دوزان این بادشاه کام بخش کامران مانند ادوار چرخ برین به ثبات و قرار مقرون و بدوام مدار قرین گردد -

حلیه مبارک آنحضرت که ید قدرت بخامه صنع
با کمال دقت آن خلق قویم و پیکر مستقیم
را بر اجمل صور و احسن تقاویم نقش بسته
و از آنرو نقش مراد ابداع بوجه احسن
بر لوحه اختراع درست نهشته

چهره پرداز صور موجودات و نقش طراز صفای کائنات که خامه نیرنگ ساز صنعت تقدیرش بمقتضای قدرت کامله و حکمت بالغه گوناگون اشکال بدیعه در کارگاه ابداع برلوحه هستی به بهترین وجهی جلوه داده و بر صفحه وجود هر موجود جداگانه نقش مستغنی از ادراک بالغ نظران و الا فطرت به نیکوترین صورتی نگاشته منشور خلقت انسان را بطغرای غرای لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم مزین و مطرز ساخت - و از آنجا که تمامی نقاط و دوائر و خطوط وجود از نوک هر کارکن برسطوع اشهود بحکم فعل الحکیم لا ینالون الحکمت مبنی بر مصلحت است - و هیچ لفظ از دایره صلاح خارج و هیچ خط گرد مرکز بدون کار بعثت دایر نیست - صورت خط و خال جسمانی و پیکر هیولانی را بر خصایصی که در ذات هر فردی از

افراد بی نوع انسان مضموم و مزمن است مشعر گردانید - بدانسان که اکابر علما و حکما از چگونگی حالات آثار بر کیفیت احوال اعیان کما ینبغی استدلال توانند نمود - و از نیروی شایل و تحایل ظاهری بی به خصایل باطنی توانند برد - بتخصیص در نظر دقایق نگر رموز خوانان علم قیافه و واردانان فن تشریح بدایع اسرار طبایع که از خصوصیات سیای انسان چهره نما است مانند عکس شخص در آب و آئینه ظاهر تر است - باجمله ذرین مقام بیان حلیه مبارک آنحضرت بجهت رفع حرمان نصیبتی محرومان هفت کشور است از سعادت ادراک لقای انور آن سرور به بیان کیفیت شایل خبر آن فرشته محضر خورشید منظر بمقتضای صدق مصدوقه الساع احدی الذوین هانا استماع اوصاف نوعی از معاینه است و وجه اثبات دعوی اتصاف آنحضرت بسایر فضایل نفسانی و کمالات ملکی و انسانی :

چون از حلیه شه سخن سر کم سخن را حلی بند زیور کم
 دهم زیب و آرایش این نکته را طرازم سخن را از سرتاپینا
 نخست کلک معنی نگار از وصف قامت با سعادت آن حضرت که الف آفتاب
 دولت و برجسته مصرعه دیوان مکرمت است - و تحت از بالای او والا
 گشته و دولت از پهلوی او فیض اندوخته - سخن را از معانی والا پایه
 دوبالا می بخشد - معتدل بودن آن بر دانش دوبالا اوصاف خجسته دلیل
 است - سر هوش پرور که در والا شکوهی برسر آمده و جهانی از سایه آن
 سر - هایون فر در سایه مرحمت الهی جا کرده در خردی و بزرگی میانه
 است - و آن بوییدار مغزی و پر خردی و اعتدال اخلاق ستوده دلیل
 است - لوحه پیشانی نورانی که سرلوح کتاب نامداری و پیشانی روزنامه
 فرمان گذاری است - و از روی سمو و خطا نیز روی چین ندیده - شایانی
 کار جهانبانی و سزایش شغل گیتی ستانی دارد - و آن بر اندازه مگالنی
 انبساط و قاعده دانی اختلاط مشعر است - و بر یسار آن دیباچه مجموعه
 اقبال نزد رستگاه مو خالیست مشکین که آنرا نقطه خط پیشانی توان
 گفت - مانند سوبدای دل جانب چپ جا ساخته - و چون بلال حفظ
 آیات مصحف رویش پرداخته :

بیت

شهنشاه که خیل ملک فوج اوست سپهر است و این نقطه اوج اوست

ابروی غنیمت بود که در نیکوئی طاق است و بخوبی شهره آفاق شاه بیتی است
که بقلم قدرت بر ورق آفتاب نوشته - و زیبا هلالیت از غنیمت سرشته -

بسم الله سورة فتح است و سرلوح کتاب صنع - فی فی محراب طاعت ارباب
قبول است و پیش طاق منظر سعادت و نور - توسط آن در فراخی و کشادگی

علامت دولت های فراخ و اقبال فراوان است - چشم مردمی گزین که
نظریافته ناظر حقیقی است و نظر هیچ آفریده نظیر آن ندیده در تنگی و فراخی

یوازی افتاده و دی سیاهی و سفیدی متعادل دلالت میکند بر علم خدا داد
و پاکائی نژاد - و مردم چشم که از مفاخرت نظر جز بر نور سیاه نمیکند

قره العین نور بصر است و نور هدیه اهل نظر - شعار عباسیان گزیده و آئین
خلافت اختیار نموده پیرایه بخش آرم است و پهلوی ملایه دار شرم - و آن

دلیل است بر افزونی هنک و بیشی فرهنگ و فروغ اندوختن دانش و نگاه
افروزی بیش - و بر پشت چشم راست خالیت میشود سگال در نهایت

حسن و جمال - همانا سیاهی است بزای دفع عین الکمال بر پشت چشم چون
مهر نبوت بر پشت نبی صلعم جا کرده - بینی از روی راستی بر چهره

فیض بار چون الف در دل ماه جا ساخته - یا موجی بر چشمه آفتاب
برخاسته - زهی انبی که آبروی داده است استوار علی آثار راستی را - نشان

جاویدی کردار و پایداری کار است - و دلیل پیش بینی و جحیر اندیشی -
پیوسته بدان در زیر چشم چپ لجامی گوشین اتفاق افتاده - بینی از آل خال

مشک ایشان بطلان هیچ نداشتن الف و ابرویشان تر از آفتاب ساخته بر روی
روز افکنده - و آن آثار دولت ابدی و امارت اقبال جاودانی است -

گوش معنی نبوش که صدف لجه معانی و محرم سرگوشی فیض جاودانی است
مانند نظر انور و بروی منظره عالم عقول عشره درجه حق جوئی و حقیقت

پژوهی کشوده در خوردی و کلانی بعد اعتدال است که بتوت حافظه و
تیزی فهم بر آن استدلال نموده اند - روی دل آرای و عارض و خد آن

صورت هیولانی فهم و خرد که انوار فر ایزدی ازان فروزانست در مایه
صفات بسیار متوسط و باعتدال گراينده است - و آن بحکم وجوه و دلایل

این فن علامت خصایل حمیده و شایل پسندیده است - لون بشره نور افروز که سرچشمه آبروی نوع بشر است اسیر واقع شده - دانشوری و هوش پروری ازان رنگ میدهند - و همرنگی قابل انا املاح نیز ازیں رنگ گل میکند - هانا رنگ مبارکش مایه مردمی است که معنی آدمیت ازان پدید گشته - و از شرم ملاحتش رنگ بر روی صباحت مهر انور شکسته - دهان گوهر افشان که سرچشمه فیض جاودانی و درج جواهر اسرار معانی است در جنب طیب تبسم و صدق تکلمش شهرت نجات غنچه شیرین تبسم و راستی دم صبح دوم حرفی است - افواهی معتدلت در تنگی و فراخی و آن دلیل نشان مردانگی و فرزانی است - لبهای مبارک که از شرم ملاحت تکلم دهان غنچه را از تبسم بسته و آبیات از خجلت لفظ روانش تر گشته در منطربزی و باریکی میانه است و ازان دقت فهم و لطافت طبع پدیدار میشود - دندان مبارک که گوهر حریف آب دندان اوست و اختر از جمهور مهر پسندان مانند مرسله جوزا نورافشان است - و چون رشته لالی شاهوار و در آبدار درخشان - رشته اش محل سودای جانها است - و دل عالمی ازیں دندان فریفته آن رشک عقد ثریا - در خوردی و بزرگی در نهایت اعتدال و چون گوهراں هم سن در نهایت اتفاق و اتصال - این نشان پاک کرداری و راست گفتاریست - آواز معجز ساز در هنگام لطف بجان پروری بلند آوازه است - و در وقت عتاب بجز رشکافی دستان - گاهی به تکلف مهر سامعه را فیضیاب نسیم حیات میسازد - و گاهی باقتضای قهر پرده گوش را پر نیان شعله پیچ میناید - گاه از سخط بر عهد ایر نسبت درست میکند - و گاه از نرمی بزمزمه آب حیوان نسب می رساند - کلام سلامت نظام آنحضرت مانند سلک مروارید غلطان مسلسل و منتسق الانتظام - و همچنین عبارت تحریر که هانا بمقتضای مؤادی الخط لسان الید گفتار دست و بیان بنانست - تقریر آنحضرت با نهایت بلاغت و سلامت و ایراد صنایع بدایع بری از تکلف و تصنع است چنانچه اگر بمثل در کلام پارسی نیز اعجاز روا بودی توانستی گفت که از دست خارق عادت است - آن خطه کشای قلمرو فصاحت بیشتر بفارسی تکلم میناید - و چراغ دل افروز سخن را که فروغ بخش شبستان روح است باتش فارسی می افروزد - و بعض اوقات

بهندی نژادان که فهم شان فارس جولانگه فارسی نتواند شد در اثنای حرف بمحاوره هندی تیغ زبان را گوهر آمود میسازد - چون نواب جنت مآب خدیجه الزمانی رقیه سلطان بیگم که در هنگام نوحیزی به پرورش آن زیبا نهال چمنستان بادشاهی از گلشن سعادت گل میچیدند ترکی زبان بودند و با سایر پرستاران مشکوی والا بزبان ترکی سحر پرداز بیان میگشتند بنابراین آنحضرت از فرط نیوشائی بسیاری از الفاظ این زبان می فهمند - و بدیده دل حسن معانی را در جلیب عبارت این کلام مشاهده می نمایند - و بر نایش صور بعض مطالب درمرآت الفاظ این زبان توانائی گفتار نیز دارند - اما از ممر قلت استعمال بلکه از رهگذر عدم ذوق بمحاوره این زبان کمتر چاشنی پذیر گفتار می گردند - چه در صغر سن طبع فیض آفرین را که زبان دان سخن است بیاد گرفتن این زبان گرایش نبود - و نواب خدیجه الزمانی از افزونئی مهر باین مهرسپهر اقبال در آموختن این زبان مبالغه نمی نمودند - وقتی حضرت جنت مکانی از روی طبیعت مشکین نفس گردیده فرمودند که اگر خطا اندیشی از من پرسد که این نافه کشای استعداد چه آهو دارد خواهیم گفت همین که ترکی نمیداند - و با آنکه از قرار واقع درک جواهر الفاظ آن لغت مینمایند کمتر بآن تکلم می فرمایند که مبادا از روی قلت ممارست انتظام سلک تسلسل سخن خلل پذیر گردد -

شارب و محاسن آن والا مشرب که پیرایه محاسن صوری و معنوی است توگویی موبو تفاسیر آیات سوره حسن صورت و لطف سیرت است که قلم قدرت بخت ریحان بر حواشی صفحه مصحف جمال با کمال آنحضرت نگاشته - دقیقه - نجان موشگاف که در باریک بینی سر موی فرو گذاشت نمی کنند برسبیل امارت این معنی را مشعر بر اعتدال اخلاق و کمال شعور میدانند - شارب هایون هانا دو مصرعه برجسته است که معانی آن از مو باریک تر است - و محاسن اشعار نیست که اگر باریک طبعان خواهند یک شعر نمودار آن بیارند زنج زده باشند - و آن در تنگی و انبوهی و نرمی و درشتی هیانه است - حضرت بادشاه اسلام پناه چون یکسر مو در پیروی سنت نبوی کوتاهی نمی ورزد - پیوسته شارب را بر سنت صاحب ناموس الهی قصر میکند - و محاسن را یک قبضه نگاه میدارد - گردن مبارک که ناموس

بادشاهی و شغل شاهنشاهی را برگردن گرفته در نهایت فر و کمال و متصف بحسن اعتدال است - مالک رقاب گردن کشان است و سرور سروران زمان - اگر پادشاهان جهان بگردن باجش آرند بجاست - و اگر خسروان گیهان به نزدش تاج از سر گذارند سزاست - و این دلیل رسائی رای و روشنی ضمیرست - سینه بمعنی خزینه که صدر ارباب قبول است و گنجینه حقایق و معارف عقول هانا آئینه صفا است و گنجینه مدعا - صندوق اسرار الهی است و نهانخانه فیض نامتناهی - در سایر صفات متوسط که دلیل توسط اخلاق است مخلوق شده -

دست بذل پرست که دست نشان یدالله است و همه چیزش از عالم بالا دست رو داده آثار دولت در مشت اوست - و امارات سعادت در هرا انگشت او بر جمیع ایادی دسترس تمام دارد - و از پنجه آفتاب دست می برد - در بذل پیرائی ید بیضا می نماید - و در فیض گستری ید طولی دارد - جود را از دستی پیش گرفته که ابر نیسان پیش دست او گردید - و تیغ را بدستوری در قبضه آورد که زبردستان را پشت دست بر زمین گذاشته - هم صاحب تیغ است و هم صاحب قلم - و هم خداوند جود است و هم صاحب کرم - در کوتاهی و درازی میانه است و این علامت حد وسط است در محامد صفات - و دلالت بر دستگیری لطف و دستپاری قهر و داد و ستدی که نه از دست دستان باشد - بحرین کف اشرف که حاصل بحر و کان به بخشش او کفایت نمی کند و نقد روزگار را بکفه همت نمی سنجد بحر را از رشکش جنون دست داده - و یط را از انفعال او کف برلب آمده - در کشادگی و نرمی معتدل افتاده - و آن برهان افزونتی مهر و بلندی خرد است - اصابع و انامل آن خداوند جود کامل و فیض شامل که با پنجه آفتاب همدستی می کند - و شخص جود را بمنزله حواس خمسہ آند - و دیده امل را شابه پنج گنج - ریاض آمال و امانی را رگهای ابر و شاخهای آب است از بحر سخاوت بیرون آمده - و جویهای زر ناب است از چشمه خورشید روان گردیده - سخاوت را پنج آبست و صبح دولت را خطوط شعاعی آفتاب - خمسی است از دیوان سخاوت که هر مصراع برجسته آن کارکشای فروبستگان است - و پنج آیه مصحف جود است

که تفسیر هر یک آن هادی گم گشتگان حساب - بخشش های بی حساب با او عقد بسته - و بحر از رشکش سرانگشت موج در دهان گرفته - در درازی و کوتاهی و نرمی و درشتی و تنگی و سطریری در کمال اعتدال است - و از آن شمار تاجوری و جهانگیری میگیرند - و از غرائب اتفاق بر هریکی از چهار انگشت سوای ابهام که از آنها دورتر افتاده خال فرخنده فال نمود پذیرفته - و این چهار نمونه دلیل تسخیر چهار رکن عالم میتواند بود - هانا بر هر مصراع رباعی قدرت صاحب دیوان ازل بقلم صنع خویش نقطه انتخاب گذاشته - یا ازین رباعی هر مصراع حکم چهارم مصراع رباعی داشته - هر خالی بخجسته فالی انگشت نما گشته - پنداری حساب جهان کشائی بدستور عقد انامل بانگشتان گرفته - مانا بر چهار جوی بهشت سخاوت بلال بصور متنوعه متمثل شده - یا بر هر انگشتی سویدای دلهای اهل نظر جا گرفته - فی نی غلطم از صورت هر انگشت و خال الف و صفر جلوه ظهور گرفته - و این مبنی بر آن است که دستگاه این بادشاه بمقتضای دولت روزافزون از یکی ده خواهد شد - یا مشعر است بر آنکه این دست در آئین سخاوت از عمر کمال بذل چار دانگ دنیا را معموره نموده چار و ناچار دامان آمال را گوهر آما خواهد ساخت - و بر کف دست فیض سرشت از قلم صنع خطی افتاده که اگر دستخط ایزد پاکش خوانند بجاست - هانا طغرای منشور سعادت است و بسمله سوره کرامت - یا عنوان نامه اقبال، و سطر کارنامه جلال تعویذ گردن آرزو است و خرز بازوی مراد - برات عمر جاوید است و نقش بقای ابد -

پای جهان پیا در نهایت توسط است - و خطوط آن که خط پیشانی اقبال است - و سطر کارنامه اجلال نشان بلندئ پایه است - زهی پای فرخنده که از سر سروران پای کم نمی آرد - و پایگاه او پایه ایست که زیاده از آن در خیال نیاید - اگر بلند پایه اش خوانند رواست - و اگر سران سر در پای او نهند سزااست - دولت در قدم او بمراد میرسد - و سعادت پپای بوس او می شتابد - قلم به طریق وصفش عجز می پپاید - و معنی در اوصافش پپای قلم می افتد - بالجمله سراپای آن خلف الصدق آبای علوی و امهات سفلی که مظهر اتم قدرت آفریدگار است در کمال

توافق و تناسب اتفاق افتاده - قیاس گرفتن و قرار قدر و مقدار دادن آن یارای ادب آداب دان و حد خرد مرتبه شناس نیست - لاجرم خاتمه خویشتن کامه زبان گزیده به بیان این نکته و ایراد همین دقیقه یعنی خواص خال مشکین و مسه اعتبارین که فی الحقیقت نقطه پای تم الکتاب صنع بر کف پای مبارک آنحضرت افتاده واقع است - بر طبق خاتمه مشک ختم سخن نموده سر رشته بیان حلیه مقدس بیایان می آرد - بی مبالغه مشک بوی نسیم خلق او شمیده از ممر پاک اعتقادی به پای مقدس افتاده و بحال مشکین اشتها یافته - چون بر پای چپ واقع شده دلالت بر یسار میکند - و روی سریر سروری البته از پای فرقدسای صاحب این خال روکش رفعت چرخ چنبری گردد - آنچه ازین نمودارهای شگرف حیرت افزای والا نظران دقیقه شناس است - و دانشوران سواد اعظم هند که در فن قیافه بصورتی بی معنی برده اند که هیچ گروهی را از اصناف ایشان دست نداده فرا گرفته اند پذیرای نگارش گردد حوصله نامه کوتاهی کنند - چند سال پیش از اورنگ طرازی این خسرو شیرگیر در نخچیرگاه که مقام عیش و نشاط و محل عشرت و انبساط شیرافکنان بی آهوست یکی از تجرد منشان روشن ضمیر که فروغ ایزد شناسی از ناصیه اش میتافت و نور تجلی از جبین پیشش می درخشید بی دست آویز آشنایی بملازمت این بادشاه بلند اختر رسیده جبه افروز سعادت گردید - از آنجا که سوادخوان صحیفه غیب بود و اسرار ازی را ازیر کرده از مطالعه خطوط دست و پای بخت پیرای این والا دستگاه بلند پایه رشک فرمای درس خوانان دبستان ملا اعلی گردید و به نکته های ژرف سواد خوانی دست و پای مقدس که چهار کتاب اسرار دولت تواند بود نموده بزبان و می بیان راند که در اندک روزگاری و کم مایه فرصتی ازین خطوط دیباچه اقبال و ازین سطور مقدمه اجلال جلوه پیرای ظهور گردد - و در دیده تماشاگران جلوه گاه صنع بنمود گراید - و فرمانروائی سواد اعظم هندوستان که قلمروییست وسعت آمود بر چندین اقلیم اشتغال دارد یک قلم بی انبازی دیگری بناصیه سایان این آستان والا بازگردد - و از فر اورنگ نشینی آن سزایش گزین تخت روزگار از شادمانی بر خود ببالد -

بیان مضارف اوقات سعید و ساعات عمر شریف انتظام بخش سلسله نظام روزگار و باعث قیام قوایم استقامت لیل و نهار اعنی شاه جهان بادشاه غازی

از اوقات فرخنده آیات این گیتی خدیو لختی به پرستش ایزدی و نیایش الهی که دیباچه کارنامه سعادت جاودانی و بسمله مصحف فیض آمانیست میگذرد - و برخی باستراحت بدن و نظام امور عالم صغیر که ناگزیر نشاء عنصریست و غرض کلی از آن نگهداری آلت کسب کمالات معنویست بسر میرود - و بهری به تخچیر سازی و صید پردازی که در نظر ظاهرینان موجب انتعاش طبیعت و انبساط خاطر است - و نزد اصحاب باطن وسیله صید دلها و ذریعه عبرت نمودارهای شگرف تواند بود بانجام میرسد - و در خواب و خور که شهرنشینان خطه امکان را از آن گزیر نیست آن سیر چشم خوان دانشوری و بیدار مغز ملک خردوری حد اعتدال را رعایت میفرماید - روشن است که والانظری که مشاهده شاهدان جلوه گاه صنع ایزدی تواند نمود چگونه خواب را در چشم خود جا دهد - و اگر بقدر یکسر مژگان با خواب گرایش کند چشم دلش همیشه بیدار است - پس نظر باین معنی خواب بیدار بخت حکم بیداری داد - و پیداست که دانش گستری که زله بند نعیم جاودانی تواند گشت چسان اندیشه خورش را با مذاق همت آشنا سازد - و اگر باندازه یکسر دندان بخورش مایل گردد لب و دهان فطرتش همان ناهار است - پس باعتبار این مقدمه خورش آن چاشنی گیر مایده فیض بی خورشی است - بالجمله اوقات سعادت سات آن قدسی صفات از آلائش غفلت منزه است - و ساعات فرخی آیات از لوث عطلت مبرا - و اوقات شبانروزی بدین نمط پذیرای قسمت گردیده که آن سرور نیک اختر چون اختر شب زنده دار قریب بدو ساعت پیش از طلوع فجر از خواب برمیخیزد - و در سحرخیزی بر آفتاب روشن ضمیر سبقت می جوید - همدران وقت که خلاصه ازمینه

شبانروزی و منتخب مجموعه ایام و لیالیست و هنگام فیض لایزال و ضو را آبی بر روی کار آورده آماده پرستش معبود حقیقی میگردد - و روی توجه بمسجدی که در خلونگاه خطه اکبرآباد تعمیر پذیرفته آورده تا رسیدن وقت نماز رو بقبله بر سجاده طاعت می نشیند - و با هزاران گونه نیاز زانوی ادب نزد ایزد فیاض برزده هنگام نماز نخست بر سنت قدسی نژادان ادای سنت نموده بگذارش فرض که بر ذمه همت طاعتیان واجب است می پردازد - بعد از فراغ قیام جمیع ارکان از اوراد گل می چیند - و بیای مردی نیاز بگلگشت مصلا پرداخته بدسته بندی گلمای ادعیه می نشیند - و از سپحه مررشته مدعا بدست آورده از سجاده پای در جاده مقصود می نهد - آنگاه آن تقدس نژاد بحرم سرای متوجه شده آن جلوه گاه قدس را رشک بیت المقدس می سازد - و چون خسرو انجم سر از غرقه خاور برمی آرد و پیشگاه آفاق از پرتو فروغ صبح فروغ اندوز می گردد از دریچه محاذی دریچه مشرق مشرف بر آب جون سر برآورده بر آفاقیان معنی دو آفتاب و دو مشرق روشن تر از روز میگرداند - و جهانیان در آن عرصه که چون پیشگاه اقبال پیش آن دریچه منظر دولت واقع است از استحصال کورنش شرف جاوید دریافتند جبهه سجود بر زمین ادب میگذارند - و ستمدیدگان پریشان احوال بخاطر جمع بی مزاحمت احدی دادخواهی نموده درد دل بعرض میرسانند - و همدین فضای عریض بوساطت عارضان لشکر ظفر اثر سپاه ستاره شمار انجم سان معروض نظر انور گشته بشمار در می آید - و اکثر فیلان مست عربده آئین که از بدبستی آنها حذر نموده بصحن خاص و عام حاضر نمی سازند درین فسحت گاه از نظر اقدس میگردند - و بیشتر اوقات جنگ فیل که از تفرجهای بدیع و غریب و تماشای دلپسند خاطر فریب است درین میدانگاه اتفاق می افتد - و درین روز بنابر چندین وجه علامت قیام قیامت آشکار گشته آشوب عرصه محشر و شور رستخیز وقوع می پیوندد - و بکثرت هجوم مردم و انبوه خلقت چنانچه کسی بحال کسی نمی پردازد - و از فرط غریو و غلغله و نفیر و ولوله هانا نفخ صور بعرصه ظهور می آید - و همدین محشر عام اکثر اعیان فیلان نامور تنومند را از دنبال اسپان تیز

رفتار میدوانند تا در جای که نطفه نبرد گسترده اند دستبرد نمایند و خصم را بپازی قیل مات سازند - و در جهرو که درشن آنحضرت اکثر دوگه‌ری و گاهی باقتضای قلت و کثرت مهبات و کمی و افزونئی انبساط طبیعت کمتر یا بیشتر می نشینند - و این طرز بار از مختصرات حضرت عرش آشیانی است - چون این انجمن عام بانجام میرسد از مطلع جهرو که والای خاص و عام طلوع فرموده پرتو حضور پرنور بآن فرخنده انجمن می اندازند - و آن بارگاهی است در کمال نمود و شکوه و عظمت - از رفعت اساس سر بایوان سپهر کشیده - و بر حسب فرمان آن اوج گیر فرمانروائی پذیرای تعمیر گردیده تبارک الله از آن انجمن آسمان نشان دلنشین که بهشتی محفلی است در غایت توره و توزک و ادب و اندام و اجلال و اعظام - چنانچه از فرط شکوه و هیبت و وفور شان و شوکت که از در دیوار آن پرتو ظهور میدهد بهرام و کیوان دلیر بر زیر آن بلند ایوان گذر نمی توانند کرد - مجملأً آن نشیمن رفعت و انجمن عزت که در اصل احداث کرده این حضرت است مشتمل است بر چهل ستون در کمال رفعت و زینت سقف و جدار منقش و مصور بصور گوناگون و نقوش بوقلمون - و در سه جانب آن محجری که بهندی کتهره خوانند از سیم‌ناب بارتفاع قامت آدم متوسط کشیده - و سه جا راه آمد و شد گذاشته - و بر در هر کدام حاجبان سراپا مهابت ایستاده هیچ احدی را آن حد نیست که بی رخصت تصور گذر در خاطرش گذار یابد - درین بارگاه خاص از امرای اعظام گرفته تا دو صدی منصب و اهل خدمت دیگریرا راه نمی دهند - و در خارج این ایوان ساحتی در کمال فسحت و بر دور آن کتهره از سنگ سرخ بطول پنجاه گز و عرض پانزده گز پررنگ پذیرائی رنگ گشته که مشجر رنگین سخنان در برابر آن رنگ ندارد - و بر آن سائبانهای مخمل و زربفت و مظلهای دیبای زرتار کشیده - و بر سه راه درآمد این نیز دربانان ایستاده - سوای جمعی از ارباب منصب که مراتب ایشان کمتر از دو صدی باشد و احدیان ترکش بند و برقدازان و بعضی مردم روشناس از تائینان اسرا موافق پایگاه خویش قیام می نمایند - و سایر سپاه و پیاده‌ها و جمیع نوکران اسرا در خار این می ایستند - و درون

کتهره نقره امرای عظام درخور تفاوت درجات و مقدار قرب و منزلت پهلوی ستونهای بارگاه که قرارگاه مقرر ایشانست می ایستند - و ارباب تصدی مهمات مایکی و مالی یک بیک مطالب کلی و جزوی بعرض مقدس می رسانند - و آنحضرت شقوق و اطراف سوال را در حال بخاطر مقدس جا داده جوابهای کافی و شافی که خردوران دانشور و عملداران دقیق النظر را با کمال تدبر و تفکر و تردد و اندیشه ثانوی بخاطر خطور نکند علی البدیهه در آن قسم انجمن بر طبق سوال میفرمایند بنحوی که ارباب مهمات در هیچ باب بعرض ثانوی محتاج نمی شوند - و بسیار این معنی رو میدهد - در اثنای عرض مطالب مختلفه بحسب اتفاق در معامله ضروری مطالبی بخاطر یکی از بندها میرسد که از مهم عرض دیگری اهم باشد ناچار بعرض میرساند - و آن حضرت بر طبق مراد و وفق صواب جواب می فرمایند که هر دو را تشفی خاطر حاصل می شود - و بمجل ابواب مطالب که بعرض مقدس می رسد اینست که از یک طرف بخشیان عظام مراتب ارباب مناصب و مقاصد و مطالب مختلفه ایشان را بعرض می رسانند - و فرخنده پاسخ می که پیرایه حکمت می باشد می نیوشند - در همین موقع جمعی از بندگان سعادت یاب باضافه عالم میگردند - و مشتی از والادستگاهان به پذیرائی خدمت از هر دست که باشد بشرف ابدی انگشت نما می شوند - و از جانب دیگر میرسامان هرچه می خواهد بعرض رسانیده سامان می بخشد - و دیوان بیوتات هر مدعای که دارد معروض داشته دیباچه دیوان سعادت حاصل می نماید - و هم چنین بخشیان احدیان و میرآتش و اصحاب اشراف منسوبان خود را از نظر اشرف گذرانیده باضافه مرسوم و مشاوه بمنتهای مطلب فایز میگردانند - و برین دستور متصدی خدمت عرض مکرر یادداشت مناصب و جاگیرها و برات نقد و سایر مهمات ابواب المال و ارباب التجاویل و جمیع احکام مطاعه و امثال اینها را بتکرار عرض اقدس مینماید - و برین قیاس مشرف ارباب وظائف و رواتب حقیقت استحقاق این طبقه را معروض می دارد - و احداث وظائف و روزیانه و افزایش مرتبه و مناصب قرار می یابد - و همدرین اثناء داروغها و مشرفان اصطلب و قیل خانه

طوایل اسپان و حلقهای قیلان را برسم معتاد هر روزه طویلده طویلده و حلقه حلقه بترتیب دفعات در برون کتیره سرخ بنظر انور درمی آورند - و آن حضرت بدقت نظر از دور کیفیت فریبی و لاغری آنها را ملاحظه فرموده مطابق ضابطه بازخواستی درمیان می آرند - و بازخواست زری که بجهت خوراک دواب از سرکار فیض آثار می شود بر تقدیر زبونی و لاغری این جانداران از مصنوعات حضرت عرش آشیانی است - و ازین باب متصدیان داغ و تصحیحه اسپ و سوار تابینان امرا که تازه بداغ و تصحیحه رسانیده باشند منظور نظر اشرف می نمایند - و در عرض این احوال عرایض صوبه داران و دیوان و بخشی و سایر اصحاب تصدی مهیات هر صوبه و سرکار با پیشکشهای ایشان بمعرض عرض درمی آید - و بیشتر عرایض اعیان سلطنت را که اهتمام تمام بشان ایشان با ضرورت کلی بجواب مضامین عرایض مذکور باشد خود بدولت باوجود انبوهی مردم و کثرت مشاغل بنظر مطالعه در آورده بی توقف بدستخط خاص جواب می نویسند - تا ازان منشور سعادت و نشره اقبال که بدان نیک بختان ارسال می یابد اولاد و احفاد ایشان را تا روز نشور سجل اعتبار و افتخار و بارنامه تفاخر و مباحثات در دست باشد - چون مقاصد خواص و عام درین محفل همایون بانجاح مقرون میگردد و جلوس اقدس درین محفل به پنج گهری میکشد تشریف اشرف به نشیمن خاص که معروف به غسل خانه است میفرمایند - و سبب اشتهار این محفل والا باین نام آنست که حضرت عرش آشیانی اکبر پادشاه در خلوت گاهی نزدیک بحرم حریم خلافت غسلی بر می آوردند و درین نشیمن جز برخی از قربان حضرت دیگری را بار نبود - و گاه گاهی دیوان و بخشی نیز برای عرض مطالب راه می یافتند - و رفته رفته اکثر اعیان دولت درین محفل حاضر شدند - و بمجرد این نسبت این خلوتخانه از آن وقت باز باین نام نامزد شد - اوقات عالی درین مهبط انوار و سعادت برین جمله میگنزد که دیوانیان عظام خلاصه معاملات اعمال محال خالصه و تنخواه طلب جاگیرداران را بعرض اشرف می رسانند و همگی بجواب میرسند - و برخی از معتمدان که خدمت مطالعه عرایض متصدیان خدمات صوبجات و سرکارها بایشان مفوض است زبده مضامین آنها را معروض داشته جوابهای مطالب برسالت سرافرازان پایه والای وزارت

و وکالت حسب الصدور از موقف خلافت بمنشیان بلاغت نشان ابلاغ
 می‌رود - ایشان بر طبق فرموده فرامین قضا آئین را که متضمن مضامین
 معهوده است انشا نموده از نظر انور می‌گذرانند - و آن حضرت از روی
 حزم بنظر ملاحظه درآورده اگر از منشی بطریق سهوالقلم که لازمه
 بشریت است خطای سرزده باشد از سر عنایت بی عتاب و خطاب بشرف
 حک و اصلاح می‌رسانند - آنگاه شاهزاده ولیعهد ضمن آن فرامین را
 بزیور توقیع و قیوع خود موشح و مزین می‌سازد - صاحب دیوان کل نیز
 نشان معرفت خویش در تحت توقیع و قیوع ایشان ثبت می‌نماید - آنگاه
 از پرتو نور مهر اوزک^۱ اشرف غیرت انوار مهر انور می‌گردد - و
 همدین نشیمن هابون صدرالصدور سایر نیازمندان و اصحاب حوایج را
 که در خاص و عام از نظر ارفع نگذشته باشند دفعه دفعه می‌گذراند -
 و فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق هر یک مدد معاش از وظایف
 و رواتب نقدی و غلات و ده‌های در بسته عطا می‌شود - و برخی را
 دم نقد از خزاین وزن جیب و کنار آرز و نیاز بنقود آسال مالا مال می‌گردد -
 و بعد از فراغ اکثر مطالب مهیات دین و دولت گاهی ترطیب خاطر و
 تصفیة دماغ باستماع نغمات طمیه و تجلیه سرآت الضیاء نظر انور بتماشای
 نوادر جواهر نفیسه بحری و کافی می‌فرمایند - و چون طبع اقدس آن معمار
 معموره قلوب اصحاب دل و بانئی تعمیر عالم آب و گل بعبارت بسیار مایل
 است اکثر احیان امر بوضع اساس بنیانهای غریب و اختراع ابنیه خیر و
 ابداع بقاع فیض می‌نمایند - و در اندک مدتی با زیب و زینت تمام باتمام
 می‌رسانند - چنانچه مشاهده شاهد است و معاینه بتعین و تبیین نیازمند
 نیست که تا غایت در هیچ قرنی از قرون پیشینه این عبارات دلفریب
 دیده هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - بنابر آنکه این پایه توجه و
 این مایه دست و دل در صرف زر بیدریغ از دیگران کمتر دست می‌دهد -
 و خصوص این مرتبه دقت نظر و این درجه تصرف طبیعت در فنون

(۱) در بادشاه نامه نوشته که مهر اوزک حواله نواب ممتازالزمانی

بود و در محل سرا فرامین بمهر می‌رسید - صفحه ۱۳۸ - جلد اول -

و صنایع عمارات بعد از آن حضرت دیگر بنظر روزگار در نیاید - و ازین گذشته ساعتی رایشان چابک سوار حسب الامر جهانبانی در ساحت این بارگاه سلیمانی بر بادپایان صرصرتگ صبارفتار بر می آیند - و آن پریزاد چهارگن دیوان نژاد را که با براق برق تگ نسبت خویشی دارند و بر ابرش برق رفتار ابر و بادپای تیزتگ صرصر هزار پایه سبقت و بیشی میجویند پری وار به پرواز در آورده در نظر انور سلیمان زمان تعلیم جلوه گری می نمایند - بعد از فراغ این مجلس که پیمهار پنج گهری میکشد بخلو تکه اقدس شاه برج مقدس که مخصوص شاهجهان آباد و لاهور و اکبر آباد است تحویل مبارک می فرمایند - و از آنجا که برج جز جای مهر انور با کواکب سعادت اثر نباشد درین خلوت کده که بغایت تنگبار است جز شاهزادهای والا اختر دیگری جا ندارد - مگر یک دو از مقربان حضرت که بجهت عرض مهبات کلی بطریق ندوت داخل شده لعمرو بقدر ضرورت درنگ می نمایند - درین اوقات با وزیراعظم اظهار مضمر و مکتون ضمیر انور که اعلان آن در محافل منافعی مصلحت دولت است با آن وزیر عطارد تدبیر و مشیر خرد پیر می فرمایند - و آن کامل خرد را بر خفایای خاطر اشرف اطلاع و شرف می دهند - آنگاه در نزدیکی های دوپهر محل معلی از سعادت حضور اعلی بحدیة نور ظهور محلی میگردد - و بعد از تناول شیلان خاصه و قیلوله بادای سنن و فرایض ظهر پرداخته بوسیلة جمیلة نواب مهد علیا زنان بی شوی و عجایز بیکس و کوی بانعام نقد و جنس و عطای اراضی مزروعه و قرار وظیفه و روزیانه کامروا میگردند - چنانچه هیچ روزی نیست که دوشیزگان و ارامل که از پریشان روزگاری کسی بخواستگاری ایشان رغبت نمی کند خواه از کرایم دودمان کرام خواه از عفا یف احاد عوام بآن وسیلة ارزاق محتاجان بمعرفت ستنی النساء متوسل نشوند و آن آیه رحمت پروردگار بتجهیز جهیز ایشان نپردازد - و ایشان را از انواع حلی و حلل حتی زیور و زر و گوهر و پیرایه گرانمایه باعالی پایه تمنا نرساند - چنانچه مبلغ های گرانمند هر روزه باین رهگذر که بهین طریق خیرات و مجاری مبرات است صرف میشود - و اکثر اوقات متصدیان این خدمت

ایشانرا بامثال و اقوان ایشان حسب الامر اشرف در ملک از دواج منتظم میگردانند - بالجمله آنحضرت بعد از نماز عصر باز بغسلخانه تشریف آورده اهل چوکی را تسامیم قور میفرمایند - و در آن خجسته انجمن که بعد از نماز شام مرتبه فوقانی از پرتو انوار شمعهای مرصع لگن کافوری فروغ بخش طارم چهارم است و مرتبه تحتانی از اشتعال مشاعل زرین و سیمین روی زمین را چون چهره شب زنده داران نورانی دارد تا چهار گهری بعد از انقضای وقت مغرب اوقات اشرف بکار دین و دنیا صرف می نمایند - و عرض این جلوس فرخنده گاهی از راه تحصیل انبساط طبع اقدس و ترطیب دماغ مقدس باستماع نغمات طیبه مطربان هندی و رامشگران عراقی طرب اندوز و سامعه افروز گشته حق التذاد این حاسه شریفه ادا مینمایند - و بنابر خواهش طبع مبارک متش باستماع الحان نغمه پردازان و سرودسرایان این کشور که در واقع نشاط افزاتر و بر سامعه لطیف مزاجان گواراتر است بیشتر متوجه می شوند - و راستی سخن و حق مقام آنست که موسیقای هوش ربای این طائفه از راه لطافت طرز و نواکت روش و وسعت دستگاه نغمه و بر شعبگی طرق داستان و راستی آهنگ و درستی الحان نسبت بموسیقای یونانیان و ایرانیان که در عهد پاستان صفاهان درین باب مورد ضرب مثل بود و درین زمان خراسان بلند آوازه است از زمین تا آسمان تفاوت دارد - همچنین رامشگران این کشور چه این طبقه در واقع بحسب ریخت ایقاع و اصول و تری نغمه و ترانه با پیچاک و مرغول و ابداع تراکیب خاطر فریب و اندازهای رسای غریب و قصدهای دلپسند و خوشنما و تصرفات زیبا و بجا از ایشان کمال امتیاز دارند - خصوص در فرود آمدن از اوج رفعت صوت و شدت شد که عرب آنرا رفع عقیره خوانند بحضیض بلاغت و نرمی مد و بدین دستور توافق و تناسب اصوات چندین قوال هم آواز که همان صوت یک نغمه پرداز است این امر غریب از خصایص جادو فنان هندی نژاد است - و نیز باعتبار معانی خاطر خواه و دلربا و اداهای نازک و رسا که از زبان معشوق عاشق نما در لباس این گونه نغمه که هزار یک حق توصیفش درین مقام ادا نشده جلوه میدهد - و بادعای ایشان که از اهل آن لغت اند جز ایشان که

ارباب دقایق خصایص هر لغت اند لطف آنرا دیگری در نمی یابد هوشربا تر می شود - و چون ازین انجمن هم فراغ خاطر رو میدهد تماشای عشا بجماعت ادا نموده بمحل تشریف می برند - و بهنگام آسایش خواه شب خواه روز مجلسیان فصیح بیان خوش تقریر شیرین زبان در پس پرده خوابگاه داستانهای پیشینیان و احوال گذشتگان از روی کتب سیر و تواریخ معتبر مثل قصص انبیا و مقامات اولیا و اطوار ملوک و وزرا و اخلاق حکما و علما و امثال این طایفه که دستور العمل کلی و قانون شافعی کردار و گفتار ارباب خرد است و باعث عبرت و خبرت اصحاب بصیرت و بصارت میشود بسمع شریف آن قبله مقبلان می رسانند - پاکیزگئی طبیعت اشرف برترتبه ایست که از غایت لطافت غریزی و لطافت طبیعی مساس شی ممسوسه غیر را مکروه می دارند - و تا ممکن دست هایون بدان نمی رسانند - و اگر احياناً مساس واقع شود اگر همه جواهر که لطیف ترین اشیاء است فی الحال دست می شویند - و میل خاطر هایون بعطریات روح بخش بمشابه ایست که شمه از آن در حیز بیان ننگجد - و در مجلس خلد طراز پیوسته اقسام عطریات و انواع بخور مهیا و موجود می باشد - و رخت هایون آن خدیو زمان آئینان عطر آگین است که اگر احياناً براهی اتفاق عبور والا اقتد آن شارع رشک افزای عرصه ختن میگردد و بمددکاری نسیم مشام جهانی معطر میشود -

توجه خاطر اشرف درباره استحکام بنیان معدلت بغایتی است که باوجود فسحت مملکت هندوستان که مه طرف آن بدریای شور پیوسته در کل ممالک محروسه احدی اراده ظلم بخود مصمم نمیتواند ساخت - و مهات رویان صوبجات بمقتضای مزاجدائی هایون سر مو بخلاف عدل نتوانند پرداخت - و اگر احياناً بی سعادتی یکی از امور ردیه ارتکاب نماید و صاحب تأییدی مرتکب ستمی گردد بمجرد خبر رسیدن حقیقت مزای عمل بکنار خویش می بیند - و اگر در صوبجات بمقتضای عمل ناصواب کسی مستوجب سیاست گردد تا بعرض مقدس نرسد احدی از متصدیان آنجا به سیاست آنکس مبادرت نتواند نمود - این معنی از پس خدا شناسی و خدا آگاهی است - تا مجرم اندک عقوبت بسیار بحال

هیچکس عاید نگردد - و کسی که مستحق سیاست نباشد از رهگذر عدم غور بیجرم معذب نشود - اگر احياناً از سفاکی و ناپاکی سلاطین تراکمه و اتراک در محفل عدالت سرشت مذکور میشود از آنجا که معدلت و انصاف در طینت مقدس مضمهر است طبیعت اشرف از اصغای آن منقص میگردد - و مکرر بر زبان فیض ترجان گذشته که بادشاه علی الاطلاق گروه قدسی شکوه سلاطین را بر سایر طبقات انسانی از آن برگزیده و عنان اقتدار جهان در کف اختیار ایشان سپرده که جمیع خلائق که ودیعت کبری خالق اند در مهد امن و امان مرفه الحال باشند - بدون نصفت و معدلت ازینها بوجود آمدن سزاوار آن مرتبه والا نیست - و پسندیده درگاه ایزد تعالی نه - اگر جمیع صفات پسندیده و خصایل برگزیده آن خداوند علی الاطلاق و خلاصه انفس و آفاق بقید تحریر درآید سلاطین روزگار و فرماندهان ربع مسکون را در قوانین ملک داری و آئین فرمان گذاری مهین دستور العملی باشد - و هدایت طرازان بچارسوی فیض یزدانی و عنایت سبحانی راه یابند - لیکن خامه را چه یارا که متکفل تسطیر صفات هایون و محامد مناقب معالی تواند شد - لاجرم مجملی از آن به بیان آمد - امید که قوایم اورنگ خلافت استقامت بنیادش مانند قواعد عدل و قوانین داد محیط ثبات و مرکز درنگ شود - و روزگار دولت باستقرارش بصبح روز نشور پیوند یابد -

طرح اساس و وضع بناء تاریخ سعادت بنیاد شاهجهانی

که مبتدا از مبداء بی منتهای جلوس همایون

صاحبقران ثانی است امید که بقای بنای

آن با قرون روزگار مقرون باد

خردوران بالغ نظر بکارفرمائی فطرت ازل آورد و رهنائی خاطر الهام پرورد در تسهیل کارها و تحصیل آمانتی اعمال که همه حساب ناگزیر جهان مجاز و ضرورت عالم صورت است بدانگونه استنباط غرایب و ابداع هدایع نموده اند که هیچ طریق بی بروشی و راه بهنجاری نتوان برد که

پی سپر نظر آن پیش قدمان و طی کرده اندیشه آن پیش آهنگان نشده باشد - از انجمله وضع بنای تاریخ است که مشخص زمان و مقیاس تقدیر و تعیین مقدار است - چنانچه ضبط مقادیر امار و تشخیص وقایع مهمه در خصوص اوقات و همچنین سرانجام جزئیات نظام کل خاصه معاملات و مصالحت و امثال آن بدون این معنی دست نمی دهد - چون وجه حاجت بدان از آن ظاهرتر است که بروشنگری تبیین حجت محتاج باشد لاجرم بآن نمی پردازد - و بجملاً معنی تاریخ بحسب لغت قرار دادن وقت است - و حد اسم زمانی است معدود از مبداء معهود تا بوقت مفروض بجهت تعیین ازمنه و آوان مابین سابق و لاحق آن - چنانچه مبداء آن موقع سموح امری عظیم الشان منتشرالذکر مثل ظهور ماتی یا حدوث دولتی یا حربی عظیم و طوفانی عمیم شده باشد - و طریق و وضع آن درمیان اکثر ارباب دول و ملل مختلف اتفاق افتاده - چنانچه بعضی آغاز آن از قیام صاحبدولتی نموده انجام آنرا فرجام روزگار او ساخته اند - و علی هذا القیاس از جلوس دیگری تا وفات او - مثل فارسیان که تا خاتمه یزدجرد بن شهریار بدین شیوه عمل می نمودند - و از آنوقت باز تاریخ یزدجردی از هلاک او مسطور است - و نزد اهل کتاب تاریخ یونانیان معتبر است که بسکندر منسوب است - با آنکه از جلوس اسکندر و فوت او نیز ابتدا نشده - چه بعد از وفات سکندر چار تن از غلامان او مملکت مفتوحه او را قسمت نموده - و در مبادی سال سیزدهم از رحلت سکندر از جمله ۱ انطیاخوس و سولوقس و بطلمیوس و اریداوس چهارم غلام سولوقس بعنوان تفرد و تغلب بلاد مشترکه را بدست آورد - و فسحت دستگاه سلطنت او عرض عریضی یافته بر اکثر ملوک عهد غالب آمد - چنانچه به نیخطا طور یعنی قاهر به یونانی زبان ملقب شده بنا برآنکه استیلای او از امور عظیمه بود ابتدای تفرد او را تاریخ گرفتند و بتاریخ اسکندری اشتهار یافت - و تواریخ دیگر نیز درمیان جمعی معمولست - مثل تاریخ آدم

سولوقس (Antigonus, or Antiochus I), انطیاخوس - ۱
(Seleucus), بطلمیوس (Ptolemy), اریداوس (Arrhidacus).

و طوفان نوح علیه السلام و غرق فرعون و بنای حضرت سلیمان علیه السلام
 هیکل اورشالم یعنی بیت المقدس و تخریب بخت نصر آنرا - و عرب در
 ایام جاهلیت قدیم از وقایع مشهوره و حروب عظیمه که در میان ایشان
 واقع شدی ابتدا می نمودند - چون حبشیان بر یمن استیلا یافته در سالی
 که بعام الفیل معروف است قصد کعبه معظمه نمودند مبداء آن امر عظیم
 تاریخ شده - و تا هنگام ابداع هجرت آن تاریخ معمول بود - و هنوز بنا بر قول
 ابوریحان در کتاب تفهیم تواریخ مختلفه دارند و مشهور ترین تاریخ شک کال
 است یعنی زمان شک که ظالمی بوده برین کشور مستولی و از مبداء زمان
 قتل او این تاریخ معتبر را اعتبار نمودند - و اهل بنگاله بتاریخ لجهمن سین
 عمل مینمایند - و گجراتیان و دکنیان بتاریخ سالباهن و در اوجین و دهلی
 تاریخ بکرماجیت معتبر است - مطلب از تطویل این مقدمه آنست که
 چون در عهد اکبر بادشاه بنا بر آنکه درین کشور تواریخ مختلفه معمول بود -
 و تاریخ هجرت از مدت امتداد طویل الذیل شده و ضبط آن بر هنوز اشکال
 داشت - لاجرم آنحضرت بجهت آسانی ضبط ایشان خواهش وضع تاریخی
 نمودند - چون این معنی منافاتی با تاریخ هجری نداشت - چون آن تاریخ
 مانند دین قویم آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا زمان قیامت پایدار
 و مستدام خواهد بود لهذا دانشوران عهد مثال علامه دهر امیر فتح الله
 شیرازی و علامه شیخ ابوالفضل و دیگر خردوران مبداء جلوس آن حضرت
 تاریخ گرفته بتاریخ الهی موسوم ساختند - و بنای ادوار آنرا بر روش ترک
 وایغور بر مینارهای دوازده گذاشته هر سالی را بنام یکی از شهر دوازده
 گانه شمسی که فارسیان بزبان دوی نامیده اند موسوم نمودند - چنانچه به بسط
 تمام در اکبرنامه مشروح است - درینولاکه جلوس اقدس این پیکر قدسی
 بر سریر عرش و کرسی رو نموده و آب و رنگی تازه بر روی کار عالم باز
 آمده سر تا سر فرسوده رسمهای پاستانی از میان بر افتاده - آن مجدد عالم دین
 و دول که بمقتضای لطافت طبع عالی و نزاکت منش ارجمند همه چیز را
 دلاویز خاطر پسند میخواستند بآن کهن وضع ترکانه که پایمال ابتدال و

دست فرسوده انتحال است پسند ننموده - چون از راه دینداری تسمیه سنین باسامی مغانه مشهور پارسیان مرضی خاطر عاطر اسلام پرور نبود لاجرم بتازگی رقم نسخ برآن آئین کشیده بناء ادوار ابن تاریخ را بر وفق عدد کامل عشره که عقد اول است از عقود اعداد نهادند - چه شرافت این عدد بسیار است و اکثر عظیم امور عالم امکان را حضرت واجب الوجود موافق این عدد کامل نصاب و عقد شرافت انتساب آفریده - مثل عقول عشره و مقولات عشره و حواس ده گانه انسانی و امثال اینها - و از همه شریف تر عدد عزیز کردهای الهی و برگزیدههای عوطف نامتناهی یعنی این سلسله دولت و دین که سر حلقه آن صاحبقران نخستین و همین حضرت صاحبقران دومین است - چنانچه بوجود کامل آنحضرت مصداق تلک عشره کامله و همعده عشره مبشره اصحاب حضرت خیرالبشر شده - اول جادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری را ابتدای این تاریخ بی منتها اعتبار نمودند - و قرار دادند که هر ده ساله احوال سعادت مآل در اقبالنامه که حسب الحکم اشرف نگاشته قلم سخن سنجان بلند قدر مثل وزیر اعظم سعدالله خان و وحیدالدوران شیخ حمید گشته - و خامه تقدیر از نام نامی آن حضرت بپادشاهنامه تعبیر نموده در دفتری جداگانه ابراد نمایند - چنانچه بدستور مذکور وقایع هر سال که از سواخ سال دیگر جدا شده یکجا سمت ذکر پذیرفته از آغاز جادی الثانیه آن سال ابتدا یافته باین عنوان مثلاً معنون و معین گردید که آغاز سال اول از دور اول - آغاز سال دوم از دور اول - و همچنین تا آخر آن دور که سال دهم است - و برین قیاس دور دوم و ادوار دیگر که نهایت آن آخر زمان و منتهای عدد باد - چون این ضعیف را نظر بر نگارش حقایق احوال آن ملک الملوک ملک خصال بود و مقصد اصلی جز به تحریر خصوصیات مآثر و مکارم خصوص کارنامههای آن خدیو کامگار که شیخ حمید و عزیزان دیگر متعبد بیان و متکفل اتیان نموداری ازان شده اند لاجرم خامه وقایع نگار درین خردنامه ادب آئین راضی بنگارش ده ده ساله احوال جدا جدا نشده از آغاز جلوس مبارک تا انجام روزگار فیض آثار و خاتمه عهد سعادت مهتد آنحضرت یکجا باندازه دسترس پذیرای تحریر ساخت - و بدستور

آثارنامه‌های باستان و تواریخ پیشینیان در معرض بیان خصایص آنحضرت
بظهور رسانید -

بیان نخستین امری که ازان قنوه سلاطین اولی الامر صدور یافت و ذکر ارسال فرامین و احکام قضا نفاذ به سایر اعیان دولت و ولات و حکام هر ولایت

مزاوار مرتبه الهی سرافرازی بود که چون بپایه سلطنت رسیده پای بر
مدارج رفعت و دولت نامتناهی نهد هرآینه پاس حدود و احکام نوامیس الهی
کهای حقها بدارد - حفظ مراتب اوامر و نواهی شریعت حضرت رسالت
پناهی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه بدانسان که
شاید و باید بجا آرد - چنانچه درین طریقه بنحوی از راه ادب و اندام
و طریق تعظیم و احترام درآید که هیچ وجه امری از امور که
مشعر بل موهم دلیری و گستاخ روی باشد ازو سرنزند - و ارتکاب شیوه
که شبیه بل مشتبه به پیروشی و بیطریقی باشد هیچ باب تجویز ننماید -
خصوص قوانین ناپسندیده نما که در ظاهر نظر و بادی رای اشتباه آن
باوضاع و اطوار مبتدعه نکوهیده آئین باشد - تا عموم مردم که در
سلوک طریق شریعت و طریقت حقیقت مذهب ملوک میدارند بدستوری
که سابقاً مذکور شد بیبهانه پیروی ایشان رفته رفته براهه انحراف
پیش نگیرند - چنانچه اکثر انواع بدع در باستان روزگار باین نوع
ابداع شده - المنة لله تعالی و تقدس که اعلی حضرت ظل سبحانی
صاحب قرآن ثانی از میداء احوال فرخنده فال قا الحال پیوسته بر وفق
احکام کتاب و سنت اطاعت و طاعت پیشه کرده اند - و طریقه متابعت
پیروی حضرت رسول صلی الله علیه و عالی آله و صحبه و سلم پیش گرفته
درین باب بمثابه اهتمام دارند که همدرین روز سعادت افروز که روی سریر
شاهنشاهی از پرتو جلوس فرخنده آنسرور زیور فر الهی گرفت نخستین
امری که از موقف خلافت بپایه صدور پذیرفته حلیه نفاذ یافت

نهی سجده تعظیم است که از عهد حضرت عرش آشیانی مقرر و معهود شده بود - چنانچه هرگاه بندهای درگاه از ادراک سعادت ملازمت امتیاز می یافتند یا باحراز نوعی از عنایات سرافراز می گشتند از روی تعظیم براه تکریم درآمده سجده بجای می آوردند - و این دستور تواضع در ملل سابقه بمنزل سلام بود و همدست دستبوس - و سجده قدوسیان آدم علیه السلام را و سجده حضرت یعقوب و اولاد اجداد بطریق تعظیم و تکریم حضرت یوسف صدیق را ازین دست بوده - چون فروغ ناصیه رسالت جبهه افروز ظهور گردید - آیتهای سابق صورت نسخ پذیرفت درینوقت که حضرت شاهنشاهی سایه اقبال بر سر تخت و تاج انداختند بنا برآنکه از راه کمال تقوی و پرهیزگاری در اکثر امور مباحه نیز نهایت خویشتن داری می فرمایند چه جای امور منهبیه راضی باین معنی نشده عموم مردم را ازان ممنوع فرمودند - و شبستان هند را از سر نو به پرتو چراغ شریعت مجددی نورآگین ساخته بجای سجده و زمین بوس چهار تسلیم حکم فرمودند - و پاک گوهران دوده سیادت و منتخبان اهل بیت ناظم دیوان رسالت را و مسند آرایان محفل علم و مرحله پئیایان جاده فضل و پیوندگسلان علایق و درویشان کامل که بنایه حقیقت شتافته اند از ممر آنکه سزایش تعظیم و شایستگی تکریم دارند ازین دست تواضع که باعث شکسته رنگی شان این طبقه است معاف فرموده مقرر نمودند که در وقت دریافت ملازمت بسلام نماز ادب را تمام نموده هنگام وداع مصحف اخلاص بر فاتحه ختم نمایند - زهی عنایت ایزدی که ما مشتی دست خوش حوادث دهر ناپایدار و مفتون آخرالزمان را در عهد چنین جهانبانی اسلام پرور دیندار دادگر بادشاهی کامل سخا تمام جود رعیت پرور در عرصه وجود جلوه گر نموده که ورع و پرهیزگاری آن حضرت درین مرتبه و سایر مکارم اخلاق در مرتبه که اگر بمثل تا روز شمار بل تا نقطه آخر ابد مراتب کیف و کم آن بشمار در آید عقود انگشتان از عقد آن بفرماید - و درجات اعداد نامتناهی از قسط تعداد بیپایان برسد هنوز هیچ از مراتب آن بحساب درنیامده باشد - فحمد الله ثم حمدا له - و امر جلیل القدر از موقف خلافت دریاب ارسال احکام جهان مطاع باعیان

دولت که درینولا درصوبجات ولایات دور دست بوده عنوز سعادت حضور در نیافته بودند عز ورود یافت - و عنوان آنها بطغرای غرای ابو المظفر شهاب الدین مجد صاحبقران ثانی بادشاه غازی موشح و مزین شده بمهر اوزک اشرف مختوم و مشرف گردیده - و آن خاتمی است معظم که سجدہ گذاران دولت و اقبال را مهر نماز است - و سپهر فرخی و فرخندگی را آفتاب فروغ پرداز - گرداب دریای حشمت و اجلالست و عینک دیدۀ دولت و اقبال - خاتم سلیمان زیردست اوست و نگین آفتاب مهر پرست او - هم صاحب دستگاه است و هم صاحب یسار - بر ایادی دسترس تمام دارد - امروز دستیکه او دارد بیالادستی انگشت نداشت و چون خورشید نامور و نور پیرا - چرا دست از پنجه آفتاب نبرد که نام هایه بن بادشاهی خط جبین او گشته - و اسم فرخندۀ شاهنشاهی سرنوشت او گردیده - چشم بد دور که شخص اقبال را بمثابۀ چشم است و شاهد منشور را دیدۀ سرمه ناک - همانا نقش آن آبیات است که در سیاهی جا میکند - یا کعبه که تن بسیاهی در میدهد - یا نور دیده که بسیاهی در می آید - نقش او با فرخ فالی درست نشسته - و عکس او بر فرمان مرحمت عنوان هیکل آیات رحمت گشته - تا بنام جنت مکانی و اسمائی هشتگانه اجداد پاک نژاد زینت داشت بنه سپهر در آفاق اوج گرای شهرت بود - و درین ایام که از نام نامئی حضرت سلیمان مقامی که بعنایت الهی از روی آثار عظیمه وسط حقیقتی آن نگین سعادت قرین شبیه خاتم جم گشته بانهظام این اسم سامی در سلک اسمائی آباء والا گهر مظهر عقول عشره و معنی زر ده دهی صورت پذیرفت و خطاب عشره مبشره یافت - و در معنی آفتابی در نه سپهر جلوه گر گردیده که نام افلاک که آبای علوی اند روشن کرده است - و در سلسلۀ مقولات عشره جوهر که مطلب بالذات اوست پدید آمد - و حکم گردید که بر یک روی روبیه و مهر کلمه طیبه که آرایش حاشیۀ خاطر کامل عیارانست نگارش نمایند - و در حاشیه نام نامئی خلفای راشدین که اربعه متناسبه حساب خلافت اند طرازش دهند - و در روی دیگر اسم سامی و ایقاب نامئی بادشاه نامدار آرایش بخشد - زهی فرخنده نامی که آسمان بزرش میگیرد و از شادی چون نقش سکه

بر خود می بالد - درست مغربی آفتاب و مهر تمام عیار بدر که سال و ماه در رشته بروج صرافان قضا و قدر روانست از رشک یکی قلب و دیگری غیر سال برآمده - سخن در وصف او درست گفته می آید - و معنی در ستایش او تمام عیار گفته میشود - اگر سخنور را چون نام هایون خویش بزر برکشد می سزد - الحمدلله که زر نیز در عهد مبارکش چارپاری گردیده بکردار قلب سره از باب قبول بذکر کلمه طیبیه و اسامی خلفا می پردازد - و کیمیا ساز سپهر صنعت اندیش که پیوسته عمل شمسی و قمری در پیش دارد از تمام عیاری آن زر و سیم مسکوک در حیرت افتاده هر شام و صبح زر و سیم ماه و مهر را در کیسه خود پنهان می سازد - اشرفی از نام اشرف چندین مایه شرف گردآورد - و رویه از القاب اقدس بهزاران سعادت روشناس گردید - درست مغربی آفتاب چون از شرف سکه محروم است هر شب مانند زر لثیان خاک بر سر میکند - و زر تمام عیار ماه چون از نام او مایوس است باوجود تمامی هر ماه گداختن میگیرد -

بالجمله اول فرمان که صدور یافت منشور افتخار ابدی و اعتبار سمرمدی یمین الدوله عضدالخلافت آصف خان بود که از روی عاطفت و عنایت بدستخط خاص که آفتاب از رشک آن تافته گردد نگاشته آثار مهربانی را بر روی روز افکندند - و هر سطری از آن فرخنده منشور که نسخه سوره نور بود سرمه سای چشم اقبال گشته از بهر پرواز مفاخرت آن های اوج سعادت شاه بالی گردید -

نقل فرمان مذکور

دانای رموز سلطنت عظمی ، واقف اسرار خلافت کبری ، سرخیل یکرنگان وفادار ، سلاله یکجهتان حق گذار ، کارفرمای سیف و قلم ، مدبر امور عالم ، زبده خوانین عالیشان ، قدوه امرای بلند مکان ، عضدالخلافت یمین الدوله ، عموی بجان برابر آصف خان در امان حضرت ملک متان بوده بدانند که در چهارم گهری روز مبارک دوشنبه بیست و پنجم بهمن ماه موافق هشتم جمادی الثانی سنه هزار و سی و هفت هجری بمبارکی

و فیروزی در دارالخلافت اکبرآباد جلوس میمنت مانوس بر تخت سلطنت و سریر خلافت واقع شده - و بدستوری که معروض داشته بودند لقب را شهابالدین قرار دادیم - چنانچه نام مبارک ما را بعنوان شهابالدین صاحب قران ثانی شاهجهان بادشاه غازی در خطبه که درین روز بلند آوازه گردانیدند دوج نمودند - و سکه هم بهمین نام مبارک زده شد :

بیت

لله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست

آمد آخر ز پس پرده تقدیر برون

امیدواریم که الله تعالی بادشاهی کل هندوستان را که بمحض کرم خود بما عنایت نموده بر بادشاه شا و شا که شریک غالب این دولت اید مبارک گرداند - و روز بروز فتوحات تازه و نصرت‌های بی اندازه نصیب ما شود - و شا هم بعمر طبعی رسیده از دولت ما دولت های عظیم یابید -

آنگاه از راه دقیقه سنجیمای قدر شناسی و مرتبه دانی القاب هر یک از عمدهای دولت و اعیان حضرت را خود بعبارت خاص مقرر فرمودند که منشیان بلاغت نشان در فرامین مطاعه و امثال آن بجنس بنویسند - تا حق مرتبه هر یک از بندهای خاص بموقع خود ادا شده باشد - و ارباب انشا القاب زیاده از قدر و کمتر از پایه همگنان ننویسند - از جمله القاب باین الدوله بهمین عبارت مقرر شد - اعتضاد خلافت و فرمانروائی، اعتداد سلطنت و کشور کشائی، فص خاتم ابهت و بختیاری، آب گوهر حقیقت و جان سپاری، طراز آمتین ابهت و جلال، گوهر سریر دولت و اقبال، مقدمه العیش معارک جهانستائی، تقدمه العیش کام بخشی و کامرانی، مونس وحدت سرای حضور، محرم خاص الخاص سرایر سرور، ذوی الخصایل الرضیه و الشاهیل المرضیه، صاحب الکلمات الصوریه و المعنویه، مستشار دولت خاقانی، موتمن بارگاه سلطانی، انجمن آرای محفل انس، صدر نشین بساط قدس، همدم دلکشای مجلس خاص، محرم خلوت سرای وفا و اخلاص، دقیقه یاب سرایر بادشاهی، رمز شناس عالم مزاجدانی و آگاهی، مورد الطاف شاهنشاهی، مرجع عوالم ظل الهی، جوهر مرات حقیقت و وفا،

فروغ شمع یکرنگی و صفا، مشعله افروز فطرت اشراقیان، دانش آموز طبیعت مشائیان، قدوه خوانین بلند مکان، مبارز الملت یمین الدوله آصفخان -

و چون آن عضدالدوله در عهد حضرت جنت مکانی هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسبه سه اسبه منصوب داشت، غایبانه به هزاری ذات و هزار سوار دو اسبه سه اسبه اختصاص بخشیدند -

فهرست اسامی جمعی از سعادت‌مندان ارادت کیش
که بنا بر سلسله جنبانی دولت جاودانی
در رکاب ظفر انتساب این برگزیده عنایات
حضرت ذوالجلال از مبادی ایام فترت
تا هنگام جلوس سریر خلافت مصیر
همه جا حاضر بودند

چون این نیک اختران سعادت بار بحکم بهبود جوئی همت والا نهمت و کار طلبی عقل به اندیش در رکاب سعادت همه جا همراهی گزیده دقائق جانفشانی و سربازی باقصی درجات امکان رسانیده - خاصه آنانکه بکارفرمائی طالع ارجمند و رهنائی بخت بلند از نقطه اول شاهزادگی تا انجام کار که محیط چرخ دوار بکام اولیای دولت گردید - و از جلوس ابد پیوند پایدار حق بمرکز خود قرار گرفت - برکار وار پای از سر ساخته در هر مقام گام ثبات و استقرار بر جا داشتند - چنانچه از گردشهای ناملازم روزگار و تقلبات بی پرکار لیل و نهار ملول نگشته کسل و تهاون را سنگ راه نساختند - و از بلندی و پستی مسالک طلب فتور و مستی بخود راه نداده رخنه در سد روئین رسوخ عزم متین نینداختند - لاجرم امروز بر مطلب خویش فیروز گشته و کار بکام و گردش روزگار بر وفق مرام ایشان شده بمناسب و مراتب والا رسیدند - و صاحب صوبه ولایات گردیده

دقایق رتبه قدر و منزلت و درجات فرحت شان و شوکت بعالم بالا رسانیدند -
 بالجمله اسای جمعی از اعیان این وفاکیشان بنا بر آنکه سرمایه مباحثات
 و افتخار جاودان اولاد ایشان باشد درین فهرست خردنامه آداب ثبت
 می نماید برین موجب :

سید مظفرخان - اسلام خان - وزیرخان - قلیچ خان - بهادرخان روهیله -
 معتقدخان - صفدرخان - دلاورخان بریج - سردارخان - راجه بیتملداس کور -
 یوسف خان تاشکندی - راجه منروپ کچهواکه - میرزا مظفر کرمانی -
 میر شمس - رضا بهادر - جان نثار خان - یکه تازخان - اخلاص خان -
 خواجه جهان خوافی - اعتماد خان خواجه سرا - احداث خان مهمند - زبردست
 خان - ترک تازخان - نوبت خان - رشید خان خواجه سرا - شرزه خان -
 یکدل خان خواجه سرا -

الحق این حقیقت شناسان سپاس گذار و پرستاران وفا آئین جانسپار
 استحقاق اینگونه عنایات گوناگون که در حق ایشان بظهور رسیده دارند -
 و این مایه مرحمت نمایان و این پایه عاطفت بی پایان که درباره این
 گروه پا بر جا ثابت قدم که در عرصه جانفشانی و سربازی هیچ جا سرموی
 پای کم نیاورده اند بسیار بجا و بغایت بموقع واقع شده - و چگونه چنین
 نباشد که شاهنشاه حق آگاه وفا طلب حقیقت خواه بمقتضای مرتبه ظل
 الهی مراقب داد و دهش را بجای رسانیده اند که بخشش آنحضرت را مسبب
 و موجبی درکار نیست - چه جای آنکه درین مقام این گونه بهانه و
 دست پیچی که عبارت است از ادای حقوق ثابت قدمان عرصه وفا و حقیقت
 و حق شناسان نمک و حق عنایت در دست بود - هرگاه نقد اخلاص
 درست مرشد پرستی از خلاص آزمون بیغش و خالص برآید - اگر از
 پرتو عنایت نمایان چون زر ناب چهره امید بسرخروئی و روشناسی جاوید
 برافروزد بجا - و قدر و مقدار اعتدال و اعتبار وفاداری بمیزان امتحان و اختیار
 منجیده آید اگر از فیض عاطفت سرشار مانند در شاهوار ارجمندی آید
 و اعتبار سرمد اندوزد بجا -

فهرست برخی از عنایات صوری بادشاه عالم صورت
و معنی که در عنفوان جلوس اقدس نسبت
بامرای حضور بظهور آمده سوای
صوبه داران و امثال ایشان که در دربار
جهان مدار حاضر نبودند

خدایو مالک رقاب اعظم سایه پاینده آفریدگار عالم عظم شانه و سلطانه
که بنا بر اقتضای عنایت ازلی و لطف جبلی بسایر صفات آراسته خاصه
بفیض و جود مفیض الجود - امید که از لطف کامل آن حضرت متصف
بدوام و خلود نیز گردند - پیوسته بمقتضای ذات کامل صفات در افاضه
فیوضات نسبت بفقیه و غنی و سایل و مستغنی با وسایل و بی وسایل
بریک نسبت و یک حال آمده - درین احیان که جلوس اقدس رو داده
وسایل بخشش و بخشایش مهیا و آماده شد - و دست آویز داد و دهش
بدست آمد - کف جود مانند درهای خزاین عامره بل ابواب مخازن
و معادن کشاده مخزونات کان و مکنونات دریا را نیز بعموم عوام و خواص
عطا فرمودند - از جمله امرای عظام را باحداث مناصب و افزایش درجات
آن و خطابهای مناسب و خلعت فاخره و سلاح گرانمایه مثل شمشیر
و خنجر مرصع و امثال آن و علم و نقاره و تومان و طوغ و اسپ با ساخت
زرین و نیل با یراق سیمین و انعام نقد و نظایر اینها بتفاوت مراتب
کمیت و کیفیت فراخور حال هر یک نواختند - بنا بر آنکه تفصیل این
مراتب چون بآسانی دست نمیدهد - و ظرف تقریر و تحریر از قرار واقع
متعمل آن نمیتواند شد - و مراحم بی پایان که نسبت باحاد سپاه
و اکثر خدم و حشم و ارباب استعداد و استحقاق از انعام نقد و اضعاف
مراتب به ظهور رسیده آن خود امریست بیرون از احتمال احاطه دائره
امکان - لاجرم درین مقام عنایاتی که نسبت بامرای عظام قا هزاری منصب
واقع شده بقید تحریر درآورده باقی را ناچار از قلم می اندازد -

مهابت خان از مرحمت خطاب والای خان خانانی و سپه سالاری و خلعت خاص با چار قب طلا دوزی و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و تومان و طوغ و اسپ خاصه مزین بزین طلا و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش محمل زربفت و ماده فیل و چهار لک روپیه نقد و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز صورت و معنی گشت - خان عالم بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب شش هزاری ذات پنج هزار سوار رایت افتخار برافراشت - قاسم خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و تسلیم صوبه دارنی بنگاله بتازگی اعتبار یافت - لشکر خان بخلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هزاری ذات ^۱ [...] ن نوازش پذیرفت - وزیرخان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب پنج هزاری سه هزار سوار و انعام یک لک روپیه مرحمت پذیر شد - سید مظفر خان بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و نقاره و اسپ و فیل و منصب چار هزاری ذات و سه هزار سوار و هشتاد هزار روپیه نقد مدعا در کنار و بر مدعا یافت - و هر کدام از راجه جی سنگه و میرزا خان بن شاه نواز خان ولد خان خاتان عبد الرحیم بمنصب چار هزاری ذات و سه هزار سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل بلند پایگی اندوختند - و بابو خان بریج بعنایت خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار و پنجاه هزار روپیه نقد کامروائی یافت - راوسور بهوریته زمیندار بیکانیر خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار - و دلیر خان بارهه خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و فیل و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار و چهار صد سوار - بهادر خان روهیله خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد - میرزا مظفر کرمانی خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فیل و منصب چهار هزاری ذات و هزار و

پانصد سوار و سی هزار روپیه نقد - راجه بهارت بندبيله خلعت و خنجر مرصع و نقاره و منصب سه هزارى ذات و دو هزار و پانصد سوار - مصطفى خان ترکان مخاطب به ترکان خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و منصب سه هزارى دو هزار سوار - سردار خان خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فيل و منصب سه هزارى ذات و دو هزار سوار و سی هزار روپيه نقد - بهار سنگه بندبيله خلعت و خنجر مرصع و منصب سه هزارى دو هزار سوار - راجه بيتملداس ولد راجه گوپال داس کور از جمله بندهاى معتبر جانشيار خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فيل و منصب سه هزارى هزار و پانصد سوار و سی هزار روپيه نقد - صفدر خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فيل و منصب سه هزارى هزار و پانصد سوار و بيست و پنج هزار روپيه نقد - قليچ خان خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم و فيل و منصب دو هزار و پانصدى هزار سوار و بيست و پنج هزار روپيه نقد - سيد بهوه مخاطب بدیندارخان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و منصب دو هزارى هزار و پانصد سوار - احمد بيگ خان خلعت و اسپ و منصب دو هزارى ذات و هزار و پانصد سوار - بابو خان کررانى خلعت و خنجر مرصع و منصب دو هزارى هزار و پانصد سوار - مختار خان خلعت و منصب دو هزارى ذات و هزار و دو بيست سوار - رضا بهادر مخاطب بخدمت پرست خان از جمله غلامان خاصه بعنايت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فيل و بيست هزار روپيه نقد و منصب دو هزارى ذات و هزار و دو بيست سوار و خدمت والای مير توزکى و مرحمت عصاى مرصع انگشت نياگشت - على قلى درسن بخلعت و علم و منصب دو هزارى هزار و دو بيست سوار - يوسف محمد خان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فيل و پانزده هزار روپيه نقد و منصب دو هزارى هزار سوار - جان نثارخان خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فيل و دوازده هزار روپيه نقد و منصب دو هزارى هزار سوار احداد خان مهمند خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ و فيل و ده هزار روپيه نقد و منصب دو هزارى ۱ [ششصد] ۲ سوار - نورالدين قلى خلعت

و منصب دو هزارى^۱ [پانصد] سوار - ملا خواجه خوانى بخطاب
 خواجه جهان خلعت و اسب و منصب دو هزارى ششصد سوار -
 اعتقاد خان خواجه سرا خلعت و منصب دو هزارى پانصد سوار -
 يعقوب بخارى خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و هزار سوار -
 ستر سال كچهوايه خلعت و علم و منصب هزار و پانصدى ذات و هزار
 سوار - جگال راتهور خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و هفتصد
 سوار - سيد عالم بارهه خلعت و منصب هزار و پانصدى ششصد سوار -
 زبردست خان خلعت و منصب هزار و پانصدى ششصد سوار و هشت
 هزار روپيه نقد - حيات خان ولد على خان ترين از بندهاى روشناس
 خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و پانصد سوار و شش هزار روپيه
 نقد - جهان خان كاكر خلعت و منصب هزار و پانصدى ذات و پانصد
 سوار و پنج هزار روپيه نقد - نوبت خان خلعت و منصب هزار و پانصدى
 چهار صد سوار و پنج هزار روپيه - يكه تاز خان خلعت و منصب هزار
 و پانصدى چار صد سوار و پنج هزار روپيه نقد - معزالملك خلعت
 و منصب هزار و پانصدى ذات و ششصد سوار - هردى رام كچهوايه
 خلعت و منصب هزار^۲ [و پانصد پانصدى سوار]^۳ ابراهيم حسين مخاطب
 بمرحمت خان خلعت و منصب هزار و دو صدى پانصد سوار - ميرزا خان
 ولد زين خان كوكه خلعت و منصب هزار و دو صدى ذات و پانصد سوار -
 عثمان خان خلعت و منصب هزار و دو صدى ششصد سوار - راجه
 دواركاداس كچهوايه خلعت و منصب هزارى هشت صد سوار - بهگوان داس
 خلعت و منصب هزارى ششصد سوار - راجه رامداس خلعت و منصب
 هزارى ذات و پانصد سوار - كرم الله ولد على مردان خان بهادر خلعت
 و منصب هزارى پانصد سوار - مغل خان ولد زين خان خلعت و منصب
 هزارى پانصد سوار - اكرام خان ولد اسلام خان شيخ زاده خلعت
 و منصب هزارى ذات و پانصد سوار - جيت سنگه خلعت و منصب هزارى
 ذات و پانصد سوار - سزاوار خان ولد لشكر خان خلعت و منصب هزارى

۱ - ع [هفتصد] ل -

۲ - ع [و دو صدى شش صد و پنجاه سوار] ل -

پانصد سوار - شادی خان اوزبک خلعت و منصب هزاری چهار صد سوار -
 خنجر خان چوره آقاسی خلعت و منصب هزاری چهار صد سوار - اهتم خان
 خلعت و منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد -
 شیخ فرید خلعت و منصب هزاری چار صد سوار - شیرزاد خویش خان عالم
 خلعت و منصب هزاری ذات و چهار صد سوار - ترکناز خان خلعت
 و منصب هزاری دو صد و پنجاه سوار و چهار هزار روپیه نقد - رشیدخان
 خواجه سرا خلعت و منصب هزاری دوصد سوار و چهار هزار روپیه نقد -
 بالجمله عنایات آن حضرت که در روز جلوس مبارک نسبت بامرای صدر
 وقوع یافت بدستور تفصیل مذکور است - و انواع عواطف که بامرای ناسور
 وسایر بندهای روشناس بعد ازین تاریخ سمت بروز و ظهور خواهد یافت
 در مقام خود مذکور خواهد شد -

بیان عزل و نصب بعضی از امرای عظام که هنگام جلوس مبارک به نگاهبانی صوبجات و فوجداری سرکار اشتغال داشتند و برقرار داشتن باقی ایشان

جهاندار عدل پرور که از تمیز رای عالم آرای و بصیرت ضمیر گیتی
 پیرای میزان پله سنج و معیار عیار شناس در دست گرفته پایه مقدار هر
 گرانقدر و سبک سنگ می سنجند - و مرتبه هر سره و ناسره از یکدیگر
 باز میدانند - هم در مبادی جلوس که در حقیقت خورشیدوار پرتو ظل
 الهی بر روی زمین گسترده بودند بحکم مقتضای وقت و حال بنا بر آنکه پایه
 قدر بعضی ولایت از ولایاتی که آن ولا در عهده پاسبانی داشتند والاتر بود -
 یا آنکه سر کردن آن خدمت کما ینبغی از دست ایشان بر نمی آمد - یا
 نظر بدیگر جزئیات امور متصور ارباب تأیید که اصحاب عقل کل اند
 میبایست - و عقول ضعیفه سایر احاد الناس بکنه نکته آن نمی رسد رقم
 عزل بر صحیفه احوال برخی از صوبه داران کشیده باقی را گذاشتند -
 همچنین بعضی از حکام و فوجداران را بتازگی بر نگاهبانی سرکارها مامور

فرموده مابقی را با جمیع متصدیان خدمت صوبجات مثل دیوان و بخشی و سایر اعمال دیوانی یک قلم بدستور سابق مقرر داشتند - تا آنگاه که فرصت اقتضا کند از حساب همه همه حساب شمار بردارند - و بروزنامهچه اطوار و اوضاع فرد فرد گذشته استیفای اعمال کلی و جزوی هریک نمایند - صوبه بهار از تغیر میرزا رستم بخان عالم و صوبه بنگاله از تغیر فدائی خان بقاسم خان که درین آوان بمراسات اکبرآباد قیام داشت مرحمت شد - و صوبه کابل و پنگش از تغیر ظفر خان که به نیابت خواجه ابوالحسن پدر خود بهاسبانی آن حدود مقرر بود به لشکرخان رجوع یافت - و دارالملک دهلی از تغیر مختارخان به قلیچ خان بازگشت - اما باقی صوبها باین تفصیل بر امرای عظام بطریق معهود قرارگرفت - صوبه پنجاب و ملتان بدستور سابق بر گماشتگان دستورالاعظم یمین الدوله امین المله آصف خان مقرر گشت - و بندر لاهری برسم انعام بان خان عالی مقام مرحمت شد - صوبه دکن بخان جهان لودهی و صوبه مالوه بمظفر خان معموری و صوبه کشمیر باعتقاد خان و صوبه اودیسه بباقرخان و صوبه اله آباد بجهانگیر قلی خان ولد خان اعظم برقرار ماند - و چون صوبه تته بشهریار تعلق داشت و بعد از سانحه او چنانچه در آخر دفتر اول ایام پادشاه زادگی حضرت مذکورگشت میرزا عیسیٰ ترخان را از گجرات بان صوب رخصت فرموده بودند بهان قرار برو مقرر شد - و همچنین صوبه گجرات که در وقت توجه از جنیر بدارالخلافه از تغیر سیف خان به شیر خان تفویض یافته بود همچنان بحال ماند - اما فوجداری سرکارها مرزا خان نبیره خان خانان عبدالرحیم بتقدیم فوجداری سرکار قنوج اختصاص یافت - دلاور خان بفوجداری سرکار میوات و صفدر خان بفوجداری سرکار سرونج و سید بهوه بسرکار میان دو آب و ممتاز خان به مونگیر و جان نثار خان بمندهور نامزد شدند - اما تفویض خدمت مالی صوبجات همین که خواجه جهان را خدمت دیوانی صوبه احمدآباد فرمودند - باقی صوبجات و سرکارها چنانچه مذکور شد بهان مثابه بر متصدیان سابق مقرر گشت - و آنچه بعد ازین درین باب سانح گردد بجای خود بر وفق توفیق مدیر و منتشر امور مذکور خواهد شد -

سوانح این اعیان بیست و هشتم بهمن ماه الهی که چارمین روز جلوس ابد قرین شهنشاه دین پناه بود خان زاد خان مهین خلف مهابت خان خان خانان از دارالسلطنت لاهور خود را باستلام رکن و مقام بادشاه اسلام که قبله حاجات انام است رسانیده از همه پیشتر احراز این سعادت عظمی نمود - در همین تاریخ بصوبه داری مالوه و منصب پنج هزار پنج هزار سوار و خطاب خان زمانی اعتبار گرفت - و بخلعت خاصه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپید و مرحمت علم و نقاره سربلندی و بلند آوازی یافته روانه آن صوب شد - و پنجم اسفندار راجه گج سنگه ولد راجه سورج سنگه که به نسبت خالوزادگی این آبروی آبی علوی و امهات سفلی او و اولادش درمیان راجها و رایان این سرزمین بل روی زمین تا دور دامان قیامت سربلند خواهد بود از جودهپور وطن خود رسیده جبین بخت بزمین سائی عتبه سدره مرتبه رسانید - و بمنصب پنج هزار ذات و سوار و عنایت خلعت خاصه و کمر خنجر مرصع با پهلکتاره و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل سرمایه مزید کامگاری اندوخت - و همدرین روز ارادت خان از لاهور رسیده بملازمت سادات اندوز گشت - و بعنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و نقاره و اسپ و فیل و تفویض منصب پنج هزار ذات و خدمت میربخشیگیری برکام خاطر فیروز گشت - همچنین مقرب خان و مسیح الزمان بملازمت استسعاد یافتند - چون مقرب خان مشرف بر انجام عمر بود از عنایات صوری خدیو عالم بمرحمت خلعت مشرف و مخلم و از خدمت معاف گشت - و منصب مسیح الزمان سه هزار ذات و پانصد سوار قرار یافت - چون ابراهیم عادل خان فرمانروای بیجاپور صورت حسن مال این جلوه پیرای شاهد سلطنت را در آئینه پیش بینی معاینه کرده از خط سیای این پیر تعلیم خرد آیات بهروزی خوانده بود برهنمون هدایت این سده والا را که کعبه سلاطین روزگار است مقام ابراهیم دانسته احرام توجه می بست و همواره به تفسیر سوره اخلاص پرداخته آیات عقیدت مندی را بظهور می آورد درینولا که بعالم بقا شتافت و خبر آن جهانی شدن او بمسامع علیه در جنیر رسید لاجرم بنا بر ادای حقوق ارادت و اخلاص او و اظهار

کمال عنایت نسبت به محمد عادل خان پسرش مفخر سادات عظام میر عبدالسلام مخاطب باختصاص خان را به تفقد و دلجوئی او ارسال داشته بودند - عادل خان در برابر این مایه عنایت کبری نهایت تعظیم و تکریم آن رسول عظیم القدر بجا آورده پیشکشی گرانمند از انواع نفایس جواهر و غیره سامان نموده بپایه سریر آسان نظیر ارسال داشت - و آن سید جلیل النسب بر سبیل تعجیل معاودت نموده درین روز از ملازمت سعادت اندوز گشت - و پیشکش مذکور را از نظر اشرف گذرانیده بمنصب چهار هزارى دو هزار سوار و خدمت بخشی گری دوم و عرض مکرر و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و قلم و دوات مرصع و خطاب اسلام خان از سرنو مفتخر و ماسور شد - چون بعرض مقدس رسید که رانا کرن آنجهانی شد - و جگت سنگه پسرش از مدتها در دکن و کشمیر ملازم رکاب ظفر انتساب بود - و فروغ اطاعت و ارادت از ناصیه اخلاص و اعتقادش پرتو ظهور میداد - بنابر آن بعنایت آن حضرت از سرنو جبهه بختش بداغ عبودیت یعنی تیکه که بهندی زبان عبارت از قشقه راجگی است زینت پذیرفت - و به تجویز اشرف بر بساط جانشینی پدر تمکن یافته بمنصب پنج هزارى پنج هزار سوار و سایر ولایاتی که در تصرف پدرش بود برو مسلم گشت - و بمرحمت سروپا و گهپوه مرصع و شه شیر مرصع و اسب و فیل که ضمیمه مراهم عمیمه شده بود مصحوب راجه بیرنراین ارسال یافته سرافرازی جاوید پذیرفت -

چهاردهم اسفندار افضل خان که از فضل پروران فضیلت کده شیراز است و در هوش گزینی و فنون علوم رسمی از سایر اهل روزگار امتیاز تمام دارد به دارالسلطنت رسیده بمنصب چهار هزارى ذات و دو هزار سوار و خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و اسب و فیل سرافتخار برافراخت - و از پرتو تفویض میرسامانی برقرار معهود چهره اعتبار برافروخت - و در همین روز راو دودا که از وطن بملازمت شتافته بود بدربار سپهر رسیده چراغ دوده خویش از پرتو نظر عنایت اشرف بتازگی برافروخت و بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و منصب هزار و پانصدى ذات و هزار سوار سربلند گردید - و حسب الاتماس نواب ممتاز الزمانی از سرنو رقم عفو بر

صحیفه جنایت و جریده جرم سیف خان کشیده منصب او که چهار هزارى ذات و سوار بود برقرار ماند - و چهار هزار روپیه سالیانه حکیم رکنائى کاشى متخلص به مسیح مقرر گشت -

استسعاد یافتن شاهزادهای جوان بخت بسعدت ملازمت اشرف و کامگاری پذیرفتن عضدالخلافت آصف خان باین موهبت عظمی در رکاب سعادت آنشهبسواران عرصه نامداری

ای خوش آنروز که مترصد سالها محنت انتظار برآمده دیده امید بر روی شاهد مقصود باز کند - و حیدر طالع بلند چشم بر راهی که بعه از روزگار بر تمنای خاطر فیروز گشته بدولت دلخواه رسد - مصداق این سیاق انجیح مراد شاهزادهای بلند اختر والا نژاد و کامروائی خان آصف صفات آصف است که عمرها گرامی عمر نقد صرف برآمد این مطلب اعلی و تحصیل این کام نامی نموده بود - و قرنهای بدعای شام و سحر این مراد خداخواه از خدا درخواست - اتفاقاً در آخر کار مدعای خاطرش بر وفق استدعا برآمده سهم السعادت دعوتش بر هدف اجابت کارگر آمد - چنانچه همین ولا در دارالسلطنت لاهور آوازه توجه قبایه سعادت و وجه ارادتش یعنی موکب اقبال حضرت ظل الاهی بقرارگاه سریر بادشاهی که آویزه گوش ماه تاه بماه شده بود گوش زد و هوش ربای او گشت و از سرنو تارک دولت افروخته و چهره اقبال برافروخته در ملازمت پادشاهزادهای کامگار باهنگ دریافت سعادت بساط بوس با سایه سپاه نصرت پناه و جمیع خیل و حشم بتاریخ نوزدهم اسفندار مطابق غره شهر رجب سنه هزار و سی و هفت هجری از لاهور روان شده - چون کوکبه جاه و جلال آن فرخنده کوکب بروج اجلال را در نزدیکهای دارالخلافت اتفاق نزول افتاد - و خبر قرب وصال و وصول آن یوسفان کنعان اقبال و قبول که در مدت دوری صوری از ملازمت قبله حقیقی و خدای مجازی خویشترن حرمان نصیب

و بی شکیب بودند بنواحی آن مصر عزت رسید حضرت مهه علیا ممتازالزمانی بحکم استیلای شدت اشتیاق که لازمه بعد عهد فراق و مقتضای قرب مدت وصال است به ثواب قدسیه القاب بیگم صاحب و نور دیده خلافت سلطان مراد بخش و دیگر بیگان عالی مکانت والا مکان حسب الاجازة سلیمان زمان بقصد استقبال والدین مکرمین و دریافت لقای فرخنده شاهزادهای همایون قدم عیسی دم متوجه شدند - و از آن سو خان جمشید مکان آصف خان در خدمت شاهزادهای اقبال مند از سرزمین فردوس آئین بهشت آباد که چون قطعه بهشت سرمشق ارباب عشرت است پا در رکاب سعادت آورده در اثنای راه در سرا پرده که بجهت این مطلب بر یک سمت جاده ایستاده نموده بودند اقتران نجوم سعادت لزوم فلک دولت و اقبال و اجتماع سعود آسمان جاه و جلال اتفاق افتاد - چون اسباب مواصلت دور افتادگان در آن وقت مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم داد - شاهزادهای عالیمقدار کامگار از لقای فرخنده آن ولیه عصر که در حقیقت برکت روزگار بودند سعادت اندوز شده از پرتو ملاقات نیره برج عصمت و دره فاخره درج عظمت یعنی همشیره ستیره و سایر بیگان و شاهزاده مراد بخش خاطر افروز گشتند - و آن حمیده ستیری چند فرشته محضر خصوص ملکه عهد بر مراد خاطر فیروز شده از ذوق ملاقات اولاد قدسی نژاد و والد والا قدر و والده ماجده تا بوقت شام خوش وقت و شاد کام بوده چون صدر نشین طارم چارم آهنگ شهبستان مغرب نمود و شاهد زمانه برقع مشک فام ظلام بر رو فروهشت نواب مهه علیا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت مسند نشین عاری های زرکار و محفهای گوهرنگار گشتند و بدولت سرای خلافت معاودت فرموده برقرار معهود بانوی مشکوی دولت و شمع شب افروز شهبستان سلطنت شدند -

روز دیگر که عبارت از پنجشنبه بیستم اسفندار موافق دوم رجب است سایر ارکان دولت و اعیان حضرت از وزرای رفیع مکان و امرای عظیم الشان حسبالحکم باستقبال آن شهبسواران عرصه دولت شتافته بعد از دریافت سعادت ملازمت در رکاب دولت روانه درگاه گیتی پناه شدند - و

شاهزاده‌های کامکار و سپه سالار نامدار بآئین شایان و توزک نمایان داخل دولتخانه دارالخلافه گشته خواستند که سعادت استلام عتبه کرسی مرتبه اندوزند. خدایگان عالم و خدیو روزگار مانند آفتاب جهانتاب بدستور هر روز از مشرق جهرو که عام و خاص والا طلوع فرخنده فرموده بتازگی عالم آرا و جهان افروز گشتند - و نخست نخستین گوهر محاب خلافت کبری گزین نوباوه حدیقه سلطنت عظمی پادشاهزاده نیکو محضر بلند اخترشاهزاده دارا شکوه آداب معهود بجا آورده یکم هزار مهر و یکم هزار روپیه بعنوان نذر و موازی این مبلغ بطریق تصدق از نظر انور گذرانیدند - بعد از آن شاهزاده عالی قدر والا مقدار شاه شجاع مراسم کورنش و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم سده خلافت بتقدیم رسانیده هشت صد و پنجاه مهر و هشت صد و پنجاه روپیه برسم نذر و مساوی مبلغ مذکور بصیغه تصدق پیش کردند - آنگاه شاهزاده والا جاه سرا با خرد بالغ فرهنگ کامل نصاب تام النصیب سلطان اورنگ زیب از روی کمال ادب اندیشی و سعادت منشی وظایف احترام و اکرام این عالی مقام کاینه بجا آورده هفت صد مهر و هفت صد روپیه بعنوان نذر و موافق این مبلغ باسم تصدق بنظر اقدس درآوردند - چون نظر انور آن منظور انظار عنایت آفریدگار از دیدار شاهزاده‌های والا مقدار نور افروز گشت - بحکم غلبه افراط محبت و اقتضای استیلا شدت شوق خویشن داری را درمیانه راه نداده بیخودانه از جا درآمده یک یک را تنگ در آغوش کشیده مدتی مدید از معانقه آن تازه گل‌های گلبن امید رایحه مزید حیات جاوید بمشام آرزو می‌رسانیدند - بعد از آن دستور اعظم ارسطوی عهد آصف وقت آصف خان مراسم بندگی و لوازم پرستاری زیاده از وظایف معهوده بجا آورده دوازده مهر و هزار روپیه بعنوان نذر و موازی این بصیغه تصدق و خوانی مالا مال از اقسام نوادر جواهر برسم نثار از نظر انور گذرانید - شاهنشاه مهربان قدر دان از راه جوهر شناسی گوهر کمیاب وفا و جواهر گران قدر حقیقت آن درست ارادت صافی عقیدت را ببالای جهرو که والا که معراج ترقی بخت بلندنان و اوج رفعت سعادت مندنان است طالب فرموده بعنایت رخصت قدمپوس اقدس اختصاص دادند - و از روی کمال عنایت و نهایت اعظام و اجلال سر آن سپاه سالار

را که سرشار نشئه هواخواهی بود بهر دو دست اقدس برداشته سربلندی
 صوری و معنوی بخشیدند - و بمقتضای افراط شفقت و مرحمت قطع
 نظر از رعایت جانب ظاهر و حفظ مرتبه صورت نموده آن شایسته مراحم
 بی پایانرا باغوش نوازش و عاطفت درآوردند - و انواع دل جوئی و تفقدی
 گوناگون بجا آورده درباب آن خان والا شان مراعات جانب بجای رسید
 که باعث حیرت نظارگیان شد - پس ازان بسروپای خاص اختصاص
 بخشیده آنگاه چاروب مرصع بقیمت یک لک روپیه و خنجر مرصع
 با پهلکتاره قیمتی و دو سر اسپ عراقی و عربی مزین بزین و لگام
 مرصع و فیل خاصه شاه آسن نام که سر حلقه فیلان ایام شاهزادگی بوده
 با ماده فیل محلی بساز نقره و شمشیر با پردله مرصع بقیمت یک لک
 روپیه که حضرت جنت مکانی برسم جلدوی فتح دکن بحضرت خلافت
 منزلت مرحمت فرموده بودند ضمیمه مراحم بادشاهانه شد - و تسلیم
 منصب هشت هزاری ذات و هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه فرموده
 صاحب صوبگی پنجاب و ملتان بقرار معهود بر آن نامدار مسلم داشتند
 و بعنایت علم و تقاره و تومان و طوغ سر افتخارش باوج عیوق بر افراشته
 بیایه وکالت مطلق که بالاترین مناصب است و رفیع ترین مراتب
 سرافراز و ممتاز ساختند - مهر اوزک که هانا باعتبار نام اکرم و اسم اعظم
 حضرت سلیمان مکانی هم عصر خاتم معظم سلیمانی است - و مدار تنفیذ
 مناشیر و تمشیت امور کلی و جزوی ملکی و مالی این کشور اکبر بدان
 آصف عهد سپرده بتازگی مرتبه آصفی صوری و معنوی بخشیدند -
 بجملاً مراتب عنایت بجای رسانیدند که از مبداء آفرینش تا الحال
 از هیچ بادشاهی بنسبت به هیچ دولت خواهی خاصه درین دولت کده
 هایون بمنصبه شهود جلوه نمود نموده - و سر جمله آن عواطف پیکران
 اختصاص بخشیدن آن والا جناب است بخطاب عمو که تاج جمیع اسامی
 و سر همه القاب است - و الحق ازین عنایت خاص نصاب اعظام و اجلال
 آن عضدالخلافت به نهایت مرتبه کمال رسید و بدین مایه سرشار سرایه
 میاهات اهدی و ماده افتخار سرمدی این سلسله تا روز نشور آمده گردیده
 به آن شاهسته خان خانان آن مکان سعادت بساط بوس پذیرفته

بمنصب پنجهزاری ذات و چهار هزار سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر مرصع و علم و اسپ و فیل بلند آوازگی یافت - آنگاه صادق خان بمنصب چهار هزار ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم اعلام امتیاز برافراشته بعنایت تقاره نوازش پذیرفت - و خواجه باقی خان مخاطب به شیرخواجه بمنصب چهار هزار ذات و سه هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و علم و تقاره و اسپ و مرحمت صوبه تته سعادت پذیر گشت - و میر حسام الدین انجو بمنصب سه هزار ذات و دو هزار سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم تارک افتخار پیرخ دوار رسانید - و شاه نواز خان ولد میرزا رستم صفوی بمنصب سه هزار ذات و پانصد سوار و عنایت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم گران قدری والا مقدار یافت - میر جمله بمنصب سه هزار ذات و دو سوار و دو سوار و عاطفت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم ارجمندی ابد و سربلندی سرمد اندوخت - معتمد خان بمنصب سه هزار هشت صد سوار و مرحمت خلعت و اسپ سرافراز شد - موسویخان بمنصب سه هزار هفتصد و پنجاه سوار و تفویض منصب جلیل القدر صدارت برقرار معهود فرق عزت بفرقدان افراشت - خواصخان بمنصب دو هزار ذات و پانصد سوار و خلعت و اسپ و فیل اختصاص یافت - مخلص خان بمنصب دو هزار ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم امتیاز پذیرفت - الله ویردی خان ترکمان مخاطب به معتقد خان بمنصب دو هزار ذات و سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسپ و فیل سعادت پذیر شد - چون میر مکی از قدم خدمت و صفای عقیدت دریتولا بخطاب معتقدخان سرافراز گشته بود لهذا مشارالیه خطاب الله ویردی خان یافت - آتش خان حبشی بمنصب دو هزار ذات و هزار سوار و مرحمت خلعت سربلندی یافت - حکیم ابو القاسم گیلانی بمنصب دو هزار ذات و پنجاه سوار و خلعت و خطاب حکیم الملک و پنجهزار روپیه نقد برسم انعام اکرام پذیرفت - بهاریداس کچھواکه بمنصب هزار و پانصد ذات و سوار و مرحمت خلعت و راجه روز افزون هزار و پانصد ذات و شش صد سوار و خلعت و حکیم غوثی

ولد حکیم هام بمنصب هزاری سه صد سوار و راجه گردهر بمنصب هزاری پانصد سوار و خلعت و میر ظهیر الدین برادر میر میران هزاری ذات و چهار صد سوار و خلعت و سه هزار روپیه نقد و میرزا شجاع ولد میرزا شاهرخ هزاری چهار صد سوار و خلعت و شریف خان هزاری ذات و دو صد سوار و خلعت و فخرالدین احمد هشت صدی سه صد سوار و خلعت و خطاب تربیت خان و مروت خان ترکان هفتصدی ذات و دو صد سوار و خلعت و ملتفت خان ولد ارادت خان شش صدی صد سوار و خلعت سرافرازی یافتند -

ذکر باقی سوانح این ایام جانسپار خان ترکان از دکن آمده بدریافت ملازمت اشرف سعادت دوجهاڑ، اندوخت - و بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و مرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره و صوبه داری اله آباد لوای اقبال افراخت - راؤ رتن هاده باپسران و خویشان از وطن خویش رسیده جبهه اخلاص را بغبار سجده آستان آسمان نشان صندل دولت کشیده بمنصب عالی پنجهزاری ذات و سوار و عاطفت خنجر مرصع و اسپ و فیل و علم و نقاره آوازه عزت و رایت رفعتش به بلندی گرائید - و در همین روز ارادتخان میربخشی بسلسله جنبائی اقبال آسانی بدیوانی کل که عبارت از وزارت کل ممالک محروسه است و عنایت خلعت و قلم و دوات مرصع امتیاز تمام پذیرفت - و صادق خان از تغیر مشارالیه بخدمت میربخشی و مرحمت خلعت مقرر گشت -

سر آغاز نوروز و سر سال اول جلوس مبارک که
تا قیام قیامت به تمکین و استقامت
قرین و مقرون و از زوال و تزلزل
محروس و مصئون باد

سرمایه ده انوار ذرات کائنات و پیرایه بخش حیات اموات عالم نبات نه گهری و سی و شش دقیقه از روز دوشنبه سیزدهم رجب سنه هزار و سی و هفت هجری سپری گشته تشریف تھویل اشرف از کاشانه

حوت بطرب خانه حمل مبدول داشته بجهت ادای مراسم شادی و مبارکباد سال اول جلوس اقدس خود بنفس نفیس همت بر اهتام آذین جشن نوروزی گماشت - و بام و در هفت کشور را در پرند زربافت نور گرفته آرایش فضای باغ و بستان و تزئین صفحه زمین و زمان را به سبزکاری قوای نامیه تفویض نمود - حسب الامر قرة العین نیر اعظم چشم و چراغ دودمان صاحبقران معظم صحن خاص و عام دارالخلافة اکبرآباد از آذین جشن نوروزی سرمایه آرایش روزگار و پیرایه تزئین لیل و نهار آمد - و بارگاه دلپادل که هانا نسخه فلک اطلس است - و بسعی و تلاش سه هزار فراش چابکدست ترفع آن با ضم هزار گونه جر ثقیل و نصب صد منصوبه و حیل دست بهم میدهد برپای شد - و در سایه آن خرگاههای عالی که مشبکهای سیم ناب در شبکهای آن بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده آنها به پوششهای مخمل زربفت و زردوزی آراستند - و جابجا چترهای مرصع بجواهر گرانمایه و مزین بسلسلههای لالی آبدار و علاقههای در شاهوار برافراخته روکش قبه فلک ثوابت و مرسله مجره خوشهای عقد ثریا و نثره ساختند - و چندین جا تخت های مرصع و سریرهای زرین گذاشته زمین بارگاه فلک اشتباه را به بساطهای مصور و رنگارنگ روپوش نموده غیرت نگارخانه چین گردانیدند - و در و دیوار انجمن هایون را بانواع اقمشه هر دیار پراسته نمودار بارگاه بوقلمون بروی کار آوردند - خدیو عالم درین روز سعادت اندوز که عید امید روزگار بود مانند خورشید جهان آرا از مشرق جهرو که والا طلوع نموده زبان بحد و سپاس یگانه دادار و دست بخشش و بخشایش برکشودند - اول بخان عظیم الشان آصف خان خلعت گرانمایه و فیل خاصه با پراق و ماده فیل با پوشش مخمل زربفت مرحمت نموده لشکرخان را بصاحب صوبگی کابل و مرحمت خلعت خاصه سرافراز فرمودند - و فوجی آراسته از سادات بارهه و مغول و افغان از بندهای بادشاهی که عددشان با تعیناتیان کابل بیانزده هزار سوار میکشید بهمراهی او تعین گشتند - و چون از جمله ده لک روپیه که در ایام بادشاه زادگی از حویلی خان مذکور یتصرف درآمده صرف مصارف شده دولک روپیه روز جلوس مرحمت گشته بود هشت

لک روپیه باقی درین روز عنایت نمودند - و همدرین روز بهادر خان روپیه بجاگیری کالپی مخلص خان بقلعه‌داری و فوجداری نرور و راجه بهارت بندیل به فوجداری اتاوه و مغول خان به نگاهبانی کاول^۱ و احمد بیگ خان بجاگیری سیوهان امتیاز پذیرفتند - میر فاضل بمنصب هزاری ششصد سوار و ملا مرشد شیرازی بخطاب مکرمتخان و خدمت دیوانی بیوتات و منصب هزاری دو صد سوار اختصاص پذیرفتند - دیوانی سرکار نواب مهد علیا بحکم جالا و منصبش از اصل و اضافه هشتصدی ذات دو صد سوار قرار یافت - و از جمله عطای بیکران که درین روز نشاط آمود در محل مقدس بسایر مسند گزینان حرم سرای خلافت از جواهر و مرصع آلات و زیور یظهور آمد سواى آنچه در روز مبارک جلوس مرحمت شده بود بتفصیل مذکور میگردد - سواى پنجاه لک روپیه جواهر به نواب مهد علیا و بیست لک روپیه جواهر و زیور به بیگم صاحب و پنج لک روپیه جواهر بجمع شاهزاده‌های والا گهر لطف فرمودند - مجموع آنچه از روز جلوس فرخنده تا روز شرف اشرف عنایت شد از جواهر و مرصع آلات و خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و فیل و اسب و نقد از اشرفی و روپیه بیک کرور و شصت لک روپیه کشید - چنانچه ازین جمله سی لک روپیه بامرا و سایر بندها و باقی به نواب مهدعلیا و سایر شاهزاده‌ها انعام شد -

نوزدهم فروردی ماه که روز شرف آفتاب بود ارکان دولت و اعیان حضرت و سایر امرا و ارباب مناصب عالی بدرجات متعالی رسیده از انواع احسان و انعام سرافراز گردیدند - از جمله هزاری هزار سوار دو اسبه سه اسبه بر منصب آصف خان که سابق هشت هزاری هشت هزار سوار دو اسبه سه اسبه بود افزایش پذیرفت - و خواجه والا قدر عبدالرحیم که برسم رسالت از جانب امام قلی خان والئی توران بخدمت حضرت جنت مکانی آمده بود و از عظمت مکانت در خدمت آنحضرت بجای رسیده که

۱ - در بادشه نامه این مقام بسپهو کابل نوشته شده [صفحه ۱۹۱]

بسعادت رخصت جلوس در مجلس اقدس امتیاز داشت - از دارالسلطنت لاهور آمده بشرف ملازمت اشرف سعادت اندوز گردیده بخلعت و چار قب زردوزی و انعام پنجاه هزار روپیه نقد اختصاص یافت - و انواع انعام و تکریم و اعزاز و تعظیم که درین سلسله علیه نسبت بهیچ یک از اکابر دین بظهور نیامده بود درباره خواجه مذکور که از سلسله خواجگان بزرگوار جویبار است و بسی و دو واسطه به علی بن امام جعفر صادق معروف به علی عریض می رسد - و این جمع ذی شان که نسبت عالی و حسب والا دارند دقایق اعتبار ایشان در ولایت ماوراءالنهر بدرجه ایست که سایر خواجگان سلسله های دیگر به پیشوائی ایشان اقرار دارند - بجملا درین روز بمقتضای عفو ذاقی که لازمه شیمه کریمه آنحضرت است حسب التماس خواجه مذکور بخشایش جریمه عبدالله خان فیروزجنگ که از دیرباز در زندان پاداش کردار پای بند قید مکافات اعمال ذمیمه بود مورد مراحم پادشاهانه گشت - و یاقوت خان حبشی از اعیان نظام الملک که در پایه اعتبار با عنبر که نظام الملک دست نشان او بود یکدرجه داشته با او دم از برابری و همسری میزد و چندی پیش ازین داخل بندگی درگاه شده بود بعنایت خلعت و اسپ و مرحمت علم و نقاره بدرجه والا پایگی رسید - و رایسنکه ولد راجه بهیم مخاطب به مهراج که بالاترین خطابهای عمده راجپوتانست از وطن آمده ملازمت نمود - بنابر سوابق خدمات پدرش از صغر سن او قطع نظر فرموده بخطاب راجگی و منصب دو هزاری هزار سوار و عنایت خلعت و سرپیچ مرصع و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه پایه قدرش افزودند -

سی و یکم فروردی ماه به چهاردهم شهر عظمت بهر شعبان که شبش بليلةالبرات معروف است و از شبهای متبرک سال بکمال عظمت و برکت امتیاز دارد مطابق افتاد - و بنابر آنکه مظنه اجابت دعاست و بتقدیر مهندسان قدر و محاسبان قضا قسمت مقدار عمر و مبلغ رزق سایر خلائق در آنشب تفصیل می یابد نزد صلاح و اتقیا قدر و منزلت لیلۃ القدر دارد و سحرخیزان پرهیزگار و خورشید سواران شب زنده دار این شب میمنت افروز را بعبادت و احیا بروز می آورند مبلغی گرانمند بمسحتحان مرحمت

فرمودند - و حسب الامر اقدس آن شمع شبستان روزگار و چراغ دودمان لیل و نهار صحن خاص و عام و تمام در و بام قلعه دارالخلافه چراغان شد - چنانچه در برابر فروغ آن چراغان گیتی افروز نور ماه انور مانند شمع روز افسرده بود - و در جنب ضیای آن پرتو انوار روشنان چرخ اخضر چون چراغ مفلس دل مرده مینمود - چندانکه از فرط روشنی آنشب کچھ نور عاریتی ماه تابان گل کرده - بلکه از پرتو اشعه آن مشعل های نورافشان بخیه تیره دلئی خطالشعاع مهر جهان افروز بر روی روز افتاد -

چهارم اردی بهشت ماه قاسم خان و راجه جی سنگه با فوجی نمایان از بندهای پادشاهی بتادیب زیاده سران مهابن و مضافات آن حدود نامزد گشتند - و در همین روز راجه چهارسنگه بندیله از وطن آمده بشرف زمین بوس آستان آبهان نشان فرق رفعت برافراخت - و هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر و یک زنجیر فیل کوه شکوه بر سیل پیشکش از نظر انور گذرانیده بمنصب پنجهازاری ذات و چهار هزار سوار و عطای جمدهر با پهلکتاره مرصع و علم و نقاره اختصاص یافت -

هفتم ماه مذکور مطابق بیست و سیوم شعبان سنه هزار و سی و هفت آفت خزان سوء المزاج بطبیعت قدسیه شگفته بهار گلشن جاه و جلال و گزین ثمره نهال اقبال ثریا بانو بیگم رسیده از تاب تب عوارض و تف مسموم اعراض آن آبله برآورد - و از شدت آن عارضه در سن هفت سالگی به گلگشت ریاض هشت بهشت خرامید - و از غبار انگیزی اندوه و ملامت که لازمه اینحالت است گرد کلفت و کدورت بر حواشی صفتکده خاطر اقدس نشسته آخر برشح فشانئی سحاب فیض تائید ربانی و تمکین آسائی برخاست - و بجلاکاری صیقل مواعظ و نصایح حکیمانه خدیو زمانه زنگ وحشت و الم این مصیبت از مرآت ضمیر انور مهین بانوی هفت کشور زدوده گشت - رشید خان انصاری از جا گیر سعادت ملازمت رسیده به عنایت خلعت و منصب سه هزاری^۱ [هزار]^۲ سوار و علم رایت افتخار برافراشت -

یازدهم سید هزبر خان از بارهه آمده بمنصب سه هزار و پانصد سوار کامیاب مراد آمد - و اسد خان معموری از برهانپور رسیده چهارده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - و بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار معزز گردید -

سیزدهم مهابتخان خانخانان از تغیر خانبهان لودهی به صاحب صوبگی دکن و خاندیس و برار و سرداری افواج منصوره کومکیان آن بلاد سرافراز گشت - و مقرر شد که خان زمان از مالوه بدانجا رفته تا رسیدن پدر پرداخت مهام نسق و نظام امور آن صوبه پردازد - و میرزا عیسی ترخان که بصوبه داری تته تعیین گشته چون حسب الاقتضای وقت ضبط و ربط آن ولایت به شیر خواجه تفویض یافت از راه معاودت نموده بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار سرافرازی یافت - و مخلص خان ولد احمد بیگ خان کابلی بخطاب افتخار خان مفتخر گشت - و زین العابدین ولد آصف خان جعفر بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بلند مرتبه شد -

از سواخ این ایام خواجه عبدالرحیم جوئباری که بسبب طغیان مرضی که از قدیم داشت از جهان گذران درگذشت - حضرت جهانبانی از روی قدردانی و نوازش و مهربانی علامی افضل خان را به پرسش و دلجوئی خلف الصدیق خواجه مرحوم صدیق خواجه دستوری دادند - و آن دستور اعظم بعد از ادای مراسم تعزیت مشار الیه را همراه خود بانجمن اشرف آورد - آنحضرت بزبان مبارک نیز مراسم پرسش و لوازم تفقد بجا آوردند -

درآمد شهر برکت بهر رمضان المبارک سال
اول جلوس و وضع خیرات بتازگی درین
ماه و بیان برخی سواخ دیگر

بادشاه دین و دنیا پناه که پیوسته با خلق خدا بعدل و احسان

معاش کند و ابواب داد و دهش بر روی روزگار ایشان کشاده عالمی را از میان بخشش کمال آسایش بخشد - المنة لله که بشیوه ستوده سخا و جود که ذات کامل الصفات آن وسیله ارزاق کائنات پیوسته در خصوص این ماه مانند جود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا میکند - و در باب احسان از فیض سبحانه دست نیسان مثال عیان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهانه جو میباشد چنانچه باید آراسته و پیراسته بی تکلف قطع نظر از ادای حق اخلاص و ارادت که لازمه خداوند شناسی و مرشد پرستی است میگویم که سوای آنچه بعنوان یومیة ضعفا و عجزه و ایتم و عجایز و سپاهیان سالخورده روزگار فرسوده مقرر گشته و ورای آنچه نقد از خزانه عامره عمرها لله تعالی به نیازمندان هفت کشور که احرام طواف این قبله اجابت دعوات و محراب استدعای مرادات از ته دل بسته بمنتهای مطالب قایز میگردند بر سبیل انعام عطا می شود اگر از روی تخمین و قیاس گویم عشر ولایت هندوستان که حراج ایران و توران برابری میکند بعنوان اقطاع و سیورغالات علما صلحا و ارباب عایم و اصحاب سعادت و ائمه مقرر گشته نزدیک است که هنوز دور از راه سخن کرده باشم - بمحلا درین ماه مبارک به موسویخان صدرالصدور از سر نو حکم با مبالغه و تاکید تمام زیور صدور یافت که همواره فقرا و مساکین و ارباب وجوب رعایت و استحقاق را از نظر انور بگذرانند - که اگر بالفرض پریشان روزگاری بنا بر بی طالعی و حرمان نصیبی خود از عموم و شمول فیض این دولت جاوید نوید مانده باشد - درخور حال آنکس نقد و روزیانه و سالیانه و قری و مزارع بعنوان مدد معاش تجویز یابد - درین ماه خصوصاً و شهر رمضان هر سال عموماً شبهای جمعه حاجتمندان پریشان حال را دفعه دفعه بدرگاه والا حاضر ساخته می هزار روپیه بر ایشان بخش کنند - و هم چنین در ایام مولود مسعود دوازده هزار روپیه بهمین وتیره و در شب برات شامل البرکات و نیز لیلة المعراج همین قدر مبلغ بر ارباب استحقاق اتفاق نمایند - و سال بسال این دستور را سرعی دارند -

روز چهارشنبه پنجم این ماه مبارک مطابق بهستم اردی بهشت

جشن عید قدوم سعادت لزوم شاهزاده فرخنده مقدم سلطان دولت افزا بهر صه
عالم وجود زینت افزای انجمن شهود گشت - حسب الامر حضرت خلافت
مرتبت بجهت افزایش سرمایه عیش و عشرت جشنی عظیم و طوی بزرگ
بزیب و زینت خاطر فریب ترتیب یافت -

انتقال شاهزاده لطف الله ازین دار فانی به سرای جاودانی

دیرینه آئین این کهن دیر بی بقاست و رسم معهود این پیغوله ریح
و بلا که لذت هر عاقبتی را عاقبت الم و مصیبتی در پی میبشد - و انجام
هر سور این غمکنده البته بسوگواری می پیوندد - و ازین راه در عین
اینحال که گزند چشم بد روزگار از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت
پایدار دور بود و آسیب دست برد حوادث گیتی بر بد اندیشان ایشان
مقصور ناگاه قضیه نامرضیه شاهزاده جهانیان سلطان لطف الله بتاریخ بیست
و پنجم اردی بهشت مطابق دهم شهر رمضان المبارک از قضا روی
نمود - اگرچه بحسب ظاهر صفوتکده باطن انور خدیو هفت کشور از
الم مکدر گردیده جمعیت حواس شرافت اساس به تشویش گرائید ولیکن
بنابر آنکه در تشدید مبائی ثبات و قرار آن سرور به نیروی تائید آسمانی
با خویشتن داری و تمکین صاحبقرانی یاور افتاده لاجرم در عین این
ساخته ملالت افزا تحفظ و تمکین ورزیده با کمال ملال خاطر به صبر
گذرانیدند -

هفتم خرداد میر حسام الدین انجو بخطاب مرتضی خان و عنایت
خنجر مرصع و فیل و انعام پنجاه هزار روپیه نقد سربلندی یافته بمنصب
چهار هزاری ذات و سه هزار سوار از اصل و اضافه و صوبه داری ولایت
تته که سابقاً به شیر خواجه مفوض شده بود و او در اثنای طی راه مرحله
پیمای وادی رحلت گشته سرافراز گردید -

شب یکشنبه یازدهم خرداد هلال خجسته فال شوال بمبارکی جلال
نموده بشارت قدوم طرب لزوم عهد مهمل رمضان به منتظران رسانید - و از

روی تحریک طرب و نشاط بگوشه ابروی دلجوی روزه داران و پرهیزگاران را بافطار و شادخواران همگی انتظار را بعیش و عشرت پایدار اشارت نمود - بامدادان، که چپنی بکشاده روئی جبین مبین صبحدم و شگفتگی پیشانی نورانی نیراعظم روی امید بدرگه گیتی پناه نهاد - و روزگار چون بار یافتگان دربار گردون اعتبار و کامروایان دیدار مفیض الانوار صاحب روزگار داد نشاط و طرب داد - بادشاه دنیا و دین پناه بعد از ادای مراسم این روز بهجت افروز احیای سنت سنیه حضرت سید المرسلین و متابعت طریقه انیقه خلقای راشدین و ائمه دین متین نموده بقصد ادای نماز عید آهنگ عیدگاه فرمودند - و خوانهای مالامال زر در تمام راه بر اهل زمان افشاندند - چون عیدگاه را حضور پر نور آن امیدگاه عالم و عالمیان آذین تشریف بست دوگانه نماز عید ادا نموده معاودت فرمودند - و در بازگشتن نیز از کثرت درهم و دینار که از طرفین بر خلاق نثار میگشت عالمی سیرچشم فوز تمنا شده نقد مراد در جیب و کنار آرزو کردلد - شرف الدین حسین بخطاب همت خانی و شاه بیگ اوزبک نیز بخطاب خانی سرافرازی یافتند - چون خواجه قاسم بخطاب صفدرخانی اختصاص یافته بود - بنابر آن صفدرخان رضوی را که لشکری نام داشت و پسر میرزا یوسف خان است بخطاب صف شکن خان نامزد فرمودند - دریاخان رو هیله که از تربیت یافتهای ایام شاهزادگی بود در جنیر از سعادت ابدی رو تافته جدائی گزید و باین بیوفائی کفایت نکرده در برهانپور به تشییع میانئی خلاف و نفاق با خان جهان لودهی اتفاق نموده - باوجود این مایه تبه رائی و سیاه روئی اعتماد بر عفو جرایم شاهنشاه دین پرور کرده رو بدین درگاه آورد - چون درین روز در مقام معذرت خواهی و عفو طلبی درآمده درمیان زمره اهل عصیان شرمنده و سر افکنده ایستاده بود لهذا آنحضرت جرمهای جنایات بی اندازه او را بباد بی نیازی از انتقام برداده کردهای او را نا کرده انگاشتند - و بعنایت خلعت و منصب چهار هزارى سه هزار سوار سرافراز فرمودند - و خواجه ابوالحسن از لاهور آمده ملازمت نمود و بمنصب پنجهازاری ذات و سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل عز افتخار یافت -

و می و دوم خورداد جبهار سنگه بندیلله توهم بیجا بخود راه داده به سلسله جنبائی واژون طالعی و تیره روزی از سعادت جاودانی یعنی بندگی درگاه روگردان شده بی سبب ظاهری سر به وادی فرار نهاده رو بمفر و مقر خود نهاد - و بتجریک کج اندیشی و سفاهت منشی ابواب شقاوت و ادبار بر روی روزگار خود کشاده یکباره رو از درگاه عالم پناه برتافت - و ازین حرکت ناهنجار سزای کردار نابکار خود یافته رسید بدانچه رسید - چنانچه در مقام خود عنقریب زبان زد خامه وقایع پرداز خواهد گشت -

بیان ترکناز نذر محمد خان والئی بلخ بحوالئی کابل و معاودت نمودن به کمال نومیدی و خجالت و ذکر سر جمله احوال او و برادرش امام قلی خان والئی توران

چون حضرت جنت مکنی ازین جهان گذران درگذشته اورنگ جهانبانی را بدین صاحبقران سعادت قرین و سر و سرگروه سرداران روی زمین بازگذاشتند - و درینوقت آنصاحب وقت و خدایگان زمان در جنبر دکن تشریف داشتند - و هنوز عالم از جلوس اقدس آنحضرت قرار نگرفته بود - بنابر آن بسبب وقوع هرج و مرج که خاصیت ایام فقرت و لازم ماهیت امثال این اوقات است - خلل کلی بجل و عقد جزئیات امور خلافت راه یافت - و رفته رفته از زیاده سری و پیش طلبی غرض پرستان نظم و نسق معاملات سرحدها مختل گشته کار بدان کشید که رتق و فتق مهیات ملکی و مالی مهمل و معطل شود - در خلال این حال نذر محمد خان والئی بلخ چون گمان آن نداشت که باین زودی جلوس پایدار سرمایه قیام قواعد سریر خلافت و قوام امور کارخانه سلطنت خواهد گشت - لاجرم ناعاقبت اندیشی که لازمه افراط شرب مسکرات و تناول مغیرات است اضافه علت شده از سستی خرد بخاطر آورد که چندانکه عرصه خالیست فرصت وقت غنیمت شمرده بر سردارالملک کابل و مضافات آن ترکناز آورد - و باوجود آنکه امام قلی خان والئی توران مهین برادر او بمنع کوشیده درین باب

مبالغه و تاکید بجا آورد ممنوع نشده راه ابا و امتناع سپرد - در همان زودی با لشکر خذلان اثر مشتعلی الالبی و نوکر که عدد ایشان به پانزده هزار سوار میکشید راه کابل پیش گرفت - چون در اواخر عهد میمنت حضرت جنت مکانی خدمت صاحب صوبگی کابل بخواجه ابوالحسن نامزد شده بود ظفر خان پسر او به نیابت پدر در کار نظم و نسق امور صوبه قیام و اقدام مینمود - درینولا باندک مایه مدتی قبل از آنکه قضیه ناگهانی رو دهد بحسب اتفاق بر سر پسر اجداد بدنهاده سرگروه افغانان لشکر ظفر اثر کشیده در دره خرمانه از اعمال تیراه کار پرو تنگ ساخته او را در مضیق قبل داشت - و نزدیک بود که یکبارگی مستاصل سازد که ناگاه خبر شنقار شدن آنحضرت رسید - لاجرم ظفرخان بحکم مقتضای وقت دست ازو بازداشته همت بر ناگزیر حال گاشت - و باوجود آنکه از بندهای معتمد بادشاهی که در کابل بودند خاطر جمع داشت از روی عاقبت اندیشی چندی از امرای کارآزموده مثل یعقوب خان و شمشیرخان و سعادت خان و عبدالرحمان ترنابی و معین خان بخشی و غیراینها را بنگاهبائی قلعه فرستاده خود به پشاور آمد - و برسم معهود هر ساله که حکام آن ولایت در ایام بهار و زمستان بطریق ییلاق و قشلاق در کابل و پشاور بسر می‌برند درینولا اراده کابل نمود - چون افغانان مکرر ازو مالشی بسزا یافته بودند درین صورت بحکم غرور که خاصیت این نوع امور و لازمه امثال این احوال است و جز بمیان تأیید حضرت ذوالمنن از غایله آن ایمن نتوان بود گمان آن نداشت که من بعد هوای عصیان و سودای طغیان در دماغ پریشان آن قبیله اندیشان جا کند - چه جای آنکه حرکتی ناهنجار از ایشان سر تواند زد - ازین راه خاطر جمع ساخته و بواجبی رعایت طریقه احتیاط ننموده باندک مایه مردمی از راه گریوه تنگ خیبر که لشکر گران سنگ را بهیئت اجتماعی و توزک شایسته عبور از آنجا میسر نیست بآهنگ کابل راهی شد - چون افغانان واقعه طلب خصوص آفریدیان اهرمن مرشت که همواره در تنگئی کار اظهار اطاعت می‌نمایند و بهنگام فرصت بر سر کار خود رفته جوهر بدگوهری خویش ظاهر می‌سازند ازین معنی اطلاع یافته فرصت وقت غنیمت دانسته

بمقام انتقام درآمده بخاطر آوردند که در تنگنای آن گذرگاه راه بر مردم بگیرند - اتفاقاً در وقتی که ظفر خان با مردم کار آمدنی از راه کوتل گذشته بود بدنباله لشکر برخوردند - و خود را بر بازماندگان و گرانباران از پیادگان سپاه و عمله و فعله اردو زده برخی از احوال و اثقال را بتاراج بردند - خان مذکور با حال تباه و دشواری تام به پشاور مراجعت نموده تلافی و تدارک این معنی بر وقت دیگر حواله نمود - خبر این چشم زخم وقتی بمسمع علیه رسید که از استقرار حضرت خدیو روزگار بر سریر سلطانی عالم قرار یافته بود - و از جلوس اقدس آن قیام قایم جانشینان حضرت خیرالانام غبار آشوب و شورش برخاسته فرو نشسته - بنابر آن خواجه ابوالحسن^۱ [مهمندی]^ع مخاطب به لشکرخان را که بقدم خدمتگاری و وفاداری امتیاز تمام داشت بتقدیم این خدمت اختصاص بخشیدند چنانچه پیشتر مذکور شد - هنوز او بکابل نرسیده بود که درین اثنا خبر آمدن نذر محمد خان بولایت کابل و محاصره نمودن قلعه از عرایض منہیان آنصوبه گوش زد اشرف گردید - از آنجا که مراعات حزم و احتیاط و ملاحظه عاقبت بینی رکن اعظم امور جهانبانی است سپه سالار مہابت خان بہادر خانخانان را بتادیب اوزبکان سست خرد نامزد فرمودند - و چندی از امرای دیگر مثل راؤ رتن و راجہ جی سنگہ و راؤ سور و سردار خان و شیروی روہیلہ و سید ہزبر خان و سید عالم و نظربہادر خویشگی و راجہ روزافزون و امثال اینہا مشمول عواطف بادشاہی گشتہ با جمعی کثیر از منصبداران و احدیان کہ عدد آنها زیادہ بر بیست ہزار سوار جرار بود بہمراہی آن سپہ سالار اعظم تعین پذیرفتند - و معتقد خان بہ بخشیگری و واقعہ نویسی این لشکر ظفر اثر سعادت اندوز گشتہ بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اسب و فیل و نقارہ بر کام خاطر فیروز شد - و چون مہابتخان خانخانان با ہمراہیان بنواحی سہرنہ رسید و خیر قرار اوزبکان تیرہ روز شنید از ہانجا حقیقت بدرگاہ آسان جاہ عرضداشت نمودہ از موقف خلافت بمعادوت مامور شد - و معتقد خان بنابر فرمان جہان مطاع بلاہور شتافت کہ بیگان و سایر پردگیان حرم سرای خلافت حضرت جنت مکانی

را بدار الخلافه رساند - حقیقت فرار نذر محمد خان بی نیل مقصود برین نهج بود که چون آن نامعامله فهم بنابر عدم تدبیر و تأمل در عواقب امور بسرحد ولایت کابل رسید نخست بنواحی ضحاک و بامیان درآمده تسخیر قلعه ضحاک که حصاری بدان سختی و دشواری در آن سرزمین کمتر نشان میدهند پیشنهاد خیال محال پژوه ساخت - و عبدالعزیز خان پسر خود را با عبدالرحمان بی دیوان بیگی و اتالیق او و حاجم توقیای با چندی از بهادران کار آزموده روزگار فرسوده برای محاصره حصار پیشتر راهی ساخت و خود نیز از عقب روانه شد - خنجر خان ترکان قلعه دار ضحاک وقتی خبر یافت که قشونها و لشکر منتقلا خود را بدروازه اول رسانیده بودند - باوجود عدم تهیه اسباب قلعه داری بر عون و صون الهی و بتائید اقبال بادشاهی توکل نموده شجاعت ذاتی را کار فرموده با معدودی چند از خویشان و برادران خویش بمدافعه و مقابله پرداخته داد مقاتله و مجادله داد - و بضرب بادلیج^۱ و زنبورک و ضرب زن مرد افکن روی آن تباه رایان نگاهداشت - چنانچه در یک نفس پیدرنگ بمحض دمدمه و افسون دم گیرای تفنگ خیل ارواح صد تن از بهادران نامی اوزبک طاغی باغی را از دارالملک بدن باغی نموده باقی را زخممدار و شکسته برگردانید -

روز دیگر نذر محمد خان بقرارداد طمع خام ترتیب و توزک افواج مقهوره داده نیت تسخیر بست - و آهنگ یورش نموده سرپیجه سعی بدار و گیر کشاد - درین مرتبه نیز اثری بدان مراتب مرتب نگشته از مقابله عسکر منصور مغلوب و مقهور مراجعت نمود - و چون خود به تهیه اسباب پیشرفت کارزار و تجهیز عساکر خذلان آثار برخاسته بود خائب و خاسر برگشته بنابر رفع کمال خجالت و انفعال امرا و بهادران لشکر منکوب را بسرزنش و ملامت مطعون داشته بگرمی عتاب و تندى خطاب سرگرم ساخت - و مقرر نمود که سلطان زاده و عبدالرحمان و حاجم توقیای و تنگر قلی حاکم قندوز با جمعی کثیر از بهادران بجانب دروازه متوجه شوند - و اورازی و ^۲[محمد قلی] ^۳ قلی از طرف دره آب

(۱) بادلیج معرب بادلش است - که قسمی از توپ است -

(۲) ع [محمد باقی] -

یورش کنند - و یلنگتوش بی و نذری پرواخی را از طرف بالای حصار فرستاد -
 بامداد روز سیم اردی بهشت موافق پانزدهم رمضان امرای مذکور
 با سایر سران الوسات از میران هزاره گرفته تا صده همگی در پیشرفت کار
 یکدل و یکجهت گشته بیکبار از هر چهار جانب آهنگ یورش نمودند -
 و سلطان زاده و غیره کرنا کشیده دلیرانه خود را بدروازه ^۱ [اول] ع
 رسانیدند - خنجر خان به نیروی ذاتی و کارگری اخلاص خالص از همگنان
 حساسی پرنداشته باندک فرصتی چندی از مقهوران را بر خاک هلاک
 انداخته باقی را زخمی و مغلوب ساخته از پیش برداشت - و افواج دیگر
 نیز که از سایر اطراف شتافته بودند از هر سو مالشی بسزا یافته چندی
 از امرای نامور مثل تنگر قلی خویش نذر محمد خان برادر عبدالرحمان کشته
 گشته و نذر بهادر میر آخور را زخمی از معرکه بیرون بردند - دیگران
 چون دانستند که کاری از پیش نمیروند هزیمت را غنیمت شمرده با خاطر
 افسزده و دل مرده باز گشتند - چون نذر محمد خان دانست که این قلعه
 بآسانی بدست نمی آید بخاطر آورد که تا افواج قاهره نرسیده و عرصه بظاهر
 خالیست دمی چند را که مغتنم است غنیمت شمرده فرصت از دست ندهد
 و خود بهر کیف بکابل رسیده بمحاصره قلعه پردازد - چون راه غوربند و
 چاریکاران را طرفداران آنجانب مضبوط نموده بودند ناچار از راه سیاه سنگ
 آهنگ کابل نموده بشتاب تمام روانه شد - و بنواحی پمغان رسید - و سنگر
 پمغان و لندر را که عبارت است از مدی که در تنگنای کو هسار بسنگ
 استوار نموده پناه گاه میسازند بهر طریقی که ممکن بود شکسته به آنولایت
 درآمد - و متعرض مال و ناموس ملتجیان مذکور و سایر اهالی آن
 سرزمین که همگی مسلمانان پاکیزه دین و صاف اعتقاد اند شده آتش جور و
 طغیان در خاک پاک اعمال دارالایان پرا فروخت - و هر چه از حمایت و
 ناطق یافت به تحت تصرف در آورده خاک آن عرصه را نیز بباد غارت و
 نهب بر داده اسیر پیشار گرفت - و خود را بدین مهلکه انداخته در دنیا
 و عقبی نکال و وبال ابدی و بدنامی سرمدی اندوخت - بعد از فراغ

لوازم اسر و تاراج متوجه کابل شده در پنجکروهی شهر فرود آمد - و از راه توهات دور از راه نخست از در مکر و تزویر درآمده مکاتیب مشتمل بر انواع وعد و وعید و سخنان بیم آور سهمگین به بندهای بادشاهی و اهالی و موالی نوشته همراه نظر خواجه و گل بابا و چندی از چاپلوسان چرب زبان راهی ساخت - چون فرستادگان رسیده نامه و پیغام رسانیدند یعقوبخان بدخشی و شمشیرخان و مدین خان و عبدالرحمان ترنابی از اولیای دولت و قاضی زاهد و چندی از اعیان مملکت در صفه بیرون دروازه دهلی انجمن ساخته رسولان مخدول را بدان محفل طلب داشتند - و بمقتضای عقیده راسخ و ارادت درست که لازمه حقیقت کیشی و حق اندیشی است متفق الکلمه جواب باصواب آن تزویر نامها بر وفق اراده او نه داده فرستادها را بی نیل مدعا باز فرستادند - و بجمعیت خاطر تمام تکیه بر تأیید نامتناهی الهی و همراهی اقبال کار ساز بادشاهی نموده از قلت جمعیت اولیا و کثرت لشکر تفرقه اثر اعدا نیندیشیدند - و به تهیه اسباب قلعه داری پرداخته یکباره برج و باره را مستحکم ساختند - و چون نذر محمد خان را از همراهی و اتفاق ارباب وفا و وفاق یاس کلی دست داد نخست نیت محاصره قلعه را با خود درست ساخته از پنجکروهی شهر کوچ کرد - روز پنجشنبه نوزدهم خرداد مطابق پنجم شوال سنه هزار و سی و هفت هجری بنواحی شهر و قلعه آمده از جانب پشته نهر فتح و پشته بی بی ماه رو در آمد - و قراولان موکب اقبال بر پشته ده افغانان و مقبره سید مهدی خواجه برآمده رو بمقابله ایشان آوردند - و دلیرانه بمجادله و مقاتله درآمده تا شب بانواع مواجهه و مدافعه روی آن تباه اندیشان تیره رای را نگاهداشتند - و نیاز شام که عسکر منصور نور پشت ثبات و قرار بدار غروب نموده از عالمیان رو تافت - و افواج سپاه سیاه درون ظلام عرصه را خالی دیده داد کم فرصتی و تباه سگالی دادند - درینحال موافقان بمعسکر اقبال و سعادت معاودت نمودند - و مخالفان نفاق آئین در اطراف و اکناف حصار فرود آمده روز دیگر رو به سوی قلعه نهادند - و چهار جانب آنها محاصره نموده جا بجا مقام گزیدند - چنانچه نذر محمد خان در خانه عبد الرحمان ترنابی و

عبدالعزیز پسرش در خانهای معین خان و عبدالرحمان بی در مدرسه
خواجه عبدالحق و یلنگتوش بی در مقبره خان دوران و سلطان زاده کاشغری
در گلکنه و اوزاری در خانه قاضی زاهد جای گیر گشته و چند روز به
تهمه اسباب احاطه حصار گذرانیده بفراهم آوردن آلات کارزار پرداختند -
و گاه بیگاه بدستبازی در آمده از دستبرد صدمه بهادران جان نثار سر
میباختند - چون تمام ساز یورش باعتقاد ایشان مهیا شد و ملجاریها پیش
رفت و جواله دمدما بسرکوبی در آمد دایره محاصره را به پرکار احاطه
تنگ ساخته مرکز دولت یعنی قلعه کابل را نقطه وار درمیان گرفتند -
و هر روز یورش نموده از کشتش و کوشش بهادران موکب اقبال سرها به
تیغ تن ها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت می نمودند -
درین اثنا روزی میر موسی قورچی مشهور به میر گل از قایمیان خواجه
ابوالحسن که سابقاً از طرف او فوجدار پشاور بود باتفاق چندی از
احدیان آرم جوی ناموس دوست و سپاهیان رزم جوی کار طلب طلبگار
پیش برد کار گشته از قلعه برآمد - و روی به ملجاریهای باقی قلیاق و
نذرچی و منصور حاجی از بهادران نامدار مخالفان نهاد - و همگنان
باستظهار یآوری یگانه ایزد دادگر و اعتقاد همدستی یک دیگر یکدل و
یکجهت شده چون شیران یله ازان گله روباهی چند پروا و محابا نکردند -
و باوجود کثرت آن درویشان ده دله بخاصیت صدق نیت و حسن عقیدت
دلنهاد نصرت گشتند - و بداروگیر آمده از آنجا که اغلب اوقات قلت
عدد علت غلبه میکرد - در آخر امر به مدد و تأیید الهی مظفر و منصور
شدند - و قریب پنجاه تن ازان مقهوران را بیسر ساخته سرکوبها را
بخاک رهگذر برابر ساختند - و سایر اسلحه ایشان را با سرها که بریده
بودند بقلعه بردند - و از موافقان جز میر موسی که با دوازده احدی
زخمی گشت هیچکس کشته نشد - بالجمله درین مدت سه ماه که قلعه
را محاصره نموده بودند باوجود وفور آن گروه مقهور و قلت افواج قاهره
همه روز بعنایت الهی و اقبال نامتناهی غلبه از جانب اولیای دولت
عالیه بود و اعدا همیشه مغلوب گشته مخدول و منکوب بازگشتند -

چون در اثناء طی راه خبر آمدن نذر محمد خان و لشکر اوزبک به لشکرخان رسید با عزیمتی جازم و دلی قوی و همتی راسخ تکیه بر میامن اقبال روز افزون نموده بی اندیشه از کثرت اعدا اراده پیش رفتن پیشنهاد همت ساخت - و بنا بر مقتضای مصلحت وقت بمقام عجلت و سرعت حرکت درآمده کوچ در کوچ متوجه شد - چون به پشاور رسید سزاوار خان پسر خود را با فوجی از بندهای پادشاهی که در آن سرحد بودند پیشتر از خود راهی ساخت - و ظفرخان که حسب الصدور فرمان قضا نشان از موقف خلالت تا هنگام انصرام این مهم بتوقف مامور بود اولی از پشاور بافواج خود و پدرش بنا بر استصواب لشکر خان بطریق منقلا از عقب سزاوار خان روانه شد - و خود متعاقب کوچ کرده ازان مقام راهی گشت - چون بچارباغ جلال آباد که در یک منزل موضع نیمه واقعست اتفاق نزول افتاد باوجود آنکه صواب گویان تا رسیدن مهابت خان صلاح در پیش رفتن نمی دیدند - از آنجا که پیشرفت کار موقوف بر اظهار تجلد و جلادت است با اکثر عساکر کابل که بانتظار لشکر کومکئی دربار از همراهی ظفرخان تخلف ورزیده در چارباغ توقف گزیده بودند از آنجا روانه شد - و از کتلهای صعب المرور عبور نموده در گندمک که یک منزل بالای نیمه است منزل گزید - چون خبر مسارعت لشکرخان به لشکر اوزبک رسید ازین رو کمال وهم و هراس که درین مقام جای آن و بالاتر ازان بود در دلهای ایشان راه یافته از جا رفتند - و لشکر خان بعد از دو روز که برای سرانجام غله و سایر مایحتاج راه در مقام گندمک اقامت نموده بود موکب نصرت را کوچ فرموده از راه انحرک که عبور ازان در نهایت دشواریست راهی شد - و هشت گروه از گندمک گذشته فرود آمد - و درین منزل باوجود مبالغه امرا درباب توقف و انتظار کومک صلاح وقت ندیده متوجه منزل پیش شد - و از روی عجلت بیای سرعت یکسر باریگی تاخته موضع باریک آب را که دوازده گروهی خطه پاک کابل است معسکر گروه سعادت ساخت - چون نذر محمد خان ازین معنی آگاهی یافت - و پیشتر خبر تعین عساکر ظفر آثار از دربار سپهر مدار بسرداری سپه سالار اعظم مهابتخان خانخانان بدو رسیده بود لاجرم بخاطر

آورد که چون خلیج امواج بحر افواج از دریای لشکر بی پایان خدیو بحر و بر مشعب شده پی در پی میرسند و در آن صورت که او را در برابر روی ستیز و پای گریز نماند و کار از کارگری چاره و تدبیر در گذرد و در عین غرامت ندامت سودی نخواهد داد - بنابراین هنوز که عتاق اختیار در قبضه اقتدار است انسب آنست که موافق صوابدید خرد عمل نماید - و ازین مهلکه مخوفه بسلامت برآید - بالجمله چون ازین اندیشه خردمندانه دلباخته دست از خویشتن داری برداشت - و از غایت اضطراب و اضطراب بیخودانه انجمن کنگاش آراسته بعد از رد و قبول مصلحت ها آخرکار رای همگنان برین معنی قرار گرفت که چون درینصورت بدین طریق بازگشتن را به هیچ وجه راه و روی نمانده صلاح وقت آنست که ناچار از راه تهور در آیند - و رو بمقابله لشکر آورده آغاز دستبازی نمایند - و بنابراین عزیمت ناصواب که در معنی علت سرانجام اسباب هزیمت بود به کارفرمائی ادبار از دور قلعه برخاسته در موضع بگرامی فرود آمدند - و لشکرخان از استماع این خبر دلیرانه با بهادران موکب اقبال ازان مقام باستقلال تمام کوچ نموده رو به بگرامی نهاده روانه گشت - و به سردار خان و مبارز خان و وهیله و ظفر خان و سعید خان و دیگر بهادران که هراول لشکر بودند بتاکید تمام نوشت که در ساعت متوجه غنیم شوند - چون خبر رسیدن افواج قاهره به نذر محمد خان رسید بنابراین پیش آمدن دلاوران که در معنی طلیعه سپاه فتح و نصرت بود و هن و سستی تمام بحال او راه یافت - و معلوما چون اکثر لشکرش المانجی و یغائی بودند در مدت سه ماه محاصره کابل بتدریج پراکنده [شده] زیاده از هفت هشت هزار سوار باو نمانده بود - این معنی نیز باعث فتور عزم و تزلزل ثبات قدم او گشت - لاجرم در تاریخ هفدهم شهریور مطابق نهم محرم سنه هزار و سی و هشت هزیمت را بحساب غنیمت شمرده رو بوادی فرار نهاد - واز راه غوری در عرض سه روز طول مسافت پانزده روزه طی نموده خود را بنواحی بلخ رسانید - و چون این فتح نمایان که باعث کسر سطوت و رفع شوکت عسکر مخالف گردید بتائید ربانی و ضم هجوم فوج رعب که از اعظم جنود آسمانی است روی نمود - لاجرم لفظ لشکر فتح که طالبای کلیم به تعلیم

الهام در هنگام تعیین موکب اقبال همیون فال از روی شگون یافته بود با تاریخ آن فتح آمایی موافق آمد - لشکر خان مظفر و منصور روز جمعه بیست و چهارم شهریور مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و سی و هشت هجری داخل شهر کابل شد - حقیقت این فتح نمایان و کیفیت احوال عجزه و مساکین اهل شهر و حوالئی کابل را در طی عرضداشت بپایه سریر والا عرضداشت - شاهنشاه دادگر و خاقان معدلت گستر رعیت پرور بغایت مؤثر گشته امر فرمودند که مبلغ یک لک روپیه از خزانه عامره آنصوبه حسب الاستصواب قاضی زاهد بر غارت زدگان و ستمدیدگان آن ولایت بتفاوت درجات استحقاق قسمت نمایند - و باینطریق جبر کسر آن خاطر شکستگان نموده همراه راحت بر ناسور جراحت آن دل خستگان گذارند -

چون خامه بدایع نگار و وقایع پرداز از گزارش جزئیات این سانحه فراغ بال کلی یافت اکنون بر آن سر است که در ذیل این عنوان حقیقت بیان چنانچه سنت سنیه ائمه سخن و آئین گزیده ارباب این فن است که بعنوان تقریب گزارش گفتگو را آرایش تازه میدهند - از طول سخن نیندیشیده سر جمله از احوال و انساب این دو برادر که بالفعل ایالت سر تا سر ماوراءالنهر بایشان بازگشته می پردازد - و همچنین طرفی از خراج آن ولایت را نیز زبان زد کلک وقایع نگار میسازد - بالجمله ایشان خلف دین محمد خان مشهور به یتیم سلطان بن جانی سلطان بن یار محمد خان اند - که عمزاده حاجم خان والئی اورگنج دارالملک خوارزم است - مشارالیه از حاجم خان مذکور بسبب ملوک ناهنجار که ملایم طبع و موافق مزاج او نبود رغبیده از خوارزم برآمد - و چون بولایت ماوراءالنهر درآمد سکندر سلطان پدر عبدالله خان نظر بنجابت و قابلیت او کرده کرمه خود را که همشیره حقیقی عبدالله خان بود باو در سلک ازدواج کشیده - و ثمره این پیوند ارجمند زود بعالم شهود پیوسته جانی سلطان بعرصه وجود آمد - و از جانی سلطان چهار پسر و یک دختر بهم رسید - پسر مهین یتیم سلطان پدر امام قلی خان و نذر محمد خان است - و سه دیگر باقی محمد خان و ولی محمد و پاینده محمد سلطان اند - و این چهار برادر مدتها بتفویض عبدالله خان در حکومت تون و قاین و سایر ولایات

قہستان گذرانیدند - و یار محمد جد ایشان چندی در بلخ با عبدالمومن خان پسر عبدالله خان بسر می برد - بعد از آن عبدالمومن خان از غایت بی آرمی و لجاجتی که لازمه سرشت آن ناحفاظ بود با خان مذکور تیز دستی و بدسلوکی آغاز نهاده آخر الامر او را از بلخ اخراج کرد - و مشارالیه نخست بدرگاه عرش آشیانی چندی در ظل رعایت و حمایت آنحضرت آرمیده آنگاه به نیت زیارت مکه معظمه مرخص گشته از راه خشکی متوجه مقصد شد - و چون بقندهار رسید درین اثنا خبر یافت که عبدالمومن خان ناگهان هدف تیر قدراندازان تقدیرگردید - و از واقعه آن شریر شرانگیز سر تا سر توران زمین فتنه بار و آشوب خیز گشته از هر سو گرد شورش عظیم برخاست درین میانه یتیم سلطان عرصه خالی دیده هوای سروری در دماغ خود سری جا داد - و تمنای ریاست که از دیرگاه باز در کانون سینه مکنون داشت سر برزده نقد فرصت را غنیمتی بزرگ شمرد - و در همان گرمی از تون و قاین برآمده هرات را که تختگاه خراسان است بتصرف درآورده دم از استقلال زد - دارای دارالملک ایران شاه عباس که روزگاران در انتظار ایزد معنی بوده فرصت مساعدت وقت و یآوری روزگار از دست نداده لشکر بر سر او کشید - و در ظاهر هرات تلاق فریقین روی نمود و کارزاری عظیم از طرفین دست داد - یتیم سلطان درین جنگ کشته گشته کالبدش نیز ناپدید شد - چنانچه هیچکس بر آن پی نبرده و نشانی دلنشین از او ندادند - پاره مردم را درباره او این عقیده است که بعد از شکست زخمی خود را یکی از الوسات رسانیده در گذشت - و دیگران گمان می برند که پس از کسر عسکر زخممدار و از کار رفته به پناه سیاه خیمه یکی از هزارجات رسید - و صحرائشینان چون نه شناختند کجانبی بهالش نه پرداختند - و آخر کار از بیم انتقام فرصتش نداده کارش را تمام ساختند - بجملا بوادراش که در عرصه پیکار از او جدا افتاده بودند هر یک سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - چنانچه باقی خان با ولی محمد خان به بخارا آمده بر مستند حکومت نشست - و در اندک مدتی بر تمام آنولایت استیلا یافت - و کھین برادر ایشان پاینده خان در آن دار و گیر از لشکر شکسته جدا گشته راه قندهار پیش گرفت - و چون

در آنجا رسیده خود را آشکارا ساخت - شاه بیگ خان صوبه دار او را بدست آورده بمحبوس بخدمت حضرت عرش آشیانی فرستاد - آن حضرت او را مصحوب حسن بیگ شیخ عمری نزد قلیچ خان بلاهور فرستادند - و بعد از یکسال در پنجاب خرمن عمرش بباد فنای طبیعی رفت - یار محمد خان در قندهار خبر سلطنت باقی خان را شنیده عزم مکه را پس سر انداخته راه توران پیش گرفت - باقی خان خیرمقدم گویان جد خود را باعزاز و اکرام تلقی نموده در حال باستقبال شتافت - و باقدام ادب گذاری پیش آمده بعد از تقدیم لوازم تعظیم و تکریم او را به شهر درآورد - و مسند خانی را بدو گذاشته خطبه و سکه بنامش کرد - چون دو سال بدین وتیره گذشت یار محمد خان با باقی خان نبیره خود بی لطفی آغاز نهاده در مقام تربیت پسران خود عباس سلطان و ترمسون سلطان و پیر محمد سلطان که اعیان باقی خان بودند در آمد - و در خفیه بمقام استال امرای ارکان در آمده خواست که ایشان را از خود کند - درین اثنا باقی خان از معامله خبر یافته پیش از آنکه زمام اختیار از قبضه اقتدار او بیرون رود دست جد از کار کوتاه ساخته جانی محمد خان پدر خود را بسلطنت موسوم نمود - و پس از چندی که یار محمد خان و جانی محمد خان و باقی خان جملگی آنجهانی شدند معامله بولی خان باز گشته جای جد و پدر و برادر بدو رسید - آی خانم حریم باقی خان که دختر عبدالله خان بود و سابقاً در سلک ازدواج عبدالمومن انتظام داشت و بکمال حسن و جمال در میان اوزبکیه مشهور و در افواه خاص و عام بیمن قدوم مذکور بود بحال آنکه نکاح خود درآورد - و حکومت سمرقند را بامام قلی خان و نذر محمد خان برادرزادهای خود داد - و هنوز ایشان تمکن تام نیافته بجهت و جوی دولت روزی شده برخاستند - چون اکثر امرای اوزبک و اعیان بخارا از بدسلوکی های ولی محمد خان بجان آمده بودند - در ظاهر باو اظهار وفا و وفای نموده در باطن بایشان نفاق بهمرسانیدند - و رفته رفته از در اعلان عصیان و طغیان درآمد بزرگ و کوچک شهر و نواحی پیکبار موسیقار آسا دم از ترائه مخالفت زدند - ولی محمد خان از طور نشست نقش و طرح و وضع منصوبه چینی روزگار و انحراف سپاهی و رعیت مجال توقف

محال دانسته بی اختیار از قرشی بآهنگ استمداد و استعانت شاه عباس
 رو بعراق نهاد - و از کم فرصتی های وقت و روزگار ناچار آی خانم را به پسر
 خورد سال در قلعه چارجوی گذاشته خود با دل پر خون چون باد از آب
 جیحون گذشت - امام قلی خان بی توقف روی توجه به بخارا نهاد -
 و سایر اهالی آن ملک و امرای اوزبک که از ولی محمد خان روگردان
 شده بودند باستقبال برآمدند - و او بی مزاحمت مانعی بر مسند ریاست
 توران زمین مستولی شده بجهت دست آوردن متعلقان ولی محمد خان
 بقلعه چارجوی رفت - و چون معامله با نامه و پیغام راست نیامد و بوعده
 و وعید و بیم و امید از پیش نرفت بمحاصره پرداخت - قلعه دار بعد
 از سعی بسیار و نومیدی کومک حصار را با متعلقان ولی محمد خان
 باو سپرد - امام قلی خان به آی خانم میلان خاطر متجاوز از حد افراط
 بهم رسانیده بعنایت قاضی حلیله عم خود را در حیات او بی وقوع طلاق شرعی
 بحباله ازدواج درآورده ازین رو بدنامی دنیا و ناکامی آخرت اندوخت -
 چون ولی محمد خان بسرحد ایران رسیده شاه عباس ازین معنی خبر یافت -
 از آنجا که بزرگداشت بزرگان لازمه بزرگی است در مقام تعظیم و احترام
 خان شده استقبال نمایان بجا آورد - و مراعات لوازم مہمانداری و استالت
 بجای رسانید که مزیدی بر آن متصور نباشد - بعد از چند روزی که
 ولی محمد خان معزز و مکرم در ایران بسر برد اوزبکانی که ازو برگشته
 بودند مکرر عرایض مشتمل بر اظهار ندامت فرستاده التماس استعجال در توجه
 توران بدو نمودند - و او چون بزعم خود شاه را در مقام امداد خود نیافت -
 لاجرم باندک مایه مردمی از اوزبک و قزلباش بیخویشتن رو به توران نهاد
 بعد از ششاه که از ولایت خود مفارقت گزیده بود باز بماوراءالنهر آمد
 امام قلی خان دانست که باوجود مخالفت ایشان مقابله با ولی محمد خان
 محال است - بلکه ممکن دیگر معانی نیز صورت پذیرد - ناچار شهر را خالی کرده
 با برادر متوجه سمرقند شد - و ولی محمد خان بی مزاحمت غیری در بخارا
 متمکن گشت - و از غایت غرور و کمال استعجال طبع عجول در مقام کینه
 توزی و انتقام کشی برادرزاده ها شده اصلاً تمکینی نورزید - و بکارفرمائی
 عجلت بزود از جا درآمده از راه ناعاقبت اندیشی بی توزک شایان

و تجهیز لشکر نمایان رو بتعاقب ایشان آورد - و چون مواجهه فریقین روی نمود از آنجا که سنت شیئ روزگار است آن مرحوم محروم را در آن کارزار ناکامی باسیری داده باشاؤه امام قلی خان بقتل رسید - درین وقت که کار بکام و روزگار بر وفق مرام امام قلی خان گشته او را مخالفی و همچنینی که مدعی شرکت ملک باشد نماند - بخاطر جمع و مقضی المرام بر مسند ایالت آن ولایت تکیه کرده شروع در تصرف سر تا سر توران زمین و قبض و بسط و عزل و نصب و قسمت ملک نموده از جمله حکومت ملک بلخ و بدخشان و مضافات آن به نیابت خود به نذر محمد خان داد - و تا حالت تهریر که سنه هزار و پنجاه و هفت است همچنان در تصرف ایشان است -

اکنون چون مجملی از احوال حکام آن ولایت نگاشته کلک حقایق نگار آمد خامه خودرای هوای ذکر خراج توران زمین در سر جای داد - لاجرم حقیقت آنرا از قرار واقع زبان زد ساخته بر سر مطلب اصلی میرود - الحاصل محصول جمیع ولایات بلخ و بدخشان و اعمال آن و سر تا سر ماوراء النهر و ترکستان که در تصرف این دو برادرست از روی نقل دفاتر ایشان بهمه جهت خصوص مال وجوهات و سایر جهات نقدی و غله و جمیع خراج ارتفاعات و زکوة قریب یک کرور و بیست لک خانی رایج آن ولایت است که سی لک روپیه هندوستان باشد - ازین جمله شانزده لک روپیه مداخل امام قلی خان و چهارده لک روپیه حاصل نذر محمد خان است - و این مبلغ که درآمد هر دو برادر است برابر حاصل جاگیر خان دوران بهادر نصرت جنگ صاحب صوبه مالوه است که یکی از بندهای درگاه گیتی پناه است - و جمعی کثیر از امرای عظام درین دولت کده ابد انجام برابر هر کدام ازین دو برادر بلکه بیشتر درآمد جاگیر دارند - چنانچه از جاگیر یمین الدوله آصف خان هر ساله پنجاه لک روپیه حاصل میشود که از مداخل هر یک ازین دو برادر بعنوان سه و نیم برابر است بلکه زیاده - چون این مبلغ نسبت به جمع اقلیم اکبر هندوستان که هشت ارب است - که عبارت از هشت صد کرور دام باشد - و بیست کرور روپیه حاصل آنست قدر محسوس ندارد - لهذا نسبت دادن

بیوجه و بیحساب است - امید که مواد تزیید جاه و جلال این دولت کده بی زوال لمحہ به لمحہ در ازدیاد و سررشته بقای این خلافت ابد مقرون به اطناب و اوتاد خیام اقبال روز افزون تا انتهای مدمدت عمر روزگار پیوسته بامتداد وابسته باد -

مجملا خامه زبان آور از نگارش این جمله معترضه باز پرداخت - و ذمه همت از ورود اعتراض خلاف وعده بری ساخته باز بر سر گفتگوی پیشینه میروود و بتقریب سوانح ایام فرخنده فرجام خدیو روزگار دیگر بساره سررشته سخن بدست بتان جادوفن میدهد - غره تیر سلاله سادات فرخنده فال سید جلال^۱ نییره قدوة الواصلین حضرت شاه عالم از احمد آباد و میرزا رستم صفوی بادو پسر خرد میرزا مراد و میرزا حسن از صوبه بهار رسیده شرف ملازمت اندوختند - میرزا چون بعلت عارضه نقرس مزمن بل بسبب کبر سن که در حقیقت ام المرض و راس الامراض است زمن شده بود - و بطریقی از رفتار رفته که کرسی نشین پهای پرستاران نقل و تحویل ضروری مینمود - حضرت جهانبانی از روی قدردانی او را از ملازمت معاف داشته یک لک و بیست هزار روپیه برسم مدد خرج سالیانه مقرر فرمودند که در هر جایگاه که دلخواه او باشد اقامت گزیده روزگار بفراغ خاطر بگذراند - و به سید بزرگوار والا مرتبت میر سید جلال خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت شد - ابراهیم حسین کاشغری بمنصب دو هزار و پانصدی ذات و هزار و شش صد سوار مقرر شده ده هزار روپیه نقد انعام یافت - چون حسب الالتباس عبدالرحیم خواجه زلال عنایات سرشار خدیو روزگار نقش زلات و جنایات عبدالله خان را از صفحه کردار ناشایست محو ساخته بود درین روز بمنصب پنجہزاری ذات و عنایت شمشیر مرصع و نقاره و علم و تومان و طوغ و فیل امتیاز یافته انعام مبلغ پنجہزار روپیه نقد و تیولدار^۲ سرکار قنوج ضمیمه عواطف و تمیمه عنایات تامه آمد - اعتماد خان خواجه سرا بیست هزار روپیه انعام یافته رخصت مکه معظمه گشت - به میر محمد اسفراین که از نزد قطب الملک آمده بود هزار مهر مرحمت گشت -

۱ : احوال سید بزرگوار در خاتمه کتاب به شرح و بسط رقم شده -

جای دادن خواص و عوام خصوص ایستادگان پایه سریر سلیمانی در سایه عنایت و ظل مرحمت یعنی اساس نهادن ایوان چهل ستون در صحن خاص و عام

بمدا الله که عنایات خاص بادشاه جهان بعوام و خواص از جمیع وجوه اقتضای عموم و شمول نموده به صنفی از اصناف و شخصی از اشخاص انسان اختصاص ندارد - چنانچه ظلال عاطفش که شامل حال عالمی است مانند جود حضرت واجب الوجود همه را فرو گرفته - و آثار نسیان احسانش که بر خشک و تر و بحر و بر بارانست چون فیض باران رحمت همه جا رسیده - لهذا پیوسته همت والا در ظاهر و باطن بر تحصیل اطمینان قلب و فراغ خاطر اهل گیتی بسته اند - چنانچه هیچ لحظه از روزگار سعادت آثار نمی گذرد که آسایش و آرامش عالمیان منظور نظر نباشد - و عزیمت ملوکانه بر بسیج سرماییه امن و امان اهل زمین و زمان مقصود نبود - از جمله شواهد صدق این دعوی احداث بارگاه چهل ستون هاینست که درین ایام در فضای کریاس خاص و عام اساس یافته - و سبب بنیاد این نسخه سیم شدداد و دیوانکده عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروان بود اینست که چون همه را از همه سو روی امید بدین جناب است - و عالمی را بقصد عرض مقاصد و رفع مطالب و برآمد هواپیج و مآرب بدین مرجع عالمیان بازگشت است - ازین جهت که هنگام عرض و مجری از زحمت بارش برسات و آسیب تف تموز حجابی و پناه گاهی نبود - لاجرم مقتضای مرحمت نامتناهی فرمان قضا جریان بدین مضمون توقیع نفاذ یافت - که در دارالخلافت کبری و همچنین در اکثر اعظام بلاد ممالک محروسه هر جا که دولت سرای بنیاد یافته باشد - خاصه در دارالسلطنت لاهور در پیشگاه جبهروکه خاص و عام که محل انجاء حاجت جهانیان است ایوانی مشتمل بر چهل ستون بطول هفتاد ذراع و عرض بیست و دو ذراع طرح افکنده زود باتمام رسانند - تا سایر بندهای درگاه بیزحمت

تابش آفتاب و تشویش بارش سحاب فارغ البال بعرض مطالب اشتغال توانند نمود - مجملا بامر ارفع بدینسان بارگاه رفعت پناه مشتمل بر چهل ستون به عظمتی اساس یافت که رفعت آستانش باعث کسر شان ایوان کسری گشته - و ازین دست والا بنیاد مقصوره که از رشک متانت اساس قصور در بنای قصر قیصر راه یافته در عرض چهل روز با این طول و عرض و وضع غریب و هندسه بدیع خاطر فریب باتمام رسیده باعث حیرت نظارگیان گشت :

ابیات

در روزگار ثانی صاحب قران که دهر
پکره ندیده است قرینش بصد قرون
عالی اساس بارگهی شد بنا که راست
از کوه بی ستون بود افزون بچل ستون
از رشک تابش در و دیوارش از شفق
در خون نشسته تما بکمر چرخ نیلگون

چون این فرخنده بنا بهمه معنی سمت اتمام و صورت انجام پذیرفت اخترشاران سطرلاب نظر ساعتی بری از نحوس و قرین سعود در تاریخ بیست و پنجم ذی حجه سنه هزار و سی و هفت هجری برگزیدند - شاهنشاه فلک بارگاه بعد از انقضای بیست گهری روز در ساعت مختار اندیشه رسای دقایق رسان درین محفل بهشت آئین که بانواع زیب و زینت تزئین داشت اورنگ نشین سریر اقبال و اکلیل گزین افسر جاه و جلال گشتند - و جمهور انام را در آن بارگاه خاص بار عام داده زبان سپاس گزار بستائش آفریدگار انس و جان و دست حق پرست به بخشایش و بخشش گنہگاران و محتاجان برکشادند - و سایر ثنا گستران و همچنین سرود سرایان و نغمه پردازان را ساز عیش جاویدی آماده نموده طالبای کلیم را که این رباعی بوصف آن بارگاه سلیمانی در سلک نظم کشیده بعرض مقدس رسانید صله شایسته مرحمت فرمودند :

رباعی

این تازه بنا که عرش همسایه اوست
رفعت حریف ز رتبه پایه اوست

باغیست که هر ستون سبزش سرویست
کاسایش خاص و عام در سایه اوست

همدرین روز قاسم خان بعنایت خلعت و اسب خاصه بلند پایگی یافته بصوبه داری بنگاله مرخص گشت و دریا خان روپیه بمرحمت خلعت و جمدهر مرصع و فیل و اسب و انعام بیست هزار روپیه نقد کامیاب آمده داخل تعیناتیان دکن شد - و سید جعفر بارهه بخطاب شجاعت خان و تفویض خدمت فوجداری ترهت و نواحی صوبه بهار و منصب سه هزارى ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسب و فیل و پانزده هزار روپیه نقد امتیاز پذیرفت - محمد قلی ایلیچی شاه عباس که از طرف شاه عباس برسم رسالت نزد قطب الملک رفته بود بعد از مراجعت بسجده آستان آسمان نشان رسیده سر رفعت بگردون رسانید - و بمرحمت خلعت و پانزده هزار روپیه سرافرازی یافته بایران مرخص شد - و میر جمله بانعام بیست هزار روپیه سرافراز شد - و قلیچ خان از عنایت نقاره بلند آوازه گشت - کهیلوجی بهونسله از عمده های دولت نظام الملک بکارفرمائی طالع والا آمده خان زمان را دید و حسب الالتاس خان مذکور بعنایت ورود فرمان عالیشان و خلعت و جمدهر مرصع و اسب و فیل و نقاره و منصب پنجهازاری ذات و سوار سربلند گردید - عرایض محمد عادل خان که در هژده سالگی و قطب الملک عید الله در دوازده سالگی جانشین آهای خود شده بودند مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک با پیشکش نمایان از آنجمله قطعۀ نیلمی بود بابت عادل خان که نظیر آن در آب و تاب بسیار کمیاب بود می هزار روپیه قیمت داشت از نظر انور گذشت -

درین ایام روز جمعه بیستم امرداد فرخنده عید سعید اضحی اتفاق افتاده بشارت میمنت و فرخندگی باولیای دولت جاوید پیوند رسانید - خدیو هفت کشور بادشاه دین پرور باهنگ احیای سنت حضرت خیرالبشر مانند خورشید خاور دولتخانه زین زرین را شرف خانه ساخته فضای عیدگاه را از نور حضور اقدس رشک پیشگاه طارم چهارم و غیرت بارگه سپهر اطلس نمودند - و ادای عبادت معهودۀ این روز نموده هنگام مراجعت بدستور تشریف روی زمین را در افشان و زر ریز ساختند -

سبب افتتاح ابواب مراسلات بدین آستانه سپهر نشانه از طرف سایر ملوک خصوص امام قلی خان

خاصیت دولت خداداد و سعادت بخت مادرزاد آنست که در ماحت هر دیار صاحب سعادت که بار کشوده رحل اقامت افکند عالمی بآهنگ آن عالی مقام بار رحلت ببرند - و لازمه بخت و مقتضای اقبال آنست که بهر سو که رو آورد جهانی آن را قبله آمال و امانی دانسته روی توجه بدان سو کند - چنانچه خصوصیات احوال والا حضرت شاهنشاه خلافت پناه است - خاصه درین ایام خیر انجام که سریر سروری از جلوس هایون رشک کرسی هشتمین گردون گردید امام قلی خان والی توران همواره خواهش داشت که از سر نو سر رشته توثیق وثایق محبت بدست آورده تجدید عقد مواخات و تمهید روابط موالات نماید - و بتازگی حلقه اظهار دوستی بر در دارالامان ولا و و داد و امن آباد یگانگی و اتحاد زده ابواب مکاتبه و مراسله را کشایش دهد لیکن از رهگذر پیراهی و بیروشی که از نذر عهد خان برادرش سرزده بود چنانچه سبق ذکر یافت محبوب مانده این معنی موجب سد این راه و حجاب این باب شد - و انتظار معاودت خواجه عبدالرحیم نیز سبب تعویق و تاخیر آن عزیمت گشت - و مضمون مراسله که مصحوب او بخدمت حضرت جنت مکانی ارسال داشته بود آنکه چون شاه عباس فرصت وقت غنیمت شمرده قلعه قندهار و مضافات آنرا بتصرف درآورد اگر درین ولا فوجی از افواج عساکر بحر امواج در رکاب سعادت شاهزاده والا اختر که اهل هفت کشور از ضرب شمشیر شعله تاثیر آن سرور در تب و تاب اضطراب اند و از اصابت تدبیر آفاق گیر آن والا جناب در حساب به تسخیر قلعه قندهار تعیین فرمایند ما دو برادر نیز بمقتضای دولت خواهی و خیراندیشی که لازمه خیرخواهی و به اندیشی است به لشکر ظفر اثر پیوسته بعد از کشایش حصار قندهار و قطع و فصل آن دیار متوجه خراسان شویم - و عهد و پیمان موکد بایمان بر طبق این مضمون می بندیم که از بلاد مشهوره آن ولایت بعد از فتح

هر شهری که او لیای دولت دست تصرف ازان بازدارند تعاقب بما داشته باشد - چون حضرت جنت مکنی بعد از مطالعه مضمون نامه در مقام تجهیز عساکر و صدد مدد ایشان گشته هنوز ترتیب مقدمات شهود شاهد مقصود از خفا خانه غیب بجلوه گاه نمود نیامده بود قضا را آن سرور بمقتضای احکام قدر مختوم و قضای مقدر متوجه تسخیر عالم دیگر گشتند - و بعد از جلوس مبارک خواجه عبدالرحیم رسیده در نوروز سال حال بملازمت استسعاد پذیرفت و همدران نزدیکی از اشتداد مرض دیرینه بعالم بقا شتافت - آنگاه حضرت خلافت پناهی بمقتضای مکافات این خیراندیشی و نیکوخواهی که از امام قلی خان بظهور رسیده بود خواستند که حجاب مذکور مرتفع سازند - لاجرم در مبادی ایام جلوس خیر انجام بمقام ارسال جواب مراسله درآمده بیست و دوم آبان ماه نخستین سال جلوس میمنت مانوس حکیم حاذق را نامزد این خدمت نمودند - و موازی یک لک و پنجا هزار روپیه از انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات و نفایس و امتعه هندوستان برسم ارمغان و بیست هزار روپیه بجهت مجاوران و ارباب استحقاق و خدمه روضه منوره حضرت صاحبقران مصحوب او ارسال داشتند - و خواجه محمد صادق خلف خواجه عبدالرحیم را بمرحمت خلعت و کمر خنجر مرصع و انعام سی هزار روپیه نواخته بهمراهی حکیم مذکور مرخص ساختند - و ده هزار روپیه برسم انعام بحسن خواجه برادر کلان خواجه مرحمت نمودند -

نقل نامه نامی و مراسله سامی حضرت صاحبقران ثانی بامام قلی خان والی توران

تا رشحات کلک بدایع نگار و نفحات خامه مشکبار در اظهار روابط دوستی و ولا و بیان مراتب صدق و صفا طراوت بخش چمن خلت و وداد و عطر افزای محفل صداقت و اتحاد باشد دیباچه آمال و امانی و حدیقه حشمت و کاسرانی سلطنت مآب معدلت قباب نصفت ایاب شوکت انتساب عنوان صحیفه اہت و کامگاری طغرای منشور دولت و بختیاری فارس مضار

فتوت جوهر مرآت صفا و صفوت زیننده افسر خانی شایسته سریر کشور ستانی
 سلاله دودمان اعلیٰ شعبه شجره مفاخر و معالی گوهر بحر عدل و
 احسان مجدد قوانین آبادی عالی مکان الموید بالتائیدات الازلیه من الله المعین
 المستعان دامت ایام اخوته و سلطنته و زادت اعوام خلته و محبته
 بتوقیع سعادت جاودانی موشح و برشحات سحاب کرامت دوجہانی مرشح
 باد - حقیقت کیفیت اتحاد معنوی و رابطات صوری کہ بواسطه موانع
 ظاہری چند مدت در حجاب خفا محجوب و مخفی بود از ارسال مراسله
 سامی و مفاوضه نامی مشحون بجوهر زواہر مصادقت و محتوی بدر
 غرر موافقت کہ بواسطت نقاۃ اصفیای کرام عمدہ نجبای انام ناہج مناهج
 دین قوم خواجہ عبدالرحیم در باب مبہام خیریت انتظام این برادر نیازمند
 درگاہ الہی و دیگر مقدمات پسندیدہ باعلیٰ حضرت قدسی مرتبت رضوان
 پناہ خلد آرامگاہ اندر الله برہانہ بہ نسبت قرابت سابق بی تجدید جہات
 لاحق رقم زدہ خامہ عنبرین شامہ شدہ بود سمت اظہار و اعلان یافتہ
 محرک سلسلہ موالات و مصافات قدیم گردید - و از مطاوی آن رقمہ کریمہ
 روایح و شایم محبت بمشام صداقت انجام رسید - از روی وفور رابطات
 صمیمی مرکوز خاطر اقدس آن بود کہہ در اول جلوس میمنت مانوس
 بر اورنگ سلطنت و فرمانروائی خواجہ مشارالیہ را با یکی از معتمدان
 درگاہ رخصت فرمائیم تا آمدہ مجدد رابطہ صوری و معنوی و مذکر مناسبات
 قدیمی و جدیدی گردد - سنوح دو مقدمہ سبب توقف و تراخی گردید -
 یکی فوت خواجہ عبدالرحیم مرحوم کہ بعد از دریافت عز مجالست
 میمون بساط حیات عارضی درنوردید - دوم آمدن نقاۃ اصلاب کرام
 ندرجد خان از روی بی فکریہا و بی تجربگیہا کہ لازمہ شہاب است
 بکابل - اگر بدلائت عقل رہنما ازین اندیشہ بیحاصل و پندار دور از کار کہ
 باغواۃ جمعی از کوتہ اندیشان بیخورد بادی آن شدہ بود تقاعد نمی
 ورزید فرستادن جیوش منصورہ از درگاہ ضرور بود - بعد از آنکہ افواج قاہرہ
 پی در پی میرسید ملاحظہ آن بود کہ غبار وحشتی درمیان برانگیختہ
 شود - و علاقہ دوستی و روابط چندین سالہ بفساد و افساد آن کوتہ بینان
 فرومایہ خلل پذیر گردد - چون شیوہ ستودہ ارتباط و التیام از قدیم الایام

الی الآن فیابین این دودمان رفیع الشان و سلسله علیه خوانین ولایت توران
متحقق بود - و آئین صدق و سداد بین الجانبین صورت انتظام و انعقاد
داشت درین ایام سعادت فرجام که بمیان تأییدات الهی و یمن مواهب
نامتناهی دولت روز افزون آنآ فانا بانواع فتوحات غیبیه و اصناف فیوضات
لاریبیه مقترن و مقرونست - و شاهد هر مدعا و مقصود که بر صفحه خاطر
خیراندیشان این سلطنت اید مقرون مرتسم میگردد باتم وجوه بر منصبه
حصول جلوه ظهور مینماید - منظور نظر حق بین حقیقت گزین آنست
که شیوه فرخنده اتحاد و یگانگی بیشتر از پیشتر ملحوظ ضایر قدسی
سریر در انتظام قواعد مودت و اتساع عرصه صداقت که مستلزم انبساط
خاطر دوستان و انتظام اوضاع جهان و جهانیان است زیاده تاکید رود تا
وثاقت اخوت که ابدالابد در تزیید باد مشهود همگنان گشته نتایجی
که بران مترتب است عنقریب بر وفق اراده اولیای دولت طرفین
بعرصه ظهور آید - بالفعل بجهت تشیید مبانی وداد و وفاق که
انتظام بخش انفس و آفاق است بسیادت مآب مرتضوی انتساب خواجه
محمد صدیق خلف الصدق خواجه مغفور از روی عاطفت رخصت انصراف
ارزانی داشته حکمت مآب نتیجه الاماجد والاعالی لایق العنایت السلطانیه
حکیم حاذق را که از خانه زادان معتمد و محرم راست گفتار درست
کردار درگاه والاست بخدمت آن گوهر اکیلی جلالت و فارس میدان
شهامت فرستادیم که بعد از ادراک سعادت ملازمت با بلاغ مقدماتی که
در هر باب بتقریر او تفویض یافته مبادرت نماید - شیمه قویمه مواخات
آنکه همیشه بهمین طریق بمراعات نسبت سابقه و قرابت قریبه بارسال
مفاوضات منیفه و مراسلات شریفه که احسن مکارم اخلاق ارباب وفاق
است بیشتر محرک سلسله خصوصیت و جهت مندی گشته همواره بواردات
ذات لازم الکرامت و باظهار مرغوبات طبع موالات سرشت که مستلزم
رابطه یگانگی و رافع غایله بیگانگی است مسرت پیرای ضمیر عطوفت اشراق
گشته خوشوقت میساخته باشند - مسند ابهت و خانی مخلص و سریر سلطنت
و کامرانی مشید باد -

توجه موکب نصرت شعار شهنشاه کشورکشا بصیدگاه باری و تعین پذیرفتن امرای نامدار بر ججهار بندیده

چون نرسنگه دیو پدر ججهار سنگه بسلسله جنبانی طالع موافق در
مبادی ایام بادشاهزادگئی حضرت جنت مکنی جهانگیر بادشاه بملازمت
پیوسته خود را در سلک بندهای درگاه کشید و همدران و لا مصدر خدمات
پسندیده گردیده و خویشان را سزاوار مراحم بیکران و عواطف بی پایان
ساخت آنحضرت هنگام جلوس هایون بحکم التزام حق گزاری حقیقت
کیشان وفا اندیش بحال او پرداختند - و او را از اکثر اقران و امثال
برگزیده فرق اعتبارش بفرقدین برافراختند - چندانکه رفته رفته بمراتب عالی
و مناصب والا رسید - و سرمایه اقتدار و قدرت از جمعیت و ثروت و خیل
و حشم و اجتماع لشکر بجای رسانید که دقایق درجات و مقدار از هله امثال
و اقران بل از مرتبه راجهای کلان درگذرانید - و در آخرکار و پایان روزگار
دولت جهانگیر بادشاه که از فرط استیلای امراض مزمنه قطعاً بنظم و نسق
معاملات ملکی و مالی نمی پرداختند لاجرم او درمیانه فرصت غنیمت
دانسته از حد خود تجاوز نموده دست تطاول بملک و مال زمینداران
اطراف و نواحی سرزمین خود بل طرفداران محل دور دست دراز کرده
اموال بسیار بتعدی بیحساب فراهم آورده بدان مثابه که از حیث قیاس قدر
و مقدار بیرون رفته از مراتب حساب و شمار درگذشت - و در عرض آن ایام
بنا بر عدم اهتمام اولیای دولت در امثال این امور کسی بحال او نپرداخت -
و به هیچ باب بازخواستی نشد - تا آنکه روزگار او به پایان رسید -
و اندوخته گران سنگ دیرینه اش که گنج در گنج و خزینه در خزینه بود
بتحت تصرف این سبکسر درآمد - چون ظرف تنگ آن فائزمون کار گنجای
تصرف این گنج خاله مالامال نداشت یکباره از جا رفته سرمایه خودسری
آماده ساخت - و چون روی سریر خلافت مصیر از جلوس مقدس
حضرت صاحبقرانی زینت گرفته کار ملک و ملت و امور دین و دولت
بر نهج استقامت جاری کرده - آن نامعامله فهم بفکر روزگار خویش افتاده

باستواری، حصار و انبوهی جنگلهای دشوار گذار که پدرش آنرا سرمایه استظهار خود پنداشته همت بر حفظ و تربیت اشجار آن گماشته بود پشت گرم گردیده در سی و دوم خرداد سال جلوس مبارک روگردان شد - و نیم شب از دارالخلافه برآمده رو براه فرار نهاد - چون دولتخواهان از این معنی آگاهی یافته حقیقت را بعرض باریافتگان انجمن رسانیدند که آن اهرمن نژاد وحشی نهاد بمجرد فرار در پی سرانجام سهام بغی و فساد و بر سر اظهار عصیان و عناد است - و همت پست نهمت بر جمع لشکر تفرقه اثر گماشته - و بوادی استالت و دلاسی، سرکشان آن بوم و برکه با او در مقام نفاق بودند افتاده بر سر استحکام بارها و بستن گریوها و گذارها پا افشوده بلکه در صدد مداخل و مخارج دور دست نیز شده - لاجرم فرمان قضا نشان به پروانگی قهرمان خدیو روزگار که مظهر بطش قهار علی الاطلاق است بطغرای امضا و توقیع قضا نفاذ رسید که از حاضران دربار ده هزار سوار جرار بسرداری، مهابتخان خانناتان سه سالار با دو هزار بندوچی و پانصد بیلدار از راه گوالیار روانه ولایت او شده سزای کردار ناشایست در کنار و بر آن زیاده سرگذارند - و سید مظفر خان باره و اسلام خان و دلاور خان بریج و سردارخان و راجه رامداس و نظر بهادر خویشگی و راجه روز افزون و حبیب خان سور و بهگوانداس بندیل و دیگر بندهای روشناس درگاه عالم پناه به عنایت بادشاهی مفتخر و مباهی گشته بهمراهی آن عمدةالملک تعیین یافتند - و در وقت رخصت به سپه سالار خلعت یا نادری و کلکی مرصع و یک لک رویه نقد ضمیمه این مراحم ساخته - و خدمت بخشگیری به کفایت خان و فیل و نقاره به دلاور خان مرحمت فرمودند - و خان جهان صوبه دار مالوه با سابر کومکیان آن محال و صفدر خان جاگیردار سرونج و انی رای سنگدل و راجه بیتلداس کور و ستر سال کچهوا و بهبهادر سنگهاوت و پیر خان میانه و شادخان اوزبک و راجه گرده و خنجر خان جوهر آفاسی و دیگر منصبداران از راه چندیری که بجانب جنوب اوندجهه واقع است با پانصد بیلدار بمحال متعلقه آن مخدول درآید - و بخشی گری، این فوج و دو هزار بندوچی به نور الدین قلی تفویض یافت - و بهارت سنگه بندیل که زمینداری، آن ملک از

دیرباز بابای او بود و حضرت جنت مکانی از جدش انتزاع نموده به نرسنگدیو داده بودند و ازین راه میانه ایشان نزاع بود نیز بهمراهی فوج خود از جانب کالپی روانه آن سمت گردد - بهادر خان روهیلہ و راو سورج سنگہ جہورتیہ و بہار سنگہ بندیلہ و رشید خان و شہباز خان افغان و کشن سنگہ و شاہ بیگ خان امثال ایشان با ہفت ہزار سوار کارآزمودہ و دو ہزار ہندو قچی و پانصد بیلدار از جانب مشرق رویہ آن سرزمین روی توجہ باستیصال آن خذلان مال آرند - و سوای این بہادران دو ہزار سوار از جملہ ملازمان یمین الدولہ امین الملت آصف جاہی بسررداری محمد باقر از نوکران عمدہ آن خان والا مکان بکومک این فوج مقرر شدند - سلطان نظر بہ بخشی گری و واقعہ نویسی این فوج سرفرازی اندوخت - آنگاہ وزیر خان را بہ نگاہبائی دارالخلافہ اکبر آباد بازداشتہ بعد از انقضای یازدہ گہری از روز دو شنبہ آبان ماہ سال اول از جلوس متوجہ صیدگاہ باری شدند - و بدو کوچ از باغ نورمنزل معروف بدہرہ کہ روز اول منزل آنجا شدہ بود بفتح پور رسیدہ محفل وزن قمری سال سی و نہم از عمر ابد پیوند ترتیب دادند - و کیفیت وزن بدین منوال است کہ چون خوی مقدس پیوستہ در پیدا کردن سایل بچست و جوی وسایل است و طبع فیاض ہموارہ در اقضای حوایج اصحاب مطلب بہانہ طلب است لہذا سالی دو نوبت در انجمن وزن شمسی و قمری مانند خورشید خاوری در کفہ میزان لیک اختری متمکن میگردند - و ہر سال دو مرتبہ بحساب شمسی و قمری جشنی عظیم و طوی بزرگ حسب الامر آنحضرت مرتب میشود - و ہموزن مبارک طلا و نقرہ بر بینوایان و نیازمندان روزگار بقدر نصاب و استحقاق و احتیاج قسمت می یابد - اگرچہ این نوع تصدیق در شریعت وارد نہ شدہ لیکن چون دانشوران این کشور ہمگی بر این معنی اتفاق دارند کہ اینگونہ صدقہ برای دفع بلیات و عاہات جسمانی کامل ترین اقسام صدقات است لہذا این طریقہ پسندیدہ را حضرت عرش آشیانی کہ بنای منش آنحضرت چون آفتاب جہانتاب بر فیض رسانی محض نہادہ بودند اختیار فرمودہ این قاعدہ ستودہ قرار دادند کہ در وزن شمسی دوازدہ مرتبہ اول با طلای خالص و مراقب دیگر با سایر

اجناس و در وزن قمری هشت نوبت نخست به سیم ناب و باقی مراتب با سایر اجناس معهود هموزن می آیند - و بدین وسیله فقرا و مساکین کامیاب مقصود میگردند - و فی الحقیقت سنت عقیقه که در طریقت صاحب شریعت صلی الله علیه وسلم و اصحابه امریست مقرر و معهود باین طریق که در روز هفتم از ولادت بوزن موی سترده مولود نقره تصدق نموده و قربانی را چند پاره معدود ساخته بر فقرا قسمت نمایند راه تجویز این معنی کشاده - چنانچه مضمون دعای ماثور که وظیفه امر مستون مذکور است که لجمها بلحمه و عظمها بعظمه و دمه بدمه و شعرها بشعره و جلدها بجلده برین معنی دلالت دارد - بالجمله از آنوقت باز این حمیده آئین درین دولت کده عظمی معهود و مستمر گردیده - و بجهت شاهزادها همین یک وزن شمسی مقرر شده - لاجرم روز دو شنبه ششم آذر ماه سال اول جلوس موافق ربیع الثانی سنه هزار و سی و هشت هجری قریب به نصف النهار جشن وزن قمری سال سی و نهم عمر ابد قرین حضرت صاحبقران ثانی آراستگی بهشت جاودانی پذیرفت - و سایر لوازم این روز از اقسام آرایش و پیرایش و داد و دهش و بخشش و بخشایش بنحویکه تفصیل آن شرح و بیان بر نتابد و زبان خامه از عهده تحریر آن بر نیاید بظهور آمد - و بعد از فراغ این کار بیست و ششم آذر ظاهر قصبه باری مضرب خیام دولت شد - پنجروز در آن مکان به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - روز جمعه دوم دی ماه از آن سرزمین باهنگ میر و شکار حوالی گوالیار و تفرج آن قلعه سپهر مدار کوچ فرموده متوجه گوالیار شدند -

درین ایام خیر انجام اعجوبه چند از غرایب حوادث گیتی و بدایع و عجائب عالم ابداع که از بوالعجبی های تقدیر در صوبه کشمیر اتفاق افتاده بود از مضامین وقایع آن صوبه به عرض والا رسید - نخست آنکه جمعی کثیر از مکنه پرگنه اولربا حسن مجد نامی از اهل همین موضع در حضور اعتقاد خان حاکم آن صوبه باتفاق این کلمه مذکور نمودند که صیبه حسن مجد مذکور چون هفت روز از میلاد او منقضی شده بود بزبان در آمده بعد ادای کلمه طیبه گفت که اهل این ولایت باید که امسال خیرات بسیار بظهور آرند تا از آسیب بلیات محفوظ مانند - دیگر در

خانه باقر کشمیری پسری متولد شد که مخرج معتاد نداشت - و در منزل میر حسین سه پسر بیک شکم آمد - و از زن شمس کشمیری دو پسر و یک دختر متعاقب به یکدیگر بعرضه وجود آمدند - و اهلیه اسمعیل نام فراش کشمیری دو دختر و یک پسر آورد - و از منکوحه ابراهیم کشمیری فرزندی تولد یافت که لب زیرین نداشت -

ذکر نزول اجلال در اثنای سیر و شکار به قصبه گوالیار و تفرج قلعه نمودن و آزاد ساختن زندانیان و فیصل یافتن مهم ججهار سنگه بندیده و در آمدن او در شفاعت بوسیله اظهار اطاعت

اگرچه این حرکت والا که بتحریک کارفرمایان عالم بالا روی نموده بحسب ظاهر در لباس لهو و لعب و صورت نشاط و طرب از صید و امثال آن بجلوه گاه شهود در آمده لیکن باعتبار معنی مشتمل بر دوست نوازی و دشمن گذاری بلکه مصلحت عالم در ضمن آن مندرج بود - علت آگاهی و موجب تنبیه ججهار سنگه بندیده گشته آن غنوده هوش را از گران خواب غفوت و پندار و از مستی سبکسری و بیخبری هوشیار ساخت - و همچنین اصناف زمینداران آن سرزمین که از دست تطاول و دست اندازی آن زیاده سر بجان آمده بودند بمحض توجه اشرف از سر نو جانی تازه یافته از جور و تعدی او ایمن گشتند - و نیز جمعی کثیر از محبوسان قلعه گوالیار از قید گرفتاری زلدان که در حقیقت دخی است در حیات نجات یافتند - شرح این مقال آنکه چون بیست و چهارم دیماه سواد گوالیار از گرد موکب هایون خط غبار پیدا کرد و همین که ظاهر آن قلعه جلوه گاه تجائی ورود آن مظهر انوار لطف جلئی حضرت پروردگار گردید مشاهده خصوصیات آن والا حصار که از دیرباز مکنون ضمیر انور آن سرور بود محرک آمده همان روز تنشای آن باره دیرین بنیاد که بر فراز کوهسار رفعت آثار اساس یافته در سرتاسر این کشور اکبر حصاری بمتانت رفعت و فسحت ساحت آن حصن منبع الشان نشان نمی دهند اراده

فرمودند - و خورشیدوار از افق آن کوهسار طلوع نموده پرتو
 نظر دقت فکر بر پای تا سر آن سرزمین آسمان نشان گسترده از روی تحقیق و
 تدقیق در وارسئی خصوصیات قلعه و ملاحظه جزئیات آن ذره فرو گذاشت
 نه نمودند - بر ارباب صفا روشن است که جنبش بادشاهان پاک روان
 که چهار باغ دنیا را بمشابه آب اند و حرکت شاهنشاهان روشن دل که
 سپهر جهاننداری را بمنزله آفتاب خالی از حکمت نیست - و مصداق این
 معنی سیر خورشید اوج گیتی ستانی است بگوالیار و عروج آن بلند
 کوکب باوج کوه فلک، شکوه - چه بسیاری از مردم که شمار شان چون
 شمار مژگان دشوار است از روزگار دراز در آن حصار نظر بند بوده مانده
 تمثال از حبس آئینه رهائی نداشتند - و از هیچ رو خیال خلاصی در آئینه
 خاطر شان نقش نمی بست - چون این ابر رحمت بر فراز قلعه آن کوه
 سایه افکند خواست تا حقیقت حال اینان که مانند نسیم در حباب از شدت
 حبس نفس شان گرفته بود بر روی آب آید - لاجرم خود به نفس نفیس
 به تفحص احوال زندانیان پرداخته اندیشه های ژرف را کار فرمودند - از
 آنجا که دریای بخشش و بخشایش این محیط مکارم پیوسته در جوش است
 چندی از اهل فتنه و فساد که صلاح کار بلاد و عباد بل خیریت نفوس
 ایشان نیز در محبوس بودن بود پای بند سلسله قید گذاشته دیگر تمامی
 گرفتاران را که روزگاران در تنگنای سیه خانه روزگار به تیره روزی و
 تنگ عیشی و بدحالی گذرانیده روی زمین و آسمان ندیده بودند یک قلم
 آزاد فرمودند - و رقم عفو بر جراید عصیان شان کشیده برات عمر دوباره
 بنام هر یکی نوشتند - تا همگنان سر بر خط فرمانبری گذاشته مانند نال
 از حصار نای قلم از حبس ابد رها گردیدند -

بالجمله افواجی که برای سرزنش جبهه هارسنگه مانند جوهرهای
 تیغ پیهم تعیین شده بودند با لشکریان آهنین دل تیغ شده دست امید
 همگنان را از زندگانی منقطع گردانیدند - تمامی قوم بندیله را از آوازه
 نهضت هاپون بمقام گوالیار ساز و نوای توانائی گسسته بآئین خر طنبور
 از غم خشک بر جا ماندند - امرای عظام ناگهانی از هر طرف چون
 قضای آسمانی بدان سرزمین درآمده سر تا سر حدود آن ناحیت را پامال نعل

مراکب موکب اقبال گردانیدند - و از همه سو راه بر جبهه گمراه بسته عرصه کارزار و ساخت کار را برو از مضیق حوصله تنگتر ساختند - و مهابتخان از گوالیار و خان جهان لودی از برار و عبدالله خان از کالپی جلوریز شتافته با دیگر تیغ زنان نبرد آزما و مرد افغان رزم پیرا داد مردانگی دادند - و پای جرأت بر دم شمشیر نهاده بازار تیغ زنی را تیز و هنگامه نبردسازی را گرم گردانیدند - خود بر سر رزم آشنایان از باد حمله حکم حباب پیدا میکرد - و تیغ بر کف رزم آزمایان از پیچ و تاب جوهر خاصیت موج بهم رسانید - خنجر در جوشن به آبی فرو میرفت که ماهی در آب فرو میروید - و تیر در دل بر نمطی جا میگرفت که خار در ماهی جای گیرد - گوهر خنجر حلقه در گوش بهادران می انداخت - و آب تیغ از سر رزم آشنایان در میگذشت - خدنگ دلدوز سپر را چنان می شکافت که پدر را انگشت نبی - و ناوک جگر شکاف دو تن را چنان بهم می دوخت که دو پیکر را تیر چرخ - بعضی را بکان اسیر میساختند و زه کمان شان کار زه گریبان میکرد - و مشتی را بر تیغ خون می ریختند و دم تیغ شان جای دم حیات میگرفت - چاشنی کمان دلاوران شربت مرگ آماده میساخت - و سنان در دست یلان شمع وار از گرمی جنگ میگذاخت - تیر از نایره غضب خدنگ افغان فتیله کودار در قندیل می افروخت - و زهر آب پیکان جان شیرین را تلخ میگردانید - پرچم علم دولت ریش خند زندگانی اعدا میگرددید - و سوفار تیر نصرت پردازان را از خنده دهن باز نمی آمد - تیر از ترکش در پوست پوستی بود و زه از کمان در خاله بدوشی - آب رزم آزمایان از آب تیغ روشن می شد و نبرد آزمایان را از خون خویش سرخروئی حاصل می آمد - شاخ کمان را از پیکان تیر برگ می دمید و گل سپر را از ناوک خار دست میداد - بالعمله چون جبهه سارنگه برگشته روزگار را از تیزی لشکر تیغ زنان پای لریز بریده شد - و از نیروی موکب صف شکن دل از دست داده پای ثبات و استقرارش از جای رفت ناچار برهمنوئی خرد پیش بین که آئنه اسرارنا است روی ارادت باولای دولت آورد - و خیال نافرمانی را از دل دور ساخته زنگ کدورت از مرأت اعتقاد برزدود - و بدرگاه گیتی پناه توجه نمود تا از هیچ رو سنگ حوادث شیشه ناموس او را نشکند -

و صورت مدعایش با حسن وجوه جلوه گری نماید - عرضداشت که اگر بآب دجله عفو دامن گناه من شست و شو یابد و بشگفتن گل بخشایش شاهشاهی خارخار هراس از دلم بیرون رود بدرگه والا که گلزار جاوید بهار دولت سرمدیست مانند آب روان با دل صاف قطره زن گردم - و دیگر آبی بر زندگانی کنم که از چمن اعتقاد گل نافرمانی نروید - و بهر منصب و جاگیری که هواداران چمنستان این دولت والا من خار گشته را نهال سازند سپاسداری نموده از شاخسار امید گل چینم - در اثنای این حال از نوشته واقعه نگار لشکر عبدالله خان بعرض هایون رسید که آن کوکبه آرای ظفر با بهادر خان روهیله و جمعی دیگر از مهر گزینان این آستان فلک نشان بیست و یکم دیماه حصار ایرج را که حصاربست استمرار و هر برجش از کمال ارتفاع سر باوج فلک می ساید از تصرف جبهه زحل سیاه برآورد و آنچنان حصار بلندگی گرای را که توسن اندیشه در ادراک رفعتش سم افکنده در سر سواری گرفته غنایم از هر دست سپاه فیروزی دستگاه را دست افتاد - تفصیل این مقدمه آنکه عبدالله خان با مجدباقر بخشی آصف خان از سوی مشرق و بهادر خان از جانب شمال آهنگ یورش نموده رو به تسخیر قلعه نهادند - درونیان از روی تهور تمام به برج و باره آنوالا حصار که جبهه مقهور آنرا استحکام تمام داد بود برآمده بمدافعه و مقابله درآمدند - خان فیروزمند بعد از تگ و تاز بسیار در عرصه کارزار بقصد جوهر نمائی با جمیع هم گوهران خویش از پشت توسنان که چون گوهر در رشته در راهای باریک قطره توانند زد فرود آمده پیاده شد - تا آن حصار را که مانند صدف قلعه پیدر بود بزور تیغ بشگافد - با آنکه آب تا کمر بود بهادران از خندق گذشتند - و از آن میان جمعی از رزم شایان از ژرفی خندق چون گوهر در آب غرق گشته آب خود را ازین روشن ساختند - و جمعی دیگر در اندک فرصتی باقبال بادشاهی کار یورش پیش برده رفته رفته از خندق گذشتند - و ازین جهت لوای نیکنامی در عرصه نام آوری برافراختند - بالجمله در آن جهاد که نمونه جهاد خندق بود همین که غذا پیشگان بعزم تادیب هندوان کفر پرست از خندق متوجه پیش گشتند در تن هندوان چون بید لرزه افتاد - و آن سنگ

پرستان باوجود آنکه در حصار سنگین جا داشتند بی سنگ شدند - و مانند زنار پیچ و تاب خورده بکردار ناقوس ناله کشیدند - از طرف دیگر بنا بر آنکه استحکام تمام داشت بر بهادر خان از غنیم هجوم بسیار اتفاق افتاده دار و گیر بهادرانه از هر دو سو رو داد - آخر کار خان مذکور بافواج خود از عقب فیلی صف شکن مصاف آزموده بیکار فرسوده رو بسوی دروازه نهاد بیاوری آن اهرمن نهاد در آن قلعه را چون فیل بند منصوبه ناشناسان درهم شکست - و با برادران و تائینان خویش که همه یکرنگ بودند مانند گلهای پیاده پیاده گردید - و در آن حصار که مانند غنچه لاله از سیاه دلان پر بود و از کثرت هجوم باد صبا را در آن نه مانند آب بسرعت تمام قطره زنان آمد - و هندوان سیاه قام را به تیغ سوسنی برنگ داغ لاله در خون نشانیده گلگونه فتح بر روی اقبال کشید - و نزدیک بسه هزار کس از لشکر خصم در بن جنگ از زندگانی بی برگ گشتند - بادشاه والا مقدم در جایزه این فتح و شکست مخالفان بهادر خان و چهار سنگه بندیله را بتوازش تقاره بلند آوازه ساخته صفدرخان و ۱ [نثار خان] ۲ را بعنایت علم سر برافراختند - و بموجب درخواست هواخواهان بتازگی از سر تقصیر ججهار سنگه درگذشته معاذیر نادلپذیر او را پذیرفتند -

دهم بهمن ماه الهی روز دوشنبه سوم جادی الاولی سنه هزار و سی و هشت هجری جشن وزن مبارک شمسی مال سی و هشتم از عمر ابد قرین حضرت صاحب قران ثانی به آرامستگی تمام ترتیب یافت - و محفلی ارم آئین که یاد از بهشت برین میداد بوضع غریب و روش تازه دلفریب زینت و زیب پذیرفت - و در ساعت مسعود برسم معهود بار دیگر آن روح مجسم و جوهر مجرد که برداشت والا مقدار در حوصله سپهر نهم نگنجد و مقدار نیم جو وزن تمکینش را کفین مهر و ماه نه ستجد برای برآمد کام نیازمندان و حصول آرزوی کام جویان تن بهم سنگی گوهر شاهوار و لولوی شاداب داده مانند آفتاب جهانتاب ترازو نشین گشت - و بجهت توسیع ارزاق اهل استحقاق و فسحت ساحت معیشت تنگ عیشان

سر بهمسری مهر انور فرود آورده تحویل اشرف به برج میزان فرمود - و مجموع اجناس و نقود که هموزن آمده بود بر فقرا و مساکین قسمت یافت - سعید خان ولد احمد بیگ خان از تعیناتیان کابل از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى هزار و چهار صد سوار سر بلند گردید - خدمت پرست خان و خواصخان بسرافرازی عنایت علم سر اختصاص برافراشتند -

بیست و نهم بهمن ماه رایات ظفر آیات قرین سعادت و اقبال از گوالیار بسمت دارالخلافه سمت ارتفاع یافت - دهم اسفندار از باغ نورمنزل که درینولا مطرح اشعه انوار ماهچه لوائى والا شده بود در ساعت مسعود بدولت و سعادت سوار شده همعنان بخت و اقبال مانند نیراعظم از افق مشرق چاه و جلال یعنی چاردیوار دارالخلافه عظمی طلوع فرمودند - سہابت خان خانخانان مظفر و منصور از مہم بندیلہ معاودت نموده جہجہار سنگہ مقہور را ہمراہ بہ قرار گاہ سریر خلافت مصر آورد - و نخست خود با سران لشکر ظفر اثر ملازمت نموده آنگاہ از روی تضرع و زاری بمقام شفاعت درآمده درخواست بخشایش گناہ آن گسسته امید نمود - حضرت شاہنشاهی عفو جبلی را کار فرمودہ بجهت مراعات خاطر خانخانان آن بندہ فراری عفو جوی زمینہاری را کہ گرانبار خجالت و شرمساری بود در دربار سپہر مداراہ دادند - و در حق آن باطل کیش کہ مستحق سیاست و انواع عقوبت بود عفو جبلی را کار فرمودند - و بالکلیہ از تقصیرات او در گذشتہ و فرو گذاشت جنایات او نمودہ بحضور طلب فرمودند - و بخشیان عظام بعنوان گناہگران بخشایش طلب ایستادہ نمودہ آنگاہ اذن کورنش دادہ زمین بوس فرمودند - آن زیان دیدہ پاس جاوید بدین شکرانہ ہزار مہر بصیغہ نذر و پانزدہ لک روپیہ نقد بطریق جرمانہ و چہل فیل برسم پیشکش از نظر اشرف گذرانید - حکم معلی صادر شد کہ از جملہ محال کہ سابقا بہ تغلب در تصرف او و پدرش بود موافق تمنخواہ منصب چہار ہزاری چہار ہزار سوار بحال شود - و مابقی در طلب خانبخہان لودی و عبداللہ خان و رشید خان و سید مظفر خان و راجہ پہار سنگہ بندیلہ نمایند - و مامور شد کہ متعرض

زمینداران نگشته با^۱ [دو هزار سوار و دو هزار پیاده] ۴ همواره در
یساق دکن حاضر باشد -

سر آغاز دو یمین سال همایون فال جلوس فرخنده آئین سعادت قرین حضرت ظل سبحانی صاحبقران ثانی

درین روز شادی افروز که عبارت است از غره فروردی ماه موافق
سه شنبه بیست و چهارم رجب المرجب سنه هزار و سی و هشت هجری
و عتقوان عهد شباب روزگار و آغاز موسم استقامت لیل و نهار است حسب الامر
سلطان السلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین بآئین هر ساله
در صحن خاص و عام دارالخلافت کبری جشنی رنگین بزیبت و زیب سمام
ترتیب داده رشک بهشت برین ساختند - و تا روز شرف آفتاب که موسم
ربیع عمر شیخ و شاب بود عالمیان روز و شب بعیش و طرب گذرآیدند -
و خورد و بزرگ و پیر و جوان گرواز عمری گرامی گرفته سرمایه بهجت
و شادمانی جاودان اندوختند - از جمله عزل و نصب که درین روز مبارک
وقوع یافت این بود که ارادتخان از تغیر مهابتخان خانخانان که به نیابت
او پسرش خان زمان در دکن بود بصوبه داری دکن و انعام خلعت با
چاقرب طلا دوزی و شمشیر مرصع و دو اسپ و فیل و ماده فیل سرافراز
گشته منصبش از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه
قرار یافت - و خدمت دیوانی کل که بخان مذکور مفوض بود بدانشور
خرد پرور دستور اعظم علامی افضل خان که از اوسط ایام شاهزادگی تا
آغاز روزگار فتوت سرانجام مهات دیوانی سرکار والای آنحضرت بدو تفویض
یافته بود مرجوع گشت - و خدمت خانسامانی از تغیر افضل خان به میر
جمله مرحمت شد - مهابتخان خانخانان بخلعت فاخره و دو اسپ از طویل
خاصه سر مهابات برافراخته بصاحب صوبگی دهلی سرافراز شده دستوری
یافت - معتقد خان از اصل و اضافه بمنصب چهار هزار و سه هزار سوار

و بصوبه داری اجمیر سرافراز گشته رخصت یافت - چنگیز ولد عنبر حبشی بنابر رهنمونئی بخت به اندیش روی نیاز و امید به قبله امیدواران آورده بعنایت خلعت و خنجر مرصع و تفویض منصب دو هزار و پانصدی هزار سوار امتیاز پذیرفت -

بیستم رمضان المبارک سنه هزار و سی و هشت هجری روزگار دل آزار سپهر بد روش ناهنجار از روی پیراهه روی معهود خویش بتازگی طریقه جفاپیشگی گرفته نهال وجود شاهزاده عالمیان سلطان دولت افزا را از پا درآورد - و ازین راه خزان افسردگی و پژمردگی به بهارستان امید عالمیان نهاد - آنحضرت بتائید آسمانی و تمکین صاحبقرانی تمکن ورزید، شعار صبر و شکیبائی گزیدند - و به نصائح هوش افزا و پندهای دل پسند در تسلی خاطر اندوه مند نواب مهد علیا کوشیدند -

غره شوال مبارک فال بادشاه دیندار اسلام پرور که روزه ماه صیام را بنابر متابعت صاحب شریعت بدستور هر ساله از روی کمال طوع و رغبت گرفته بودند سنت افطار بعمل آورده از مطلع جهرو که والا طلوع فرخنده فرمودند - و منتظران رویت جلال خورشید کمال در عین روز هلال ابروی خجسته با بدر رخسار مبارک بهم پیوسته مشاهده نمودند - و چون متعطشان زلال دیدار فیض آثار که از کمال تشوق و خواهش ملازمت که از روزی شدن حرمان یکروزه ناشی شده بود هانا روزه وصال بل صوم دهر داشتند از زلال لقای هاپون فال که هم خاصیت آب بقا است روزه کشودند - حضرت بادشاه دین و دنیا پناه از راه پیروی منت سنیة حضرت رسالت مرتبت تشریف قدوم اشرف به عیدگاه ارزانی داشته بعد از ادای نماز عید بدولت و سعادت اراده معاودت نمودند - و بنابر عادت معهود که عبارت است از درم ریزی و زرپاشی بر زن و مرد و فقیر و غنی از اهالی کوی و برزن و حوالی و حواشی راه گذر امر عالی صادر فرمودند - چنانچه درین حالت نیز از بالای فیل فیل بالا زر بر سر زر و درهم بر روی درهم ریختند -

از سوانح دولت خدیو زمانه که غائبانه در سرحد کابل چهره نما

گشته بود و نوید آن همین ولا در ضمن وقایع آن صوبه بعرض اعلیٰ رسید
اینکه خنجر خان و عوض بیگ قاقشال بحکم دولتخواهی و کارطلبی انداز
بدست آوردن قلعهٔ بامیان که میانهٔ بلخ و کابل واقع است نموده بآن سرحد
قرکناز نمودند - اوزبکان از روی عدم ثبات قدم طاقت مقاومت نیاورده راه
فرار پیش گرفتند - و ایشان آن قلعه را که از دیرباز در تحت تصرف
اولیای دولت بود و درین نزدیکی اوزبکان بر آن استیلا یافته بودند بخاک
رهگذر برابر کرده قرین ظفر باز گشتند -

رسیدن بحری بیگ برسرم رسالت از جانب شاه عباس و رسانیدن اتحادنامه مشتمل بر ادای مراسم تهنیت جلوس همایون و بیان محملی از احوال شاه

بحکم آنکه مرآت الصفاء خاطر آگاه صاحب‌دلان و ضمیر منیر مقبلان
خاصه رای حقیقت آرای سلاطین مانند آئینه انطباع پذیر صور اسرار نهفته
قضا و قدر است - چنانچه این معنی بمقتضای مودای ارباب الدول ملهمون
ازان روشن تر است که بجلاکاری صیقل تفصیل محتاج باشد - لاجرم هرچه
بضاطر خطیر این طبقه والا پرتو خطوط افکند خصوص صورتی که از دل
بزبان قلم دهند البته بظهور پیوندد - شاهد این معنی است حال شاه عباس
والی ایران که از اکثر سلاطین عصر به تدبیر عواقب امور و وقور عقل
پیش اندیش امتیاز تمام داشت - چه مکرر این معنی را که هالما از عالم
بالا بزبان صدق بیافش داده بودند مذکور میساخت که اساس دولت کده
حضرت صاحبقرانی از تأیید بخت و دولت و هوشمندی و کردائی این
بادشاهزاده والا مقدار تشیید جاودانی خواهد یافت ، و ازین رو همواره
در محافل آثار حمیده و اطوار پسندیدهٔ این برگزیده ستوده صفات مذکور
می ساخت - و اکثر اوقات غائبانه محبت تمام نسبت بدین حضرت اظهار
می نمود - و بنابر آن مکرر راه مکاتبه و مراسله کشاده داشته ازین طرف
نیز ارسال مفاوضه و رسول دست داده - درینولا که جلوس همایون

بفرخندگی وقوع یافت نویده آن در فرح آباد مازندران بسمع شاه رسیده - بنابر اصابت آن حکم صایب بتحریک قرط اهتزاز و انبساط از جا درآمده فی الحال بحری بیگ نامی از اهل اعتماد خود را برسم رسالت و ادای مراسم مبارکباد و ایصال تهنیت نامه بدرگاه والا بر سبیل استعجال ارسال داشت - و او را باین طریق مامور ساخت که مسافت این راه دور و دراز در عرض سه ماه طی نموده بعد از رسانیدن مراسله بزودی درخواست رخصت کند - و در همان موازی مدت خود را رسانیده شاه را از دقایق حقایق احوال خیر مآل آگاه سازد - و قضا را در همان نزدیکی شاه والا جاه رخت ارتحال از دار فنا بعالم بقا کشید - چنانچه این خبر مقارن ورود بحری بیگ بمحدود مالک محروسه بدو رسید - و او بر طبق فرموده عمل نموده و هن و سستی درمیان سرعت بسر راه نداده و بزودی ایلغار نموده خود را بنواهی دارالخلافه رسانید - و بمجرد ایصال خبر وصول او بنایه سربر اعلی فی الحال بندگان حضرت خلافت مرتبت معتمد خان را برسم پذیره او ارسال داشتند - و چون پذیرای این سعادت گشته بدین سرمایه قدر و مقدارش از مرتبه اقتدار امثال و اقران خود درگذشت - روز بیست و پنجم تیرماه همراه معتمد خان بدرگاه گیتی پناه رسیده از بساط بوس درگاه والا سر رفعت بعالم بالا رسانید - و بعد از ادای مراسم آداب معهوده در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم نخست از روی ادب مفاوضه شاه را گذرانید - آنگاه معروض باریافتگان بارگاه شاه سلیمان جاه داشت که همان وقت شاه استماع بشارت جلوس هایون نمودند بغایت خرمناک و خوشوقت گشته در دم منشیان بدیع بیان سریع رقم را بانشاء تهنیت نامه نامی نامور ساختند - و بنابر عدم تجویز اهل و تاخیر در ارسال بادای رسوم معهوده نه پرداخته به هیچ امری از امور متوجه نشدند - و این درم خریده را بر سبیل تعجیل جریده راهی ساختند - و عنقریب یکی از عمده های را با تحف و هدایای لایق ارسال خواهند داشت - بجملاً بحری بیگ در همین محفل هایون مورد الطاف گوناگون گشته بخلعت فاخره و جیغه مرصع سرمایه افتخار ابدی اندوخت - و بانعام بیست هزار روپیه نقد نیز نوازش یافته اکرام پذیرفت - اکنون مجملی از خصایص شاه عباس

و برخی از خصوصیات احوال شاه صفی والئی حال ایران خصوص کیفیت ملوک با عموم خلق خدا نگارش مییابد - بعد آن کمیت خوش خرام یعنی خامه خودکام را به مهمیز سرعت انگیز اشاره بعضی دوستان در عرصه کمیت خراج آن اطراف که نسبت بکمیت عرصه این کشور نسبت نقطه ایست بدایره بی سر و پا گرم پویه میسازد - مجملآ ولادت شاه عباس در شب دوشنبه غره رمضان المبارک سنه نه صد و هفتاد و هشت هجری اتفاق افتاده - و در نه صد و هشتاد و نه یازده ساله بر مسند حکومت خراسان متمکن گشته - چون هفت سال در سلطنت آن حدود که بیمن محض نامی بود گذرانیده پس نه هژده سالگی رسید در سنه نه صد و نود و شش بر سریر دارائی عراق نیز استیلا یافت - و در سر قاسر بلاد ایران قریب بچهل و دو سال در عین اشتداد و استقلال فرمانروا بود - و کمال نفاذ امر و روانی فرمان و نهایت امن و امان زمان و ضبط و ربط مهیات دولت و نظم و نسق کارخانه سلطنت و درستی تدبیر و ملاحظه عواقب امور داشت - خصوص در باب سیاسات و اجرای عقوبات که همانا مظهر بطش شدید الهی بود و بنا بر آن باوجود این مراتب مذکوره بعضی اوضاع شاه با سیر مرضیه سلاطین ماضیه موافقت نداشت - چنانچه از فرط غلبه قوت غضبی در وقت خشم مطلقاً هیچ چیز مقید نه شده سیاست های عظیم بکارفرمائی قهر بظهور می آورد - و با اینکه از کمال بی تکلفی حفظ صورت سلطنت و مرتبه خویشان داری نمی نمود - از آن رو سطوت و مهابت شاه بمثابة در دلهای خواص و عوام راه یافته بنحوی تمکن پذیرفته بود که اکثر مقربان درگاه از بیم ترک سر گفته و قرار قتل بخود داده قدم به مجلس میگذاشتند - و چون بر می آمدند این معنی را فوزی عظیم دانسته غنیمتی بزرگ می شمردند - و از همه عظیم تر آنکه بمقتضای افراط سیاست معظم سلسله های قدیم و خاندانهای دیرین را بمحض اندک جریمه مستاصل ساخت - چنانچه اکثر از بیم جان و عرض دل از خاندان خود برکنده پراکنده شدند - و ترک وطن مالوفه خود نموده جمعی کثیر به هندوستان که از برکت این دولت کده جاویدمان خصوص از یمن عهد خدیو زمین و زمان امن آباد امان است

پناه آوردند - و دیگران بنا بر آنکه التجای ایشان بدین کشور اکبر میسر نشد باطراف اقلیم دیگر رفتند - فی الواقع این آئین ناستوده از خردمندان بغایت بعید است - خصوص این صورت یعنی افراط در عقوبت و تعدی از حد سیاست و اجرای حدود که بضروت عقلی منافعی مقتضای معنی بادشاهی است و لازمه مرتبه ظل اللمی - چه مالک الرقاب حقیقی فرمانروائی عالم مجاز به سلاطین عظام تفویض نموده که در هر وقت و هر حال فیض عواطف ایشان به سایر عباد و بلاد رسد - و با جمیع خلق خدا خصوص عموم رعایا بعنوان رعایت خاطر دستورالعمل حسن سلوک معمول گردانیده بر سایر زیردستان خود نظر مرحمت خاص مبذول دارند - و درباره هر یک دادگری و نیکوکاری بکار برده رقم عفو و صفح بر صحایف جنایات و جریده جرایم کشند - نه اینکه با همگنان اصلا رفق و مدارا آشکارا ننموده بی تأمل بحکم عنف و شدت کار کنند - و بی مشورت دبیر تدبیر و مشیر خرد پیر دست و بازو بخون ریزی کشوده نخل بن وجود نوجوانان رسیده که تازه نهال دست کشت دهقان آفرینش اند از پای در آرند - الحمد لله والمنة که درین کشور پهناور که با فسحت آباد عالم رحمت دم از برابری میزند بیمن توجه این بادشاه درویش نهاد بر هیچ خاطر باری نیست و در هیچ دلی از هیچ رهگذر غباری نه - رعیت و سپاهی در کنف حمایت و رعایت والایش آرمیده در کشف امن و امان اند - و از برکت حسن سلوک و معاش پسندیده آنحضرت هندوستان معدن روح و راحت و موطن عدل و احسان است -

بالجملة شاه والا جاه در اواخر سن شصت و یک سالگی صبح روز شنبه بیست و چهارم جمادی الاولی سال هزار و سی و هشت در بلده اشرف مازندران بامراض مختلفه مثل خفقان و استسقا و اسهال و اعراض آن داعی اجل را لبیک اجابت گفت - اعیان آن دولت کده بنابر بیروشنی مشهور که گماشتهای عبدالعومن خان اوزبک در مشهد مقدس در باب نعش و قبر شاه طهماسب بظهور آورده بودند ترتیب سه نعش نمودند - و شاه را بعد از تجهیز و تکفین خفیه در یکی از آنها گذاشته هر یکی را بیکی از مشاهده متبر که مثل نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس ارسال داشته مدفون

ساختند. و درین سه روضه منوره سه قبری آشکارا نمودند تا آنکه هیچکس را اطلاع نباشد که مدفن حقیقی کدام است - و آن شاه والا جاه را سه پسر رسیده بود - یکی صفی میرزا دوم سلطان محمد میرزا و سیوم امام قلی میرزا - صفی میرزا که از روی خلق بهترین شهزادهای سلسله صفویه بود در سن بیست و هشت سالگی در بلده گیلان وقتی که از حمام برآمده بمنزل خود میرفت بنابر فرموده شاه بی سبب ظاهری از دست بهبود نام غلام چرکس از پای درآمد - و دو روز هیچکس را از بیم شاه یارای التماس تجهیز و تکفین او نبود - چه جای آنکه بی اجازت تجویز تصور او نماید - تا در سوم روز بدستوری شاه مدفون گشت - و سلطان محمد و امام قلی دو پسر دیگر را در عنفوان شباب حسب الامر شاه میل در دیده کشیده نایبنا ساختند - و از صفی میرزا دو پسر ماند یکی سلیمان میرزا از دختر شاه اسمعیل دوم سام میرزا از بطن سزیه - بنابر دستور معمول شاه میرزا سلیمان را نیز در سن طفولیت باجاست او نایبنا ساختند - و چون تقدیر ازلی بامری دیگر تعلق پذیر گشته بود سام میرزا درمیانه سالم ماند - و بعد از ارتحال شاه والا جاه چون فرزندى شایسته این امر نماند - و فرزند زاده صحیح و سالم همین سام میرزا بود - لاجرم ارباب حل و عقد از اعیان دولت مثل زین خان که بعنوان حجابت باینجا آمده آخر بمرتبه سپه سالاری رسیده بود و عبسلی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان وزیر و یوسف آقا خواجه سرا و محمد علی بیگ بصوابدید زینت بیگم عمه شاه قرار دارائی آن مملکت بر سام میرزا دادند - و درین باب عهدنامه نوشته همگنان خط و مهر خود بران گذاشتند و در حال بدست اله وردی بیگ نامی داده به صفاهان ارسال داشتند - متصدیان مهات آن بلده بمجرد رسیدن عهدنامه میرزا را از منزلی که با سایر میرزایان بطریق نظربند در آنجا نگاه داشته بودند بر آورده در ماه جمادی الثانی سنه هزار و سی و هشت بر مسند فرمانروائی ایران جلوس دادند - و تغییر نام ایام شاهزادگی نموده بشاه صفی موسوم ساختند - چون از روی استقلال بدارائی آن کشور رسید و هم در مبادی امر بنابر آنکه در طفولیت حسب الامر شاه بتناول افیون معتاد شده بود بشرب مدام اقدام نمود -

و بعد از ترک افیون بنابر مضرت آن ترک شرب نیز داده روزی چند تأتب بود - بعد از چندی بر سر همان کار رفته پیمان توبه شکست - و با دست سپو عهد بیعت درست کرده عقد همدستی جام بنت العنبر بست - و باز آغاز پیمانه کشی و قدح نوشی نموده بحکم کارفرمائی بساده هوش ربا و راهتائی حریفان هم بزم جرعه پیمای به خونریزی راغب شد - و از در هدم بنیان الرب یعنی هیکل انسانی را که در معنی طلسمی است که آن حضرت با اسم اعظم خود بسته که دیگریرا شکستن آن به هیچ باب رخصت نیست درآمد - و کمال عدم میاللات درین باب بجای رسانید که در نخستین سال سلطنت خود بوقتی که خسرو پاشا سردار دوم با لشکری گران سنگ از راه کردستان متوجه تسخیر ایران شده بود در عین مقارنه فریقین زین خان سپه سالار مذکور را به قتل رسانید - باین گناه که بالیاس پاشا در صحرای مهربانی مابین همدان و شهر رود بمواجهه روآورده شکست خورد - و شیلی سلطان حاکم شوشتر و پنج شش هزار قزلباش در آن جنگ کشته شده بودند - بمجمل هم در مبادی سلطنت بنابر کارفرمائی قهر و غضب بصدر اندک جریمه و فی الجمله توهمی مخصوص با ضمیمه آتش افروزی عمر و تمیمه ساعیان تیغ سیاست را کار فرموده بسیار کس از اعیان دولت و امثال ایشان را به قتل آورد - مثل عیسی خان قورچی باشی را که نسبت دامادی بادشاه عباس داشت با سه پسر او بی سر ساخت - و پسر میررضی صفاهانی صدر را که دختر زاده شاه بود با دو پسر میر محسن و میر رضوی که ایشان نیز نبیره شاه بودند نابینا نمود - و ابو طالب میرزا برادر شاه عباس را که شاه او را نابینا ساخته بود با چندی از شاهزادهای سلسله صفویه از فراز باره قلعه الموت که آنجا محبوس بودند بفرموده اش بزیر انداختند - طالب خان پسر حاتم خان وزیر شاه که بجای خلیفه سلطان مقرر شده بود با حسن بیگ یساول داماد او بی سبب ظاهری به قتل رسانید - و در همین مجلس قاضی محسن پسر قاضی معز را که نسبت مصاحبت با طالب خان داشت و در آنوقت آنجا حاضر بود کشت - و بجای طالب خان ساروتقی نامی را که از نوکران محمد خان زیاد اوغلی که باوجود کمال مهابت خلقت

بکمال تنگ خلقی معروف است و شاه عباس بسبب صدور امری ناشایست او را خصمی ساخته بود بر مسند وزارت تمکن داد - و توخته خان پسر شیخ احمد آقا را که در زمان شاه عباس اعتبار تمام داشت بقتل آورد - و چراغخان قورچی باشی را بی سابقه تقصیر سر از تن جدا ساخت - یوسف آقا اخته چرکس که در زمان شاه بسیار معزز بود بمحض حرفی بی ادبانه که از او نقل کردند امر بقتلش نمود - و بعد از چندی امام قلیخان حاکم فارس ولار و هرمز و بحرین و کوه کیلویه و آن اطراف را که در دولت صفویه ازو عمده ترین نبود با صفی قلیخان پسر شید و دو پسر دیگر در قزوین کشت - و چند پسر و پسر زاده او را که در آن ولا در ولایت شیراز بودند میل در چشم کشید -

مجملاً چون مجملی از احوال فرمانروایان ایران مذکور شد حاصل آن ولایت نیز نگارش می یابد - خراج کل ایران بنا بر قول جمعی از محاسبان که بر کماهی مداخل و غاراج آن ملک آگاهی داشتند مجموع هفت لک و پنجاه هزار تومان تبریزی که رایج آن ملک است که قریب به دو کرو و بیست و پنج لک روپیه میشود - و جمع جمیع ممالک محروسه هندوستان که بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمده چنانچه سبق ذکر یافت هشت ارب دام است که هر اربی صد کروور باشد و هر کرووری صد لک - و حاصل هر کروور دام دو نیم لک روپیه میشود - باین اعتبار کل ممالک ایران نهم حصه این اقلیم اعظم میشود - هرچند بحساب جمع و فاضل تفاوت درین مرتبه است ولیکن بحسب فسحت دستگاه سلطنت و اثاث دولت و شان و شوکت و کثرت خدم و حشم تفاوت بسیار است - سپاس ایزد را که بمحض عنایت بخشنده بی منت و وهاب بی ضنت این مایه نعمت بیکران نصیبه این دودمان شده - چنانچه امروز در روی زمین دولتی باین عظمت باهیچ سلسله نیست - چه حاصل ملک ایران نسبت باین کشور بدرجه ایست که مذکور شد تا به توران چه رسد - اما دولت خوندگار روم چون حقیقت مداخل ولایت او از قرار واقع معلوم نیست ازین رو نسبت دادن وجهی ندارد - آنچه از روی کار و اخبار مترددین بظهور پیوسته یقین که باین دولت خداداد رابری

نمیتواند نمود - اسید که تا روز نشور دم نفخ صور روز بروز عظمت مکانت و رفعت مکان این دولت عظیم الشان که اساس بقای آن چون بنیان عدل و احسان پایدار و استوار خواهد بود در تزیید باد بلطفه و فضله -

از عنایت نمایان امروز که عید قربانست بخشش لغزش و حرکت ناهنجار خواجه صابر است - و وانمود این ایهام آنکه خواجه مذکور سابق در سلک بندهای معتبر درگاه گیتی پناه انتظام داشت و بخطاب نصیری خان مفتخر بود - بنابر رعایت نسبت خویشی و دامادی عبدالله خان که از راه عدم استقامت طبع در دکن امور ناپسندیده ازو بظهور رسید مشارالیه نیز قطع نظر از مراحم سرشار آنحضرت نموده شرم این خطاب هم نگاه نداشت - و محرومی از سعادت ملازمت بر خویشتن پسندیده به نظام الملک دریوست - و چندی در دکن بوده مدتی بهوده روزگار بیایان آورد - چون روی سریر سروری بل صفحه چپین زمین و زمان از پرتو جلوس هایون فروغ سپهر چارمین یافت باعتقاد عفو جرم بخش خطاپوش آنحضرت در ضمن عرضداشت های پی در پی نداشت و عذر خواهی جنایت خویش عرضداشته استعفا از زلات بی پایان نمود - آنحضرت بمقتضای کرم ذاتی و مروت جبلی سعاذیر او را دلپذیر انگاشته بجلالت و منصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب سابق سرفراز ساختند -

از بدایع وقایع که درین احوال سعادت بی پایان رو نمود بدست آمدن فیل سفید است بی دستیاری سعی - و پیدا شدن این جانور فرخنده منظر که بغایت میمون و مبارک است و داشتن آن بی نهایت شگون دارد دلالت تام بر کمال بلندی اقبال میکند - چه فیل سفید بغایت کمیاب و عزیزالوجود بل نایاب است - و سرمایه مباحثات و افتخار راجه پیگو بر سایر راجهای این دیار همین است که آن حیوان مبارک لقا در فیلیخانه او موجود است - و از زمان پاستان تا الحال هیچ بادشاهی نداشته مگر آنکه در توارنج ملوک عجم داشتن فیل سفید را از خصایص کسری و پرویز شمرده اند - حضرت عرش آشیانی در مدت پنجاه و دو ساله بادشاهی باوجود آن مرتبه سعی در فراهم آوردن فیلان نامی چنانچه بعد از رحلت آنحضرت شش هزار زنجیر فیل در فیلیخانه موجود بود - همواره در پی

پیدا کردن فیل سفید بودلد دست بهم نداد - و کیفیت این حسن اتفاق آنکه چندی ازین پیش و کلای خواجه نظام سوداگری نامی بجهت سودای سودمند آن بلاد به بنادر پیگو و چین و امثال آن تردد میکردند - چاوه فیلی بغایت کم سال و لاغر و زبون که هنوز مشخص نبود که چه رنگ پیدا کند و در بندر پیگو بمعرض بیع درآمده بود بگمان آنکه شاید در کلان سالی سفید لون ظاهر شود آنرا خریداری نموده برای او آوردند - و او بنابر امیدواری در مقام آن بود که چندی آن چاوه را نگاهدارد - اتفاقاً درین اثنا حضرت جنت مکانی او را بجهت خرید یاقوت به پیگو فرستادند - بمقتضای سوابق معرفتی که با سید دلیر خان داشت آن چاوه را در جاگیر خان مذکور گذاشت - و بحسب اتفاق خواجه مشارالیه بنا بر منع حاکم آنجا از برآمدن ممنوع شده مدتی نظر بند بود - چاوه مذکور دوازده سال در آن پرگنه مانده تربیت یافت - و رنگی بغایت سفید در کمال صفا برآورد - آنگاه خان مذکور از راه ندرت وجود پدربار معلی فرستاد - و دوازدهم شهریور از نظر اشرف گذشت - چون مطلوب بود بغایت مستحسن افتاد و به گنج پتی موسوم شد - و طالبای کلیم که از جمله شعرای سرآمد پای تخت است درین باب این رباعی در سلک نظم کشیده به صله گرامند گرامی گشت :

رباعی

بر فیل سفیدت که مبیناد گزند شد بخت بلند هر که او دیده فکند
چون شاه جهان برو برآمد گوئی خورشید شد از سپیده صبح بلند

از سواخ غریبه این ایام غره مهر یمین الدوله آصف خان دو برهن ترهتی که آوازه هنر پروریهای بندگان حضرت شنیده از روی چشمداشت نظر عنایت راه دور و دراز آمده بودند از نظر انور گذرانید - و معروضداشت که هنر هر یک ازین دو هنرور آنست که ده بیت شعرای هندی زبان در حضور بدیهه گفته بر ایشان خوانند - چنانچه گمان آن نباشد که پیشتر شنیده باشند - بمجرد یک نوبت خواندن بر وتیره و ترتیبی که استماع نموده اند باز میخوانند - و بر بدیهه ده بیت برهان وزن و قافیه در همان باب جواب میگویند - چون حضرت شاهنشاهی مکرر ایشانرا بمعرض آزمایش درآوردند و تجربه موافق حقیقت معروضه افتاد هر دو منظور نوازش

شده بخلعت و انعام گرامند سرافرازی یافتند - و بمقدمی موضع ترهت که موطن ایشان بود امتیاز یافته کامیاب و مقضی المرام بوطن خود مراجعت نمودند -

روز دوشنبه نهم ماه مذکور بمنزل یمن الدوله آصف خان با سایر پادشاهزادها و نواب مهمل علیا تشریف فرموده دو روز در آنجا نشاط اندوز و طرب افروز بودند - پانزدهم ماه چنگیز پسر عنبر حبشی بخطاب منصور خانی و انعام ده هزار روپیه امتیاز جاودانی یافت -

گذارش داستان غیرت بخش عبرت آموز که عبارت است
از شرح احوال خانجهان لودی از مبدا تا مال
و روتاقتن او از قبله اقبال ابدی
و شتافتن بوادی^۱ ادبار سرمدی
از روی نادانی و بیخردی

بر ارباب دانش دورین و صاحب خردان حقیقت آئین حقیقت این معنی چون روز روشن است که هر بیراهه رو که گام بروش نه نهد و پای بدرستی و راستی نگذارد آن نقش قدم در حقیقت چاه راه او گردد - خاصه آنکسی که بترک شکر منعم و فرو گذاشت سپاس محسن اکتفا ننموده احسان را باسأت تلمقی نماید علی الفور مجازات آن تفریط که در شریعت کفر معنوی و شرک باطنی است در کنار روزگار خویش ببند - از شواهد صدق این دعوی مشاهده آغاز و انجم روزگار پیرخان افغان مخاطب به خانجهان لودی است که از دولت این خانه جاودانه کارش بکجا کشیده بود - در آخر الامر بدلات نادانی و جهالت افغانی از شاهراه هدایت کج گرای گشته ببلیه پاداش اعمال سئیه گرفتار گردید - شرح این مقال علی الاجال آنکه در مبادی امر او منظور نظر و مقبول عاطفت حضرت جنت مکانی گردیده بمیان تربیت آنحضرت از زاویه پس کوچه گمنامی و نوکری عبدالرحیم خانخانان باوج عزت و شهرت رسید - و رفته رفته دقایق کارش بدان درجه

بالا گرفت که به منصب والای هفت هزاری ذات و هفت هزاری سوار و خطاب خانجهدانی سرافراز شد - آنگاه بعد از ارتحال آن حضرت قبل از جلوس مبارک حضرت صاحبقران ثانی چون مواد زیاده سری یعنی هوای جاه و سودای ریاست پیوسته در سر بیهوش او جوش میزد از روی کافر نعمتی و ناسپاسی بتحریک چندی از افغانان مثل بهلول و سکندر قطع نظر ازین همه مراتب نموده و چشم از سایر این عنایات پوشیده حق نمک احسان فراموش کرد - و یکبارگی هنگامه آرای خروج و طغیان گشته بوساطت رسل و رسایل با نظام الملک کارفرمای دکن و ثانیق عهد و پیمان بمیان آورد قرارداد را در متن عقد بیعت بعلاق ایمان غلاظ و شدداد موکد گردانید که آن بدعهد سر تا سر ولایت بالا گهات را که تا این غایت در تحت و تصرف اولیای دولت قاهره بود به بی نظام باز گذارد - و او بمقام اعانت و امداد آن بدنهاد درآمده در همه جا و تا همه جا همراه باشد - درین حال بعد از استماع سانحه ناگزیر حضرت جنت مکانی حضرت صاحبقران ثانی قبل از نهضت والا بسوی مستقر سریر جهانبانی از دارالخیر جنیر جان نثارخان را با فرمان جهانمطاع که از فاتحه تا خاتمه بخط خاص بود - بجهت استأله او ارسال فرمودند - آن برگشته اختر مطلقا با اقدام آداب و اندام پیش نیامده و به لوازم این مقام اقدام نه کرده تقدیم مراسم معهوده نه نمود - و از راه ستیزه سعادت اصلا استقبال فرمان قضا نشان و تعظیم و تکریم رسول کریم بجا نیاورده در برابر آن مایه مهربانی و پیغامهای عنایت آمیز از روی خشونت طبع سخنان ناملاجم و کلمات غیر مناسب بر زبان راند - و بعد از معاودت جان نثار خان در مقام وفای عهد معهود با نظام الملک درآمده به سایر جاگیرداران و عمال اعمال متعلقه بادشاهی نوشت که چون درینولا خدیو جهانیان ازین مرحله پر ملال رخت ارتحال بآهنگ ارتقاء عالم بالا بر بسته - و ازین راه شیرازه جمعیت دفتر روزگار که بی سرور حکم تن بی سر دارد از یک دگر گسسته - و هنوز خداوند وقت و خدیو زمانه که جلوس اقدسش سرمایۀ رفع تفرقه گیتی است سایه بسر وقت بخت تاج و تخت نیفکنده و ازین جهت چهار حد این کشور اکبر را که دو ثلث ربع مسکون است از همه سو غبار شورش و آشوب فرو گرفته - خصوص ملک

دکن که سر قاسم بلا انگیز و فتنه خیز است - و اهل آنولایت وقت یافته در مقام انتقام در می آیند - لاجرم درین وقت با ایشان درآویختن از مصلحت دور است - می باید که دست از تصرف ولایات بالا گهات باز داشته بحضور آیند که باتفاق یکدیگر لوازم پرداخت و نگاهبانی شهر بعمل آید - چون نوشته آن ناقص اندیش بامرای سرحد رسید بنابر آنکه از آن مواضع بیگان بودند سخنان ساده فریب او را که نقش دولتخواهی داشت موافق صلاح دولت پنداشته دست از سایر تهاجمات باز داشته بدو پیوستند - و دیگر باره جمیع آنولایت که در آن ولا پنجاه و پنجگرو درام جمع داشت از تسلیم آن سلامت دشمن بدست غنیم درآمد - سوای قلعه احمدلگر و مضافات آن که سپه دار خان حاکم آن سرحد بحکم سوخ اساس عقیدت تمکن ورزید - و تمکین حکم او نه کرده چون کوه ثابت قدم جای خود را محکم نگاه داشته گاهی به بهای حرف او نداد - و سخن او را مقدار جوی وزن ننهاد - آنگاه آن ناحق شناس از روی کافر نعمتی ولی حقیقی به سلسله جنبانی شقاوت با ولی نعمت جاوید از راه خلاف و نفاق درآمده در انصرام مقتضی فکرهای دور از روی کار که جهل و غرور با خود قرار داده بود پیشنهاد خاطر ساخت - و سکندر دوتانی را در برهانیور باز داشته خود بانداز تصرف در ولایت مالوه که در آنولا بمظفر خان معموری مقرر بود آهنگ قلعه ماندو نمود - و چون در عرض این خجسته اوقات موکب جاه و جلال از جنیر برآمده باحمدآباد و اجمیر نهضت فرموده ورود اقبال و نزول اجلال بمستقر سریر خلافت نمود از جلوس فرخنده فر آن سرور آب و رنگی تازه بر روی کار سلطنت باز آمده نظم و نسق دیگر در کارخانه دولت پدیدار شد - و بتأثیر سطوت و صولت اولیای دولت آشوب و شورش برخاسته بهر سو فرونشست آن خود رای زیاد سر نیز دل باخته از بیم جان بدست و پا زدن درآمد - خصوص در وقتیکه اکثر مردم کارآمدنی که تا ماندو با او همراهی گزیده بودند بمجرد استماع خبر جلوس مبارک از اجمیر سر خویش گرفته پی کار خود رفتند - از جمله امرای عمده راجپوت مثل راجه گچ سنگه و جی سنگه ازو جدائی گزیده رو به وطنهای خود نهادند - آن تیره روزگار درین حال آثار ادبار

در آئینه احوال خویش معاینه دیده ازین راه بغایت بیتاب شده از جا رفت - و بمقام تلافی تفریط و تقصیر درآمده از روی عجز و زاری عرضداشتی مشتمل بر اظهار اطاعت و فرمان برداری بمعاذیر نادلیذیر نوشته بدرگاه عالم پناه ارسال داشت - خلاصه مدعا اینکه این بنده دیرین و فدوی کمترین که از عمرها گردن اطاعت وقف طوق طاعت و رقبه سرافکندگی رهن رقبه بندگی داشته پیوسته از کمال فرمان پذیری و دولت خواهی مقتضای صلاح دولت ابد پیوند را کار بسته اکنون نیز کمال اقیاد مضمون فرمان هایون را مکنون ضمیر دارد و خواهد داشت - الحال منتظر امر جهان مطاع است بدانچه مامور گردد بر وفق مسطور نفاذ را قرین صدور سازد - چون این مضمون بعرض باریافتگان دربار سپهر مدار رسید اگرچه بفتوای خرد مصاحبت اندیش تنبیه و تادیب او واجب و لازم بود معینا گفتار او بکردار آشنائی نداشت و عهد او از وفا بیگانه بود - چنانچه به هیچ وجه اعتقاد و اعتبار را نمی شایست - ولیکن از آنجا که مقتضای ذات اقدس آن حضرت بخشایش تقصیرات و فروگذاشت زلات است - و در برابر عفو خطابخش آنحضرت کوهای گناه قدر گاهی ندارد لاجرم کرده و گفته او را ناکرده و نا گفته انگاشته جرایم بیحساب او را بحساب برنداشتند - و عواطف بسیار و مراحم بیشمار درباره و بنظهور آورده صاحب صوبگی خاندیس و برار بحال داشتند - و فرمان عالیشان مشتمل بر دلایا و تسلی خاطر او صادر فرمودند - و او حسب الامر اعلی از ماندو به برهانپور شتافته چندی باهتمام مهات آنصوبه قیام داشت - و چون نگاهبانی آن حدود بعهد مهات خان خانانان قرار یافت و صاحب صوبگی مالوه بدو تفویض شد چندی در آن سرزمین نیز روزگار پایان برد - تا آنگاه به لشکر کومکئی آن صوبه بتادیب و گوشمال ججهار سنگه مامور گشت - و بعد از تقدیم آن خدمت بملازمت اقدس شتافته از زمین بوس آستان سپهر نشان سر افتخار بآسان رسانید - چنانچه بتفصیل گذارش پذیرفت - بنابر آنکه مدار نظریافتهای عنایت حضرت پروردگار بر مدارا و اغراض عین است اصلاخیره چشمی های او را منظور نظر اعتبار نداشتند - و قطعاً بی راه رویهای او را بر روی او نیاوردند - بلکه چنین عنایت و نوازش فرمودند که باعث

تعجب حاضران انجمن حضور گردید - و همگنان را گمان آن شد که هانا جنایت‌های مذکور ازو بظهور نیامده باشد - و باوجود این مرتبه مراجع بی پایان که درین مدت نسبت بدو ظاهر شد از آنجا که پرهیز و حذر لازمه بغی و غدر است و خوف و هراس مقتضای خیانت طبع و خساست عقیدت اصلا خاطر تفرقه ناک و دل رمیده و هوش از سر پریده او باز بجا نیامد - معلّمها از سخنان وحشت افزای پراگنده گویان که از هر گوشه بگوش او میرسید و همش زیاده میشد - بحسب اتفاق درین اثنا لشکری پسر مخلص خان از روی خوردمالی و بیخردی خواست که پسران او را در واهمه اندازد - بایشان گفت که قبل از آنکه شما را در همین دو سه روز در تنگنای زندان بروز بد نشانند اندیشه کار خویش فرا پیش گیرید - آن کوتاه نظران از جا درآمده پدر را آگاه ساختند - او که از بد اندیشی خود پیوسته متوهم و محترز میزیست بمجرد امتناع این سخن بی اصل واهی که از اراجیف افواهی هزار پایه بیپایه تر بود قوهم پیجا بخود راه داده بسیار از جا رفت - و در عرض دو سه روز هزار تن افغان زیاده سر چه از خویشان و چه از نوکران بر سر خویش جمع آورد - و با خاطر پراگنده و حواس متفرقه در خانه خود نشسته حقیقه در سعادت جاوید بر روی خود به بست - حضرت شاهنشاهی از عزلت‌گزینی او کمال تعجب نموده از حاضران انجمن خصوص آصف جاه استکشاف فرمودند - و حقیقتی که بعد از تحقیق بعرض رسید پسند نفرموده اسلام خان را نزد او فرستادند و باعث محرومی از ادراک سعادت ملازمت استفسار فرمودند - او از راه مکر و حیل درآمده بزبان عجز و زاری پیغام داد که چون انحراف مزاج اقدس بر من از روی کوتاهی های نامتناهی خویش خاطر نشان و دل نشین گشته و ازین رو عرض و ناموس دیزین را که پاس آن در مشرب حمیت افغانی اعم واجبات است در معرض تاف می بینم - و بنا بر کمال استیلاء و هم و هراس از کار رفته و از پای در افتاده ام - و الا کدام شقاوت نهاد بی سعادت باختیار از ادراک شرف کورنش صاحب دارین خود محرومی اختیار میکند - اکنون از عنایت بی غایت حضرت خلافت پناهی استدعا دارم که مرا از بیم بی ناموسی و بی عرضی ایمن

و مطمئن خاطر سازند و توفیق امان نامه که سرخط آزادی^۱ این پیر غلام ازرق عصیان است متوقعم که بدستخط اقدس مزین فرمایند - و آنکه که بتازگی جان بخشی نموده از سر نو این بنده زیان کار را بعرض و ناموس زینهار داده باشند در اختیار خدمت و عزلت مختار سازند - چون التماس او از عرض یمین الدوله بل در لباس شفاعت آن عمدةالملک معروض افتاد مالک انفس و آفاق بنابر مقتضای مکارم اخلاق و کرامت عنایت و رعایت جانب خان عالی شان ملتمس او را بعز اجابت مقرون ساختند - و او آن زینهارنامه نامی را که منشور سعادت ابدی و برات نجات سمرمدی بود طغرای حیات جاودانی و توفیق رستگاری^۲ دوجهبانی دانست - و نشره جان و حرز روح و روان ساخته با یمین الدوله بدرگه گیتی پناه آمد - و بسعادت بساط بوس سربلندی و ارجمندی یافته چندی بدستور معهود آمد و شد مینمود - باوجود آنکه حضرت ظل سبحانی همواره در صدد دلجوئی او بوده بانواع عواطف و مراحم او را دل میدادند - لیکن بحکم آنکه شقاوت ابدی کار فرما و ضلالت سمرمدی راهنا بود - معلها بمقتضای آنکه جزاء عمل و مکافات کردار همدین دار دنیا حق است روزگار نخواست که پرده از روی کار بر ندارد - و پاداش کار ناپکار او همدین نشاة بکنار او ننهد - فایده برین مراتب مترتب نشد - و پرده پوشی های آنحضرت سودی بر نداد - لاجرم آن بداندیش بدست خویش تیشه بر پای خود زد - و بدامن زنی کوشش خود آتش در خرمن خود انداخت - توضیح این ایهام آنکه این تیره سرانجام ازان روز باز پیوسته در پی آن بود که از روی لجاج بخت با سعادت بستیزد - و رو بوادی^۳ فرار آورده بهای ادبار ابدی از دولت و اقبال سمرمدی بگریزد - و بحکم این قرارداد همواره در پی مایحتاج راه و بر سر سرانجام مقدمات پیشنهاد خاطر میبود - و چون در بایست این کار مهیا و آماده شد در شب یکشنبه بیست و ^۱[دوم] مهر میعاد فرار قرار داد - چندی از ملازمان آصف جاهی ازین معنی آگاهی یافته خان والا شان را خبردار ساختند - و بحسب اتفاق چون آن شب نوبت کشیک آن دستور اعظم بود بیا مردم خود در پیش خانه بدستور معهود حاضر بود - الله وردیخان

را که هم کشیک خان بود در حال بلازمت والا فرستاد که حقیقت بسمع اعلیٰ رسانیده دستوری حاصل نماید که با اهل چوکی رفته اطراف خانه او را محاصره نموده او را با سایر متابعانش دستگیر سازد - چون مشارالیه بحضور رسیده پیغام بذروه اعلیٰ رسانید فرمودند که چون پاس عهد و وفای موعود شیمه کریمه برگزیدگان آنحضرت است و ملوک مالک رقاب عهد را تعهد این ملکه ملکی بجهت انتظام عالم صورت بیشتر از همه ضرورت باشد بالتزام این خصلت حمیده و ستوده بر ذمت همت فرض نموده ایم - بنا بر این مادام که مصدر امری نگردد که فتوای خرد تنبیه و تادیب او را تصویب نماید ما نیز تجویز این معنی نمی نمائیم - بجملاً چون کسی متعرض احوال او نشد فرصت غنیمت دانسته با سایر متعلقان و منسوبان خود هزیمت اختیار نمود - بعد از یک پهر شب یمین الدوله رفته حقیقت از قرار واقع بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت پناهی بی توقف در همان شب موکب نصرت شعار را بسرداری امرای نامدار مثل خواجه ابوالحسن و سید مظفر خان و نصیریخان و راجه جی سنگه و خان زمان و صفدر خان و الله وردی خان و [مبتمد خان] و سردار خان و راجه بهارت بندیل و خواص خان و ظفرخان و راو سور بهوریته و راجه بیتهداس و خدمت پرست خان میرآتش و مادهو سنگه و انیرای و مرحمتخان بخشی احدیان و پرتهی راج راتهور و احدادخان مسمند و بهیم راتهور و شادیخان اوزبک و جمعی دیگر از امرا و ارباب منصب والا بتعاقب او نامزد فرمودند که بسرعت هرچه تمام تر از دنبال او شتافته خود را بدو رسانند - و مانند قضای آسمانی با سایر همراهانش احاطه نموده بدست در آرند - چون امرای عظام یازده گهری شب گذشته به سعادت رخصت تشریف یافتند - چندی از مردان کار و شیران بیشه پیکار که بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرصه کارزار می آوردند و بی محابا چون نهنگان مردافکن تنها بر دریای لشکر اعه میزنند - مثل سید مظفر خان و راجه بیتهداس و خدمت پرست خان و پرتهی راج راتهور و خواص خان و غیره پنجتن مطلقاً هیچ چیز مقید نشده

بهمراهی لشکر التفات نمودند - و از روی پاس ناموس شجاعت ذاق
 اصلا بیم و هراس بخود راه نداده چون باد وزان و برق فروزان شتابان
 گشته مش گهری از روز گذشته در نواحی دهولپور خود را بسپاهی آن
 تیره روزان رسانیدند - چون او خود را در میان آب رودبار چنبل و سیلاب
 تیغ آتش میغ دلاوران کینه جوی دید دانست که از میان این همه آب
 و آتش مفت جان بیرون نتوان برد - ناچار مانند بخت برگشته باهنگ
 جنگ پیش آمد - و پای ثبات و قرار چون روی خود سخت و استوار
 کرده شکنهای تنگ گذار را پناه خود ساخت - سپاه سلیمان زمان باستظهار
 اسم اعظم حضرت پشت گزم شده رو بان دیو خویان اهرمن نهاد نهاده
 دست و بازوی تیغ زن بکان کشی و تیر اندازی و سرهنجه کمند افکن
 بکمین کشائی و عدو بندی برکشودند - خصوص جمعی از شیران بیشه
 کارزار که در آن گرمی هنگامه گیر و دار خود را مانند آتش کین بسرافرازی
 علم نموده در عرصه پیکار کارنامه رستم و اسفندیار بر روی کار آوردند -
 از جمله خدمت پرست خان میر آتش که همواره چون شعله سرکش بی
 حذر خود را بر خشک و تر میزد و مانند تیغ شعله آمیغ باب و آتش
 میرفت درین میانه چون شمشیر مرد افکن از سر گذشته خویشان را یک
 تنه بر مخالفان زده بدار و گیر درآمد - و مانند کبان کین توز چین بر
 ابرو افکنده و سینه سپر تیر بلا ساخته سرگرم زد و خورد گشت - و در
 این اثنا که کارهای دست بسته نمایان ازو سر زده صفحه میدان کارزار
 را کارستان نموده بود بزخم تیری که بر شقیقه او رسیده کاری افتاد از پا
 در آمده نقد جان را نثار راه خدیو روزگار نمود - و هم چنین راجه بیتهداس
 و پرتھی راج راتهور با سایر برادران رعایت رسم و راه راجپوتان نموده
 از مرکب ها فرود آمده آهنگ جنگ پیاده و سوار نمودند - و خواصخان
 بهتی و مرحمت خان بخشی اعدیان نیز چند تن را از اسب انداخته خود
 نیز زخمدار در معرکه افتادند - و سید مظفر خان یا جمیع برادران و
 خویشان شجاعت ذاق و شهامت هاشمی را کار فرموده صفحه میدان ستیز
 را از شورگیر و دار روکش عرصه رستخیز نمود - و در پیش رفت کار چندان
 کوشش و کوشش بجا آورد که مهد شفیع نبیره اش با فوزده تن جان فدای

نام و ناموس نمود - و پنجاه تن دیگر در جانبازی دقیقه اهل روا نداشته محضر جلادت و طومار شهادت را بمهر و نشان زخم نمایان رسانیدند - و دو برادر راجه پیتله داس و قریب بصد تن از مغلان ناجبوی و راجپوتان ناموس دوست در آن دستبازی جان باخته گوی ناموری از عرصه نیک نامی بیرون بردند - در اثنای زد و خورد خانجهان زخم تیر خورده به پرتهی راج راتهور برخورد - و با آنکه پرتهی راج از اسب پیاده شده بود پای ازو کم نیاورده پیاده رخ به پیکار آن یکه سوار معرکه ادبار آورد - و بعد از تلاش نمایان هر دو از دست یکدیگر زخم نیزه برداشته بقایمی از هم جدا شدند - و دو پسر رشید او یکی حسین و دیگری عظمت با شصت تن از مردم عمده او درین واقعه سر بیاد داد - و شمس خان دامادش نبیره عالمخان لودی که از کهنه سپاهیان افغانه بود و با راجی علیخان در سنهیل کشته شد نیز با دو برادر محمد خان و محمود خان جان در باخت - چون خانجهان دو پسر کار آمدنی با داماد بقتل داد جز فرار چاره ندید - ناچار خود با دو پسر و پنج تن از آب گذشته سوای دو زن و چند سربه که بیشتر ایشان را بکشتی گذرانیده بود دیگر سایر اهل و عیال از نساء و جواری و اطفال بسبب طغیان آب چنبل درین سو گذاشته روی ادبار بوادی فرار نهاد - و باقی لشکر زخممدار و شکسته از زیر تیغ بسته بعضی جانب بالای آب و برخی بسمت پائین آب و اطراف دیگر بدر رفتند - و جمیع اهل و عیال و اسباب و اسوار ایشان از صامت و ناطق بدست ارباب نهب و غارت افتاده مگر چندی از زنان که بدست افغانان جاهل کشته شدند - و سید مظفر خان بعد از تحقیق فرار او و عدم تشخیص سمت مفر چندی را بتفحص اثر و تجسس خبر بازداشته خود لمحه در میدان بقصد دفن مقتولان و مراعات حال زخممداران درنگ نمود - درین اثناء فدائی خان و معتمد خان و انیرای و راجه جی سنگه و خان زمان پی در پی رسیده بدو پیوستند - و باتفاق قرار بر استفسار اثر خانجهان داده از پی او راهی شدند - چون بکنار آب رسیدند سه پسر از روز گذشته خواجه ابوالحسن نیز بایشان ملحق شد - چون تعذر عبور از آن آب بدون کشتی ظهور یافت صلاح وقت در آن دیدند که تا فراهم آوردن کشتی ها و

آرام گرفتن اسپ ها شب گذرانیده روز دیگر هنگام دوپهر از آب گذشته بتعاقب او متوجه شوند . چون اهتام تمام درباره تجسس اخبار او داشتند و به هیچ وجه جهت فرار او بتحقیق نه پیوست ناچار خواجه ابوالحسن و سایر امرایان از شاهراه گوالیار و انتری به^۱ [دتیہ] ع شتافته و از آنجا به چندیری و بهوراسه روانه شدند . آنگاه متوجه سلوانی که برگنه ایست ملک گوندوانه گشته از آنجا حقیقت بدرگاه معروض داشتند . و موجب این حرکات آن بود که چون او توقف اولیای دولت را که درین هفت پهر رو داده بود . از جمله مساعدتهای روزگار شمرده بشتاب بخت برگشته روپراه آورد . و خود را بجنگل ملک ججهار سنگه بندیده رسانیده پناه بدو برد . و از آنجا که بمقتضای حمیت راجهوتانست چنانچه در امداد پناه جسته جان و مال و ناموس دریغ نمی دارند او را حمایت نموده از بیم سطوت اولیای دولت از راهی غیر مسلوک و جنگل های دشوار گذار از حد خود گذرانیده بملک گوندوانه رسانیدند . و آن بیراهه رو قریب بدو سه ماه در پیغولهای جنگل ها و کهمسارهای آن ولایت در غایت سراسیمگی سرگشته میگردید . سرانجام کار از ولایت برار برآورده بملک نظام الملک درآمد . و جگراج مقهور چون او را پناه داده راه نموده بود پناہر آن با راهبران مواضع گفته بود که عسکر منصور را بطریق پی غلط براه دیگر دلالت نمایند . ازین رو دولت خواهان که از ساختگی این حیلہ ساز آگاه نبودند در آن جنگل ها بهر سمت تردد بی وجه داشتند .

مجملاً مایر بهادران موکب نصرت بجلدوی فتح مورد عنایت بیغایات شده باحسان و تحسین سرافراز گشتند . خصوصاً سید مظفرخان و راجه بیتلمداس و خواصخان و پرتھی راج و غیر آنها چون زخم های کاری داشتند حسب الحکم بدربار سپهر مدار آمده از سعادت زمین بوس سرافراز گشتند . و بدین موجب بعنایت شاهنشاهی امتیاز پذیرفتند . و سید مظفرخان بعنایت خلعت و خنجر مرصع و دو اسپ خاصه و اضافۀ هزار سوار سرمایۀ

۱ - در بادشاه نامه این موضع باسم روتیه ذکر کرده شده . صفحه ۲۹۰ ، حصه اول - جلد اول -

امتیاز اندوخته منصبش^۱ [پنجهزاری] ع ذات و سوار قرار یافت - و راجه بیتهداس بعنایت خلعت و جمدھر مرصع و فیل و اسب و نقاره و اضافہ پانصد سوار اختصاص یافته از اصل و اضافہ سه هزار و دو هزار سوار شد - و خواصخان بعنایت خلعت و اسب و فیل و گھوڑہ مرصع سراقرازی یافته باضافہ پانصد سوار منصبش دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار مقرر گردید - پرتھی راج بعنایت خلعت و اسب و فیل و اضافہ پانصدی دو صد سوار دو هزار و هشت صد سوار شد -

از سوانح این ایام روگردان شدن بہلول میانہ و سکندر دوتانی امت از سعادت جاودانی و پیوستن بخانجہان - بسط این مقال آنکہ چون بہلول مذکور بمقتضای سفاهتی کہ در نہادش مضمّر بود ہموارہ پیش نہاد داشت کہ بتحریک او سلسلہ آشوب و شورش بجنبش در آید - و یکی از سرگشتگان تہہ ادبار را بدست آورده خمیرمایہ تخمیر فتنہ و فساد سازد - درینولا از پیوستن خانجہان بہ نظام الملک آگہی یافت - از بالاہور کہ در جاگیر او بود و قدر عنایت منصب چہار ہزار سوار بداشت فرصت ہزیمت را غنیمت شمرده رو بوادی فرار نہاد - و در دولت آباد باو ملحق شد - و همچنین سکندر دوتانی کہ نسبت خویشی نزدیک بخانجہان داشت بتصورات دور از کار از جالناہور فرار اختیار نموده ثالث آن دو نحوس شد -

چون بہ شاہ عباس خبر سانحہ ناگہانی جنت مکنی با بشارت جلوس حضرت صاحبقرانی رسید - و بناہر محبت کہ غائبانہ داشت بحری بیگ رسولی را باہنگ ادای مراسم تہنیت جلوس اقدس و آداب پرسش ارسال داشتہ ہمدران نزدیکی از جہان گذران درگذشت - و فرمانروائی ایران بشاہ صفی گذاشت - و بحری بیگ از پرتو آستان بوس درگاہ ناصیہ بخت را فروغ سعادت دادہ بحکم رعایت مراسم بازگشتی کہ از دیرباز میان این دودمان دیرمان و سلسلہ صفویہ از راہ کمال وداد و اتحاد مرعی بود ہمدین ایام سید کریم النسب میر برکہ را کہ از بندہای فہمیدہ و

آزموده و معتمدان دیرینه روزگار دیده درگاه جهان پناه است برسم ادای مراسم مبارکباد جلوس شاه صفی و لوازم تعزیت شاه عباس و تحصیل اشراف و اطلاع بر حقایق احوال و استیفای دقایق امور آن ولایت برسالت نامزد فرموده نامور ساختند - و هفتم آبان ماه بعنایت خلعت و خنجر و فیل و العام پنجاه هزار روپیه سرافراز نموده حکم کردند که بعد از تقدیم وظایف امور مقرر و رسوم معهوده بزودی رخصت معاودت حاصل نموده متوجه دریافت سعادت ملازمت شود - و همدرین روز بحری بیگ را رخصت معاودت داده عنایت خلعت گرانمایه و خنجر مرصع و ماده فیل ضمیمه سوابق عواطف عمیقه ساختند - و چون میر برکه جریده می رفت یک قبضه شمشیر مرصع بر سبیل استعجال با نامه نامی بانشاء علامی افضل خان که هم اکنون بجنس نقل آن رقم زده ترجان عقل بل زبان خرد یعنی کلک آداب دان میشود مصحوب مشارالیه ارسال یافت -

نقل نامه گرامی حضرت سلیمان مقامی

به شاه صفی دارای ایران

حمدی که کبریائی معبود حقیقی را سزد جز زبان حال اوصاف کمال او بیان نمی تواند نمود - و زبان قال بغیر از عجز و قصور راهی دیگر درین وادی نمی تواند پیمود - پس درود نامحدود بر قایل لا احصی ثناء علیک انت کما اثنت علی نفسک باد که حق حمد آن ذات متدس تعالی شانه عا یقولون که در حقیقت اعتراف بعجز و قصور است بجا آورده سرگردانان ابن وادی را بشاهراه مستقیم آن مقصد اقصی راهنمایی فرموده - و بر آل آن سرور که وجود فایض الجود ایشان حمد یزدانست - و بر اصحاب آن فیض گستر که بساط فیض دین مبین پیاری آن یاران بر بسط زمین گسترده گشته - و شکری که بازاء این عطیه کبری نامتناهی و سپاسی که در برابر این نعمت عظمی الهی زبید به هیچ زبانی و عنوانی ادا نمی تواند نمود که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جمجاه خلد آرامگاه جعل الجنة مشواه مثل آن

کوکب عالم افروزی از افق دولت طالع و لامع گشته و مانند آن سزاوار
 تاج و تختی بر سریر دولت صفوی نشسته - امید از کرم و اهاب بی منت
 آنست که این جلوس میمنت لزوم را بر آن صفوة دودمان صفوی و ثمره
 شجره مصطفوی و بر دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداناد -
 چون از قدیم الایام الی الان بمقتضای تعارف ازلی که مستتبع روابط لم
 یزلی است میانه خواقین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانواده
 عظیم الشان پیوسته رابطه مؤدت مستحکم و همواره علاقه محبت محکم
 بوده - و بمواد الحب یتوارث از سلف بخلف این عطیه کبری و از
 سابق بلاحق این موهبت عظمی یارث رسیده - لهذا میانه اعلی حضرت
 سلیمان حشمت جنت مکانی انار الله پرهانه و آن شاه جمجاه رابطه دوستی
 بحد برادری منتهی شده بوده - و میان این نیازمند درگاه الهی و آن شاه
 والا جاه خلد آرام گاه در ایام خجسته فرجام بادشاهزادگی نسبت محبت
 بمرتبه انجامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزله عم بزرگوار خود میدانست -
 و آثار محبتی و علامات مودتی که رشک علاقه ابوت و بنوت تواند شد از
 طرفین مشاهده عالمیان میگشت - و یوماً فیوماً این معنی در تزیید و آنآ فائاً
 این نسبت در تضاعف بود - بحدی که از نسبت های سابقین بسیار و از
 روابط سالفین بی شمار زیاده گردید - و پیوسته در خاطر دوستی گزین
 مهترآگین این معنی مذکور بود که هرگاه و اهاب العطا یا نوبت این خلافت
 کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند بآن رضوان
 دستگاه دقیقه از دقایق دوستی نامرعی نگذاشته آنچنان محبتی ورزد که خواقین
 زمان از تصور آن در بحر تانف مستغرق و سلاطین معاصر از رشک آن
 در دریای تحیر مستهلک گردند - و چون اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت
 مکانی که بحکم قضای الهی به تسخیر دارالملک بقا نهضت فرمودند و نوبت
 این خلافت کبری باین نیازمند درگاه اله رسیده خار و خاشاکی که از
 تموج امواج حوادث بر روی این بحر [سلطنت عظمی] ع گرد گردیده بوده
 بشعله تیغ آتشبار سوخت - و عرصه مرز و بوم هندوستان را از لوٹ

و جود مخالفان باب شمشیر خورنشان پاک ساخت - و تمام ملک موروثی که قبل ازین چندین بادشاهان عظیم الشان داشته اند و مساحان روی زمین قریب سه ربع ربع مسکون انگاشته اند بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد - فحمد الله ثم حمداً لله و شکر الله ثم شکر الله - میخواست که مراتب دوستی را که مرکوز خاطر مهر آگین بود از قوه بفعل آورده یکی از معتمدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت و طریق رسالت بخدمت آن عم قدسی منزلت روانه سازد که درین اثنا خبر واقعه هایل و حادثه نازل رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید - و جراحت کلفت قصه پر غصه جنت مکانی را تازه ساخت - تا آنکه مژده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون اقتدار بر سریر خلافت آن عم بزرگوار و استقرار آن شاه والا جاه بر مقر دولت آن خلد آرامگاه غبار غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانیده گفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی و الم براحات مبدل گشت - رجای واثق و امید صادق از کرم کریم علی الاطلاق چنانست که همچنانکه این جلوس میمنت مانوس را برین نیازمند درگاه الهی مبارک گردانیده آن جلوس همیون نیز بر آن کامگار نامدار مبارک گرداند - و در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق مازد - و درباب احقاق حقوق و ایفاء عهود و عفو زلات و ترک تعصبات و تکثیر خیرات و توفیر مبرات و تفقد حال ضعفا و رفع احتیاج فقرا و اعزاز علما و اکرام صلحا که لشکر دعا و حافظان شریعت غرا اند باحتراز قضیات سابق از مالفین تائید نماید - که درین صورت بهره کامل از سلطنت حظ وافر از دولت یافته بطول عمر مبشر خواهد بود - و بوسیله دولت جهان فانی دولت باقی آنجهانی را حاصل خواهد نمود - چون شاه جمجاه را اعلی حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه بمنزله فرزند و حضرت سکندر شوکت جنت مکانی بجای برادر میدانستند - و این نیازمند درگاه الهی آن رضوان دستگاه را عم بزرگوار میخواند بمقتضای این نسبتها آن نور حدقه دودمان صفوی را بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستی را که در خاطر دوستی گزین مرکوز داشت که در ایام سلطنت و خلافت نسبت بان عم سلیمان جاه از قوه بفعل آورد انشاء الله تعالی نسبت بان فرزند

کامگار نامدار به فعل خواهد آورد - چون اخلاص شعار بحری بیگ را از روی استعجال عم غفران مال بجهت استخبار اوضاع و استعلام احوال فرستاده بودند او را بزودی رخصت نموده ما نیز سید صحیح النسب معتمد پسندیده حسب میر برکه را بر سبیل استعجال از برای استفسار احوال خیر مال آن صفوه دودمان صفوی باتفاق او روانه آنصوب فرمودیم - که بعد از ادای مراسم تهنیت و تعزیت اظهار مراتب محبت و مؤدت بتقدیم رساند - و هرگونه امری که باعث مزید اقتدار و هر نوع کاری که موجب زیادتئی استقرار آن شاه والا جاه در امر سلطنت آن دیار باشد و این نیازمند درگاه الهی را باید نمود اشاره نمایند که از قوه بفعل آورد - و بر عالمیان نسبت دوستی خود را بآن فرزند ظاهر سازد که در چه درجه است - و چون خاطر بدریافت احوال فرخنده مال بسیار متعلق است - هرچند آن معتمد را زود تر رخصت نمایند بهتر خواهد بود - و ازینجهت که همیشه گلشن خلعت تازه باشد خواهش اینست که بعد مراجعت آن سیادت مآب از اعیان دولت معلی شخصی را که بمزیه قرب و افزونئی اعتماد اختصاص داشته باشد برسم رسالت و طریق سفارت بخدمت آن فرزند والا رتبت روانه نماید - مناسب آنکه شیوه ستوده آبای عظام و سنت سنیه اجداد کرام را در ادای دوستی این دودمان خلافت نشان همواره مرعی داشته بارسال مراسلات و ارجاع مهیات و اعلام مرغوبات که درین بلاد بهم میرسند گلشن محبت و چمن مؤدت را نصرت و خضرت بخشند - ایام سلطنت قرین کامرانی و موجب سعادت دوجبهائی باد -

از سواخ این اعیان سعادت بی پایان ملا فرید منجم که در تحصیل فن ریاضی باوجود مناسبت طبیعی و موافقت طالعی بتوفیق الهی ریاضت تمام کشید بود چنانچه همانا بنابر فرط تنوع و وفور تطیع این فن را سلیقی و طبعی خود ساخته کتاب زیچ شاهجهانی که از توجه حضرت صاحبقران ثانی در اتمام دستور اعظم آصف جاهی بهمرأهائی برادر خود ملا طیب و سایر ریاضی دانان روش هند و یونان باتمام رسانیده بود از نظر انور شاهنشاه عالم و دوم نیز اعظم گذرانید - و حسن سعی او بمحل

تحسین و احسان و بتوقع قبول و استحسان وصول یافت - و چون اصول و ابواب این کتاب حسابی متضمن فوائد بیشمار و منافع بی حساب بود و ضوابط و قواعد کلی که باعث سهولت استخراج و آسانی عمل باشد در طئی آن اندراج پذیرفته - چنانچه بالفعل اهل این فن از زیچ الغ بیگی مستغنی شده استخراج تقاویم ازین^۱ [گرامت]^۲ نامه نامی می نمایند - حسب الامر اقدس بقصد تعمیم نفع آن و سهولت تفهم و تفهیم و تعلم و تعلیم منجهان هندی زبان رصده بندان اقلیدس کشای و درجه پیاپان دقیقه رس عبارت آنرا بلغت هندی ترجمه نمودند - امید که تا زمین ثابت و آسمان سیار باشد و امتداد جداول تقویم لیل و نهار چون مدت عمر خدیو روزگار ممتد و برقرار بود ضوابط استوار و قواعد پایدار این نمودار دانش^۳ [موجب استخراج و استنباط احکام نجومی باد]^۴ -

درین ایام مرتضیٰ خان خلاف میر جمال الدین حسین انجو صاحب صوبه قندهار بجزایر عالم رحمت پیوست - و امیر خان صوبه دار ملتان به پاسبائی صوبه مذکور و منصب سه هزار دو هزار سوار از اصل و اضافه امتیاز یافت - روز جمعه بیست و ششم آبان ماه مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و سی و نه هجری بآئین هر ساله جشن وزن قمری آذین پذیرفت - و سایر مراسم معهوده این روز سعادت اندوز بر طبق دستور مقرر بظهور آمده -

بیان محو آثار و رسوم بدعت که در میان طوایف افغانان کوه نشین سرحد کابل شیوع و وقوع یافته بود از توجه اشرف

چون پیوسته توجه اشرف بادشاه شریعت پناه دیندار و خاقان ورع

۱ - ع [گرامی] ل -

۲ - [بین مناط استخراج و استنباط احکام نجومی بوده بنیاد قوانین

آن دستور العمل جهان تا بقای بناء عهد مستقیم و اساس احکام اصابت آئین صواب قرین حضرت صاحبقران ثانی ممتد و مشید باد] ل -

آئین پرهیزگار بر آن مصروف است که از آثار احتساب روزگار سلامت نصاب در چارسوی گیتی ارکان اسلام رواج تمام پذیرد - و بمحض خاصیت نیت بل بمقتضای حسن عهد مبارک قبح اعمال و سوء افعال خودبخود کناری گیرد - لاجرم به نیروی بازوی جهد و اجتهاد اعلام معالم ملت زهرا برافراخته بجای آن شعار شریعت غرا آشکار ساختند - چنانچه آثار بدعت و ضلال یکبار برافتاده ارباب بغی و عناد و اصحاب زندقه و الحاد که از زیر تیغ سیاست جسته اند همگی به پیغولهای خمول در خزیده - و اهل صلاح و سداد و اسلام و ایمان سالم و ایمن در وسعت آباد فراغ خاطر شاد وطن گزیده اند - چون از مضمون عرضداشت لشکر خان صاحب صوبه کابل ظاهر شد که عموم قبایل افغانان تیره باطن تیراه و نواحی آن خصوص قبیله غوریه خیل که مریدان بایزید مخدول تاریک نهاد مجهول اند که نزد ایشان به ^۱ [یزدان شناسی] ^۲ معروف است - و بنابر پیروی آن گمراه شیطان منش سامریوش از راه رفته اند و بدلات آن غول وادی ضلالت بچاه جهالت افتاده اصلا عمل باحکام شریعت غرا نمیکند - و از روی جهل مدار دینی و دنیوی بر عقائد باطله او که عین الحاد و اباحت و شبیه باحکام جاهلیت است نهاده اند - از جمله بدون عقد نکاح مباشرت زنانرا مباح میدانند - چنانچه بمجرد اینکه انجمنی آراسته و گاوی را ذبح کرده جمعی را اطعام کنند بی آنکه صیغه ایجاب و قبول بمیان آید ازواج را در کنار تصرف درآرند - و در طلاق بهمین اکتفا کنند که سه سنگریزه گرفته بدست زن دهند - و زن را از جمله ارث متوفی محروم می‌شازند - تا بدان غایت که ورثه در انواع تصرف در ایشان مختار اند - خواه خود بزنی نگاهدارند - خواه زری گرفته بدیگری باز گذارند - و درین باب ایشان و اولیای ایشان را قطعاً امتناع نمیرسد - چون فرزندی در خانه یکی از بیدیتان تولد یابد گوش خر را بریده قطره چند خون ازان جراحت بر زبان مولود چکانیده کاش بدن پر دارند - تا درباب خونخواری و دراز گوش منشی هیچ جا پای کم نیارد - و بر هر بیگانه که به جبر دست یابند

او را ملک یمین دست و خویشتن را مالک رقبه او دانسته خرید و فروخت
 او را روا دارند - و جمیع متروکات مخصوص اولاد ذکور ساخته دختران
 را بی بهره مطلق گذارند - و در وقت خونخواری بر هر قبیله از قبایل که
 دست یابند بی ایستادگی از پا در آرند - و هم چنین اگر کسی از روی
 سرکشی و زبردستی از ادای حقوق آن بداندیشان ابا کند و چون
 مال دیگری از اهل قبیله بدست ایشان در آید دست ازان برندارند -
 و آنرا مطلقاً حق و ملک بل عین مال خود شمرده بیوجه حسابی بتصرف
 خود در آرند - و از جمله خرافات شنیعه ایشان است که بر هر که دست
 یابند اموال او را متصرف شده او را بقتل در آرند - و آنرا بر خود با این
 صیغه مباح گیرند که چون مقتول بوسیله ایشان از دریافت مرتبه شهادت
 بدرجات والا فایزگشته در روز جزا با ایشان بهمین دقیقه در حساب دقت
 نکند و طلب مال ننماید - و باین شبهه سخیفه جز تهی دست کسی از زیر
 تیغ ایشان نجسته - و بهمین که تن به بندگی نهاده جان مقفی نه برده -
 و امثال این شناعات که شرح نتوان داد چنانچه از غایت کثرت بشار
 در نیاید درمیان ایشان استمرار دارد - لاجرم بعد از اشراف و اطلاع برین
 مضمون بی توقف فرمان گیتی مطاع از موقف خلافت شرف نفاذ
 پذیرفت که لشکر خان و سایر متصدیان مهات صوبه کابل این ضلالت
 پیشگان را از ارتکاب این امور ناصواب که از طور خرد و طریقه شریعت
 دور است باز دارند - و بانواع تحویف و تهدید از وخامت عاقبت این
 اعتقادات واهی که شرعاً و عقلاً مذموم است بترسانند - و اگر ازمین پس
 کسی باین عملهای شنیع جرأت نماید او را تنبیه بلیغ نمایند - و حسب
 الحکم شریعت غرا تازیانه و تیغ را برو حکم سازند - مجعلا در عرض
 اندک مدت بر طبق امر جهانمطاع حضرت خلافت پناهی که اوامر و نواهی
 آنحضرت مانند قضاء الهی مجرم است و رد و دفع آن از امکان بامتناع
 می گراید مجموع آن بدعتهای واهی و امور منهی مرفوع گشته مبتدعان
 ازان ممنوع شدند - و در اعمال و معاملات به منهج قویم و طریق مستقیم
 دین مهدی صلی الله علیه و سلم عمل نموده عمل اجرای سایر احکام و حدود
 بر مجاری معهود ملت احمدی جاری و ساری گردید -

ارتفاع رایات جاه و جلال و نهضت آنحضرت به نفس نفیس برای گوشمال نظام الملک و خانبهان بصوب دکن

چون بعنایت الهی از مبادی ایام خیرانجام شاهزادگی تا هنگام جلوس هایون و از آن روزگار سعادت آثار تا اکنون باوجود "مادی" مدت قطعاً برق تیغ شعله آمیغ سطوت و صولت اولیای دولت بی سبق اتمام حجت برق خرمن سوز بخت سیاه هیچ تیره روزی نگشته - و در هیچ وقت کام کین خواهی رابه لذت انتقام و مذاق تشفی را بجاشنئی تلافی شیرین نه ساخته - مادام که کار بنامه و پیغام از پیش رود و معاملات به تیغ زبان فیصل یابد قدم قلم خجسته مقدم را بر دم شمشیر مقدم داشته قطع و فصل مهیات را به زبان تیغ حوالت نمی نمایند - لاجرم فرمان عالی شان مشتمل بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز بنام نظام الملک صادر فرمودند - و ازین جهت که مصلاحت تقدیر بامری دیگر تعلق پذیرگشته بود اصلاً آن پندهای سودمند فایده نداد - و از ته دل همچنان بر سر سرانجام قرارداد خاطر میبود - تا آنکه روزگار حریف آزار برین آمد که ازان تزویر اندیشه دغا پیشه انتقام کشیده کام خود از آن خود کام بستاند - و سینه از کینه دیرینه او پرداخته آن تیره روزگار را بروزگار خود نشاند - لاجرم غائبانه فنون حیل گوناگون بکار برده بساط مکر و فسون فروچید - و هزار گونه بازیچه نیرنگ آمیز بر روی کار آورده رنگها برآب زد - تا نقش شکست و منصوبه باخت آن سست رای بهمه وجه درست نشین ساخت - تبیین این ایهام آنکه چون خانبهان از پیش سپاه نصرت دستگاه روگردان شده به نظام الملک پیوست - و او آن بد فرجام را در ولایت خود راه و بجایت خود پناه داده در صدد مدد آن نفاق اندیش شد - ازین رو شعله غضب بادشاهی زبانه اشتعال و التهاب کشید - و فرمان قضا توامان به پروانگی قهرمان قهر جهان سوز درباب تهیه سپاه نصرت پناه اصدار یافت - و اوایل ربیع الثانی سنه هزار و سی و نه هجری موافق بیست و پنجم دی ماه الهی بساعت مسعود و درخور نهضت هایون که سعادت پرو مفتون

و. اقبال بدو مقرون باد ماهیچه مهر شعاع لوای والا بجهت تسخیر دکن بصوب مملکت جنوبی ارتفاع گرفت - و تفویض خدمت حراست آن مصر عزت به مؤتمن الدوله اسلخان سمت تخصیص پذیرفته منصبش باضافه هزار سوار چهار هزارى سه هزار قرار یافت - و معتمد خان از تغیر خان مذکور بخدمت بخشی گری دوم و میرزا شجاع ولد شاهرخ بخطاب نجابتخان و فوجداری کول سراقراز گردید - و بعد از وزن مقدس شمسی سال سی و نهم از عمر جاوید قرین و بوقوع پیوستن مجمع آن روز سعادت اندوز کوچ در کوچ روانه شده روزی که ساحت خطه خاندیس از جوش جیش منصور که یاد از غوغای نفخ صور مهداد روکش عرصه محشر شد - از هول سطوت و صولت اولیای دولت سر تا سر مملکت جنوبی خاصه سر زمین شورش خیز دکن رستخیز انگیز شده در آن عرصه شور روز نشور بظهور پیوست - ارادخان صوبه دار آنجا با تمام کومکیان سعادت ملازمت اشرف دریافته یاقوت خان حبشی بانعام هیکل مصحف مرصع و دهب^۱ خاصه و یاره مرصع و پنجاه هزار روپیه نقد و کھیلوجی بانعام پنجاه هزار روپیه و اوداجی رام بانعام چهل هزار روپیه و مالوجی بعطای موازی این مبلغ و میناجی بمرحمت سی هزار روپیه و آتش خان بانعام بیست و پنجهزار روپیه سربلندی یافتند - و بتحریک همت والا و رسوخ نیت و عزم جزم و حکم قهرمان قهر و سزاولئی نفاذ امر که پیشکاران امور جهانگیری و جهانبانی اند سه فوج غان موج از دلیران عرصه کارزار و فرسودگان روزگار بسرداری سه سپهبد برگزیده مصاف دیده تعیین یافته بسر کردن این امر نامزد گشتند - سردار اول ارادت خان - امرای عظام و ارباب مناصب بدین موجب بهمراهی این فوج مقرر گشتند - ججهار سنگه بندیله - سید شجاع خان بارهه - رضویخان مشهدی - راو دودا - چندراوت - میر عبدالله - اکرام خان - شیخ زاده نورالدین قلی صفاهانی - احمد خان نیازی - ستر سال کچهواهه - راجه دوارکاداس - کرم سین راتهور - ملتفت خان ولد ارادت خان - بلابدر سنگهاوت - مغواخان ولد زین خان -

شیام سنگه سسودیه - اهتام خان قدیمی - راجپند هاده - ^۱ [اودیسنکه] راتهور - تلوک چند ولد رای منوهر - جگناتیه راتهور - مکند داس - جادون - و از دکنیان یاقوت خان حبشی - کهیلوجی بهونسله - میناجی برادر مالوجی بهونسله - یسویخان جیریه - فخرالملک - پرسوجی - بسونت راو - شار سپاهیان این فوج با سایر برقدازان و احدیان به بیست هزار سوار کشید - سردار دوم راجه گج سنگه - درین فوج جمعی کثیر از اعظم امراء و منصبداران بدین تفصیل تعیین پذیرفتند - نصیری خان - بهادر خان روهیلہ - سردار خان - راجه بهارت بندیلہ - راجه بیتهلداس کور - راجه منروپ کچھواہ - انیرای - صفدر خان - یوسف خان - جان نثار خان - پرتھی راج راتهور - احداد خان مہمند - راول پونجا - شریف خان قدیمی - جہان خان کا کر - راجه بیر فراین - پیر خان میانہ - شادیخان اوزبک - خنجر خان - حبیب خان - میر فیض اللہ - رای هرچند - گوکل داس سسودیه - کریم داد قاقشال - جیرام - هر داس جہالہ - محمد شریف قدیمی - محمد شاه قدیمی - حسینی قدیمی - و از دکنیان اوداجیرام و بیلاجی و شرزه خان - از منصبداران و احدیان و برق اندازان عدد این فوج از قرار ضابطہ محمود پانزده هزار سوار مکمل مساح خوش اسبہ - و سردار سوم شایسته خان ولد آصف جاہی - تفصیل امرای این فوج بدین موجب - سپہدار خان راجه جی سنگه و راو سور بهورتیہ و فدائی خان و پہار سنگه بندیلہ و اللہ ویردی خان و بہیم راتهور و مادھو سنگه ولد راو رتن و راجه روز افزون و مرحمت خان و کشن سنگه بہدوریہ و امام قلی و محمد حسین و شیر زاد و جعفر برادر باقر خان نجم ثانی و حیات خان ترین و جمعی از منصبداران - و از دکنیان آتش خان حبشی و راوت راو و سہ هزار سوار قابینان یمین الدولہ و پانصد سوار مردم رانا جگت سنگه - و شار سپاہیان این فوج با احدیان و برقدازان پانزده هزار سوار بقلم در آمد - بمحلا این سہ دریای لشکر کہ فوج موج آنها از جوش تلاطم و تراکم از موج شور و شر بحر اکبر پای کم نمی آورد - و کثرت سوادش کہ ساحت کرۂ خاک اغبر را فرو گرفته بود پہلو بر عظمت چرخ

اطلس میزد - بتاریخ شانزدهم اسفندار مطابق بیستم شهر رجب سنه هزار و سی و نه هجری از کنار آب قتی به تسخیر دکن رخصت یافته با عون و صون الیهی و همراهی اقبال بادشاهی بسمت بالاگهات راهی شدند - و ارادت خان بخطاب اعظم خانی و سرداری کل سپاه سرافرازی یافت - و مقرر شد که راجه گنج سنگه و شایسته خان بصلاح دید او کار کرده از اندیشه صواب او درنگذرند - و روز دوشنبه بیست و دوم اسفندار در ساعتی سعادت آثار که انجم شناسان اختر شمار بجهت دخول برهانپور اختیار نموده بودند شاهنشاه جهان پناه بدولت و اقبال بر فیلی خجسته منظر فرخ فر سوار گشته اقبال در رکاب روان و نصرت در جلو دوان و سران سرافراز از اطراف پیاده رو براه نهاده بآئین بادشاهانه روانه شدند و برسم معهود از دو سو دست زرباش گهربار چون محاب نیسان بدر پاشی درآمد - و مانند شاخ شگوفه در موسم بهار سیم افشانی و درم ریزی سر کرد - چنانچه سر تا سر دشت و در آب گوهر غلطان رو بسیلان آورد - و تمام آن سرزمین را مکّه نقره خام فرو گرفته روی زمین ملمع شد - و آن خطّه پاک از ورود مسعود آبروی عالم آب و خاک آمده از یمن قدوم و فیض حضور آنحضرت دارالسرور خطاب یافت - دولتخانه آن دارالسلطنت که در ایام بادشاه زادگی نشیمن های دلفریب دلکش در فضایش اساس یافته بود از نزول اشرف و رکش خالد برین گشت - درینولا خواجه ابوالحسن که بتعاقب خانجهان تعیین یافته بود با سایر کومکیان و دریا خان از بکلانه آمده ملازمت نمودند -

سر آغاز سال سوم از جلوس سلطان السلاطین روی زمین و بیان سواخ دیگر

منت ایزد را که درین نوروز جهان افروز یعنی آغاز سال سوم از جلوس فرخنده فرهایون فال حضرت گیتی ستانی که در حقیقت فصل ربیع وزگار و سن شباب لیل و نهار است بهار عهد شاهنشاهی از وزش نسیم فضل الیهی گل کرده و ترشح نیسان احسان آنسرور سر تا سر هفت کشور را سرشار افضال و تفضل نموده - روز پنجشنبه که ششم شهر عظمت بهر

شعبان سنه هزار و سی و نه هجری است در آن ساعت که اورنگ افروز طارم چارم اعنی نیراعظم از تابخانه حوت بغرقه شرفخانه حمل تحویل نمود دارای دارالسلطنت آدم خدیو عرصه عالم نیز از خلوت سرای محل اعظم بمركز حقیقهی خلافت یعنی بارگاه خلائق پناه که محیط ماهی تا ماه است بدولت و اقبال انتقال فرمودند - و سحاب دست زر افشان را که همواره در صدد پاشیدن گرد آورده صدفهای عدن و عمان است بموج زدن درآورده دیگر بار زمین را گوهر نثار ساختند - و سالیانه نواب مهد علیا از اصل و اضافه دوازده لک روپیه قرار یافت - و هفت هزار سوار منصب دار واحدی و برقنداز بسرداری را ورتن و وزیرخان بجهت تسخیر ملک تلنگ و انداز ترکتاز اطراف و نواحی آن تعیین پذیرفتند - و امر فرمودند که چندی در باسم که پسرحد ملک تلنگ پیوسته است اقامت نموده آن قدر قرار گیرند که به هیئت اجتماعی سر تا سر آن مملکت بدست آید - هراولئی فوج اعظم خان بعهدۀ اهتمام سید مظفرخان مقرر گشته روانه بالا گهات گردید - بعضی از نفایس نوادر و ظرایف تحف از نواب مهد علیا و شاهزادهای کامگار و امرای نامدار به قیمت بیست لک روپیه بعنوان پیشکش از نظر اشرف گذشته پر تو نظر قبول برآن تافت - و همدین روز قاضی محمد سعید کرهرودی وکیل عادلخان که بزبور فضایل نفسانی آراستگی داشت داخل بندگان درگاه گشته بانعام ده هزار روپیه و سی هزار روپیه سالیانه سرافرازی یافت - دریا خان روهیله از شور بختی و تیره اختری از سوابق عنایات پادشاهی قطع نظر نموده و از رعایت حقوق مراحم نامتناهی چشم پوشیده جنسیت و آشنائی خانجهان منظور داشته بدو پیوست - رحیم خان داماد عنبر هپشی و سرور خان از نظام الملک جدا شده بکار فرمائی سعادت روی امید باین دولت خانه آوردند - اولین به منصب پنجهازاری ذات و دو هزار سوار و انعام خلعت و اسپ و قیل و دویمین بمنصب دو هزار سوار و ترکمان خان بعنایت ققاره سر بلند و بلند آوازه گشتند -

چارم اردی بهشت موافق رمضان المبارک فرخنده اختری زهره پیکر در شهبستان خلافت از مطلع مهد والا نواب ممتاز الزمانی طلوع نموده به

حسن آرا بیگم موسوم گشت . شانزدهم ماه خواجه ابوالحسن باستخلاص ولایت ناسک ترنیک اختصاص یافته با شاهنواز خان و ظفر خان و سید دلیر خان و خواجه فاضل مخدوم زاده و کرم الله ولد علی مردانخان و خواجه عبدالله و جمعی دیگر از منصب داران و ^۱ [راجپوتان] ^۲ و برقندازان مرخص شد . و حکم والا صادر گشت که چون شیر خان صوبه دار گجرات با کومکیان آنولایت بدو ملحق شود بعد از برسات بهمراهی هر جی زمیندار بکلانه متوجه تسخیر ولایت مذکور گردد .

بیست و سوم عبدالله خان بهادر فیروز جنگ از کالپی رسیده سعادت ملازمت اندوخت . چون در میان اعظم خان و شایسته خان نقش اتفاق درست نه نشسته بود عبدالله خان بسرداری^۳ آن فوج مقرر گشته حکم طلب شایسته خان بحضور صادر شد . بصدد منصبدار جلو صد قبضه شمشیر و جمدهر و سپر و یراق طلا و مطلا و بهمین کیفیت و کمیت اسلحه مذکور بصدد منصبدار گرزدار از مغولان بهادر کار آزموده که بحسب مقرر همراه دو صد احدی بگرزهای سیمین و زرین در دربار حاضر بوده بوقت سواری از ملازمت رکاب سعادت بهره یاب می باشند عاطفت فرمودند . و بدو صد تن از احدیان گرزدار مذکور دو صد قبضه شمشیر و جمدهر و سپر و یراق فقره مرحمت فرمودند . بنام احمد بیگ اتکه شاهزاده مجد شجاع خدمت ایصال فرمان قدر نشان و خلعت گرانمایه به مجد علی رسول دارای ایران که درینولا به لاهور رسیده بود رقم زدند . از آنجا که اصابت عین الکمال فرع نهایت مرتبه کمال است از شور چشمی های افلاک و تنگ نظریهای انجم در پنجم ماه تیر چشم زخم بموکب اقبال رسیده وقوع امری که متوقع نبود بچنداول فوج اعظم خان رسید . حقیقت این واقعه آنکه چون درین مدت افواج غنیم مقهور بنابر مکر مالشی بسزا یافته از بیم روبروی اولیای دولت قاهره نه شده در اطراف سپاه ظفر پناه گاهی از دور مانند بخت تیره خویش سیاهی مینمودند . و اگر گاهی بانداز اظهار تجلد و تهور در مقام دستبازی شدند چون کار بسربازی میکشید از قرار معهود باز بر سر کار خود رفته راه فرار می سپردند . لاجرم افواج

موکب اقبال بنابر فرط تهور ایشان را داخل هیچ باب نه شمرده از آن بداندیشان حساسی نمی گرفتند - اتفاقاً در روز مذکور که چنداول فوج اعظم خان به ملتفت خان پسر او و چندی از راجپوتان مثل راو دودا و ستر سال و راجه گردهر و کرم سین و بلهدر و جمعی دیگر مقرر بود و قول لختی پیشتر رفته دو گروه فاصله راه میان این دو گروه دست داد خانجهان و دریا خان و مقرب خان و بهلول که در فوج آن مقهوری چند مخدول بودند جمعی پریشان را پیش فرستادند که مگر قابو یافته انتهاز فرصتی نمایند - و چون آن کوته اندیشان نزدیک آمده بر حقیقت حال اطلاع یافتند همگنانرا آگاه ساختند - و ناگاه از اطراف شتافته و غافل کمین کشوده بیکبار راه بر چنداول بستند - اولیای دولت باوجود قلت از بیشنی اعداء که دوازده هزار تن بودند نیندیشیده با صولت شیر درآمده بر ایشان حمله آور شدند - و از طرفین مردان ناموس جو داد مردی و مردانگی داده چندی تن از موافقان و مخالفان بی سر گشته و جمعی کثیر زخمهای کاری برداشتند - از جمله دلیران مغول امام قلی پسر جان سپار خان و رحمت الله پسر شجاعت خان عرب که از خانه زادان کار آمدنی بودند احیای مراسم حق گذاری نموده بکار آمدند - و از تابیستان ایشان نیز و جمعی از راجپوتان مثل راو ستر سال برادر زاده راجه مان سنگه با دو پسر خود در معرکه جان سپاری افتاده رایت نیکنامی برافراختند - و ازین دست کرم سین راتهور و بلهدر سنگهاوت و راجه گردهر نبیره راجه جیمل جوهر مردی آشکارا نموده و چهره بزخمهای کاری رنگین ساخته در میدان جانسپاری افتادند - چون حقیقت بعرض اشرف رسید بادشاه حقایق آگاه رعایت حق سپاهیان جانسپار نموده بازماندگان ایشان را مشمول عنایت ساختند - و پسران ایشان را بمناصب والا نواخته وطن های راجپوتان را بجاگیر فرزندان ایشان دادند - و راجه دوارکا داس را که ترددهای نمایان بجا آورده زخمهای کاری برداشته در میدان افتاده بود احترام و برداشت تمام فرموده بآبروی زخم که آیت دلیری و نشان مردانگی است رایت امتیازش باضافه هانصدی دوصد سوار برافراخته بمعنایت علم سرافراز ساختند - درین روز ملتفت خان سرگروه فوج چنداول

با راو دودا از رعایت مراسم ثبات قدم پهلوتهی کرده توفیق نیافتند که
مصدر امری شوند -

از سوانح این ایام ترتیب یافتن عید گلابی است برسم معهود این
دولتخانه جاوید - چنانچه هر ساله در روز تیر از ماه تیر که نخستین روز است
در موسم برسات هند این جشن فرخنده بآئین بادشاهانه تزئین می یابد -
و آنرا پیروسی عید ترکان می گویند - و ملوک عجم نیز از عهد قدیم باز
پیوسته این روز را عید گرفتندی - مجملآ بآئین معهود شاهزادهای
والا قدر و امرای رفیع مقدار صراحیهای مرصع بنوادر جواهر و سایر بندها
صراحیهای مینا کار و زرین و سیمین از گلاب ناب سرشار ساخته گذرانیدند -
خان زمان و لهراسپ برادرش باسی لک روپیه از اکبر آباد رسیده در فوج
خواجه ابوالحسن شرف تعین اندوختند - و چهل دست خلعت بارانی
مصحوب مکرمات خان که بجهت استعمال خصوصیات احوال موکب اقبال
خصوص کمیت و کیفیت لشکر ظفر اثر ببالا گهات تعین شده بود برای
امرای عظام مرحمت شد -

از اتفاقات حسنه که درین اوقات روی نموده مقتول شدن جادون رای
است بفرموده نظام الملک - از آنجا که تخم بدکاری جز ادبار جاوید ثمره دیگر
نیاورد - و نهال قبیح اعال غیر از نکال دارین حاصلی ندارد - چنانچه جادونرای
مقهور مذکور که با پسران و پسرزادگان و خویشان و منتسبان خویش
بمنصب بیست و چهار هزاری ذات و پانزده هزار سوار درین دولت جاوید
طراز سرافرازی داشته محال انقد بجایگزین ایشان تنخواه بود از روی کافر
نعمتی پشت بدولت جاوید کرده روی امید بسوی نظام الملک آورد -
لاجرم منتقم حقیقی انتظام او را به نظام الملک حواله نمود تا بشعله
تیغ بیدریغ دمار از روزگار آن بدکردار و فرزندان او برآورد - تفصیل
این واقعه آنکه چون این تیره انجام با اهل و اولاد از موکب اقبال بریده
به نظام الملک پیوست بنابر آنکه بی حقیقتی و کافر نعمتی ازو
مکرر بوقوع پیوست لاجرم نظام الملک باوجود کوته اندیشی از راه
دوربینی خواست که او را بدست آورده چندی در زندان مکافات و بندخانه

اعتبار او افشاند اگر بمثل قسون چاره درباره او کار ابر طوفان بار کند
 هرآینه گرد تیره بختی که برو نشسته ازو فرو نه شسته زنگ سیاه گلیمی
 ازو نزداید - و اگر بالفرض اهل روی زمین همدست شده بدست گیری او
 برخیزند و ففون سعی و تدابیر گونا گونا با یکدیگر برآمیزند لامحاله
 این معنی در ماده بهبود او سودی نداده اصلا اثری برین مراتب مترتب
 نگردد - چنانچه خانجهان که بخت و اقبال ازو رو گردانیده بحال تباه
 بخاک سیاهش نشانده بود چندانکه دست و پا زد که آبی بر روی کار
 خود آورده گرد ادبار دور کند بیشتر بمغاک خاک تیره فرو رفت -
 درینولا که دریای لشکر خاقان بحر و بر را از شش جهت محیط خود یافت
 چو خس در گرداب و خر در خلاب پای بند و سرگردان مانده از هیچ
 رو راه بدر شدن نداشت - لاجرم بخاطر آورد که بتحریریک نامه و پیغام
 افغانان زیاده سران سرحد را شورانیده از جا درآورد - و اینمعنی باعث
 و شغل قلب دلاوران بلکه علت نگرانی خاطر اولیای دولت جاودانی
 گردد - غافل از آن که از غبار انگیزی شورش مشتی پشه منش ذره نهاد
 که در جنب خیل سلیمان زمان وجود موری ندارد چه مایه گرد بر دامن
 کبریا و جلال اولیای دولت ابدی اتصال نشیند - زهی ابلهی : بیت
 از جا نرود کوه بتحریریک نسیم
 دریا ز موج بیش و کم نشود

مجملاً بنا برین اندیشه به کمال الدین ولد شیخ رکن الدین روهیله که درعهد
 جنت مکانی بمنصب چهار هزاری و خطاب شمیرخانی سرافرازی داشت مکتوبی
 ابله فریب مشتمل بر هزار گونه تطمیع و ترغیب نوشت - آن خودسر بغور
 معامله نرسیده بمجرد نوشته او از جا درآمد - و سایر افغانان را بامداد خود
 خوانده در آن سر زمین سر به فتنه و فساد برآورد - چون سعید خان که
 درآنولادرکوهات اقامت داشت - از نوشته شمشیرخان و داؤد گهشته لشکر
 خان براین مضمون آگاهی یافت که کمال الدین ناقص نهاد که از آشفته
 مغزی پیوسته سودای خودکامی در سر بیهوش او در جوش بود و همواره
 ریاست افغانان میخواست از آب اتک گرفته تا نواحی کابل قبایل افغانان
 را پشورش در آورده با خود مخمر و مقرر ساخته که از پیشاور فتنه سر

کند - بنابراین ذوالقدر خان و علیخان بیگ بخشی آن تهانه را با شادمان
 بکلی وال و خضر گکهر و چندی از احدیان و تائینان خود به نگاهبائی
 کوهات تعیین نموده خود در عرض یک و نیم پیر به پیشاور رسید - بصلاح
 دید دولتخواهان نامه مشتمل بر نصایح هوش افزا فرستاده ابواب مواظ
 بروکشود - اگرچه بحسب ظاهر نخست از در طاعت و قبول اطاعت درآمده
 انقیاد گونه آشکارا نمود - لیکن در باطن لباس اظهار در موافقت کار خود
 ساخته به تشدید اساس مخالفت و تمهید قواعد محاربت پرداخت - زبان آوران
 چاپلوس را بدعوت سران سایر الوس افغانان خصوص عهد القادر ولد احدات
 بدیناد و کریم داد کور پسر جلالة و عهد زمان پسر پیرداد فرستاد -
 و آنها جمیع لشکر تفرقه اثر دور بنو نغر ۱ و کوهسار تیراه و بنگش
 علیا و مفلی و سایر الوسات ختک و چاوچی و توری را فراهم آورده
 در یولم گذر هفت گروهی پیشاور به کمال الدین پیوستند - و او نیز
 تا رسیدن اینها افغانان نواحی پیشاور و اشغر و عهدزی ۲ و کنکیائی و
 خلیل و مهمند و داؤد زئی و یوسف زئی و ترکلاتی و امثال ایشان از آن
 طایفه ۳ پریشان روزگار را جمع ساخته بود - باتفاق یکدیگر شعله افروز
 آتش عصیان شده بدمدمه افسون ادبار هنگامه افسرده بغی و طغیان را گرم
 ساختند - و روز سه شنبه غره امرداد به پیشاور رسیده ظاهر آنها بسیاهی
 سپاه چون باطن تاریکیان تیره درون تیراه بظلمت کفر و کفران فرو گرفتند -
 سعید خان و چندی از بندهای درگاه مثل شمشیرخان و شکرالله ولد
 لشکر خان و جمال و جلال پسران دلاورخان کاکر و سید ماکهن و
 دیگر دلاوران راضی به تحصن نشده بر سر آن شدند که در بیرون بایشان
 روبرو شوند - و لیکن چون ملاحظه مصلحت وقت ضرور بود و یکباره
 قطع نظر از مراعات لوازم حزم و دوراندیشی نمودن از طور خود دور
 بود ناچار از راه حزم و دور اندیشی قرار بدان دادند که چندی از
 درون با مخالفان بمقام مدافعه درآمده چون خاطر از شکست و ریخت قلعه

۱ - ممکن است که بنو نغر نام دیرین بنون باشد - در بادشاهنامه

این مقام به اسم و نتوونغر ذکر کرده شده [صفحه ۳۱۴ - حصه اول -
 جلد اول] -

جمع کنند یکباره به هیئت مجموعی برآمده در یکدم دمار از روزگار آن جماعت پریشان حال برآرند - سعید خان جابجا مردم را بمحافظت تعیین نموده سپاهیان کار آزموده کارزار دیده را بنگاهداشت مداخل و مخارج بازداشت - و خود با پسران و تایینان آرام حرام گرفته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی و تردد نیارمید - و در ایام محاصره هرگاه که مخالفان تباه اندیش از راه تهور درآمده انداز یورش مینمودند بهادران جلادت شعار بضرب توپ و تفنگ خاک وجود نابود آن خاکسارانرا بصرصرفنا بر می دادند - و اکثری از مردان کار محافظت مورچلها را به بندوقچیان گذاشته از حصار برآمده بشعله تیغ آبدار که هم خاصیت دعاء سیفی است آتش در خرمن حیات آن منافقان می زدند - و بنگاهبانی اقبال حضرت جهانبانی از آنجا که توجه تأییدیافتهای جناب یزدانی کار حزب البحر و حرز یمانی میکنند بر اعدای دولت فابی آمده بی آسیب و گزند مخالفان سالم و غایم معاودت مینمودند - و در عرض این ایام روزی آن فرقه تفرقه آثار پریشان روزگار به هیئت مجموعی به پناه ضتها درآمده بر حصار یورش نمودند - سعید خان باعتاد عون و صون الهی و اعتضاد و همراهی تأیید بادشاهی مورچلها را باهل توپخانه حوالت نموده با دلاوران کار آزموده از حصار بیرون تاخت - و آتش کین دشمنان دین برافروخته مانند برق جهان سوز بر غنیم سیه گلیم تیره روز جلو انداخت - و بمحض امداد الهی باندک کُشش و کوشش بر ایشان غلبه نموده قتل و کشتن بسیار بظهور آورد - و بقیه السیف آن خیره سران چون بخت خویش مغایب و منکوب بوادی فرار شتافتند - و بنابر آنکه جمعی انبوه از آن گروه برگشته روز در محلات محال بیرون شهر مانده تا غایت از شکست سران خود خبر نداشتند و بیم آن بود که بهنگام تعاقب هزیمتیان غنیم آن بدعاقبتان خبردار شده به تسخیر حصار رو آرند لاجرم دولت خواهان صلاح در تعاقب ندیده نخست بدفع ایشان پرداختند و جلوریز بر ایشان تاخته خلقی نامعدود را نیست و نابود و باقی را پریشان و متفرق ساختند - و جمعی کثیر که از بیم شمشیر چهاردیواریهای محکم و خانهای استوار پناه برده بودند آتش در آن خانه زده بشعله انتقام دود از وجود و دمار از روزگار ایشان

برآوردند - و چون خاطر را از آن جاعت پریشان روزگار جمع ساختند بر سبیل تعاقب سر در دنبال گریختگان نهاده قریب شش گروه از عقب ایشان رفتند - و سر از تن خلقی بیشمار برداشته مظفر و منصور بشهر مراجعت نموده حقیقت واقعه را از قرار واقع در عرض فتحنامه عرضداشتند - بادشاه حق شناس سعیدخان را غایبانه مشمول انواع عنایت ساخته بمرحمت خلعت فاخره و کمز شمشیر خاصه و اضافه هزاره ذات و پانصد سوار برنواختند - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاره دو هزار پانصد سوار پایه اعتبارش افزودند -

چون بعرض رسید که دیانت خان دست بیاضی قلعه دار احمد نگر مراحل بادیه رحلت را پیموده آنجهانی شد بنابر آن جان نثار خان را بعنایت خلعت و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار از اصل و اضافه و انعام چهل هزار روپیه نقد اکرام بخشیده بتقدیم خدمت مذکور مختص و مرخص ساختند - سید نظام ولد سیدجهان بخطاب مرتضی خانی سعادت نصیب گشته از عنایات اشرف سر رشته نظم احوالش سمت انتظام پذیرفت - بعرض مقدس رسید که ^۱ [نانا راو جی] ع از عمده های نظام الملک با شیخ صوفی و سعادت خان و شرزه خان از دکن خان دوران را آمده دیدند - منصب اولین سه هزاره دو هزار سوار و منصب هر کدام از آن سه نفر هزار و پانصدی سوار به تجویز خان مذکور قرار یافته از محال مفتوح تلنگانه جاگیر تمنخواه گردید - حکیم صادق که از رسالت توران زمین مراجعت نموده بود به پرتو سجده این آستان عرش نشان ناصیه بخت را فروغ سعادت بخشید - چون درین ایام سید مظفر خان سردار فوج هراول اعظم خان را ورمی در حوائی ناقش بهم رسیده از کار بازداشت حسب الامر عالی متوجه درگاه والا گشته راجه جی سنگه بجای او مقرر شد -

از سواخ این اوقات غلبه موکب اقبال است برغنیم در سرحد ناسک -

۱ - ع [تاو جی] ل - در بادشاهنامه نادجی آمده [صفحه ۳۱۵ حصه اول - جلد اول] -

و صورت اینمعنی مبهم آنکه چون خواجه ابوالحسن بعد از انقضای موسم برسات باتفاق خان زمان و غیره بندها روانه مقصد شد افواج منصوره را سه بخش نموده خان زمان و شیر خان و ظفر خان را بسررداری این قشونها نامزد ساخت - و مقرر نمود که ازین افواج ثلثه هر روز در وقت کوچ بنوبت فوجی بهراولی و فوجی به چنداولی تا بان منزل قیام نماید - چون گاشتهای نظام الملک رعایای آن ولایت را کوچانیده بکوهسار و جنگلهای دشوار گذار فرستاده بودند چنانچه در آن نواحی بلکه تا اطراف محال دور دست نیز از آبادانی نام و نشان نمانده بود - و از رهگذر قلت غله و کثرت سپاه و عمله و فعله اردو غلاء آذوقه بل قحط خوراک بجای رسید که نزدیک بود محال توقف در آن محال دور نما بل محال باشد - لاجرم باشاره خواجه لشکر ظفر اثر بهر طرف تاخت آورده دست بتاراج و نهب و غارت کشاده در هر تاخت آذوقه بیشمار بدست آوردند - و گرانی و نایابی آذوقه لغتی کمی پذیرفت - در اثنای این حال خبر رسید که نظام الملک گروهی انبوه را از سوار و پیاده بسررداری محملدار خان و عمر افغان و غیره تعیین نموده که اطراف معسکر اقبال را از دور احاطه نموده شبها به بان اندازی و روزها بدستبازی درآیند - خان زمان و ظفر خان با موکب نصرت شعار در شب ایلغار نموده متصل صبح چون قضای ناگهان بر سر ایشان نازل شده جمعی کثیر را مقتول ساختند و چندیرا اسیر و دستگیر نموده اسباب و اموال و احوال ایشان را بالکل متصرف شده قرین ظفر معاودت نمودند -

بیان سبب تفویض سرداری کل بدستور اعظم

عضد الخلافة الکبری آصف خان

و روانه شدن خان عظیم الشان

به بالا گهاٹ در مرتبه اول

چون میان اعظم خان سردار کل و سرداران دیگر که در مراتب و مناصب پایه اعتبار ازو کم نداشتند نقش موافقت درست نه نشست چه سایر ایشان که در پیکر عسکر بمثابه اعضای رئیسه بودند کما ینبغی

متابعت او نمی نمودند - و در آخر او نیز بایشان معاش پسندیده که لوازم سرداری است بظهور نمی آورد - و ازین رو میان او و شایسته خان معنی حسن وفاق به شایستگی تمام صورت نه بست چنانچه مذکور شد - و مکرر در عرض این مدت حقیقت واقعه معروض پایه سریر والا گردید - رای صواب آرای حضرت شاهنشاهی بمقتضای وقت اقتضای آن نمود که سرداری تعیین فرمایند که کل عسکر را از دقایق بیم و امید در درجه اعلی باشد - و سرداران دیگر را با او خیال برابری در خاطر نقش نتواند بست - و همگنانرا از متابعت صلاح دید و عمل بمقتضای تدابیر او گزیری نبود - لاجرم درینولا سرداری کل سپاه به یمین الدوله امین الملت نامزد فرموده در وقت رخصت خلعت فاخره با چارقب زردوزی و خنجر و شمشیر مرصع و دو اسپ عربی و عراقی مزین بزین مرصع و قیل خاصه با ساز نقره مرحمت فرمودند - و شایسته خان خلف آنوالا شان جیفه مرصع با خلعت و اسپ و الله ویردی خان بخدمت بخشگیری فوج مذکوره خلعت و اسپ یافته رخصت گردیدند -

چون عبدالله خان بهمان عارضه سید مظفر خان مبتلا شده بود حسب الامر انور متوجه حضور گشته بمعالجه حکیم جگجیون صحت یافت - بولاجی کوپی از اعیان نظام الملک داخل عسکر منصور گشته بموجب التماس نصیرخان بمنصب سه هزاری - و هزار سوار سرافرازی یافت -

چهاردهم آبان ماه موافق سه شنبه سالخ ربیع الاول سنه هزار و چهل هجری جشن وزن قمری سال چهل و یکم از عمر ابد مقرون که از حساب افزون و از شمار بیرون باد ترتیب یافت - و انجمنی فردوس آئین آذین و تزئین پذیرفت که نظیر آن یک روز در نظایر این روز بنظر روزگار در آمده باشد - لوازم عیش و نشاط و مراسم طرب و انبساط و آئین داد و دهش بظهور آمده درهای ضیق معاش و طرق تنگ عیشی بر محتاجان مسدود نمود -

از سواخ دولت ابدی انتها که درین ایام چهره نما گشت ترکناز فوج ظفر اثر اعظم خان است بر خانجهان و فیروزی یافتن اولیای دولت

نصرت روزی بر آن برگشته روزگار - چون بعد از انقضای موسم برسات
 عسکر قیامت اثر از جا در آمده مستعد کار شد - و مقارن آنحال نوشته
 آصف خان سردار کل به اعظم خان رسید - لاجرم سیلاب افواج بحر امواج
 که شعبه از دریای لشکر قلمز تلطم است بطغیان در آمده باهنگ
 استیصال و گوشال مردم بی نظام و خانجهان تیره انجام متوجه شد - از
 جوش آن جیش شورش انگیز سر تا سر ساحت دکن بل روی زمین آشوب
 خیز گشته آثار روز محشر و شور رستخیز بعرصه ظهور آمد - بهلول و
 مقربخان و سایر مردم نظام الملک که در جالنا پور برسات گذرانیده بودند
 از آوازه نهضت موکب منصور بی پا و بی جا شده بسوی پاتهری^۱ فرار
 شدند - اعظم خان در همان گرمی بر خانجهان که در نواحی بیر^۲ موسم
 برسات گذرانیده انتظار اجتماع سرداران داشت جلوریز کرده تاخت آورد -
 و بصف شکن خان نوشت که با مردم خود از قلعه برآمده تا رسیدن
 لشکر اورا مشغول سازد - و در هنگامی که خانجهان در موضع راجوری
 اسباب سوداگرانرا که بدمت آورده بود بر افغانان قسمت سی نمود اردوی
 جهانپوی را در موضع پهلپگانو که از راجوری نیست و چهار گروه
 است باهتام یاقوت خان و مالوجی و اکرامخان و میر عبدالله و رعایتخان
 گذاشت که از دنبال باهستگی روانه شوند - و خود باتفاق سپه دارخان
 و راجه جیهار سنگه و بهادر خان و راو سور و سرافراز خان و خواصخان
 و جان نثار خان و راجه بیتهلداس و راجه پهار سنگه و انوپ سنگه و
 ارجن برادر رانا کرن و مرحمت خان و چندر من بندپله و اهتام خان و
 کهیلوجی و اوداجیرام و جگدیو راو و سایر امرای دکنی و منصبداران
 و احدیان خوش اسبه یک پهر شب گذشته راهی گشته هنگام صبح اطراف
 خانجهان را فرو گرفت - چون صف شکن خان بموجب نوشته اعظم خان
 فوج خود را توزک کرده بر فراز پشتنه بفاصله یک گروه برابر مقاهیر
 که چهار گروه از بیر گذشته در دامن کوهی اقامت داشتند ایستاده -

۱- موضعیت که در میان دوآبه پورنا و گوداوری واقع است -

۲- قریب به چهل گروه در سمت شمال و شرقی احمد نگر
 واقع است -

عزیز پسر آن ذلیل بمقابله صف شکن خان شتافت - درین اثنا اعظم خان با لشکر ظفر اثر جلوریز رسید - عزیز از وصول افواج قاهره پای ثبات از دست داده باضطراب نزد پدر برگشت - و برگزارد که لشکر نصرت اثر بسرعت هرچه تمام تر رسید - و جمعی که پیشتر نمودار شده بودند فوج صف شکن خان بود - آن خیره سر تیره اختر را از درست نشستن این منصوبه که باعث شکست اصلی و استیصال کلّی او بود غریو از جان برخاست - ناچار به بیقراری سپند آسا بر روی آتش بخانه زین سمند بادپا یرانشسته از راه اضطراب روبری چندین هزار شعله سرکش گشت - و بیاد حمله ناقص نیران قتال را چون شعله زودمیر خس اشتعال داده هنگامه افسرده خود را نیمگرم ساخت - افواج منصوره متعاقب یکدیگر رو بدو نهادند - نخست راجه جی سنگه سردار فوج هراول با راجه بیتهداس و انیرای و سایر راجپوتان حمله آور شد - بعد ازان سپهدار خان سرآمد فوج برانغار با بهادر خان ولد دریا که برعکس پدر خلاف منش هرگز در آئینه عقیدت و مرآت ارادتش جز صورت صفای اخلاص و نقش وفا و وفاق مصور نشده جلو انداخت - آنگاه خواصخان و سردار خان و مرحمت خان بخشی احدیان و اهتمام خان داروغه توپخانه و سایر برقدازان از دنبال ایشان سهیل بنگه و برقی خرمن آن سیاه بخت شده سلسله جمعیت ایشالرا چون روزگار ابتر بداندیشان پریشان ساختند - چنانچه آن مقاهیر جمیع پرتال و اسباب و اموال خصوص قاشهاهی تجار را که تاراج کرده به تقسیم آن اشتغال داشتند بجا گذاشته رو بهزیمت و پا بکوه نهادند - چون اکثر تابیمنان امرا و احدیان تاراج غنائیم غنیم را فوزی عظیم دانسته دست به یغما برکشوده بودند توزک موکب اقبال از هم پاشیده برقرار اول نماند - چنانچه با اکثر سرداران مسلمانان و راجپوت اندک مایه مردمی که اغتنام ناموس و نام را غنیمت می شمردند اقدام ثبات افشردند - چون بیم آن بود که تا فراهم آمدن جمیع عسکر غنیم پریشان روزگار در عین مساعدت فرصت وقت غنیمت اندیش گشته از پیش بدر رود ناچار امرای نامدار باعتاد همراهی اقبال و اعتضاد کارگری دولت ابدی اتصال از دنبال ایشان ببالای کوه روانه شدند - نخست بهادر خان و

اهتمام خان و نرهر داس جهاله بسر داری عنایت الهی و حمایت اقبال بادشاهی به تیغ کوه برآمده رو بسوی آن تیره رای نهاندند - و چون خان جهان دید که چندی از بندهای درگاه خدیو زمین و زمان که مانند نزول قضای آسمانی بلندی و پستی و نشیب و فراز پیش ایشان یکسان است ببالای کوهسار برآمدند و دیگر دلاوران نیز فوج فوج بشتاب سیلاب سر در نشیب رو بفراز کوه آورده اند ازین رو اضطراب تمام بخود راه داده سر رشته خویشان داری از کف گذاشت - خصوص از نزدیک رسیدن بهادران مذکور که اگر فی المثل هنگام گرمی هنگامه گیر و دار آفتاب وار با تیغ و سپر روی بکوه ثابت قدم آرند بی توقف از جای بلکه از پای درآمد [آید] - چنانچه مضمون این منظوم همانا حسب حال ایشان است :

بیت

نشود تیغ پیش حمله او گر نمی تیغ بر سر کوهسار
درین حال تزلزل در بنای قرار و تحمل او راه یافته بی دست و پا
شد - ناچار از روی اضطراب عاری فیلی را که عیال باقی مانده او بر آن
سوار بود براه شیوگانو راهی ساخته خود ثبات قدم ورزید - و برادر زاده
خود را که بهادر نامی بود و سابق بمنصب چهار هزار سوار سرافراز
بود و وثوق کلی بر تهور و بهادری او داشت بانداز مقابله بهادر خان و
دیگر دلاوران بازداشت - و بهادر خان و همراهان او که اندک مایه
مردمی بیش نبودند ناچار پیاده شده روبروی ایشان آمده کار زار گشته -
و باوجود قلت اولیاء جمعی کثیر از اعدای دولت را بدرک اسفل جهنم
راهی ساختند - جملاً در آن روز دلیران عسکر جاوید فرکارستانی در
عرصه کارزار بروی کار آورده روکش کارنامه رستم و اسفندیار ساختند
که روزگاران مضمون آن در ضمن صحایف بادشاه نامه نامی مانند شاهنامه
بر صفحه روزگار خواهد ماند - خصوص بهادر خان رو هیله که به نیروی
دلیری ذاتی و بهادری جلی چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار
ساخته بزد و خورد درآمد - چندانکه چندین تن را بی سر ساخته جمعی کثیر
را زخم دار از پای در انداخت - و خود نیز دو زخم تیر یکی بر رو و دیگری
بر پهلو برداشته از پرتو زخم رو همانا روی تازه یافت - و نرهر داس

جهاله نیز چون تیغ آبدار بکارزار درآمد چندی را از پا بر آورد و با جمعی از راجپوتان آخر بکار آمد - و سپهدار خان و خواصخان و مرحمت خان عرصه کارزار را تنگ دیده دیوار سنگ بستی را که بر یکدست آن کمر واقع بود سرمایه استظهار ساخته در پناه آن به تیراندازی درآمدند - و راجه بهار سنگه بندیل که داخل فوج برانگار بود خود را به بهادر خان رسانیده ترددات شایسته بجا آورد - و راجه جی سنگه و راجه بیتهداس و راجه انوپ سنگه و غیره که از سمت دیگر بکوه در آمده بودند درینوقت بوقت رسیده خود را بمدد یاران رسانیدند - اعظم خان با شتاب باد و سحاب خود را بدامان کوه رسانیده ملتفت خان و راو سور بهورتیه و چندرمن بندیل و غیره دلاورانرا بمبالغه و تاکید تمام بکوه برآورده همگنانرا از همه رو دل داده قوت و نیرو افزود - مقارن ینحال که داعیان دولت ابد اتصال در عرصه دار و گیر داد مردانگی و مرد افکنی داده مانند کمند بازو بعدوبندی و کمین کشائی برکشاده بودند - دلاوران طرف مخالف نیز در معرکه زد و خورد چون تیغ تیز و خنجر خونریز دم از ستیزه زده زخم های کاری میخوردند - و از آنجا که مددکاری توفیق در همه وقت و همه حال قرین و رفیق طریق هواخواهان اینحضرت است از صولت کوکبه موکب اقبال بادشاهی که مانند فوج لشکر اسواج پی در پی رسیده ماه تا ماهی را فروگرفتند - خیل رعب و هراس هجوم آورده پای ثبات و قرار بهادر مذکور از جا رفته بوادی فرار شتافت - چون آن مخدول که خانجهان از روی استظهار او پشت گرم و به نیروی اعتضاد او قوی بازو بود روگردان شد افغانان زیاده سر از راه بی سرداری فراری گردیده سر خود گرفتند - و بیاد حمله صرصر اثر بهادران نامدار بی پای شده راه پویه سرکرده بیایان کوه راهی شدند - عساکر منصوره قاهره چون قضای نازل از فراز کوه شعله افروز آتش جان سوز کین گشته بدین آذین سر در پی آن مقهوران نهادند - کمانداران قدرانداز آغاز گیر و دار نموده آن اجل رسیدگان خدا گیر را در آن سر شیب بیاد شبیه تیر گرفته مرغ روح چندین خون گرفته را از آشیان تن پرواز دادند - برسبیل اتفاق ناگهانی بل از قبل لطایف آسانی که اکثر اوقات

بنابر قدر اندازیهای قضا سهام غیبی به نشانهای دل نشین بجای بر میخورد در آن گرمی هنگامه رزم که برقندازان از شراره فتیله بندوق آتش فنا در خرمن بداندیشان می زدند تیر تفنگی به بهادر مذکور رسیده از پا انداخت - و پسررام نام راجپوتی از مردم پهارسنگه مانند قضای مبرم بر سر او رسیده خواست که آن نیم بسمل تیغ قضای نازل را تمام کش کنند قضا را بهادر از باب حرکت المذبح بدست و پا زدن درآمده جمدهری بران او انداخت - چون انداز آن از کار افتاده زخم کاری کارگر نیفتاد پسررام از سر قدرت و قوت تمام جمدهری بر گلوگاه او زده کارش را با تمام رسانید - و سر آن زیاده سر بد اختر را جدا کرده با سلاح و اسب و انگشتر مهر آن گم گشته اثر بجهت علامت تصدیق قتل نزد اعظم خان آورد - خان مذکور آنها را بالتام به پسررام داده همان خاتم بد خاتمت را بجهت نشانی قتل او بدرگاه فرستاده سر سراپا شرش را بدروازه قلعه بیر آویخت - و بهادران موکب اقبال تا سه گروه از دنبال آن گروه ادبار مال تاخته جمعی انبوه را در طی راه مسافر دارالبوار ساخته - چون اعظم خان از لوازم تعاقب باز پرداخت بنابر آنکه از یک پهر شب تا آخر آن روز زیاده از سی گروه مسافت طی کرده اکثر اوقات بتلاش و تردد و چپقلش گذرانیده بود ناچار مصلحت وقت در آن دید که سعادتمندان میدان و یک تازان مضار جد و اجتهاد را چندان زمان توقف دهد که مستوران نعل انداخته و اسبان سم فرسوده کوکبه اقبال که جرم هلال جوهر نعل میزبید و گوهر سیاره بل گل میخهای سایر ستاره بجای میخ می ارزد بزودی آسوده شوند و شاید که در عرض اینحالت دنباله لشکر ظفر اثر نیز برسد - چون خانجهان با بقیه السیف همین قدر توقف لشکر ظفر اثر از مساعدت وقت یافت لاجرم آن را بخود بحساب سعادت بزرگ گرفته پناهی فرصت را غنیمت عظیمه انگاشت و بقدر قدرت به نکاپو و قوت درآمده با سرعت صرصر و تندى تندر راه فرار سر کرده تا توان در خود و نیرو در چارپایان ناتوان یافت یکسر شتافته به تگ پا رفته جان بدر برد - درینحال اعظم خان درویش مجد دکنی را با چندی از مردم جگدیو راو و جمعی دیگر از بندهای پادشاهی بتعاقب او فرستاد - و خود نیز باوجود

فروماندگئی مراکب با حاضران موکب اقبال از عقب شتافت - درین تعاقب سیصد تن از افغانان دیوسار اسیر و دستگیر گشته اکثر اهل و عیال ایشان بدست افتاد - بیشتر مردم کارآمدنی آن نابکار سوای آنانکه بنابر آزار زخم کاری از کار رفته بودند با لباسی که در بر و اسبی که در زیر ران داشتند سر بدر برده باقی اسبان کوتل و اسباب جابجا گذاشتند - و خانجهان جریده و سبکیار باندک مایه مردمی پریشان حال نیم جانی از میان بکران برد - چنانچه عیال خود را بر اسبان سوار کرده عاری را با فیل از روی ناچاری گذاشت و با کمال خواری و بی اعتباری سپس از آن پایه عزت و آن مایه رفعت و کامگری که همه را بناسپاسی و حق ناشناسی در باخته بود خود را بدرون کوهستان آن حدود کشید - و آن فیل را با عاری درویش مجد نزد اعظم خان فرستاده با سپاه نصرت دستگاه تا شامگاه چون پاداش اعمال سر در پی آن نامه سیاهان نهاد - و در آنوقت که ظلمت بمیان جان آن تیره روزان رسیده بزینهار شب تار در آمدند افواج لشکر عمان امواج را در ساحل رودی که در آن نزدیکی بود دستوری فرود آمدن داد - چون شب بروز رسید بنابر آنکه آن بدکیش از پیش بدر رفته چندان اثری بر پیروی او مترتب نمی شد - مع هذا از جهت یاقوت خان و اردو که بمچهلیگانو تنزل داشتند خاطر اعظم خان متردد بود - لاجرم بحکم مشورت مشیر تدبیر دستوری دستور خرد پیر از اراده تعاقب خانجهان تقاعد ورزیده بازگشت بسوی پیر قرارداد اندیشه صواب پیشه نمود - و در همانروز که اعظم خان داخل پیر شد یاقوت خان نیز باردوی ظفر قرین رسید - و چون حقیقت واقعه از قرار واقع معروض خلافت گشت بادشاه حق شناس از روی قدردانی بجلدوی این خدمت شایسته بھر یک از سرداران و ارباب مناصب رعایتی مناسب پایه و حال نموده بعنایت خلعت و اسب و فیل و اضافه منصب سرافراز فرمودند - چون خانجهان و دریا از شیوگانو به بیضاپور^۱ و بهونسله از پرگنات ولایت بی نظام که بورود افواج در آن اثر آبادی نماند بود بقصد رفتن

۱- قریب به بست و پنج کروه در غرب اورنگ آباد واقع است -

دولت آباد رو نهادند - اعظم خان آگاهی یافته از بیر با بیست هزار سوار بصوب شیوگانو کوچ نمود -

از سواخ این ایام چون ساهوجی بهونسله بعد از کشته شدن جادون رای پدر زنش از نظام الملک رمیده خاطر گشته در جاگیر خود پونه و چاکنه که دست نظام الملک در آتقام باو نمی رسید جا گرفته بخاطر جمع آرمیده بود - همدران ایام به اعظم خان نوشت که چون این کمینه غلام را سعادت رهنما و بخت کارفرما گشته اراده بندگئی درگاه دارد - اگر از راه خیرخواهی بدرگاه عرضداشت نموده فرمان عاطفت عنوان که در معنی امان نامه مشمل بر استالت باشد درخواست نمایند هرآینه در آن حالت با کمال جمعیت بدرگاه می شتابد - بنابر آن اعظم خان حقیقت بدرگاه معلی معروضداشت - و فرمان قضا نشان بر طبق انجاح التماس او طغرای صدور یافت - لاجرم باتفاق خویشان و منتسبان با دو هزار سوار آمد، باعظم خان پیوست - و حسب الامر اشرف ساهوجی بمنصب شش هزاری ذات و سوار و انعام خلعت و خنجر مرصع و شمشیر و علم و نقاره و اسب و فیل و دو لک روپیه نقد سرافرازی و بلند آوازی یافت - و میناجی برادر زاده او بمنصب سه هزار ذات و هزار و پانصد سوار و خلعت و خنجر مرصع و اسب و [رقی راو ساتیه] ۶ بمنصب دو هزار ذات و دو هزار سوار و خلعت و خنجر و اسب و ساماجی پسر ساهوجی بهمین منصب و خلعت و خنجر و اسب و مالوجی و هیلوجی و هاباجی هر یک بمنصب هزار و پانصد ذات و هفت صد و پنجاه سوار و انعام مبلغ هشتاد هزار روپیه نقد سرافرازی یافتند -

چون درین ایام خبر رسید که خانجهان و دریا خان با یکجهان ادبار بیک جا پیوسته نخست ساحت شیوگانو را باین نسبت مجمع قران تحسین ساخته بعد از آن متوجه بیضاپور شده میخواستند دولت آباد را نیز تکیه آباد سازند - لهذا اعظم خان با هفده هزار سوار از بیر بدان سو راهی شد - بمجرد استماع آوازه نهضت عساکر قاهره بدانصوب نظام الملک نظام آباد را که در

۱- ع [ربی راو ساتیه] بادشاهنامه - صفحه ۳۲۸ - حصه اول -

نزدیکی قلعه دولت آباد احداث نموده او بود خالی کرده پناه بقلعه برد - و ازین جهت که از نحوست قدم افغانان در آن سال در آن نواحی قطعاً بارش نشده خشکی بمرتبۀ رسیده بود که در سائر آن زمین گیاه از بالش افتاد - بلکه اصلاً نبات نرست چه جای حبوب و نضج یافتن آن - و باین علت قلت غله و کثرت غلا بدرجۀ رسید که عبور عسکر چه جای اقامت در آن مکان متعسر و متعذر بود - ناچار اعظم خان استیصال آن بداندیشان را بوقت خود حواله نموده بالفعل تنبیه و تادیب مقرب خان و پهلول را که در آن آوان در دهارواژ نزول نامبارک داشتند پیش نهاد همت نموده متوجۀ سمت مذکور گردید - چون موکب اقبال پای آن گهات رسیده اراده بر آمدن نمودند جمعی از مردم مقهور که از بیم عسکر منصور محافظت سرگریوه بعده ایشان بوده راه بر سپاه ظفر پناه بستند - اهتمام خان میرآتش باجمعی از برق اندازان که پیشتر از سایر لشکر اراده بر آمدن کوتل نموده بود با ایشان برخورد آن خاکساران را بیاد بندوق گرفته شعله فنا در خرمن بقای شان زد - و در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچۀ راه تنگ تفنگ به فسیحت آباد ساحت بش المصیر راهی ساخته راه عبور بر عسکر بادشاهی کشود - و همدران روز تمامی لشکر از تنگنای گریوه باسانی گذار نموده چندی از سرداران غنیم را در عین ستیز و آویز بچنگ آورده در موضع دارمگانو بیست کروهی از احمد نگر قرار نزول دادند - روز دیگر اعظم خان در قصبه جامکپیر از محال ولایت نظام الملک نزول نموده آن پرگنه را در طلب دلاور خان تنخواه داد - گهاشتهای او از روی استقلال اعمال آن را متصرف شده به ضبط درآوردند - روز دیگر که نواحی قلعه تلنگی معسکر اقبال شد نگاهبانان آن قلعه باستظهار حصانت حصار باقدام تجلد پیش آمده از راه اظهار جلالت بتقدیم پیش دستی اندام نمودند - و به برج و باره برآمده دست به بندوق افگنی و بان اندازی کشودند - اعظم خان بسبب این حرکت ناهنجار که بيموجب از آن زیاده سران سرزد بمجرد رسیدن از راه

همت به تادیب متحصنان و تسخیر آن حصن حصین گاشت - و بی نصیب
ملچار و ضم اسباب قلعه گیری برقدازان و کمانداران را بمحض یورش
مجبور نمود - همگنان از راه کمال دلاوری طبعی و تهور ذاتی بی مبالات
راعی شده روی پبای حصار نهادند - با آنکه از درون و بیرون
جنگ در پیوسته متحصنان مردانه در مدافعه و مواجهه کوشیده دست
و بازو بسر بازی و جانفشانی بر کشودند - لیکن بدستیاری عون و صون
الهی بهادران بمشایه باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش زند
رو بروی توپ و تفنگ شده در عرض یک پهر بی آنکه معامله یورش بطول
کشد حصاری بآن استواری در حوزه تصرف در آوردند - و جمعی کثیر
بقتل رسیده بقیة السیف که زیاده از پانصد کس بودند تن به قید دادند -

سواخ این ایام سعادت انجام بیست و پنجم آذر ماه الهی کشش
خاطر اقدس بنظاره نزهت گاه کراره و شکار آن اطراف رو نموده نزول
هایون بدان فرخنده منزل اتفاق افتاد - و سه روز در آن منبع عیش
و شادی به نشاط صید و صید نشاط بیغمی طرب اندوز بوده چهارم روز
معاودت فرمودند - بحکم آنکه سامعه از شنیدن اوصاف مرغوب آبنایه
لذت می یابد که دیده از دیدن - و ازینچاست که اهل حکمت انبساط
گوش را که لذیذترین ملایمات طبع و مشتمیات نفس است بی بهره
ندانسته اند - لاجرم درین مقام به تقریب ذکر کیفیت آن نزهت کده
غریب نظاره فریب این حس شریف را حرمان نصیب نه پسندیده
بتعریف مجملی از خصوصیات آن سامعه افروز مستمعان میگردد - این
گل زمین بدایع آئین که همانا سوادش خال صفحه چین پل سر را سر
متنزهات روی زمین است باسم کراره (نام دهکده ایست واقع در سه
کروهی برهانپور که این جلوه گاه شاهد نظر بر ظاهر آن واقعه است)
اشتهار دارد - قبل از آنکه بالقوة این نزهت آباد عشرت بنیاد از توجه
این بانی مبائی جهانبانی بفعل آید پیشینیان بندی بطول صد ذراع و ارتفاع
دو ذراع بر پیش رودی که در نزدیکی آن جاریست بسته بودند و از آن
احداث آبشاری نموده چون در ایام شاهزادگی نهضت والا به تسخیر دکن
روی نموده بود در اثنای سیر و شکار که از موکب اقبال بر آن سر زمین

گذر اشرف افتاد و جوهر قابلیت آن آشکار گردید حسب الامر قضا نفاذ آن عمارت گر معموره هفت کشور به تیز دستی معماران جادوکار در عرض اندک، روزگار بندی دیگر بفاصله هشتاد ذراع پیشتر از بند سابق بر آن رود مترتب شد - چنانچه بین السدین دریاچه بطول صد ذراع و عرض هشتاد ذراع بهم رسیده از دو طرف ریزشگاه آب آن دو بند خاطر پسند و آبشار دلآویز صورت وجود بست - و بنابر امر ارفع بر اطراف آن سرابستانی نیز با عارات عالی و نشیمن‌های دل نشین بوضع بدیع و هندسه غریب ترتیب پذیرفت - بلطفی و زینتی که مشاهده اطراف آن دریاچه که از روی فسحت منظر و صفای نظر از دل کشمیر و تال صفاپور طرب افزا تر است - و باعتبار نزهت باغ و صفای آب باغ زاغان و نهر انجیر هری از یاد می برد بلکه از روضه رضوان و جوی شیر بهشت یاد میدهد - خاصه در موسم زمستان که آب رود بافراط و تفریط فصل برشکال و تابستان نیست و در کمال اعتدال می باشد :

بیت

چنین نزهت کده اندر جهان نیست
مگر باغ جنان، گرچه چنان نیست
ز لطف آبشارش فیض در جوش
رود از دیدن آن هوش از هوش

از سواخ اقبال این دولت ابدی انتا که در صوبه اودیسه چهره نما گشت کسر لشکر تفرقه اثر تلنگانه است و فتح قلعه منصور گده - توضیح این ایهام آنکه بر طبق فرمان قضا امضا باقر خان متوجه تسخیر منصور گده که بنام بانئی آن منصور نام غلام قطب الملک اشتهار دارد متوجه شده چون نزدیک رسید - شیر محمد خان گهاسته قطب الماک بنابر آنکه پسامان قلعه و سرانجام قلعه داری خصوص استحکام برج و باره و سد مداخل و مخارج آن پرداخته درین باب کما ینبغی سعی بلیغ بجا آورده بود بخاطر جمع با جمعیت تفرقه اثر خود که در آنولایت به سد

هزار سوار و ^۱ [دوازده هزار] ع پیاده جلد و جرار بود بکارفرمای ارباب مستعد مواجه و مقابله و آماده مدافعه و مقاتله مرکب اقبال گشت - و اکتفاء بتحصین حصار نموده چهاردهم دی ماه باهنگ جنگ صف در میدانگاه میانه سمت شمال و شرقی قلعه تسویه صفوف نموده از روی تهور و تجلد بسلاحشوری در آمد - باقر خان با مایر تابینان و بندهای بادشاهی و جمعی از زمینداران آنحدود بتوزک تمام صف نبرد و یسال قتال آراسته رو بدفع ایشان آورد - و قبل از آنکه دلیران از هر دو سو باهم برآمیخته در یکدگر آویزند پیادگان سپاه دکن برسم معهود نخست بازو به بان اندازی برکشوده از برج و باره قلعه نیز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژاله آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران ساختند - درینحال باقرخان فوج هراول را که بسالاری^۲ محمد شریف خویش خود مقرر داشته بود بمدافعه هراول مخالفان نامزد ساخته خود رخ بقول آن گروه ادبار پژوه نهاد - و هر دو به یکبارگی برانگیخته برقلب ایشان که مشتمل بر چهار صف پی در پی از سوار و پیاده جرار بود تاخندند - و آن تیره بختانرا که تاب صدمه اولیای دولت برق صولت نداشتند د حمله اول از یکدیگر متفرق ساختند - چنانچه جمعی کثیر از ایشان کشته گشته خلعتی بیشمار گرفتار شدند - و باقی ایشان پراکنده و پریشان گردیده پناه بچنگل و کهنسار بردند - و غنیمت بسیار بدست ارباب نهب و تاراج افتاد - باقرخان از آنجا که راه سرداری است نگذاشت که خاطر متحصنان قرار گرفته آرام پذیرد - بنابراین بهان پا تا پائین دیوار قلعه یک جلو تاخت - و دلاوران عسکرفیروز نردبانها که بجهت آن روز ترتیب داده بودند برگردن گرفته پهای حصار رسانیدند - و بمجرد رسیدن قدم بر آنها گذاشته رو به برآمدن برج و باره آوردند - نگهبانان قلعه که مردم دکن ایشانرا نایکواری گویند بمحض ملاحظه اینحال از کار رفته یکبارگی دست و پا گم کردند - و چاره کار خود در زینهار طلبی دیده ناچار برسم معهود دکن که در وقت تنگی عرصه کارزار از روی بیچارگی کاه برگی بدندان گرفته درینصورت طلب امان می نمایند عمل نموده به تسلیم کلید

قلعه دارالنجاة سلامت و امن آباد عافیت بر روی روزگار خود کشودند -
 باقر خان بعد از فتح قلعه را به میر علی اکبر نام ملازم خود سپرده
 فوجداری آن ولایت را به صفی قلی منصبدار باز گذاشت -

نومید شدن خانجهان و دریا خان و رفتن بسوی مالوه با هزار شورش انگیزی

از آنجا که خیانت و خوف و غدر و حذر بر طبق حقیقت قضیه
 الخائن خائف والغادر حاذر متلازم یکدیگر اند بمثابه که در یک ماده مطلقا
 از هم تخلف ندارند - درینولا بنابر آنکه از شامت آن دو شوریخت
 بد فرجام که بسر وقت بی نظام افتاده بودند و سلسله نظم احوالش از
 انتظام رفته بود چنانچه سر تا سر زمین دکن شورش خیز و آشوب انگیز
 گشته کار بدان کشید که ملک و مال دیرینه سال آن سلسله یکبارگی
 بمعرض تلف درآمد - لاجرم آن دو بد نهاد چون بر نظام الملک اعتماد نداشتند
 از راه دورینی بخاطر آوردند که مبادا خلاص خویش در گرفتاری ایشان
 دیده سلامت خود در تسلیم آن بد اندیشان اندیشد - ناچار صلاح کار فاسد
 خود را در آن دیدند که از راه مالوه بولایت پنجاب شتافته از افغانان
 آن سرحد استمداد نمایند - بمحلا باین اندیشه ناقص با صدر و ایل و سایر
 افغانان از نواحی دولت آباد تا تنور شتافته از آنجا براه دهرن گانو و
 جویره ۱ و انیه و باقر روانه سمت مالوه گردیدند - چون در علم قدیم
 تقدیم این امر که عبارت است از استیصال آن گروه خذلان مال بحسن سعی
 این دو سردار نامدار یعنی عبدالله خان و سید مظفر خان حوالت رفته بود
 لاجرم در باطن اینمعنی علت شده بظاهر آن عارضه که سبق ذکر یافت سبب
 گشته حسب الحکم اشرف سید مظفر خان از بالاگهات بدرگه معلی آمده
 بود بعد از اطلاع بر کماهی حقیقت حال خانجهان سید مظفر خان از حضور
 اقدس و عبدالله خان از پائین گهات بتعاقب او مامور گشته حکم معلی

۱ - در منتخب اللباب این مقام را جویره و چونپره نوشته - [صفحه

شرف نفاذ یافت که از هر جاکه این دو سردار بیکدیگر پیوندند استیصال آن بدنهادر پیش نهاد سازند - و به نیروی اتفاق که بالخاصیت موجب موافقت تأیید آسانی است اصل وجود آن بد گهر را از بیخ و بنیاد برآرند - و آنحضرت از غایت اهتمام درین مهم متوجه تجهیز عسکر ظفر اثر و سرانجام سپاه نصرت پناه شده بی استفسار از اختر شناسان ساعتی مسعود بهمت شروع این مهم خود اختیار نموده روز نهم دیماه چندی از امرای عظام و سایر منصبداران مثل سراقراز خان و دوارکا داس و مادهو سنگه ولد راورتن و بکه تازخان و شیرزاد و اوگرسین و شیام سنگه و جگنناته راتهور و امیریگ با صد تن از گرزداران شیرافکن که همانا تن اسفندیار و دل تمکن داشتند درین فوج متعین ساختند و مقرر فرمودند که براه بیجاگده متوجه ماندو گردند - و همه جا از مخالفان خبردار بوده بر اثر آن گروه ادبار پڑوه روانه شوند - چون سردار مذکور در کمال استعجال مرحله پیا گشته در قصبه تالگانو بعید الله خان پیوست فی الحال از آن مقام طبل رحیل بر سبیل استعجال کوفته بشتاب باد و معاب از دنبال شتافته بیست و هفتم دیماه چون بسرونج رسیدند خبر یافتند که آن سیاه روزان دو روز قبل از نزول عسکر اقبال در آنجا رسیده اراده تاخت شهر داشته اند - و بحسب اتفاق خواجه عبدالهادی ولد صفدر خان که از جانب پدر حاکم آن محال بود با خواجه بابا و گروهی دیگر چهار گهری قبل از وصول آن گسسته امید داخل سرونج شده توفیق حراست شهر یافته بود - آن مخدول جاوید از دریافت پیشنهاد خاطر نومیده شده ناچار با یک جهان حرمان از آنجا رو تافته دو حلقه قیل سرکار خاصه شریفه که مشتمل بر پنجاه و شش زنجیر بود بدست آورده رو بوادی فرار و ادبار نهاد -

روز چهارشنبه بست و پنجم دی ماه موافق پانزدهم جمادی الثانیه منته هزار و چهل هجری بساعت هایون که سعود آسانی انواع انتظار سعادت شمار مجلس مقدس نموده بودند و کف الخضیب دستها بدعای دولت

جاوید مقرون برکشوده بزم قدسی وزن شمسی از سال چهلیم عمر ابد طراز آنحضرت که تا بقای بقا و امتداد مد مدت آن بر صفحه روزگار و افراد دقاتر لیل و نهار باقی باد زینت و ترتیب یافته خدیو روزگار خورشید وار به برج کفه میزان تحویل نموده و پاهای برابر را بزر و گوهر آموده خویشتن را بنابر انجاح حوایج نیازمندان نوع بشر برسم معهود با سایر اجناس و نقود دیگر منجمیده بر اهل استحقاق هفت کشور قسمت فرمودند -

کشته شدن دریا خان بدست اولیای دولت

کشد آدمی را دو جذبه بزور یکی آب روزی دگر خاک گور کشایش این دو کشش که هانا از یکدست است اجل رسیده و قسمت دریافته را از جا درآورده تا آنجا که میخواهد میکشد و در هیچ مقام قرار و آرام نداده کشان کشان تا بمقصد می دواند - چنانچه خانجهان کافر نعمت و دریا ناسپاس را که جاذبه خاک ولایت کالنجر و بندیده بل کشش زبانه شعله سعیر و جحیم و آبشخور سرچشمه صدید و حمیم از راه این دو سرزمین بجانب خود می کشید هانا بدین وجه بی خویشتن داری از دولت آباد راهی شده بدون آنکه مقصد مشخص و سر منزل معینی داشته باشند هایم و سرگردان میگشتند - تا آنکه دریا شوریده سر که پیانه عمرش چند روزی پیشتر از خان جهان پر شده بود درینولا در سرزمین بندیده سر نهاد - و خانجهان یکدو گام آنسوتر در نواحی کالنجر گردن از بار سر آزاد ساخت - تفصیل بیان و کیفیت قتل دریا بد سرانجام آنکه چون سابقاً گذار خانجهان بر ملک بندیده اقتاده بود بکرماجیت پسر ججهارسنگه اغراض عین نموده سر راه برو نگرفت و ازینوجه او و پدرش در معرض عتاب و خطاب بادشاهی درآمده همواره خایب و خجل میزیستند و پیوسته در صدد آن بودند که از هر وجه که رو دهد باقدام عنبرخواهی پیش آمده بتقدیم خدمت راه خود پاک سازند - درین ولا که خانجهان و دریا قدم بملک ایشان نهاده خواستند که از کالی سر بر آرند بکرماجیت اینمعنی را که پیوسته از خدا میخواست از لطایف غیبی شمرده بافواج آراسته خویش غره بهمن ماه به تگاپو درآمده سر راه

بر ایشان گرفت - و نخست بدریا که چنداول بود برخورد بزد و خورد درآمد - آن سرمست باده غرور نیز که رسائی این نشاء هوش ربای در کاسه سر تهی مغزش سرشار افتاده بود بی محابا بر فوج بکرماجیت حمله آور گردید - و درینحال که او سرگرم جانبازی شده در پی حریف اندازی بود قضا را تفنگی که از بس درینمقام بجا افتاده آنرا لطیفه غیبی توان خواند بر سر او خورده از پا در آمد - چون دریا بادپیا را سفینه عمر در گرداب فنا افتاد و از زیاده سری ها حباب آسا کاسه سر بباد هوا برداد افواج بندیده به گمان آنکه سردار این فوج خانجهان بود از اطراف بر سر او ریختند - و خانجهان درین میانه فرجه قرار یافته بر یک کنار عرصه زده جان مفت از میان برد - در آن چپقلش و تعاقب که بعد از ظهور قرار خانجهان رو نمود قریب بچهار صد افغانان با یک پسر دریا بی سر شده - و دویست بندیده در عرصه کارزار بمقام جانسپاری درآمده مراسم سپاس گذاری حقوق نعمت بقیاس ولی نعمت جاوید بجا آوردند - چون این قضیه که از اتفاقات حسنه روزگار بود بکرماجیت بدرگاه معروض داشته سر دریا با پسرش ارسال داشت هفدهم بهمن ماه بدرگاه رسیده چندی بر سر راهها افتاده از لکدکوب حوادث پاداش بی طریقی و بی راهی مییافت - بکرماجیت بخطاب جگراج نامور گردیده بمرحمت خلعت و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازگی اندوخت - چون شرارت وجود نابود دریا مردود از شراره آتش باروت فرونشست خانجهان وداع صبر و قرار کرده مدهوش وار زمام اختیار خویشتن داری از دست داده هر روز مسافتی پی سپر میکرد - و موکب اقبال از دنبال آن ادبار مال بر سبیل استعجال مراحل پیموده سیزدهم بهمن بموضع نیمی از اعمال بهاندور^۱ پانزده گروهی سیپهنده^۲ رسیدند - و پندهای پادشاهی خبر یافتند که مسافت میانه ایشان و آن سرگروه کوتاه اندیشان زیاده از ده گروه نه مانده بنابراین آن بیدرنگ باهنگ یکرو کردن معامله او از روی عجلت تمام رو براه سرعت نهادند - چون خانجهان از وقوع پاداش

۱ - در شمال و شرقی جهانسی واقع است -

۲ - در شمال کالجبر واقع است -

کردار لکدکوب هجوم حوادث روزگار و پایمال دست برد آفات لیل و نهار شده از ایلغارهای پی در پی نیز کوفته گشته - چنانچه سواران از کارمانده و در چهارپایان قوت رفتار نماند معنهای زخمی بسیار همراه داشت - بنابراین در آن روز دیرتر راهی شده - ازین راه جمعی از افواج قاهره خود را زود بدو رسانیدند - و از همه پیشتر مقدمه جنود فتح و ظفر سید مظفر خان که همه جا مانند طلوعه بخت بلند پیش موکب می شتافت دنبال آن برگشته بخت را دریافت - و چون خبر رسیدن مقدمه لشکر ظفر اثر باو رسید سراسیمه شده یکبار از جا رفت - و باوجود عدم ثبات قدم با پانصد سوار کارآزوده جانشینان بر سر راه سپاه ظفر پناه ناچار پای قرار بر جا و استوار داشت - و زخمیانرا باندک مایه خزانه که از دستبرد قاراج حوادث زمانه بازمانده بود با چندی از افغانان زبون اسپه پیش فرستاد - خان فیروز جنگ در آنروز شهادت هاشمی را بکار برده با صدمه سیل و صولت برق بر خیل لشکر آن خرمن سوخته حمله آور گشت - و از آن طرف خانجهان با افغانان حمیت سرشت ناموس دوست بر سر جان پا محکم نهاده و سپر صدمه آن قضای مبرم شده و دست از جان شسته بی محابا بزد و خورد در آمد - کوتاهی سخن در آنمقام که زبانه آتش حرب بلندی گرای گشته معامله بداد و ستد جانها افتاد - و صفدران تهور متش مانند نهنگان خشمگین با تندی شیر و تیزی شمشیر بر اعدای هم تاخته آتش کین هنگامه رزم را گرمی دیگر دادند - از هر دو صف رزم جویان تند خور و بیرونی هم شده از فرط پر دلی چندین خانه زین تهی ساختند - و چون پروانه بی پروا خود را بر آتش زده در دستبرد شجاعت دست از رستم دستان بردند -

مثنوی

تن از آهن و دل ز فولاد شد	بنای جدل سخت بنیاد شد
بویرائی هم کشادند دست	چوسیل آن دو خیل خرابی پرست
چو جوهر بدنان گرفتند تیغ	دویدند برهم یلان بیدریغ
برون جست شمشیر خود از غلاف	چو برق از رگ ابر بهر مصاف
که شد تیغها جفت مقراض وار	چنان گشت دست و بغل کارزار

در آخر کار بیمن چهره کشفی توجه آن نظریافته تائید خدائی شاهد فتح در آئینه تیغ مجاهدان نصرت انتا صورت نما گردید - چنانچه در اندک مایه مدتی به نیروی کارگری اقبال خدیو روزگار کار اکثر آن زیاده سران رزم ساز از دست بازی بسر بازی کشید - و از جمله نامداران عسکر ظفر اثر شیرزاد خویش خان عالم مردانه تلاش نمایان بظهور آورده خود نیز در عرصه جلالت نقد جان باخت - و همچنین راجه دوارکا داس نبیره رای سترسال درباره کشش و کوشش پای کم نیاورده تنی چند از آن زیاده سران را مسافر ملک عدم ساخت و خود سر بسر حق گذاری نهاده بکار آمد - چون خانجهان اکثر مردم خود را قتیل و مجروح دید - خصوص محمود نام پسر او و صدر روهیله که نیروی بازو و گرمی پشت او بدیشان بود بکار آمدند و خانجهان نام پسر دیگرش را از تفتنگ زخمی منکر بر روی ران رسید - و بدو نیز چند زخم نمایان رسید ناچار ثبات قدم را خیرباد گفته راه فرار سر کرد - و مطلقاً هیچ چیز مقید نه گشته قطع طریق فرار اگرچه فی المثل گام واری باشد غنیمت می شمرد - چنانچه فیلان کوه پیکر که همراه داشت بحساب کاهی بر نداشته جایجا گذاشت - بلکه منصوبه خود در آن دانست که شاید دمی چند بهادران غنیمت گیر را بدان مشغول ساخته خود در آن فرجه فرصت هزیمت بیابد - از جمله فیلان بیست زنجیر بدست دلاوران شیر افکن فیل گیر افتاد - باقی راجه امر منگه زمیندار بهاندور گرفته بموکب اقبال فرستاد - چون خانجهان گریزان گشته افتان و خیزان خود را بنواحی کالنجر رسانید سید احمد قلعه دار کالنجر سر راه بر آن گمراه گرفته جمعی کثیر از همراهان او را به تیغ گذرانید - و چندی دیگر را با ^۱ [حسین] نام پسر و تومان و طوغ و علم و بیست و دو زنجیر فیل بدست آورده بدرگاه عالم پناه ارسال داشت و بجلدوی ابن تلاش مردانه بخطاب جانبا زخان سرافراز شد - و خانجهان بکارفرمائی اضطراب عنان بشتاب سپرده تاکنار تالاب سیمنده که بیست کرده مسافت درمیانه بود هیچ جا عنان یکران خذلان مثلی نه ساخته یک جلو تاخت - و عنان اختیار از

دست فرو هشته درین مقام که خاک دامنگیرش گریبان گیر گردیده بود قرار
اقامت داده از سر کوچ درگذشت - و از ته دل همراهان خود را میان
مرافقت و مفارقت مختار ساخته اکثر را بجذائی گزیدن تکلیف داد - در آن
میانه جمعی را که ملاحظه حمیت افغانی بل رعایت حق نمکدانی ملحوظ
بود ازین رو تا همه جا همراه بودند درینجا نیز همراهی گزیدند و باقی
سر خویش گرفته براه خود شتافتند - و ازینجانب دولتخواهان در روز
دوشنبه چهاردهم بهمن ماه موافق غره رجب پیشنهاد همت ساختند که
بهر صورت که رو دهد امروز معامله او را بکرو سازند - و بحکم این
قرارداد از عقب او فوج فوج از دریای لشکر طوفان اثر بشتاب موج
گرداب پی در پی شتافتند - نخست سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد
سوار گرزدار و چندی دیگر از بهادران عسکر ظفر اثر بان فلک زده
برخورددند - و آن برگشته بخت با عزیز نام پسری که اعز اولاد او بود
و ایمل و جمعی دیگر از افغانان از عمدهای سرداران او که باو پایداری
نموده بودند بنابر آنکه دل برهلاک نهاده دست از جان شسته بودند قیل
را پیش رو نهاده بروش راجپوتان همگی از اسپ پیاده شدند و رخ بعرضه
پیکار نهاده با فوج شاهی رو برو گشتند - پیش از همه مادهو سنگه با چندی از
گرزداران پیشدستی نموده با ایشان بدار و گیر درآمد و از غایت جرأت
و جلادت در عرصه کلوزار چون کبان سینه به تیر داده مردم هر دو صف
چون مژه درهم آویختند -

مثنوی

نهنگان ز دریا بدشت آمدند	خرامنده شیران یگشت آمدند
در آن عرصه شوری برانگیختند	که در چشم محشر نمک ریختند
ز برندگیهای شمشیر کین	لب زخم بر تیغ گفت آفرین
ز هنگامه دست برد یلان	نجستی کسی جز خدنگ کبان
ز مغز دلیران در آن دشت کین	سری بود پر مغز گوئی زمین

اگرچه درین رزمگاه افغانان بحکم آنکه پای گریز نداشتند ناگزیر
شمشیر تیز گرفته بمبادرت درآمد بودند اما داد کشش و کوشش داده
باوجود کمی عدد مردانه وار با دمی پرکین و جبینی سراسر چین

روبروی بهادران پردل چنانچه باید گشتند - و آن سرگشته خون گرفته نیز چون کارش بر سر افتاده بود و روزگارش بپایان رسیده در عرصهٔ پیکار به هیچ وجه من الوجوه پای کم نیاورده دست و پای بسیار زده تلاش و تردد بیشمار بر روی کار آورد - و باوجود آنکه چاره گری سعی سودی نداشت و اصلاً امید بهبودی نبود بقضای خدا بمبارزت درآمده مشقت بر نشتر و پهلوی بر نوک خنجر میزد تا آنکه از اطراف عرصهٔ مصاف زخمهای نمایان خورده - خصوصاً از زخم برجههٔ مادهو سنگه که پیشتر از همه پرو زده بیشتر از همه کاری افتاده بود - باوجود اینحال تا تاب و توان خویشتن داری داشت از خود نفرت از پای درنیامد - آنکه اکثر دلاوران که چون دشنه بخونش تشنه بودند تا رسیدن سید مظفر خان امانش نداده بزخمهای پیاپی سیف خاک وجودش را بصرصر فنا دادند - در آن میانه قریب بسی سوار از همراهان او خود را بیک کناره زده بتنگ و تا سر بدر برده پی کار خود رفتند - و دیگران قریب بصد کس که عار قرار بخود قرار دادند پا محکم نموده قطعاً نه لغزیدند و بر سر جان نه لرزیده در پای تیغ تیز نیز ثبات قدم ورزیدند - مثل عزیز و ایل و چندی دیگر که از کشتن و مردن ابا و پروا نکرده پروانه وار خود را بیدریغ بر شعله تیغ آتش آمیغ زدند - و از موکب اقبال درین جدال سید ماکهن ولد سید عبدالله نبیرهٔ سید مظفر خان با بیست و هفت تن دیگر سر در را، جانبازی داده سرافرازی جاویده خون بها گرفتند - و چندی دیگر محضر دلیری را بخط زخم نمایان رسانیده رایت مردی برافراشتند - در آن وقت که گرزبرداران سرهای آن زیاده سران از تن جدا ساخته بر سر نیزه کرده بودند عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با سایر سرداران عسکر ظفر از دنبال رسیده بشکرانهٔ ابن فیروزی که بتازگی روزی اولیای دولت ابد طراز شده بود از روی نیاز شکر کارساز حقیقی بها آورد - و سر خانجهان و عزیز و ایل را همراه خواجه کامگار برادر زادهٔ خود بدرگه عالم پناه فرستاد - و فرید نام پسر خانجهان که زنده گرفتار شده بود با جان جهان که زخمدار پناه بزن دریا برده بود با جلال برادر خورد بهادر خان مقید نموده بیکه تازخان سپرده روانهٔ حضور پرنور ساخت :

ایات

کجا این سر و اعتبار^۱ [سنان] ع مگر از پی عبرت دیگران
سری را که بودی ز صندل بدرد^۲ [سنانش بیازی پراز کاه کرد] ع
سروش آمد آخر اگر رفت تن بود عذر آن رقتن این آمدن

بامداد روز دوشنبه بیست و دوم ماه مذکور موافق اواسط رجب
که عید الفتح اولیای دولت جاوید نصرت بود خواجه کامگار سر آن تیره
روزگار را بدربار سپهر مدار رسانید - و معتمد خان ازینمعنی خبردار گشته
باهنگ مزده رسانی پیشتر شتافت - و بهنگامی که خدیو روزگار در آب
قپتی کشتی سوار از شکار مرغابی صید خوشوقتی و کامیابی می فرمودند
ادای نوید فتح و بشارت نصرت نمود - آنحضرت شکر و سپاس بقیاس
و منتهای بی منتهاء واهب متعال بجا آورده از روی شگون برسم معهود
امر بنوازش تقارن شادبانه فرمودند - و ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم
تهنیت بجا آوردند - و فتح نامها متضمن به بشارت استیصال آن خسران
مال بجبهت یمین الدوله آصف خان و مهابت خان خانخافان و سایر
صوبه داران و امرای سرحد ارسال داشتند - و عبدالله خان بهادر و سید
مظفر خان را از روی عنایت بی غایت به فرمانهای عاطفت عنوان اختصاص
داده مصحوب عبدالله بیگ با خلعت های فاخره فرستادند - و معتمد خان
برسم مزدگانی از عنایت خلعت خاص تشریف یافته - و خواجه کامگار
باضافه منصب و مرحمت خلعت خاص و اسپ سرمایه اعتبار اندوخته
بخطاب عزت خانی نامور گشت - و بکارفرمایی مصالح ملکی برای اعتبار
خیره چشمان سرهای پر شور و شر آن خیره سران آویزه گوش دروازه
قلعه برهانیپور شد - و چندی راسالال عبرت ارباب خبرت و سرمایه
بصارت ارباب شرارت بود - درینوقت که سر پیر خان مخاطب به خانجهان

۱ - ع [چنان] ل -

۲ - ع [زمانش بیازی پراز کاه و گرد] صفحه ۳۳۳ - حصه اول
منتخب اللباب در نسخه کتبخانه آصفیه حیدرآباد بجای سنانش زمانش
رقم شده -

بعد از سر دریا بدرگاه والا رسید شاعر جادو بیان طالب کلیم این در یتیم
در رشته نظم انتظام داده بعرض اعلی رسانید و صله سرشار یافت :

قطعه

این مژده فتح از پی هم زیبا بود این کیف دوبالا چه نشاط افزا بود
از رفتن دریا سر پیرا هم رفت گویا سراو حباب این دریا بود

چهره نمائی شاهد مراد عسکر منصور که

عبارت است از فتح قلعه دهارور

بنقاب کشائی اقبال این تائید پرورد

عنایت ذوالجلال

چون سایر مهبات این دولت خداداد خدا ساز است و از مزید
سعی کارگزاران و میانجی کوشش مددگاران بی نیاز لاجرم همه وقت
و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق
دلخواه درست می نشیند و اسباب پیشرفت کار اصحاب سهم السعادت
خود بخود آماده و مهیا گردد - شاهد صدق این مقدمه فتح قلعه محال
کشاد دهارورا است که به کمال حصانت و استحکام بر روی پشته مرتفع
اساس یافته بر اکثر اطراف آبکندهای ژرف و شکستهای سهمگین هولناک
و جره های عمیق دارد - و تا حال تصور فتح آن در آئینه خیال هیچ کشور
گیری صورت نه بسته بود از سلسله جنبانهای اقبال کار ساز فتح آن در لباس
ترکتاز روی نمود - و حقیقت این واقع آنکه چون اعظم خان از راست
رویهای اندیشه درست بخاطر آورد که نخست به قصبه دهارور و پینته که
بلغت دکن عبارت از بازارگاهی است که اهل نواحی آنجا هر هفته یکروز
معین بجهت خرید و فروخت آنجا فراهم می آیند بتازد - و آنگاه بر سر

۱ - این قلعه در جنوب و شرق پیر بفاصله بیست و هشت میل

انگلیسی واقع است -

قرارداد معهود آمده تعاقب بهلول و مقرب خان پیشنهاد همت سازد - لهذا بانصرام مافی الضمیر بی محابا از قصبه گذشته در چار دیوار توپ رس حصار پای ثبات و قرار مستحکم نموده خبر یافت که مخالفان چندین زنجیر فیل و اسباب و اموال مردم قصبه بخندق درآورده و پشت به پناه قلعه داده رو بمدافعه سپاه نصرت دستگاه نهاده اند - از آنجا که راه سرداریها است و شرط کارگزاری خود با سایر بندهای درگاه سوار شده بکنار خندق آمد و اهل قصبه را که از روی خیره چشمی بچیره دستی درآمده گرم بان اندازی بودند بیاد تفنگ گرفته از آنجا بضرب زور بیجا ساخت - و ارباب تهور اسباب نهب و غارت هزیمت آنها را مفت خود دانسته بی محابا بدرون خندق ریخته غنائیم بسیار و اسباب و اموال پیشار به یغما بردند - بعد آن بموجب فرموده خان مذکور پیادهای راجه ججهار سنگه در صدد سربازی شده بخندق درآمدند - و آن پیادهای جلد و جرار که هنگام گیر و دار پای کم از سوار نمی آوردند و در مقام سرعت سیر بر تگاوران بادپا پیشی می جستند از سر جان گذشته با اجل دست و گریبان شدند - و به تنگنای عرصه خندق درآمده چندی از تیر و تفنگ کمین کشایان بروج قلعه جاان باختند - و چندی باوجود زخمهای کاری چهار زنجیر فیل و بیست و هفت اسب و شتر و گاو بسیار و دیگر اموال و اسباب از خندق برآوردند - از تهور ایشان اکثر دلیران و یغائیان لشکر دل یافته بخندق درآمدند و آنچه از صامت و ناطق یافتند متصرف شدند - و درین مرتبه نیز پیادهای بندیله سه زنجیر فیل و پنجاه اسب بدست آوردند - اعظم خان بجلدوی تجلد سایر غنائیم را بارباب تاراج باز گذاشته بجهت سرکار خاصه بر فیلان رقم اختصاص کشید - و چون شب در آمد بمقتضای شرط سرداری در خندق پیاده پا براه نهاده اطراف چار دیوار حصار بنظر درآورده درباره ست و جوی مداخل و مخارج قلعه دقیقه از دقایق فکر و تدبیر نامرعی نگذاشته - و در عین تعمق نظر دریچه بگج و سنگ مسدود نموده دید نه ممکن بود که از آن راه فرجه یافته نهفته بقلعه در آیند - بنابر آن در حال بیلداران و سایر عمله و فعله این کار را طلب فرموده بانعام گرانمند دل داده نیرو افزود - و بدین طریق سرگرم این کار نموده

بجد کلی و اهتمام تمام بشکافتن آن بازداشت - و در آن سمت ملجاریها قرار داده جابجا نگهبانان برگذاشت - و چون متحصنان مثل سیدی سالم حبشی و پدر اعتبار راو و برادران او از قسمت یافتن ملجاریها خبردار شده در محافظت حصار مبالغه بیشتر نموده سرگرم بان اندازی و بندوق افگنی و توپ کشائی شدند - درین اثنا بنا بر آنکه کار اصحاب سهم السعادت خود بخود مهیا و آماده میگردد قضا را از نقاب حجاب غیب شاهد لطیفه شریفه روی نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علت کسر قلب اعدا شد - چه توپ کلانی که سرمایه پشت گرمی اهل حصار بوده و آنرا بصد جر ثقیل بالا برده بر دروازه قلعه نصب نموده روی لشکر را بان نگاه می داشتند اربابه آن توپ در انداختن نخستین از صدمه آن شکست و توپ غلطان بر روی برج افتاده از کار باز ماند - و اعظم خان در آن میانه بمشایه کار بر ایشان دشوار ساخته عرصه بر همگنان تنگ گرفت که فرصت پرداختن و مجال اشتغال بساختن اربابه و رفع توپ که بآسانی دست بهم نمی داد نیافتند - چنانچه خان مذکور بعد از وقوع آنواقع روبروی دروازه منصوبهای فتح فروچیده در همان گرمی مرحمت خان و میرغیاث را با جمعی از بندوقچیان فرستاد که بر کنار خندق قرار گیرند و در پناه چپوتره کوتوالی ملجاری ساخته کار بر اهل حصار تنگ و دشوار سازند - بالجمله با آنکه اکثر بندهای دولت خواه بادشاهی خصوص امرای دکن بنا بر دشواری کار و حصانت حصار صلاح در محاصره ندیده با اتفاق می گفتند که صرف وقت درین راه نقد فرصت بخاک ریختن است و درین معامله پافشاردن سرروشته کار خود از دست دادن است - لیکن از آنجا که اعظم خان را بخت کارفرما و اقبال راه نما بود مطلقاً این سخنان را بسمع رضا اصفا ننموده در خاطر راه نداد بلکه همچنان بر سر کار خود بوده مرقبه بر مرتبه مراقب جد و جهد می افزود - در آن چند روز جمعی از پراکنده گویان را که خلل در رسوخ عزیمت می انداختند بهر گوشه متفرق ساخته خود با مردم یکدله سرانجام کار ولی نعمت جاوید را وجه همت بلند نهمت ساخت و از صفحات صحایف اعمال و جراید مساعی اهل قلعه که عنوان تهاون و تکسلی داشت آیات وهن و ضعف مطالعه نموده یکبارگی در پی کارسازی

یورش شد - و بامداد روز دو شنبه هشتم ماه بهمن به عون و صون ایزدی مستظهر و معتضد گشته رو بسوی قلعه آورد - و سایر دلیران لشکر به هیئت مجموعی از جانب دروازه دیگر که آبکند و جر نداشت انداز یورش نموده متوجه شدند - و از اطراف دلاوران فراز دشمن بیکدیگر پیوسته و زینه ها بر دوش نهاده تکبیر گویان پای براه حصار برداشتند - و بمجرد رسیدن نردبانها باطراف برج و باره برافراشته و پا بر مدارج آن گذاشته بیالا برآمدند - و برخی بدست آویز کمند بر کنگرهای بروج عروج نموده کارنامه این نوع قلعه کشائی که از آن روز باز در بند ایشان است بر طاق بلند نهادند - و مرحمت خان نیز از جانب دیگر در آمده در پیچۀ دروازه را از طرف درون کشاده و اعظم خان با سایر امرا از آن راه داخل قلعه شد - تا آنوقت قریب ^۱[دو] هزار کس از راه برج و باره بقلعه درآمده دست بغارت و تاراج برکشادند - و اسباب بسیار و اموال بیشمار از نفایس اقمشه و امتعه و نوادر جواهر و مرصع آلات و زیور گران مایه و ظروف طلا و نقره و ستور و مواشی و امثال اینها بجوزۀ تصرف سپاهیان درآمد - و سر تا سر قلعه از باب صامت و ناطق بنا بر دست انداز ارباب یغما بیاد نهب و تاراج رفته آنچه نام مال بر آن توان نهاد گرد از بنیاد آن برآمده بوم و هر و دیوار و در حصار بجاروب غارت پاکروب گردید - چنانچه مبلغهای کلی از میان رفته برنده آن معلوم نشد - و مستحفظان حصار از سرداران گرفته تا سایر عمله و فعله قلعه با اهل و عیال دستگیر شدند - سیدی سالم قلعه دار و پدر و برادران و اهل و عیال اعتبار را و اهل بیت شمعن عم ملک بدن و جدۀ مادری نظام الملک بدست در آمدند - اعظم خان چندی از ایشان را که نگاهداشت آن ضرور بود نگاهداشته دیگرانرا بنا بر درخواه امراء دکنی بصیغه صدقه فرق فرقدسای آزاد ساخت - بعد از آن بسر انجام مایحتاج قلعه پرداخته سامان آذوقه و اسباب توپخانه نمود - و هفت صد تفنگچی و باندار و توپچیان ماهر حکم انداز با صد سوار و چندی از منصبداران را در قلعه بازداشته نگاهبائی حصار

بسررداری، میر عبدالله رضوی مقرر ساخت - و بعد از فراغ خاطر فتح نامه بدرگاه والا ارسال داشت - چون بعرض اشرف رسید آنخدمت شایان موقع استحضار نمایان یافت و خدمت گذاران محل تحسین و احسان بی پایان گشتند - اعظم خان بعنایت خلعت خاصه و اضافه هزاری ذات و هزار سوار بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و دو اسپ از دیوبند خاصه با زین مطلا و راجه چهارسنگه بندیده خلعت و اسپ و سرحت خان از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار سوار و خلعت نوازش یافتند - افواج نظام الملک که بیست گروهی قلعه دهارور اقامت داشتند بمجرد استماع این خبر از آنجا کوچ نموده بنواحی قلعه قندهار که در آن آوان بمضیق محاصره افواج پادشاهی درآمده مشرف بر گبرگیر تسخیر شده بود شتافتند که شاید باتفاق دستبرد نمایند و باین حرکات ناقص باعث شغل قلب و پراگندگی خاطر دولت خواهان شوند - خان مذکور بیدرنگ آهنگ تادیب آن گروه نموده از آنجا کوچ کرد - در اثنای این حال خبر رسیدن رندوله خان سر لشکر عادلخان که در آن نزدیکی از اعظم خان درخواست رخصت ملاقات نموده دستوری یافته بود بدان خان عظمت نشان رسید - خان مذکور همان جا توقف نموده بجهت مزید تفقد و دلجویی او یاقوت خان و اوداجیرام و کهیلوچی و جمیع امرای دکنی و حبشی را بهمراهی ملتفت خان خلف خود و چندی از اولیای دولت بر سهیل استقبال فرستاده او را بدین مایه احترام بلند پایه ساخت - و باعث آمدن رندوله خان آن بود که عادل خان ده هزار سوار بسرداری او و پدرش فرهادخان بمراسم محال متعلقه خود که در سمت سرحد نظام الملک واقع است فرسته ده بود که آن سر زمین را از آسیب تعرض ایشان محفوظ داشته درباره تسخیر و تصرف قلاع و پرگنات متعلقه نظام الملک که شاهنشاه مالک رقاب بجهت تالیف قلب عادلخان بدو مرحمت فرموده بودند کوشش کند - بعد از آمدن باعظم خان نوشت که چون عادلخان درینولا پنازی در سلک دولتخواهان درگاه والا انتظام یافته این قلیل جمعیت سپاه را در جنب کثرت موکب اقبال حضرت سلیمان مکانی قدر و مکانت خیل موری ندارد بخدمت ارسال داشته که بتقدیم خدمتی از خدمات این دولت ابد طراز سرافراز

گردد - الحال این بنده درگاه درخواه آندارد که پاذن دریافت حضور امتیاز یافته در آنچه مقتضای وقت و صلاح حال باشد باستصواب رای صواب آنخان کامیاب بعمل آرد - چون اعظم خان برین مضمون وقوف یافت با آنکه میدانست که او بظاهر اظهار وفا و وفای می نماید و باطناً از راه نفاق با نظام الملک اتفاق تمام دارد و باستیصال کئی او راضی نیست بنابراین اغراض عین و مدارا که از ستوده آئینهای دل پسند ارباب خرد ارجمند است و سر همه خصایل محموده و سایر شیوهای ستوده سرداران از مکنون ضمیر او قطع نظر کرده به او بمقتضای سخن نخبکم علی الظاهر عمل نموده به تقریر دلپذیر حکیمانه جواب بر طبق مصلحت باز داد که چون درینحال عزیمت تنبیه غنیمت سمت تصمیم یافته مزید توقف که صورت تقاعد از انصرام قرارداد خاطر دارد موافق مصلحت دولت نیست لاجرم این اراده که ازو بغایت خرد پسند افتاده هر چند زود تر بحیله وقوع و زیور تعجیل زینت پذیر گردد نظر بمقتضای وقت اولی و انسب مینماید - بالجمله چون رندوله خان از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیره وجوه خیل دولت پذیرای امتیاز و اختصاص شده باردوی جهانپوی رسید بحکم وحشی منشی و ضعف نفس و بیدلی از غلبه وهم و هراس بیقیاس که ناشی از کمال شکوه و شان و صولت اولیای دولت شده با پانصد سلاحدار به مجلس اعظم خان که در آنروز بزمی خوش مرتب ساخته و جشنی دلکش مزین نموده بود در آمد - و اعظم خان بنابر آنکه منع همراهان او باعث مزید توحش و تنفر همگنان میشد ازین معنی که منافعی روش آداب بوده اغراض عین نمود - معیناً از روی مهربانی بمقام دلاسه و استالت او و پدرش آمده سخنان عذوق آمیز که مناسب وقت و مقتضای مقام بود بر زبان آورد چندانکه وحشت ایشان بانس مبدل شد - آنگاه از سر نو بر سر دلدهی ایشان رفته بیست دست خلعت فراخور تندر و حالت بایشان داد - و چون از شگفته جبینی اعظم خان رو و نیرو یافته راه سخن و زبان التماس پیدا کردند از روی تضرع بزبان نیاز درخواست کردند که چون خاقان ملک بخش کشورستان عادیخان را بشمول انواع عوطف از سایر دنیا داران دکن امتیاز داده بمراحم نامتناهی مفتخر

و مباحی ساخته اند - چنانچه محال متعلقه بدو باز گذاشته از روی مزید مرحمت پنج قلعه از قلاع نظام الملک که از آنجمله قلعه دهارور است بدو عنایت فرموده اند اکنون که فتح قلعه مذکوره نصیب دولتخواهان شده اگر عادلخان را بوفای وعده سرافراز نه سازند اینمعنی باعث نوییدی و حرمان نصیبی او از عنایت بادشاهی خواهد شد - اعظم خان گفت که فرمان عالی شان برینجمله صادر شد که هرگاه عادلخان درباب استیصال کلئ نظام الملک با دولتخواهان دم از وفا و وفای زده با ایشان در قلع بنیان بنی و طغیان آن نفاق نهاد اتفاق نماید بجلدوی تقدیم این شایسته خدمت اولیای دولت بمقام امداد او در آیند - و در باب تسخیر قلاع معبوه بکومک مردم او اقدام نموده بعد از فتح باو باز گذارند - و در عرض این مدت که عساکر نصرت مآثر در وادی تعاقب غنیمت گاپو نموده بر اثر ایشان تاختند و مکرر طول و عرض این کشور را پی سپر ساخته آن گروه بد فرجام را در یک مقام فرصت قرار و آرام ندادند مطلقاً عادلخان درین ابواب مقید همراهی نشده به هیچ باب از در موافقت در نیامد - معلّمنا از روی مزید برو استنان که گزیده شیوه بندگان این آستان است مکرر اعلام رفت که درین اثنا که مخالفان بنحود درمانده اند انسب آنست که بمحاصره قلاع پردازد مطلقاً اثری برین مراتب مترتب نه شد - اکنون که فتح قلعه دهارور بمنصب صد گوله منصوبه اولیای دولت شده و از شا خدمتی پسندیده بتقدیم فرمیده اینمعنی بیوجه که عبارت است از التماس قلعه مفتوحه درین وقت صورت ندارد - مناسب آنست که درینولا چون عساکر منصوره باراده تنبیه بقیة السیف غنیمت به پائین گهات متوجه اند شا درین حوالی اقامت نموده و مردم خود را فراهم آورده مترصد باشید که هرگاه آن گروه ادبار آثار از مقابله رو تافته آهنگ برآمدن بالا گهات نمایند سر راه بر آن بد اندیشان بگیرید - تا افواج قاهره خود را از عقب ایشان برسانند و باتفاق همگنان را درمیان گرفته از میانه برداریم - آنگاه که شا مصدر اینگونه هواخواهی شده باشید درین باب دولتخواهان بدرگاه والا عرضداشت نموده درخواست قلعه دهارور نمایند - و بنا بر آنکه در نظر انور آن جهانبان جهان بخش محیط هفت کشور

بل محاط چار دیوار ربع مسکون وقعت نقطه موهوم ندارد تا باین یگ کف دست زمین محقر چه رسد یقین که این التماس بموقع قبول خواهد رسید -
مجملاً اعظم خان فوج عادلخان را به قصد ماندوه^۱ مرخص نموده عسکر قیامت اثر را از مقام دهارور کوچ فرموده بر اثر مردم نظام الملک به سمت تندهار^۲ شتافت - و نظام الملک از جا در آمده ناچار صلاح در آن دید که با فوج عادلخان از در مصالحه آمده قلعه شولاپور را باز بتصرف ایشان داده عهد و پیمان بایمان درمیان در آورد که باتفاق یکدیگر بمقتضای مصلحت وقت کار کنند -

بیان مجملی از خصوصیات شدت قحط و غلا و طاعون و وبا

چون نظام الملک از تیره سرانجامی و بدفرجامی قطعاً رعایت به جالب بندگان بادشاهی بجا نیاورده برخلاف سیر مرضیه ملوک عهد ماضی سلوک می نمود - و مجاری^۱ اوضاع و اطوار بر منبج مستقیم عدل و داد قرار نداده هنجار مرضی حضرت پروردگار نمی پیمود - و باین نیز کفایت نکرده افاغنه را که خمیر مایه فتنه و فساد بلاد و عباد بودند در ولایت خود پناه داده در تقویت آن فئه باغیه که اخلاط فاسده بل مواد مفسده کالبد روزگار و علت تامه سوء المزاج لیل و نهار بودند بقدر امکان کوشیده ازین چند ماده خود را مستعد بلا و آماده ابتلا ساخت - لاجرم حضرت جبار منتقم انواع بلایا بر روی او و رعایای بلاد او کشاد - چنانچه نخست دایه سیاه پستان ابر بهاری و سحاب آذاری شیر باران از اطفال نبات باز گرفت - و تا انقطاع موسم یرسات کشت خوان زمین که پیوسته از افضال ابر مطیر زکوة گیر بود بر شحه واری^۲ نم بل به نیم قطره

۱ - این مقام در جنوب و غرب دهارور بفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است -

۲ - این قلعه در جنوب و غرب ناندیر بفاصله بیست و پنج میل انگلیسی واقع است و از دهارور هفتاد و پنج میل مسافت دارد -

شبم نرسید - بدانسان که گوئی در آن سال بخارها طبع دخان آتشی گرفته بود یا سقای سحاب سراب از چشمه سیراب آب برداشته - و ازین رو رفته رفته گونه زنگاری سبزه کاهی گشته و در صحرا و مرغزار و هامون و کهسار از فرط بی آبی سیای گیاه سیاهی گردید - چنانچه میزبان تہی چشمان مائده کلام ابو طالب کلیم درین باب میگوید :

مثنوی

نشان از ابر و باران آنچنان رفت که گفתי برج آبی ز آسمان رفت
 هواگر قطعه ابری جلوه میداد بدی بی آب همچون کاغذ باد
 اگر یک قطره آب آتشین بود چو آب آبله پرده نشین بود
 بجای باین علت قلت غله و کثرت غلا بجای کشید که عاقبت الامر به
 قحط منجر شد - و آن بلا بمقامی انجامید که کار از شمار و تعداد اموات
 درگذشته اسم مویه و نوحه و کفن و دفن از میانه برخواست - بل بنابر
 آنکه موت عزیزان نیز علت قلت مونت میشد لوازم تنهت بجای تعزیت
 بجا می آوردند - و باوجود آنکه فرط وبا فراخنای ساحت عدم را بر مردم
 تنگ فضا ساخته بود از کوچه راه باریک تیغ تیز که در آنولا این قضای
 سریع الامضا نیز بر اهل دکن نازل گشته بود هر روز قافله در قافله بمراحل
 وادی نیستی می شتافتند - چنانچه گروهی که از زیر شمشیر می جستند آنرا
 که قوت رفتار و پای فرار از وبا و غلا بود بعضی از اوطان بغربت و
 برخی از دنیا بآخرت جلا وطن می بودند - و ازین ورطه کسی کشتی
 جان بدر برد که از کمال ناتوانی یارای قطع مسافت آنجهانی نیز نداشت -

مثنوی

فلک مانند از پی هنگامه غم بهر گوشه کفی از تخم آدم
 ز بس در کوچه فرش مرده افتاد نشان از کوچه نابوت میداد
 بسان شیشه ساعت دو دنیا پر و خالی شد از موتی و احیا
 بنابر آنکه نزول عذاب جباری غالب اوقات از نوع معمولی خالی نمیشد
 سال دیگر از شامت قرب جوار آفت خشکی و غلا و بلای قحط و وبا در
 سایر اطراف دکن مثل خاندیس و گجرات و برار سرایت نموده هانا اهل

مر تا سر این ولایت بهمان گونه بلا مبتلا شدند - چنانچه مردم این شهر و سایر پرگنات بعد از فقدان آذوقه و انواع خوراک چندی مانند انعام و دواب از خس و خاشاک کامیاب بودند - و چون این خوردنی که در آنولا بود نیز از بیخ و بنیاد برافتاد مدتی مدید عموم عوام از عدم قوت و قوت چون هوام خاک خوار از غذای خاک آب بر التهاب زبانه آتش جوع میزدند - بنحوی که هر آنچه درین مدت زیاده از هفت هزار ساله گردش چرخ دوار خاک مردم خوار بآدمی کرده بود بکمتر از هفته آدمی در هفته خوردن خاک تلافی بجا آورد :

ایات

ز تنگی گر فقیر و گر غنی بود بخوان رزق او غم خوردنی بود
نظرها قرص مه را کرده تاراج بنان شب فلک هم گشته محتاج
پس از آن هم بی مبالغه شاعرانه و اغراقات منشیانه کار مردم چون سباع مردم خوار بآدم خوردن افتاد - چنانچه اگر زبردستی نهانی بر ناتوانی دست می یافت از سر او در نمیگذشت - و پدر و مادر نیز فرزندان عزیز و جگر گوشگان ناز پرورد خود را زلده از یکدیگر^۱ [دزدیده]^۲ خام می خوردند و درین باب از ستوده اطواری که درستئی کردار بر راستئی گفتارش شهادت صادق میداد استماع رفت که در عین گرمئی هنگامه قحط زنی در جوار محله سر پوشیده از مردم رو نشناس روی و موکشاده بسرکوی و برزن داد دادخواهی داده بنیاد مویه و شیون نمود - چون حقیقت حال استکشاف رفت ظاهر شد که از جور جارات خود و عدم انصاف و مروت ایشان تظلم مینماید که تطاول ایشان در حق من باین غایت تعدی تجاوز نموده که جگر پاره مرا درست بکار برده مرا بنحوی بی بهره مطلق ساختند که استخوان ریزه نیز در کار من نکردند - الحاصل کار بسرحدی کشید که چون این صیدها بدست نمی افتاد اکثر مردم مانند کرگسان جیفه خوار از شکار مردار روزگاری بسر بردند - و چون روی زمین را از پشتهای جیفه و

اموات که تا بسمک و سهاک بر روی هم افتاده این روی خاک را روکش آن روی خاک کرده بود پرداختند کار به نیش قبور و کاوش گور رسید تا آنکه مردم مطلقاً بدفن موتی مقید نمی شدند - و اگر احیاناً کسی احیای مراسم دین و آئین شرع متین نموده نهانی مرده را بخاک سپردی سوختگان آتش جوع پی بدان برده بر سر قسمت آن یکدگر را هلاک ساختندی - و اگر از روی خطا راه بدو نیافتندی مردهای خشک شده دیرینه را از گور برآورده از باب کباب آهو و گور بکار بردندی - و اهل بازار نیز استخوانهای آسودگان مزار را که از طول انقضای روزگار فرسوده گردیده بود سوده با آرد که نامی از آن بر زبان و نشانی درمیان بود برآمیخته می پختند - و اسم سامی نان بر آن نهاده بجان گرامی می فروختند - و گوشت حیوانات غیر ماکول اگر بفرض محال بدست می افتاد آنرا بسان بره شیرمست مان سان نموده بسان تھفہ گرانمایه نهانی در معرض بیع می آوردند - و مردم شکم پرست که از گرسنه چشمی شره پیوسته بیک سیر آهنگ نظر تنگ شان از پی گان گوشت چون تیر پرتابی از کمان میدوید آنرا باندازه دسترس خرید می نمودند - چون معاملہ بیاعان آن متاع گرانمایه و فروشنندگان این کالای ارجمند والا برسوائی کشید بعد از تحقیق این حقیقت ایشان را بازخواست شحنت میاست بیاسا رسانید - ملخص سخن از حیص بیص این مخمضه مخوفه و تھلکة مھلکة جمعی که قوت حرکت داشتند به فسحت آباد هندومتان که ارض الله واسعہ عبارت از آنست پناه بردند - و اکثر مردم شهر و جمعی کثیر از اهل اعمال خاندیس و هم چنین اهل گجرات و مضافات آن بمحض عنایت و عاطفت شهنشاه که مظہر لطف سرمدی و عنایت ازلی و ابدی حضرت ایزدی است ازین بلایہ جلیئہ عظمی و طامہ کبری نجات یافتند - چه حسب الامر آنحضرت در سایر شهرها عموماً و در شهر برهانپور خصوصاً لنگرها و آش خانه ها برای اطعام فقرا و مساکین مرتب و مقرر شد - و هر روز از سرکار خاصہ شریفہ انواع خوردنی مهیا ساخته عموم مردم را بار عام میدادند - و سوای این روز دوشنبہ که باعتبار جلوس مقدس نوروز روزگار بل عید ابدی هفتهای دهر و ایام عام و شهر است پنجهاز روپیه سوای صدقات و وظایف مقررہ بر سایر

مکنه شهر برهانپور قسمت می نمودند - و فرمان هایون شد که بجهت رعایت رعیت در خراج تخفیف کلی از باج مقرری داده پنجاه لک روپیه معاف شناسند - و آنچه حسب الحکم اقدس سایر اسرا و ارباب متناصب بصیغه تخفیف باز گذاشتند از حیز شمار بیرون است -

درین ایام آقا حیدر غلام ترک نژاد که بخطاب خواصخانی و کمال محرمیت و اعتبار نزد نظام الملک امتیاز داشت از رهنمونی بخت بدرگاه فلک جاه رسیده بمنصب دو هزارى ذات و سوار و عنایت خلعت و اسب سرافرازی یافت -

درینوقت که مقرب خان و بهلول را از بیم سطوت و صولت اولیای دولت یکپارگی پای استقرار از جا رفته قرار مصالحت به عادل خانیه دادند اعظم خان برندوله خان نوشت که درینولا مخالفان سر برآمدن بیلا گهات دارند سپیل دولتخواهی آنست که حسب المقرر دهانه کریوه را نگاهداشته سر راه فرار بر سر آن مطرودان تا رسیدن موکب مسعود از دنبال مسدود سازند و بتقدیم این خدمت شایسته باعث آبروی خود شوند - آن نفاق آئین در جواب نوشت که چون درینولا اکثر مردم ما پراکنده شده اند درین باب از عادلخان استمراج نموده باستصواب ایشان عمل می نمایم - مقرب خان فرط اهتمام اعظم خان درباب استیصال نظام الملک ملاحظه نموده بتازگی از در چاره گری در آمده راه صلح و صلاح با رندوله کشوده بطریق نامه و پیغام در لباس اظهار تملق و چاپلوسى تمام باو اعلام نمود که تا دولت این خانواده از بنیاد نیفتاده صلاح آنست که فرصت تدارک از دست نداده تلافی اوقات ماضی در مستقبل احوال به عمل آید - و پیش از آن که نوبت آسیای حوادث روزگار بشما رسد و بمقتضای ادوار چرخ دوار شما نیز نقطه وار مرکز دوایر حرب عریض الذیل گردید اگر دولت خواهانه ترک نفاق نموده پیوند اتفاق بروابط وفا و وفاق استحکام یابد و سر رشته عهد و پیمان بعقد غلاظ ایمان توثیق تمام پذیرد در نگاهداشت این دودمان مساعی جمیله مبذول افتد - خصوص درینوقت که نظام الملک بنا بر درخواه هواخواهان بدین معنی

راضی شده که بنای مصالحه و معاهده بر اساس تسلیم قلعه شولاپور
 به عادل خان گزارد - و الحال چون حقوق نمک تربیت نظام الملک نیز بر
 ذمه همت شما ثابت است چه در حقیقت بادی اعتبار شما در مبادی حال
 ایشانند - بالجمله این تقریر دلیذر در رندوله تاثیر نمود بتازگی دل بر
 اتفاق مقرب خان گذاشت - اعظم خان حقیقت این واقعه بموقف عرض
 اشرف معروض داشت و بی توقف فرمان شد که سید دلیر خان و سایر
 احدیان از فوج ابوالحسن جدائی گزیده بکومک اعظم خان متوجه شوند -
 و سردار خان و خواصخان و رشید خان و چندی دیگر از بندهای درگاه
 با سه هزار سوار از حضور بامداد عسکر ظفر آئین تعیین فرمودند - خان
 مذکور بمجرد رسیدن خبر آمدن کومک روانه شده بانداز تاخت و تاراج
 قصبه و بازارگاه پرینده^۱ متوجه گشت - و بتاخت و تاراج قصبه و
 بازارگاه پرداخته سر تا سر آنرا بهای متور غازیان پی سپر ساخت - آنگاه
 بر سر قلعه^۲ خام که بقلعه پیوسته استحکام تمام داشت و خندق بعرض
 سه ذراع اطراف آنرا فرو گرفته بود تاخته بصدمه فیل دیوار آنرا که
 سه ذراع پهنا و پنج ذراع ارتفاع داشت انداخته داخل قلعه شد - درین
 حال متحصنان دو توپ کلان را که وزن گلوله هر یک یک و نیم من
 بادشاهی باشد آتش دادند - حسب الاقتضای قدر یکی از آن دو قضای نازل بر
 زمین رسیده از آن زمین سنگ لاخ پاره منگها بصدمه آن جدا شده و بچندین
 تن زخم های کاری رسانید - از آنجمله سه سوار با اسب و چهار پیاده
 بیک زخم جان دادند - و فرموده اعظم خان دلاوران متهور در همان گرمی
 دست از جان شسته بخندق در آمدند - و هفت زنجیر فیل سرمست باغنایم
 بیشمار از آن گونه فرزین بندی که تصور آن عقد دشوار کشای خرد را
 مات تحیرداد برآوردند - اعظم خان باوجود عین انتظار کومک و خزانه
 بشرایط محاصره نیز پرداخته از سه طرف ملچارها ترتیب داده سیبها پیش
 برد - و از سمی که باهتام راجه جی سنگه و اهتام خان مقرر بود کوچه
 ملامت نزدیکتر برده آنجا حواله گاه پرداختند - و دمدمه بر فراز آن
 پرافرخته متحصنان را بباد تیر و تفنگ گرفتند - و بضرب توپ دیوارهای

مقابل خود را بخاک برابر ساخته اگرچه کار بر مترددین درون حصار تنگ ساختند خصوصاً اهل باره شیر حاجی از دست سرکوب اهل جواله یارای سر بر آوردن نداشتند. لیکن از راه فقدان هیزم و کاه و علیق دواب ساحت مقابلہ آنچنان بر بیرونیان از فضای حوصله درونیان تنگ میدان تر شده بود که برگ کاهی در نظر وقع کوهی داشت و خوشه از بس که جای انباری میگرفت در حوصله ستوران جوی همسنگ خرمنی بود. بنا بر آنکه در آن نواحی بیخ گیاه از زیر زمین چون برگ کاه از روی زمین برافتاد ناچار چارهایان که در آنولا از فرط ترصد علیق چارچشم شده دیده انتظار در راه جو و کاه سپید کرده بودند نظر بر خوشه سنبله و خرمن ماه که از دور سیاهی میکرد دوختند. و بنظاره کاه دان کهکشان که گاهی کاه کهنه بیاد برمی داد ساخته بیاد علف تسلی می اندوختند. یاقوت خان و ملتفت خان که با فوجی جرار از موکب ظفر آثار بجهت آوردن کاه و هیمه بحال دور دست رفته بودند بهزار جرثقیل بطریق زمین کاری و چاه کنی علف دوسه روز چهارپایان در جمیع جهات و اطراف اخذ و جر نمودند. و باوجود آتمایه سعی سودی نداده اثری بر مراتب کوشش مترتب نشد. فی الواقع مشتی خس یا پشتاره چند گیاه بخوراک دواب و چارپایان آن لشکر بی پایان چگونه کفایت کند و انباری یا خرمنی جو با ستوران کوه کوه سپاه قاف شکوه کجا بس آید. ناچار اعظم خان صلاح وقت در آن دید که بالفعل دست از قلعه بازداشته از پای حصار برخاست و از سر اکراه رو بقلعه دهارور آورده در موضع پاتره منزل گزید.

از سواخ این ایام فرخنده فرجام که در دربار سپهر مدار روی داده مرقوم میگردد. چون درینولا محمد علی بیگ رسول دارای ایران حسب الامر اعلی از دارالخلافه اکبر آباد متوجه درگاه والا شده بود بخاطر مبارک آوردند که مشارالیه را بنرازش بادشاهانه امتیاز داده عجاله بخلعت فاخره

۱ - این موضع در جنوب دهارور بفاصله چهارده میل انگلیسی واقع است -

سرافراز سازند - بنابر آن مکرمات خان را بتقدیم این خدمت نامزد فرموده مقرر ساختند که از راه سرعت خود را باورسانیده از تشریف خلعت سعادت اندوز سازد و تا مالوه همراه بوده از آنجا بر سبیل استعجال معاودت نماید - و معتقد خان صوبه دار آنولایت تا بدرگاه گیتی پناه همراه بیاید -

بیست و سیوم اسفندار یمین الدوله آصف خان با مایر سرداران از بالاگهات مراجعت نموده چون نزدیک به شهر رسید خدیو روزگار بقصد مزید اعتبار آن خان والا مقدار بادشاهزادهای نامدار را تا بظاهر شهر بامتقیال خان مذکور مامور ساختند - و آن ادب اندیشان عتیدتمند فرموده بجا آورده تا آنجا که حکم اشرف صدور یافته بود پیش باز فرمودند - خان حق شناس بشکر دریافت این عطیه والا بر کام دل فیروز شده سعادت نیاز بجا آورده بنابر رسم معهود هزار مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانید و مشمول عنایت بسیار شده مرحمت خلعت خاصه ضمیمه دیگر عواطف عمیمه گردید - آنگاه امرای دیگر به ترتیب مناصب و مراتب از زمین بوس درگاه مباهی و مفتخر گشتند - عبدالله خان و سید مظفر خان که در باب استیصال خان جهان سعی ایشان مشکور افتاده بود شرف ملازمت حاصل نموده هریک پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانید - نخست عبدالله خان بعنایت خلعت و جمدهر و شمشیر مرصع و جیغه مرصع و اسب و فیل خاصگی معزز گردیده بافزایش هزاری ذات و سوار و خطاب فیروز جنگ سرافرازی یافت - بعد آن سید مظفر خان که چار هزاری ذات و سوار بود خلعت وغیره و اضافه هزاری هزار سوار و خطاب خانجہانی یافته محسود اقران گردید - پس از آن سایر منصبداران که مصدر خدمت نمایان شده بودند درخور مراتب باضافه مناصب و سایر عنایات صوری و معنوی امتیاز یافتند - در همین ایام مکرمات خان بعد از تقدیم خدمت مرجوعه مراجعت نموده سعادت ملازمت دریافت -

چهاردهم شعبان شهنشاه دین پرور بنابر آئین مقرر حکم به افروختن چراغان فرمودند - پرتو چراغان در دل آن شب که روکش روز شده

بود داغ رشک بردل مهر جهان افروز نهاد - و در آن شب قدر که ماه بدر مقدار نور شمعی و اعتبار فروغ چراغی نداشت از پرتو روشنائی چراغان بدان مشابه اکتساب انوار نموده که از آن ذخیره باقی روزگار تابابد اندوخت و وام آفتاب تابان نیز از فاضل زلف جاوید ادا نمود -

آغاز چارمین سال فرخ فال از جلوس مبارک حضرت صاحب قران ثانی

کشور خدای فلک چهارم یعنی نیراعظم بعد از انقضای بیست و سه گهڑی و چهل و هفت دقیقه از شب جمعه هفدهم شعبان المعظم سنه هزار و چهل و هفت هجری بدولت محل حمل تحویل نموده آب و رنگی بر روی کار عالم آب و خاک آورد - مبداء سال چهارم از سنین جلوس ابد قرین خدیو زمان خلیفه روی زمین نوید نوروزی نو بعالمیان رسانیده ضعیف حالان گسسته امید را قوی دلی بخشید - و به برکت حسن عهد آنحضرت که ثمره عدل و احسان بل خاصیت نیت خیر است ابنای زمانه بتازگی منظور نظر مهر پدرانۀ آبادی علوی گشته بقیة السیف قتل عام مصائب گیتی و ترکتاز حوادث روزگار از زیر تیغ پیدریغ طاعون و وبا جسته بازماندگان شبیخون طوارق لیل و نهار از مخمصه بلای قحط و غلا رستند - و بیمن عنایت خوان سالار مایده احسان حضرت رزاق یعنی مهر منیر ابواب فتوحات آسمانی بمفاتح عنایت ربانی بر روی زمین و زمان مفتوح گشته پز مردگان صحرا و چمن چون گرسنه چشان قحط دکن از عطای بی منتهای الهی سیر چشم نیل تمنا گشتند - چون گذارش مراتب عطایای عمیمه و عنایات عظیمه ایزدی نه در درجه ایست که بار تفصیل برتابد ناچار خود را از آن باز داشته بنگارش مجمل واقعات این ایام خیر فرجام می پردازد -

دوم فروردی ماه مجد علی بیگ رسول دارای ایران شاه صفی همراه افضل خان و صادق خان که حسب الامر اعلیٰ به پذیرۀ او شتافته بودند سعادت پذیر آستان بوس درگاه گیتی پناه شده از روی کمال ادب نامه

شاه صفی را که عمده مضمون آن تهنیت جلوس هایون بود گذرانید - حضرت شاهنشاهی نامه ازو برگرفته بدستور اعظم افضل خان سپردند - بعد از آن زبانی دعای شاه را با پیغامهای صداقت آئین که مشتمل بر اظهار محبت بود ابلاغ نمود - آنگاه بوسیله اعیان درگاه درباب تعیین وقت گذرانیدن ارمغان شاه درخواست نمود - حسب الامر اقدس ششم فروردی ماه قرار یافت - و آن رسول قاعده دان ادب شناس را بعنایت صوری از مرحمت دست خلعت و تاج قزلباشی و جیغه مرصع و خنجر مرصع گرانمایه سرافرازی بخشیده مرحمت دو خوان طلا و یک پاندان مرصع و یک تقوز پیاله زرین سرپوش دار که بیست هزار روپیه قیمت داشت بر از ارگجه خاصه که بتایر رسم معهود در ایام جشن ها و عیدها عنایت می فرمایند ضمیمه آن مراسم عمیمه شد - عبدالحق برادر افضل خان مخاطب بامانت خان که بر طبق فرمان هایون پادشاهی بجهت تقدیم خدمت مهمانداری و همراهی مجد علی ایلچی از دارالخلافه تا پانی پت شتافته و از آنجا تا برهانپور بشایستگی تمام بمراسم این امر اقدام نموده ضیافتهای نمایان بجا آورده بود از زمین بوس آستان آسان نشان پیشانی بخت را فروغ سعادت جاودانی داد -

ششم ماه ایلچی مذکور حسب الاسر سوغات شاه را که از آنجمله سه تقوز اسپ عراق زاد صرصرنگ شعله نهاد و نفایس امتعه ایران و نوادر تحف و بدایع هدایای آن بلاد بود و جای آن سه لک روپیه میشد بنظر انور درآورد - و پنج اسپ عراق و پانزده شتر بختی نر و ماده با پنج استر و اقمشه آن دیار از خود و پنج اسپ از بابت مجد تقی تحویلدار تنسوقات برسم پیشکش گذرانید - چهاردهم ماه پیشکش نمایان از نوادر و جواهر و مرصع آلات و زر نقد و فیلان تنومند و سایر امتعه نفیسه که قطب الملک مصحوب شیخ محی الدین رسول درگاه و وفا خان نامی کس خود ارسال داشته بود از نظر اشرف گذشت - و شیخ مذکور یک لک روپیه جواهر و اجناس از جمله چهار لک روپیه داده قطب الملک بر سبیل پیشکش از جانب خود گذرانید -

بیان برخی فتوحات آسمانی که بحسن سعی قلیچ خان در اله آباد روی نمود و شرح مجملی از سوانح عهد دولت

چون سابقاً بمسامع علیّه خدیو هفت کشور رسیده بود که ^۱[عبدل] ع نام فساد پیشه کوتاه اندیشه بنابر استظهار حصانت حصارهای استوار که در وسط جنگل انبوه اتفاق افتاده بود سر بتمرد و خودسری برآورده و رعایای متردد آن دیار از دست تظاول او بجان آمده اند - لاجرم بحکم آنکه تنبیه ارباب فتنه و فساد در شریعت جهاننداری فرض عین است حکم معلّی صادر شد که قلیچ خان بیدرنگ استیصال آن ادبار مال نماید - خان مذکور بافواج قاهره بتوزک و تهیه تمام راهی شده قلعه اول هرگانو نام قصبه را که سه حصن حصین داشت و اکثر مردم کارآمدنی عبدل با عیال خود آنجا را مامن ساخته بودند محاصره نمود - و در همان گرمی از دو طرف بنابر آنکه مینی بر دو دروازه بود یورش کرده بهادران مشهور از توپ و تفنگ متحصنان که بر سر جان و ناموس ثبات قدم ورزیده داد مواجهه و مجادله میدادند پای کم نیاورده خود را بیائین حصار رسانیدند - و چندانکه مخالفان بمیانجی شعله توپ و تفنگ و انواع آلات آتشبازی هنگامه مدافعه و مانعه گرم ساخته کوشش نمودند که دلاورانرا از جد و جهد یورش باز دارند فایده نداد و سرگرمی مجاهدان میدان دین درین ماده زیاده شد - چندی پردلان کم هراس بنردبانها که همراه داشتند و برخی دیگر بکمند از اطراف برج و باره برآمدند و جمعی از متحصنان پای قرار استوار داشته چندی بمقابله پرداختند چون اثری مترتب نشد ناچار پناه بمحصار دوم بردند - و قلیچ خان آنرا نیز محاصره کرده در اندک مدتی بدستکاری تائید الهی و همراهی اقبال بادشاهی جبراً و قهرآ دست بر آن یافت - و مردم غنیم مغلوب و مقهور بمحصار سیومین که از همه منبع تر بود فرار نمودند - و اولیای دولت که پیوسته بتائید نصرت ایزدی مظفر و منصور اند نه به نیروی کثرت

عدد و وفور عدت در کمتر مدتی آن قلعه را نیز مشرف بر تسخیر ساختند - و بهادران عدوبند کشور کشای دربارهٔ یورش مراسم کوشش بوجه اتم بجا آورده بگیراگیر مفتوح گردانیدند - درینحال مردم غنیمت مخدول دست از جان شسته بر سر ناموس پا محکم نمودند و بتحریر عرق حمیت جاهلیت گوهر بد اصلی را بکار فرموده جوهر غیرت بیجا را آشکار کردند - و رسم جوهر که بهندی زبان عبارت است از کشتن عیال و اطفال در امثال این احوال بعمل آوردند - و قریب هزار کس اهل خود را به تیغ بیدریغ گذرانیده رو بعرضهٔ پیکار نهادند - و با هزار تن دیگر از مردان کار کار مردان کرده بدارالبوار مشتافتند - و ازینجانب نیز جمعی در اقامت وظایف جهاد دقایق جد و اجتهاد بظهور رسانیده درجهٔ شهادت یافتند - و جمیع مفسدان آن سرزمین و متمردان اطراف و نواحی از سطوت و صولت اولیای دولت بیجا و بی پا گشتند - و قلعه‌های مستحکم را که از اسباب قلعه داری پر بود خالی کردند و از عدم ثبات قدم بولایات دور دست رو نهاده پراکنده شدند - و عبدل مدبر نیز از وطن خود هزیمت اختیار نموده خود را بچنگل‌های دشوار گذار رسانید - قلیچ خان وطن گاه آن سیاه رو تباه رای را خراب کرده آتش نهب و تاراج در خشک و تر آن سرحد زد - و بتخانهای آن سرزمین که سر بفلک رسانیده بود بجاک برابر ساخته بتنها را سوخت - و اعلام معالم اسلام در آن معابد اصنام برافراخته روی زمین آن کفرآباد را که ظلمت شرک فروگرفته بود بنور ظهور دین برافروخت - و بجای بتخانها مساجد و معابد بنیاد نهاده صیت اسلام و ایمان و صوت اذان که هرگز بگوش کرگشته اهل آن سرزمین نرسیده بود بمثابه بلند آوازه گردید که بمسامع کروبیان عالم بالا و صوامع ملائ اعلیٰ رسید - آنگاه همعنان ظفر و نصرت عنان انصراف را به اله آباد انعطاف داد -

از جمله فتوحات آسانی که در مقدمهٔ این عنوان اشارهٔ اجمالی بدان رفت فتح حصار استوار تلم است باین کیفیت که چون سپهدار خان مدتی مدید آن قلعه را محاصره نموده دقایق سعی و تلاش به نهایت درجات امکان رسانید و قطعاً اثری بر آن مراتب مترتب نشده معامله بفسون دم شمعی و فنون تدبیر از پیش نرفت درینحال که کار بکار کشائی توفیق افتاد

و استخلاص آن حصار در کارگری، بخت و چاره‌گری، اقبال انحصار داشت قضا را حشم قلعه و جمعی از اعراب که کشاد و بست بعضی از ابواب بدست ایشان بود و در نگاهداشت مداخل و مخارج حصار دخل تمام داشتند نظر بحصول منافع انداخته بپشیمداشت ادراک مراتب و مناصب دیده طمع بر انعام و احسان بندگان درگاه والا دوخته درین باب باهم همدستان شدند و با مردم سپهدار خان زبان یکی کردند - و آن عمده دولت خواهان که پیوسته در پی دولت خواهی بوده درین گرمی جمعی از بهادران کار طلب را نهانی فرستاد که برهنمونئی ایشان بحصار درآمده کرنای بنوازش درآرند - درینوقت که غریو کرنای بلند شد نگاهبانان قلعه ازین قصه ناگهان آگاهی یافته از جا رفته بدست و پازدن درآمدند - ولیکن چون حصار مجوزه تصرف و حیز تسخیر دلاوران کشور گیر در آمده بود و کار از چاره‌گری سعی و تدبیر گذشته ناچار از بیم سر تن باسیری در داده دستگیر شدند -

درینولا که خبر فوت شیرخان صوبه دار گجرات رسید اسلخان که حراست اکبرآباد در عهده او بود بمرحمت خلعت و اضافه هزاری هزار سوار بر منصب اصلش که چهار هزاری سه هزار سوار بود سرافرازی یافته بصوبه داری احمدآباد تعیین شد - و حکومت اکبرآباد به صفدرخان و حراست قلعه به مکرمت خان مقرر گشت - بیست و پنجم اردی بهشت ماه الهی راجه بیتلهنداس به نگاهبائی قلعه رننهنبور از تغیر قلعه دار خان سرافرازی یافته رخصت شد - و سبب این امتیاز آن بود که چون در جنگ خانجهان جانفشانی‌ها بکار آورده تازه بیایه راجگی رسیده بود و آئین معهود راجه‌وقان آنست که هرچند شخصی بمرتبه والا برسد تا قلعه نامور نداشته باشد بیایه اعتبار نمیرسد - بنابراین شاهنشاه حق گذار ادای حقوق جان سپاری او نموده بحراست قلعه رننهنبور که از قلاع مشهوره هندوستان است مرافراز فرمودند -

از جمله فتوحات معبوده مذکوره که شرح آن موعود شد فتح قلعه ستونده^۱ است - چگونگی این قضیه آنکه سپهدار خان بعد از فتح قلعه تلتم

۱ - قریب به پنجاه کروه در سمت شمال و مشرق اورنگ آباد واقع است -

حسب الحکم اقدس همت به تسخیر آن برگذاشته محیطش را نقطه وار مرکز دایره احاطه نموده و بر اطراف و جوانب ملچارغا قرار داده کار بر متحصنان بغایت تنگ ساخت - چون آثار عجز و انکسار از اوضاع و اطوار قلعه دار بظهور پیوست سپهدار خان باو نوشت که عنقریب این قلعه نیز بمیان اقبال کشورکشا بکشایش خواهد گرائید - بهتر آنست که پیش از فتح حصار عرض و ناموس خود برپاد نداده خود را و اولاد منتسبان و متعلقان خویش را از مناصب و عزت حرمان نصیب نسازی - سیدی جمال قلعه دار استحصال رفع مراتب و سلامت جان و مال در نظر داشته و در صدد به اندیشی و سعادت طلبی خود شده بمقام تسلیم حصار در آمد - سپهدار خان بیان نامه موکد بایمان شداد نوشته نزد او فرستاد - او بمجرد رسیدن عهدنامه با سایر اهل و عیال و متعلقان خویش و ملازمان با اسباب و اموال برآمده قلعه را به مردم بادشاهی سپرد - سپهدار خان مقدمش را مکرم داشته از سرکار خاصه شریفه بخلعت و فیل و اسب اختصاص داد - و غائبانه تسلیم بمنصب سه هزاری فرمود - و سیدی میران پسرش را بخلعت و اسب و تجویز منصب هزاری و سیدی سرور دامادش را بخلعت و اسب و تجویز منصب پانصدی سرافرازی بخشید - و روز دیگر داخل قلعه شده داخل و مخارج آنرا بنظر دقت نگر درآورده خاطر از همه رهگذر جمع ساخت - و سرانجام سامان و مایحتاج آن نموده سیصد تن از سپاهیان کار آزموده را بسررداری مرزا محمد خویش خود در قلعه بازداشته خود مظفر و منصور عنان بازگشت معطوف نمود -

چهاردهم اردی بهشت ماه به عید رمضان مطابق افتاده هلال فرخنده هایون فال غره شوال از راه کمال سرعت بر ادهم گیتی نورد گردون برآمده بطریق یام مؤده فتوحات بی اندازه که درین ایام تازه رو نموده بود باولیای دولت جاوید بیوند رسانید و عالمی را بنوید قدوم این دو عید سعید سرشار خورمی و بیغمی گردانید - و بشارت غلبه موکب ظفر قرین صاحبقران دوم غلغله صدای قهقهه شادی و نوای شادیانه مبارکبادی در گنبد سپهر بهم پیچید - در آنروز نشاط آموز خدیو روزگار ظل انوار حضرت آفریدگار که منظر فیض انوارش عید عالم و نوروز دویم است مانند خورشید

جهان افروز از مشرق جهروکه درشن طلوع فرموده عالمی را از میامن نور حضور که نمونه ظهور تجائی طور است نمودار انوار وادی ایمن ساخت - و مراسم معهوده این فرخنده روز بظهور آورده آنگاه بقصد ادای نماز قرین دولت و سعادت فیل سوار متوجه عیدگاه شدند - و فروغ انوار طلعت انور ساخت مصلاً را آذین نور بسته روی زمین آن عرصه را بحلیه جلال و جلال و زیور دولت و اقبال مزین و محلی ساخت - و بعد از فراغ وظیفه مقررۀ این روز مبارک در هنگام مراجعت نیز از دو سو خلائق کوی و بازار بافشاندن درم و دینار تصدق و نثار زر ریز گشتند - درین روز نجابت خان ولد شاهرخ میرزا را بخدمت فوجداری ملتان که در آنولا جاگیر یمین الدوله بود از تغیر احمد بیگ خان مختص و مرخص ساختند -

از سواخ اودیسه که درینولا بعرض اعلیٰ رسید غلبه باقرخان است بر سر لشکر تلنگنه و جرمانه گرفتن به سبب صدور حرکت بی ادبانه ازیشان - چون خان مذکور ولایت کهیرا پاره و حصن حصین منصور گده را از گاشنگان قطب الملک مستخلص ساخت چنانچه سابقاً گذارش یافت زمینداران آن نواحی قریب بیست هزار تن فراهم آورده در مهدی پور نام موضعی بغایت متیع در دوازده گروهی کهیرا پاره خیره چشمی بل چیره دمی آغاز کردند - باقر خان دیگر باره از کهیرا پاره بانداز گوشمال ایشان برآمده رو براه نهاد - و بحسب اتفاق بعد از طی چند گروه جنگلی انبوه پیش آمد که در آن سر زمین باعتبار دشواری و بی پایانی مورد ضرب المثل بود - چنانچه قاصد نسیم تند رو بل سفیر سریع السیر صرصر را از کنار آن جنگل محال گذار چه جای میان مجال گذر نبود - و مسرع^۱ شعله سرکش از پویه آن پا کشیده سالک شتابنده سیلاب از سر مضیق نای^۲ اشجار سرافرازش سر باز زد - بی تکلف فرط ترا کم درختان بی پایانش بمثابه بود که برید لامکان سیر^۳ نظر که در نیم لمحۀ البصر هفت سپهر

۲ - پای - قلمی (و - ق) -

۱ - مرغ - قلمی (و - ق) -

۳ - تیز - قلمی (و - ق) -

اخضر را پی سپر میکنند پیوند امید از قطع طریق آن مسلک بیراه بریدی - و وفور تشابک اغصان اشجار آن بیشه دور و دراز در پایه که پیک سبک پی تیزنگ یعنی اندیشه نیرنگ پرداز مرد مهندس پیشه که در یک چشم زدن بیدرنگ پرکار احاطه گردا گرد مرکز ناحیه چرخ دوار بر می آرد خیال دخول در آن نیستی - مجملًا بهادران سراپا تهور از کار گری نفوذ عزیمت راسخ که مؤید بنفاذ حکم همت نافذ شده بود رفته رفته بدان جنگل در آمدند و اکثر بریده و بعضی جا سوخته راه - ر آمد پیدا نمودند - و افواج غنیم تیره گلیم که راه احتال گذشتن از آن محال مجال گذار نمی دادند و بان پشت گرمی پای از سرحد اندازه خویش فرا پیش نهادند چون باین طریق تجلیدی از ارباب جلادت مشاهده نمودند بیدست و پا شده قطع امید از خود کردند - و از بیم توجه موکب اقبال روگردان شده تا پسندی چوب بست که در مضیق میان دو کوه برآورده بودند و آنرا بخندقی بسیار پهناور عمیق استوار کرده هیچ جا ثبات نه ورزیدند و آنرا پیش رو داده در پس آن بجنگ پیش آمدند و آتش کین برافروخته هنگامه انداختن بان و توپ و تفنگ را گرم ساختند - و ازینجانب اصحاب تهور یعنی بهادران پر دل کم هراس که از برابری شعله سرکش پای کم نمی آوردند بلکه خود را مانند باد صرصر بر آب و آتش می زدند از ژاله آتشین بندوق و آب بی پایاب آن ژرف خندق باکی نداشته خود را بی ابا و محابا بیای آن دیوار بست چوبین رسانیدند و بگرمی شعله سرافراز که بر قلب خاشاک زند در یکدم سر بر فراز آن سد مذکور برآورده آن آتشی نهادان خاکسار را بیاد تیغ شعله آمیغ گرفتند - چنانچه به کمتر فرصتی خلقی بی پایان از آن کم فرصتان بی سر شده بقیه طعمه شمشیر فنا و جمعی کثیر اسیر و گروهی انبوه هزیمت پذیر گشتند -

بیان چگونگی کشایش قلعه قندهار دکن

بکلید تائید این برگزیده عنایت ایزدی

چون نصیریخان قبل ازین حسب الامر اعلیٰ با موکب اقبال قلعه

قندهار را قبل نموده داد شرایط کشتش و کوشش داده بود درینولا بمحض همراهی اقبال بادشاهی یعنی تأییدات الهی درباب فتح قلعه کامیاب و مقضی المرام گشته بر کام خاطر فیروز گشت - تفصیل این قضیه آنکه در سال گذشته خان مذکور بیک گروهی قندهار رسیده با فوج عمان موج اراده تسخیر پیش نهاد همت ساخت - اول با سایر سرداران مثل شهباز خان و سردار خان و راجه بهارت و جمیع بندهای درگاه بانداز ترکتاز قصبه که پیوسته قلعه بود همت کار کشا بر بسته روی توجه بدان سو نهاد - و سرافراز خان نامی سرگروه لشکر کومکئی آن حدود که در میدان گاه میان قلعه و قصبه در پی پیکار شده آلات آتشبازی پیش روی خود نصب نموده بود بمجرد رسیدن موکب اقبال روبرو گشت - و صادق داماد یاقوت خان که نگهبانی قلعه بدو تعلق داشت و جمیع بروج علی الخصوص برجهای سمت میدان را به توپ و تفنگ و سایر ادوات و آلات جنگ آراسته بود او نیز آماده مدافعه و مجادله شد - درینحال بهادران ناموس جو از آن دریای آتش که در پیش صف و از بالای قلعه زبانه کش شده بود ملاحظه نه نموده سمندر وار غوطه در میان صفوف خوردند - و بباد حمله قلب شکن و صدمه باد پایان مردافکن صرصر بنیاد بر انداز ریشه کن برانگیخته آن تپاه اندیشان را مانند اندیشه ایشان پاشان و پریشان ساختند - و سمندر خان حاکم قصبه و سیدی سرور میرآخور طویله اسبان یارگیر که بجهت سواری تفنگچیان کومک مقرر بود درین دار و گیر با دویست تن بی سر شدند - و قصبه بحوزه تسخیر درآمده قریب شش هزار کس از مرد و زن اسیر و دستگیر شدند - و پانصد اسب و صد شتر و اموال بیشمار بمعرض تاراج درآمد سوای آنچه سپاهیان یغما بقلم عرض نداده از میان بردند - و سرافراز خان با جمعی پریشان حال که از زیر تیغ جسته بودند به تگاپوی تمام شباشب خسته و دل شکسته باردوی نظام الملک پیوست - و نصیرخان سایر اسیران را بشکرانه روزی شدن عطیه فتح و فیروزی تصدق فرق فرقدسای خدیو زمان نامیده آزادی بخشید - آنگاه با همت تمام همت بر اتمام کار برگذاشته سرانجام لوازم قلعه گیری گرفت - و ملجارها به بهادران کارآزموده بخش نموده در پی سیه پیش بردن

و نقب زدن شد - چون تهیه این کارها ساخته و کوچه سلامت پرداخته گشت و جوالها مرتفع و آماده کرده توپها بوسیله حیلۀ جراثقال بفراز آنها برآوردند - و همین که در اندک فرصتی از ملچار نصیریخان کوچه سلامت بکنار خندق رسید جمعی که در پناه دیوار بست کنار خندق بودند از واهمه راه هزیمت پیش گرفته جای خود را خالی گذاشتند و مردم ملچار مذکور در آن مقام قایم شده قرار گرفتند - چون در فضای آن خندق که چهل و هشت ذراع پهنا دارد گنبد مقبره قاضی قوام واقع بود اکثر اوقات چندی از آن فرقه تفرقه آئین در پناه آن درآمده به تفنگ افگنی و بان اندازی باعث تفرقه خاطر و شغل قلب دلاوران میشدند - بنابراین از ملچار نصیریخان تمه آن مقبره خالی نموده و آنرا بباروت انباشته آتش دردادند و از صدمه آتش بنیاد آن بنا را بخراب و وجود صد تن از آن مردم بیاد فنا دردادند - و جمعی از سپاهیان در آن موضع ملچار ساخته جا گرفتند - درینوقت رندوله و بهلول و جمیع اهل نفاق و شقاق از مردم نظام الملک و عادل خان باتفاق یکدیگر خود را بکوسک متحصنان رسانیده بر سر ملچار نصیریخان ریختند - اهل قلعه نیز در صدد مدد ایشان شده بیکبار سایر آلات آتشبازی را کار فرموده از رگ تیره ابر شعله بار توپ و تفنگ طوفان آتش انگیز کردند - سردار نامدار با سایر سرداران و بهادران دلاور مردانه پای ثبات و قرار برجا استوار داشته در آن قسم نبرد مرد آزمای دل از دست نداده سر پنجه قدرت بدشمن مالی و غدوبندی برکشاد - و با اعتماد کارگری اقبال و اعتضاد دولت بی زوال نیرو و زور بازو یافته جمعی را جریح و قتل و باقی را مغلوب و متکوب ساخت - و عسکر ظفر از ظهور این فتح آسانی استظهار دیگر یافته زیاده بر سابق در پی پیشرفت کار شدند -

چون شش نقب از جمله بیست و یک نقب که درین مدت سر کرده پیش برده بودند باتمام رسید نصیریخان صلاح وقت در آن دید که سه نقب را بباروت انباشته باقی را از روی احتیاط موقوف دارند - اتفاقاً پیش از آنکه قرارداد بوقوع انجماد خبر نزدیک رسیدن اعظم خان که حسب الحکم اشرف بامداد آن شهادت آثار متوجه شده بود رسید - خامذکور مراسم

استقبال بجا آورده اعظم خان را هم از راه با [بر] سر ملچار آورد - و چون در حضورش هر سه نقب را آتش دادند قضا را آتش بیکی در نه گرفته بدو نقب دیگر کارگر افتاده دیوار شیر حاجی را با نصف برج کلان انداخت - و جمعی ستاره سوخته تیره روز از آن فرقه تفرقه اندوز را تف باروت سوخته چندی دیگر را صدمه افتادن دیوار بخاک برابر کرده ازین دو راه بعدم آباد راهی ساخت - درینحال نصیریخان و همراهان یورش کرده از راه دیوار افتاده اراده درآمدن نمودند - درویشان بمقام ممانعت و مدافعت درآمده سرگرم انداختن بان و تفنگ شده مشکهای پر باروت را آتش زده انداختند - بجملاً از دو پیر تا هنگام نشستن آفتاب معرکه زد و خورد قائم بوده هنگامه گیر و دار از طرفین گرم بازار بود - چون آتش حسب المدعا کارگر نیفتاده دیوار را چنانچه باید نینداخته بود و بی مبالغه متحصنان نیز مردانه کوشیده حق ستیز و آویز بجا آوردند - آخر بسبب درمیان آمدن ظلمت شب عرصه کارزار بقایمی از یکدگر ریخته مردم طرفین رو بسوی قرارگاه خویش آوردند - و بهادران در همان نزدیکی اقامت نموده بانپاشتن دیگر نقب ها درآمدند - متحصنان از روی قیاس چگونگی حال استقبال را در آئینه مشاهده احوال معائنه دیده دانستند که عنقریب جبراً و قهراً قلعه بمحوزه تصرف اولیای دولت درآید و همگی اسیر و دستگیر میشوند - ناچار از روی اضطراب در مصالحه زده ابواب آشتی که جای آن از کمال اصرار بر مجادله و مقابله نگذاشته بودند بوسیله راجه بهارت کشوده درخواه پیمان نامه نمودند - نصیریخان حسب المدعا ایشان عهدنامه نوشته همراه معتمدان راجه نزد قلعه دار فرستاد - او با هفت کس از اعیان آن حصار برآمده بر راجه ملاقات کرد و کلید قلعه تسلیم نموده در فتح بر روی دولتخواهان بل ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشود - روز دیگر با راجه نصیریخان را دیده ده فیل پیشکش بادشاهی گذرانید و از نوید مراسم نامتناهی خلافت پناهی مستظهر و مستمال گشت - نصیریخان در همان روز داخل قلعه مذکور که بیست و هفتم اردی بهشت بعد از چهار ماه و نوزده روز بکشایش گزائیده بود گردیده خصوصیاتش بنظر دقت نگر در آورد - و جمله اسباب قلعداری یکصمد و شانزده توپ خورد و کلان که

توپ عنبری کلان و عنبری خورد^۱ و ملک ضبط و بجلی از جمله آن توپهای نامی است بتصرف درآمد -

از سواخ دولت جاوید اثنا که درینولا بنابر نیرنگسازیهای بخت و منصوبه بازیهای اقبال از عالم غیب چهره نما گشته علت انهدام بنیان دولت نظام الملک شد آنکه چون اراده ازل باستیصال کئی او تعلق پذیر گردیده بود لاجرم بدست خود اسباب عذاب و نکال خود مهیا و آماده ساخته در تحریب بنیاد دولت خویش کوشید - چنانچه وکیل و سپه سالار خود فتح خان پسر کلان ملک عنبر را که چندی ازین پیش بنابر سوء ظن و بدگانی زندانی ساخته بجای او مقربخان را که از غلامان بزرگ و معتبر او بود بسپه سالاری و اخلاص خان حبشی را بوکالت برداشته بود چون از مقربخان و اقران او کاری بر نیامد درینولا از حبس برآورده بمخدمات سابق نصب نمود - بنابر اینمعنی مقرب خان از نظام الملک نومید گشته در مقام بندگی درگاه گیتی پناه شده بوسیله رسل و رسایل از اعظم خان درخواست امان نامه نمود - آن خان والا شان حقیقت را بدرگاه عرضداشت نمود و حسب الاستدعا فرمان استالت آمیز بنام مقربخان عز صدور یافت - بعد از ورود آن فرمان نوازش عنوان اعظم خان تاناجی دوریه^۲ را که از معتمدان نظام الملک و پیش دست مقربخان بود و با دوازده کس دیگر از جانب او بقصد مهم سازی آمده بحضور خود طلبیده فرمان جهان مطاع را نمود - مقربخان از تقریر او امیدوار مرحمت خدیو روزگار و دلنهاد بندگی درگاه گیتی پناه گشته و از همه جهت جمعیت خاطر اندوخته روز دیگر با سایر همراهان متوجه اردوی ظفر قرین گردید - اعظم خان بجهت مزید امید و تمهید مقدمات دلجوئی و تفقد خاطر او از راه اعزاز و احترام جانبش در

- ۱ - در منتخب اللباب این دو توپ باسما عنبری کلان و عنبری خورد نوشته شده - لاکن عنبری کلان و عنبری خورد چنانچه درین کتاب مذکور شد صحیح معلوم می شود منتخب اللباب - حصه اول - صفحه ۵۷ -
- ۲ - در بادشاه نامه تاناجی و تاباجی مذکور شده - حصه اول -

آمده ملتفت خان را با چندی از بندهای درگاه والا باستقبال ارسالداشت و خود نیز از روی ازدیاد مواد استالالت تاکنار معسکر اقبال برسم استقبال شتافت - و او را معزز و مکرم از راه بمنزل خود آورد، در تمهید مبائنی احترام و اکرام او کوشیده نخست او را به تشریف خلعت و خنجر مرصع [و] چهار اسپ و دو فیل و یک لک روپیه از سرکار خاصه شریفه امتیاز بخشید - آنگاه به تسلیم منصب شش هزاری شش هزار سوار سرفراز فرموده صد دست خلعت و صد شال و هفتاد اسپ بهمرهان او داد - و دو صد و چهل کس از ایشان را درخور پایه و مقدار بتجویز مناصب و انعام و مدد خرج نوازش فرمود -

درین اثنا رندوله سرلشکر عادلخان بنابر مقتضای وقت باعظم خان پیغام داد که چون مصلحت بلاد و عباد در ضمن صلح و صلاح مندرج است اگر اولیای دولت ابد قرین بادشاهی از راه خیرخواهی رعیت و سپاهی در آمده از درگاه والا درخواه عفو زلات و محو تقصیرات عادلخان نمایند من بعد من متعهد تطوع و تعبد عادلخان میشوم که بدستور معهود در مقام بندگی و خدمتگاری بوده دقیقه از دقایق فرمانبرداری نامرعی نگذارد - و علامت انقیاد بالقوه او اینکه بالفعل شیخ معینالدین ایلچی را که پیش ازین با پیشکش روانه درگاه نموده ثانیاً در بیدر بازداشته بود روانه نماید - اعظم خان بعد از رسیدن این پیغام حسب الصلاح دولتخواهان بجانب هرگنه بهالکی و چیت کوبه^۱ از توابع بیدر راهی شد که تا رسیدن موسم برشکال آنجا اقامت گزیده بمقتضای وقت عمل نماید - چنانچه اگر مردم عادل خان بر سر عهد خود باشند بدرگاه والا عرضداشت درباب فرو گذاشت لغزشهای عادل خان که بنابر عدم اختیار رو داده التماس نماید - و اگر معامله صورت دیگر بر کند و اینمعنی از روی تزویر و قریب باشد جزای آن بدعهدان چنانچه سزاوار آن باشد درکنار روزگار ایشان گذارد - و بنابرین عزیمت صائب کوچ کرده در سه گروهی منزل سابق برکنار آب ونجره قرار نزول داد - و بموجب قرارداد معهود که در

۱ - در نسخه کتبخانه آصفیه این مقام باسم جیت کوتاه مذکور شد -

هر منزل سر تا سر افواج اربعه همچنان سوار ایستاده می بودند تا همگی اردو فرود می آمد - و بعد از آن از هر فوجی چند سردار بنوبت یک گروه دور از معسکر رفته می نشستند تا مردم اردو گاه و هیمه بفراغت می آوردند - درین منزل نیز دستورالعمل مقرر معمول شد - چون نخست نوبت درین روز به تقدیم امور معهوده بعهده بهادر خان روهیله و شهباز خان و رشید خان انصاری و یوسف خان تاشکندی بود غنیم درین ایام کمتر خود نمائی می نمود لاجرم ازین راه خاطر جمع داشتند و بنابر آن رعایت حزم و احتیاط بجا نیاورده تمام جمعیت همراه نیاورده بودند قضا را آنجا که مقتضای قدرتمائیهای قدرت است قضیه ناگهانی شبیه بقضای اتفاق رو داد که سرداران ناچار قطع نظر از نگاهبانی عملی که می نموده بچاره گری آن توجه نمودند - درین میانه چشم زخمی بایشان رسیده باعث کسر شان خیل اقبال گردید - تبیین اینمقال آنکه فوجی از راجپوتان قبل از نزول موکب اقبال دهی را که سه گروهی معسکر اقبال واقع بود باراده تاراج و تحصیل مایحتاج دواب در قبل داشتند - و اهل آن ده باستظهار کثرت عدد و عدت در پناه دیواربست قصبه بمقام مدافعه و مقابله درآمده دست بمجادله و مقاتله برکشوده بودند - درینحال خبر به بهادر خان رسید که راجپوتان درباره کشایش آن دیواربند فرومانده در بند نام و ننگ افتاده اند و نه راه ایستادن و نه روی برگشتن دارند - ناچار با همراهان بصدد مدد ایشان شتافت و بهمان پا بزر قصبه رفته بزودی دست بر آن یافت - و همگنان باستظهار یکدیگر در آن معموره بر وفق دلخواه مراسم تاخت و تاراج بجا آورده اکثر سپاهیان ایشان نیز از آنجا گرانبار روی بسوی اردو نهادند - بنابر این با ایشان معدودی چند که عدد ایشان بچار صد سوار نمی رسید ماندند - درین اثنا افواج مخالفان که بفاصله ده گروه از اردو بوده بانداز ترکتاز فوجی از سواران کار آمدنی جدا کرده پیشتر فرستاده بودند - قضا را فرستادگان در نزدیکی ده از حقیقت حال خبردار شده مسرعی بجهت اعلام خبر فرستاده خود به نزدیک ده آمده - بهادر خان و همراهان که بحسب عدد کمتر از ایشان بودند تکیه بر کارگری اقبال بی زوال کرده خاطر به قات عدد و عدت که در اکثر اوقات بحکم کریم کم من قیلة قلیلة غلبت علی قیلة کثیرة جمع ساختند - و بصولت شیر و ببر و سرعت باد و ابر بر ایشان تاختند در

حمله اول آن بداندیشان را از یکدیگر پریشان ساختند - و آنها راه فرار پیش گرفته رفته رفته بهادر خان و بهادرانرا بساحت فوج کلان کشیدند - و چون همگی لشکر غنیم مثل رندوله خان و سرافراز خان و بهاول و صابر و سرداران عادلخان و نظام الملک که اطلاع بر حقیقت حال یافته اینمعنی را فوزی بزرگ و غنیمتی عظیم شمرده بودند با پنج شش هزار سوار جرار بطریق عجالت سر راه پیش گرفته راهی شده بودند اتفاقاً درینوقت رسیده اطراف ایشان را احاطه نمودند - و چون دلاوران عرصه ساحت کار بر خود از عرصه کارزار تنگ تر دیدند ناچار از مرکبان فرود آمده کشاده ابرو به پرخاش جوئی و کین کشائی درآمدند - بنابر آنکه بسبب تنگنی فضا کار از نیزه و تیر پیش نمی رفت دست از کمان کشی کشیده و از سنان گذاری سرپنجه کوتاه ساخته کوتاه سلاح پیکار دشمن گرفتند - و باین روش باعدا آمیخته به شمشیر و خنجر و جمدهر در یکدیگر آویختند - بمحلاً آن شیر مردان که هر یک یک سوار عرصه مردمی و یکه تاز معرکه مردافگنی بود بمقتضای مقام پیاده در عرصه پیکار رخ کاری روزگار نمودند که داستان رستم داستان در جنگ یازده رخ [دوازده رخ]^۱ و قصه سام سوار از صفحه روزگار محو شد - و آخرکار شهبازخان با پسر نقد جان نثار راه خدیو روزگار کرد - برادران رشید خان و خویشانش کارزار نمایان کرده عاقبت بکار آمدند - و رشید خان زخمی از عرصه پیکار برآمده بیخویشتن خود را باردو رسانید و بهادر خان و یوسف خان که زخمهای متکر برداشته بودند چندان تردد و تلاش بجا آوردند که از هوش رفته در معرکه افتادند - قریب شصت تن از برادران و خویشان نزدیک بهادر خان و غیره در جانبازی تقصیر نه کرده گوی سعادت جاوید یعنی شهادت از عرصه بیرون بردند - و جمعی کثیر زخمی گشته جراحت های کاری برداشتند - و چون اعظم خان ازین قضیه اتفاق خبر یافت عنان بشتاب داده متوجه رزمگاه شد - و افواج غنیم بعد از غلبه چون بهادر خان و یوسف خان را زخمی بدست آورده بودند آنها غنیمتی شمرده از بیم اعظم خان سر خود گرفته بسرعت تمام گریزان شدند - و آن خان عظمت

۱ - دوازده رخ جنگی بوده است عظیم و رزمی مشهور میان گودرزی و پیرانی از تورانی و ایرانی - و آن جنگ در دامن کوه کتاپد واقع شده - و آن موضعی است از خراسان - و هم دران جنگ پیران و یسه با چند برادر خود کشته شد [برهان قاطع] (وحید قریشی)

نشان بعد از فرو نشستن آفتاب باوردگه رسیده چون معرکه را از دوست و دشمن خالی دید پس از تگاپوی بسیار اثری از غنیم نیفت ناچار معاودت نموده عنان انصراف به معسکر اقبال برتافت و روز دیگر از آن مقام کوچ کرده بانداز تاخت و تاراج پرگنه بهالکی و چیت کوبه متوجه شد که شاید در اثنای راه خبری از مخالفان یافته تدارک آن جرأت نماید - بنابر آنکه در آن اطراف از فرط ویرانی نشانی از آذوقه سپاه و علیق دواب نایاب بود و تا بحال دوردست غله و کاه بدست نمی آمد بقصد قصبه کاوپره که آبادانی تمام داشت راهی شد - معموری آن معموره بمرتبه ای بود که با آنکه پیشتر از رسیدن لشکر ظفر اثر افواج غنیم در آنجا رسیده بقدر احتیاج غله برداشته از بیم گریزان شده بودند هنوز آنقدر باقی مانده بود که چندگه لشکری را بسند باشد - چنانچه آنقدر آذوقه که تا رسیدن قندهار کفایت کند برداشته بقایای آنرا سپاهیان بولفضول آتش زده سوختند - و از آنجا روانه شده در موضع مدحیر که ریگ بوم است و درخور اقامت موسم برسات کاه و غله فراوان دارد منزل اقامت برشکال اختیار نمودند -

از جمله عنایات بیغایات حضرت بادشاهی ظل الهی که درینولا پرتو به نزدیک و دور انداخته و خبر آن چون اثر خورشید انور به هفت کشور دویده بخشش و بخشایش سکندر دوتانیست که از کوتاه نظریهای اندیشه تبه سابقاً خویشی نزدیک خنجهان را منظور داشته و از سعادت جاودانی دوری جسته بآن مقهور پیوسته بود چون درینولا کثرت تقصیرات را که در شریعت کرم و طریقت کرام شفیع از آن وجیه تر نمی باشد بشفاعت آورد لاجرم حضرت ظل الهی از آنجا که سایه من جمیع الوجوه تابع ذات می باشد رقم عفو بر جریده جریمه بی حساب او که جز مغفرت الهی بخوا آن نمی تواند نمود کشیده زلات او را بخشیدند و بتازگی در سلک بندهای درگاه انتظام دادند -

خرامش نواب قدسی القاب ممتاز زمان

و صیم دوران باهنگ گلگشت

ریاض رضوان ازین دار ملال

بهشتی است گیتی بسی دلپسند ولی گلستانیست در خارپسند
بجز خار محنت که در دل خلید گلی عیش زین بوستان کس نه چید

چون مشیت الهی بسرانجام مصالح کارخانه عالم و انتظام دارالخلافت
 آدم تعلق پذیرفت حکمت کامله ربانی اقتضای آن نمود که جمعی در هر
 روزگاری از نهانخانه عدم به ۱ [قصر] ع وجود شتافته تا وقت فرصت دهد
 و روزگار مساعدت نماید از نیل انواع سعادت و شقاوت به نهایت مراتب
 کام و مرام رسیده متوجه عالم بقا شوند - پس از آن زمره دیگر بر روی
 کار آمده و چندی مانند پرکار سرگردان این وادی بوده هرگاه وقت آن
 رسد بهان دستور بی توقف ازین عاریت سرا رخت هستی ببرندند - پس
 خردمند سعادت یار آنست که درین پیغوله ناپائدار پای ثبات و قرار
 نیفتد - و فرشته سرشت آنکه این دیولاخ را وطن گاه اصلی نه پندارد -
 زیرا که سرمنزل حسن عاقبت و دارالامان عاقبت ماوای دیگر است و امن
 آباد روح و راحت جای دیگر - لاجرم نعمتش پایدار نیست و راحتش برقرار
 نه - درینصورت سایر کائنات از ذره گرفته تا خورشید در معرض سرائت
 آفت فنا و زوال اند و سر تا سر اعیان وجود را آسیب اصابت عین الکمال
 عدم در دنبال :

مثنوی

کسی کم درین دار دارد بیاد که بیش از دمی بود خندان و شاد
 شمار الم بیش و راحت کم است بلی عمر شادی همین یکدم است
 چو بلبل برین باغ باید گریست که جز درخور یکدهن خنده نیست
 ازینجاست که همه خیر این مکان دلفریب اعتدال را نشاید و نعمت
 و راحت این فنا کده بی بقا جاودان نپاید - لذتش از آن رهین اندوه و الم
 است و شور و سرورش از آن آمیخته بهزار گونه محنت و غم - که بهره
 علاقه خاطر آدمی زاد بیشتر فنا و زوال بیشتر بدان تعاقب پذیرد - و
 بدانچه ماده دل بستگی انسان زیاده تر بود راه نزول حوادث بان کشادتر
 گردد - شاهد حال حادثه ملالت زای و واقعه کدورت افزای نواب قدسی
 القاب ملکه حمیده صفات وفیه وافی برکات مریم زمان رابعه دوران
 ممتاز محل بیگم است در عین اینحال که شاهد دولت و اقبال بسعادت چهره
 افروخته روزگار بکام و مقاصد حسب المرام خواهان شده و گردش چرخ

دوار بر طبق آرزوی خاطر و وفق مدعای دل موافقان گشته چشم بد ایام از روی بخت بیدار نیکخواهان این دولت دور بود و آسیب دستبرد حوادث گیتی بر بداندیشان ایشان مقصور روی نموده عیش مقدس را مکدر و منغض ساخت و کوه کوه الم و اندوه به قبله روزگار پیش آمد - و غبار کلفت و گرد وحشت از رهگذر انس و الفتی که بدان بانوی بانوان جهان داشتند در آئینه خانه خاطر که نورستان قدس و صفوت کده انس بود راه یافت - و کیفیت این معنی غم اندوز که در آخرهای شب چهارشنبه هفدهم ذی قعدة سنه هزار و چهل هجری بیست و ششم خورداد اتفاق افتاد آنکه چون هنگام وقوع واقعه معهود که ناگزیر مقتضای بشری هست در رسیده بود بتأیر نزدیک شدن وقت وضع حمل از روز سه شنبه تا نیمه شب چهارشنبه عسر ولادت کشیده بمجرد تولد صبیحه بر آن بانوی خجسته سرشت تغییر یافته ضعیف پمربه کمال استیلا یافت - و رفته رفته آثار رحلت بمیان آمده فی الحال بوساطت بادشاهزاده جهان و جهانیان پناه بیگم صاحب درخواه تشریف اعلی حضرت نمود - آنحضرت بمجرد استماع این خبر ملالت اثر بی اختیار از جا درآمده به کمال اضطراب و بیتابی بیالین همدم و همراز دیرینه خود رسیده از دیدار آخرین و ملاقات واپسین ذخیره مدت دوری اندوخته - و آن ملکه والا نژاد با دلی دردآگین و خاطر حسرت گزین گریان گریان مراسم وصیت و وداع بجا آورده تا دم آخر درخواه سهربانی و عنایت در حق شاهزادها و مراعات جانب والدین خود نمود - و سه گهری از شب مذکور باقی مانده دعوت داعی ارجعی بگوش تسلیم و رضا نیوشیده برحمت حق پیوست - و در روضه دارالسلام با مقصورات فی الخیام بخرام آمده در قصور جنات عدن با حور عین آرام گرفت - سایر مسند گزینان حرم سرای خلافت به مراسم تعزیت قیام نموده زمین و زمان از جا درآوردند - و بنوحه جان گداز و مویه غم پرداز کلفت افزا و ملالت پیرای عالم گشته عشرت کده گیتی را مصیبت کده غم و الم ساختند - و فتور کلی و خلل عظیم به جمعیت خاطر اقدس راه یافته چند روز از پرداخت شغل خطیر خلافت بازداشت - و غبار کدورت و کلفت مزاج مبارک را بنوعی متغیر ساخت که سالهای دراز از لباس

رنگین و نغمه و عطریات نو آئین و مجلس آرائی به جشن عیدین و وزن
و غیره اصلاً محظوظ نبوده بی اختیار اشک از چشم مبارک روان بود - و
ازین جهت میان دیده بی دیدار آن غمگسار غبار کدورت بهم رسیده ابواب
عیش ظاهر و باطن مسدود شد - بجملاً نعلش آن عصمت قباب در باغ زین آباد
آنروی آب امانت بخاک سپرده آخر روز پنجشنبه آنحضرت بر مرقد منور آن
زینت افزای صدر جنت تشریف برده دریا دریا جواهر آبدار اشک بر آن
ترت مقدسه ریختند - و بعد از قرأت فاتحه و ایصال خیرات و مبرات قرین
سعادت معاودت فرموده مقرر نمودند که هر شب جمعه بهمین دستور بزیارت
حظیره آن خاتون والا مرتبت تشریف می برده باشند -

بی شایه تکلف از وقوع این واقعه الم اندوز شکیب و آرام از آن
سرمایه آرام جهان رفته باین مرتبه بیقراری انداخت که آثار تاسف و تحسر
آنحضرت در جهانیان اثر کرده - و بی طاقی و بی تابی آن باعث تمکین کون
و مکان زمین و زمان را از جا درآورده بعموم نفسیان نیز سرایت نمود -
و خرمن صبر و قرار عالمی در وزشگاه صرصر بیطاقی و بیقراری قدر جوی
پایداری نکرد :

ابیات

غم پادشاهان غم کشوریست . در تن جداگانه آلترا سوریست
جهان را برنج آورد رنج شاه بگیتی کند روز روشن سیاه
یکی کالبد دان جهان سربس که دارد درو تاجور حکم سر
چو از رنج پا تن دگرگون شود نگه کن که از درد سر چون شود

بی مبالغه و اغراق که هیچ محب صادق العقیده حقیقت شعار بعد از
رحلت محبوب ارجمند دل پسند وفادار باین مرتبه در تقدیم مراسم تعزیت
و سوگ نکوشیده باشد که از آنحضرت در پاس جمیع آداب ماتم آن حبیه
عزیزه مراتب سوز و گداز بوقوع آمد - چه از تاریخ رحلت آن بانوی والا
مقدار دست از تمامی مستلذات نفسانی بازداشته در شبانروز یک نفس

۱ - آب تپتی مراد است پادشاه نامه - جلد اول - حصه اول -

از حزن و اندوه فارغ نبودند - و هنگام تعزیت روز مذکور علی الخصوص در ایام طوی و جشن و عیدها و غیره چون دولت خانه معلی زینت آرایش یافته جای آن غمگسار خالی بنظر مبارک درمی آمد بی اختیار دیده مبارک اشکبار شده چندین بی تابی و بی طاقتی می نمودند که اهل مجلس و حاضران وقت از مشاهده این حال یکبار از جا رفته نوحه و زاری آغاز می نهادند - و بارها می فرمودند که سلطنت دنیا و لذت بادشاهی که باوجود او میخواستیم اکنون - او سبب افزایش کلفت و کدورت گشته دیدن روی هیچکس خوش نمی آید - و کثرت آلام جدائی در باطن کارگر شده از مشاهده مجلس روزگار و اسباب دولت و عشرت جز وحشت و کربت نتیجه دیگر مرتب وقت نمی گردد - چنانچه سالهای دراز در هر ماه ذی قعدة مانند صبح لباس کافوری اختیار نموده از اقامت مراسم سوگ و عزا چیزی باقی نمیگذاشتند - و از حاضران مجلس نیز کسی را قدرت آن نبود که خلاف متابعت آنحضرت نموده تن بلباس دیگر دهد - الحق جای آن داشت که در ماتم آن صاحب روزگار که در مکارم ذات و صفات بالذات اقتضای خیر داشت زیاده ازین مراسم تعزیه بوقوع آید - و رابطه انس و الفت که بحسب تعارف و تناسب عهد الست حوادث وثائق آن دست بهم داده درین عالم باعث کشش شده پیوند ارتباط استوار و محکم ساخته با دیگر ازواج مثل صبیئه صفیئه مظفر حسین میرزا صفوی و کرمه شاهنواز خان خلف خانخانان چنین درمیان نبود که این مایه غم و الم پیرامون خاطر عاطر گردد - و قطع نظر از وثیقه دلپستگی و تعلق آن خاتون پاکیزه اطوار همه وقت در صدد دلجوئی و خوشنودی آنحضرت بوده در هر حال کمال خدمتگاری و نهایت پرستاری بجا می آورد - و در شادی و غم و عافیت و الم دمساز و همدم بوده دقیقه از دقایق مراتب رضاجوئی فرو گذاشت نمیکرد - و معینا از خدیو روزگار چهارده نوبت متکفل حمل بار امانت گشته از آنجمله چهار پسر و سه دختر انجمن آرای خلد برین و هم نشین حور عین آمده - و چهار پسر و سه دختر که هفت اختر سپهر اقبال اند و هر هفت جلال شاهد جاه و جلال تا روز قیامت زینت دیباچه روزگار غفقه و ماه و سال خواهند بود - نخستین ثمره پیش رس نهال

دولت آب گوهر عصمت و عفت جهان آرا بیگم صاحب - دوم فرخنده
 اختر سپهر کامرانی شایسته گوهر درج جهانبانی والا فطرت سعادت پژوه
 شاهزاده محمد داراشکوه - سوم زیور افسر دولت و اقبال زینت انجمن عز و
 جلال طغرای منشور ابداع شاه شجاع - چهارم شمره شجره دولت درج
 گرانمایه عصمت روشن آرا بیگم - پنجم سیومین رکن رکن خلافت اختر
 اوج عزت و کرامت منظور نظر سعود گردون صاحب بخت هایون و فر
 فریدون بادشاهزاده کامل النصاب تام النصیب سلطان محمد اورنگ زیب -
 ششم تازه گل گلشن آدم نقش مراد جهان مراد بخش عالم - هفتم آخرین
 نتیجه سهد علیا گوهر آرا بیگم - امید که تا جهان برقرار باشد و فلک
 پایدار مدار زیب و زینت روزگار برین هفت کوکب اوج عزت و
 اعتبار باد -

در آنوقت که این حادثه عالم سوز وقوع یافت از سن شریف آن
 غفران مآب سی و هشت سال و دو ماه شمسی و سی و نه سال و چهار
 ماه و چهار روز قمری سپری گشته بود - ولادت با سعادتش چهاردهم
 رجب سنه هزار و یک موافق بیست و هشتم فروردی ماه و در سن بیست
 سالگی بشرف ازدواج این زیور بخت تاج و تخت تشریف سعادت یافته نوزده
 سال و هشتماه و نه روز قمری و نوزده سال و یکماه و شش روز شمسی
 شمسه ایوان سلطنت و شمع انجمن خلافت بوده - تاریخ ارتحال آن بانوی
 روزگار بی بدل خان موافق و حساب چنین یافته :

مصراع

جای ممتاز محل جنت باد

چون مدت شش ماه ازین قضیه غم اندوز منقضی گشت بادشاهزاده
 محمد شجاع بجهت رسانیدن نعش اقدس آن ملکه قدسی خصال به دارالخلافه
 اکبر آباد مقرر شده وزیرخان دیرین بنده معتمد درگاه والا و زبده
 نسوان سنی خانم که خدمت و کالت و پیشدستی آن حمیده خصال داشت
 بهمراهی محفه محفوظه مغفرت نامتناهی مباحثات اندوختند - و همه راه
 باطعام و انعام فقرا پرداخته بعد از رسیدن اکبر آباد در سرزمین بهشت
 آئین واقع جنوب رویه دارالخلافه مشرف بر دریای جون که متعلق بر اجه

مان سنگه بود و در عرض حضرت خلافت مرتبت منزلی عالی بنابر از منزل مذکور پراجه جی سنگه نبیره اش برای تحصیل آن داده بودند بخاک سپردند - و بر سر آن مرقد منور نخست از روی تعجیل گنبدی مختصر اساس نهادند که نظر نا محرم بر حرم مرقد آن محتجبه جلباب عصمت نیفتد - آنگاه در آن سرزمین فیض آئین آسمان اساس روضه عالی بنیان که بمتانت رفعت و علو قدر و عظمت شان آبروی عالم خاک است سراسر از الواح سنگ مرمر طرح انداخته بر دورش باغی دلنشین فردوس نشان ترتیب دادند - و بر یک جانبش مسجدی رفیع بنیاد و جانب دیگر قرینه آن مهیاخانه عالی فضا و اطرافش حجرها و ایوانهای دلکش و پیش دروازه اش چندین چوک نوآئین و سراهای فرح افزا که به فسحت ساحت و ندرت هیئت بر روی زمین مثل و قرین ندارد بنیاد پذیرفته در مدت بیست سال تمام آن عبارت که بنیادش زمین را طبقه ایست هشتمین و کلاهش آسمان را طارم دهمین بصرف پنجاه لک روپیه با تمام رسیده به نهایت بلندی قدر و منزلت و ارجمندی زینت آبروی کهن طارم چرخ کبود گردید - حضرت ظل سبحانی تمامی متروکات آن مغفوره مرحومه را که از اشرفی و زیور و جواهر و غیره از یک کرور روپیه زیاده بود نصف به بیگم صاحب و نصف به شاهزادهای دیگر مرحمت فرمودند - و چهار لک روپیه نقد و نصف جاگیر بر مالیانه مقرر آن تقدس نقاب که سابق شش لک روپیه بود افزوده سایر مهیات دولت که به مهد علیا مقرر بود باین صاحبه زمان مفوض گشته دیوانی و میرسامانی باسحق بیگ یزدی که متصدی سرکار آن مرحومه بود مرجوع شده خدمت پیش دستی و سرانجام خدمت محل بدستور سابق بستی خانم مقرر گردید -

مقرب خان دکنی که بسیار کارطلب و جوان تنومند مردانه و در خانه نظام الملک عمده تری ازو نبود از سعادت منشی بندگئی درگاه اختیار نموده از دکن متوجه آستانبوس اقدس گشته بود بیست و یکم ماه مذکور رسیده بمراد خاطر فیروز گشت - و پانصد مهر بر سبیل نذر گذرانیده برحمت خلعت و جمدهر و شمشیر با پردله مرصع و اسپ قبیحا و انعام

پهل هزار روپيه نوازش يافت. و همدرين ولا اعظم خان كه حسب الحکم جريده از بالا گهات متوجه شده بود بملازمت فايز گشته هزار مهر و هزار روپيه برسم نذر گذرانييد و خدمات پسنديده او خصوص فتح قلعه دهارور و تاخت بر سر خانجهان و شكست او كه سرمايه آوارگي آن تباه راي بود مورد استعجاب و موقع تحسين گشت. آنگاه مرشد حقيقي كه خدای مجازي بندهای درگاه اند براه ارشاد درآمده خان مذکور را از لغزشي چند بي روش كه ازو سر زده بود و از راه تدبير و طريق كنگاش دور بود آگاه ساختند. از جمله محاصره حصار دشوار كشاي پرينده باوجود عدم وجدان آذوقه سپاه و فقدان علف دواب و هم چنين تركتاز سرحد ملك عادلخان با قرب موسم برشكال كه در حقيقت عين انحراف بود از شاهراه نمايان تدبير درست. چه باوجود مقتضاي وقت و فصل تا انتقضاي موسم بارش حال نيز مقتضاي اقامت در موضعي بود كه دربايست سپاه آنجا فراوان يافته شود. اعظم خان به ناهنجاري حركت خود اعتراف و اقرار نموده مريدانه عذر بيطريقي خویش ب همه طريق از رهگذر معذرت خواهي خواست.

همدرين تاريخ از نتايج اقبال نامتناهي بعون الهي امري كه همواره آن فخر بدخواهان دولت جاودان بود بظهور آمد. چنانچه در ضمن عرضداشت سپهدار خان بوضوح پيوست كه چون نظام الملك از روي ناداني و بد كنگشي فتح خان پسر عنبر حبشي را كه ملحق محبوس داشت از قيد برآورد بنحويكه سبق ذكر يافت آن بزرگ بنابر آنكه ميدانست كه نظام الملك از راه اضطرار اورا نجات داده بعد از رفع ضروريات باز زنداني خواهد ساخت لاجرم از روي پيشداستي بي نظام را گرفته در مطموره زندان مكافات اعمال ناشايست متبذّر نگه داشت. و ظهور اين لطيفه غيبي بنابر آن بود كه حضرت صاحب قران ثاني ناهنجاري و بي روشي او را بروزگار كه از دستياران اين دولت پايدار بل از پيشكاران اين كارخانه سلطنت جاودانه است حواله فرمودند تا از پاداش دهی و انتقام كشي او به بهترين وجه سزاي كردار نابكار خود بپايد. لاجرم باغواي روزگار دشمن دهرينه

کیمه جوی خویش را بر سر خویش گذاشته هانا بدست خود تیشه بر پای خود زد و به نیروی معی خویش پهلو به نوک خنجر سپرد -

پنجم شهریور منزل یمن الدوله آصف خان که بعلت عروض عارضه جسمانی صاحب فراش بود از فروغ انوار قدوم آفتاب اوج خلافت غیرت منازل قمر گردید - و خان والا مکان سپاس گزار این عنایت بی اندازه شده از فیض قدوم آن عیسی دم مسیحا نفس شفای کلی یافته سرمایه صحت ابدی بدان اندوخت -

از سواخ این اوقات که در لشکر خواجه ابوالحسن اتفاق افتاده درینولا معروض اقدس گشت آنکه چون خواجه مذکور بعد از فتح قندهار پاتر شیخ مالو برای بسر آمدن موسم برشکال پسندیده در دامن کوهی بر کنار رودخانه بغایت کم آب فرود آمد - قضا را نهم شهریور بارش عظیم واقع شده رفته رفته رو به شدت گذاشت - چنانچه دو پهر و دو گهری گذشته آب رود طغیان عظیم گرفت و از کوهسار نیز سیلی شور انگیز بغایت تند و تیز فرود آمده و از دو راه آب رود و سیل کوه که نمودار طوفان نوح بود از دو سوی درمیان گرفت - و سر تا سر مردم اردو که از وحشت ظلمت شب و شدت بارش سحاب نه روی مقر و نه راه مفر داشتند مضطرب شده از جا درآمدند و بی پا و بی جا شدند - چنانچه خواجه و اکثر سپاهیان بر اسبهای بی زین سوار شده بیایمردی شناوری بادپایان از مهلکه مهلکه آن سیلاب بی پایان جان مفتی بیرون بردند - و قریب هزار تن از سپاهی و سوداگر رخت حیات به سیلاب فنا دادند - اموال و اسباب بسیار و چارهایان بی شمار از اسب و شتر و امثال آن تلف شد - چنانچه از سوار خواجه هفت هزار اشرفی و ده هزار روپیه و مجموع کارخانجات از توشکخانه و قورخانه و فراشخانه و امثال آنها آب برده تا بمردم دیگر چه رسد - بعد از رفع طغیان چندانکه در سیل آن جوئبار لوازم جست و جو بجا آوردند که شاید از آجمامه چیزی بدست افتد سودی نداد و پشیزی بچنگ پژوهندگان نیفتاد - اگرچه در برخوردن بدان نقود جمعی تهمت زده و بهتان آلود شدند لیکن داندۀ نهان و آشکار و مرسل رباح و منزل باران

دانا است که آن گنج روان آب برده که پای کمی از گنج بادآورد نداشت بدست باد دستی چند افتاد یا خاک امانت دار عالم سایر گنج هاها آنها را نیز در زیر دامن پنهان ساخته تا پیدا شدن صاحبش دیانت بکار برد - و همدرین تاریخ مرحمت خان بخشی احدیان که ابراهیم نام داشت و اسد خان معموری در لاهور در لباس تقاضای اجل طبیعی خلع خلعت مستعار نمودند - و راو سور بهورتیه نیز بدین دستور از ماتم سرای دهر فنا گرای گشته بسوی مصر خویش بازگشت - و همدرین تاریخ از وقایع صوبه اودیسه بمعرض عرض در آمد که در همسائگی خانه سید پرورش خان بارهه انباری پر باروت واقع بود و آتشی از غیب بدان رسیده از عالم سایر آفت های روزگار که ماخذ الجار بالجار صفات اوست سرایت به نشیمن آن سید مرحوم نموده او با دوازده تن از همنشینان باتش همسایگی آن انبارخانه سوخت - هفتم ماه مجد علی بیگ ایلچی را بعنایت خلعت فاخره و یک زنجیر فیل با حوضه سیمین و انعام شصت هزار روپیه نقد نوازش فرموده معزز و مکرم رخصت دارالخلافت اکبرآباد نمودند - و خلعت و پنجهزار روپیه نقد به مجد تقی تحویلدار اسباب سوغات مرحمت فرموده نور مجد عرب را حکم شد که تا اکبرآباد همراهی گیرند -

بیست و چهارم موافق دوشنبه سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل هجری انجمن وزن اقدس قمری سال چهل و دوم از عمر ابد مقرون به فرخی و خجستگی آذین سپهر هشتمین و تزئین فردوس برین پذیرفت - و سایر مراسم و لوازم این روز که درین بزم مسعود معهود است از وزن آنحضرت با سایر اجناس نقود و وظایف مقرر و آئین عیش و عشرت و داد و دهش که مانند دولت روز افزون سال بسال در افزایش است به بهترین وجه صورت بست - درین ایام افواج بحر مواج مرحمت بادشاهی که پیوسته مانند دریای رحمت نامتناهی در جوش است و فیض سرشارش که موج طوفان بر اوج میزند چنانچه ذره تا خورشید و ماه تا ماهی را فرو گرفته بساحت ساحل امیدواری نصیربخان رسیده ماهی مراتب که در دکن نشان کمال عظمت مکانت و رفعت مکانت و والیان ولایت مذکور کسی را که شایان رعایت نمایان دانند باین مرتبه میرسانند

مرحمت شد - درین روز سعید خان بصوبه داری کابل از تغیر لشکرخان سعادت اندوز شده منصبش از اصل و اضافه چهار هزارى ذات و چهار هزار سوار قرار یافته - و شمشیر خان بعنایت خلعت و تقاره و منصب سه هزارى ذات و سوار سرافراز گشته بجای سعید خان تهانه دار هر دو بنگش شد - و لشکر خان مذکور با آنکه پیری او را سخت دریافته لختی به سستی عقیده و نسبت رفض متهم بود بنابراین معنی ازین منصب معزول شد - و چون خبر آن جهانی شدن راو رتن که از بندهای عمده و شایسته درگاه گیتی پناه بود بمسامع والا رسید - متر سال نبیره اش را جانشین او نموده بخطاب راو و منصب سه هزارى دو هزار سوار و مرحمت جاکیر در وطن که بوندی و پرگنات آن حدود باشد سرافرازی بخشیدند - و مادهو سنگهه پسر راو رتن را به منصب دو هزارى ذات و هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه سربلند گردانیدند - درین مقام بنابر تقریب مذکور اسم متر سال بایراد امری چند بدیع که از گوی ناکه پدر او باوجود خوردی جثه و اختصار بنیه سر می زد سخن را رنگین می سازد - از جمله آنکه خود را دؤمیان دو شاخ درخت که هر کدام به سطرپی ستون شامیانهای باشد جا می داد و پشت بر شاخی داده و پایها بر شاخ دیگر نهاده بانهک زوری از یکدگر جدا میساخت - و شاخ آهوان هندوستان را که بغایت استوار و ضخیم می باشد چنانچه نیرومندان عظیم هیکل و تناوران سطر پی پنجه قوی بازو نشسته کله او را درمیان دوران گرفته بزور تمام می شکسته او بر پا ایستاده بدست می شکست - و در چاپکی و جلدی و تیزی و مپک خیزی بدان مثابه بود که هر دو پا را جفت کرده خود را بر سر دیواری که سه ذراع ارتفاع داشته باشد میگرفت -

از سواخ این ایام رسیدن عرضداشت فتح خان پسر عنبر است بدربار سپهر مدار - و سبب ارسال عرضداشت آنکه چون قبل ازین اوقات چند مرتبه آن حبشی نژاد بعد از حبس نظام الملک عرضداشته بود که این فدوی غلام بنابر هواخواهی بندگان حضرت خلافت پناهی بی نظام تیره ایام را که پیوسته در پی اعلان نافرمانی و عصیان شده همه جا در مقام اظهار بغی و طغیان بود بدست آورده در زندان پاداش اعمال بد

به روز خودش نشانده اگر پرتو عنایت بندگان حضرت سلیمان مکان بر ساحت رعایت احوال این بنده افتد از سر نو جبههٔ بندگی را بتمغای داغ عبودیت هلال وار فروغ بخشد - و این کمترین نیز هلال وار تا زنده باشد بنده بوده در مقام اقامت بندگی مراسم اطاعت و انقیاد را التزام خواهد نمود و لوازم سرافکنندگی بجا آورده از ته دل کمر عبودیت بر میان خواهد بست - و بقدر دسترس - بر پنجهٔ سعی و کوشش در دولتیخواهی و همراهی عواخواهان بدفع بدسگالان دولت ابد پایان خواهد کشود - و چون از موقف خلافت فرمان جهان مطاع مشتمل بر استظهار عنایت و استالت در جواب صادر شد لاجرم قتل آن واجب الدفع را که عقلاً و شرعاً واجب میدانست از مرضی آنحضرت انگاشته همت بر آن امر مبهم گذاشت - و بلا توقف بهانهٔ دست برد اجل طبیعی را دست پیچ ساخته آن گران جان خفیف العقل را خفه ساخت - و پسر ده ساله او را که حسین نام داشت جانشین پدر و دست نشان خود نموده جمیع عمدهای در خانهٔ او را از میان برداشت - مثل خواصخان که نظامالملک جای فتحخان باو داده بود و شیخ عبدالله معلم او که در جزئیات امور ملکی و مالی مدخلی کلی داشت و سید خلیفه قلعه دار سابق دولت آباد و ساداتخان و سیدی بلال مخاطب به شمشیرخان و اعتقاد راو و دیانت راو که معتمد او بودند - چون این گروه را آنجهانی ساخته خاطر جمع نمود و جمعی دیگر از نزدیکان او را زندانی نموده از سایر مواد جمعیت حواس اندوخت آنگاه حقیقت اینواقعه را که از روی بی حقیقتی تمام از آن ناسپاس ناحق شناس سرزده بود بدربار سپهر مدار عرضداشت نمود - و اینمعنی با آنکه چندان مرضی طبع مبارک نبود باوجود کمال اقتدار بر استیصال او از تقصیرش درگذشتند و ملک او که مشرف بر تسخیر شده بود بدو باز گذاشتند - بنا بر آنکه بی سعی امر آنحضرت بدسگال دولت ابد اتصال دفع شده با او درین باب عتابی که خلاف مقتضای وقت بوده باشد نه فرمودند - و فرمان قضا نشان متضمن اظهار عنایت بدو نوشته نوادر جواهر و فیلان نامور آن سلسله را که از دیرگاه باز فراهم آمده بیجا در دست او بود طلب

فرمودند . و بواسطت فرستاده او پیغام دادند که هرگاه اشیای مذکوره با پسر خود بدوگاه والا ارسال دارد ملتمسات او بر طبق خاطرخواه و وفق توقع بموقع وقوع خواهد پیوست - و فرمان گیتی مطاع مصحوب شکرالله عرب و کس فرستاده او با گهپوه مرصع و یک راس اسب عراقی صرصر تک مزین به زین زردوز و اسب راهوار صبا رفتار از راه سرافرازی او ارسال داشتند -

باعث ارسال یمن الدوله آصف خان

به سرداری عساکر قاهره

به بالا گهات نوبت دوم

چون در وقت تعیین موکب اقبال بجهت تنبیه و تادیب نظام الملک عادلخان باو دم موافقت زده قلعه شولاپور ازو گرفته ابواب مصالحه و معاهده باو مفتوح داشت و ازین راه طریقہ پیروشی و بیراه روی فرایش گرفته همه وقت معاونت او میکرد لاجرم بحکم وجوب گوشمال آن گردن کش سرتاب درینولا چند سردار معظم با خیل و حشمی عظیم بسرداری سپه سالار جم اقتدار یمن الدوله آصف خان بتاراج و تخریب ولایت بیجاپور و تنبیه و تادیب اهل آن دیار تعیین نمودند - و بتابر رسم دیرینه این کشور که در مبادی اختیار سفر اگر مقصد در سمت مشرق باشد بر فیل سوار میشوند و بجهت مغرب بر اسب و بطرف شمال بر تخت روان و پالکی و بجانب جنوب بر رتبه - چنانچه سابق سمت گذارش پذیرفته چون سفر یمن الدوله جنوب رویه بود لاجرم حضرت جهانبانی از روی کمال مهربانی هفدهم آذر دستور اعظم را بمرحمت خلعت خاصه و چارقب طلادوزی و شمشیر سریع و دو اسب دیوزاد پری پیکر و فیل اهرسن نژاد خجسته منظر با یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل دیگر بتازگی ارجمندی و سربلندی بخشیده و مرحمت یک منزل رتبه را ضمیمه آن مراحم عمیمه فرموده مرخص آن صوب ساختند - و سرداران عظام از حضور پرنور درین فوج عیان موج بدین موجب سعادت تعیین پذیرفتند - اعظم خان و

راجه گج سنگه و سیدخان جهان بارهه و شایسته خان خلف آصف خان
 و خان زمان ولد مهتاب خان و راجه جی سنگهه و معتمد خان و سردار خان
 و الله ویردی خان و راجه بهار سنگهه و میر عبدالهادی با اصالتخان و جمعی
 دیگر از ارباب مناصب والا - و از جمله دکنیان یاقوت خان و خداوند خان
 و اوداجیرام و کهیلوجی بهونسله و بهادر جی و امثال ایشان - و هریک
 از امرا و سرداران درخور مرتبه قدر و مقدار با انواع عنایات نامتناهی
 حضرت ظل الهی از خلعت و خنجر و شمشیر و اسب و فیل و انعام نقد
 که ضیق مقام مقتضی به تفصیل مراتب آن نیست اعزاز و اکرام یافتند -
 و هزار سوار از اعدیان تیرانداز با هزار سوار بندوتچی و چهار هزار پیاده
 بندوتچی نیز بارهای توپ و فیلان با ضرب زنها که آنرا در هندی هتنال
 خوانند از دربار بهمراهی این فوج متعین شدند - و فرمان شد که چون
 سپه سالار اعظم بیلا گهاٹ رسد خواجه ابوالحسن و راجه جبهار سنگهه
 بندیلہ و سایر همراهان و همچنین عبدالله خان بهادر فیروز جنگ با
 کومکیان خویش و نصیریخان و راجه بهارت و جمیع لشکر کومکئی تلنگانه
 پیدرنگ به فوج اعظم پیوندند - و آن سرور هم در حضور انور توزک
 و ترتیب افواج لشکر منصور بروشی شایان و دستوری نمایان که
 دستورالعمل اعیان سلاطین در جمیع احوال شاید برین موجب مقرر
 فرمودند که یاقوت خان با جمیع دکنیان و نصیریخان و راجه بهارت با
 یکصد و هفتاد نامور از ارباب مناصب بطریق منقلا پیوسته عنان بر عنان
 افواج فتح و ظفر آسانی که همواره طلیعه لشکر نصرت اثر می باشند پیش
 پیش راهی شوند - اگرچه بحسب ظاهر سرداری فوج طلیعه مذکور نامزد
 یاقوت خان شده لیکن بحکم آنکه اهل دکن که حریفان دغا پیشه پرفتن
 اند به هیچ وجه درخور اعتقاد نیستند لاجرم بمقتضای احتیاط و حزم
 عاقبت بین دوراندیش باطنا امر و نهی این فوج عمده بعهده تکفل و تعهد
 نصیریخان قرار یافت - و قول بوجود تمکین آمود یمین الدوله متانت و
 شکوه کوه پذیرفت - و معتمد خان که بخشی گری کل افواج بدو تفویض
 داشت با جمعی دیگر از منصبداران همراه فوج قول مقرر گردید - و
 گج سنگهه و راجه بهار سنگهه بندیلہ با گروهی انبوه از راجپوتان و هم

چنین اصالت خان با پانصد سوار تفنگچی بهراول مخصوص گشتند - و فوج برانغار بسررداری اعظم خان و همراهی راجه انوپ سنگه و راو دودا و کشن سنگه بهدوریه و جمعی کثیر از اصحاب مناصب عالیہ تعین یافت - و خواجه ابوالحسن با خان زمان و ظفر خان و جمعی دیگر از منصبداران بکارفرمائی فوج برانغار نامزد گردیده اهتمام این قشون در عہدہ او شد - و سیدخان جهان با گروهی تمام شکوہ پر دل کارطلب از سادات بارہہ و امروزہ در التمش متعین گردید - عبداللہ خان بہادر فیروز جنگ و رشید خان انصاری و راجہ روز افزون و دیگر منصبداران و جوق از سواران تفنگچی طرح دست راست مقرر شدند - و شایستہ خان و راجہ جی سنگه و جماعتی از منصبداران طرح دست چپ - و راجہ ججہار سنگه بندیلہ با پانصد سوار احدی چنداول - بالجملہ افواج بحر اسواج باین توزک خاص صف آرا گشتہ در ہان روز ہمراہی عون و صون اللہی و اقبال روز افزون حضرت ظل اللہی با سرعت سیلاب سر در لشیب ببالا گھت روان شدند -

چون مہر مہر تاثیر اوزک پیوستہ نزد نواب غفران مآب مہد علیا می بود بعد از جلوس ہایون کہ یمین الدولہ از لاہور رسیدہ فیض سعادت حضور دریافت بنابر التماس آن مہین بانو بدست دستور اعظم دادند - و در نوبت اول کہ بسررداری بالا گھات تعین یافت آن مہر انور را بمسند آرای حرم خلافت سپردہ بعد از معاودت بر طبق دستور سابق باز باو تفویض یافت - درینولا کہ آن عمدہ امرای ذیشان بسررداری بالا گھات متعین می شد یکروز قبل از رخصت آن خاتم اسم اعظم و نگین سعادت جم را بخدمت حضرت سلیمان زمان آورد و بندگان حضرت آنرا بنواب تقدس نقاب بیگم صاحبہ سپردند - و از آنوقت باز آن مہر معظم کہ بحسب آثار نمودار نیر اعظم بل رشک فرمای انوار مہر انور است نزد آن صاحبہ روزگار است و فرامین مطاعہ بمعرفت ایشان مہر میشود -

درینولا خواجه جهان و حکیم مسیح الزمان التماس رخصت طواف حرمین مکرمین زید قدراً و شرفاً نمودند و درخواست ایشان زیور اجابت پذیرفت - چون شمول فیض و عموم جود آنحضرت بنا بر خاصیت مرتبہ

فللّی مانند آثار عطای جواد حقیقی همه کم یاب و همه جا رس است -
 لاجرم بعد از جلوس اقدس بطریق نذر شرعی التزام فرموده بودند که مبالغ
 پنج لک روپیه ارباب استحقاق آن متبرک بقعه شریفه رسانند - دینولا که
 خواجه جهان از دیرین بندهای معتمد و امین دیانت آئین این دربار سپهر
 مدار متوجه آن دیار مقدس بود بمتصدیان صوبه گجرات امر عالی زیور
 صدور یافت که از آنجمله مبلغ دو لک روپیه را در احمدآباد و بنادر
 آنصوبه متاع سایر عرب خریداری نموده تسلیم خواجه مذکور نمایند که
 اصل را با منافع بعرفت مسیح الزمان واصل حاجتمندان آن مکان مقدس
 سازد - چون خدمت عرض مکرر به مسیح الزمان بود تقدیم آن خدمت
 نازک را که بحسن تقریر و لطف گفتار حکیمانه محتاج است بحکیم^۱ [صادق]^۲
 تفویض فرمودند - و دیوانی پنجاب به حکیم جهالا مخاطب بدیانت خان از
 تغیر عبدالکریم مرحمت شد -

از سواخ حضور انور در ماه ذی حجه بیست و پنجم ماه مذکور جشن
 وزن قدسی شمسی از سال چهل و یکم عمر جاوید قرین حضرت صاحب
 قران ثانی انعقاد پذیرفت - و سقف و جدار آن فرخنده مجلس بآئین هر ساله
 بل تزئین هر روزه زینت یافت - چنانچه رشک فرمای زیبائی طارم سپهر
 سینائی و بام گنبد فیروزه فام چرخ زمردین اخضر که به در کوکب^۲
 دری مکل شده و از یاقوت خور و الاس قمر مرصع گردیده است گردید -
 و سرتاسر روی زمین آن از فرش دیبای منقش بقشوق و بوقلمون و پرنیان مصور
 بصور گوناگون که مانند عتبه سدره مرتبه این بزم دلنشین از عکس جبین
 سران روی زمین روکش کارنامه ارژنگ و کارخانه چین شده بود غیرت
 سپهر و بهشت برین گشت - و سایر رسوم این روز طرب اندوز از وزن و نثار
 و داد دهی و کام بخشی خواص و عوام بظهور پیوست - و جمیع ارباب
 حاجت و اهل آرزو این کشور بدریافت مدعا و ادراک مقصود زیاده بر آنچه
 در خاطر قرار داده و بیش از آنچه پیشنهاد خود نموده بودند کامروا گشتند -

۱ - ع [حاذق] ل -

۲ - بدر کوکب - قلمی (و - ق) -

علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب پنجمزاری ذات و سه هزار سوار و موسویخان صدرالصدور بمنصب چهار هزار و هفتصد و پنجاه سوار سرافرازی یافته پایه افتخار بسپهر دوار رسانیدند - جعفرخان از اصل و اضافه بمنصب ۱ [دو هزار ذات و شش صد سوار] و ملتفت خان نیز بهمین منصب سربلندی یافتند - مقرب خان دکنی از مرحمت ماهی مراتب که نشان عظمت شان دکنیانست معزز گردید - و دیوانی و امینی سهرند برای کاشی داس تفویض یافت و بمنصب هشت صدی چهار صد سوار نوازش پذیرفته بدان صوب مرخص شد - و همدین روز فرخنده پیشکش قاسم خان صاحب صوبه بنگاله مشتمل برسی و سه زنجیر فیل تشومند و بیست و هفت راس اسب کونت و صد دست سپر و چهل من عود با بسی نوادر و نقایس امتعه آن بلاد از نظر انور گذشت - و مجموع آنها بدو لک روپیه مرقوم شد - درین ایام خبر ارتحال جهانگیر قلی خان ولد خان اعظم فوجدار جونا گده بعرض اعلی رسید - عنایت حضرت بمقتضای خانه زاد نوازی بهرام پسرش را از منصب دو هزار و دو هزار سوار سرافرازی داده جانشینی پدر ضمیمه الطاف عمیمه نمودند -

نگارش خصوصیات احوال موکب اقبال که بیالا گهات ارسال یافت

چون یمین الدوله از حضرت اقدس مرخص شده متوجه مقصد گردید و کوچ در کوچ بحوالی بالا پور رسید خواجه ابوالحسن با راجه جبهار سنگه بندیده و لشکر کومکنی او استقبال خیل اقبال نموده باردوی اعظم پیوست - و در مقام باسم عبدالله خان نیز با همراهان ملحق شده - سه سالار اعظم دو روز در مقام مذکور اقامت گزید و سایر سپاه منصور را بگذاشتن احوال و ائقال زیاده از قدر ضرورت مامور ساخت - و چون همگنان عمل بفرموده نموده سبکبار و جریده شدند از آن مقام کوچ کرده شب درمیان به

۱ - ع [دو هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار] بادشاه نامه

تندهار شتافت - و بمجرد رسیدن از راه بنا بر مقتضای حزم و احتیاط داخل قلعه مذکور شد - سر تا سر خصوصیات آنرا بنظر دقت نگر در آورده در صدد انسداد مداخل و مخارج آن شده بمقام سامان و سرانجام اسباب و مایحتاج قلعداری در آمده بعد از فراغ حسب الامر اشرف رومی خان را استقلال تمام داده به نگهبانی آن حصار بازداشت و خود رو بسوی مقصد آورده کوچ در کوچ متوجه شد - و چون عبور عسکر منصور بر قلعه بهالکی^۱ شد و بنواحی آن حصار رسید یمین الدوله بیشتر قور یساول را ارسال داشت که به نزدیکی قلعه رفته از کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام اطاعت و عدم آنرا استعلام نماید - هنوز اردو در عین قطع مسافت بود که مشارالیه حقیقت آنها نمود که این طبقه خیره چشم از کوتاه نظریها و خودسریها در حصار بر روی موکب اقبال بسته منتظر جنگ نشسته اند - بنابراین یمین الدوله بمجرد وصول خبر فوج منقلا را درباره احاطه قلعه مامور ساخت - و بخشی الملکی معتمد خان را با چندی از بندهای بادشاهی بامداد آن فوج فرستاد - دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بسته شروع در پیش بردن ملچار نمودند - و آنروز در کارسازی مقدمات فتح قلعه و کسر اعدا گذرانیده در ظلمت شب قرار بر آن دادند که بهادران کار طلب از پایمردی^۲ زیند پایه و دست آویز کمند قراز برج و باره رفته باین روش بر قلعه دست یابند - قضا را متحصنان برین پیشنهاد پیش از وقوع آن اطلاع یافته در چاره کار خود کوشیدند - چنانچه از طرفی که ملچار کمتر پیش رفته بود راه کشوده رو بوادی^۳ هزیمت نهادند و رعایای بیگناه را بچنگال عذاب و نکال سپرده خود جان مفت بیرون بردند - و ارباب شهامت به برج و باره برآمده قلعه را بی مزاحمت مانعی بدست آوردند - اسباب و اموال و دواب مالا مال بود - غارتیان سپاه و لوٹ مالان گرسنه چشم که به طمع غنائم چشم سپاه کرده طفیلی لشکر می باشند دست بتاراج اموال برکشوده از آن خوان ینغا زلها بستند و غنیمت بیشمار از نقد و جنس و صامت و ناطق بچنگ آورده از میان بیرون بردند -

۱- قریب به بیست و پنج میل انگلیسی در شمال و غرب بیدر واقع است -

از غرایب اتفاقات حسنه سلامتی سلاله دودمان سیادت و نجابت اصالت خان است بعد از اشراف بر هلاک - و صورت اینمعنی مبهم آنکه مشار الیه بنابر مقتضای شجاعت علوی و شهامت هاشمی پیش از همه خود را بفراز حصار رسانید و قضا را بر بالای تختی چوبینه که لختی باروت و حقه آتشبازی در زیر آن بود ایستاده شد - درین اثنا آتش بدانها رسیده تخت با آن سید بخت مند بهوا بلند شد و به نگهبانی حراست جناب ربانی و حمایت توجه حضرت جهانپانی آفتی از آتش نیافت جز آنکه اندکی روی و دستش از تف باروت متأثر شده بود - و غریب نمآتر آنکه در درون قلعه بر روی انبار کاهی افتاده بنابر آن از رهگذر افتادن نیز بدو آسیبی نرسید - و در طی اینتحال مسجری را که آن سست دینان انبارخانه باروت کرده بودند همانا از شعله غضب الهی اشتعال پذیرفته بنابر شمول و عموم نزول عذاب مسجد نیز با جمعی کثیر سوخت - بالجمله چون آن حصار باندک کوششی کشایش پذیر شد حسب الامر اشرف آنرا به گاشتهای فتح خان پسر عنبر که در قلعه اودگیر می بودند از راه قرب جوار سپردند - این معنی بنابر آن بود که چون فتح خان درینولا از راه اظهار بندگی درآمده بود چنانچه مذکور شد لاجرم بر طبق مقتضای استال و دلدهی آن حبشی نژاد وحشی نهاد حکم جهانمطاع صادر شده بود که عسکر منصور از جمله محال متعلقه عادلخان هر جا را که در تحت تصرف دارند بمردم فتح خان بازگذارند - بعد از فراغ اینمعنی موکب اقبال مظفر و منصور کوچ نموده بسوی قصبه کملاپور^۱ از جمله محال عادل خان که کمال معموری و آبادانی داشته رو آوردند - درین اثنا رزق الله نام مردی از مردم عادل خان نوشته او و اعیان در خانه آن خان ناعاقبت بین خصوص خواص خان مذکور متضمن کمال اظهار ندامت و نهایت خجالت و انفعال و عذرخواهی انواع تقصیر و کوتاهی ایام گذشته رسانید - و اگرچه او التماس مصالحه و معاهده نموده بود و ارسال پیشکش نیز پذیرفته لیکن چون فرستاده از

۱ - در بادشاه نامه کلانور رقم شده - [جلد اول - حصه اول -

مردم روشناس آن ملک نبود. یمین الدوله بمیانجی او به صلحی که بانی و بادی آن ازین دست مردم گمنام و کم قدر باشد راضی نشد و او را بدون مهم سازی رخصت بازگشت داد.

چون از آن مقام کوچ نموده ظاهر قصبه سلطانپور که بشهر گلبرگه پیوسته معسکر سعادت گشت ظاهر شد که متصدیان آن ولایت سایر اعیان و اهل ثروت را در قلعه و جمعی دیگر را باموال و مواشی در خندق و حوالی و حواشی حصار راه و پناه داده اند و برج و باره قلعه را بالآت و ادوات قلعداری آراسته - و اندک مایه مردم فرومایه در شهر ماند اند و جمعی را به نگهبانی حصار شهر بازداشته - روز دیگر اعظم خان و عبدالله خان و خان زمان و راجه جی سنگه و الله ویردی خان و ظفر خان و معتمد خان حسب الصلاح یمین الدوله روی به قلعه و شهر نهادند - و چون نگهبانان از روی کوتاه نظری و بی بصری این گمان بردند که بچاره گری کشتش و کوشش رد حمله و دفع ضولت اولیای دولت نامتناهی که بنابر عون و صون الهی از قضای آسمانی های کم نمی آرد امکان دارد لاجرم اهل قلعه بمانعه و مدافعه کوشیده بیکبار از برج و باره هر دو موضع توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کار فرمودند - و باوجود آن مرتبه مقابله و مقاتله مخالفان سایر دلیران عرصه پیکار توپ و تفنگ ایشانرا وجودی ننهاد داد دلاوری دادند و بی محابا های حصار شهر تاخته هم بر سر سواری آنرا مسخر ساختند - و غنیمتیان یغانی در سایر آن شهر از قتل و اسر و نهب و تاراج چیزی نه گذاشتند - بالجمله چون یمین الدوله بنابر مقتضای وقت و حال صلاح در اشتغال به تسخیر قلعه ندید فی الحال امرای عظام را طلبیده لشکر را دستوری کوچ داد و شباشب راهی شده در کنار رودبار بهیمرا فرود آمد - روز دیگر سان لشکر دید و سی هزار سوار بشمار رسید - آنگاه از آنجا کوچ کرده بر سر بیجاپور که نشیمن ولات آنولایت است راهی شد -

از سواخ حضور اقدس ششم بهمن ماه بادشاهزاده والا اختر سلطان شجاع که در پیست و ششم آذر برسانیدن نعل مطهر نواب غفران

مآب مهد علایا متوجه دارالخلافت اکبرآباد شده بود بعد از تقدیم آن امر عظیم باتفاق عمده الملک وزیرخان و مخدرة مکرمه ستی خانم معاودت نموده استلام رکن و مقام کعبه جاه و جلال بجا آورد - و بیست و ششم وزیرخان به تنبیه فتح خان حبشی که از عدم استقامت احوال تهاون در ارسال وجوه مقرر پیشکش و سرکشی او بظهور پیوسته بود نامزد گردید - و همدربین روز از مرحمت خلعت و اسب خاصه و فیل فامی نامور شده بسررداری ده هزار سوار جرار آماده بیکار مرخص گشت - و جان نثار خان و راجه بیتهداس و مادهو سنگهه و راو کرن و پرتھی راج راتهور و مبارزخان نیز بدین مکرمات والا سعادت پذیر گردیدند - و چون مقرب خان دکنی ماهیت دان آن سرزمین بود و میانۀ او و فتح خان کینۀ دیرینه بود او را نیز درین فوج تعین فرموده بعنایت خلعت و جینۀ مرصع و اسب و انعام چهل هزار روپیه نقد نوازش فرمودند -

تتمۀ سواخ دولت در موکب سعادت چون نواحی بیجاپور مورد عسکر ظفر اثر شد و کنار تالاب مشهور واقع میانه نورسپور و شاهپور مضرب سرادق سرداران آمده حدود اطراف آن تخیم سپاهیان گشت سپه سالار اعظم بنابر استصواب رای صواب پیرای و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصره بیجاپور در آمده بر سر قرارداد ملچار و پیش بردن آن و سر کردن نقب و ساختن کوچه سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال اینها رفت - درین اثنا فوج مقهورۀ غنیم که در آن سوی خندق خود را به پناه حصار کشیده آنجا قرار گرفته بودند گه گاه از خندق عبور نموده در میدان گاه پای قلعه صف آرا و سلاحشور میگشتند و بمقام دستبازی در آمده بان اندازی که شیوۀ دکنیان است می نمودند - و چون قوشونی خلیج آسا از قلزم مواج یعنی دریای لشکر طوفان اثر جدا شده بسوی ایشان روانه می شد مانند مشتی خاک که از پیش صدمۀ سیلاب باشتاب تمام راهی شود یکسر تا پای حصار گریزان گشته خود را بحایت توپ و نفنگ اهل قلعه می رسانیدند - و باوجود آنکه بهادران جان فشان از سر گذشته تهور شعار از سر تیر و بندوق درمیگذشتند و در عرصۀ کارزار یکۀ تازی و جلواندازی بجا می آوردند بسررداری حایت حضرت

باری و نگاهبانی تأیید ربانی که همواره همراه موکب اقبال شاهجهمانی است مطلقاً آسیبی بدیشان نمی رسید - بمحلاً اکثر روزها دستبازی از طرفین واقع میشد و از اولیا دستبرد و از اعدا سربازی بظهور می رسید - و درین مدت چهار مرتبه جنگ نمایان بوقوع آمد و اکثر سرداران رزم طلب پرخاش جو تلاش و تردد شایسته بجا می آوردند و از موکب نصرت شعار نامداری را آسیبی نرسیده از مخالفان سکندرعلی پسر عم رندوله خان که داخل اعیان بیجاپور بل سر شمشیر غنیم متهور بود با چندی دیگر از شاهراه مستقیم تیغ بی دریغ راه سر منزل عدم پیش گرفتند - سرافرازخان نامی از سرداران نظام الملک که سابقاً التماس عهدنامه نموده و فرمان عاطفت عنوان متضمن استالت او صدور یافته بود درینولا مستظهر و مستال داخل موکب اقبال شد و به منصب چهار هزارى ذات و سه هزار سوارسرافراز حقیقی شد - چون درین ایام کمال عسرت باحوال عسا کر نصرت مآثر بهمه وجه خصوص از رهگذر کمی کاه و هیمه راه یافت باوجود آنکه هر روز جمعی برای تحصیل علیق دواب و هیزم تا محال دوردست می رفتند و یکی از سرداران بنوبت در باب محافظت و حراست ایشان قیام مینمود معبداً از کثرت ستور و عظمت اردو کفایت نمی کرد - و گاه گاهی غنیم هم فرصت یافته دستبرد می نمود چون در عرض این ایام محاصره نهانی مراسلات محمد امین داماد ملا محمدلاری از عمدهای عادل خان که خطاب مصطفی خان داشت به یمین الدوله می رسید مشتمل بر آنکه عنقریب قلعه را تسلیم اولیای دولت مینمایم - و مکرر وعده کرد که فلان وقت از راه رخنه و برچی که حراست آن بعهده من است بهادرانرا در حصار راه می دهم - و مؤید اینمعنی برسات علی رضا نامی که فرزند خوانده او بود مکرر پیغام فرستاد و درین باب موکندهای غلاظ و شداد در نوشتجات یاد میکرد و هم چنین فرستاده مذکور نیز از زبان او بر طبق صدق وفای وعده قسم های عظیم میخورد - و با این معانی چون مواعید و عهود معهود بوفای نمی رسید هر کدام را به بهانه و عذر تمسک می جست تا آنکه در آخر کار بخیه حيله سازی و دغا بازی او که غرض ازین دفع الوقت و گذرانیدن ریزگار بود بر روی کار افتاد - و درین ضمن بظاهر شیخ دبیر که به محرمیت و رازداری خواص خان

اختصاص داشت از مبدء محاصره باز درميانه آمد و شد می نمود و بتکرار نوشته و پيغام آن غدار نابکار در باب التماس صلح می رسانيد - چون ازین هم کاری کشوده نشد و عدم صدق وعده مصطفی خان خود پيشتر ظهور یافته بود لاجرم بار ديگر یمین الدوله درباره تنگ گیری محاصره حصار بجد شده آن عزم صائب را پیرایه جزم داد - از بیم این قرارداد متحصنان قرار دادند که مصطفی خان و خیریت خان حبشی نزد یمین الدوله آمده قواعد معاهده به تمهید مبائی پذیرش احکام مطاعه خصوص ارسال پیشکش مسمد و مشید سازند - چون اثر قرارداد مذکور از برآمدن آن دو عمده بیجاپور به ظهور پیوست بنابر استمال و اعزاز فرستادگان نصیریخان را تا ظاهر اردو پیش باز فرستاد - و خان مذکور ایشان را از ازین پذیره پذیرای اعظام و احترام ساخته مستظهور و مستمال به مجلس سپه سالار اعظم درآورد - چون انجمن کنگاش مصالحه از حضور خواجه ابوالحسن و اعظم خان و شایسته خان و چندی دیگر از امرا و اعیان لشکر ظفر اثر آرایش پذیرفت و بعد از گفتگوی بسیار در آخر کار بدرخواه ایشان یمین الدوله قبول معاهده برین جمله نمود که من بعد بدستور عهد پیش همواره فرمان بردار و پیشکش گذار باشم - دوم نقد چهل لک روپیه از نقد و جنس سرانجام نموده بدرگاه والا ارسال دارند - چون بر طبق پذیرش اینمعنی عهدنامه نوشتند و این انجمن بانجام رسید بهادرخان و یوسف خان را که سابقا در معرکه زخمی و بیهوش بدست ایشان افتاده بودند چنانچه در احوال گذشته به تفصیل نگاشته شده معزز و مکرم آورده سپردند - و مرخص شده شیخ عبدالرحیم خیرآبادی معتمد یمین الدوله را با خود بردند که عهدنامه را بمهر عادل خان رسانیده مصحوب او ارسال دارند - و بعد از دو روز که او را نگاهداشتند سیوم روز پيغام داده وداع نمودند که عهدنامه را متعاقب سی فرستیم - و روز دیگر که فرستادگان ایشان بخدمت رسیده بعضی متوقعات که داشتند بزبانی استدعا نمودند - همه مستدعیات ایشان را بنابر این معنی که بزیور صورت معقولی آراستگی داشت یمین الدوله بتن برداشته پذیرفت - و بهنگام رخصت یکی از همراهان که صاحب سر مصطفی خان بود نوشته بخط خان مذکوره پنهانی از رفقا در

زیر مسند آن آراینده صدر عظمت گذاشت - و مضمون آن نوشته این بود که چون خواصخان بر عسرت لشکر نصرت اثر و قلت غله آگاهی یافته لاجرم باین پشت گرمی که عنقریب اردو ازین مقام ناچار کوچ کرده معاودت خواهد نمود بمقام مکر و تزویر درآمده در لباس تعویق و تاخیر روزگار بسر می برد - بنابراین اگر درنگی در قبول معاهده رو نماید ملالت بدین خیراندیش باز نه گردد -

کوتاهئی سخن چون مدت محاصره بطول کشیده در عرض این ایام از هیچ طرف رعایا آذوقه به فروختن نمی آورد - و پیشتر غنیم بمجرد استماع خبر توجه موکب اقبال اطراف شهر را ویران ساخته بود و غلات آن محال را باندازه دسترس نقل محال دوردست نموده باقی را سوخته - و آذوقه که عسکر ظفر پناه همراه آورده بود بیش ازین مدت کفایت نمی کرد - ازین راه تنگئی دستگاه کار بر مردم بجای کشید که نرخ سیری غله به یک روپیه کشید و از آن هم مجرد نامی درمیان بود - قطع نظر از احوال سپاهی یکسر چارهایان احاد عسکر اقبال به علت لاغری و زبونی از دست رفتند مگر ستوری که از غایت ناتوانی و مندبوری و کمزوری بر طئی مراحل عدم باوجود آنکه دمی بیش نیست قوت و قدرت نداشت ناچار مانده بود - درین قسم حالی دستورالعمل دیوان خلافت یمین الدوله صلاح وقت در آن دید که چون افواج قاهره را قوت عدوبندی و قلعه کشائی نمانده انساب آنست که بالفعل دست از محاصره بازداشته خود را بسرحد محال معموره ملک غنیم کشند و چندی آنجا گذرانیده چندان توقف نمایند که احاد سپاهیان مرکبان خود را آسوده ساخته خود نیز برآسایند و درین ضمن بترکتاز نواحی و اطراف پرداخته ملک را خراب سازند - و پس از تخریب محال اعدا و مرمت اولیا مطلب پیشینه فرایش گرفته بهادران کار طلب را کار فرمایند - تمامی سرداران رای صواب آرای را استصواب نموده از آن مقام کوچ نمودند و بسمت کنار دریا کشن گنگا

روان شده ساحل آب را پیش گرفتند خصوص طرف رای باغ و سرچ^۲ را که از پرگنات معمور آن حدود است تاخته هر جا از آبادانی نشانی می یافتند همگی زمین کشته و ناکشته و خائمان اهل قصبات و قری را پی سپر سم ستور یغما و تاراج ساخته نشانی از آن بای نمی گذاشتند و آنگاه از آنجا راهی شده همت بر تخریب محال دیگر می گذاشتند و مزرعه آنها نیز تاخته و خراب ساخته بمساکن رعایا می پرداختند - و خانه را ویران و خانگی را روانه خراب آباد می ساختند - مجمل^۳ درین مدت انواع خرابی از اسر و قتر و نهب و غارت و تخریب بمحال متعلقه عادل خان رسانیدند - و چون موسم برشکال نزدیک رسید و تنگی و عسرت سپاه بوسعت و عشرت گرائید و خرابی غنیم که بالفعل مقصد افتاده بود بظهور رسید و بیش از آن محال توقف در آن محال نما بود لاجرم از پای قلعه شولاپور گذشته داخل حدود متعلقه بادشاهی شدند -

سواخ حضور پرنور سید ابوالفتح فرستاده فتح خان پسر عنبر که مکرر عنبر نیز او را بجهت مهم سازی خود بدرگاه والا فرستاده بود سعادت اندوز زمین بوس اقدس گردید - و عرضداشت آن تباه رای که متضمن اظهار عجز و نیاز بود گذرانیده زبانی معروض داشت که متعاقب پسر فتح خان با فیلان نامی و جواهر و مرصع آلاتی که در سرکار نظام الملک بود بملازمت ارفع می رسد - بنابر آن تقصیر و کوتاهی آن مصدر افعال ناقصه به عفو جرم بخش بادشاهی معاف شده وزیرخان بیازگشت مامور گشت - نوزدهم ماه چون خبر نزدیک رسیدن عبدالرسول پسر کلان فتح خان بعرض اشرف رسید از راه مزید استالت و استظهار پدرش جعفرخان را باستقبال او فرستادند - و چون مشارالیه بدریافت سعادت آستان بوس درگاه والا سر رفعت از اوج طارم آبنوس در گذرانید نخست در انجمن حضور پر نور آداب معهوده بتقدیم رسانید آنگاه پیشکش را که مشتمل بر سی زنجیر فیل کوه پیکر و نه راس اسب صبا رفتار صرصر آثار و انواع نوادر و جواهر و مرصع آلات

۱ - بکنار غربی آب کستنا واقع است و از شولاپور قریب بسی
کروه فاصله دارد -

بسیار بود و هشت لک رویه قیمت داشت بنظر انور درآورده موقع قبول یافت - و از عنایات آنحضرت عبدالرسول مذکور مشمول انواع عواطف عمیمه شده مرحمت صوری خلعت و اسپ و گهپوه مرصع با پهلکتاره و یک زنجیر فیل درباره او ضمیمه مراحم معنوی گشت - و هم درینولا راو ستر سال نبیره راو رتن بتازگی سعادت ملازمت اندوخته فیلان جد خود را که چهل زنجیر بود بر سمیل پیشکش از نظر انور گذرانید - از آنجمله هژده زنجیر فیل که در نوع خود نفاست داشت بدو لک و پنجاه هزار رویه مقوم شده - آنحضرت از آنجمله هشت زنجیر اختیار فرموده باقی را بدو مرحمت نمودند - و آن شایسته تربیت را بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و علم سرافراز و سربلند ساختند -

از واقعه صوبه کابل بعرض اعلی رسید که شمشیرخان تهاانه دار بنگش بدارالبقا پیوست - از حوادث این ایام مقتول شدن نورالدین قلی است - و علت واقعی این واقعه آنکه چون جسونت راتهور را سابق مردم نورالدین قلی کشته بودند درینولا کشن سنگه پسرش راتهور راجپوتی بر آن داشت که بهر طور که ممکن باشد و از هر راه که رو دهد خون پدر ازو بخواهد - بنابراین پیشنهاد در پی یافتن وقت بوده انتظار فرصت مینمود - تا آنکه درینولا بحسب اقتضای قضا کاتبان دارالانشاء قدر نامش را از روزنامه بقا بکزلک فنا حک نموده بودند از مساعدت روزگار وقت یافته قضا را در شبی که نورالدین قلی با اندک مایه مردمی از غسلخانه برآمده متوجه منزل خود بود از کمین گاه بیرون آمده سر راه برو گرفت و در همان گرمی چند زخم کاری برو زده کارش تمام ساخت - آنگاه زینهاری شب تار شده خود را بگوشه ای کشید و در پناه پرده ظلام راه فرار سر کرده بتک و تا سر بدر برد -

آغاز سال پنجم از جلوس میمنت مانوس صاحبقران ثانی

درین ایام سعادت انجام یعنی سرآغاز سال پنجم از جلوس ابد مقرون حضرت صاحبقران ثانی پس از سپری گشتن هشت گهری از

روز شنبه بیست و هشتم شهر شعبان سال هزار و چهل و یک هجری
 عنقای قلعه چرخ چارم از آشیانه آهگون طارم دلگیر حوت هوا گرفته بانداز
 فضای دلکشای دولت سرای حمل پرواز نمود و بظلال بال هایون بال هر
 قاف تا قاف آفاق سایه گستر گشته در شرفات غرقه شرف خانه نشیمن
 ساخت - و از روی مهر پرتو نظر عنایت و فروغ انوار شاهپر انور
 در کار ذرات کائنات کرده مر تا سرگیتی را از سر نو بانواع بهجت و
 سرور آمود - مقارن اینحال شهباز نشیمن خلافت و های اوج سعادت اغنی
 حضرت ظل سبحانی صاحبقران ثانی سایه دولت بر سریر عظمت و روی
 تحت رفعت گسترده بانداز بال افشانی همت عرش آهنگ بلند پرواز باز
 در صدد صید دلهای خاص و عام شده از قرط بخشش و بخشایش تازه خواطر
 اصحاب قلوب بدست آورد - و در آن روز طرب افروز که بارگاه چهل
 ستون خاص و عام که بهزار گونه زیب و زینت هوش ربا و دلفریب گشته
 بود و رسم طرب در آن محفل خاص^۱ عام شده قبله نیاز عالم که کامرانی را
 منحصراً در کام بخشی می دانند در مقام برآمد مرادات عالمیان درآمده
 باشاره سر انگشت خود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز
 ساختند - از جمله عواطف این روز فدائی خان بجاگیرداری^۲ جونپور از
 مرحمت خلعت و اسپ مختص مرخص شد - و میرزا عیسی ترخان بعنایت
 خلعت و اسپ و جاگیرداری^۳ ایلیچ پور امتیاز پذیرفت - عبدالرسول ولد
 فتح خان مشمول نظر اقبال و مقبول آمده از عاطفت طره مرصع تارک
 اعتبارش بطراز سرافرازی رسید - حکیم جالی کاشی چون دیوانی^۴ [پنجاب] ع
 از روی تدین تمام بتقدیم رسانیده بود بخطاب دیانت خان سرافراز گردید -
 بهرجی زمیندار بکلانه با پسر و برادران از زمین بوس آستانه درگاه سپهر
 اشتباه مر اعتبار باوج طارم آبنوسی سود - و از غبار آن سرزمین آسمان
 نشان جبهه افتخار به صندل اعتبار اندود - و پیشکشی مشتمل بر مرصع
 آلات گران بها و نه رامس اسپ صبا رفتار و سه زنجیر قیل تنومند کشیده
 منظور نظر اقبال افتاد -

۱ - قلمی 'خاص' ندارد (و - ق) -

۲ - ع[سپهرند] ل -

از سواخ پناه آوردن شیر خان ترین زمیندار قوشنچ^۱ قندهار است که پدرانیش از دیرباز داخل هواخواهان این دولت ابد طراز بودند بدین درگاه گیتی پناه و انتظام یافتن در سلک بندهای آستان سپهر مکانت کرسی مکان - سبب استسعاد او بدین سعادت عظمی آنکه چون در اواخر عهد دولت حضرت جنت مکانی بحکم تقلبات روزگار و گردشهای لیل و نهار که مقتضای دستبرد قضا و قدر است شاه عباس دارای ایران برکشاد و بست قلعه قندهار و حکومت مضافات آن دیار دست یافت نگاهبانی قلعه قوشنچ و ریاست سر تا سر قبایل افغانان آن سرحد را بشیرخان مذکور که در صغر سن با پدرش حسن خان از حاکم قندهار شاه بیگ خان که در عهد حضرت عرش آشیانی بآن خدمت مامور بود رنجیده، بعراق رفته بود و در آنجا نشو و نما یافته تفویض نمود - و در اندک زمانی از تمکین بخت و اقبال در آن مکان تمکن و استقلال بسیار یافته سایر الوسات افغانان اهرمن سیر را با قسود فنون تدبیر نافذ و عزایم عزیمت راسخ مسخر ساخت - و چون روزگار شاه بسرآمده مدت سلطنتش بپایان رسید و شاه صفی بدستیاری بخت پای بر سر تخت دارای ایران نهاد شیرخان بدست آویز فرستادن هدایا و تحف و از ارسال رسل و رسائل و پامردی و سایط و وسایل و غائبانه نسبت خویش را در خانه قوی ساخت - و چون باستظهار آن نسبت مستظهر گشت و اینمعنی بر زیادهسری و خودرانی که لازمه سرحد پروریست سرهاز شد یکباره عنان خودسری و خودرانی و خویششن شناسی از دست داد - بنابر آن با علی مردان خان خلف گنج علی خان ازبک از عمدهای دولت صفویه که بعد از پدر ایالت قندهار بدستور برو مقرر بود تملق و فروتنی که وظیفه کومکی با سردار است نیکو بجا نیاورد و رفته رفته سرکشی آغاز نهاده داد ستم و بیداد می داد - چون جور و تعدی او از حد تجاوز نمود علی مردان خان این معنی را دست آویز ساخته مکرر درین باب عرایض شکایت آمیز بدرگاه ارمالداشت - تا آنکه بعد از چندی دربارۀ

۱ - در بادشاه نامه قوشنچ نوشته شده [جلد اول - حصه اول -

استیصال او دستوری^۱ گونه در لباس تحصیل نموده انتظار وقت و انتهاز فرصت میداشت - و بحسب اتفاق در همان اثنا شیرخان حشری از اهل شور و شر یعنی افغانان در نهاد آن سرحد فراهم آورده باندازتر کنار نواحی سیوی و کیخابه توجه سمت آن سرزمین پیشنهاد نمود - و علی مردان خان اطلاع این معنی را از همراهیهای روزگار مساعد و بخت موافق شمرده با چهار هزار از نوکران خود و سایر تعیناتیان و زمینداران آن سرزمین بر سبیل ایلغار از قندهار راهی شد - و هنگام طلوع سپیده بامداد اطراف حصار قوشنج را بسیاهی سپاه فروگرفت - و بنابر اینکه در قلعه اندک مایه مردمی بیش نبودند هم بر سر سواری بکشایش گرائید - چون قلعه و سایر اندوختههای دیرینه سال و اسباب و اسوالش از همه باب بدست درآورد اهل و عیال او را اسیر ساخته بقندهار ارسال داشت و خود در آنجا توقف نمود - و چون شیرخان از مضمون نوشته بعضی هواخواهان بر حقیقت معامله کاهی آگاهی یافت نامه آسا بر خویش پیچیده در همان گرمی بشتاب طومار بازگردیده بجای خویش بازگشت - درینوقت نیز جمعی انبوه از سوار و پیاده آن گروه را تطمیع نموده بر سر خویش جمع آورده - و بمقام انتهاز فرصت برآمده در نواحی قوشنج سرگردان و در یک مقام قرار و آرام نگرفته هر روز در موضعی بسر می برد و هر شب جای را ملجای خود می ساخت - تا آنکه جاسوسان علی مردان خان که پیوسته سر به پی آن ادبار اثر داشتند پی بر سر او برده بعد از تحقیق خان را از آن جایگاه آگاه ساختند - و شب هنگام بر سر آن تیره سرانجام تاخت برده بامدادان باو رسیدند - او نیز فوج خود را توزک نموده بی محابا بچنگ صف در آمد - و بالجمله از نخستین حمله افغانان به هراول قزلباش شکست درست رو داده نزدیک بود که پشت بنایند درینحال علی مردان - آن مردانه اسپ انداخته جلوریز بعرضه ستیز تاخت - قضا را از آنجا نه فرماندازیهای تقدیر است درین اثنا زخم تفنگی پر پاشنه او رسید - لیکن آن شیربیشه مردی قطعاً از آن جراحت منکر پروا نه کرده پیشتر تاخت - و بمجرد این تجلد و جلادت افغانان جهالت کیش را از پیش برداشته شکست فاحش داد - چنانچه شیرخان تا موضع دوکی

یک جلو تاخته هیچ جا عنان توقف را مثلی نساخت - وچندی آنجا اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید سودمند نیفتاد - چون چاره کارش در التجای این درگاه جهان پناه که مفر و مقر جهانیان و ملجا و مرجع عالمیان است انحصار داشت ناچار بقلعه مقر که درینولا مردم یلنگتوش اوزبک بر آن استیلا داشتند رفته در ظاهر آن قرار گرفت - و از روی اظهار عبودیت و بندگی عرضداشتی متضمن بر کمال عجز و نیاز نوشته و نامه دیگر مشتمل بر اظهار اراده التجا بجاک آستان سپهر نشان به احمد بیگ خان صوبه دار ملتان بقلم آورده توقع ارسال آن بدربار و استدعای نامه استیالت نمود - و چون آن عرضداشت بدرگاه آسان جاه که جای التجا و ملاذ و ملجاء خلأئی است رسید از آنجا که راه دادن ملتجیان از شیمه کریمه این آستان ملایک پاسبان است التماس او پایه قبول یافته درین باب فرمان عاطفت نشان به توفیق صدور رسید - و او مستظمر و مستیال روی امیدواری بسوی این قبله امیدواران آورده چون تارک بختش از زمین بوس عتبه سدره مرتبه بمراتب از رفعت درجات آسان درگذشت بعنایات بادشاهی مفتخر و مباحی گشته از عواطف خدیو زمانه اعتبار جاودانه اندوخت - و نه راس اسپ تبجاق پیشکش کرده پرتو قبول بر آن یافت - و همدرین مجلس همایون بمرحمت خلعت فاخره و انعام سی هزار روپیه نقد و منصب دو هزار سوار نوازش پذیرفته از انقد محال صوبه پنجاب جاگیر یافت -

نوزدهم ماه که شرف آفتاب بود خورشید روی زمین یعنی سایه آفتاب بمرحمت جهان آفرین نشیمن سریر خلافت مصیر را از پرتو تحویل مبارک روکش شرف محل حمل ساخت - و بنا بر رسم معهود مراسم داد و دهش و بخشش و بخشایش کمال ظهور یافته بمقتضای عدل و احسان آن دادگر فیض رسان بر پرداخت احوال عالمی پرداخت چنانچه صغیر و کبیر و غنی و فقیر از فرط استغنا نقش بی نیازی جاودان در خاطر بستند - و بکام دل در عافیت کده خوشحالی و عیش آباد فارغ بالی از منت تمنا و آرزوی نیاز نشستند - درین روز شرافت اندوز پیشکش

اسلام خان که در آنولا صوبه دار گجرات بود مشتمل بر اقسام جواهر ثمنیه و مرصع آلات نفیسه و هشتاد راس اسپ و دیگر نفایس و نوادر آن دیار از نظر مهر آثار گذشت - و امیر بیگ فرستاده عهد علی ایلچی ایران بدرگه والا جاء رسید - و پنجاه اسپ صرصر تک برق رگ عراق زاد عرب نژاد و دیگر تحف آن بلاد از نفایس اقمشه و نوادر امتعه که درینولا وکلای او از ایران فرستاده بودند و همگی را بجنس بر سمیل پیشکش ارسال داشته بود رسانیده از نظر انور گذرانید - بنابر نهایت رعایت عنایت که نسبت باو سمت وقوع داشت بموقع استحسان وصول یافته پرتو خورشید قبول بر آن تافت - و از سر کمال مرحمت خلعت خاص با خفت سپر مصور ویراق زرین میناکار از جمله مرسولات موتمن الدوله اسلام خان همراه فرستاده مذکور برای مشارالیه فرستادند - و مبلغ چهار هزار روپیه بصیغه انعام بدو و همراهان او عنایت فرمودند -

از امور بدیع انتها که صدور امثال آن ازین حضرت قطعاً غرابتی و استبعادی ندارد اگرچه در نظر مردم ظاهرنگر غریب نما است و نظر بضیع عقول این گروه از خوارق عادات معدود میتواند شد آنکه در وقت عرض اسپان مذکور قبل ازین که بمعرض بیع درآید بندگان حضرت بنظر اجمال ملاحظه نموده از واه کمال خبرت و بصارت که در همه باب دارند خصوص در تشخیص گوهر و شرافت جوهر اسپ و تحقیق مبلغ ارزش افراد این نوع اصیل که دلیل کمال فراست و نهایت آگاهی بر کیفیت و کمیت کاهنی حقایق اعیان وجود است فرمودند که قیمت این جمیع اسپان ها نا که از شصت و پنجهزار روپیه دو نگذرد - چون مقومان قرار بهای هر یک داده جمیع قیمت مجموع نمودند قطعاً از آنچه فرمودند بیش و کمی ظاهر نه شد - و در امثال این صور از معنی مذکور چه شگفت چه عموم این طبقه والا که دست پرورد عنایت و تربیت یافته تائیدات عالم بالا هستند قیاس ایشان ها نا کار مقیاس می کند و تخمین و تقدیر ایشان از تحقیق مکیال و میزان پای کم ندارد - خصوص این جوهر شناس گوهر آدمی و صاحب عیار نقد مردمی که نظر حقایق نگر آن سرور به کحل الجواهر فیض مکتحل است و چگونه چنین نباشد که آن برگزیده حضرت ربانی به

نیروی تعلیم یزدانی و الهام آسانی حل ما لایتمحل سایر رازهای نهانی نموده از زایچهٔ جبههٔ انسانی مستقبل احوال از قرار واقع استنباط و استخراج می نمایند - و بمقتضای همه بینی و همه دانی از صفای تقویم جبین و ناصیه و جداول خطوط پیشانی سر تا سر رقوم سرنوشت روز نخست خواننده همگی پیشنهاد خاطر همگنان می دانند - بجملاً از پیشکش سایر شاهزادهای نامدار و امرای عالی مقدار که از نوروز تا این فرخنده روز بنظر اشرف گذشت موازی پنج لک روپیه از همه باب موقع قبول یافت -

معاودت موکب سعادت قرین فتح و نصرت از دکن بصوب دارالخلافه اکبرآباد

از آنجا که انجام مهم جهانبانی باسودگی و تن آسانی برنتابد و پیشرفت معاملات کشورستانی با تهاون و تانی راست نیاید آئین جهاندار کامل اقتدار آنست که چون باهنگ تسخیر کشوری یا تادیب دشمنی نهضت نماید و به نیروی کارپردازهای تائید آن مهم پرداخت بسزا یافته مدعا حسب الاستدعا بر آید لاجرم لامحاله نیم لمحجه تجویز اقامت در آن مقام نموده بیدرتنگ باهنگ اقلیمی دیگر مراحل جد و اجتهاد پیاید - چنانچه شاه شرقی انتساب یعنی آفتاب جهانتاب دو روز در یک منزل نیاید و هر صبحدم از تخت گاه خاور برآمده آهنگ تسخیر قطری از اقطار باختر نماید - و تا هنگام شام آن سرزمین را بزیر تیغ و نگین درآورده شب هنگام بمقر سعادت خویش معاودت نماید - و بر این دستور باز انداز ناحیتی دیگر پیشنهاد ساخته پیش از بامداد روی بدانصوب آرد - شاهد حال انعطاف عنان انصراف موکب اقبال است از کشور دکن بسوی مستقر سریر جاه و جلال - و سبب صوری این معنی سوای مقتضای قضا و قدر آنکه چون درین احیان همه کام هواخواهان دولت بی پایان بتائید دستیاران اقبال جاوید حسب المرام برآمد و غرض اصلی درین نهضت والا استیصال خان جهان و تنبیه نظام الملک بود که او را در ولایت و حمایت خود راه و پناه داده آن خود به بهترین وجهی بامداد کارپردازان عالم بالا از قوه به فعل آمد - چنانچه خان جهان مستاصل

مطلق گشته نظام الملک نیز از نحوست مفاہت کیشی و ناعاقبت اندیشی زیان زده خذلان سرمد و خسران جاوید گردیده باعث استیصال بنیاد ملک و دولت دیرینه سال سلسلہ خویش شده عاقبت سر در سر این کار کرد - و همچنین ولایت آباد عادلخان بشامت موافقت نظام الملک خصوص بیجاپور که دارالملک بلاد مذکور است و در مدت ایالت آن خانواده از دست برد حوادث زمان در کشف امن و امان بوده هرگز قدم بیگانه در آن سرزمین نه رسیده بود درینولا پایمال نعال مراکب موکب اقبال شد - و با این معانی بنا بر آنکه واقعہ ناگہانی نواب ممتازالزمانی در برهانپور اتفاق افتاده بود زیادہ بر آن توقف درین خطہ مرضی خاطر عاطر نیامد - لاجرم بتاریخ بیست و یکم فروردی ماه مطابق بیست و چهار شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و یک هجری روز پنجشنبه بعد از انقضای ده گھری روز ماعجہ رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مہر انور از افق دارالسور برهانپور طلوع میمنت نموده بسوی مرکز محیط خلافت ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شاه سوار عالم امکان ثانی حضرت صاحبقران قرین تائید آسمانی و تمکین صاحبقرانی بر فراز فیل گردون نظیر ممکن پذیر گشته شاہزادہ نامدار سعادت پڑوہ چہ دارا شکوہ را در عقب تخت فیل جا دادند - و از تودہای دینار و درہم کہ در حوضہ فیل بر سر ہم ریخته ہا نا آن کوہ توان را معدن سیم و کان زر ساخته بودند بر مہیل معہود از یمین و یسار نثار راہ خدیو روزگار مہمودند - کوتاہی سخن باین دستور از دولت خانہ برهانپور تا دو کروہی شہر کہ مضرب خیام دولت شدہ بود از بالای فیل چندان فیل بالا زر افشانند کہ خرمن های درہم و دینار بان پایہ قدر و مقدار بخاک راہ گذار برابر گردید - و باقی آنها کہ از سیر چشمی نثار چینان فاضل آمدہ بود بمقابہ پایمال آمد کہ صفحہ روی زمین را ملمع طلا و نقرہ ساخت - درین روز عبدالرسول پسر فتح خان را مشمول نظر عنایت ساخته و ہسرافرازی مرحمت خلعت و سرہنج مرصع و اسب و فیل تارک امتیاز افراختہ بمعادرت دولت آباد دستوری دادند - و فتح خان را غائبانہ مشمول عواطف بادشاہانہ نمودہ ارسال خلعت و شمشیر مرصع و فیل خاصہ با مادہ

فیل همراه عبدالرسول ضمیمه آن مراحم عمیمه فرمودند - و صوبه دکن باعظم خان بجال داشته حکیم خوشحال را بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی آنصوبه سرافراز فرمودند - و چون اعظم خان در بالاگهات بود ملتفت خان پسرش را بخلعت و اسپ نواخته در برهانپور گذاشتند -

دوم اردی بهشت ماه شاهد کبان ابروی هلال شوال طلعت فرخنده فال از پیش طاق طارم مقرنس یعنی سپهر مقوس نمودار ساخته روزه داران پرهیزگار را آشکارا صلاهی افطار داده باده خواران پیاله کش را بنابر احتساب نبی خدیو روزگار از ایماء گوشه ابرو بعیش و عشرت نهانی و کشیدن رطل گران دوستکامی خواند - درین روز حسب الامر اعظم پادشاه اسلام هرور دیندار امرای عظام در عقب علماء علام نماز عید ادا نموده دعای ازدیاد دولت جاوید بجا آوردند - هفتم ماه ظاهر کالی بهیت از ورود موکب مسعود این قبله مقبولان چون باطن زنده دلان مهبط نور ظهور گردید - بیست و دوم بهادر خان و یوسف خان از مرکز رایات ظفر آیات عساکر بالاگهات بدرگاه والا رسیده پیشانی بخت را سجده رسان سده سنیه و فروغ اندوز سعادت جاودانی ساختند - چون در جنگ دکنیان تردد بهادران را و تلاش رستانه بظهور آورده بودند و پس از زد و خورد بسیار زخم دار در معرکه افتاده گرفتار شده بودند چنانچه سابقاً بتفصیل زیور نگارش پذیرفت از آنجا که دیرینه عادت بندگان حضرت پادشاه حقایق آگاه خدمت ارباب اودات است کمال عنایت و مرحمت در حق ایشان مبذول نموده بهادر خان را بمنصب چهار هزاری سه هزار و پانصد سوار و خلعت و شمشیر و سپر و اسپ و فیل و بیست و پنج هزار روپیه نقد سرفراز فرمودند - و یوسف خان را از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و دو هزار سوار و شمشیر و سپر و نقاره و اسپ و فیل و بیست هزار روپیه نقد امتیاز بخشیدند - و چون اعظم خان یساق دکن و صاحب صوبگی آن کشور را بر وفق مرضیات اشرف نکرده بود و این مهم شایان را چنانچه باید پایان نبرده بود لاجرم بنابر جرم این معنی او را ازین خدمت معاف داشته نخست نامزد یمین الدوله نمودند - چون آن مختارالمات عین حرمان ملازمت بر خویشتن نه پسندیده همراهی رکاب سعادت که عمرها بدعای شام و سحر از خدا خواسته بود

درخواست نمود لهذا آن خان والا مکن را معاف داشته ارجاع این خدمت بنام خانخانان مهابت خان رقم یافت - و در طی فرمان کیتی مطاع ماسور شد که مقارن ورود فرمان قدر توامان از دارالملک دهلی متوجه درگاه جهان پناه گشته بعد از دریافت سعادت حضور روانه برهانپور شود - و بنام یمن الملت از موقف خلافت عظمی فرمان قضا نشان زیور ارسال یافت که خان زمان را با سایر بندهای درگاه که داخل کومکیان بالاگهات اند در برهانپور بازداشته خود با اعظم خان و جمیع کومکیان دیگر روانه درگاه گردد -

نصیرخان بصوبه داری مالوه از تغیر معتقد خان مذکور به فوجداری پرگنات اکبرآباد و وزیر خان صاحب صوبگی پنجاب سرافراز گردیدند - و باعث اینمعنی آن شد که چون انتظام معاملات آن صوبه عظمت نشان از دست عنایت الله یزدی گماشته آصف خان کاپیبنگی بر نمی آمد خاصه در عمل اعمال خالصه شریفه چنانچه مرضی خاطر عاطر بود بوقوع نرسیده بنابر آن صوبه داری آن حدود را از خان والا مکن تغیر نموده به وزیرخان مرجوع نمودند - هفتم ماه مذکور بعنایت خلعت خاص و مرحمت فیل و تفویض منصب پنجهزاری ذات و سوار از آنجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه اختصاص پذیرفته بدان صوب مرخص شد - مقرب خان دکنی بمرحمت خلعت و اسپ امتیاز یافته رخصت سنبل یافت -

یازدهم ماه مذکور چون خارج حصار بند گوالیار مرکز اعلام منصور شد خدیو اعظم و شاهنشاه عالم دیگر باره برسم تفرج داخل قلعه شده مانند نیر اعظم از ذروه بروج آن باره گردون عروج طلوع سعادت فرمودند - و سر تا سر ساحت آنرا پی سپر نظر دقت نگر ساخته مسالک و مناهج و مداخل و مخارج آنرا از سر تحقیق و تدقیق بخاطر انور درآوردند - چون خصوصیات عبارات عالیله که اسام نهاد حضرت عرش آشیانی و جنت مکانی بود منظور نظر سعادت شد بخاطر عاطر خطور نمود که آنحضرت نیز درین سرزمین عمارتی خوش و نشیمنی دلکش احداث نمایند - بنابر امر ارفع به تشیید مبانی بدیع منزلی رفیع بنیان مشتمل بر وضع و طرح غریب

و هندسه دل پسند خاطر فریب صدور یافت - و صاحب فطرتی از بندهای درگاه والا باهتمام آن و مرمت شکست و ریخت تمام چار دیوار حصار مامور شد - و چون امر اعلیٰ علی العموم زیور صدور یافت که در امثال این احوال خصوصیات جرایم و جنایات ارباب عصیان از زندانیان بعرض اعلیٰ رسد لاجرم حقیقت جرم محبوسان این حصار معروض واقفان پایه سریر مهپر مدار گردید - از آنجمله یازده تن بتصدق سرافرازی و فدیة تارک مبارک و فرق فرقه سای آن سایة عنایت خدائی از بند زندان ابد رهائی یافتند - در اثنای اقامت گوالیار سید خانجهان و عبدالله خان از دکن رسیده از استلام رکن و مقام درگاه گیتی پناه که قبله مقصود و مرام خاص و عام است ابواب دارالسلام سعادت پر روی روزگار خویش کشادند - و هر دو مشمول اقسام مراحم گشته عبدالله خان از مرحمت صوبه بهار در اواخر خریف فصل چهارگانه عمر یعنی سن کهولت فیض موسم شباب که فی الحقیقت بهار زندگانی است دریافته از میامن آن سرمایه جوانی نو اندوخت - و سیف خان صوبه دار بهار بحراست اله آباد از تغیر قلیچ خان و او بصاحب صوبگی ملتان از تغیر نجابتخان سعادت پذیر گردیدند -

هژدهم ماه چون نواحی دارالخلافه عظمیٰ از پرتو انوار ماهچنه لوای والا که همانا نیراعظم روی زمین است سر رفعت به فلک اعلیٰ رسانید مجد علی بیگ ایلچی که حسب الصدور امر جهان مطاع از برهانپور رخصت یافته چندی در دارالخلافه بود از پذیرة موکب اقبال پذیرای سعادت دوجہانی گشت - و هم درین روز مہابتخان خانخانان که از دهلی روانه دربار سپهر مدار شده بود احراز شرف ملازمت نموده هزار اشرفی بصیغه نذر و نه زنجیر فیل پیشکش کشید - از آنجمله دو زنجیر فیل پایه قبول یافته مابقی بدو مرحمت شد - صفدر خان حاکم دارالخلافه و معتمد خان فوجدار پراگنات و مظفر خان معموری و مکرمت خان و عبدالحق برادر افضل خان و سلاح خان و بی بدلیخان و خان عالم و مقرب خان بسعادت آستانبوسی درگاه جهان پناه رسیده بعنایت شاهنشاهی مباحی گشتند -

بیست و دویم ساعت باغ دهره از پرتو ورود موکب مسعود زیور روی زمین وزینت صفحه دهر گردید - و در آن فرخنده منزل که از

برهانپور تا آنجا به پنجاه کوچ و هشت مقام طی مسافت راه شده بود بنابر انتظار درآمد ساعت مختار هشت روز اقامت قرار یافت - درین آوان یمین الدوله آصف خان با خواجه ابوالحسن و شایسته خان و دیگر امرا از بالا گهات رسیده هزار روپیه مهر و هزار روپیه بصیغه نذر گذرانیده از فیض نظر قبول چهره اقبال برافروخت - و از پایبوس حضرت سلیمان زمانه پایه قدر و مرتبه مقدار فراز مراتب آصفی نهاده بتازگی عظمت مکنات و رفعت مکان اندوخت - آنگاه امرای دیگر فراخور قدر و منزلت نذور از نظر اشرف گذرانیدند - و همدرین روز قلیچ خان از اله آباد خود را بدویافت سعادت ملازمت رسانیده بمرحمت خلعت خاصه و جیغه مرصع اختصاص پذیرفته به تفویض صوبه داری ملتان و عنایات پنجاه هزار روپیه نقد نوازش یافت - و همدرین روز مهابت خان خانانان را خلعت خاصه با چارقب طلادوزی و جمدهر مرصع با پهلکتاره و دو اسپ و دلیر همت و گرشاسپ و افراسیاب پسران او را و نبیره اش شکرالله پسر خان زمان را بمرحمت خلعت و اسپ مباهی گردانیده همراه او دستوری دادند -

روز ۱ [یکشنبه] سی و یکم ماه مذکور غره ذی الحجه سنه هزار و چهل و یک هجری که افق شرقی دارالخلافه عظمی از پرتو اشراق ماه رایت والا در آنروز مطلع خورشید گیتی افروز گشته هفت کشور روی زمین را روکش چرخ چارمین ساخت شاعسوار عرصه وجود با طالع فیروز و بخت مسعود بفراز تخت بر فیل برآمده برین سر سریر را سپهر نظیر و فیل را کوه شکوه نمودند - و بدان آئین شایان و توزک نمایان رخ بسوی مرکز محیط خلافت نهادند که از سر آغاز روزگار تا حال هیچ سرافرازی را این پایه جاه و جلال دست نداده باشد - بالجمله ذره تا خورشید بر سر راه موکب اقبال از روی نیاز بر خاک راه گذار افتاده و ماه تا ماهی از سر هواخواهی در رکاب سعادت پیاده رو براد نهاده کیوان بلند ایوان فلک فرود آمده بطریق چاوشان طروقو گو در رکاب ظفر انتساب روان و مبارز انجم از طارم پنجم ملازمت گزین گشته ابلق روزگار را

بزیار زین سیمین هلال و جلاجل زرین مجره کشیده برسم جنیبت کشان
پیش پیش دوان متوجه شهر شدند - و بدستور مقرر شاهزاده همد داراشکوه
در عقب حوضه فیل با سمکین کوه متمکن گشته از دو سو بحرین کف
گوهرپاش بریزش سیم و زر درآورده نثار رهگذر خدیو بحر و بر مینمودند -
و تا رسیدن دربار سپهر مدار پوریشان روزگاران را ماده جمعیت خاطر آماده
گشته بل یک جهان بی برگ و ساز را که بجوی نیازمند بودند خرمنهای
درم و انبارهای دینار ذخیره شد -

از سواخ این روز سعادت اندوز یکه تازخان بمنصب^۱ [دو هزار
پانصدی سیصد سوار]^ع و مکرمت خان بمنصب هزار و پانصدی سیصد
سوار و عبدالحق بمنصب نه صدی دوصد سوار از اصل و اضافه و خطاب
امانتخان سعادت نصیب و کامل نصاب گشتند - و شیرخان ترین بانعام
بیست هزار روپیه و همد علی ایلچی برحمت خلعت فاخره و خنجر مرصع
و شصت هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گردیدند - و همد علی و همد تقی از
همراهان ایلچی مذکور بانعام یازده هزار روپیه اکرام یافتند - و در
همین روز میرصابر که به دولت آباد رفته پایتخت منبر و چهره زر آن بلاد را
از القاب گرامی و نام نامی آنحضرت درجه والا و رقبه اعلیٰ داده معاودت
نموده بود بسعادت ملازمت رسید - و اشرفی و روپیه چند که ازین رو
ارجمند شده بود فتح خان بر سیل نمودار ارسالداشته بود از نظر انور
گذرانند -

از وقایع این آوان انعقاد یافتن مجلس اطعام عام و اتفاق تمام است
بجهت ترویج روح و روان و استزاد سرور و فرحت بانوی بانوان جنان و
سرور نسوان جهان - چون درینولا دارالخلافه والا بالای فیض مقدم و
برکت قدم آن کلیم دست مسیح دم روکش چرخ چارم بل رشک سپهر
اعلیٰ و بالاتر از آن شد قضا را مدت یکسال از وقوع قضیه ناگهانی
ممتاز الزمانی انقضا یافته وقت اقامت رسمی معهود که درین کشور بهرس
مشهور است شده بود - چنانچه در هر سال از وقت رحلت موتلی یک

۱ - ع { دو هزار و شش صد سوار } ل -

شبانروز باحیای مراسم معهوده که باعث مزید روح و راحت جاوید گزینان جوار رحمت است مثل اعیای شب و ذکر و تلاوت و قرأت فاتحه و دعا و استغفار و اطعام فقرا و اعطاء مساکین میگذرانند - لاجرم بنا بر مقتضای طبع فیاض که همواره در باب ایصال نفع و اتفاق مال بعموم ارباب فقر و فاقه بهانه جو است خصوص درینوقت که وقت و حال مقتضی آن بود کارگذاران دولت و سامان طرازان کارخانجات سلطنت را بسرانجام در بایست وقت مامور ساختند - و همگنان بر حسب فرموده در صحن روضه متبرکه اسپیکهای سپهر مثال که هر یک نعم البدل دلیال تواند شد بر سر پا کردند و بر اطراق و حواشی آن شامیانهای مخمل زربفت منقش که هر کدام در پهنای و رنگینی دم از برابری سپیده صبحدم و رنگ آمیزی شفق می تواند زد زدند - و صحن آن انجمن فرخنده را بانواع گستردهای گوناگون و فرش بوقلمون مفروش نموده روکش بسیط آسمان و روپوش بساط خاک و صفحه روی زمین ساختند - و بر دور آن سراچهای و شادروانهای رنگارنگ که مدار هر یک از دایره افق پای کم ندارد ایستاده کردند - و مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا و اعیان اکابر و اعالی و اعالی دارالخلافت و سایر اشراف و اعظم و موالی اطراف که بنا بر ادای تهنیت درجات فتوحات بی پایان و مبارکباد قدوم اقدس باکبر آباد آمده بودند درین انجمن خاص بار یافتند - و جمیع علما و فضلا و ارباب ورع و تقوی و اصحاب علم خوانده و ناخوانده درین محضر عام شرف حضور پذیرفتند - و حضرت خلافت پناهی خود بنفس اقدس در خلوت مقدس عزلت گزین شده آن شب را باحیا و عبادت و طلب آمرزش آن مغفرت مآب گذرانیدند - و صدر محفل مذکور از حضور عین الدوله و مهد علی بیگ ایلچی و اعیان دولت و ارکان سلطنت آراستگی یافت - و باقی اعظم و اعلی و سایر اهالی مجلس بتفاوت درجات و مراتب جای گرفتند - آنگاه پیش کاران کارخانه دولت و سالاران خوان نعمت سباط نوال گسترده و اقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فواکه و خوشبوها و بان بترتیب چیدند و همگنان را به تناول نعمت های خاص صلاهی عام دردادند - چنانچه غنی و فقیر ازین خوان احسان بهره ور و

زله بر گشتند - و پنجاه هزار روپیه باصحاب استحقاق برسبیل خیرات عنایت فرمودند - و چون این انجمن عالی پایه انجام یافت سایر بیگان و مسند آرایان حرم خلافت و پردگیان شبستان سلطنت بطواف مرقد مقدس آن انسیه حورا سرشت قدسی طینت آمده در آن روضه متوره محفل آرا شدند - و بهان و تیره و همان کیفیت و کمیت فردای آن مجلس خاص زنانه منعقد شد و همگی زنان را عموماً و مستحقات را خصوصاً بار عام دادند و پنجاه هزار روپیه دیگر به عفاف و عجایز انفاق شد - و امر اعلیٰ علی العموم بدین دستور زیور صدور یافت که متصدیان عظام هر ساله روز عرس آن مغفور همین مبلغ صرف مصارف خیرات گردانند - مشروط بدین که دارالخلافه به تشریف نور حضور آنحضرت نمودار ساحت طور باشد و الا نصف مبلغ مذکور بر طبقات خداوندان استحقاق قسمت نمایند -

هشتم تیر که روز عید قربان فیض قدوم سعید مبذول داشت بتازگی مژده قرب فتح های جدید و نوید مزید دولت جاوید باولایای آن رسانید - حضرت خلافت پناهی بنابر احیای مراسم سنن حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه وعلی آله و اصحابه که از ستوده آئینهای این مهین جانشین حضرت خلفای راشدین است ساحت عیدگاه را از نور حضور اقدس بر روی مطلع مهر و ماه کشیدند - و بعد از ادای نماز بدولت و سعادت بازگشت نموده در معاودت نیز جیب و کنار یک جهان نیازمندان را از زر نثار معهود درم ریز فرمودند -

چهاردهم ماه عین اعیان خلافت شاهزاده مرادبخش در ساعتی مسعود مختار که انواع سعادت قرین و انظار انجم و اوضاع افلاک رهین آن بود حسب الامر اعلیٰ دست نشین ید قدرت گیتی آفرین بمقتضای احیای مراسم سنت درباب تحصیل آداب دین و سنن و فرایض شریعت خاتم انبیا و مرسلین که بنابر حفظ مرتبه ظاهر و پاس طریقه صورت عقلاً و شرعاً ضرور است صدر نشین دبستان تعلیم گردید - و فاضل دیندار ملا میرک هروی حسب الاختیار خدیو روزگار بخلعت فاخره مخلع و از انعام هزار روپیه متمتع گشته آموزگار شاهزاده والا تبار شد - معتقدخان بصوبه داری

اودیسه از تغیر باقرخان و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و منصب چار هزاری سه هزار سوارسرافرازی یافته روانه آن صوب گردید - نوزدهم ماه میر برکه از رسالت ایران معاودت نموده پذیرای سعادت ملازمت شد - و نه راس اسپ عراقی با نوادر امتعه آن کشور بطریق پیشکش گذرانید - بیست و هشتم حاجی وقاص ملازم نذر محمد خان والی بلخ که او را بعنوان رسالت بدرگاه عظمت و جلالت ارسال داشته بود تا نواحی دارالخلافه رسیده همراه معتمد خان که حسب الحکم اشرف او را استقبال نموده بود خود را باستانه بارگاه سلطانی که کعبه آمال و امانی اقاصی و ادانی است و قبله مرادات انسی و جانی رسانیده در تقبیل عتبه درگاه والا آداب معهود این عالی مقام بجا آورده لوازم کورنش و تسلیم تقدیم نمود - و بعد از اقامت مراسم زمین بوس از روی آداب و اندام تمام بگذرانیدن نامه نذر محمد خان اقدام جست - آنگاه ارمغان آن خان والا مکان را که مشتمل بر اسپ و شتر و امتعه بلخ بود و مبلغ پانزده هزار روپیه قیمت همگی آنها می شد بنظر انور درآورده از مرحمت خلعت فاخره و کمر خنجر مرصع که چهار هزار روپیه بها داشت نوازش پذیرفت - و در همان نزدیکی سی و پنج راس اسپ و سه زره و ده شتر بختی نر و ماده از جانب خود و هژده اسپ و پنج شتر بنام محمد مومن پسر خود بطریق پیشکش گذرانید - و مبلغ سی هزار روپیه باو و خلعت و ده هزار روپیه نقد به پسرش مرحمت فرمودند - صادق خان میر بخشی که در برهانپور بنابر عروض بیماری از سعادت همراهی عسکر منصور اختیار حرمان اضطراری نموده بود بعنایت جناب الهی شفای عاجل یافته بملازمت رسید و منظور نظر مرحمت آمده از برکت این مکرمات شامل صحت کامل یافت - درینولا راجه جی سنگه به برکت حسن عبودیت مشمول عواطف سرشار مالک رقاب آزادگان شد - و از عنایت دو جوهره مروارید شاهوار بی عیب برآب بسیار قیمت کمیاب که برسم معهود هنود آویزه گوش می سازند از سر نو در زمره بندگان در آمده سر حلقه حلقه بگوشان گشت - صوبه داری کشمیر از تغیر اعتقاد خان بخواجه ابوالحسن مرحمت شده ظفرخان پسرش به نیابت او رخصت یافت - و ملا حیدر خصالی که باوجود کاردانی در

فن شعر ید طولی و طبع عالی دارد بخدمت دیوائی صوبه مذکور معزز گردید -

بیان فتح هوگلی بندر بحسن سعی بهادر کنبو مدار علیه قاسم خان

امین پسندیده برگزیده که در روز نخست افسر سروری بر تارک مبارکش گذاشته هم در عهد الست زمام مهمام جمهور انام بدست اختیار و قبضه اقتدار او سپرده باشند آن باشد که علی الدوام نظر حقیقت نگر بر سراجهای مصابح معاش و معاد عباد که منوط به تمهید قواعد عدل و داد است مقصود دارد - چنانچه نخست رای صائب و تدبیر درست بر تعمیر دولت آباد دین و تحصیل امن و امان دارالسلام ایمان مصروف داشته همگی همت والا برین معنی که مصرف حقیقی سعی جمیل و جهد بلیغ است برگارد - و همواره لوازم جد و اجتهاد در کارفرمائی شمشیر غزا و جهاد بکار برده درباب استیصال ارباب دول جابره و اصحاب ملل غاویه و تسخیر مدن ضاله و تخریب معابد باطله ایشان کبابیغی حق کوشش میذول دارد - چندانکه صنم خانها ویران ساخته و صنمها سوخته بنیاد آتشکدها بباد دهد و باب تیغ بران اشتعال زبانه نار مغان و ایران^۱ [پرستان] فرونشاند -

لله الحمد و المنة که والا حضرت خلافت پناهی این شیوه ستوده و خصلت محموده را از جمله ملکات راسخه خویشتن نموده اند - و بدانسان که دست جواد را در بذل مال کشاده داشته اند جهان و تیره تیغ جهاد درباب قطع مواد فتنه و فساد و قلع خار بن زندقه و الحاد کشیده دارند - شاهد این معنی درین صورت استخلاص هوگلی بندر است و انتزاع آن سرزمین از استیلای مشرکان فرنگ و نصرانیان مسیحی پرست بدستکاری^۲ تأیید حضرت باری - و بیان چگونگی خصوصیات این فتح مبین که مستلزم کسر اصنام و سبب نصب اعلام اسلام و دفع استیلای مشرکین

و رفع لوای سومنین و علت و هن صولت کفر و موجب تقویت دولت دین گردید هم اکنون علی التفصیل با شرح و بسط تمام مسبوق بتعریف ماهیت و تبیین خواص و مزایای آن بر سبیل اجمال نگارش مییابد - نخست خامه تحریر در تصویر نموداری از کیفیت و کمیت و تعیین موضع بنا و سبب احداث این بندر که هر خانه از آن قلعه ایست دشوارکشا بدین ضرورت معنی طراز میگردد که در بیست گروهی راج محل و یک گروهی بندر ساتگانو از کشور بنگاله فرضه از دریای شور که بهندی زبان ناله و بتازی خور نیز خوانند منشعب شده به سمت راج محل کشیده - چنانچه آب رودبار گنگ که برکنار شهر راج محل جاریست به خور مذکور می پیوندد - و بندر هوگلی در یک گروهی ساتگانو به ربع کروه از محل اتصال گنگ و آن خور بر ساحل شعبه ای از آب گنگ اساس یافته - و سبب احداث آن ضلالت آباد که از حوادث عظیمه عالم کون و فساد بود اینست که در هنگام عمل بنگالیان چندی از سوداگران فرنگی که پیشتر در بندر سوندیب اقامت داشتند بوسیله سود و مودا بساتگانو آمد و شد می نمودند - و همواره هوای پختن این مایه سودای خام در سر جا داده بودند که در آن سرزمین ناحیتی پیدا کنند - چنانچه اگر فی المثل بقدر کف دستی باشد جای درخور مفر و مقر بچنگ آرند - و مشتی مردم صاحب نیروی قوی بازو با سوداگران بلباس سوداگری درآمده دست در کار داشته باشند - اگر در آن میانه شاهد مقصود یعنی تصرف سایر دریای کنار بنگاله در برآید فهو المطلب - و الا زیانی به تجارت و خسروانی بسود و سودا ندارد - بنابر این اندیشه فاسد چون کنار خور مذکور را درخور قرارداد ضمیر خویشتن دیدند - انواع لطایف حیل انگیزخته از حکام آفولایت اذن اقامت در آن مقام تحصیل نموده نخست در آنجا خانه چند مانند اندیشهای پراکنده خویشتن سهل و سست اساس نهادند - و رفته رفته فرنگیان سرمایه دار آنها دارالقرار جاوید انگاشته رخت ارتحال بدانجا کشیدند و رحل اقامت افکنده خانها ساختند - و بتدریج بر گرداگرد نشیمن های خود چار دیوارهای متین بنیاد افکنده بستمحکام تمام باتمام رسانیدند - چنانچه هر منزلی معقلی و هر چهاردیواری باره استواری شده

برجهای آنرا مانند بروج ناری بانواع آلات آتشبازی از توپ و تفنگ و امثال آن آراستند - و اطراف ثلثه آن بندر را بخندقهای عریض و عمیق محاط ساخته روکش مثلثه آبئی فلک نمودند - و قطع نظر از تکلف سخن سازی طرف رابع نیز که در خور دریای شور بود در استحکام از دیگر جهات قطعاً پای کمی نداشت - و رفته رفته از آمد و شد جهازهای فرنگ و کشتی های مسلمانان نیز که بانداز تجارت بدانجا تردد می نمودند هنگامه ساتگانو افسرده شد و بندر هوگلی رواج تمام و رونق کلی یافت - آنگاه چندی از اعیان فرنگ که در آن بندر قرار توطن داده بودند قری و پرگنت جوار را از حکام و ولات آنولایت بر سیل اجاره بدست آورده بر طبق خاطرخواه عمل می نمودند - و رعایای آن محال و نواحی آنرا تا جای که دست تطاول آن بد اندیشان می رسید از روی تعدی خواه ناخواه تکلیف ترسانی نموده نصرانی می ساختند و بزور از راه دریای شور روانه پرتگال فرنگ می نمودند - و در ضمن این رای ناصواب متوقع اجر و ثواب بوده جبر نقصان زراعت که علت آن قلات رعایا بود از رباح تجارت که اضعاف مضاعف آن می شد می نمودند - ملخص سخن در ایام بادشاهزادگی که آنولا لوی والا ظل ورود بر سرزمین بنگاله گسترده بود رای جهان آرای بر کماهی گمراهی بل دقایق بیراهنی آن ضلالت پیشگان جهالت اندیش که بدرجه اعلی رسیده بود آگاهی یافت و سخت کوششی آن مست کیشان در باب اضرار و آزار مسلمانان گوش زد معلی گردید - لاجرم اینمعنی مرکوز خاطر عاطر بود که بهر صورت که رو دهد درباره استیصال مطلق ایشان مستعد شوند - چون بحسب اقتضای قدر و قضا درین مدت از عدم مساعدت وقت مجال پرداخت قرارداد ضمیر منیر نیافتند چنانچه هم اکنون مذکور شد درین محل که نقش مراد داد و دین از جلوس اقدس درست نشست قاسم خان صاحب صوبه بنگاله را در وقت رخصت آنصوب بانصرام این مهم مامور فرمودند - بر سیل ارشاد طریق تسخیر آن ضلالت آباد و روش استیصال آن بدهادان بآن خان اخلاص نشان تلقین فرمودند - چنانچه ابواب تدبیرات صائبه که درین باب ظهور یافت خصوص تعیین عسکر ظفر اثر از جانب بحر و بر همگی

بمحض تعلیم آنحضرت بود - بالجمله قاسم خان درین باب از در مقتضای حزم و احتیاط درآمده این راز مضمهر را با هیچکس در میان نهد - و تسخیر آن بندر را هرچند در بند وقت بود چندی در حیز تاخیر داشته چندان صبر نمود که بر جمیع خصوصیات آنولایت خاصه کیفیت احوال بندر و کمیت سپاهی و رعیت آنجا تحصیل اطلاع و اشراق نماید - چون استیفای حقایق کلی و دقایق جزئی امور ملکی و مالی اهالی و موالی آن ملک به عمل آورد درین حال عزم جزم نموده در ماه اسفندار سال گذشته حسب الحکم اشرف در مقام تجهیز عساکر و تهیه نواره درآمده - و آن عبارت است از جهازات حربی مشتمل بر سپاهی و آلات جنگ و توپ و تفنگ و امثال آنها - از آنجا که داب ارباب خرد و آئین است بر طبق منظومه :

بیت

سکندر که با شرقیان حرب داشت رخ خیمه گویند در غرب داشت
 باین عنوان بر زبانها افکند که غرض از ارسال عسکر منصور
 استیصال گروه هجلی وال است - و لهذا فوجی از تابینان خود و بندهای
 بادشاهی بهمراهی عنایت الله پسرش و امرا و ارباب مناصب والا به
 تسخیر آن سرزمین تعیین نمود - و مقرر و مخمر ساخت که بسمت هجلی وال
 روان شده چندی در موضع بردوان که در آن جهت واقع است اقامت
 گزینند - چندانکه خواجه شیر و معصوم زمیندار کل بشکاله و مجد صالح
 کنبو و همراهان او با نواره از راه بندر [سری پور]^۱ روانه شده تا دهان
 خور هوگلی بندر که بموهانه مشهور است فرا رسند - و اینمعنی بنابر آن
 بود که مبادا مقهوران فرنگ از سهم صولت اولیای دولت قاهره خود
 را به کشتیها رسانیده از راه دریا طریقه فرار اختیار کنند - آنگاه بهادر
 برادر او بکنبو را که مدار علییه او بود به بهانه نظم و نسق امور
 محال خاصه شریفه روانه مخصوص آباد ساخته با او مواظب نمود که چون
 فوج عنایت الله بعد از شنیدن خبر لشکر موهانه متوجه هوگلی شود او

نیز خود را با اصحاب خود بشتاب باد و محاب باز رساند - چون عنایت الله بعد از وصول خواجه شیر بموهانه رو نموده از مقام بردوان کوچ کرد در عرض یک شبان روز بر سبیل ایلغار خود را تا قصبه همدی پور رسانید که در وسط ساتگانو و هوگی واقع است - درین اثنا بهادر نیز با بانصد سوار از مخصوص آباد رسیده بدیشان پیوست - و تا رسیدن مردم توقف نه نموده روانه موهانه شد که باتفاق خواجه شیر و سایر دولتخواهان از کشتی سدی استوار بسته دهانه خور را مسدود سازد که بمادا مقهبران فرنگ از مضیق محاصره به تنگ آمده خود را از راه خور بدریای شور اندازند - بهادر بدانجا پیوسته با دیگر بهادران در اندک فرصتی راه از ناوهای نواره مضبوط ساخته دوم ذی حجه سنه هزار و چهل و یک هنگامی که عنایت الله و سایر افواج منصوره بانداز ترکتاز معموره ای که در بیرون خندق بندر واقع بود توجه نمود ایشان نیز از طرف خور جلوریز تاختند - و در حمله نخستین معموره مذکور را که بیالی معروف بود مسخر ساخته نخست خاطر از قتل نفوس و غارت اموال اهالی آن پرداختند و آتش یغما در آن عرصه افروخته خشک و تر را در یکدیگر سوختند - آنگاه همت بر تخریب عمارات و منازل کفار گماشته نشانی از آبادانی نگذاشتند - و چون از لوازم قتل و اسر باز پرداختند اطراف بندر را احاطه نموده ملچارها ساختند - و باهتام تمام متوجه پیشرفت کار و پیش برد ملچار شده بکارفرمایی همت عالی و تصویب رای صائب عزم راسخ و جد نافذ را پیش کار خود نمودند - و در اثنای این حال صواب اندیشان صلاح وقت در آن دیدند که فوجی جرار از مردم کاردان کارگذار در محال اطراف خور پراکنده سازند که اگر از راه اتفاق جمعی از آن بداندیشان که اعمال آنحدود باجاره ایشان بود برخوردار بی توقف به قتل رسانند - و اهل و عیال ملاحان بنگالی نواره فرنگیان که ایشان را غرابی گویند بقید و اسر درآرند - تا چون این طایفه از روی دلبستگی متعلقان خود را از آن گروه ادهار مال بریده به معسکر اقبال پیوندند این معنی باعث وهن و ضعف مخالفان گردد - بسبب این تدبیر درست قریب چهار هزار تن این طایفه از کفار جدائی اضطراری گزیده زینهارى

عسکر اسلام گشتند و از این حرکت فتور کلی بحال اهل هوگلی راه یافت -
 بالجمله تا مدت سه ماه و نیم مقهوران فرنگ در مضیق محاصره روزگار
 گذرانیدند - و اونیهای دولت قاهره بنحوی کار بر ایشان تنگ ساختند که
 آن بداندیشان را از آن بیش بحال امکان مقاومت نماند و در آن مقام توقف
 محال شد - و در عرض این مدت هرگاه باستظهار رسیدن کومک لشکر
 پرتگال دل گرم می شدند نیران جنگ و جدال افروخته داد مقابله و مقاتله
 می دادند - و احیانا که در هجوم افواج یاس غالب مغلوب نومیدی تام
 می گشتند از در درخواست امان درآمده ابواب مصالحه می کشادند -
 باوجود آنکه متحصنان قریب شش و هفت هزار تفنگچی قدرانداز که
 اندازهای درست شان از اصابت ناوک قضا پای کم نداشت داشتند از
 دست برد بهادران موکب اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال پای
 براه تملق و فروتنی گذاشته از سر گردن کشی و زیاده سری در گزشتند -
 و دست توسل به حبل المتین استشفاع در زده حلقه امتیان بر درامن آباد
 امان زدن گرفتند - و درین میانه قریب لک روپیه بر سبیل حق الامان
 ارسال داشته بنابرین گمان آن شفیع روشناس کارگذار وسیله طلب زهار
 ساختند که شاید بمیانجی او جان مفتی بیرون برند - چون اولیای دولت
 نامتناهی ازینمعنی آگاهی یافتند که متحصنان تیره درون بظواهر اظهار اطاعت
 و انقیاد نموده در باطن انتظار رسیدن کومک دارند لاجرم زیاده بر آن
 اهل تسخیر حصار و امهال حصاریان تجویز نموده از سر نو تضییق
 عرصه محاصره فرا پیش گرفتند - و نخست خندق سمت کلیسا را که از رهگذر
 کمی عرض و علت قلت عمق نسبت بسایر اطراف کم آبتر بود شکستند -
 و آب را بخندق دیگر که برای این کار پیشتر کفده و آمانه ساخته بودند
 سر داده از آب خالی ساختند - و از ملجأهای این سمت که در عهده
 نگهبانی بهادر کنبو و الله یار خان و سید حسن کمونه بود نقب ها
 سر کرده رفته رفته به نزدیکی مقصد رسالیدند - قضا را درین اثنا فرنگیان
 که پیوسته بر سر جست و جوی امثال این امور تگاپو داشتند راه بدو
 نقب برده هردو را بخاک انباشتند - و نقب سوم که از طرف ملجأ بهادر
 کنبو پیش برده بودند اصلا بو بدان نبرده پی بان نیافتند - و چون سر آن

نقب بهای دیوار منزلی از منازل آن بیدینان که در حقیقت حصی حصین و معقلی متین بود رسید آنرا باروت انباشتند - و بنا بر آن بنیان راسخ عمده‌ترین معقل و حصون ایشان بود و اکثر سرداران آن گروه نابکار آنجا انجمن می‌ساختند - صواب اندیششان اصابت کیش از راه پیش بینی‌ها بخاطر آوردند که نخست بهادران موکب اقبال و یکه تازان عرصه جلا دلت و جدال بر سمیل تهیه یورش از اسبها پیاده شده بهیئت اجتماعی رخ بسوی آن فیل بند دشوار کشا و طلسم پیوند آرند - تا چون سایر مردم کار طلب مردانه آن نابکاران بمدد سرداران خود بمدافعه اولیای دولت پایدار آنجا فراهم آیند نقب را آتش داده بدین طریق آن بدکیشان سرکش را از کوچه نار بدارالہوار فرستند - بمحلاً از آنجا که همواره سهام تدابیر صائبه موافقان بر وفق مقتضای تقدیر بهدف اجابت می رسید درین باب نیز نقش انگیزخته رای صواب آرای شان درست نشین افتاد - چنانچه وقتی که آرایش صفوف مجاهدین میدان دین زیور صفحه روی زمین مصاف شده بود و از طرف دشمن رزم جوانان آرزوم دوست را حمیت دین ترسائی و پاس ناموس کلیسا و ناقوس سرگرم جانبازی ساخته عرصه قتال را باشتعال نیران جنگ و جدال آتشکده مجوسی نموده بودند در همان گرمی نقب را آتش دادند - و بمجرد موشک دوائی آتش بازان هر ذره از اجزای آن عالی بنیان کوه شکوه که اساس آنرا چنانچه گذارش یافت خالی ساخته از باروت پر کرده بودند خال خال از هم جدا افتاده ازین رو ادیم زمین معرکه جنگ نمونه نطع پلنگ گشت - و احجار آن سنگین حصار لخت لخت مانند صخره جنی از آن کوره آتش تنوره باده هوا گرفته بمرجع اصلئی خویش یعنی کوره نار بازگشت نمود - و هر تن از آتشی نهادان اهرمن نژاد فرنگ که از جادوگری تدبیر دیو را در شیشه تسخیر داشتند از دمدنه افسون زبانه آتش دود افکن پری وار به پرواز آمدند - چنانچه گوئی از سورت آتش و شدت و حدت باروت پناه بکره اثیر برده از آن راه به جوار درکات سعیر و طبقات بیس المصیر شتافتند - و جمله بقیه سپاه تیره روز مخالف که شعله جهانسوز باروت برق خرمن بخت ایشان نشده بود برخی خود را به جهازات رسانیده جمعی در آب افتادند - و درمیان آب و آتش جان داده از زیاده سریها تن

به شمشیر شعله نائیر بهادران عدوبند آفاق گیر که آب آن تا بگلو است در ندادند - چون جمعی از جهالت پیشگان - غایت کیش فرنگ در یکی از جهازات عمده ایشان که مشتمل بر نفایس اسباب و اموال و اکثر اهل و عیال آن بداندیشان بود مشغول حراست بودند پیش از آنکه بدست مسلمانان افتد در همان گرمی انبار باروت کشتی را آتش زدند - و از شراره شرارت ذاتی آن آتش زندگان بیکدم دود از نهاد جمعی بیگناهان برآمده قریب هزار و پانصد تن که اکثر کودکان و زنان بودند با کشتی و مال و منال درهم سوختند - و اهل چند غراب دیگر نیز پیروی ایشان نموده براهبری غراب تیره اختری در تیه هلاکت ابد افتادند - و از سفائن جنگی طرز فرنگ شصت و چهار دنگه کلان و پنجاه و شش غراب و یک صد و نود و هشت جایه داخل غنایم لشکر ظفر اثر خدیو هفت کشور و خدایگان بحر و بر شد - و یک غراب و دو جلیه از فرنگان بندر گوه خود را بسد موهانه رسانیدند - چون از شرارت آتش سفائن مذکوره چند کشتی آن بندر دین اثنا سوخته بود از آن راه فرجه بدر رفتن یافته در همان گرمی فرصت فرار فوت نکردند و با شتاب باد و سحاب بر آب و آتش زده بدر رفتند - و درین غزوه قریب ده هزار تن از خورد و بزرگ و نساء و رجال قتیل و غریق و حریق گشتند - و چهار هزار و چهار صد کس از ذکور و انات فرنگی اصیل و عبید و جواری و سایر اصناف دیگر که طوعاً و کرهاً مذهب ترسائی اختیار کرده بودند بقید گرفتاری درآمدند - و قریب ده هزار تن از رعایای پرگنات و نواحی آن که بیگناه به بند فرنگ افتاده بودند از حبس آزاد گشتند - و درین ایام از آغاز تا انجام هزار سعادتمند از اهل اسلام درجه شهادت یافته بروضه دارالسلام خرامیدند -

از سواخ این ایام سید شجاعت خان بارهه که انظار سعادت نجوم طالع مسعود فیض نظر عنایت ازو دریغ داشته بود و بنابر آن در وطن خود شیوه خمول گزیده بگوشه عزلت خزیده بود درینولا که تحریک بخت و تحریص اقبال محرک و مرغب آمد خود را بدرگاه آسمان جاه رسانید - و بتازگی منظور نظر سعادت سعد اکبر و مهر انور روی زمین شده بوساطت ترقی بمرتبه عالی منصب چهار هزاری ذات و دو هزار سوار کوکب

طالعش از وبال کدهٔ خمول بشرف خانهٔ اقبال انتقال گزید - و هم در آن آوان این ساعتهٔ بدیعه که از بدایع افعال طبایع بل از ودایع لطایف ابداع در مشیمهٔ مشیت است بنابر اخبار منمیان صوبهٔ گجرات معروض واقفان موقوف خلافت افتاده که در موضع بروده از مضافات صوبهٔ مذکور گوسالهٔ بعرضهٔ شهود آمد که سه سر داشت - یکی بصورت سر اسپ و باقی به هیئت سر گاو - بدیع الوجود - همدران ساعت جان داده پیکر بهیمی را از تنگ قبیح منظر کریمه خویشتن پرداخت - و نیز از واقعات صوبهٔ احمدنکر بظهور پیوست که درین حدود بزغالهٔ که دو سر داشت و چهار دست و دو پا و چهار چشم و چهار گوش داشت بوجود آمده باعث حیرت نظارگیان گردید - و در همان دم همراه مادر راه عدم پیش گرفت - درین اوقات منزل یمن الدوله آصف خان فیض قدوم اسعد دریافته صاحب منزل بسعادت عیادت استسعاد پذیرفت - و آن آصف زمان بشکرانهٔ ورود مسعود حضرت سلیمان مکان که باعث ظهور نور و صفا و موجب وقوع عافیت و شفقت رسم پا انداز و نثار و پیشکش بتقدیم رسانید - نیز لشکر خان از صوبهٔ کابل که درین اوقات بمقتضای وقت ازو تغیر پذیر گشته سعید خان بتفویض آن سعادت جاوید یافته بود رسید - و خود را از سر نو بدریافت شرف ملازمت اشرف که سرمایهٔ سعادت دو جهانی است رسانید - و ^۱ [چهار هزار] ع اشرفی بصیغهٔ نذر و یک لک روپیه و سی اسپ صرصر تگ بر سمیل پیشکش گذرانید - و بخدمت صاحب صوبگی دارالملک دهلی از تغیر خانخانان صوبه دار دکن مختص شد - و پسرانش سزاوارخان و لطف الله خان با او مرخص گشتند -

بیست و سیوم شهریور ماه از پنجمین سال جلوس مبارک روز جمعهٔ سلخ ربیع الاول^۲ سنه هزار و چهل و سه هجری جشن وزن قمری سال چهل و سوم عمر جاوید پیوند بفرخی و فیروزمندی بر آئین هر ساله آذین پذیرفت - و سر تا سر رسوم این روز سعادت اثر از عیش و عشرت

۱ - ع [چهار صد] ل -

۲ - در بادشاهنامه هشتم ربیع الثانی نوشته شده [جلد اول - صفحه ۴۴۰]

و داد و دهش بر وفق کام محتاجان و حسب مرام نیازمندان بپایان رسیده وقت بخوشی و انجمن بدل کشی انجام یافت - و کامرانی حضرت گیتی ستانی که اکثر آوان در لباس کام بخشی و داد دهی جلوه گر میگردد درین روز نیز به بهترین وجهی صورت بست - و در همین روز شرف اندوز مجد علی بیگ ایلچی ایران را بسعدت رخصت معاودت و مرحمت خلعت زردوزی و کمر مرصع و فیل خاصگی با ماده فیل و حوضه سیمین نواخته بر مراد خاطر فیروز و شادمان نمودند - و چهار اشرفی کلان که مجموع وزن همه هزار توله بود چنانچه یکی چهار صد توله وزن داشت و باقی هر یک بصد توله از دیگران کمتر و همچنین چهار رویه بوزن و ترتیب مذکور - چون همگی بسکه مبارک مسکوک بود بنابر میمنت و برکت عنایت فرمودند - و مجموع انعاماتی که از آغاز روز سعادت افروز ملازمت اشرف تا هنگام ادراک شرف رخصت درباره او ظهور یافت سوای اجناس پچهار لک و بیست هزار رویه کشید - هم درین روز حکیم رکنای کاشی مسیح تخلص از انعام پنج هزار رویه نوازش پذیرفته حسب التماس بر رخصت زیارت مشهد مقدس کامروا گردید -

کشایش پذیرفتن قلعه کلنه بکلید تائید دولت و سوانح دیگر

هر صاحب سعادت را که تفویض حضرت رزاق علی الاطلاق جات حضرت از پنج انگشت مفاتیح رزق روزی خواران درگاه احدیت در مشیت دست او گذارد اگر بنان فیض رسان او که کشاد کار عالمی بدان وابسته و سر رشته وسایل عطیات حضرت و هاب بی ضنت بآن پیوسته باشد بمحض اشارتی هر ماه هلال سان حصنی حصین کشاید شگفت نباشد - و اگر روز بروز دست زرافاشانش چون پنجه آفتاب کشوری از افانیم شرق و غرب مفتوح نماید دورنما نبود - شاهد حال فتح قلعه کلنه است از حصون منیعه دکن که نوید آن در ضمن عرضداشت خان زبان دوم ماه آبان گوش زد کامل نصابان سعادت که شرف یافتگان حضور انجمن پرنور هستند گردید - و کیفیت معنی مذکور این صورت دارد که چون سر رشته نظام کار

نظام الملک از کشاکش فتح خان پسر عتبر بآن مقام کشید که محمود خان قلعه بان کالنه بنابر بدعهدی و پیمان شکنی فتح خان که علت رنجش و رمیدگنی سایر امرای دکن شده بود از و اندیشیده قلعه را باو نداد. و چون از مواخذة او مطمئن نبود و میدانست که اگر از مساعدت روزگار وقت یابد در انتقام کشی و کینه توزی او فرصت طلب فوت نمیکند - لاجرم بمقام اندیشه کار و مال روزگار خود درآمده در صدد آن شد که بمدد ساهوچی بهونسله توسل جسته شاید که بدین وسیله خود را از شر بازخواست او نگاهدارد - و با خود قرار داد که تسلیم قلعه مذکوره دست آویز سازش با ساهو ساخته درین ضمن کار خود بسازد - چه آن بدفرجام درینولا از شقاوت منشی و تباه اندیشی روی از بندگئی درگاه جهان پناه برتافته بر ممالک ناسک و ترنبک و سنگمنیر و جنیر و سر تا سر بحال کوکن به جبر دست یافته یکی از منسوبان ساسله نظام الملک را که در قلعه محبوس بود برآورده دست آویزی بچنگ آورده بود و حلقه استبداد و خودرانی در پناه نام این نامزد بر در استقلال میزد - خانزمان که در آن آوان به نیابت خان خانان پدرش صوبه دار کل دکن و خاندیس و برار بود برینمعنی وقوف یافت. و بی توقف به میر قاسم قلعدار النگ که در نواحی کالنه واقع است نوشت که از هر راه که رو دند درآمده محمود خان را بشاهراه عبودیت و ارادت که صراط مستقیم و جاده راست سرمنزل سعادت است راه نمائی نماید - و از پایان کار روزگار و سرانجام مهمام عالم ترسانیده از انصرام قرارداد خاطر باز دارد - چون میر قاسم نخست از در استمزاج اینمعنی درآمد محمود خان این مراد خاطرخواه را از خدا خواسته بمقتضای عدم اعتدای برنامه و پیغام توقع حضور میر مذکور بکالنه نمود - او بنابر صلاح وقت در ساعت راهی شده با محمود خان ملاقات کرده بعد از گفت و گوی بسیار و ترغیب و ترهیب بیشمار او را از آن راده دور از کار بازداشت - و پس از تحصیل جمعیت خاطر ابلاغ حقیقت بخان زمان نمود - خان مشار الیه نامه استالتی در کمال ملایمت و همواری متضمن هزار گونه نوید و امید و مشتمل بر انواع وعد خالی از وعید باو نوشته همراه عجم منصبدار راهی ساخت -

محمودخان از مطالعه آن عهدنامه مستظهر و مستهل گشته فرستادگان ساهو را محروم باز فرستاد - و اول بامیدواری تمام پسران رشید خود را که منصور و مظفر نام داشتند با قاضی ابوالفضل و کیل خود در صحبت عجم و معصوم ولد میر قاسم روانه خدمت خان زمان نمود و خود قلعه را خالی ساخته التماس صدور فرمان عالی شان کرد - از آنجا که مقتضای طبع اقدس پندگن حضرت همواره بنده نوازی و ذره پروری است نشان کف دست مبارک که همانا نمونه ید بیضاست و پنجه تاب پنجه آفتاب بر عنوان فرمان عاطقت نشان گذاشته با خلعت و شمشیر مرصع و اسب از روی عنایت مصحوب جعفریگ بلوچ فرستادند - محمودخان با اقدام اطاعت و انقیاد دو گروه پیش آمده از روی کمال ادب مراسم معهوده از زمین بوس و تسلیات بتقدیم رسانیده فرمان قدر نشان عظیم الشان را از روی تعظیم و تکریم تمام گرفته بر سر نهاد - و از برکت تبرکات خاص که بسرافرازی ارسال آن اختصاص یافته بود فرق تفاخر سرمد از فرقد درگذرانید - و شب یکشنبه بیست و پنجم مهرمه قلعه را با هشت پرگنه از مضافات و متعلقات آن که مبلغ شش لک روپیه حال حاصل آن بود و برین تقدیر دو کرو و چهل لک دام جمع مجموع آن ولایت می شد بتحت تصرف دولتخواهان داد - و همراه میر قاسم و عجم و معصوم خود نیز به برهانپور رسیده از مرحمت خلعت فاخره و تفویض منصب والای چهار هزارى ذات و دو هزار سوار و انعام پنجاه هزار روپیه نقد تارک افتخار بذروه عالم بالا رسانید - و منصور نخستین پسر او بمنصب دو هزارى پانصد سوار و خلعت و اسب و فیل و مظفر دومین پسرش بمنصب هزارى پانصد سوار و خلعت و اسب و انعام ده هزار روپیه بر هر دو و قاضی ابوالفضل بمنصب پانصدى دو صد سوار سربلندی یافته تسلیات نیاز بجا آوردند -

از وقایع این اوقات آنکه از وقایع صوبه بنگاله بعرض رسید که قاسم خان صوبه دار آنجا بعد از انقضای سه روز از فتح هگلی بندر بنابر مقتضای قضای ماضی و قدر نافذ بجوار عالم رحمت و رضوان آنحضرت شتافت - و از کمال سعادت مندی و قابلیت و نهایت اخلاص و ارادت فوت او موقع تاسف و تحسر پندگن حضرت که گوهر شناس جوهر وفا و اخلاص ارباب

حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - ای خوشا حال بنده ای که رضامندی^۱
ولی نعمت حقیقی^۲ او درین مرتبه باشد - چه فی الحقیقت این مرتبه
در هر دو نشأ موجب خوشنودی و خورسندی^۳ حضرت خداوندی است -
ولهذا درینوقت زبان حق سگال بمناسب خوانی این بیت حق مقام
ادا نمود^۴ :

بود رضای تو چون موجب رضای خدا زهی سعادت آنکس کزوشوی راضی
اعظم خان از موقف خلافت بتقدیم این امر جلیل القدر عظیم الشان
یعنی صوبه داری^۵ بتگاله مامور گشت و بمرحمت خلعت فاخر و دو
راس اسپ مختص گردیده مرخص شد - و در همین ایام شاعر نادر فن
جادو کلام حاجی محمد جان قدسی تخلص از اهل مشهد مقدس که به
نهایت مرتبه تقدس ذات و تنزه صفات و عنایت ورع و پرهیزگاری
با کمال تفرد در فن شاعری و سخنوری که اجتماع این مراتب در یک دات
کمتر دست بهم داده اتصاف دارد از وطن احرام طواف رکن و مقام این
قبله امافی و آمال محتاجان و کعبه جاه و جلال انس و جان از ته دل
بر میان جان بسته خود را با ادراک این سعادت عظمی رسانید - و قصیده
غرا که در ستایش بندگان درگاه جهان پناه بطریق ره آورد انشا کرده بود در
حضور پرنور انشاد نمود - و از مرحمت خلعت فاخر سرمایة مفاخرت
سرمد اندوخته دو هزار روپیه برسم صله یافت - و از راه تحریک بخت
کارفرما که او را بدین قبله ارباب طریقت راهنما شده بود در حلقه ثنا طرازان
بارگاه خدیو زمین و زمان درآمده به سلک بندهای درگاه والا شرف
انتظام یافت - و این چندین بیت از آن قصیده است :

ایات

ای قلم بر خود ببال از شادی و بکشا زبان^۶

در ثنائی قبله^۷ (اقبال خاقان زمان)^۸

۱ - و ام حق مقام ادا نمود - قلمی - (و - ق)

۲ - ایات مذکور قلمی میں نہیں ہیں - (و - ق)

۳ - ع (دین ثانی صاحبقران) ل -

جوهر اول شهاب السدین محمد کز ازل
 از برای خدمتش زد چرخ دامن بر میان
 اختر برج کرامت مظهر لطف الهی،
 جوهر تیغ شجاعت مصدر امن و امان
 آنکه از آغاز فطرت بسته شهباز ظفر
 چون عقاب تیر بر شاخ کمانش آشیان
 گر مخالف ور موافق از ولایش دم زنند
 با بد و نیک است چون خورشید گرم و مهربان
 سرمه چشم غزالان سازد از داغ پلنگ
 سازگاریمای عدلش چون نهد پا در میان
 شهرت آثار عدلش زود بر خواهد گرفت
 تهمت زنجیر عدل از گردن نوشیروان
 خوش نشست از نقش پایش نقش هفت اقلیم را
 ربع سکون گو دگر بنشین بعیش جاودان
 آفتابی اینچنین طالع نه شد در هیچ قرن
 از زمان حضرت صاحبقران تا این زمان
 جای حیرت کی بود گر کامل آمد از ازل
 مهر در حد کمال آید پدید از خاوران
 سر غیبی بر ضمیر روشنت پوشیده نیست
 راز خود تقدیر با رای تو داود در میان
 چنذا دولت که بیند با تو خود را در رکاب
 مریحبا نصرت که باشد با تو دایم همعنان

خواستگاری صبیّه حورا سیر سلطان پرویز به بادشاه زاده فرشته محضر خورشید منظر داراشکوه و ارسال رسم معهوده ساچق

ارجمند ترین نعمتی از نعماء جزیله الهی و شریف ترین عطیه از عطایای جلیله نامتناهی حکمت کامله توالد و تناسل است که مناط پابندگی نوع عالی انسان و سرحلقه ارتباط سلسله نظام کار جهان و انتظام روزگار جهانیا نیست - و پیداست که تعداد اولاد و تکثیر اسباط و احفاد که بالاترین مواهب و والاترین مکارم است قیاس بعموم احاد الناس موهبتی دیگر و مکرمتی غیر مکرر است - علی الخصوص نسبت بسلاطین عدالت آئین که برومندی شجره کمال عالم ثمره بقای ذریت شریف و نتیجه کثرت نسل کریم ایشان است - و باروری نهال استکمال بنی آدم فرع وفور نشوونمای اصل دوحه وجود این جمع ذی شان - لاجرم برین طبقه والا که مانند ارباب عالم بالا بمنزله آبای مهربان ابتدای زمان اند واجب عینی و لازم عقلی است که در استحصال و استعجال اعطای این مکرمات عظمی از عطا کده مبدا قیاض مساعی جمیل مبذول دارند - یعنی تجویز اهل و امثال در تزویج اولاد سعادت نژاد که فی الحقیقت تزویج کاسد و اصلاح فاسد عالم کون و فساد است ننموده هر بالغ نصیبی کامل نصاب را از اولاد امجاد با عقیده از قبیله کرامت ذات و شرافت صفات در سلک ازدواج انتظام دهند - و از نتایج این مقدمه حکمت بنیاد خرد نژاد نامزد ساختن دختر والا اختر سلطان پرویز است بیادشاهزاده جوان بخت سعادت یار سلطان داراشکوه و تهیه سامان طوی و توطیه مقدمات آن - و سبب صوری اینمعنی آنکه همدرآنولا که ولایت خاندیس از پرتو اشعه ماهجه لوای مهر ضیای این قایم مقام نیراعظم غیرت فلک برجیس بود و هنوز خطه پاک مرکز خاک از نزول مقدس آسیه وقت و مریم عهد اعنی لواب غفران ماب ممتازالزمانی روکش محیط افلاک نه گشته بود از آنجا که شفقت اسماات بمقتضای فرط رقت قلب بر عطوفت آبا سمت سبج دارد آن قدسی سرشت عرشی طینت بعرض اقدس رسانیدند که چون

شاهزاده‌های والا نژاد سلطان داراشکوه و سلطان محمد شجاع بمرتبه تکلیف شرعی رسیده اند و وقت تاهل ایشان شده اگر رای جهان آرای اقتضا فرماید کریمه سلطان پرویز که بحلیه جال صوری و معنوی و حله کمال نسب و حسب آراسته و پیراسته است و والد مرحومش گرامی فرزند حضرت جنت مکنی و والده ماجده اش نبیره حضرت عرش آشیانی اند بانوی حرم محترم مهین شاهزاده اعظم گردد بسیار بجا و بموقع است - حضرت خلافت پناهی تصویب این رای صائب نموده آن گرانمایه گوهر محیط مکرمت را بجهت انتظام در سلک ازدواج دره التاج خلافت عظمی نامزد فرمودند - و ثمرة شجره سیادت و امامت و نوباوه حدیقه ولایت و کرامت اغنی صبیئه رضیه رستم میرزا که سلاله سلسله صفیه صفویه است سزاوار پیوند نونهال بوستان شاهی فرع اصل دوحه خلافت ظل الهی شاه شجاع شمرده درین باب قرارداد خاطر خاطر را زبن زد نیز فرمودند - و بمقتضای پیشنهاد مذکور در پی تهیه مقدمات کارخیر شده سامان طرازان مهیات بادشاهی را بسرانجام مایحتاج این امور مامور ساختند - و بنابراین بسرکاری متکفلان بیوتات سلطنت عمله کارخانجات سرکار خاصه دارالخلافه اکبرآباد و دارالسلطنت لاهور سرگرم کار گشته بسرانجام در بایست این امر سامی پرداختند - و درساختن زیور و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین و اثواب مطرز بتار زر و نقره و سایر اسباب و اثاث بیوتات فراخور مقتضای حال و وقت بذل جهد نمودند - و هنروران صاحب بصیرت در گجرات و بنارس و مالد و ساتگانو و سنارگانو و سایر بنادر خصوص سورت بندر که منبع نفایس و نوادر بل هانا مغاص لالئی و معدن جواهر است حسب الامر عالی در ساختن و پرداختن انواع حللی و حلل اهتمام تمام نموده همگی را باتمام رسانیدند - ناگاه از آنجا که رسم معهود روزگار است مقتضای تقدیر بوقوع قضیه ناگزیر نواب رضوان مآب مهد علیا تعلق پذیر گشته سرانجام این کارخیر چندی در بند تعویق و حیز تاخیر ماند - و چون موکب سعادت از خطه برهانپور بمرکز محیط خلافت معاودت نموده یکسال تمام از هنگام ارتحال آن بانوی فرشته خصال منقضی شد و سایر رسوم این روز که درین کشور بعرض مشهور است چنانچه مذکور شد ظهور پذیر آمد -

و در آن حالت حضرت شاهنشاهی از کمال کلفت و ملال این حادثه اندوه زای نشاطزدای سر و برگ عیش و عشرت و دماغ سور و سرور نداشتند - چون یکسال و هشت ماه از ارتحال آن محفوفه رضوان الهی بسر آمد و همواره در خاطر آن مسند نشین صدر محفل جنان چنان بود که شادی ازدواج شاهزادهای عظام کرام خصوص گرامی شاهزاده اعظم باثینی که باید و شاید سرانجام یابد و بنحوی از عهده زیب و زینت آن جشن شایان برآید که تا بقای گیتی سرانجام آن مورد ضرب المثل باشد - لاجرم بخاطر اشرف رسید که مکتون ضمیر منیر آن انسیه جوزا نظیر در صورت ظهور زیور پذیر گردد - بنابر آن یازده گهری از روز یکشنبه دوازدهم آبان ماه موافق هشتم جمادی الاول از شهرور سال هزار و چهل و دو هجری سپری گشته ساچق لایق مشتمل بر یک لک روپیه نقد و موازی این مبلغ جنس از انواع جواهر گرانمایه و نوادر اقمشه شمینه مصحوب دستور اعظم علای افضل خان و صادق خان میربخشی و میرجمله خانسان و موسویخان صدرالصدور و مخدرات حجب عصمت والدۀ ماجده حضرت مهد علیا و همشیره کلان آن مرحومه مغفوره و عات ایشان و سنی النساء خاتم باثین شایان و روش نمایان بمنزل سلطان پرویز مرحوم ارسال داشتند - و صدر آرای حرم محترم جهان بانوییگم از روی کمال ادب دانی و قاعده شناسی سایر رسوم این روز طرب افروز بر طبق مقتضای مقام بجا آورده - و چندین تقوز پارچه درست از نفایس اقمشه هردیوار که قطعاً با مقراض طرح همدی نینداخته و نظر بر آشنائی سوزن ندوخته بود جداگانه نامزد هر یک از آن امرای عظام نموده بیرون فرستاد - آنگاه مراعات نهایت مراتب تعظیم و اعظام فرستادگان بجا آورده رخصت فرمود -

از سوانح دیگر اعتمادخان ترکمان که از عادل خان رنجیده خود را بدرگاه گیتی پناه رسانیده بود بانعام بیست هزار روپیه و خطاب قزلباش خان کامیاب گردید - ذوالقرنین فرنگی که از خوردی باز احراز سعادت ملازمت نموده و در بندگی دیگه بدان معنی کلان شده و بالفعل بنابر آنکه در فن موسیقی روش هند و تالیف نغمات مهارت تمام دارد منظور نظر انور است از بهر ایچ که به فوجدارئی او متعلق است رسیده سعادت ملازمت

دریافت و پنج فیل برسم پیشکش گذرانید - چون بندگان حضرت از کمال دینداری در صدد آن اند که سایر متصدیان اشغال و اعمال دیوانی مسلمانان دیانتدار کفایت شعار باشند و حسب المقدور امور ملکی و مالی خاصه مهیات عمده به هندوان مرجوع نباشد تا عموم اهل اسلام خصوص سادات و مشایخ و ارباب تقوی را بایشان بازگشتی و رجوعی نبوده متحمل خفت نرسوند بنابراین آن دفتر تن از رای مائیداس گرفته به ملا عبداللطیف لشکرخانی که معامله دانی و پاک دینی با عملداری و وقوف سیاق بقدر احتیاج جمع نموده بود تفویض فرمودند^۱ -

چهارم آذر که محفل ارم آئین بوجود دانشوران هر کشور محفوف بود و هر یک بقدر مبلغ علم خود در سایر ابواب هر فن سخنی می گفت - و بادشاه حکیم مشرب حکمت پژوه که پیوسته در پی تحقیق و تفتیش لوازم حکم و جوامع کلم اند در هر باب مدخل نموده از هر در گفتگو میفرمودند تا سر رشته سخن باحوال ملوک حکما و اوضاع حکماء ملوک کشید - درین اثنا یمین الدوله که ارسطوی عهد و آصف سلیمان زمان است مبالغه ستایش و ثنای سکندر بدین مبلغ رسانید که درین مدت متبادی هیچ فردی از افراد ذوی العقول و قول و فعل آن بادشاه راست گفتار درست کردار گرفت ننموده بل مبادی راه دخل نه پیموده - حضرت خلافت مرتبت فرمودند که چون نبوت سکندر فیلقوس رومی بدرجه نبوت نرسیده و بنابر قول محققین ائمه تاریخ اسکندر ذوی القرنین دیگر است مارا بدستوری ادب دو سخن بر گفتار و کردار اوست - نخست آنکه بجواب رسول دارا در باب طلب بیضهای طلا که پدرش فیلقوس هر ساله برسم خراج می داد چنین گفت :

مصراع

شد آن مرغ کو خایه زرین نهاد

چنانچه در تواریخ معتبره و کتب اخبار و سیر مذکور است و در افواه و

۱ - در بادشاه نامه آمده : چون درین ولا رای مانی داس را که بخدمت دفتر تن قیام می نمود کبر سن دریافته بود بنا بر آن خدمت مسطور بملا عبداللطیف گجراتی تفویض فرمودند -

[جلد اول - حصه اول - صفحه ۳۳۶] -

السنه بر سبیل تواتر مشهور - و این سخن نسبت به پدر کابل سوء ادب دارد - چه ماکیان جانوریست بغایت فرومایه و معیذا بیضه نهادن مستلزم اثوثیت - دومین ترک طریقه حزم و احتیاط نمودن و در لباس رسالت به مجلس نوشابه رفتن - این شیوه از طریقه خردمندان دور است - چه دانا ارتکاب امری که هشیانی بار آورده چاره پذیر نباشد هرگز نمی نماید - حاضران مجلس بشکرانه اتفاق پوشیدن خلعت وجود در عهد سعادت مهد ابن بادشاه زبان بسپاس جهان آفرین کشوده آنگاه فراخور فسحت دستگاه سخن ستایش این سخنان حکمت آمیز در طی دعای ازدیاد دین و دولت بجا آوردند -

سعید خان صوبه دار کابل با اضافه هزار سوار دو اسپه منصب چهار هزاری چهار هزار سوار بالنصف دو اسپه و سه اسپه اعتبار یافت - اعتقاد خان صوبه دار کشمیر بعد از تغیر بسعادت ملازمت رسیده هزارمهر و هزار روپیه بصیغه نذر و پیشکشی مشتمل بر اقسام جواهر و مرصع آلات و نفایس و نوادر کشمیر از نظر اشرف گذرانید - از جمله چندین کلکی پو قاز که مشکین هرچم پرخم سلسله مویان و کتّه کاکل ماه رویان را بیتابی رهکش چون موی روی آتش سرگرم پیچ و تاب دارد - و همچنین انواع پشمینه از شال و جامه وار و کمر بند طرح دار که هانا مصوران را بقلم مو از آن دست نقش و نگار بدان گونه تردستی دست ندهد - و ازین عالم شال و کمرته وار و گوش پیچ پشم کرگ که جانوریست وحشی ماکول اللحم در ولایت تبت بهم می رسد و نرمی پوست آن در پایه ایست که شکم قاقم به پشت گرمی آن مایه ملایمت حرف درشت دعوی برابری بر روی آن نمی تواند آورد - و ازین دست قالی خوش قماش خوش طرح و جای نمازهای قالی باف از جنس پشم مذکور که درینولا یمن و برکت هنرپوری و هنرنوازی و دقت تصرفات طبع اقدس دقیقه رس نزاکت آن بجای رسیده که از آن بالا تر فوق مراتب توهم خرد والا است - چنانچه از کارخانهای سرکار خاصه شریفه گزی قالی به نود روپیه تمام می شود - و از همان جنس پشم حسب الامر اعلیٰ در کارخانجات سرکار عالی دارالسلطنت لاهور نیز قالی می بافند که از کار کشمیر پای

کم نمی آرد - بعد از دوازده روز از شکارگاه باری به دارالخلافت معاودت فرمودند - و در طی این ایام بیست و پنج نیل گو و چهارده آهو به تفنگ و یک صد و سی و شش دراج و یازده کاروانک و غیره شکار شد - درین وقت پادشاه مهربان قدردان خواجه ابوالحسن را که از بندهای معمر و معتبر درگاه است مشمول عنایت ساخته منزل او را از نور قدم انور رشک باطن صاحب‌دلان صائب نظر فرمودند - و او را از برکت عیادت شفا بخش باوجود عارضه مخوفه مهلکی که داشت امیدوار زندگی جاوید نمودند -

از سوانح نمایان که درین احوال فتوح روزگار سعادت آثار اولیای دولت پایدار آمده فتح حصاربند کهاتا کهیری^۱ است از مضافات صوبه مالوه - و بسط مقال و شرح کیفیت احوال آن علی الاجال برین نمط است که بهاگیرت نام متمدنی از قبیله بهیل که سرگروه آن جماعت شور انگیز و زمینداران آن سرزمین آشوب خیز بود باستظهار حصانت حصار مذکور سرمایه استکبار اندوخته از فرط پیش پا نگرها عاقبت اندیشی را پی سپر ساخته بود و تن به تملق نداده سر به فروتنی در نمی آورد - بلکه هیچ یک از حکام آن حدود را وقتی ننهاد بنظر در نمی آورد - تا در مبادی جلوس هایون حضرت ظل سبحانی که به نیروی تائید آسانی گردن کشان و دراز دستان هر سرزمین سرها به گریبان کشیدند و دست ها در آستین دزدیده پایا بدامان پیچیده آن ناقص بصیرت چون در آن مدت از هیچ سو به هیچ رو چشم نمائی ندیده بود و همگی را بیک چشم دیده همچنان بر مخالفت اصرار ورزیده - درینولا که صیرمخان به تفویض صوبه داری مالوه منظور نظر عنایت شد آن خیره چشم رو از اطاعت و انقیاد تافته بهیچ وجه توفیق اظهار موافقت نیافت - لاجرم خان شجاعت نشان گوشال آن کوتاه نظر را به خود مخمر ساخته رو بدان سمت آورد - از آنجا که همت عالی عزیمتی است که دیو به شیشه درآورده شیر از بیشه برآورد - و عزم راسخ افسونی است دیوبند که بند عتدهای طلسم پیوند بکشاید و قفلهای زنگار بسته که کلید از فتح دندان

۱ - در نقشه وسط هند ملکم صاحب باسم کنتهار کهیرا مذکور شده -
 بکنار آب کالی سند واقع است و از اجین سی گروه فاصله دارد -

امیدکننده باشد بنابر تائید دهمه آن بکشایش گراید - بمحض توجه آن سردار شهامت شعار فتح آن حصار دست داده حصاری زینهارى گشت - و سبب صوری اینمعنی آنکه چون آراستگی صفوف نمایان و توزک آئین شایان آن سپهدار رزم جو مسموع سایر زمینداران چارسوی آن سرزمین شده کثرت عدد و عدت و فرط سطوت و شدت آن خان عالی شان بدیشان رسید باینمعنی از آوازه تردد نمایان خان که پیشتر گوش زد همگنان شده هوش از دلهای ارباب طغیان و اصحاب تمرد ربوده بود پای ثبات و تمکن آن مخدول از جا رفته اساس قرارش را آن پایه استحکام و آتمایه استقرار نمایند - لاجرم از راه عجز و نیاز درآمده ابواب مصالحه و معاهده کشود و بمیانجی شنگرام زمیندار کنور پیغام داده دم نقد تعهد ادای پیشکش نمود - و قبل اینمعنی کرده که مجموع جمعیت خود را با یکی از خویشان خود بفرستد که در همه جا همراه بوده همیشه یساق کش باشد و جز اطاعت کاری نداشته سلوک بیراهه بغی و فساد پیش نهاد نسازد - مشروط بآنکه در باب تکلیف ملازمت بزور مکلف نبود و درباب تسلیم قلعه مذکور که مفر و مقر دیرینه اوست مجبور نباشد - و چون نصیرمخان را بر عهد و موافق آن بدهاد چندان اعتقاد نبود و خوشنودی و خورسندی بندگان حضرت استیصال اهل بغی و طغیان میدانست لاجرم قبول این معنی ننموده سرداران باصحاب خود بشتاب باد و محاب بادیه گرد و مرحله نورد شده چهارکروهی قلعه را معسکر ساخت - و آن سرگروه اهل تمرد از تهور و تجلد ارباب شهامت دل باخته از سر قتال و جدال یکبارگی درگذشت و از در طلب امان درآمده طاعت و بندگی بادشاه اسلام و تسلیم کلید قلعه را مفتاح ابواب دارالنجاة سلامت و عافیت شمرد - سردار مروت شعار این بار درخواستش را پذیرفته اورا بجان و ناموس امان داد - چهاردهم ماه خان مذکور داخل حصار شده در آن ضلالت کده باعلاء کلمه اسلام و اعلان اذان اقامت مراسم مسلمانی نمود - و در آن مقام که هرگز نام معالم دین زبافزد کسی نه شده بود با سایر اهل مواکب و کتابیب عساکر قاهره صلوات مکتوبه بر وفق طریقه اهل سنت و جماعت بجا آورد -

از وقایع این ایام دست یافتن بهادر خان روهیله است بر گوشال گردن کشان ملکوسه که گروهی از باغیان این کشور اند که در فرط شدت و کثرت عدد و عدت از سایر سرکشان این ملک بیش در بیش اند - این طایفه از رعیت گرفته تا سپاهی در هیچ حالی وقتی بی صلاح نمی باشند - چنانچه کشت و رزان این طایفه بهنگام شیار کردن تفنگ پر کرده روشن فتیله بر قبله بسته بشغل خویش می پردازند - و ازین رو فراغبال و ثبات قلب اندوخته رعایت لوازم رعیتی را بی سر [پی سپر] می اندازند - درینولا که جاگیردار کالپی و قنوج و مضافات آن محال به بهادر خان مذکور تفویض یافت قریب بیست هزار تن از آن گروه نابکار کج اندیش که اکثر تفنگچیان درست انداز بودند در مقام سرگانوا از محکم جاهای آن حدود به یکجا شده بنابر غایت زیاده سری ابواب شورش انگیزی و فتنه گری کشوده در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کردند - و در ادای بالواجب و حقوق دیوانی تعلل ورزیده یکبارگی از رعیتی سر باز زدند - لاجرم خان مذکور بحکم وجوب تمبیه اهل فتنه و فساد و لزوم حفظ صورت شکوه دولت و مهابت سلطنت با فوجی آراسته بهراولی اقبال بادشاهی و چنداولئی حفظ و حایت الهی انداز فرو نشانیدن غبار شورش و آشوب اهل کفر و کفران نمود - و بآهنگ اطفاء شعله بغی و طغیان برخاسته بر سر آن بداندیشان راه ترکناز پیمود - و آن یاجوج منشان وقتی خبردار شدند که احاطه بهادران سخت کوش پولاد جوش آهن پوش چاردیواری صد بار استوارتر و محکمتر از هفتخوان رستم و سد روئین سکندر بر چار سوی ایشان کشیده شد - و چون راه فرار خویشان از همه جهت مسدود دیدند ناچار بنابر کارفرمائی اضطرار بدست و پا زدن درآمده تیر و تفنگ و سایر آلات جنگ را کار فرمودند - و باوجود جد و جهد مجاهدان دین در کار جهاد و پیکار اهل بغی سر رشته عناد از دست نداده دست از کار بازداشتند - و باستظهار حصانت حصار و اعتضاد تفنگچیان قدر انداز از سرنو

نیرو و زور بازو یافته کوشش مردانه می نمودند - و از طرف عسکر اسلام دلاوران کار طلب آهنین سلب سپر حفظ ایزدی بر سر کشیده پیاده روی پورش بسوی حصار آوردند - بجملاً متهوران آن گروه زیاده سر از حمله های متواتر آن سردار شہامت شعار و صدسہای پی در پی دلیران نامدار دلیرانه ہای کم نیاورده تا دوپہر داد مجادلہ و مقابلہ دادند - و در برابر بہادران بہرام صولت کیوان شکوہ با ثبات قدم کویہ ثبات افشردند - باوجود آنکہ دیوار بارہ از خنجر و کتارہ ہزبران پولاد پنجہ عسکر منصور کہ مانند زبانہ آتش جای در سنگ خارہ میکند ہزار بارہ از خانہ زنبور رخنہ دارتر شدہ بود - و در ہر سو ارباب تہور و تجلد از روی جلالت سعادت طلب و شہادت جوی آمدہ مانند فروغ آفتاب تابان کہ از روزن بکاشانہ می افتد تند و تیز خود را از راہ رخنہای دیوار بمحاصر افگندہ بودند آن مقہوران مانند زنبوران خشم آگین خاک آلود جای خود را از دست ندادہ و مردانہ پیش آمدہ یک گام وار قدم باز پس نگذاشتند - چندانکہ عاقبت کار دست و گریبان شدہ بہم درآویختند - و در آن گونه وقت تنگی دلاوران کشادہ دست از ہر دو سو دم آب دشنہ و خنجر از گوی تشنہ یکدیگر دریغ نداشتند - و درین داروگیر چندی از دلیران دیندار دم نقد نیکنامی دارین از میان بردند و برای ذخیرہ عقبی از گنج خانہ سعادت سرمایہ سعادت سرمد بدست آوردند - و از آن مخدولان جمعی کثیر بدست برد دلاوری بہادران سر باختند - و بقیۃ السیف چون دیدند کہ کار بجای نمی رسد و جز یکجا کشتہ گشتن ہمہ مردم کار آمدنی ثمرہ دیگر ندارد باوجود کمال سفاقت عاقبت امر در پردہ ظلمت شب جان بدر بردہ راہ فرار پیش گرفتند - روز دیگر بہادر خان بہ تخریب آن بارہ استوار پرداختہ ہمعنان فتح و ظفر بمقر خود بازگشت نمود - چون بمحض ہمراہی اقبال حضرت ظل سبحانی و سلسلہ جنبانی عواطف ربانی کہ در حقیقت خاصیت خلوص اخلاص و صفای ارادت نسبت بولی نعمت حقیقی است این گونه فتح آسانی کہ در آن سرزمین نصیب هیچکس از اولیای دولت ابد قرین نہ شدہ بود روزی او گشت از قرار واقع در اعمال آن ولایت عمل نمودہ نقش کارش بر وفق دلخواہ درست نشین گردید - چنانچہ

جز عبدالله خان بهادر فیروز جنگ دیگری در آن سر زمین این رنگ فیروزی نیافته بدان گونه عمل نکرده -

بیست و پنجم دی ماه مطابق سوم شهر رجب سال هزار و چهل و دو هجری قدسی وزن شمسی اثنین و اربعین از سنین عمر بشار خدیو روزگار بمبارکی و آراستگی تمام زیور انعقاد پذیرفت - و سایر رسوم معهوده این روز از داد و دهش و افزایش مناصب و وظایف ارباب رواتب بظهور آمده خاص و عام بر کام دل و مراد خاطر فیروز گشتند - از جمله سید خان جهان از اصل و اضافه بمنصب پنجمزار سوار سه هزار دو اسبه سه اسبه و جعفر خان بمنصب سه هزاری ذات و هزار و پانصد سوار و خلیل الله خان ^۱ [بمنصب هزار و] پانصدی پانصد سوار و معصوم کابلی بخطاب اسد خان و عنایت علم و منصب هزار و پانصدی هزار سوار سرافرازی یافته از اصل و اضافه بلندی قدر شان نصاب کمال یافت - عوض خان قاقشال بمنصب هزاری هشتصد سوار از اصل و اضافه بلند پایه گشته نعم البدل و بهین عوض عمر گرانیاه یافت - وقاص حاجی ایلچی بلغ عنایت خلعت و انعام بیست هزار روپیه مرحمت پذیر شده اعطاء خلعت و پنجمزار روپیه نقد بمومن پسرش ضمیمه این عاطفت عمیمه گردید - عطای این روز برکت اندوز سوای منصب هشتاد هزار روپیه بشار درآمد - و همدرین روز باقر خان صوبه دار معزول او سیسه بسعادت ملازمت رسیده پیشکش نایان از جواهر و مرصع آلات و ظروف زرین و سیمین که قیمت آن دو لک روپیه بود از نظر اشرف گذرانید -

در همین اوقات در طی وقایع صوبه اله باد بعرض اشرف رسید که حسب الامر جهان مطاع در بلده بنارس اساس هفتاد و شش بتخانه از اعظم صنمکدهای آن گروه آذشی نهاد بآب رسیده گرد از بنیاد آنها برخاسته خاکشان بیاد فنا رفت - و اینمعنی بر آن بود که چندی قبل ازین فرمان قضا نشان حسب الفتوی علماء اسلام زیب صدور یافته بود که حکام و متصدیان مهات شرعی و عرفی در سایر ممالک محروسه حرسه الله تعالی عن

حوادث الزمان و طوارق الحدثان شرایط نهایت تفحص و تجسس بجا آورده در هرجا که تازه صنم خائنه اساس یافته باشد آنرا بخاک رهگذر برابر ساخته از مصالح عمارت آن ضلالت کدها که ماندن آنها سرمایه مفاسد است مساجد و معابد بجهت تشیید مبائی مصلحت دین بنا نهند و اصلاً متعرض بیوت الاضنام که سابق برین عهد بنیاد یافته باشد نگردند -

انتظام یافتن گرامی گوهر شاهوار محیط شرافت و کرامت اعنی کریمه بادشاهزاده پرویز در عقد پیوند و سلک ازدواج دره التاج خلافت کبری مرسله الصدر سلطنت عظمی محمد داراشکوه

بحکم نتیجه مقدمه سابقه یعنی وجوب بذل مساعی جمیله عموم سلاطین دادگر در تکثیر نسل و تفریع اصل خویش و خصوص سعی مشکور اعیان این دولتکده والا که اخیار اولاد ابوالبشر اند درباره تزویج اولاد اخیار خود که تا قیام قیامت منتج مقدمات قوام احوال و اوضاع بنی آدم و باعث استقامت قوایم ارکان نظام عالم خواهد بود حسب الامر اعلیٰ پیشکاران سامان پرداز کارخانجات این دولت ابد طراز که از کمال فسحت دستگاه حشمت و جاه هیچ چیزش در نمی یابد از آغاز فرخنده روز خواستگاری مذکور باز تا الحال بتهیه در بایست وقت و ناگزیر حال پرداختند - و کارکنان کارخانه کن و عملیه بیوتات سرکار ابداع که از مبدا روز نخست تا این عنایت در عالم بالا بمقام سرانجام مصالح و محتاج این فرخنده ازدواج هایون در آمده بودند بتازگی در صدد انتظام و انصراف سر تا سر آن مهام شدند - و چون لوازم این کار خیر بخیریت و خوبی ساخته و پرداخته گشت و فروغ فراغ همگنان بر پیشگاه ضمیر آنها تافت و از هیچ راه بهیچ رو حالت منتظره باقی نمانده همه کامها حسب الامرام سرانجام یافت - چندانکه وقوع این امر مسعود و کار عاقبت محمود از رهن تاخیر وقت برآمده معصدا اوضاع افلاک و انتظار انجم که بسی قرن و

ادوار انتظار در آمد این وقت موعود و عهده معهود داشتند بر طبق مرام و مراد گشته بمرکات موافقه و دورات متناسبه ناظر بسوی انواع امتسعاد در آمده بودند اقتران این دو فرخنده کو کب سعید در برج مقارنت جاوید بساعتی مختار در کمال نیک اختری که از سایر نجوم و نقایص یری و سعود کواکب مسعودش بجان مشتری بود سمت وقوع یافت - و بسط مقال در تفصیل اجمال این ساخه سعادت اشتال آنکه چون صبیئه مکرمه سلطان پرویز مرحوم بخطبه مهین بادشاهزاده سامی نامی سلطان دارا شکوه کامگار نامدار گرامی گشت و مبلغ دو لک روپیه از نقد و جنس برسم ساجق چنانچه در سوانح سابق گذارش پذیرفته ارسال یافت - درینولا که وقت زفاف نزدیک شده بود مبلغ شانزده لک روپیه بموجب تفصیل ذیل در مصارف سرانجام و سامان کنخدائی بادشاهزاده زمین و زمان صرف شد - و از جمله این اسباب و اثاث که تصور مراتب آن بچندین مرتبه بالا تر از مراتب خرد است بعضی بکارفرمائی مهین بانوی آداب دان مشکوی خلافت نواب غفران مآب مهد علیا شده - و باقی بعد از آن که صدور قصور رضوان به قل پیرائی آن همنشین حورعین آرایش پذیر گشت بنابر فرمایش بادشاهزاده عالم و عالمیان بیگم صاحب که اکنون مسند آرائی محفل هایون خلافت بوجود مسعود ایشانست زینت تمام پذیرفته بود - بمجملی از تفصیل جهاز مذکور برین دستور است - زیور و اقسام نوادر جواهر گرانمایه و آلات مرصع نفیس موازی هفت لک و پنجاه هزار روپیه - اسباب پیشکش بندگان آنحضرت اعلیٰ یک لک و پنجاه هزار روپیه - از آنجمله حوضه فیل از طلای ناب با چتری مسلسل مروارید که مبلغ هفتاد و هفت هزار روپیه صرف ترتیب آن شده بود و سوای مبلغ ده هزار روپیه که برای نثار قرار یافته یک لک روپیه نقد - و باقی که شش لک و چهل هزار روپیه باشد آلات و ادوات زرین میناکار و ساده و ظروف و ادوات میمین با چمبرکتها و پلنگ های طلا و پیشگیرهای زردوزی که گلهای مرصع نیز بر آن دوخته بودند با سایر اسباب و پیرایه حجله در نهایت زیبایی و نفاست و هم چنین بساطهای ملون و شامیانهای مخمل زربفت و زردوز و سایر اثاث اثاث و آلات کارخانجات شاهانه مخصوص

انواع نفایس اقمشه و امتعه هفت کشور و فیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش محمل زربفت و ماده فیل و چندین سر اسب عربی و عراقی و ترکی و کچهی مزین بزمین زرین و سیمین و اقسام پهل و رتبه - و یکصد توره بجهت شاهزادهای والا نژاد نامدار و سایر بیگان و خواتین عصمت آئین و نوئین اعظم یمین الدوله از نه طاق پارچه غیر مقطوع تا هفت طاق - و اکثر توره‌های مذکور مشتمل بر بعضی از مرصع آلات نیز بود -

بالجمله بتاریخ روز سهر شانزدهم موافق روز جمعه بیست و چهارم رجب سال هزار و چهل و دو هجری مجموع بدایع اسباب مذکور که به کمال خاطر پسندی و نظر فریبی با نهایت تکلف و تصنع و تزیین و تفتین سرانجام یافته بود بتوزک و توره ترتیب تمام در صحن ایوان چهل ستون خاص و عام که در آنروز زینت افروز حسب الحکم اعلیٰ خلوت زنانه شده بود باشاره سپهر بانوی زمین و زمان بهین ملکه کون و مکان بیگم صاحب و کورفرمائی ستی خاتم دفعه دفعه از طلوع فجر تا هنگام عصر مرتب گردید - بی تکلف بدیع بساطی غریب در غایت تکلف و زیب فروچیده شد که کارنامه ارژنگ و نگارخانه چین و فرنگ بل کارگاه رنگارنگ سپهر بوقلمون مینارنگ در برابر رنگ آمیزیهای آن بزم رنگین و سواد اصل کارخانه صنع صنعت آفرین جز رنگ ریزی خجالت نقش بر روی کار نیاورد - خاصه درین وقت که پرتو نور حضور قائم مقام امیر اعظم شهنشاه عالم که حسب الالتباس ملکه عظمیٰ برکت قدوم و فیض مقدم بدین فرخنده انجمن مزین ارزانی داشته بودند زیور دیگر پذیرفته توئین از سر گرفت - و چون بندگان حضرت بدولت از تماشای آن بازپرداخته اهل مجلس مقدس را مرخص ساختند - سایر شاهزادهای کرام و امرای عظام و باقی بندهای روی شناس را درین بزم خاص به بارعام نواختند - و از دستوری تفرج آن ابواب تشییط و تفریح بر روی روزگار ایشان کشودند - و استسعاد یافتگان سعادت حضور وعده بهشت فردا را آن روز دریافته بتصور دقایق آن در تصدیق وجود جنت موعود از مرتبه علم الیقین باعلیٰ درجات عین الیقین ترقی نمودند - مخصوص وقاص حاجی ایلچی نذر محمد خان که او نیز باین عنایت خاص اختصاص پذیرفته آنچه فرود آن بهزاران

هزار مرتبه فوق مراتب تصور او بود برای العین دید - بالجمله کیفیت مجمل این سرور سرور بنیاد بهجت اساس را آنانکه سعادت حضور نیافته از تفرج آن مسرور نگشته اند از مقیاس کمیت خرج بیش از قیاس که از اندازه تقدیر و تخمین افزون است استنباط و استخراج می توانند نمود - چه در وجود مخارج و مصارف آذین و تزئین این انجمن فردوس آئین از آغاز تا انجام همه وجه می و دو لک روپیه که صد هزار تومان اهرانی و یک کرور و بیست لک خانثی تورانی باشد برین موجب خرج شد - از سرکار خاصه شریفه چهار لک روپیه - از سرکار پادشاهزاده و حرم سلطان پرویز ده لک روپیه - و شانزده لک باقی از سرکار نواب قدسی القاب بیگم صاحب - و در همان روز آن ملکه ملک صفات و انسیه قدسی سات که آداب حمیده و ملکات پسندیده از والده ماجده خویشتن اکتساب نموده و از آن کریمه دودمان مکارم و مفاخر و حکیمه نساء اوایل و اواخر قوانین حکمت منزلی پگزیده ترین روشی و شایسته تر آئینی دیده و شنیده بودند مراسم معموله حسب الارشاد والا بر طبق فرموده حضرت اعلیٰ بطریقی ستوده مراعات نموده نخست به یمین الدوله نه دست خلعت فاخره با چارقب زردوز و خنجر مرصع مرحمت فرمودند - بسایر اعیان حضرت و ارکان دولت خلعت با چارقب زردوز و خنجر مرصع و بامرای عظام خلعت با فرجی لطف کردند - و جمیع بندهای روشناس درگاه والا و اصحاب استعداد و ارباب رود و سرود فراخور حال و قدر و مقدار بتشریف خلاع فاخره سعادت اندوز گردیدند -

روز دیگر مجموع خوانهای مالامال از نفایس مال و منال و سایر جزئیات کلیه جهاز و اثاث مذکوره که بآئیمه آراستگی و پیراستگی و طرز بدیع و روش غریب طراز تمیه و ترتیب یافته بود بآئین شایسته با چندی از کدبانوان مشکوی سلطنت بمنزل شاهزاده فرخنده طالع ارسال یافت - و چون نقاب گزین حجاب عصمت جهان بانوبیگم حرم شاهزاده مرحوم سلطان پرویز از بندگان حضرت خواهش آن نمود که جهازی که بجهت صبیئه مرصیه سیر خود تجهیز نموده بدستور مذکور در صحن خاص و عام چیده آنرا از پرتو نظر فیض اثر آن سرور زینت پذیر میمنت و برکت

سازد - بنا بر رعایت جانب آن مخدیره دستوری عنایت شد - و همگی آن اسباب را که مستوره مذکور بمدت مدید در منزل سلطان پرویز انداخته و دیگر نفایس که بعد از او آماده نموده بود با جهاز خودش که بندگان حضرت همگی را بدو مرحمت نموده بودند در همان محفل با ترتیب خاص چید - و چون انجمن زنانه بانجام رسید حضرت خلافت مرتبت آخر آنروز بعضی از بندگان درگاه گیتی پناه را که از تفرج مجلس گذشته فرح اندوز نگشته بودند احضار فرمودند و بتأشای آن بساط نظر افروز بر کام خاطر فیروز ساختند -

شب پنجشنبه غره شعبان سال حال مراعات مراسم معهوده نموده از جانب مردم عروس خوانهای حنا برسم و آئین مقرر آوردند - چون در آن شب حضرت ظل سبحانی عزلت گزین خلوت صفا و صفوت شده شمع انجمن افروز شبستان قدسیان بودند و محفل مقدس غسل خانه از نور حضور آنحضرت بهره ور نبود حسب الحکم اشرف آن خدیو اعظم فضای حریم آن حرم مکرم بانعقاد آن بزم خاص اختصاص پذیرفت - و چون بخشیان عظام سایر مقربان بارگاه قرب منزله و بندهای روشناس درگاه آسمان جاه را جابجا درخور قدر و مقدار هر یک جا دادند - و همگنان مرتبه بمرتبه باندازه مراتب که مناسب متاصب ایشان بود جا گرفتند و روی مجلس از نور حضور گلرخان زیور پذیر گشت - از هر سو صدای نغمه زیر که از مبداء وقوع واقعه ناگزیر نواب مهد علیا تا آن غایت بناله زار مبدل گشته بود بلند شده از صوت هزارداستان بصد داستان ۱ دست برد - و شاهدان نواهای مطرب که از بیم احتساب نهی تنفیذ بخش اوامر و نواهی جناب الهی در حجاب و حیجاز پرده ساز بصد چادر مستور بودند بمقام پرده دری درآمده در لباس دلبری آغاز جلوه گری کردند - ملخص سخن چون انجمن خنابندان بدلکشائی تمام منعقد گشت و اهل رود و سرود حسب الصدور امر اعلیٰ مصدر انواع اسباب بهجت و سرور آمدند و عود بمجر سوخته و عود رامشگر ساخته شد - زهره خنیاگر از پس پنجره دوم منظره سپهر تماشاگر گشت - و بهرام و کیوان چون خادمان ترکی و هندی

آن والا ایوان عطر مثلث ماه بر آتش مهر نهاده از منقل مشمن گردون هشتم مجمره گردان گردیدند - کدبانوان آداب شناس بدستور مقرر این کشور رسم حناپندان بظهور رسانیده عقدۀ انگشتان همگنان خصوص بنان سیمین تنان و نوجوانان انجمن را همرنگ عناب و لعل خندان پسته دهنان ساختند - و رومالهای زرکش که هانا روکش اشعۀ انوار مهر است بر آن بسته برین سر دستبرد نمایان به پنجه آفتاب تابان نمودند - و بعد از فراغ حناپندی چون رسم قسمت کمربندهای زرکاری که بر سبیل شگون و فال تحصیل فتح و کشایش کار قرار گرفته بظهور پیوست نخست خوانهای لبالب از پان و گل که مدار رنگ و بوی لب و دهان غنچه لبان و بر و دوش من بران سوی میانست در آن بزم ماه پیکران بمیان آمده - بعد از رفع آن به بسط سباط انواع شیرینی با ضم انواع خوشبوی پرداختند - و بجهت شگون لذت عمر بر دوام و فال طیب عیش مدام درین ضمن دماغ سرمایۀ ترطیب و تطیب مشام خواص و عوام آماده ساختند و عامه مردم از آن نعم خاص بکام دل رسیده بهره‌ور و زله‌بر گشتند - و باقی آن لیلۀ القدر و تمام روز آنشب بهروزی اندوز را بطرب و عشرت گذرانیده بر مراد خاطر فیروز گشتند -

شب دوم که شب جمعۀ مبارکه بود حسب الحکم هایون خدیو عالم و مالک رقاب عالمیان بادشاهزادۀ جهان و جهانیان سلطان شاه شجاع و سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با سایر اعیان دربار سپهر مدار در عین خوشوقتی و شادکامی به فرخنده منزل سپهر منزلت شاه داماد نو عروس دولت شتافتند - و امرای عظام برسم تهنیت آن کارخیر پیشکشهای عظیم کشیده به نیت خیریت زبان به مبارکباد کشادند - آنگاه برگ عیش و نشاط ساخته به بسط سباط انبساط پرداختند - و در پایان آن فرخنده روز طرب اندوز اکثر سراقرازان پای تخت خجسته بخت در رکاب سعادت نصاب شاه سوار عرصۀ سراقرازی پیاده رو براه نهاده بتوزک شایسته و آئین شاهانه که شاید در نظایر این روز طرب افروز نیز نظیر آن در نظر زمانه در نیامده باشد تا در دولتخانه والا شتافتند - چون شاهزادۀ جوان بخت بلند اقبال محفوف جاه و جلال بیارگاه خاص و عام

درآمده از فوز شرف ملازمت اختصاص یافتند نخست خدیو هفت کشور بر سبیل اظهار عنایت تمام عقدی تام انتظام مشتمل بر لالی شاهوار که به تسبیح اشتها دارد و منتظم از چندین قطعه لعل درخشان بدخشان نژاد که چهل هزار روپیه ارزش داشت بدست مبارک زیور گردن آن سرافراز نموده برین سر آن دره التاج قارک سروری را بلند قدر ساختند - و هم بدست اقدس سهره مروارید گرانمایه بر سر فرخنده فر آن فروغ گوهر اکیل والا گوهری بستند - آنگاه شمشیر مرصع با پردله قیمتی و فیل خاصی به براق سیمین و پوشش مخمل زربفت و ماده فیل و دو سر اسب صرصر تگ بادپای که زین و لگام یکی مرصع و دیگری زرین بود مرحمت فرمودند - چون شاهزاده والا کهر از ادای آداب معهود بازپرداختند نخست بندگان حضرت یمین الدوله را به تشریف خلعت خاص با چارقب زردوزی مشرف ساختند - بعد از آن سایر ارکان دولت و امرای عظام و اکثر بندهای روشناس بارگه سپهر اساس بخلعت های فاخره افتخار اندوزی نمودند - و از ایشان گذشته سایر اهل نشاط بمرحمت سروپای قیمتی بر کام خاطر فیروزی یافتند - بالجمله در آن فرخنده شب که زمین و زمان را بسبب فرط فرح و طرب دو لب از خنده فراهم نمی آمد - و عموم رسوم خرمی و شادکامی و وفور انبساط قلب و انشراح صدر بجای رسیده بود که بساط شگفتگی و سرور تا صبح روز نشور احتال طی شدن نداشت اسباب عیش و سامان نشاط بحسب فرمان همایون از سرحد حساب بیرون و از قیاس شمار افزون مهیا و آماده گشت - و از فروغ شمع و چراغ و فانوس و مشعله زرین و سیمین در و بام دولت خانه والا بل روی زمین بنجوی روشن گشته روکش پرتو کواکب و رشک فرمای انوار مهر انور شده بود که زمین و زمان را گمان آن می شد که در آن روز بازار عیش و عشرت اندوز و انجمن سور و سرور آموز همانا رونق چراغان نوروز گیتی افروز است - و همدرین هنگام از یک سو مقتضای وقت صلاهی خوشوقتی و شادکامی درداده صدای شادپایانه شادی و نوای گورکنه مبارکبادی شش جهت و هفت کشور را فرو گرفته بود - و بزرگ و کوچک بصدد طرب پردازی درآمده از نشاط اندوزی آهنگ طرح تفرج اندازی داشتند - و در این بزم زینت

طراز زیور پیرا که زمین و آسمان را فرط انبساط و اهتزاز از جا درآورده و سرگرمی تماشای آن هوش از نظارگیان برده بود از دیگر سو هنگامه مسرت و ابتهاج از کثرت آلات آتشبازی مثل تیر هوایی و گل افشان و ماهتابی و امثال آن گرمی پذیرفت - و از بساط بسیط آب و خاک گرفته تا فضای محیط افلاک همه جا را همانا بتاب خود فرو گرفت - چنانچه سر تا سر روی هوا از سر الوان شعلهای رنگ آمیز پر قوس قزح و شهب ذو ذوابه و ذو ذنب می نمود - بلکه از فرط دود و شراره آسانی دیگر پر ستاره بنظر ارباب نظاره در می آمد - ملاحظه سخن در آن فرخنده طوی بدیع آئین که آذین محفل خاص بگزیده ترین صورتی با پیرایه زیب روی نمود و به بهین روشی غریب و زینتی بی نظیر نظر فریب پذیرای قزین و ترتیب گشت - و صفحه روی زمین و در و دیوار و سقف و جدارش از شش جهت چون بیاض عارض گلرخان هر هفت کرده بزبور پیرایهای ملون مزین شد - و فضای روی زمینش که به بسط بساطهای با صفا همانا روکش آئینه مصفا شده بود از عکس مسلسل مروارید و شامیانهای مکمل بگلمای مرصع معاننه چون صحن خلوت خانه صدف همه جا بفرش گوهر مفروش گردید - چنانچه مردم دیده تفرجیان در موج خیز جواهر آبدار و طوفان آب لالی شاهوارش بعینه مانند آدم آبی به شناوری تماشاگری می نمودند - گلرخان لاله عذار بنفشه موی و سمن بران سرو قد نسرين بناگوش که همانا گلشن صنع آفریدگار و بستان قدرت آنحضرت اند مانند سرو بوستان ناز برغم سروستان باغ و بوستان بخرامش درآمده - و چون صد هزار باغ و بهار برخلاف معهود باغ و بهار سرگرم گلگشت گشته دسته دسته منبیل پرتاب مشکبیز از طره دلاویز با هزاران سرکشی در پا کشان و سرسبز در رد و بدل دل بیدلان بصد دست آویز پامال کنان :

ایات

مسلسل موی خوبان ختائی	ازیشان عقل در زنجیرخائی
هزاران جعد منبیل تاب داده	متاع هوش با سیلاب داده
نگه خواب اجل تعبیر کرده	دهان سر مگو تفسیر کرده

چون هنگام رونق هنگامه شادمانی بعموم رسم کامرانی درآمد مطربان

هفت کشور یکجا ساز راهزنی هوش و خرد کوک کرده آهنگ یغای صبر و تاراج شکیب نمودند - و به تیزدستی مضراهای سیراب آب کار نغمه طراز قاراب^۱ پرده بزور ملاحات ادا و شیرینی طرز شورانگیز دست زبردستی باربد رامشگر پرویز را چون پرده ساز از دسته طنبور بر چوب بستند - و سایر سرود سرایان هندی نژاد بنواهای مخالف عراق در پرده اصوات موافق پرده طاق بر مست و مستور دریدند -

چون سامان عیش و عشرت این کار خیر بسرانجام دلپذیر ساخته و پرداخته شد و ناگزیر وقت همین انتظار درآمد ساعت مختار انجم شناسان فرس و قرارداد اخترشاران هند آن بود که بعد از گذشتن دوپهر و شش گهری زمان مسعودش بر طبق مقصود درآمد نیراعظم اوج خلافت که آنزمان در شرفخانه شاه بوج تشریف اشرف داشتند قاضی القضاات قاضی محمد اسلم را بحضور پر نور طلب فرمودند - و بر وفق آئین شرع مطهر در همین ساعت سعادت اثر عقد نکاح شاهزاده سلیمان زمان به مریم یلقیس مکان بسته شد - و سلسله ازدواج ابدی و پیوند سرمندی این برجیس خصائل بان زهره شایل بهم پیوسته گشت - در آن حالت ذره تا خورشید ادای مراسم تهنیت بصدق نیت نمودند - و ماه تا ماهی با زبان بی زبانی و لسان حال از روی حسن فال زبان به مبارکبادی کشودند - نوئینان دولت گورکه شادی را سوای پنج نوبت مقرر برسم شادیانه مبارکبادی مکرر نوازش دادند - و آوازه دبدبه رفعت بلند ساخته بچهار حد ربع مسکون رسانیدند - بجملاً از روز جمعه برکت اندوز تا قریب دو هفته روز بروز مراتب ظهور و بروز عیش و عشرت این جشن فرخنده و طوی هایون چون حسن روز افزون ماه منیر افزایش پذیر بود - در عرض این ایام خدیو عالم بر سر کام بخششی عالمی در عین کامرانی بوده جهانی مقصود المرام شده و آرزوهای شاخ در شاخ و اسلمهای فراخ ارباب طول امانی و آمال بر وجه احسن بانجای مقرون گردید - و معنی سنبجان سخنور در باب تهنیت قصاید غرا بسلک نظم انتظام دادند -

و از وفور صلحهای گرانمند پراگندگئی سلسله نظام احوال شان بجمعیت جاوید گرائید - از جمله سخن پردازان طالبای کلیم تاریخ این زفاف در ضمن این ابیات یافته بجایزه کلی فایز گردید :

ابیات

ازین دلکشا جشن وافر سرور	همه عید شد سر بسر ماه و سال
زمانرا گرفت امتداد فرح	چو تاری که پنهان شود در لال
دو سعد اختر برج شاهنشهی	به برج شرف یافتند اتصال
ز آمیزش زهره و مشتری	سعادت گرفتست اوج کمال
خرد بهر تاریخ این سور گفت	قران کرده سعدین برج جلال

امید که این اقتران خاص که در حقیقت آثار آن باعث قوام احوال و اوضاع خواص و عوام بل سبب استقامت مزاج عالم مجاز و استحکام قواعد بنیان طبایع و ارکان کون و مکانست تا قیام قیامت قرین استقامت و مقرون باستدامت باد -

بیست و نهم بهمن پرتو توجه والای مهبط انوار الاهی اعنی حضرت خلافت پناهی حسب التماس بلند اختر اوج اقبال مهین شاهزاده والا گهر و وصول آن ملتسم بذروه قبول حضرت اقدس پر سمت فرخنده منزل شاهزاده بخت مند مبذول افتاد - و سایر سرداران پای تخت از شاهزادهای عظام کاسکار تا پندهای روشناس در رکاب برکت انتساب پیاده رو براه نهاده درین ضمن از اکتساب انواع سعادت تامه به بهره فیض شامل و نصیبه نصاب کامل رسیدند - آن قاعده دان آداب شناس از راه سپاس این مکرمت والا از ساحت کریاس مظهر اساس دولت خانه معلی تا سعادت سرای خویش که بنابر قرب جوار مساحت آن مسافت هفده جریب بیش نبود بطریق پالدار نفایس امتعه از دست زربفت و مخمل ساده فرش ساختند - و چون سرزمین آن منزل فیض حائل^۱ از فوز برکات قدوم سعادت لزوم و ادراک میامن مقدم مکرم خدیو اعظم تارک رفعت بذروه افلاک رسانید شاهزاده

عالم نخست بتقدیم رسم نثار پرداخته آنگاه بکشیدن پیشکش لایق از اقسام نوادر هر دیار که از آنجمله یکسر اسپ صرصر نژاد عراق زاد نامور به سرافراز بود با ساز مرصع که مدتها با سرکاری و توجه تمام در کارخانه خاصه خود بقصد پیشکش آنحضرت سمت اتمام داده بودند اقدام نمودند - و همدرین انجمن والا سائر امرا از سرکار بادشاهزاده بنابر اشاره علیه حضرت خلافت مرتبت بتفاوت درجات مراقب بدین موجب از تشریف خلعت شرف استسعاد خاص پذیرفتند - نخست یمین الدوله آصف خان بمرحمت دو تقوز پارچه درست و شمشیر مرصع آنگاه علامی افضل خان با سه تن از عمدهای دولت بعنایت سروپای فاخره با چارقب زردوزی و چندی دیگر از امرای نامدار بمرحمت خلعت با فرجی سرافراز گشتند - و باقی بندهای روشناس خلعت یافتند - و همگان نخست در خدمت اشرف ادای آداب معهوده نموده بعد از آن تسلیم عنایت شاهزاده والا مقام بجا آوردند -

ارسال نامه و رسول از درگاه گیتی پناه نزد

نذر محمد خان والئی بلخ در جواب

معذرت نامه که مصحوب وقاص حاجی

ایلچی خود فرستاده و مجملی از

سوانح دولت ابد قرین

ایزد تعالی عنان اختیار سلطنت کبری و خلافت عظمی را به سروری ادب پرورد خردور حواله نماید که در جمیع اوقات و احوال خاصه هنگام سلطان قوه قاهره غضبی مالک نفس خود تواند گشت - و بر قهر و غلبه مقتضیات طبع انسانی و ملایات قوای نفسانی سیّا در وقت تغلب و تسلط نفس اماره قادر تواند شد - خصوص در حالتی که بازداشت نفس در مقام فرو گذاشت انتقام از ملوک عظام اتفاق افتد که درینصورت مفسده کینه گذاری بیشتر روی نماید - لله الحمد که حضرت جهانبانی بنحوی در سائر این ابواب خاصه درباب بخشش جرایم ارباب

جنايات صاحب ملکه راسخه اند که تلخئي فروگذاشت با آتمايه مرارت در کام عفو آنحضرت از چاشني شهد انتقام لذیذتر مي نمايد - و شاهد حال درين مقام اغراض عين بندگان حضرت سليمان مکانت از مراتب خيره نظري و چيره دستي نذر محمد خان والي بلخ درباره محاصره حصار کابل و ترکناز اوزيکان تنگ چشم يغمگر در حوالی آن و قبول معادير دلپذير نذر محمد خان - چه آنحضرت همواره در فروگذاشت ساير زلات بهانه جوی بوده برای ترسيل عفو و صفع و سيله طلب می کردند و باوجود کمال قدرت بمقام انتقام درنيامده همواره گناهگاران را طرز عذرخواهی تلقين می فرمایند - چون نذر محمد خان وقاص حاجی نام رسولي را با نامه عذر آمیز بدرگه والا ارسال داشته بود لاجرم درين صورت جرم او را بضرورت بر رو نياورده درينوقت که رخصت انصراف باو میدادند از روی کمال عنايت بجهت آرمیدن خاطر او تربيت خان را که از خانه زادان ديرين دودمان دولت جاوید قرين است بجهت تقديم اين امر برگزیدند و از اصل و اضافه بمنصب هزارى هشتصد سوار اعتبارش افزوده سرمايه افتخار ابدی بدستش دادند - و عنايت خلعت فاخره و اسپ و فيل ضميمه اين عاطفت عميمه گردید - وقاص حاجی را نیز با او رخصت دادند و مراسله والا که از انشاء علامی افضل خان بود مشتمل بر فتوحات بی اندازه و تنبيه و تاديب نظام الملک و عادلخان و استيصال خانجهان بایلچي مذکور حواله فرمودند -

باقرخان بعد از تغير صوبه اوديسه بصاحب صوبگئي ولايت گجرات از تغير اسلام خان کامروا شد - و بعنايت خلعت و اسپ و فيل بمنصب چهار هزارى ذات و سوار نصف دو اسپه سه اسپه سربلندی يافته روانه گردید - و خدمت ميرتوزکی که کمال معامله فهمی و کاردانی درکار دارد و در انصرام آن مرتبه سنجی و پایه شناسی ناچار است - و خليل الله خان بناير فرط شدت و حدت طبع که وجود آن علت عدم مرضيات همگنانست موافق مرضی خاطر اشرف سر نکرده بود از تغير او بمروخوان ترکمان مرحمت فرموده بخطاب مرشد قلی خان سرافراز فرمودند -

قران فرخنده کوکب سعادت قرین برج
 صاحب‌قران اغنی شاهزاده محمد شجاع
 با نبیره شرف خانه کرامت جاودانی
 یعنی کریمه سلسله صنفیه صفویه
 و انعقاد انجمن عقد ازدواج
 شرعی میانه این دو یگانه
 گوهر عقد یکتائی

اسباب بذل جهند طبقه ملوک درباب ملوک طریقه تکثیر و توفیر
 اولاد و اجداد و احفاد والا نژاد و دوائی صرف مساعی جمیله ایشان در
 باب انتاج نسل جلیل و نشوونما فروع اصل اصیل دوحه وجود خود از
 آن نمایان تر است که به بیان نیازمند باشد - و چون تحریض عقل و شرع
 درباره تزویج احاد ناس بمرتبه کمال باشد درباب توالد و تناسل ملوک
 و سلاطین خود بوجه اولی - چه معنی آن باعث اتحاد فرد فرد اشخاص
 و احاد ناس و این موجب استقامت مزاج و هاج زبده طبایع و ارکان بل
 علت بقای این نوع عالی مکان یعنی حضرت انسان که فی الحقیقت واسطه
 تکوین تمامی کائنات و ظل ظلیل خورشید ذات حضرت رب الارض
 و السموات است - بنابر این مقدمه مسلمه حکمت آئین خدیو زمان و
 زمین که پیوسته خیر و صلاح دنیا و دین و امن و امان بلاد در پیش
 دارند بخاطر مبارک آوردند که شاهزاده جوان بخت شاه شجاع را با حجله
 آرای طوی زفاف و مسند پیرای شبستان عصمت و عفاف حرم محترم آن
 والا نژاد که سابقاً نام برده و زبان زد شده بود درین زودی داماد
 سازند - و چون میعاد قدوم برکت لزوم موکب سعادت ماه مبارک رمضان
 سمعت قرب مدت داشت و نکاح و زفاف بحسب تعارف بین العیدین ممنوع
 است لاجرم بندگان حضرت بنابر آنکه وقوع این کارخیر بحیز تعویق و
 تاخیر نیفتد اختر شماران سطرلاب نظر بطایموس نظیر را در اختیار ساعت

مختار قبل از ورود مسعود عید فطر سعید باشاره والا سعادت پذیر ساختند - ایشان بعرض اعلیٰ رسانیدند که در عرض این مدت تا هنگام استهلال هلال شوال بل تا سال دیگر ساعتی بفرخ قالی و سعادت ماعات شب جمعه بیست و سیوم شهر عظمت بهر شعبان شمه هزار و چهل و دو هجری موافق چهاردهم اسفندار که آن نیز میانه است بشظر نمی آید - بنابر آنکه تعویق این معنی منظور نظر و مرضی خاطر عاطر نبود توسط ساعت مذکور را منظور نظر مبارک نداشته باوجود عدم انطباق ساعت معهود بر طریق مقصود بکارگری اقبال صاحبقرانی که از نیروی تأیید ربانی دفع گرانیهای قران اختران میکنند اعتقاد نمودند - سامان پردازان کارخانجات دولت ابد طراز را در ساعت بسرانجام در بایست وقت ماسور فرمودند - با آنکه میان این دو فرخنده طوی زیاده از بیست و دو روز میانه نبود فرمان پردازان بر طبق امر گیتی مطاع خدیو زمانه عمل نموده در اندک فرصتی از پرداخت مایحتاج این خجسته ازدواج باز پرداختند - و ازینمعنی ماده حیرت اهل خبرت و تبصره ارباب بصیرت آماده گشته سرمایه آگهی آنانکه از کلاهئی حقیقت و فسحت دستگاه این دولت بی پایان اطلاع ندارند اندوخته آمد - و مزیت کیفیت و کمیت قدر و مقدار جاه و حشمت این سعادت کده دولت خداداد نسبت بدول صاحب دولتان سایر هفت کشور که مانند خانه خدای شطرنج از شاهی جز نامی ندارند به تعمیق اندیشه غور پیشه رفته رفته مانند تضاعیف بیوقت آن عرصه سمت تضاعف پذیرفت - بالجمله روز نهم شعبان مذکور موازی یک لک و پنجاه هزار رویه از زر نقد و نوادر و جواهر و نقایس اجناس دیگر برسم ساچق یا توره و آئینی که در طوی سابق سمت نگارش یافت مصحوب صادق خان میربخشی و میرجمله میرسامان و موسویخان صدرالصدور بمنزل خلف الصدیق خانواده مرتضوی رستم میرزا صفوی مرسل گشت - و چون هنگام انعقاد محفل زفاف فرخنده نزدیک رسید شب پنجشنبه بیست و دوم ماه عظمت پناه شعبان که بنابر رسم معهود شب حنا بندان بود از منزل میرزا مشارالیه خوانهای حنا با ساز و برگ آن بآئینی که سزاوار این دودمان خلافت و جلالت و درخور آن خاندان فجابت و اصالت باشد

مشمول کو کبّه عزت و مصحوب دبدبه رفعت آوردند - و باقی رسوم متعارفه مثال چراغان و آتشبازی و امثال اینها از جانب ایشان بظهور آمد - و ساحت غسلخانه مقدس که حسب الامر اقدس بجهت انعقاد انجمن حنابندی مقرر گشته بود بحضور یمین الدوله و سایر امراء نامدار زینت آمود شد - و بدستور محفل پرنور طوی مذکور رعایت همگی رسوم مقررّه از بستن حنا و تقسیم فوطهای زرباف و وضع خوانهای گل و بان و شیرینی و خوشبوی بشایستگی تمام وقوع یافت - و ساز انواع نشاط و طرب از رود و سرود و سماع نازنین شاهدان هندی نژاد که لازمه انجمن سور و سرور است بعالم شهود روی نموده نظاره آن زنگ اندوده دیرینه از آئینه خاطر تفرجیان زدود - چون سرانجام این مراتب که سرمایه تفریح و تشییط قلوب و ماده ترتیب اسباب فراغ خاطر و ترطیب دماغ است بظهور پیوست - عالمی بدین دست آویز از بند غم و عقدّه الم پیوند گرفتاری گسسته بامید خوشحالی سرمد و فارغبالی ابد عقد بیعت جاوید بستند - و روز دیگر بکارفرمانی نواب خورشید احتجاب مالکّه جهان بیگم صاحب جهاز و اسباب دامادی برادر فرشته محضر فرخنده سیر که از همه جهات موازی ده لک روپیه می شد و اکثر وجوه مصارت آنرا از سرکار خاصه خود آماده ساخته بودند مگر قلیلی از آن که بسرکار نواب غفران مآب مهّد علیا مهیا شده بود در صحن بارگاه چهل ستون خاص و عام بعد از تحصیل دستوری خلوت آن موطن صفا و صفوت بر طبق دستوری طوی سابق به ترتیب خاص مراتب گشت - بندگان حضرت خلافت مکان بنابر اجابت ماتمس فروغ اختر غفت پرتو چراغ عصمت سایه حضور پرنور بر ساحت این مجلس مقدس گسترده آن گوهرین بساط منور بل آسمان پر اختر را از برکت قدوم اقدس و میامن انوار نظر انور زیور صفا و ضیای دیگر بخشیدند - هرچند این جهاز بمحسب کمیت از اسباب و اثاث طوی سابق کمتر بود لیکن قطع نظر از تکلف سخن سازی بنابر کیفیت و حسن وضع و ترتیب بسط از فیض نظر توجه آنحضرت و لطف اشاره قرة العین اعیان خلافت جاودان بیش در بیش بود - چنانچه درباره این توان گفت : مصراع

نقاش نقش ثانی بهتر کشد ز اولی

بی تکلف نگار خانه بی نظیر تصویر پذیر شد؛ بود که بلا تشبیه حقایق صور معانی نگار در و دیوارش از آراستگی بدایع محسنات چون معانی سور و آیات کلام صورت نگار حقیقی که بالذات بمحسنات چون معانی صور بدیعه آرایش پذیرفته از آرایش و شوایب عیوب مبرا بود - و فی الواقع نگارین انجمنی زینت آرا گشت که از صدر گرفته تا صف نعال باوجود کمال تکلف و تصنع در تزئین آن بنهجی بی تکلف آمده بود که بعینه مانند ارکان و صدور ابیات آمده که صنایع بدایع آن و رای تصنیعات بدیعه است - و از حسن مستعار استعارات و تشبیهات استغنا دارد و از تعریف و توصیف مستغنی بود - مجملآ بعد از استیفای حظ تفرج تام که ادای حق مقام بجا آورد نخست پرستاران محل معلی رخصت یافته آنگاه امر اعلیٰ باحضار خواص بندهای درگاه والا زیور اصدار پذیرفت - و چون همگنان بفیض سعادت حضور پرنور فایز شدند حسب الاستصواب بندگان حضرت سایر بندهای والا از ارکان دولت و اعیان حضرت تا خدمه خدمات حضور از سرکار نواب قدسی القاب مهین بانوی روزگار بیگم صاحب به تفاوت درجات مراتب خلعت های فاخره یافته از دریافت کام خاطر کاسگار و مسرور گشتند - و نظارگیان بعد از ملاحظه آن بساط قطع نظر از اغراق و اطراد در توصیف و تعریف آن از روی استبعاد به تهیه برگ و ساز این دو طوی عظیم در پایه کم و کیف عدد و عدت دربنایه کمی فرصت و نزدیکی مدت انگشت اعجاب و اغراب را وقف دندان تحیر و تعجب ساختند - چون انجمن تماشا انجام یافت تمامی آن اسباب و اثاث ملوکانه بفرخته منزل بادشاهزاده عالمیان که در آن احیان فیض نزول خجسته بر منازل ایام بادشاهزادگی خدیو روزگار که برکنار رودبار جون واقع است مبذول داشتند بآئین شایسته مرسول گشت - و پایان آنروز طرب افروز هایون محفل خاص و عام بنور حضور خدیو روزگار منور شد و خواص و عوام در آن بزم خاص بار یافتند - و اهل رود و سرود براست کردن ساز و برگ عیش و عشرت پرداخته سامان نشاط و انبساط بر طبق مقتضای مقام مهیا ساختند - و هنگام نماز شام که مشرق شرف خانه شاه برج جاه و جلال از نور حضور نیراعظم اوج عظمت و اقبال رشک

فرمای آشیانه عنقای مغرب قاف اشراق گشت حسب الامر اعلیٰ شاهزادهای والا قدر سلطان اورنگ زیب و سلطان مراد بخش با یمین الدوله و سایر امرای نامور بمنزل انور شاهزاده بلند اختر شتافته همراه آن شاه داماد عروس بخت و اقبال از راه کنار دریا سعادت اندوز ملازمت والا شدند - و آن شب نور افروز همه جا در عرض راه و سر تا سر عرصه ساحل جون و ساحت پای درشن مراسم چراغان و آتشبازی که عمده مواد بهجت و سرور جشن و سور است بجا آمده بود - چنانچه از پرتو انواع آلات روشنائی مثل چراغ و شمع و مشعله و فانوس نمودار انور اختر و نور ماه انور مانند شعله کرمک شب تاب فروغ بدروغ داشت - و آلات آتشبازی که بجهت شگون فتح سهات جابجا نصب شده خصوص تیر هوایی کشاد یافته از رفیع آن روی هوا تا چرخ اطلس همه جا پر ستاره می شد - و پرواز بلندش وجود نار کره ائیر در جنب نموده نور آن مانند شراره و شعله خس بی بود می نمود - چون وقت ساعت مختار در رسید اصحاب شرع شریف در خلوت شاه برج مقدس بحضور اشرف پیوند عقد دائمی میان فرخنده کوکب عالم آرای اوج خلافت و جلالت و زهره زهرای فلک شرافت و اصالت بر وفق شریعت غرا بستند - و عالمی زبان بمبارکباد کشاده باقامت مراسم معهوده و آداب مقررۀ این مقام داد ادای متعارفات دادند - و خواص و عوام از وظایف خاص نثار و انعام عام خدیو روزگار کام خواطر گرفتند - خاصه ارباب سخن و استعداد قصاید غرا که درباب تهنیت این فرخنده سور انشا نموده بودند در حضور پرنور انشاد نمودند - و اصحاب رود و سرود نواسنج و غزل سرا شده آوازه حسن آواز و لطف نغمه ساز آویزه گوش نزدیک و دور ساختند - و همگی همه مرادات خاطر رسیده سینه از آرزوهای دیرینه پرداختند - و ثنا طراز بارگاه والای سلیمانی طالبای کلیم همدانی تاریخ این طوی هایون را بدین گونه یافته -

ابیات

ای دل از گلشن امید گل عیش بچین
روزگار طرب و عشرت جاوید آمد

جشن دامادی سلطان جهان شاه شجاع
عالم افروز تر از کوکبه عید آمد
هر تاریخ قران کرد رقم کلک کلیم
مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد

۱۰۴۲

بیان جمیع احوال پایان این سال فرخنده فال خصوص رفع بدعتی چند که در کشمیر وقوع پذیرفته بود

دادار گیتی آفرین که بنای عمارات خراب آباد عالم کون و فساد
بر اساس عدل و بنیاد داد سلاطین نصفت آئین نهاده و رفع خرابی معموره
خاک را بتهیه مصالح لطف و قهر ایشان ستوط داشته از طبقه والای
سلاطین جهانبانی را برگزیده بانی و بادی تشیید مبانی آبادانی بلاد سازد
که پیوسته در پی معموری عالم بوده معماری عدالت را در هر حالت
برسرکار دارد - و در هر صورت که رو دهد پرشحه فشانی سحاب تفقد و
تلف سرشار گرد کدروی که از غبار انگیزی ظلم و بدعت جور
پیشگان بر صفوتکده صدور مظلومان نشسته باشد مرتفع سازد - شاهد حال
رفع شایع بدعت های شایعه است از یمن توجه حضرت صاصبقران ثانی
که از جور اندیشه های حکام حرفی در دارالملک کشمیر و مضافات آن
پیش رفته بود رفته رفته بمبلغهای کلی رسید - چون درینولا حقیقت آنها از
انهای منہیان صوبه مذکور و عرضداشت ظفرخان صوبه دار آن دیار بعرض
مقدس رسید بی توقف فرمان قضا نشان درین باب بنام خان مذکور زیور
صدور یافت که سایر آن ابواب که ثبت دیوان مظالم ظلمه شده از روی
دفتر بلکه از صفحه روزگار محو نمایند - و من بعد باین علت سوای آنچه در
عهد قدیم مقرر بود هیچ چیز از رعایا نگیرند - تفصیل آن فصول و تشریح
آن ابواب مشتمل برین موجب و معنون بدین عنوان است که متصدیان
مہات سرکار عموم اهل شهر خصوص عجزه و مساکین و عجزوزان سال
خورد و خورد سالان بیوه پرورد را بجهت چیدن گل زعفران کار بل بیکار

می فرمایند - حکم اقدس صادر شد که دیگر بتکلیف متعرض این جماعت نشده کارگران این شغل ضروری را از سرکار خاصه شریفه مزدوری بدهند - دیگر از عهد پاستان باز معهود بود که بر سر هر خروار شالی دو نیم دام که فلسی است بوزن خاص میگرفتند و درین ایام چهار دام قرار یافته - مقرر شد که چون در عهد دولت ابد پایان بعنوان زکوة و سیل راهداری که مبلغ غای کلی میشود در سایر ممالک محروسه راه گرفت و گیر مسدود شده بجهت فروعات جزوی که در جنب آن اصلا نمودی ندارد مزاحم کسی نشده دراصل چیزی ازین باب بوصول نرسانند - دیگر از هر موضعی بر سر هر چار صد خروار شالی حال حاصل دو سر گوسفند حسب المقرر زمان ماضی میگرفتند - و الحال از تعدی صوبه داران سابق در ازاء قیمت هر گوسفندی شصت و شش دام که موازی بهای سه گوسفند است نقدی از رعایا بازیافت مینایند - حکم شد که حسب الصدور امر نفاذ قرین دستور سابق معمول بوده درین باب دست تجاوز من جمیع الوجوه کشیده دارند - دیگر در هر قریه چندین قانونگوی که بهم رسیده هر ساله مبلغی کلی بصیغه قانونگوی از رعایا میگیرند و ازین راه زیان بسیار بر رعایا و جاگیرداران می رسد - امر عالی بصدور پیوست که اکتفا بیک نموده دیگران را دخل ندهند - دیگر از پیر و جوان و خورد و کلان کشتی بانان بعنوان سرشار هفتاد و پنج دام صیغه میربحری نام نهاده میگیرند - فرمان شد که ازین پس قانون قدیم را دستورالعمل ساخته درین باب نیز ابواب بدعت مسدود سازند - و از پیران دوازده دام و از جوانان شصت دام و از خورد سالان سی و شش دام زیاده له طلبند - و ظفرخان صوبه دار ضعفا و مساکین را از بند تکالیف شاقه دوام مطالبات بیحساب آزاد ساخته سواد فرمان قضا نشان بر لوحی از سنگ نقش نموده در مسجد جامع نصب سازد - امید که نمای بقای آن حضرت چون پایه بنیان عدل و احسان پایدار بوده اساس قواعد و قوانین معدلت آئین آن ثانی صاحبقران سعادت قرین تا دوام دوران چرخ برین مانند بنیاد دین و داد استوار و برقرار باشد -

درینولا لشکرخان صوبه دار دهلی که هجوم افواج عساکر شیب دارالملک بدن او را فرو گرفته ذخایر و پنگاه حواسش بیغا رفته بود - چنانچه اشتغال ضروری بدن از دست عملۀ قوی و کارکنان جوارح و اعضای او کاینبغی بر نمی آمد - چه جای آن که خود بخود نگاهبانی کشوری یا سرداری لشکر را مرضی خاطر عاطر خدیو هفت کشور تواند کرد - لاجرم حضرت بادشاه حقایق آگاه که گذارش حقوق وفاداران جانسپار خاصه ارباب سوابق خدمات دیرین آیتی ست در شان آن حضرت بحکم آنکه تصدی امثال این خدمات که ترددات شاقه و حرکات عنیفه را لازم دارد و درباره آن دیرینه بنده صادق عقیده مستلزم ارتکاب صعوبت بسیار می شد لاجرم مشارالیه را از تعهد شغل و عمل نزدیک و دور بلکه از تکلیف خدمت حضور پرنور نیز معاف داشته از جمله سرداران لشکر دعا ساختند - و تقدیم خدمت صوبۀ دهلی را از تغیر لشکرخان نامزد اعتقاد خان ولد اعتماد الدوله فرمودند -

بیست و یکم اسفندار منزل سعادت محمل شاهزاده شاه شجاع از قدوم بادشاه هفت کشور رشک فرمای شرف خانۀ مهر انور شد - و شاهزاده ادب پرورد خردور امتعۀ هر دیار در مر تا سر رهگذر بر سیل پای انداز گسترده رسم نثار بظهور آورد - و حسب الامر والا دو تقوز پارچۀ اعلی و شمشیر مرصع به یمین الدوله و خلعت با چارقب بعلامی افضل خان و سه تن دیگر از ارکان دولت دادند - و همچنین از اعظم امرا خلعت با فرجی و بسایر بندها خلعت تنها مرحمت فرمودند - و حضرت خدیو روزگار بحکم نهایت عنایت نسبت به شاهزاده در آن منزل تا آخر روز بعیش و عشرت گذرانیده نعمت خاصه هانجا تناول فرمودند -

سرآغاز سال فرخندۀ ششم از سنین سعادت قرین صاحبقران ثانی

بتاریخ روز یکشنبه نهم شهر برکت بهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و دو هجری یعنی مبداء سال ششم از جلوس هایون حضرت

صاحبقران دوم که انجمن جشن نوروزی بفرخی و فیروزی بر آئین هر سال بل هر روزه آذین پذیرفته صفحه عارض دیوار و در چهل ستون بارگاه گیتی پناه از نفایس و نوادر بحری و کافی زیور زینت گرفت - خدیو زمان یعنی نیر اعظم روی زمین صاحبقران سعادت قرین مقرون دولت و سعادت تحویل نیک اخترى به برج سریر سروری نموده روی آن نمونه سپهر هشتم را از پرتو قدوم انور روکش چهارمین طارم چرخ اخضر ساختند - و سایر شاهزادهای بلند اختر و امرای نامور از ادای کورنش و تسلیم مراسم آداب معهوده بتهقدیم رسانیده هر یک در مقر مقرر خود مقام گرفتند - و چون خیل کواکب ثواقب بر اطراف اورنگ گردون نظیر جا گرفته صفی مانند جرگه مجره بستند - درین فرخنده روز پیشکش عبدالله خان بهادر فیروز جنگ صوبه دار بهار مشتمل بر اقسام نوادر جواهر و نفایس مرصع آلات و شش زنجیر فیل و چند راس اسب کونت و پنجاه هزار روپیه نقد بابت پیشکش الله ویردیشان از نظر انور گذشت -

یازدهم ماه موافق نوزدهم رمضان خواجه ابوالحسن تربتی که سابق به دیوانی کل سرافراز بوده و درین مدت از لذت طول عمر بل عرض آن استیفاء حظ اوفر زندگی نموده درین احیان بر پایان عمر اشراف داشت بنابر علل متعدده که عمده آنها کبر سن بود بعالم بقا رحلت نمود - چون خواجه مذکور سر حلقه فدویان دیرین این دودمان بود چنانچه در عهد عرش آشیانی بخدمت دیوانی دکن و وزارت شاهزاده دانیال امتیاز داشت - و در اوایل زمان جنت مکانی میر بخشی باستقلال بود بعد آن تکفل امور دیوانی در عهده تعهد او شد - لاجرم خدیو روزگار بر وفات چنان معتمدی وفادار قاسم و تحسین فرموده ظفر خان خلفش را بمنصب سه هزارى دو هزار سوار و عنایت علم و تقاره و صوبه دارى کشمیر که بنابر نیابت خواجه باو تفویض یافته بود من حیث الاصلالت بدو حواله شده سرافراز و بلند آوازه ساختند - خلیل الله خان بخدمت داروغگى توپخانه و محمد حسین بخدمت دیوانی برهانپور و میر عبدالکریم بخدمت داروغگى عمارت دارالخلافه سربلندی یافتند - خواصخان بهتی

بعثایت منصب سه هزاری دو هزار سوار از اصل و اضافه بر کام خاطر
فیروز گردید - و قاضی محمد سعید کرهرودی که سابقاً سی هزار روپیه
سالیانه داشت درینولا بمنصب هزاری صد سوار بلند مرتبگی یافت - از
نفایسی که در فرخنده محفل نوزی بر سبیل پیشکش گذشت مبلغ چهارده
لک روپیه را بنظر قبول در آمد -

درینولا واقعه غریبه که از بدایع وقایع عالم کون و فساد بندر سورت
رو داده بود بنابر انهای منہیان آنصوب معروض افتاد که در خائفه نائی
چهار دختر از یک بطن بعرضه ظهور آمد - پس از لمحه هر چهار در سہد
عالم عدم آرمیدند - در این اوقات همشمره یلمگتوشی اتالیق نذر محمد خان
والئی بلاخ بآهنگ زیارت حرمین مکرمین بیارض مقدس
دارالخلافه اکبرآباد رسید طواف بیت المعمور دولتخانه عظمی نمود -
و صدراس اسپ ترکی و هفتاد و پنج نفر شتر نر و ماده بختی و نه غلام
قلایق که برادرش بر سبیل پیشکش همراه داده بود با هژده اسپ دیگر از
جانب خود بنظر اشرف درآورد - آنگاه مولانا حسن قبادیالی از اعیان
دانشوران ماوراءالنہر کد از روی کمال ورع و تقوی جلال علم و فضلش
خال حسن عمل داشت و بہان نیت بهمراغی ایشان از آنولایت راہی
شده بود سعادت حضور انجمن والا ادراک نموده بیست و هفت راس
اسپ که بطریق رہ آورد همراه آورده بود بر سبیل پیشکش کشید - مکرمت
حضرت همگنان را منظور نظر عنایت و مرحمت ساخته همه را
بخلاعت های فاخره و عنایات متوافره نوازش فرمودند - و در خاطر انور قرار
یافته بود که همگنان را هنگام رخصت کامروا نموده روانه مقصد سازند -
ولیکن بحکم آنکہ مخدره مذکورہ بآہمایہ نیت درست در قسمت کدہ
عهد نخست از دریافت سعادت طواف اماکن شریفہ بهره ور نشدہ
بود ہم در دارالخلافہ آنجہانی گشتہ باوجود حرمان نصیبی از طواف
حرم خدا و دریافت مکرمت خداوند یحوار رحمت ایزدی و ثواب ترحم
سایہ مرحمت ابدی آن حضرت رسید -

بیست و دوم ماه کہ عید سعید رمضان مؤدہ قدوم فتوحات ابد
و نوید سعادت سرمد باولای دولت جاوید رسانید - حضرت شاهنشاهی

احیای مراسم سنت حضرت سیدالمرسلین و پیروی طریقت پیشروان طریقی دین نموده از پرتو حضور پرنور ساحت عیدگاه را نمونه جلوه گاه انوار تجلئی طور ساختند - و بعد ادای نماز عید هنگام معاودت نیز بدونت و سعادت قیل سوار آهنگ دولتخانه مبارک نمودند - و از طرفین آن قدر درم و دینار توده توده نثار رهگذار خدیو روزگار می شد که سایر نیازمندان را کنار و بر انبار زر گرفت و در جیب و دامن نقد مراد خرمن گردید -

درین ایام لشکرخان از دهلی آمده ملازمت نمود و چون از خدمت معاف شده بود سزاوارخان پسر مهینش از دریافت پایه منصب دو هزار و پانصدی ذات و دو هزار سوار نوازش یافت - و علم و تقاره که پدرش داشت ضمیمه مراحم عمیمه شده فوجداری لکهی جنگل از تغیر جان نثارخان بدو سمت تفویض پذیرفت - و لطف الله پسر وسطش پایه منصب هزاری چهار صد سوار سرافرار گردید - از واقعه کابل بوضوح پیوست که یادگار حسین خان از کومکیان صوبه مذکور بموجب تجویز بخشیان دیوانکده قسمت ارزاق و اعمار داخل تعیناتیان صوبه دارالبقای جاوید گشت - و خواجه بابا از تعیناتیان لاهور بنابر سزاوائی متقاضیان اجل موعود نیز بدان صوب شتافت -

مرسول شدن خواجه قاسم مخاطب به صفدر خان بعنوان رسالت بجانب ایران

چون شاه عباس دارای ایران که کمال بصیرت و خبرت در حکمت عملی داشت بنابر عاقبت بینی و به اندیشی ملک و دولت و رعایت جانب سپاهی و رعیت تحریک سلسله صداقت و اخوت نسبت بحضرت جنت مکانی مینمود و همواره هنجار مکاتبه سپرده ازین راه ابواب یگانگی و یک جهتی می کشود - و بعد از رحلت آنحضرت و جلوس شاهباز اوج سعادت بر نشیمن اورنگ خلافت هان سرشته را نگاهداشته

بر سبیل استعجال بحری بیگ نام رسولی را بشتاب پرواز شاهین تیز پر
 رسول داشت که بعد ادای تهنیت جلوس هایون بزودی معاودت
 نماید تا آنگاه ایلمچی معتبری که شایان ادای مراسم رسالت باشد با تحف
 و هدایای نمایان بدرگاه والا ارسال یابد - چنانچه سابقا سمت گذارش یافته
 چون قضیه ارتحال شاه پیش از رسیدن بحری بیگ سمت وقوع یافت
 و قرارداد خاطرش بظهور نرسید قایم مقام شاه سپهر احتشام شاه صفی
 اقامت مراسم معهود جد خود نموده روش پیروی ستوده پیشروان
 طبقه اسلاف خویش فرایش گرفت - و همان اراده شاه بعمل آورده مجد علی
 بیگ نام از عمدهای دولتمخواه خود را که محل اعتقاد شاه بود برای ادای
 مراسم مبارکباد جلوس ابد پیوند و ارمغانی گرانمند از اسپ و شتر و سایر
 امتعه نفسیه ایران که سه لک روپیه قیمت داشت ارسال داشت - لاجرم
 حضرت ظل سبحانی بنابر تشییع مبائی عطوفت و تمهید قواعد مهربانی صفدرخان
 را که از سعادت یاقهای تربیت عهد بدشاهزادگی و بکال متانت و سنجیدگی
 و شرافت ذات و صفات متصف است بجهت ادای مراسم رسالت و ایصال
 مراسله سامی مشتمل بر تهنیت جلوس مبارک و معذرت واقعه ناگزیر شاه
 و فتوحاتی که درین مدت روداده از سایر اقران و امثال برگزیدند - و
 باوجود آنکه مشارالیه از بندهای معتبر مزاج دان آنحضرت بود از روی
 مزید اعتبار اهتمام سایر آداب گفت و گو و نشست و برخاست و اطوار کل
 سلوک در وقت رخصت که پانزدهم اردی بهشت اتفاق افتاد باو اشاره
 فرمودند و در همان وقت رخصت بعنایت خلعت با جیفه مرصع و اسپ و
 فیل راس الال سرافرازی ابدیش بخشیدند - و پیشتر مبلغ یک لک و پنجاه
 هزار روپیه بر سبیل مدد خرچ راه بدو مرحمت فرموده بودند - با آنکه
 از دولت این دولتمکده ابدی اتصال کمال ثروت و مالداري داشت چنانچه
 در رفتن و بازگشتن در نهایت تجمل زیب و زینت و سامان شایان و داد
 و دهش نمایان بسر برده این خدمت را نحوی که شاید و باید انصرام
 داد - مبلغ چهار لک ره پیه و کسری خرید این کشور از انواع نفایس
 و نوادر هندوستان برسم ارمغان شاه همراه او ارسالداشتند -

سواغ حضور پرنور هفدهم ذی قعده محفل ختم سالیانه نواب غفران

مآب که درین کشور به عرس مشهور است در روضه منوره مزین شد - و بر روی تختگاهی که کرسی اصل عبارات آن حظیره مقدسه است اسپکهای کلان ایستاده کرده بر حواشی آن شامیانهای پهناور کشیدند - و در سر تا سر آن چبوتره فرشهای ملون مصور گسترده انجمنی بهشت آئین که جای گنجای هزار محفل نشین داشت پزیم و زینت تمام آراستند - و چون بی بدلیخان داروغه زرگرخانه درین اثنا محجر زرینی که چهل هزار تولجه طلا صرف آن شده بود سر تا سر کتبه و اکثر گلهای آن پرورش بدیع میناکاری با تمام رسید با کوکبها و قندیل های طلا میناکاری بنظر انور آن سرور در آورد - و بنابر امر والا آن محجر را بر اطراف مرقد منور نصب نموده قندیلها و کوکبها را در محاذی آن آویختند - و بهنگام شام آن حظیره که در حقیقت محیط انور مغفرت است از پرتو حضور پرنور شمع شبستان خلافت عظمی مهین بانوی حرم سلطنت کبری بادشاهزاده عالمیان بیگم صاحب نمودار فضای طور شده - و سایر بیگان و مخدرات سرادق عظمت نیز بطواف مرقد ملایک مطاف آمده تمام شب در آنجا احیا داشتند - و بامدادان حضرت خلافت پناهی از فیض ورود اقدس برکت افزای آن روضه متبرکه شده تا دوپهر بان حور نژادان در آن مکان دل نشین گذرانیدند - آنگاه بدولت خانه مراجعت نموده در آخر آنروز باز بدولت و سعادت میمنت حضور اسعد بر آن مرقد پرنور مبذول داشته تا یک پهر و یک گهری شب بدعا و فاتحه مغفرت طلب بودند - و مبلغ بیست و پنجهزار روپیه بارباب استحقاق و بیست و پنجهزار روپیه دیگر بعجایز و ارامل قسمت نموده خلعت بسیار از فرجی و شال و زر نقد بفضلا و صلحا و حفاظ و قراء که از اطراف فراهم آمده در ضمن چندین ختم قرآن مجید سبب مزید مغفرت و طلب رحمت آماده نموده بودند مرحمت فرمودند - و در آن یک شبانه روز انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان و خوشبوی چند آنکه در حوصله از اهل نیاز گنجد و قیاس قدر و سنجیدن مقدار آنرا مقیاس تخمین برناتاقه میزان امتحان برنسنجد صرف شد - چنانچه طفیلیان زله بند و ذخیره بران آزمند چندان سرمایه سیرچشمی اندوختند که از دندان نمائی دنداننه سین استغنا دهان عین طمع و دیدهای شره بردوختند -

در عرض این اوقات از بدایع اعجوبهای عالم ابداع که در ضمن مضامین وقایع صوبه کابل معروض افتاد اینکه در منزل سلیمان نام مردی از اهل آنولایت دختری تولد یافت که دو سر داشت - چنانچه یکی بر بالای ناف واقع بود که آن نیز در کمال استواری خلقت بوده همه چیز بجای خود داشت - و آن ماده فاسده کون و مکان که هانا وجود بد شگونش چشم زخم عالم تکوین و ایجاد بود زیاده از یکدم درد سر بقا نداده هاندم درگذشت - و از عجلت خیرآباد گیتی فرو گذاشت^۱ نموده زودی شر وجود خویش از عالم شهود باز داشت - در اثنای این آوان چون از افساد هوا و فساد امزجه وقوع علت وبای مفرط و طاعون عام البلوی در اکبرآباد شیوع کلی یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شهبستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب آرای خدیو زمین و زمان آمده ساحت منزل ایام بادشاهزادگی آنحضرت که بیرون قلعه بر ساحل دریای جون واقع است بنا بر کشادگی و نزدیکی آب و صفای هوا از نزول انور آنسرور منور گشت - و درین ایام وبا بخاطر دقیقه یاب رسید که چون علت شیوع طاعون چنانچه هم اکنون سمت ذکر یافت فساد هواست که غالباً بدرجه سمیت می رسد و زهر مهره رفع غاله سموم می کند آنرا درباره دفع مواد عوارض این بلیه جلیه تجربه فرمایند - اتفاقاً اندیشیده ضمیر منیر بعد الامتحان از میزان آزمون درست برآمد -

حمله آوردن ژنده پیل بر بادشاهزاده هوشیار مغز بیدار بخت
 فروزنده تاج و تخت سلطان اورنگزیب و
 ثبات قدم ورزیدن آن سرافراز در برابر و برچه زدن
 در پیشانی آن پرخاش گر و بیان برخی از سوانح دیگر

سعادت مندی را که حرز یمانی حفظ آسانی باعث نگاهبانی شود اگر همه اهل روی زمین بکین او برخیزند هر آئینه به هیچ طریق آفتی

پیرامون او نگشته از هیچ عمر کردی بر دامنش نشیند - و فرخنده بختی را که دستیاری حمایت ایزدی متصدی سپرداری گردد اگر بالفرض برابر هر موی سر تیغ بر روی او کشند لامحاله سرموی آزار و اضرار نکشد - آری منظور نظر عنایت آسمانی از گزند چشم بد اختر ضرر نه بیند و محفوظ ضامن حمایت خیرالحافظین از حوادث زمان در کنف امن و کف امان باشد :

بیت

کسی را که ایزد نگهبان بود برو جمله دشوار آسان بود
کس از نیکخواهی بخت بلند نه بیند گزند و ببیند پسند^۱
و اختر صدق این قضیه واقع از مطلع وقوع سانحه غریبه از سواخ عالم
ابداع که درین نزدیکی بتازگی روی نمود ظهور می نماید - و صورت این
معنی برین وجه است که چون در تاریخ روز سه شنبه هژدهم خرداد
بنابر فرط رغبت خاطر انوار خدیو هفت کشور بتپاشای مرغوب جنگ فیل
که در اکثر ایام هفته اتفاق می افتد - سوای روز مبارک دوشنبه عید
جلوس فرخنده که به ترتیب جشن عشرت خاص اختصاص دارد و روز
چهارشنبه که انواع نشاط و انبساط بنابر اقتضای وقوع قضیه ناسرضیه
نواب مهد علیا درین روز ممنوع است - صدور امر مطاع ثانی صاحبقران
قرین انفاذ و اذعان آمده سرزمین ساحت های جبرو که مبارک منازل
ایام بادشاهزادگی محل مجادله و مصادمه دو ژنده فیل بدمست عربده
آئین گشت که هر دو از فیلهخانه سرکار خاصه شریفه بودند - یکی ازدها
صولتی دندان دار موسوم بسدهگر و دیگر اهرمن منظری بیدندان که
بصورت سندر نامور بود - چون آن دو کوه پیکو که باد خرطوم شان از
صور اسرافیل یاد میداد شور بامداد نشور و غوغای عرصه محشر
برانگیختند چنانچه گوئی اکثر علامات روز رستخیز بظهور آمد - چه از
حرکت آن دو کوه شکوه بمثال دو بیستون بقوایم چارگانه در سیر بودند
بر وفق یوم تسیر الجبال هانا قیامت قایم شده - و از باد صدمه خرطومها
که مانند دو ازدهای دمان درهم پیچیده بیک نفس عالمی را بدم در
میکشید گویا صفحه زمین و طبقات آسمان را طبق یوم نطوی السماء کطی

السجل الكتب بسرعة طومار باز کرده در یکدگر نوردیدند - کوتاهی سخن چون باهم جنگ و جدال آن دو فتنه پرداز بدور و دراز کشید رفته رفته از میدان برآمده تلاش کثان تا فضای پای درشن دولخانه والا رفتند - و هیچ یک از آن دو زیاده سر سر از یکدگر برنداشته از هم پای کم نیاوردند - و فیلبانان و سایر عمله و فعله این شغل تدبیرات مقررہ بسرحد فعل رسانیدند و فنون اعمال معموله از آتشبازی و آب پاشی بعمل آوردند - چنانچه دمدم آتش بازان و سقایان درمیان میانجی شده چندانکه خواستند که بدمدمه افسون چرخشی آتش فشان و ملاطفت آب شعله نشان هنگامه صلح فیابین آن دو جنگجو تندخو گرم ساخته شعله خشم آن دو آتشوش سرکش را فرو نشانند اثری بر این مراتب مترتب نگشته بیشتر گرم کارزار شدند - چنانچه همانا گردش چرخ دامن بر آتش ایشان میزد و مشک آب دم بر آن میدمید - و هر چند فیلبانان کجک بر کاسه سر آن دو دیوسار اهرمن سیر زده بر سر تلاش فرود آوردن دل ایشان از پرخاش نمودای خام پختن گرفتند قطعاً سودی نداده بلکه همان برای سرگرمی کشاکش آن دو شعله سرکش هلال کجک نعل در آتش کین می نهاد - و تندی زبان شعله فشانش گویا زبانه آتش ستیز آن دو پرخاش گستر را تیز تر می کرد - چون این دو خیره سر در عین جنگ و جدال بجانبی شتافته از نظر انور دورتر افتادند بندگان حضرت اراده استیفای حظ تماشای مستوفی فرموده با سایر شاهزادهای کامگار بدولت بر اسب سوار شده رخ بعرصه کارزار فیلان نهاده در آن نزدیکی عنان کشان ایستادند - و بادشاهزادهای بلند اقبال بسکه بتفرج شایق بودند مطلقاً در مقام احتراز نشده بحکم اهتزاز مقتضای سن از جای خود پیشتر شتافتند - چنانچه مہین بادشاهزاده سلطان داراشکوه در جانب دست راست سدهگر قرار گرفته و قرة العین خلافت کبری شاه شجاع و سلطان اورنگزیب در سمت چپ همان فیل توقف گزیدند - قضا را درین حالت از آنجا که سلسله جنبانیهای قدرت قدیر است نظر بر بسی مصالح کلیه و اغراض متعدده که از انجمله اظهار مراتب

قابلیت و شایستگی شاهزاده والا گهر بلند اختر سلطان اورنگ زیب است صورتی غریب در عرصه ظهور روی نمود - چنانچه نزدیک بود که آسیب عین الکمال بان منظور نظر اقبال و قبول برخورد که ناگاه در عین این وقت به نگاهیانی حمایت ربانی محفوظ و محروس ماندند - و کیفیت این سانحه آنکه درین اثنا بنا بر عادت معهود فیلان که در عین جدال از یکدیگر جدا شده چشم بر چشم در برابر هم می ایستند و از ماندگی و کلال بازمانده دیگر باره آماده کارزار میشوند هر کدام بفاصله یکدو گام باز پس آمده بودند - سدهگر چون حریف خود را دورتر دید از وفور بدستی بمقام خیره چشمی و خیره دستی درآمد بر عین اعیان سلطنت عظمی بادشاهزاده معظم سلطان اورنگ زیب که از همه بدو نزدیک تر بود حمله آور شد - در خلال اینحال که از فرط دهشت و غلبه وحشت عالمی مغلوب تحیر و مدهوش توهم شده بود - چنانچه نزدیک بود که بتصور اینمعنی دور از کار خلل در اساس تمکن کون و مکان راه یابد و تزلزل در بنای ثبات طبایع و ارکان افتاده زمین از جا و آسمان از پا درآید - چه جای که هوش و خرد نظارگیان و صبر و شکیب حاضران بر جا ماند - آن کوه تمکن که تمکین جبلئی صاحبقرانی بتائیدازلئی آسمانی بهم قرین داشت باوجود صغرسن کبر همت و عظم عزیمت را کار فرموده اصلا از جا درنیامد مگر بجانب آن برخاشگر - و مطلقا مقید بجای دیگر نشد جز بسوی آن عربده جو - و همدران گرمی برچپه که در دست داشت از سر قدرت و ثبات قلب بر پیشانی آن سخت رو زد که سنان برق نشانش زیاده از چهار انگشت در کاسه سر آن اهرمن پیکر جا کرد - درینحال که مرتا مرتماشا گران را قرار از دل رمیده و هوش از دل پریده دعا بر زبان و آمین بر لبان و نظر بقبله اجابت و چشم براه اثر داشتند - و توجه بر حراست آن والا گهر گماشته همت بر سلامت آن نیکو محضر بسته بودند - چون ازین دست کاری دست بسته از آن دست پرورده عاطفت ید الهی و منظور نظر عنایت نامتناهی ملاحظه نمودند همگنان سرانگشت اعجاب

بدندان تعجب در گرفته بلباس دعا و آمین داد تحسین و آفرین دادند - چون سنان برچپه در سر پر شور و شر آن بدمست عربده گر جا گرفت و معهذ آن زخم منکر بجای رسیده بود که درین کشور آنرا مستی میخوانند - لاجرم بتأیر شورش مستی از سرنو بر سر خشم و غضب رفته باز به عربده گری درآمد - و اسپ شاهزاده عالمیان از وحشت نهیب آن هولناک منظر مهیب رمیده روگردان گردید - و دندان فیل بر کفل آن یکران آشنا شده بمجرد اندک صدمه در یکدگر غلطید - و آن قره العین آی علوی که در حقیقت بدر بلند قدر فلک رفعت و اقتدار و عظمت و مقدار بود هاله زین و هلال رکب را خالی ساخته چون نور نظر و فروغ مهر انور خویشتن را سبک بر زمین بر گرفت - و در همان گرمی مانند آفتاب جهانتاب تیغ کشیده و جبین کشاده بر سر آن کوه پیکر حمله آور گشت - و از طرف دیگر شاهزاده نامدار آفتاب شعاع شاه شجاع که درین وقت با فرخنده گئی کوکب بخت والا از بیت الشرف دولت خانه زین طلوع سعادت داشت از روی مهر برادری در مقام امداد برادر نیک اختر شده از جا درآمد - و از سر خشم همه تن مانند خورشید خاوری موی بر بدن تیغ شده مرکب برانگیخت - و با برچپه لامع مانند نیزه خطی خطوط شعاع آفتاب ساطع حمله بر آن اهرمن دیوانه نمود - چون درین حال از وفور اژدهام و شور و غوغای مردم که بتازگی نمونه نفخ صور و صبح نشور ظهور نموده معاینه مانند روز رستخیز علامت یوم یفر المرء من اخیه نیز آشکار شده بود - چنانچه هیچکس بیکدگر بل برادر به برادر نمی پرداخت - و با اینمعنی از کثرت آلات آتشبازی مثل چرخی و بان و امثال آن که از فضای خاک اغبر تا سطح چرخ کبود را تیرگئی غبار و سیاهی دود فرو گرفته بود چندانکه نور نظر کارگر نمی گشت که آتشبازی ملاحظه توانند نمود - قضا را چرخی بر پیشانی اسپ آن یکه تاز عرصه سرفرازی برخورده یکران صرصر تک ابر سیر از صدمه چرخی برق اثر چراغ پا شده نزدیک بود که آن پرتو شمع دولت را بر زمین افکند که درین گرمی آن فروغ دودمان صاحبقرانی و گل سرایستان کشورستانی بسبک خیزی نسیم سحری و تندی و تیزی شمیم گلبرگ طری از گلشن

خانه زین هوا گرفته بر روی زمین آشنا شدند - و از فرط هجوم مردم راه نیافتند که بار دیگر خود را بدان دد رسانند - در همانوقت که آن عربده آئین حمله آور شد چون راجه جی سنگه ولد مها سنگه نمیره راجه مان سنگه که از خانه زادان دیرین دولت کده ابد قرین به سعادت و فور اخلاص خالص و ارادت صافی کمال امتیاز و اختصاص دارد در میان عرصه سواره ایستاده بود از فرط تهور و هردلی خواست که پیاده آماده کارزار آن دد گردد - ولیکن بنابر تنگنی وقت و عدم فسحت مجال نیافت که پا از رکاب خالی کرده خود را بر زمین گیرد - با آنکه مرکبش از فیل رم میکرد بهمان روش اسب بر فیل انداخت و برچهه مانند رمج خطئی مد شهاب بر آن دیو سیر که از شدت سرعت سیر چون شعله جواله در گردش بود حواله نمود - چون حضرت ظل سبحانی از در بر حقیقت معامله آگاهی یافتند باوجود تمکین آسمانی و تمکن و ثبات صاحبقرانی از جا در آمده بی اختیار شتافتند - و عالمی در جلو آن شاه سوار عرصه امکان پیاده رو بدان فیل نهاده درینوقت یوقت رسیدند - و از توجه صوری بادشاه صورت و معنی و همت باطنی آن والئی ولایت ظاهر و باطن بدیع صورتی رو نمود که بی آنکه با آن پرخاش جور و برو شوند او پشت داده بطرفی دیگر رفت - و تصویر علت صوری اینمعنی آنکه درین حال صورت سندر خصم او حریف خود را در عرصه نبرد از خود غافل دید و فرصت فوت نه کرده از سر قوت و قدرت تمام رو بسوی هم نبرد خود آزد - و سدهگر دیگر وقت نیافت که متوجه شاهزاده تهور نهاد گردد - بنا برین با خصم خود مواجهه گردیده هر دو رفته رفته بطرف دیگر شتافتند - و آن دو منظور نظر نگاهبائی ایزدی و منصور نصرت سمدی چون از توجه صوری حضرت ظل الهی آگاهی یافتند معاودت نموده مصحوب عون و صون عالم بالا بخدمت والد والا قدر رسیدند - و بعد از تقدیم سپاس عنایت الهی و عاطفت نامتناهی آنحضرت بآداب معبوده ادای شکر همراهی همت کارگر و توجه کارساز بادشاهی نموده زمین بوس شکرانه بجا آوردند - چون آنحضرت از پرتو انوار دیدار فرخنده آثار آن دو والا کهر معاب خلافت که در عین الکمال از آفت گزند چشم بد اختر محفوظ

مانده بودند طبقات سبعه بصر بصیرت را به کحل الجواهر بیش افزای عبرت و خبرت آموزه کمال قدرت حضرت آفریدگار عالم را مجسم و مصور بنظر حقیقت نگر درآوردند و نخست سجدهات شکرانه در اقرار این مایه عنایت بیکرانه بظهور رسانیدند - آنگاه زبان بتحسین و آفرین و آغوش عاطفت از سر مرحمت بنوازش شاهزادگان کشوده زمانی نیک هر دو را در آغوش عنایت داشتند - خصوص گرامی شاهزاده کامل نصیب سلطان اورنگ زیب که باوجود این مرتبه صغر سن مصدر این مرتبه دلیری شده بودند که اگر رستم دستان بجای آن دست پرورد ید قدرت بودی هر آئینه از جا رفته بیدست و پا شدی و این مایه تمکین و این پایه ثبات قدم نورزیدی بیشتر مشمول مراتب مراحم و عواطف گشتند - و در همان روز بیعت خاص و خطاب بهادری اختصاص پذیرفتند - حضرت شاهنشاهی و سایر ارباب مناصب والا و بندهای روشناس درگاه معلی از در ادای شکرانه درآمده ابواب تصدقات بر روی ارباب نیاز کشودند - و انواع خیرات و مبرات بظهور آورده اموال بیشمار بر اصحاب استحقاق قسمت کردند و بوفاء اقسام نذر و عهود که در آن حال تمهید داده بودند این وقت قیام نمودند - و در جشن وزن قمری آن فرخنده اختر برج اقبال که روز بیست و یکم خرداد مطابق روز جمعه دوم ذی حجه سال هزار و چهل و دو هجری روداد حضرت ظل سبحانی مایه رحمت بر ساحت قابلیت و استعداد آن گرانمایه در درج اقبال و قبول گسترده نخست در محفل خاص و عام آن شاهزاده والاگهر عالی مقدار را با طلای ناب وزن فرمودند و مبلغ پنجهزار اشرفی که هموزن آن گرانمایه گوهر صدف خلافت و شرافت آمده تسلیم ده تن از معتمدان نمودند که بر ارباب استحقاق تقسیم نمایند - آنگاه شمشیر مرصع و خنجر مرصع یا پوولکناره و سپر با یراق مرصع و برچهنه مرصع و عقدی گرانمایه منتظم از مروارید و لعل و زمرد در کمال نفاست و گران مایگی و یاره مرصع و بازوبند مرصع بالاس و جیفه مرصع و چند انگشتری قیمتی و اسب تبجاق که یکی از آنها بسرافراز نامورمزمین بزین مرصع و دیگر خلی بزین طلا و [صورت سندور] ۴

نام قیل خاصی با ماده قیل که قیمت مجموع دو لک روپیه کشید
مرحمت نموده آن شائسته اقسام عواطف بادشاهی را بانواع مراحم دیگر
نوازش فرمودند - و از همه این مراتب نمایان تفویض پایۀ والا و مرتبۀ
عظمه ای ثبت نمودن نشان رسالت خود بر ظہر فرمانهای عظیم الشان و ختم
آن بختام فرخنده رقم خویش بود که در همین انجمن خیر انجام ضمیمۀ
این مرتبہ عواطف عمیمہ شد - و درین خجستہ روز عشرت آموز کہ بزم
خاص انعقاد یافته رسم طرب عام شدہ بود سایر معنی طرازان پارسی
زبان از نثار و نظام و همچنین جمیع سخنوران این کشور قلاید قصاید
غرا و مثنویات و عقود داستانهای منظومہ و مراسلات رسایل مشورہ
در سلک نظم کشیدہ تا روز نشور زینت اعنائی و صدور ابناہی روزگار
ساختند - و ہمگی از عطایای بادشاہانہ بکام خاطر رسیدہ سرمایہ بی نیازی
جاوید افدوختند - از جملہ شعرا معیدای گیلانی مخاطب یہ بی بدل خان
کہ در فنون استعداد خاصہ در فن شاعری از کل اہل روزگار امتیاز کلی
دارد چنانچہ حقیقتاً درین مراتب بی بدل عہد خود است داستانی
رنگین در رشتہ نظم انتظام دادہ بعرض عالی رسانید - و از تحسین طبع
ہمایون محسن آمدہ خود بزر موزون و کلام گوہر نظامش با عقد لالی
منضود مقرون گردید - و مبلغ پنجہزار روپیہ کہ در کفہ ترازو وزن
موازی او شدہ با ہزار روپیہ دیگر کہ گنجور از روی دوربینی بحضور
آورده بود بدو مرحمت شد - و سخن سنج نکتہ پرداز یعنی ترانہ طراز
گلشن راز طالبای کلیم نیز شاہد این داستان بدیع را در صورت نظم بحلیہ
معائنہ رنگین و حلہ الفاظ گوہر آگین آراستہ در نظر اہل شہود جلوہ
نمود داد - چون بمسامع ایستادگان حضور والا کہ واقفان حقایق سخن و
مشرفان دقایق این فن اند رسانیدند منظور نظر اقدس و مطبوع طبع
دقیقہ رس شدہ استحسان و آفرین بسیار و احسان و تحسین بی شمار دربارہ او
قرین یکدگر افتاد -

بیان چگونگی فتح حصار رفیع مقدار دولت آباد بکلید سعی مهابت خان و دیگر اولیای دولت ابد پیوند

هر صاحب سعادتی که از بدو عهد فطرت و روز الست فیروزی نصیب و نصرت روزی مخلوق گشته باشد - و نصرت آسمانی بهمراهی موکب مسعودش پیمان بیعت بسته هر آئینه ابواب نیک بختی و روز بهی بدستکاری^۱ تأیید روز بروز بر روی روزگار هواخواهان آن کامگار کشاید و فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه ساعت بساعت از عالم بالا رو نموده چون دولت پایدار آن بیدار بخت پیاوی خود قرین دولت و سعادت بر در آید - چنانچه به سلسله جنبائی اقبال حضرت صاحبقرانی درینولا فتح آسمانی از قهر اعدا و کشایش قلاع حصینه نصیب اولیای دولت جاوید قرین گردید - مثل قلاع نامئی آن دیار بتخصیص قلعه دولت آباد که از حصون^۲ [معتبر]^۳ سر زمین دکن است که در آن ملک بحصانت و محکمی ضرب المثل و کشاد آن از میداء بنای این دیر کهن بنیاد تا این روزگار سلاطین کشورگیر را بزور بازو میسر نیامده چه آن حصن سپهر نظیر بر قلعه کوهی البرز شکوه از اوج تا حقیض و کنگره تا خاک ریز از سنگ سیاه اساس یافته - و دوره دیوارش که گرده نه سپهر است پنداری دست قدرت ربانی سپهری دیگر بر زمین نمودار ساخته - خارا تراشان فرهاد پیشه بمثابه او را صاف و املس نموده اند که نظر از سرتا پا هیچ جا بند نمی شود - و آرزوی فتح آن که جز بتأیید آسمانی در حیز امکان وقوع پذیر نتواند شد محاط کمند تصور سلاطین آفاق کشا نمی گردد - چه قلعه مذکوره مشتمل است بر هشت حصار از آنجمله چهار باره که علو درجه هر یک با پایه رفعت همت بلند و بخت ارجمند دوش بدوش است بر فراز کوه واقع شده - و چهار دیگر که سنگینی بنیاد آن با متانت اساس فکر دانا و رای خردمند هم آغوش است در دامن کوه چون دوایر آسمان بر دور یکدگر درآمده - باره اولین که نامور

بعنبرگوت است اساس نهاده عنبر حبشی است - دومین بمهاکوت و سومین بکالا کوت ازین عالم هر یک بنامی مشهور است - و دوره آن کوه فلک شکوه پنجهزار ذراع شرعی است بارتفاع یکصد و چهل ذراع در نهایت صافی و شفاف - و بر اطراف آن خندق بعرض چهل ذراع و عمق سی ذراع در سنگ فرو برده اند که ملاحظه بسط ساختش دیده نظارگیان را حیرت آرد - و از دامان کوه راهی مشتمل بر زینه پایهای بی پایان در غایت تنگی و تاریکی مانند راه کوچه زلف بتان پیچ در پیچ همه جا از درون کوه بالا رفته در دوری و درازی برنگ طول امل ارباب طمع بیعاصل بآخر نمی رسید - و از همه بدیع تر آنکه طبقه بالا که جز این راه ندارد بی روشنائی مشعل و چراغ راه آن نتوان یافت - و از سمت پائین بدروازه آهنی بند شده از بالا تا به پائین بر دهن آن راه آهن انداخته اند - یعنی بمقتضای قضایای روزگار دست از همه سو کوتاه گشته بجای نرسد و معامله بجنگ پیش نرود انگشت و آتش بسیاری بزیور آن افروخته به نهجی آنرا تفته و تابناک سازند که از جوش حرارت و شراره شرارت سر تا سر آن رهگذر مانند دهلیز سقر بخارانگیز گشته سمندر را بحال گذار از آن محال نماید - اگرچه از مبداء بنای آن جز بانثی کهن دیر دنیا دیگری اطلاع ندارد اما به گمان هنوز هزار قرن پیش ازین بنا نهاده دیوان است - الحق عقل گواهی می دهد که شاید پیش از آفرینش ابوالبشر اساس نهاده دیوان باشد - چه بعد از ملاحظه نظر هیچ خردمندی را باور نمی آید که اینگونه بنیانی غریب ساخته و پرداخته بشر تواند بود - از قدیم الدهر تا عهد سلطان تغلق که پس از محاصره مدت مدید بیاوری توفیق آسانی و تأیید عالم بالا دست بر آن یافته دیگری بچیرگی بر آن مستولی نشده - مگر اولیای دولت حضرت صاحبقران ثانی که به نیروی آیات اقبال بلند و عزایم عظیمه که تاثیر اسمای الهی دارند طلسم قدیم این کهن دژ را درهم شکستند - کیفیت این واقعه واقعی و علت صوری این معنی تقدیری آنکه چون فتح خان پسر عنبر حبشی چندی پیش ازین بمقتضای پیش بینی و به اندیشی و چه بحکم بچهارگی و اضطراب بندگی درگاه جهان پناه اختیار نموده ولی نعمت

سابق خود نظام‌الملک را راهنی دارالملک فنا گردانید - و بقصد اظهار ارادت و اخلاص عبدالرسول پسر خود را با پیشکش گرانمند بدرگاه عالم پناه فرستاده این معنی را وسیله شفاعت و میانجی استعفا ساخت - حضرت خلافت مرتبت معذرت او را درپذیرفته بعضی از محال متعلقه‌اش که بساهو بهونسله مرحمت فرموده بودند بنا بر انجاح درخواه او بدو مرحمت نمودند - و این معنی که موجب بی اعتباری و سبب سبکی ساهو تپاه رای بود بر آن رو سیاه گران آمده از فرط سبکسری و تهی مغزی پیوند امید از سر رشته دولت جاوید که بدست آورده بود گسست و از راه ناسپاسی روگردان شده به عادل‌خان پیوست - و خان ساده دل سلیم‌الصدر آن مصدر افعال ذمیمه را بولایت خود راه و در حمایت خود پناه داده پسرخان ساده فریب دور از راه او از جا رفته از راه ناعاقبت اندیشی تسخیر دولت‌آباد و کسر صولت فتح‌خان را نصب‌العین ساخت - و جمعی از سرکرده‌های لشکر تفرقه اثر خود را نامزد انصرام این مهم نموده با گروهی بی سر و پا همراه او فرستاد - چون عمده‌های نظام‌الملک از فتح‌خان بسبب پیمان شکنی و سست عهدی او رمیده خاطر شده بودند او نیز از بدگمائیها و تپاه اندیشیها که لازمه غدارانست خاطر از ایشان جمع نداشت - بنا بر آن به مهابت‌خان خانخانان نوشت که چون درینولا مردم عادلخان بتحریک ساهو سیاه رو مصدر حرکات ناهنجار شده بمقام استخلاص دولت‌آباد درآمده اند - چنانچه بالفعل از روی استقلال تام و نیروی قوت و قدرت تمام سر تا سر آنحصار را در حیطه محاصره دارند - و از قلت غله و کثرت قحط و غلا کار بدان حدکشیده که بر قلعه استیلا یابند - درین صورت خلاص این اخلاص آئین ارادت سرشت که بنا بر مقتضای سرنوشت نیک جبهه عبودیت دیرین را از سر نو بداغ بندگی زینت داده بر ذمت همت اولیای دولت ابد قرین لازم است یقین که مسارعت در التزام طریقه کومک و مساعدت که عین دولتخواهی است منظور خواهند داشت - چون خانخانان برین اتفاق حسن که نتیجه اوضاع متوافق و انظار متناسب افلاک و انجم بود اشراف و اطلاع یافت بکارفرمائی همت عالی و

کار طلبی اخلاص نسبت خانزمان خلف الصدق خود را با فوجی جرار از اولیای دولت ابد طراز بر سر مخالفان بر سبیل منقلا راهی ساخت - و خود نیز بتاریخ بیست و دوم دی ماه با نیت صادق و رای صائب و اندیشه درست و عزم نافذ از دنبال بطریق استعجال روانه شد - چون خان زمان باعتقاد عون و صون الهی و اعتضاد اقبال بادشاهی بآراستگی فوج و پیراستگی صفوف روانه شده بود همین که طلیعه هراول از کریوه پهولمری گذاره شد ساهو و رندوله و انکس خان وغیره سرداران باهشت هزارسوار جرار به بلندی برآمده صف آرا گشتند - و باوجود کمال عدم ثبات قدم پایمردی برکاب پایداری نموده باندازه دستبازی سرگرم بان اندازی شدند - درین حال دلیر همت و لهراسپ برادران خانزمان با سایر همراهان بادپایان شعله شتاب را بآتش افروزی خار مهمیز سرعت انگیز گرم عنان ساخته جلوریز بعرصه ستیز آوردند - و هژبران پیشه ستیز همدست یکدیگر شده جنگ به خون ریزی آن روباه منشان دغا پیشه تیز نمودند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو گشته عالمی متعاقب یکدیگر بعالم دیگر روانه می شد و معامله بر نیروی سر پنجه و زور بازو افتاده دلاوران مخالف و موافق بر سر آن پله مایه قدر و مقدار دلیری یکدیگر می منجیدند - و هر کرا کفه پردلی گرانبارتر بود جای خویشتن را نگاهداشته سبکسران خشک مغز از ادای حق برابری سرباز می زدند - یک نا گاه نصرت آسمانی موافقت موافقان بجا آورده غنیم را پای ثبات از جا رفت - و از هجوم جنود رعب طریقه فرار که همواره آن هنجار ناهمواری سپر این گروه نابکار است پیموده تا تالاب کهر کی جهان پا تاختند - و موکب سعادت تا آن موضع همه جا مراسم تعاقب بجا آورده در اثنای تعاقب نیز جمعی کثیر را بی سر و پی سپر ساختند - و بعد ازین فتح نمایان سرداران عادل خان را پای تمکن بر جا نمانده ثبات قدم را خیر باد گفتند - و با فتح خان ابواب موافقت مفتوح داشته پیغام دادند که چون اصل پیشنهاد افواج بادشاهی استیصال بنیاد دولت نظام الملک و استخلاص حصار دولت آباد است که تسخیر ولایات دکن متفرع بر آن میگردد و این معنی که عنقریب بمحیره کشانی اقبال صورت بسته چون بالآخر منجر به تزلزل بنیان خانواده

عادل خان می شود بهیچ وجه مرضی ما نیست - و صلاح طرفین در قواعد عهد و میثاق ما که اولیای دولت این دو سلسله ایم انحصار دارد - انساب آنست که به تشیید مبائی صلح پرداخته از مصالح اتحاد و اتفاق اساس دولت این دو خانواده را استواری دهیم - و بنابرین برای بنای اساس آشتی از هر دو سو طرح اظهار یک جهتی انداخته بهمه جهت رنگ شعار یکرنگی ربختند - و بمیانجی رسل و رسایل عقد بیعت بمیان آورده وثایق پیمان را بایمان موکد گردانیدند که ازین پس طریقه وفا و وفاق پیش گرفته در رسانیدن رسد آذوقه و ادای مراسم مدد دقایق همراهی بدرجه کمال رسانند - و دم نقد از تعهد تسلیم سه لک هون فتح الباب سایر ابواب امداد و اعانت بجا آرند - فتح خان که از فاتحه روزگار باز مدار بر بدعهدی و بیان شکنی نهاده بیعتی را ناشکسته نگذاشته بود مگر میثاقی که در عهد فطرت نخست با نگاهداشت سر رشته خلاف و نفاق بسته هان را درست نگاهداشته بود بفریب و دستان ایشان بازی خورده بآن بداندیشان که در حقیقت ناراستان بودند همدست و همدستان شده از سر پام گرفته و پذیرفته خویش در گذشته سر رشته بهبود وقت را از دست داده - و باجود آنکه فقدان آذوقه قلعه در پایه بود که چارپایان ایشان یکسر از دست رفته بودند از تعهدات مردم عادل خان درباره نگاهداشت حصار بر سر ثبات قدمی که مقدم سر منزل عدم بود با محکم نموده و بیجاپوریان بد عهد خاطر جمع نموده از سر نو در صدد آوردن رسد غله و کشیدن آذوقه شدند - چون خبر نقض عهد فتح خان در ظفرنکر به خانخانان رسید بنابر تحریک غیرت و تحریص حمیت یکپاره در پی چاره گری این کار شد - همت کارگر را درباره تنبیه آن سبک سر بل گوشال سر تا سر آن تپی مغزان غنوده خرد کار فرموده نخست بخان زمان نوشت که قبل از رسیدن سایر موکب اقبال آن حصار را از روی کمال اقتدار استقلال قبل نماید - و از سر نو دل بر کارسازی نیت خالص و عزم راسخ و همت نافذ و رای صائب بسته عدوبندی و قلعه کشائی پیش نهاد سازد - و چون از فسحت دستگاه تعط و غلا ساخت کار بر اهل حصار تنگ گشته بنابر آن رندوله و ساو مقهور بنظام پور آمده در پی سامان و سرانجام

قلعه اند - اول بر سر ایشان ترکناز آورده آن بداندیشان را ازینجا بیجا کند و خود در جای ایشان اقامت نموده با صد طریق تنگ گیری و تضییق محاصره در صدد انسداد مخارج و مداخل قلعه باشد که مبادا مخالفان ناگهان آذوقه ازین ممر به متحصنان رسانند - و شاید که ازین راه گروه معذول ابواب طلب امان مفتوح دارند - اگر تا رسیدن اینجانب سیاهی مقصود در آئینه وقوع چهره نگاشته همکنان از در استیان در آیند درین صورت زینهار از ایشان دریغ ندارد - و الا فرمانروای تیغ بی زینهار را بر ایشان حکم سازد - چون نوبته بخان زمان رسید بسرعت تمام یم نظام پور آمده فتنه پژوهان را از حوالئی دولت آباد برآورد - فتح خان از شنیدن این خبر و فقدان قوت و قوت هلاک و یوار خویش در آئینه روزگار معانته دیده به کار فرمانی ادبار و رهنمای اندیشه دور از کار دل نهاد مرگ شده دیگر باره بمقام استحکام برج و باره درآمد - و خیریت خان عم رندوله خان را که سپه سالار عادلخان بود با سیصد سوار بدرون قلعه طلبید - درین ایام خانخانان نیز بتاریخ بیست و یکم اسفندار بدولت آباد پیوسته روز دیگر دور دایره حصار را پی سپر باره بادرقتار ساخت - و همگی اطراف و اکناف آنرا باحاطه پرکار نظر دقت نگر درآورده کیفیت حقایق آنرا از قرار واقع تصور نموده - آنگاه جگراج را در خانه فتح خان بدروازه بنا کچمیری^۱ جای داده دروازه نظام پور را بخان زمان و دروازه پتن را به نصیری خان سپرد - و کاغذی واره نزدیک محوض قتلوکه کاغذ دولت آبادی مشهور را کاغذگران آن قریه می سازند باهتام دلیر همت و جمعی از مردم کار طلب مقرر ساخت - و خود درخانه نظام الملک که متصل بقلعه در نظام پور واقع است اقامت گزید - و دیگر جای نیز ملچارها بجای استوار ساخته قلعه را از روی ظاهر باحاطه دلیران بلند همت و باطناً باحاطه همت دلیرانه محاصره نموده - و از سر نو کمر بعدوبندی و قلعه کشائی بسته تهیه مایحتاج کار و در بایست وقت از ساختن سرکوب و جواله و زینه و امثال اینها پیش نهاد نمود - و خان زمان را با پنجهزار سوار جرار جنگجوی نبرد آزما معین نمود که پیوسته مستعد کار و آماده پیکار بود - و هر

ملجاری را که مددگار درکار داشته باشد با در رکیب درآورده بشتاب سیلاب سر درنشیب روی بدان سو آرد. چون سرکوب آن حصار در کوهی که پیش روی کاغذی واره واقع است انحصار داشت بصوابدید سپه سالار شهمات شعار توپهای راست آهنک درست انداز دوررس اژدها نفس که بدمی عالمی برهم زده جبال البرز مثال از بیخ و بن میکنند و بیکنفس بارهای سبعة سپهر چنبری افکنده بروج دوازده گانه چرخ اطلس را در یکدگرمی شکند کارگذاران حیل و منصوبه ساز باستعمال فنون نیرنگ و فسون باضم انواع حیل ریاضیه و جراثقال چندین کوه آهنین و روئین را بفراز آن کوه خارا برآورده نصب نموده - و چون سپه سالار توپها را حسب المدعا جایجا قرار داده خاطر ازین مرم جمع نمود جمعی را به نگاهبانی ایشان برگذاشته لهراسپ را باهتمام ایشان و کارفرمائی عملی توپخانه بازداشت - و از آن جانب نیز فتح خان بسرانجام مصالح قلعه داری و استحکام دادن باره و مسدود ساختن مخارج و مداخل پرداخته نظام الملک را در کلاکوت بازداشت - و خود در مهاکوت جای اقامت گزیده همگی مردم را درون حصار عنبرکوت اساس نهاده عنبر که محیط بیرون شهر است گذاشت - چون قلعه اصل دولت آباد که مانند سرکش کاف کوه بر قلعه کوهی قاف شکوه سمت وقوع یافته بنا بر آن از حراست و نگاهبانی بی نیاز است چنانچه چندی از تفنگچیان همواره آنجا می باشند درین وقت نیز بر وفق دستور معهود بهمان اکتفا نمود - بمحلا درین ایام که روز بازار محاصره رونق تمام داشت و پیوسته هنگامه مقاتله و مجادله و مواجهه و مقابله از بیرون و درون گرم بوده طرفین داد دار و گیر و زد و خورد می دادند - باوجود آنکه در برج و باره قلعه انواع آلات آتشیاری از توپ و تفنگ و بادلیج و ضربزن و امثال اینها بسرکاری عملی این امر که پیوسته بر سرکار خود جد و جهد داشتند درکار خود سر راست بود بهادران غنیم بنحوی گرم تگاپو بودند که نفس کشیدن در ضمن دم زدن و آرمیدن در عین طپیدن بعمل می آوردند - چنانچه هرچند دود از نهاد و دمار از جان و شعله از دهان ایشان بر می آمد بیشتر سرگرم شغل خویش می شدند - درین حال قطعاً بهادران جان سپار و اولیای دولت پایدار در برابر ثبات

قدم از دست نمی دادند و به پیشرفت کار مقید شده مطلقا در جان فشانی پای کم نمی آوردند -

از سوانح این ایام روگردائی یاقوت خان نابخرد و فرتوت است از سعادت دو جهانی - و کیفیت معنی مذکور این صورت داشت که چون قلعه دولت آباد مشرف بر استخلاص شد آن تیره درون از راه اخلاص باطنی که به سلسله نظام الملک داشت و میدانست که این مقدمه باعث تخریب مطلق و استیصال بر اصل آن درمیان میشود بخاطر ناقص آورد که از هر راه که رو دهد زیاده بر امکان کوشیده نگذارد که این معنی صورت بندد و این امر واقعی که تقدیر بر آن رفته بوقوع پیوندد - و چون کاری که بالفعل در قوت اقتدار او بود در رسانیدن آذوقه بدان حصار و امداد اهل آن به تفنگچی انحصار داشت لاجرم مکرر این اقدام دور از کار نمود و غایت مقدور خود را بفعل آورد ولیکن اراده نارس او از قسط ضبط و ربط خانخانان صورت نه بسته بر وفق مدعا بظهور نرسید - و آنانکه چندین مرتبه از اردو بازار آن نابکار حسب الاستصواب او غله می بردند گرفتار گشتند - از آنجا که مدار سالاری سپاه بر مدارا و اغراض عین است خانخانان بحکم اقتضای وقت این معنی را بر روی او نیاورده مقرر ساخت که حمله آن بار و عملی این کار هر بار که گرفتار آیند هانجا بقتل رسانند - با آنکه مکرر خون گرفته چند دستگیر شده بیاسا رسیدند و خبر بان آشفته مغز و خفته خرد رسید بدین مایه تنبیها تاصلا متنبه نگشت - و بحکم ناپخته کاریهای اندیشه خام همان سر رشته را از دست نداده بر سر پیش نهاد پیشینه میبود - تا آنکه از خارخار داعیه مذکور که باعث خلط خاطر آن نابکار شده بود کار بجای رسید که کچه این نفاق مخفی نحوی کل کرد و بجیه این راز نهفته آن گونه بر روی روز افتاد که خانخانان را باوجود این مرتبه اغراض عین سر رشته اختیار پوشیده گذاشتن و در لباس نگاهداشتن آن سر مستور از دست رفت - و رفته رفته شهرت کرده گفته گفته باو رسید - و باوجود آنکه از جانب خانخانان هنوز این معنی بروز نکرده بود بنا بر تلازم خیانت و خوف و حذر غدر یکبارگی ناسپاسی و حرام نمکی بر خود روا داشته از سر اضطرار عار فرار اختیار کرد - و از همراهی

موسکب اقبال بریده با همگی مردم و بنگاه خود بخیل عادل خان پیوست - و چون بسبب عدم آذوقه کار بر فتح خان به تنگی کشید بیجاپوریان بخاطر آوردند که بهر وجه که رو دهد غله باو رسانند - بنابراین قرار داد هنگام شام با قریب چهار صد گاو غله بار بنواحی معسکر اقبال آمده آهنگ دخول قلعه نمودند - و هنگام نصف شب در وقتی که خان زمان باهتام ملچار شتافته بود بیخبر بر سر منزل او رندوله و فرهاد و بهلول و ساهو با قریب چهار هزار سوار ریختند - راو ستر سال که خان مذکور نگهبانی بنگاه ملچار خود را بدو و اندک مایه مردم از سپاهیان خود بازگذاشته بود با راجپوتان خویش و مردم خان زمان رو بمقابله ایشان آورده مردانه کوشید - و بضرب تیر و تفنگ دمار از روزگار ایشان برآورده کارستانی غریب بر روی کار آورد - چنانچه باوجود قلت عدد اولیای دولت و کثرت اعدا جمعی کثیر مثل برادر زاده بهاول و چند نامدار دیگر از آن بادساران آتشین سر بر خاک هلاک افتادند - و باقی مخذول و منکوب رو براه فرار آورده هزیمت را نوعی از غنیمت شمردند - و درین دستبازی مالشی بسزا یافته دو سه روز سر بگریبان فروبرده پای بدامن کشیدند - گریختگان بی آرم هنگام نصف شب بعد از سه روز باز نزدیک عسکر فیروزی نمودار گشتند - خانخانان تاکید نمود که زمین پر از کریوه و مفاک است افواج قاهره یسال بسته برجای خود بایستند تا مخاذیل شوخی کرده از جای خود پیش نیایند و جلو نیندازند - دلیران معرکه هیجا بموجب قرارداد آماده کارزار گشتند - و ره نوردان وادی فنا عنان تاخته نزد یاقوت و رندوله که متصل نظام پور متردد نشسته بودند رفتند - و همانوقت مجلس کنگاش آراسته از سرزنش یاقوت مردود و سپاه بیجاپور از آمد و شد نا تمام و سواری هر روزه و خودنمایی از دور مانده باز در عین گرمگاه روز که سرداران عسکر فیروز از همه رهگذار آسوده خاطر در منازل خویش آرمیده بودند باتفاق یکدیگر دلیرانه بر سر خیمه و خرگاه دلیر همت ریختند - و او خاطر بعون و صون آلهی و همراهی اقبال بادشاهی جمع نموده با جمعیت قلیل سرگرم مقابله و مواجهه شد - اتفاقاً نخست از صف اهل نفاق و خلاف خون گرفته که پیمانه زندگانی او از درد محات لبریز و کاسه سرش

از باده غرور و پندار سرشار بود باد جبروت در بروت انداخته بعرضه مصاف تاخت و پیانگ بلند درخواست مبارزت به پرتهی راج راتهور نمود - و او راتهور راجپوتی عمده دواعی اجازت ملتمس آن مدعی گشته باو روبرو شد - چون پرتهی راج را زور سرپنجه و نیروی بازو از همراهی اقبال کارساز حضرت ظل آلهی بود در اندک فرصتی برو غالب آمد - وبا دو تن دیگر که به امداد آن اجل رسیده شتافتند و تا رسیدن ایشان آن نابکار بجهنم رسیده بود ناچار باو هم نبرد شدند تنهادر آویخته بهمان اعتضاد سر هر دو از تن برداشت - درین اثنا مرزا لهراسپ با فوج خود آمده بدلبهرمت پیوست - و طرفین از فرط کشتش و کوشش پیوند تن از جان یکدیگر گسسته شمعهای آتش تیغ کین را باوج فلک رسانیدند - و از روی کمال استقلال و اقتدار باهم درآویخته از غایت زد و خورد در معرکه جانفشانی و سربازی سرگرمی دیگر اندوختند - چنانچه در یکدم از اثر فسون همزبانی و خاصیت افسانه خوانی سنان تیز زبان بسی خون گرفته را خواب مرگ فرو گرفته تا بامداد روز نشور خفتند - و در نیم نفس بسی سرکشان که مانند پست همتان ننگ فرار باخود قرار نداده خود را باآتش تیغ شعله بار دلاوران تهوور شعار زده بودند باآتش حمیت جاهلیت سوختند - بالاخر از مهیب عنایت ربانی نسیم نصرت بر گلشن اقبال حضرت شاهنشاهی وزیدن گرفت - و افواج غنیم خذلان شعار که در حقیقت خار راه کشایش کار بودند گل غار فرار بر سرزده رو بوادی هزیمت نهادند - و بهادران بر سبیل تعاقب چند گروه از عقب ایشان شتافته گروهی انبوه را در عین هزیمت به دارالبوار راهی ساختند - در اثنای این حال چون خانخانان اطلاع یافت که بیست هزار گاو غله با سیصد و پنجاه سوار از بندهای درگاه در ظفرنگر رسیده از ملاحظه دستبرد غنیم که مانند اندیشه خود در آن سرزمین پراکنده شده اند یارای رسیدن خود به لشکو ظفر اثر ندارند سپه سالار مبارزخان و نظر بهادر و راو دودا را بجهت آوردن آن فرستاد - و بنا بر احتیاط خانزمان بهادر را نیز از عقب راهی ساخت - بهلول و ساهو وغیره مخدولان با فوجی گران سنگ باهنگ قطع طریق بهادران راهی گشته با خانزمان روبرو گشتند -

و جنگی عظیم در پیوسته دلیران کوه وقار بباد حمله صرصر اثر گرد از بنیاد وجود ناپود آن خیال سبکسر بادسار پراکنیخته بهر طرف که رو می آوردند جمعی کثیر را عرصه تیغ بیدریغ می ساختند - و از صدمهای سخت سنگ تفرقه در میان ارواح و اجسام آن خاکساران آتشی سرشت انداخته از دست بردهای پی در پی کار بجای رسانیدند که هیچ خون گرفته را از روی پیش آمدن در عرصه گاه بخاطر جلوه نمی نمود چه جای آنکه پای جرأت و جلادت از خانه رکاب فرا پیش گذارد - و هیچ سرگذشته را از فرط افسردگی دست گیر اصل بلگام گیری نمی گزاشتند تا بگرم ساختن عنان مرکبان چه رسد - مجملأ از سه بهر روز تا دو گمبری شب هنگامه جنگ تیر و تفنگ و نیزه و شمشیر گرم بوده جمعی کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و اکثر زخمهای منکر برداشته - و از موافقان چندی که یکه تاز عرصه تیز جلوی و پیش روی بودند به برداشتن جراحت های کاری که هانا التیمغای اقطاع ابدی نیکنامی و کامگاریست فرمان یافتند - و در پایان امر چون سرداران غنیم دیدند که در عرصه کارزار از پیکار بهادران جز خوردن زخمهای کاری بری بر نماندند و سوای بقتل دادن مردم کاری نمی سازند - ناچار بتگ و تا جان بیرون برده بجود را به پناه کوه انداختند - بهلول مغذول که بر کج اندیشان و ناراستان بود و مکرو دستان او در داستانها ضرب المثل این خیال خام پخت که بدولت آباد شتافته به خانجنان که در آنولا اکثر مردم کارآمدنی را برای آوردن رسد از خود جدا ساخته خود بانه کب سپاهی در اردو مانده بود دستبرد می نمایان نماید - بنابراین رای ناصواب دست از جنگ کوتاه ساخته بیست دولت آباد پیش گرفت - خان منصوبه بین پیش اندیش از فرط پردلی بوادی تدبیر که در امثال این احوال عین نیکو محضریست ره برده یقین دانست که خویشتن داری و پهلوتی کردن آن دغا پیشه حیریف پرفن از پرخاش جوئی خالی از غدر سگالی نیست - و بنا بر آنکه از کمی مدد سپه سالار و مکاری آن غدار پرکار آگاهی داشت بمجرد اندک جولان اسپ اندیشه راه به پیشنهاد آن برگروه اعلی عناد برده در صدد مدد خانجنان شد - و خواست که بمنصوبه بازی غائبانه فرزین بند آن مدبر مدبر را که

به لجلاج شطرنج روزگار دو رخ طرح می دهد برهم زند - در دم دلیر همت
 را با فوجی آراسته نزد خانخانان فرستاد - چون بهلول و سایر بداندیشان
 تیره رای در عین ظلمت شب به معسکر خانخانان رسیدند از آنجا که
 خواست الهی به وهن و ضعف هواخواهان دولت تعلق پذیر نه گشته
 مقتضای مصلحت قضا و قدر امری دیگر بود - همگنان با اتفاق کلمه بنابر
 وفق مقتضای حال آنوقت صلاح در شبخون ندانسته هنگام طلوع طلایعه
 اسداد را میعاد جنگ قرار دادند - قضا را آخر آن شب دلیر همت به
 خانخانان پیوسته مخالفان پیوند امید بسته گسستند - و آن میخذلان
 بی اختیار فسخ عزیمت نموده ساوک طریق هزیمت را غنیمت دانستند -
 از سواخ این ایام آنجهانی شدن اوداجبرام است - آن بنده
 درست اخلاص که از سلسله برهمنان دکن بود و سابقاً نزد عنبر اعتبار
 داشت و بعد آن داخل بندهای درگاه گشته بمنصب پنجهزاری ذات
 و سوار سرافرازی یافته بنا بر اشتداد عوارض عارضه که از دیرگاه باز
 بر مزاجش طاری گشته این وقت طغیان نموده بود درگذشت - چون مردم
 کارآمدنی داشت خانخانان نظر بمقتضای وقت و حال انداخته منصب
 سه هزاری ذات و دو هزار سوار بنام پسر خورد او تجویز نمود - و بیست
 و ششم سردار والا مقدار صلاح وقت در آن دید که فوجی جرار بسرداری
 خان زمان بر سر بنگاه مخالفان که در آن نزدیکی اتفاق وقوع داشت
 ارسال دارد - بنا بر آن نصیربخان و سایر اعیان عسکر اقبال را همراه آن
 خان نصرت نشان بتقدیم این خدمت نامزد فرمود - خان مذکور
 دلیر همت را با تاینان خانخانان و راجپوتان کم منصب بهراولی منصوب
 ساخت - و برانگار را باهتام مبارز خان و سایر افغانان و جرانغار را به
 نصیربخان و مردم او باز داشت - و خود بار او سترسال و راو کرن و غیره
 در قول قرار گرفت - و بعد از طی چهار گروه مسافت افواج مخالفان تیره
 باطن نمودار گشته بمواجهه و مقابله پرداختند - و برین سر دیگر باره
 اصحاب وفا و وفای و ارباب خلاف و نفاق روبروی هم شده ارباب نور و
 ظلمت و حق و باطل بیکدگر درامیختند - و عموم آن باطل ستیزان ظلوم
 و جهول خصوص بهلول حق نعمت ناشناس ناسپاس با اهل حق و حقیقت

درآویخته بجای دستبرد سر می باختند - و ذرین مرتبه نیز مراتب شدت کر و فر بمراتب شتی از کرت‌های دیگر درگذشت - بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیان و بهر بیان خود را بمیان آن روبه منشان و حیل‌ه گران زبون گیر انداختند - و ساحت سپینه را از کینه دیرینه آن بداندیشان پرداخته عرصه جنگ را از ننگ وجود ایشان خالی ساختند - چنانچه در یک لمحّه مجموع دواب و اسباب ارباب خلاف از اسب و شتر و گاو و خیمه با سایر احوال و ائقال و غله بسیار بتصرف درآوردند - و تا قریب دوپهر باعنگ فراهم آوردن تاراجیان و تفقد احوال و اموال گرانباران درنگ نموده و همگنانرا از نزدیک و دور یکجا کرده بهیئت اجتماعی کامران و مقضی المرام معاودت نمودند - درینولا فتح‌خان را اظهار جرأتی بخاطر رسیده از سر تجلّد فوج آرا شده دوسه زنجیر فیل جنگی که در قلعه مانده بود پیش انداخت - و خود از دنبال روانه شده بدروازه پتن و کهرکی آمد - و چندی از دلیران برگزیده را مقرر نمود که از راه دریمچه که رویروی نقب واقع بود بیرون رفته مهیای کار و مترصد پیکار باشند - تا آنکه که خود نیز از عقب ایشان برآمده بهیئت اجتماعی روانه شوند - شاید که بر نگاهبانان ملجاری که نقب از آنجا سر شده بود زده دستبردی نمایند - و مردم بادشاهی از این معنی آگاهی یافته جمعی از سپاهیان کاری رویروی ایشان شده کار از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله رسانیدند - و چندین تن از آن زیاده سران را بضرب تیر و تفنگ از پا درآورده دیگرانرا سر راست براه قرار فراری ساختند - چون درین چندگاه بهادران موکب اقبال از فرط اشتغال به شغل جدال و قتال متوجه به کمی که عبارت است از آوردن کاه و هیمه نشده بودند لاجرم این دو متاع کم یافت در همه اردوی معلی بنهایت مرتبه کمی گرانیده بود - چنانچه کامجای اکسیر اکبر یافته هیمه قدر کبریت احمگر گرفته بود - بنابر آن حسب الاستصواب خانخانان خان زمان و نصیرمخان برای محافظت عملّه این کار و حمله این بار نامزد شدند - و خانخانان قرار داد که خان زمان برای آوردن کاهی بشتابد و نصیرمخان نزدیک اردو بایستد - تا بآن مردم که در رفتن و آمدن پس و پیش باشند گزندی نرسد - چون

مردم اردو که بکمی شتافته بودند بنا بر عدم آگهی از کید اعداء دولت نامتناهی بگاه معاودت شتران و قیلان گرانبار هیمة و کاه را پیش انداخته راهی شدند - رندوله و چندی از سرداران بگهان خالی بودن بیشه از شیران شیرک شده همگنان را قتل نمودند - اتفاق نصیریخان که تا معاودت خان زمان در نزدیکیهای اردو توقف نموده بود بر مواضع اهل نفاق مطلع شده فوجی از تاینان خود فرستاد - رندوله که درین صورت نقش مرادش بر وجه احسن درست نشین شده بود ازین معنی آگاهی یافته دانست که سهم اندیشه آن خطا پیشه هدف اصابت برخورد و دام مکیدت آن فاسد عقیدت صید مقصود بر وفق کام و طبق مرام بقید احاطه درآورده با سایر همراهان که قریب سه هزار سوار بودند جلوریز بر سر ایشان تاخت - نصیریخان ازین معنی خبر یافته با آنکه اکثر همراهان و تاینان خود را برای محافظت سر راهها جابجا متفرق ساخته زیاده از پانصد سوار با او نمانده بودند از قتل جمعیت اندیشه مند نگشته مانند شیر ژیان که همواره بی مددگار یک تنه رو بعرضه کارزار می آرد بنا بر انداز گوشال آن شوخ چشان به قلب سپاه ایشان ترکتاز نمود - و در اثنای راه جمعی از تفنگچیان بر آبکندی سر راه مخالفان بکمین نشاند - چون درین حال که رندوله و همراهانش مانند فنجیر رم خورده بی محابا شتافتند بر سر تیر کمین کشایان رسیدند - قدر اندازان ایشان را بباد تفنگ گرفته پیکدم اسپ و آدم بسیار آن تباه اندیشان بخاک هلاک انداختند - باوجود اینگونه تنبیهی بلیغ اصلا متنبه نگشته بنا بر پنداری که لازمه غنوده خردی است بمقتضای نفس اماره و طبع زبانکاره کار کردند - و دیگر باره خیال محال کمین کشائی بر محروسان حایت خدائی بسته سمت فوج دلیر همت و میرزا لهراسپ پیش گرفتند - نصیریخان درینوقت نیز رو بدفع آن تیره رویان نهاده در حمله اول سلک جمعیت ایشان را از هم گسست - چون آن کوتاه نظران از همه سو حوادث آسمانی را محیط خود دیده دانستند که ازین میانه جان مفت بیرون نمیتوان برد خود را بر کناره عرصه مصاف زده راه هزیمت پیش گرفتند - و خان زمان در آخر آن روز بسلامت معاودت نموده همگی احوال و اقبال و روال و عمل آن امر مهم را قرین سلامت بمعسر سعادت رسانید -

از سواخ دولت روز افزون که در روز هایون سوم فروردی ماه بمحض کار کشائی اقبال این تائید پرورد حضرت ذوالجلال چهره نما گشت کشایش حصار عنبر کوت است - و تبیین کیفیت این فتح مبین برین هیچ است که چون روز گذشته یعنی روز میمنت افروز دوشنبه نقبی که از ملچار خان زمان سر شده پهلوی حصار مذکور رسیده و برخی از باره و برخی از بروج آنرا خالی ساخته بهفتاد من باروت انباشته شد همت بر آتش دادن آن گماشته بمقتضای رای صواب آرای سپه سالار کامگار قرار یافت که مایر سرداران والا مقدار و بهادران نامدار مثل راجه بهار سنگه و نظر بهادر خویشگی و راجه سارنگ دیو و سید علاول و پسران ناهر خان و نظر بیگ و یولم بهادر و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون در پئی پیکار بل بر سر کار بوده مسلح و مکمل سه گهری از شب مانده در ملچار خانزمان فراهم آیند - تا بامدادان در حضور سپه سالار نقب را آتش داده راه درآمد حصار کشوده شود و به امداد تائید ایزدی یورش نمایند - قضا را در وقتی که یک گهری بطلوع طلوع صبح مانده بود و هنوز خانخانان و سرداران بر سر وعده گاه نیامده بودند که صاحب اهتمام مهبات نقب آتش بباروت رسانیده - و بیست و هشت ذراع از دیوار قلعه و دوازده گز از برج بکام هواخواهان هوا گرفت و راهی خاطر خواه در کمال کشادگی و فسحت و آسودگی و شادمانی چون متکفلان عهده یورش هنوز بوعده گاه نیامده بودند و خانزمان و نصیریخان و دلیر همت و میرزا لهراسپ بحکم دوربینهای خانان اطراف لشکرگاه را از آسیب تعرض مخالفان کم فرصت نگاه میداشتند که مبادا در عین سرگرمی بهادران بشغل یورش آن کوتاه نظران مساعدت وقت را از دست ندهند - و فرصت قوت نکرده بانداز نمایش دستبرد چشم زخم باولایای دولت بی زوال که لایزال از گزند انتظار نامواقی انجم محروس بوده آفت عین الکمال بدیشان بر نرسانند - لاجرم با وجود حصول مقصد و عدم مانع آنگونه جاده عریض ساحت مفتوح شده بود کسی داخل قلعه نه شد - ازین راه خان خانان گرفته خاطر و در تاب شده غائبانه با همگنان گرم عتاب گردید - و بعد از طلوع بامداد خانزمان و نصیریخان را با همراهان

دیگر طلب نمود - چون آگاهی یافت که مخالفان از اطراف و نواحی لشکرگاه خود تمامی و شوخ چشمی می کنند بنا بر آن خانزمان را بمداقه ایشان بازداشته دیگر سرداران را بنابر مصلحت یورش ببازگشت اشاره نمود - درین وقت که متحصنان بهیئت اجتماعی بر سر آن رخنه گاه جمعیت نموده آغاز آتشبازی و بان اندازی کرده اراده داشتند که آنرا به تختها و چوبهای کلان و امثال آن هل به تیر و تیغ و توپ و تفنگ و بان مسدود سازند - بهادران رزم جوی که حسب الموعود یورش پذیرفته لافها زده بودند از دشواری کار و سختی جا در پس دیوارها ایستاده قدم پیش نمی گذاشتند - درین وقت سپه سالار کارطلب پس که طلبگار پیش برد مطلب بود از اسب پیاده شده اراده نمود که خود درین صورت بی ملاحظه بدان فیل بند طلسم پیوند که خانه مات شاهسواران عرصه مصاف است رخ گذاشته نگذارد که بتازگی منصوبه سد رخنه فروچیده آن راه را مسدود سازند - چون این معنی خلاف روش سرداری بود نصیرخان یورش سردار مناسب ندانسته آن کامگار ناجوی را ازین پیشنهاد مانع آمد - و هرچند خانخانان در مقام امتناع درآمده آنچه در قوت امکان جد و جهد بود بفعل آورد - و هم چنان نصیرخان بر سر بمانعت پای افشوده سرکردن مهم بر ذمه همت گرفت - سردار شهامت شعار چون دید که این معنی از پیش نمی رود و نصیرخان چنانچه باید و شاید از عهده پذیرفته بر می آید - درین صورت که از تعهد آن سردار نامدار جمعیت خاطر اندوخته بود نقش پیشنهاد پیشینه از صفحه خاطر محو نموده طرح یورش برنگ دیگر انداخت - و ماده سرگرمی و قوی دلی سردار تا احاد سپاه مهیا ساخته همگانرا به تهریب و ترغیب بیمناک و امیدوار ساخت - آنگاه بتوزک و ترتیب اهل یورش پرداخته همیشه داس را نیز با جمعی از تاینان کارآمدنی خود همراه داد - چون نصیرخان با سایر مردم و نظر بهادر خویشگی جمعی را که تعهد درآمدن رخنه حصار نموده بودند پیش انداخته از دنبال ایشان روانه شد - و از عون عنایت ربانی و صون حمایت آسمانی که حرزست حریر و حصنی است حصین سپر و بل نیروی دل و زور بازو ساخته بانصرام پیش نهاد

خاطر پرداخت - مجملًا همگنان بهیئت اجتماعی خود را بر آن دریای
آتش که موج شر و شور بر چرخ اخضر میزد زدند - متحصنان از سر جان
گذشته در دهانه رخنه بل بر سر مال و عرض خانمان پای محکم نمودند -
و از طرفین هنگامه جدل و رد و بدل بنوعی گرم گردید که در برابر آن
تفنگچی آفتاب عرصه محشر افسرده می نمود - و روزبازار داد و ستد
دلاوران بنوعی رونق پذیر شد که در جنب آن دار و گیر روز حساب بشمار
در نمی آمد - چون درین گونه وقتی هواخواهان دولت سرمدی که
همواره خواهان این روز بوده سودای سربازی و هوای جانفشانی را
در دماغ جا می دادند - لاجرم در زد و خورد پای کم نیاورده غراست
سر بدر بردن و زیان جان بیرون آوردن بر خویشتن روا نداشتند - و بانداز
دریافت نیکنامی کونین لوای جد و جهد افراشته همت بر برآورد آرزوی
دیرینه گماشتند - تا آنکه خلعتی بیشمار از مردم سپه سالار و تاییان
نصیریخان که فدویانه می کوشیدند زخمدار شده چندی نصیری وار جان
نثار گشتند - کوتاهی مقال در عرض اینحال که کار رزم و پیکار در
عرصه نبرد مردان بطول و معامله جدال و قتال ثابت قدمان سرباز به دور
و دراز کشید - چنانچه نزدیک بود که از نفس کشیدن اژدهای دمان
ضربزن و نیش دوانی زنبورک و بدلیچ بل بدمدمه افسون دم گیرای توپ
و تفنگ متنفسی در میدان جنگ نماند - قوی نفسان رزم آزمای که در راه
خدایو مالک آفاق و مالک رقاب انفس هیچ چیز حتی جان عزیز دریغ
نمی داشتند - و به بذل مال و نفس همت بر ابراء ذمه از حقوق مرحمت
آنحضرت می گماشتند - باوجود آنکه زخمی و کشته توده توده و پشته
پشته بر روی هم افتاده بودند از هر طرف بی ابا و محابا پای بر سر قتیل
و روی جریح نهاده پیشتر پیشتر می دویدند - اعدا بمقام مدافعه و مانعه
درآمده بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقهای باروت علت رفع
سطوت و کسر صولت بهادران می گشتند و بدین طریق سد رخنه نموده
سنگ راه فتح می شدند - و دیگر باره تأیید یافتگان نصرت ربانی بهزاران
جر ثقیل خود را بدهنه رخنه رسانیده سایر منصوبهای انسداد را که
مخالفان بضم انواع حیل با قنون چاره و تدبیر نصب نموده بودند برهم

می زدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار یکباره همگنان دل بر شهادت نهاده از ته دل بسربازی و جان فشانی پرداختند و بطیب خاطر کلمتین طیبین بر زبان آورده تکبیر گویان سورن انداختند - و از جانب راست نصیرخان و نظر بهادر و سایر مردم سپه سالار از سر تجلد و روی تهور چشم از جان پوشیده نظر بر امداد تائید آسانی دوختند - و از طرف دیگر راجه بهار سنگه و راجه سارنگ دیو و سید علاول و کشن سنگه و مدن سنگه بهدوریه و سنگرام زمیندار جمون بیابوری توفیق با آن موافقان وفا آئین وفاق سرشت اتفاق نموده یکدفعه بدرون ریختند - چندانکه متحصنان ککش و کوشش آنچه در توان امکان منع و دفع گنجایش داشته باشد بجا آوردند سودی نداد - و درین صورت عموم دروئیان خصوص خیریت خان بیجاپوری داد دار و گیر داده آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود در درون حصار به فعل در آورند - چنانچه کار از تیر و تفنگ گذشته بمجدهر و خنجر رسانیده از فرط مرگرمی ستیز دست و گریبان شدند - و معهذا بجای نرسیده نقه عمر عزیز و گوهر وقت گرانماید بیجا و بی مصرف تلف و ناچیز ساختند - درین نوبت نیز گروهی انبوه به قتل رسیده جمعی کثیر زخمی گشتند - خصوص سرنوبت رندوله که همراه خیریت خان شریب بود از پای درآمده به بئس المصیر رفت - ناچار بعد ازین مراتب بقیة السیف تا خندق قلعه دوم که بمهاکوت اشتهار دارد فرار اختیار نموده در پناه آن قرار گرفتند - درینوقت خانخانان بوقت رسیده خود را به بهادران جان سپار رسانید - و چون ازین دست حصاری حصانت آثار که ارتفاع اساسش تا شرفات چهارده گز و عرض پنج گز است بنا بر تائید ایزدی بقبضه قبض و تصرف اولیای دولت ابدی درآمد سپه سالار زبان فیایش گذار بسپاس و ستایش حضرت آفریدگار کشوده همگنانرا موقع تحسین بسیار و مورد آفرین و شایاش بیشمار نمود - و سایر غنایم و اموال قلعه که بدست یغنائیان عسکر نصرت اثر افتاده بود ازیشان بازیافت نموده - خصوص یک زنجیر فیل که بتصرف مردم بهارسنگه بندیده درآمده بود آنرا نیز برو مسلم داشت - و چون خانزمان بعد از گرفتن حصار بر افواج مخالفان که در برابر او صف آرا شده بودند

تاخته بود - و ایشان بنا بر شکستگی دل و گرفتگی خاطر با دل پژمرده و دست افسرده از کار رفته عنان انصراف پرتافته به پنگاه خود شتافته بودند درین اثنا خود را بخانخان رسانید - سپه سالار اعظم با سایر امرای عظام بهمان پا سرتا سر درون حصار را پی سپر ساخته آنگاه تا پیمان نصیریخان را با بهار سنگه و پسران ناهر خان و سنگرام و چندی دیگر از ارباب منصب والا بمحاصره مهاکوت بازداشته خود باردو بازگشت نمود - و روز دیگر از منزل نظام الملک که درین مدت در آنجا اقامت داشت بخانه یاقوت بد عهد که داخل عنبرکوت قریب دروازه مهاکوت واقع بود انتقال نموده مالوجی و جگجیون و چند منسبدار دیگر را بمحافظت ملچار که بخودش منسوب بود منصوب ساخت - و در مقام سرانجام اسباب فتح حصار مهاکوت و صد اهتام سائر مایحتاج این امر مهم شده نخست لقابان خارا شکن فرهاد فن را که بنوک متین آهنین و سرتیشه فولاد صد رخنه در سد سکندر و هزار شکاف در دل کوه قاف می افکندند سرگرم سر کردن نقب و پیش بردن آن کار صعب ساخت - در عین این حال که سپه سالار بتهیه ناگزیر وقت اشتغال داشت خبر دادند که چون مخالفان را دست و دل از فتح عنبرکوت که تسخیر حصار اصل همانا فرع است بافسردگی گرائیده - چنانچه از حصون دیگر نوید مطلق شده بنا بر کارفرمائی اضطراب بدست و پا زدن درآمده اند - لاجرم یاقوت و فرهاد و بهلول و کهیلوجی بجایز برار شتافته اند تا باشوب انگیزی و ترک تازی درآمده سر راه بر رسانندگان آذوقه و خزانه گرفته دستبرد می نمایند - بنا بر آن خانخانان از روی حزم و احتیاط که چهار دانگ ارکان اربعه سرداریست چهارم اردی بهشت خانزمان و راو سترمال و راو کرن و امثال ایشان را با فوجی آراسته ارسال داشت که همه جا از دنبال آن تپاه سگالان تاخته همگنانرا بنحوی گوشال دهند که من بعد آن گروه شر اندیش را امثال این خیالهای مجال پیرا مون خاطر قاتر نه گردد -

چون در عرض این اوقات از طول ایام محاصره و تضییق اهتام محاصران مسلک ضیق معاش بر متحصنان بطریقی تنگ شده بود که کار همگنان بیان بل فی المثل کارد باستخوان رسیده بود - چنانچه اکثر مردم

بیشتر اوقات از پوست خشک و استخوان بوسیده جانوران مرده اگر بدست می افتاد آنرا نعمتی عظیم و لقمه چرب شمرده روز می گذرانیدند - بنا بر آن رندوله و ماهو بر آن شدند که آذوقه سربار کرده در خندق برابر دریچه شیرحاجی بیندازند شاید که بدین طریق قوت چند روزه بدست متحصنان افتاده فی الجمله قوتی یابند - قضا را خانخانان ازین قضیه آگاهی یافته نصیریخان و راو دودا و غیره را بمحافظت طرف بیرون و همیشه داس راتهور را با جمعی از راجپوتان به نگاهبانی درون مقرر ساخت که شب و روز بر سرکار بوده از غنیم خبردار باشند که مبادا نهانی غله باهل قلعه رسانند - اتفاق در پایان شب^۱ [چهاردهم] ع^۲ اردی بهشت ماه رندوله و ماهو غافل از بازداشت کمین کشایان و بستن مداخل و مخارج با سه هزار سوار هزار سرباری آذوقه بنزدیکی معسکر اقبال رسانیدند - و خود همان جا توقف نموده فوجی از سوار و پیاده تیرانداز و نیزه دار و تفنگچی کرناتک که در سرعت و چابکی تگ سبقت از بادپای ابر و گلگون برق می برند و در هیچ پایه پای کم از سوار نمی آرند بلکه در هر پایه بر همگنان چربیده بازو بدستکاری^۳ یکه تازان می کشانید و رهگذار بر فیل سواران عرصه پیکار می بندند همراه متحملان آن بار فرستادند که غله را نزدیک قلعه انداخته خود باهستگی باز گردند - چون آنجااعت قریب بخندق رسیدند کمین کشایان ناگاه از مکان و اماکن خویش بیرون بسته سر راه بر ایشان بستند - چون مخالفان مکرر پیکار بهادران تهور شعار آزموده سخت کوشی دلاوران جلادت کیش دیده بودند - و میدانستند که باوجود ممانعت ایشان درونیان را امکان بیرون بردن حبه از میان نیست لاجرم بارها بی ستیز و آویز انداخته راه فرار پیش گرفتند - و همگی آنها بتصرف مردم نصیریخان و همیشه داس درآمده متحصنان حرمان نصیب جز عین فاحش حسرت بهره از آن نه بردند - چون فتح خان از رسانیدن آذوقه نومید مطلق شد معینا از رسیدن سرتقرب پهای دیوار حصار مهاکوت سر حساب رفته بتازگی شاری از کار روزگار تیره

رو خویش برگرفت - و از صفحه روی کار ظاهر بود که دمام آن نیز
بحوزه تصرف و حیز تسخیر بهادران عدوبند قلعه گیر در می آید لاجرم
از هجوم افواج خوف و هراس که پی در پی بر شهر بند باطن آن تیره
درون میاه بیرون ریختند سر تا سر آنرا فرو گرفته بود - اهل و عیال و
اسباب و اسوال خود را بکالا کوت فرستاده با خیریت خان و سایر متحصنان
جریده در مهاکوت توقف گزیده بکنج خذلان خزید - چون خیریت خان
و دوتو ناگهنا ته و تاناجی دوریه و باقی مردم عادل خان از شدت
ضیق احوال در مضیق محاصره خصوص از ممر قلت آذوقه بتنگ آمده
بودند - معینا خاتمه کار معلوم نه - و امید رستگاری از بلای قحط و غلا
بیاوری تیغ بدریغ دانستند - لاجرم بمقام چاره جوئی درآمده در مال
کار خود کنگاش نمودند - و بنا بر انحصار رای صواب در ضمن امان طلبی
و شفیع انگیزی بمیانجی استشفاع مالوجی استفتاح ابواب امان مال
و جان و استدعای عدم مزاحمت درباب معاودت خان و مان نمودند -
چون خانخانان درین ماده ایستادگی نمود و خاطر ایشان از همه رهگذر
بجمعیت گرائید - چهار گهری از شب هژدهم اردی بهشت سپری گشته
سرداران بیجاپوری بهمرائی دو صد سپاهی از اطراف ملچار نظر بهادر
بدست آویز کمند فرود آمدند - خانخانان از روی طرز دانی و کار آگاهی
در مقام دلجوئی و دلدهئی سرداران مذکور شده پرداخت احوال و مرمت
ظاهر و باطن ایشان پرداخت - و دلیر همت را مهاندار خیریت خان نموده
ضیافت سرداران هندو بمالوجی مرجوع داشت - و روز دیگر ایشان را
نزد خود خوانده بر وفق مقتضای وقت و حال نهایت گرمی و مهربانی
درباره هریک بظهور رسانید - چندانکه کلفت باطن و وحشت خاطر شان
بیکبارگی بانس و الفت مبدل شده قلوب رمیده همکنان به آرام گرائید -
و بتقریب سخن سخن خانخانان گوش زد سایر مستمعان گردانید که چون
مقرب موکب اقبال حضرت صاحبقرانی قرین سعادت جاودانی
ی رسد پیشنهاد خاطر آنست که زود تر به تسخیر این حصار پردازم
و پس از پرداخت این مهم پیش از وصول رایات برکت آیات نهایت
مساعی جمیله در تهیه اسباب فتح بقیه حصون و قلاع و تسخیر تتمه بقای

واصفاع دکن مبذول داشته گوشال اهرمن نهادی چند شیطان نژاد وجه عزیمت عزایم خاصیت سازم - خصوص استخلاص بیجاپور و استیصال مخدولان مقهور که از سعادت بندگی رو تافته و بدان حدود شتافته عادل خان سلیم الصدر ساده دل را برهنمونئی طریق عصیان بر سلوک بیراهه طغیان داشته اند - و بتازگی همت کارگر و جهد کارساز را به پیش رفت این کار گماشته از عهده حق و کوشش و کشش برآیم - و لیکن بحکم آنکه تنبیه و تادیب این خورد سال غنوده هوش کم خرد که مستلزم تخریب بلاد و تعذیب عباد است بالذات مقصد نیفتاده - و غرض اصلی استقامت آن کودک منش پیخردوش که به بدآموزی مشتی تباہ گرای خوب سیر نمی کند بر طریق مستقیم اتقیاد و اطاعت است - چندی قریه^۱ الی الخالق و طلباً بصلاح الخلق بتقریب گذرانیدن موسم برسات و گذاشتن بهادران کارطلب در تھانه جات سرزمین احمد نگر را سرمنز اقامت می نمایم - که مگر درین میانه آن کناره گزین طریق نجات بمیانجئی عقل صلاح اندیش بر سر راه آمده بهبود حال و مال خویش فرا پیش گیرد - و شیوه ستوده والد مرحوم خود را از دست نداده سنت منیه اسلاف خویشان را دستورالعمل سازد - تا در آن صورت این خیرخواه عبادالله باظهار عبودیت و اطاعت او قناعت نموده باین دست آویز از در شفاعت درآید - و بوسیله عرایض متواتره فرو گذاشت خودسریها و نافرمان بریها که در عرض این مدت ازو سرزده از درگاه والا استدعا نماید - و اگر بنا بر عدم خواست ایزدی خیریت عاقبت و حسن عاقبت خویش نخواهد و بخواهش خود در استیصال دولت دیرینه سال سلسله خویشان کوشش نماید و بر وفق همان دستور بدستان فتنه پرستان بازی خورده گردن کشی از سر نهد - عنقریب خان زمان را در قندهار و دلیر همت را در پونه و چاکنه و مرزا لهراسپ را در دھارور گذاشته و خاطر از تھانجات بجمع وجوه جمع نموده ساحت پای حصار بیجاپور را بجمع عسکر منصوبه خواهد ساخت - چون مقصود در طئی این ابواب حکیمانه ادا شد همگنان رخصت یافته روانه مقصد گشتند -

درین اوقات چون خانخانان اطلاع یافت که تنگنای ساحت حوصله و

مضیق عرصه کار بر متحصنان از آن تنگ تر گشته که دیگر پذیری تنگی توانند شد و بنا برین قلعه امروز فردا مشرف بر فتح است لاجرم درین باب اهتمام بیشتر نمود و هر روز بملچار دلیر همت که حصار کالاکوت از آنجا توپ رس بود می شتافت و از صبح تا شام هر توپ را بحضور خود چندین مرتبه آتش می داد و می فرمود که بان نیز بیندازند - درین اثنا چون رندوله و ساھو دانستند که کار از چاره گری چاره گران گذشته و معامله بدان رسید، که سعی عبث بلکه محمل باشد نخست بر آن شدند که سرخویش گرفته سلوک راه بازگشت فرمایش نهند - ایکن بنا بر تلازم حرکت و برکت و عدم شگون سکون مہیای صدور حرکت المذبوح شده از سر نو بدست و پا زدن درآمدند - و در دل شب گاه بیگاه هر وقت که قابو می یافتند فرصت فوت نکرده آنچه از دست بر می آمد حق مقام بجا آوردند - چنانچه در اطراف عسکر اقبال بخود نمائی و بان اندازی اشتغال جسته علت تشویش خاطر و تکدیر صفای وقت می شدند -

روز دیگر که اهل کبھی به سمت کهری می شتافتند و آن روز نوبت همراهی جگراج بندیل بود رندوله حیلهور و امثال آن بدگوهر که مصدر ابواب بی طریقی و مظهر انواع بیراهی می شدند از دنبال راهی گشتند و با فوجی آراسته در پایان روز خود را نمایان ساخته چون سوار و پیاده طرفین از قبیلہ بندیل و تیره درونان خیره نظر گروه دکن مانند سپید و سیاه عرصه مصاف شطرنج در عرصه کارزار برابر یکدیگر یسال بستند و انداز آن داشتند که باهم بر آمیخته درهم آویزند و بیاد حمله مرد افکن گرد از بنیاد وجود و دمار از نهاد یکدیگر برانگیخته بدم تیغ شعله افروز و نوک ناوک دلدوز خون هم بخاک هلاک ریزند - نخست یکه تازان معرکه جلادت از هر دو سو در مقام کشش و کوشش داد دار و گیر داده شرط قتال و جدال و حق حرب و ضرب بجا آوردند - درین حال جگراج قطعاً بکثرت آن فرقه تفرقه اثر مبالغات ننموده باوجود این معنی از قلت عدد اغلب اوقات علت مدد جنود غیبی است مظنه غلبه را بسرحد ظن غالب بل یقین کامل رسانید - و ازین راه سرمایہ نیروی دل و زور بازو فرا دست آورده از عقب فیلی که همراه داشت با همراهان خود بی اندیشه اسپ

بسوی آن حریفان دغا پیشه انداخت - آنگاه همگی افواج پیکبار بارکیها انگیخته از مواجهه و مقابله بمجادله و مقاتله پرداختند - فریقین بر یکدیگر ریخته در هر گوشه از مرد و مرکب پشته پشته خسته و کشته بر روی یکدیگر انداختند - درین دفعه جمع کثیر سر باخته مابقی جان مفت بدر بردند - راجپوتان بندیده به عزیمت غنیم که در حقیقت غنیمتی بزرگ بود اکتفا نموده شرایط تعاقب نیز بجا آوردند - و در طی اینحال چندین سراسپ و چند نشان نیز از ایشان گرفته و جمعی کثیر را جرج و قلیل و اسیر و دستگیر ساخته مظفر و منصور معاودت نمودند - و با اهل کهنی سالم و غانم بموکب اقبال پیوسته جمیع اسبها و نشانها با سرهای سرداران بجبهت علامت آن فتح نمایان از نظر سپه سالار گذرانیدند -

از سواخ نمایان دولت ابد پایان که درین اوقات سعادت سہات چهره کشا گشت فتح خان والا مکان خانزمان است - و رسیدن او و رسانیدن رسد آذوقه و خزانه باروت در ضهان امن و امان به معسکر اقبال - و توضیح این ابهام آنکه چون خان مشارالیه بسببی که همدرین نزدیکی گزارش پذیرفت متوجه سمت برار گشته به ظفرنگر رسید و برای تجسس اخبار غنیمت هانجا رحل اقامت افکنده توقف گزید - دوین حال خبر یافت که رسانندگان خزانه و غله که از برهانپور ارسال یافته بروهن کهنه رسیده اند و بدخواهان دولت خبر یافته بدان جانب شتافته اند - لاجرم راجه بهار سنگه و احمد خان نیازی را در ظفرنگر گذاشته بیدرنگ آهنگ آنجانب نمود - غنیم لئیم انداز ترکناز و دستبازی با بهار سنگه و احمد خان نموده بران صوب شتافت - دلاوران مذکور باوجود کمی جمعیت پای کم از آن زیاده سران نیاورده رو بمواجهه آن تیره رایان نهاده بازو بمقابله و مجادله کشادند - و عاقبت به نیروی تأیید ربانی و تقویت توفیق آسمانی فرصت و نصرت یافته جمعی کثیر را از پا درآورده بمسقر مقرر دادند - و باقی ناگزیر راه گریز سپرده تا دارالبوار هیچ جا قرار نه پذیرفتند - چون خانزمان با خزانه و غله مقضی المرام به ظفر نگر رسیده از آنجا متوجه دولت آباد شد و این خبر به غنیم رسید بنابر آنکه درین مدت سایر معیهای نامشکوره آن گروه مقهور برهاد رفته بود و دستپاف خیال

آن مشتی محال کوش باطل کیش بنابر فرط وهن و ضعف از بیوت عنکبوت اضعف و اوهن گشته - خصوص تدبیری که دربارهٔ تجهیز فوج یاقوت و رفقای دیگر بجهت شور انگیزی سمت برار زاده طبع کج گرای آشوب زای و اندیشه خطا پیشه ناقص تدبیر آن گروه حق ستیز شده بود آن نیز ضایع و ناچیز گردید - ناچار رندوله و ساهو صلاح کار فساد بنیاد درین معنی دیده قرار بر آن دادند که بایاقوت و سایر همراهان او پیوسته بهمراهی ایشان سر راه برخانزمان بگیرند - و بنابرین فکر دور و دراز از دولت آباد برآمده راهی راه گمراهی شدند - و بعد از الحاق بیاران خود از سر نو تصمیم آن عزیمت ناقص نموده باتفاق روانه مقصد گشتند - چون خانخانان نیز از اندیشه بدانیشان آگهی یافت نصیرخان و جگراج را نامزد مدد خانزمان نموده بشتاب تمام فرستاد - غنیم مخدول پیش از وصول فوج کومک بخانزمان رسیده گاهی که باهنگ دستبازی بانی چند از دور می انداختند بنابر بعد پله بل بخاصیت تیره بختی ازین حرکات تپاه و اندازهای دور و دراز جز خار دامن و برق خرمن حاصلی دیگر بر نمی داشتند - و احياناً در ضمن آن سلحشوری در دور دست لشکر از دست درازی بر واپس ماندگان اردو بدستور معبود دیرینه کفی چندگاه کهنه بباد بر داده پس از غلبه یاس لاچار مغلوب و منکوب سمت فرار فرایش می گرفتند - و هواخواهان دولت ارجمند گاه برگی به بهای دستبازهای آن مشتی سبکسر نداده دستبردهای دزدیده آن گروه گرانجان سوخته خرمن را قلع جوی وزن نمی نهادند - بجملاً چون نصیرخان و جگراج باولیای دولت ابد پیوند پیوستند - خانزمان در همان مکان به ترتیب صفوف پرداخته فوج هراول را بسرداری نصیرخان و راجه بهار سنگه و ارجن عموی رانا بیاراست - و مبارز خان و جگراج و بهادر جی پسر جادو رای با چندی دیگر چنداول مقرر ساخته خود با جمعی در فوج قول یسال آرا شد - و خزانه و آذوقه را احاطه نموده بآئین و توزک شایسته مرحله نوردگشت - چون آن مخدولان فضول مکرر خویشتن آزمائی کرده بودند زیاده بر آن خودتمائی را بادیهائی شمرده دیگر نمایان نه شدند - تا آنکه در روز دخول به کهر کی دیگر باره

حیله پردازان اهل نفاق این تدبیر باطل و تزویر ناقص را بحیله اتفاق کلمه آراستند که چون اکثر دلیران کار آزموده در فوج چنداول و هراول معین اند و اغلب اوقات نزدیک دو گروه از قول دور بوده فی الحال کومک هیچ یک ازین دو گروه بآنها نمی تواند رسید صلاح وقت آنست که نخست راه به فوج قول بسته بر ایشان کمین کشا کردند - لاجرم باین قرارداد نه هزار سوار چیده برگزیده در خارج کهرکی ترتیب صفوف نموده خود را بر صف پر هیبت خان زمان زدند - آن شیر بیشت دلیری و دلاوری که باستظهار خدیو روزگار دل رستم داشت همت بر عدوبندی گماشته سایر همراهان را از برکت آثار قلت اعوان و انصار بنا بر صدق اخبار الهی چنانچه مکرر سمت ذکر یافته که اغلب اوقات از روی یقین مظنه غلبه است امیدوار ساخته دلی دیگر داد - و از سر ثبات قدم و روی قوی دلی تمام در صاحت معرکه جنگ بآهنگ خون ریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته طرح دار و گیر انداخت - و بنیاد پیکار بر اساس رموخ عزیمت پایدار نهاده بناء شکست همگنان و کسر سورت و شدت آن پیمان شکنان ازین دست استوار ساخت - چون بتقریب این قرارداد در ضمن این پیشنهاد تخریب خراب آباد وجود آن مشتی بی حاصل بد نهاد بر پایه حملهای بی دری نهاده قرار قلع و قمع بر اصل آن جمع پریشان حال با خود داد - بی اختیار خود را بر قلب آن بیدلان خذلان زده زده هم در حمله نخستین از کشاکش کشش و کوشش شیرازه صفوف آن فرقه تفرقه پیوند را از یکدیگر گسسته جمله را از هم پریشان ساخت - و چون در عین گرمی هنگامه مصاف علامت اهل خلاف بنظر بهادرجی که پیشتر از مبارزخان می شنافت در آمد نظر بر کارگری اقبال انداخته از قوی اثری دولت بی زوال نیروی بازو و قوت بال اندوخت - و از سر تهور و روی قبله قدم به عرصه مصاف نهاده داد زد و خورد داده و کمر مردمی به مرد افگنی بسته بازوی بهادری به شیراوزنی بر کشاد - و از جانب دیگر مبارزخان چشم امید بر نصرت آسانی و تأیید دولت جاودانی دوخته از مقراض بران تیغ دو دم و مقراضه پیکان دو سر جامه سرخ زخم رسا بر تن اکثر آنجمله بل سر تا سر آن گروه کم فرصت زیاده سر برید - و بیاوری همراهی اقبال

این قائید پرورد حضرت ذوالجلال خون آن خاکساران بادپیا را که دست قضا گرد نخوست و ادبار بر سراپای ایشان پیخته بود با خاک عرصه مصاف برآمیخت - بالجمله درین کثرت نیز پس از کثرت و فر بسیار به فرخندگی اختر سعادت خدیو روزگار ظفر و فیروزی روزی اولیای دولت و بهروزی بهره شده غنیمت اندوز دفع و طرد غنیمت تیره روز گشتند - و شکست فاحش بصف تیب اعداء هزیمت نصیب برخورده از ضرب تیغ شعله آمیغ سیاب وار با هزاران تب و تاب و کمال اضطراب و اضطراب پناه بودای فرار بردند - و خانزمان مظفر و منصور با همراهان بهمراهی عون و صون آسانی لوای والا را ارتفاع داده راهی سمت مقصد گردید - چهارم خورداد با سایر اولیای دولت ابد قرین مقرون با نصرت آسانی و مصون از فتنه آخرالزمانی در دولت آباد به معسکر اقبال جاودانی رسید - و شش لک روپیه خزانه با صد من باروت و بیست هزار گاو غله رسانید -

بعملات نقبی که درینولا بسرکاری حکیم حیدر علی ملازم خانفانان تعلق داشت بیای شیر حاجی به قلعه مهاکوت رسیده موقوف انباشتن آن بباروت بود مشارالیه حقیقت را مشهود سپه سالار نمود - آن سودار هواخواه کارطلب که همواره طلبگار پیش رفت کار ولی نعمت حقیقی خود بود بر سر انصرام مهم آمده دستوری بیایان رسانیدن آن اراده داده بود که بحسب اتفاق بنابر اینکه تسخیر آن حصار هنوز در رهن تاخیر وقت بود در عین آنحال مراری پندت از پیجاپور آمده در الوره به مخالفان پیوست - و رسیدن او که علت شغل خاطر اولیای دولت بجنگ و جدال و دیگر اشتغال بود موجب تعویق پیشنهاد مذکور گردید - و این مراری پندت از پندتان یعنی دانایان دکن که بنابر کمال شرارت ذات و شیطننت صفات در همه فن ابلیس را درمن تزویر و قلبیس و هند بدکاری و مردم آزاری می داد - و از فرط چرب زبانی و دوالک بازی شیطان صفت بمجاری عروق و تجاویف قلوب مردم درآمده بابران و الحاح و خوشامد گوئی و رشوت پذیری که از آن راهها رگ خواب مردم گرفته نبض مزاجدانی همگنان بدست آورده بود تا کار خود نمی ساخت دست بر نمی داشت - چون ازین راه در دلها راه و در همه جا جای یافته بود

نزد خواص و عوام قبول خاص پذیرفت - رفته رفته کارش بجای رسید که در امور دیوانی آن ملک مدخل گردیده در خلا و ملا نزد عادل خان راه یافت - چندانکه عاقبت الامر بمرتبه امارت و وزارت ترقی کرده مدار کار و بار سیف و قلم و رتق و فتق امور ملکی و مالی آن درخانه برو قرار گرفت - ملاحظه سخن مراری پندت تازه زور که مرارت طعم ضرب دست عسکر منصور نخشیده بود و نیروی سرپنجه آن بهادران شیرافکن قوی بازو ندیده از فرط نادانی و بیخودی فتح و ظفر عرصه کرو فر فروغ هجوم جنود و جیوش و بیشی و کمئی عساکر را باعث پیش رفت کار و عدم آن پنداشته همت پست نهمت بر طایب دولت و سعادت روزی نداشته گماشت - نخست رندوله و ساهو را با سه هزار سوار و روبروی فوج خانزمان بازداشته خود با یاقوت و همراهی نه هزار سوار رو بمواجهه فوج کلان بادشاهی آورد - سپه سالار نصرت شعار چندی را به ضبط ملچار درون غنبرکوت باز داشته جگراج و راو دودا را با پرتهی راج مقرر ساخت که در خارج ملچارهای خود و روبروی غنیم صف کشیده آماده کار و مہیای پیکار باشند - باوجود آنکه این معنی خلاف سرداری و کردانی بود بنا بر فرط نگرانی خاطر خود نیز با تنی چند معدود از بهادران قوی دل تنومند از قلعه پرآمده با آنکه آخر روز شده بود بیدرنگ با جگراج و قلیلی که همراه داشت با غنیم روبرو گردیده بی آنکه کار بطول کشد بیاد حمله دلیرانه که در حقیقت صیای غنچه کشائی گلزار فتح است یک حمله آن خسیس طینتان را که خار کشایش کار شده بودند از پیش برداشته راهی پیراهه فرار ساخت - درین حال راو دودا طلب دستوری برداشتن لاشهای افتاده اقرباء خویش که درین نزدیکی افتاده بودند نمود - خانخانان بنا بر آنکه هنوز کار پیکرو نشده بود و از دو سو افواج غنیم در تگاپو بودند صلاح وقت درین معنی ندیده رخصت نداد - راو دودا بنا بر دلیری طبیعی و دل سوزی خویشی بل پتہیہ اسباب اجل خویش مصلحت اندیشی وقت و روزگارسازی را بوقت دیگر انداخته بالفعل آن مهم را اهم ساخت - و پس از تاختن سپه سالار بانصرام پیشنهاد خاطر خود پرداخته او نیز بسوی مقصد خویش تاخت - و مالوجی برفاقت

او از همراهی سردار بازماند - چون اهل خلاف که در اطراف عرصه مصاف بجست و جوی قابوی وقت و انتهاز فرصت کم فرصتی بودند این مایه مردم قلیل را بکام خود دیدند - ازین عالم نامردمی بل نامردی بر خویش پسندیده باتفاق یکدیگر از همه جانب بر ایشان حمله آورگشتند - و چون ایشان دیدند که معامله بدینجا کشید دانستند که عنقریب بخویشان خود می پیوندند دل بر مرگ نهاده کشاده پیشانی کمر همت بستند - و از اسبان فرود آمده دست و بازو به کشتش و کوشش برکشودند - و بسی مرد و مرکب از آن نامردان مردود بر خاک هلاک انداخته لوای بلند نامی افراختند - و بعد از ادای حق مردمی و مردانگی از همراهان همگی جان در راه حلال نمکی داده نیکنامی جاوید عوض گرفتند - چون خانخانان باوجود قلت اولیای قوی صولت از دار و گیر اعدای دولت گزیری نداشت بهوپت برادر زاده رانا را با مردم او بمواجهه یاقوت نامزد ساخت - و خود دل بر فتح آسانی بسته بازو به عدوبندی برکشاد - و مسرعی نزد جگراج فرستاد که باشتاب باد و سحاب خود را از دنبال بامداد رساند - قضا را درین اثنا جگراج را قضیه هایلله پیش آمده مغاک شکسته بغایت هولناک و پهناور حایل راه شده بود که گذشتن از آن امکان نداشت - درین صورت میه سالار راجپوتان را به سخنان عاطفت آمیز و کلمات عبرت انگیز سرگرم ستیز و آویز ساخته دلیرانه بر قلب لشکر مخالف زد - و از صدمه باد حمله شیران شرزه لرزه و تزلزل در ارکان ثبات قدم مخالفان افتاده دیگر امکان توقف و مجال استقرار در مکان آنها را نماند - مگر چندی که سر به بدناسی فرار فرو نیاورده بزبان دهی ستان بر چمه راجپوتان از دهان زخم خیرباد جان گفتند - قضا را درین اثنا از آنجا که کارگریهای بخت موافق و یاوریهای اقبال مساعد است که بنابر حسب ظاهر بحسن اتفاق زبان زد میگردد آبکندی عمیق تنک گذار بر سر لشکر شکسته آمد و ازین راه توزک افواج ایشان برهم خورد - درین حال دلیران فرصت وقت یافته قوشون یاقوت بدبخت را در میان گرفتند - و حبشیان سیاه کار تیره روزگار را رعایت حق نمک آن نمکحرام کافر نعمت دامنگیر شده در حمایت و نگاهداشت او قطعاً فرو گذاشت

نمودند - کهیلوجی و عنبر و عادلخان نیز داد کوشش داده با محمد علی و برادرزاده‌های او زخمهای کاری و جراحتهای منکر برداشتند و در آخرکار رو به هزیمت آورده سر خود گرفتند - و یاقوت فرتوت اجل رسیده خدا گیر که همگنان او را در میان گرفته بودند آخرکار سردر کفران نعمت گم کرده با بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر از پا درآمد - و دیگر باره عموم حبشیان بر سر بیرون بردن لاش او هجوم نموده ثبات قدم ورزیدند - و دکنیان نیز در صدد مدد ایشان شده با اتفاق حمله آورگشتند - راجپوتان حمیت شعار حمایت یکدگر کرده بمقام ممانعت و مدافعت مخالفان درآمدند و بر سر این معنی نهایت پا افشردگی نمودند - و باز دیگر کارزاری صعب بمیان آمده مصافی عظیم روی داد - و در آخر الامر به عنایت الهی غالب و قاهر آمده مقهوران را شکست فاحش دادند - چون آن تیره درونان کاری نساخته نومید از معرکه بیرون تاختند بکه تازان راجپوت تا نیم کروه رسم تعاقب بجا آورده گروهی انبوه را روانه دارالبوار ساختند - چون اولیای دولت قاهره را باوجود کمی ایشان و کثرت آن تباہ اندیشان ازین دست فتحمندی دست داد - خصوص سزا یافتن یاقوت کافر نعمت که بتازگی سرمه چشم کوتاه نظران حق ناشناس و سرمایه بصارت و بصیرت بی بصران ناسپاس گردید سپه سالار با سایر سران شکر کنان و سپاس گزاران برگشته همعنان فتح و نصرت آسمانی دو گهری از شب گذشته به معسکر اقبال جاودانی نزول نمود -

روز دیگر همیراو و عبدالله سوانی و خداوندخان و سیدی سالم به رهنائی اختر بخت کارفرما کار کرده خود را بادراک سعادت عظمی بندگی درگاه والا نزدیک ساختند - و حلقه بر در دارالفتح عبودیت که فی الحقیقت مفتاح ابواب سعادت است زده راه این مقصد اقصی که در معنی شاهراه نجات دارین است کشوده بموکب اقبال پیوستند - در همین تاریخ یک پیر از روز سپری گشته خانخانان بملچار سید علاول شتافته اراده نمود که لقب شیر حاجی باره مهاکوت را که چندی پیش ازین خالی ساخته بیاروت انباشته بودند آتش دهد - قضا را فتح خان ازین قضیه آگاهی یافته آتش در جان او افتاد و دود از نهادش برآمد - و بی توقف تو کوبندت

وکیل خود را نزد سپه سالار ارسال داشته از روی تضرع و نیاز پیغام داد که چون پیش نهاد خاطر و قرارداد اندیشه این عقیدت کیش ارادت پیشه آنست که به تسلیم کلید قلعه ابواب امن آباد نجات و دارالسلام سلامت بر روی روزگار خود و اهل حصار کشایدان سب آنست که آتش زدن نقب را امروز موقوف دارند - و سبب تعویق و تاخیر یکروزه قرارداد مذکور آنست که این آشفته روزگار از روی بیچارگی و اضطراب با سرداران عادل خان عقد وثیقه عهد و پیمان را بروابط ایمان غلاظ و شداد برین جمله توثیق داده که بی استصواب ایشان در سایر ابواب خاصه درباب مصالحه و معاهده مداخل نناید - بنابر آن امروز وکیل خود را نزد ایشان میفرستد و حقیقت تنگی کار متحصنان بسبب شدت ضیق طریق تعیش که از طول مدت محاصره و قلت غله و کثرت عسرت و وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بی مبالغت و تحاشی ابلاغ نموده اظهار سایر اسرار مضمره و افکار مضمره به عمل می آرد - اگر آن باطل متبیزان نیز برسر راه صلح درآمده ازین در درآیند بهتر و الا بهانه عدم ایصال رسد و آذوقه کافی و رسانیدن مدد نافع که از شرایط محافظت عهد معهود بل عمده ارکان بیعت مقصود بود سبب تجویز نقض عهد و نکث عقد می سازد - و خود مبانی صلح و صلاح را تشییع داده مفاتیح بست و کشاد قلاع می سپارد - خانخانان پناز آنکه روایح راستی گفتار از پیغام او استشمام نموده خاطر نشان و دل نشین خود ساخت که مدعای او از استدعای مهلت یک روزه دفع وقت و توقع فوت فرصت بل ترصد وقوع آفات تابعه تعویق و تاخیر که مستلزم درست نشستن نقش مراد بر تخته مکر و تزویر است - لاجرم ابواب اختیار و امتحان مفتوح داشته جواب باز داد که اگرچه از تاخیر اراده مصالحه که موقوف بصلاح و صوابدید مراری شراندیش باشد بوی خیر نمی آید ولیکن از باب اتمام حجت ترک پرخاش و ستیز نموده یک امروز دیگر نیز به صبر و شکیب میگذاریم - و فتح خان اگر در مقام نصب منصوبه دغا و فریب و قرتیب مقدمات رنگ و نیرنگ نیست می باید که از سر حمله وری و افسونگری در گذشته پسر خود را به معسکر اقبال ارسال دارد - و اظهار صدق گفتار خویش نموده ما فی الضمیر خود را درین ضمن به ظهور آورد -

و چون پیغام بدو رسید و از فرستادن پسر اثر ظاهر نه شد باشاره سپه سالار آتش درنقب زدند و تمام یک برج با پانزده گز باره یکبار بهوا پریده گذارگاهی در نهایت کشادگی و پهناوری کشاده شد و عمده اراده هواخواهان بر طبق دلخواه از قوه به فعل آمده اصل ماده یورش آماده گشت - دلیران شیردل درین یله نیز از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی ابا و محابا مسندروار در آن بحر زخار آتش بی زینهار غوطه خوردند - و مطلقا بغلوله توپ و تفنگ و بادلیج و ضربزن و حقه باروت و امثال آن که متواتر ماندند ژاله ابربهاران در باران بود مقید نگشته خود را بدرون انداختند - چون آن حصن حصین نیز بمفتاح اقبال کارکشائی و طالع ارجمند خدیو آفاق گیر عدوبند مفتوح شد و خاطر همگنان من جمیع الوجوه جمع گشت وقت محاصره دیگر بارها شده هنگام اتمام مقدمات فتح باقی حصون در رسید - سید علاول و سنگرام و یولم بهادر که بیرون شیرحاجی بر کنار خندق ملچار داشتند باستصواب رای صواب آرای سپه سالار در درون قلعه به پرداخت ملچار پرداختند - و در پایان همین روز بهروزی اندوز سایر مقهوران از سمت چارتیکری باراده مقابله بهادران عسکر فیروزی اثر نمایان گشتند - و از کمال کوتاه نظری بر پلنگان شیراوزن و هزیران مردافکن که بی ناخن زنی هلال پیوسته با چرخ در جنگ میزنند و بدون گزاره از سمت راس ایشان دمبدم باماه و سیاره بر سر پر خاش میروند چشمک تحریک جنگ زدن گرفتند - چون ازین کاوکاو بیجا که شیوه اجل رسیدگانست سپهر کین توز بی مهر را به قهر خود چون پیانه زندگی خویش پر کردند - و بانگیز کوشش خویش که شیوه خون گرفتگان است چنگ و دندان گرگ اجل را که همه تن خارخار خون ریز است بستیز خویش تیز ساختند - درین حال خانزمان و نصیرخان و چندی دیگر از امثال آن بسبیل مقاتله و مجادله بنابر صواب دید خانخانان روبروی آن دو رویان ده دله خاصه مراری و رندوله شدند - چون روز عمر آن تباه کارا نسیاه روزگار را هنگام شام آمده بود و کواکب اجل^۱ آن ستاره سوختگان قریب به غروب مرگ و مشرف بر وبال هلاک

شده بود چهار گه‌ری از روز مانده بهادران فیروزی نشان عنان ریز جلو انداخته بیک دفعه بر ایشان اسپ تاختند - و بیاد حمله صرصر اثر دلیران که پیوسته در پی شگفتانیدن گل فتح است آن مشتی فرقه تفرقه اثر که از بیم غنچه شده هانا نقطه خال صفحه روی میدان بودند همگی مانند پرچم بر خم سلسله مویان تار تار گشته برنگ خال از یک دیگر دور افتادند - درین پراگندگی چندین آدم و اسپ ایشان بدست یغائیان سپاه ظفر پناه درآمد - و یکه تازان مرکب سعادت را شب هنگام بمضرب خیام نصرت سالم و غانم معاودت روی داد -

از سوانح نمایان دولت پایدار ابد پایان که درین احوان اتفاق افتاده رفتن مال و منال و عرض و ناموس و بنگاه و عیال ساهو مخدول و رندوله مقهور است - و مسبب ظاهری و علت صوری این معنی سوای کارگری اقبال این بود که چون پسر محمدا رخاں نظام‌الملکی که او نیز در آن خانه خطاب پدر یافته بود و اختیار کشاد و بست قلعه نباقی از قلاع حصینه دکن که در نواح کالنه واقع است بدست او بود - از روی به اندیشی و راه بهبود خواهی خویش خواهان ادراک سعادت عبودیت مالک رقاب ملوک عالم گردید - و آرزوی بندگی درگاه سپهر اشتباه حضرت بادشاهی در خاطر راه داده این معنی را بخانخانان آنها نمود - خان کامگار غائبانه او را بمراحم و عواطف بادشاهانه استظهار بخشیده سرگرم انصرام پیش نهاد این اندیشه نمود - او باین امیدواری از حصار مذکور به قلعه کالنه آمده پیغام گذاری زبان آور نزد خانخانان فرستاد که این به اندیش امیدوار بنابر گفته و پذیرفته سپه سالار نامدار از قلعه نباقی تا به کالنه آمده مترصد است که بنابر تصدیق قول خود کلید حصار مذکور را بهر که اشاره نمایند تسلیم نماید - بعد از آنکه فروغ صدق قول این دولتخواه بر ضمیر منیر دولتخواهان پرتو افکن گردد بمو کب سعادت گراید - خانخانان بنابر مقتضای خیرخواهی اولیای دولت بادشاهی مزید مهربانی نسبت بدو منظور داشته جواب داد که چون درینولا بیضاپور بنگاه رندوله و ساهو شده اگر از راه اظهار جانسپاری و سربازی بدانجا ترک تازی نموده دستبردی نمایان نماید درین صورت دست آویزی شایان برای ادعای دولت خواهی خود و

وسيله متين بجهت درخواست بندهای درگاه در باب او بهم رسانیده خواهد بود و این معنی باعث امیدواری کلی او خواهد شد - محلدار خان این معنی مقدر را که از روز نخست از خدا خواسته بر سر موضع مذکور تاخت آورد - و از آنجا که حسن اتفاق بآسانی باعث نشست نقش مرادی چند می گردد که از آن دست نقشهای درست بزور دست و نیروی بازو نه نشیند درین نزدیکی زن و دختر ساهو را با خزانه و نفایس او از جنیر به بیضاپور آورده هانجا مکتون و مخزون ساخته بودند - بجملاً جمله اینها بدون ممانعت و مدافعت احدی از احاد چنانچه بانگوله خصوصیات خصوص درین مرتبه آسانی قرار داد خاطر او نبود بالتام بدست محلدار خان و همراهان او درآمد - و مبلغ یک لک و پنجاه هزار هون نقد باجناس گرانمایه و چهار صد سر اسب از ساهو و دوازده هزار هون از اسباب رندوله سوای آنچه خان مذکور به قبضه قبض و ضبط در آورده بود بدست تاراجیان یغما پرست افتاد - و بشامت نخوست و بدسگالی ازین دست خرابی عرضی و مالی بدیشان رسیده خذلان زده جانی و مالی گشتند - چون حقیقت کار به سپه سالار رسید آفرین نامه متضمن بانواع تحسین و استحضار بخان مذکور نوشته ارسال داشت - و اوحسب الاستصواب خانخانان عیال ساهو را به جعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود روانه دولت آباد شد -

از سواخ عسکر اقبال چون بنا بر سعی جمیل وجهد مشکور نصیری خان نقب حصار کالاکوت که اهتمام تمام آن بعده تعهد او بود در عرض سه روز تمام شد سپه سالار نامدار از راه عاقبت نگری و خاتمه اندیشی بخاطر آورد که زینۀ چند ترتیب دهد که اگر بالفرض بحکم اقتضای قضا چنانچه بعضی از اوقات رو می دهد آتش بیاروت در نگبرد یا حسب المدعا کارگر نیفتاده رخنۀ دیوار بر وفق دلخواه بکشایش نگراید هنگام یورش از آن نردبانها بدیوار حصار بوز آیند - بنا بر آن آتش دادن نقب در تاخیر افتاده روز سی و یکم خورداد قرار یافت تا درین عرض زینۀ پایها مهیا شود - چون درین حال فتح خان از قرارداد مذکور بمیعاد مقرر خبر یافت و قطع نظر ازین معنی کزده می دانست که آن حصار نیز عنقریب مفتوح شده مال و جان و ناموس او و نظامالملک عرضه فنا و زوالست ناچار

عبدالرسول پسر خود را نزد خانخانان فرستاده زینهار خواه و امان طلب آمد - و از روی جزع و ضراعت چنانچه مقتضای حال و لازمه وقت شفیع انگیزان شفاعت طلب است پیغامهای عجز آمیز و رقت آمود در باب خود و بی نظام داده بهمه ابواب اظهار خجالت و ندامت تمام نمود - و از خسارت و غرامت کردهای ناکردنی خویش خصوص جرأت و جسارت نسبت باولایای دولت روز افزون که همگی نتیجه افسانه افسون و مکر و دستان کج اندیشان و ناراستان و ثمره قریب و دمدمه غرض پرستان و فتنه اندوزان بود شکایت تمام بظهور آورده التماس اغماض عین از کوتاه نظریهای خود و امان مال و جان و عرض و ناموس و خان و مان بدست آویز تسلیم مقالید باقی قلاع نموده دم نقد سهلت هفت روز برای نقل و تحویل اهل و عیال خود و بازماندگان غنبر پدرش و مردم نظام الملک از سپه سالار درخواست - و عبدالرسول اعز و ارشد اولاد خود را که بجهت اطمینان خاطر اولیای دولت و توثیق گفته و پذیرفته خود در باب پاس عهد و وفای وعده ارسالداشته بود توقف او را بطریق وثیقه مقرر نمود - بجملاً بحکم آنکه سپه سالار میدانست که محرومی حاجت خواه مقرون برضای جناب الهی نیست - و یاس ارباب امیدواری خصوص امان طلبان زینهاری مرضی خاطر اشرف نه ، لاجرم بجهت تحصیل رضامندی حضرت خداوندی و خوشنودی و خورسندی ولی نعمت حقیقی و خدای مجازی خویش که ذات اقدس آن حضرت بالذات مقتضی اعفاء ارباب استشفاع و اعطاء امان باصحاب استیان است خصوص درباب زینهار جوی اهل اسلام و ایمان - لاجرم بر پیچاگی و انکسار و اضطراب و اضطرار او رحم نموده نخست او و سایر متحصنان را بمال و جان و عرض و ناموس امان داده خانمان بر همگنان مسلم داشت - آنگاه بنابر پیروی طریقه مسلوک آن پیشوای سلاطین حال و استقبال که کاسروائی نیازمندان و قضای حوایج محتاجان و بخشش مال و بخشایش جان مقتضای طبع فیاض آن حضرت است درباره او به جان بخشی تنها بسند نه نموده و اکتفا بمجرد عفو نکرده بمحض دادن امان از خود خورسند نگشت - و چنانچه دستور مقرر و آداب معهوده آن قدردان ارباب کرم و قبله کرام است ابواب بخشش و بخشایش

در هر باب بر روی او مفتوح داشت - و سایر مدعیات او خصوص باربردار و مراکب و مدد خرج سرانجام نموده مجموع فیلان و شتران خود را با چند پالکی و دو نیم لک روپیه بار بر همان فیلان و شتران کرده بجهت او فرستاده و داد درمانده بخشی و عاجزنوازی داده داد و دهش را آئینی دیگر نهاد - فی الواقع کدامین کرم پیشه جز اولیای دولت پایدار مراتب نوازش دشمن را بدین پایه رسانیده که بعد از بخشایش جان بدشمنان جانی و اعدای دولت جاودانی بخشش را این مایه رسائی دهد که پیل بالا درهم و دینار بر بالای نیل بار کرده بدیشان بخشد -

ملخص سخن چون فتح خان ازین دست قلعه کشائیهای کریمانه بعد از آن مایه عدو بندیهای رستانه مشاهده کرد در حال مفاتیح سایر قلاع و حصون را نزد سپه سالار فرستاده بزودی شروع در نقل و تحویل احوال و احوال و اهل و عیال خویش و نظام الملک و سایر متحصنان نمود - و بست و کشاد همگی دروازه را بدست معتمدان سپه سالار داده خود با نظام الملک و جمیع منتسبان و همگی درونیان در روز دوشنبه ششم تیرماه الهی از قلعه بیرون آمد و یکباره جمیع حصون و بارها با قریب یکهزار توپ خورد و کلان و سایر اسباب مایحتاج قلعه داری بتصرف اولیای دولت و تحویلداران سرکار خاصه شریفه درآمد - و سپه سالار نامدار و مجموع اولیای دولت پایدار داخل قلعه شده نخست در مسجد جامع دولت آباد که از کثرت اجتماع عساکر جهانگیر در آنولا مصر جامع شده بود دعای ازدیاد دولت ابد بنیاد بجا آوردند و خطبه عروس ملک هفت کشور بتازگی بر فراز منبر سدره پایه برخواندند - و ملایک هفت آسمان در نهم درجه منبر نه پایه سپهر برآمده خلود جاه و جلال صاحبقران دوم در طی دعا استدعا نمودند - در آن میانه جبرئیل امین امین گوی و دعا طلب آمده مزید جاوید دولت و اقبال این دولتکده عظمی که مطلب عمده اهل آسمان و زمین است از درگاه بخشنده بی منت درخواه نمود - امید که دولت ابد قرین این صاحبقران کشورستان چنانچه بحسب طول از هندوکوه بدخشان تا جبال کامرود کوچ و آسام که در جوار ختا واقع است فرو گرفته - و بحساب عرض از قندهار و غزنین تا قندهار دکن را بمحوزه اقتدار

در آورده - عنقریب قاف تا قاف آفاق یعنی قیروان تا قیروان را مانند مهر انور که از کشور خاور تا اقلیم باختر را بزیر تیغ و نکین دارد به تحت قصر در آورد : بیت

این دعائیست که بر اوج فلک نارفته
کندش لطف الهی بقبول استعجال

بجمله عرضداشت سپه سالار متضمن بشارت فتح و فیروزی اولیای دولت نصرت روزی و مؤدۀ کشایش حصاربند دولت آباد روز تیر از ماه تیر که بنابر رسم معهود هر سال انجمن حضور پرنور باذین جشن عید گلابی زینت پذیر بود و بندگان حضرت در عین کام بخشی و کامیابی سعادت افزای بیت الشرف سریر و خلافت بودند رسید - و هوا خواهان دولت کده جاوید مصیر رحوم مبارکبادی دو عید سعید یکجا بجا آورده اهل سور و سرور نوای شادی بذروه چرخ رسانیدند - حسب الامر عالی گورکۀ دولت والا را بنابر رسم شادیانه بنوازش بادشاهانه نواختند - همدین انجمن فردوس آئین بادشاه دنیا و دین بتازگی بر سر حق گذاری بندهای وفادار و بهادران جان سپار آمده نخست سپه سالار را بعنایت خلعت خاصه با نادری تکمه لعل و مروارید و شمشیر مرصع و دو اسب خاصگی محلی بزین زرین با ساردول نام فیلی مزین به یراق نقره و پوشش مخمل زربفت و ماده فیلی دیگر سرافراز ساختند - و خان زمان و نصیری خان را نیز از مرحمت خلعت و اسب و فیلی برنواخته همگی را بدست سید لطف علی بخاری ارسال داشتند - و نصیری خان را بخطاب مستطاب خان دورانی کامل نصاب بلند نامی و کامیاب شادکامی ساخته مرتبه منصبش را بپایه پنجهزاری ذات و سوار از اصل و اضافه رسانیدند - و مساعی جمیله سایر بندهای درگاه که هر یک درین یساق توفیق تردد یافته مصدر امور نمایان شده بودند مشکور افتاده همگی منظور نظر عنایت گردیدند و هر یک مزاور حال و قدر سرفراز شده نتیجه نیکو بندگی یافتند -

چون درینولا که این مهم اهم بانصرام رسیده پیش نهاد خاطر بر وجه احسن بپایان رسیده بود و کار بمذعا و روزگار بکام اولیای دولت ابد فرجام گشته همگی کامیاب و مقضی المرام شده بودند و اعداء این دولت کده جاوید

بنیاد لله الحمد بالتام مقهور و مغلوب و مخدول و منكوب گشته - چنانچه بالفعل در سرحد ممالک جنوبی کاری نمانده بود که بخیریت و خوبی سرانجام نیافته در حیز قوه مانده باشد - با این معانی بهادران جان سپار اخلاص شعار در مدت محاصره قلعه دولت آباد که از آغاز تا انجام چهار ماه کشیه انواع تعب و مشقت و مضرت و اضرار کشیده بودند - خصوص به علت عسرت و تنگنی معاش که از رهگذر قلت آذوقه ناشی شده بود - معینا مدت مذکور را پیوسته در معارک بمقابله و مقاتله غنیم که بنابر حساب عدد و حسب عدت بمراتب متعدده از اهل وفاق بیش در بیش بودند گذرانیده همه جا بمحض تلاش و کوشش فایق آمده بودند - و با این معانی اغلب اوقات به نوبت همراهی عملیه کهی گزیده مکرر برای رسانیدن رسد از دولت آباد به برهانپور که نزدیک بصدکروه رسمی است آمدو شد مینمودند - چنانچه بی ارتکاب تکلف میتوان گفت که پای راکب درین مراتب از خانه زین بر روی زمین نرسیده باشد و پشت مراکب زین دار در کل روی جل ندیده - بنابر آن رای صواب آرای سپه سالار برین جمله قوار گرفت که نگاهبانی حصار دولت آباد و مضافات آنرا یکی از سرداران کارگذار جان سپار سپرده خود با باقی بندها که از کفایت پاسبانی قلعه فاضل اند و فتح خان و نظام الملک را همراه گرفته متوجه برهانپور شود - و چندی در آن مقام امن و سرور آرمیده فارغبال و خوشحال قرار گیرد تا سپاهیان نفسی چند با سودگی برآورده ستوران را آسایش دهند - و بر طبق این دستور صواب اساس که موافق قانون خرد آئین سلاطین آفاق گیر کشور کشای است کاریسته از سر نوبعدوبندی و اقلیم کشائی درآیند - بالجمله چون ارباب وفا و وفاق در آن مهم دشوار و یساق شاق سختی بسیار و مشقت بیشمار کشیده بودند و معینا در قلعه آذوقه نبود که آنرا سرمایه قلعداری توان نمود لاجرم کسی از دلیران بی گره جبین به قبول این امر صعب مبادرت نمی نمود و متصدی تعهد و تکفل این کار دشوار نمیشد - درین حال خان دوران که ارادت صادق از اکثر فدویان دیرین و نصیریان اخلاص آئین بیش و از رهگذر قدم خدمت و صدق عقیدت هزار قدم در پیش بود بکشاده پیشانی تقدیم این

خدمت بر خویش گرفته از روی صدق ارادت گم همت فرا پیش نهاد - و چون خانخان خان مشارالیه را سزاوار این اسر دشوار سخت هنجار دیده دانست که اقدام باین مهم کاینبغی از دست خان مذکور می آید - و معمدا جمعیت نمایانی که شایان سرکردن این کار باشد نیز دارد - چنانچه باوجود این مراتب در آن یساق دو هزار سوار جرار کار طلب کار گذار موجود همیشه همراه داشت - ازین رو دیده و دانسته این خدمت را بدو گذاشته سید مرتضی خان و چندی دیگر از ارباب منصب والا را بهم راعی او بازداشت - و خود با خانزمان و دیگر سرداران فتح خان و نظام الملک راه همراه گرفته متوجه مقصد شد - و در عرض راه فرقه تفرقه اثر بیجاپوری، همه با از دور خود نمائی نموده مراسم شوخ چشمی بجا می آوردند - چون تنی چند از بهادران موکب اقبال باهنگ گوشال ایشان جلو می انداختند جای خود را گذاشته بهای ادبار بودای فرار می ساختند - و در طی بعض ترکناز کار شان از دستیازی بسر بازی نیز میکشید - چنانچه تاناجی دورویه از جمله سرداران عمده عادلخان درین میان به قتل رسید - چون نواحی ظفر نگر سر منزل سپاه ظفر دستگاه گردید بنابر آنکه ذخیره بسیار در آنجا انبار شده بود و خیل بنجاره بيشمار بموجب طلب خانخانان و سزاوالتی متصدیان برهانپور از نزدیک و دور در آنجا جمع شده اراده داشتند که بهمراهی لشکر بادشاهی به برهانپور بروند و چون خبر رسیدن ایشان پیشتر رسیده بود ازین رو نرخ غله رو بارزانی آورده بود - لاجرم سپه سالار رفاعیت عسکر منصور منظور نظر داشته چندی قرار توقف در آن جا داد - درین حال مراری و باقی مخدولان انجمن کنگاش آراسته رای فساد بنیاد شان بر آن قرار یافت که از سر ستیز و آویز در گذشته بدست آویز عجز و نیاز در دامن طلب صلح و صلاح آویزند - و شاید که ازین پی به سر منزل عافیت و سلامت برده ازین در ابواب امن و امان بر روی روزگار خویش کشایند - بنا برین فرهاد پدر رندوله را برای درخواست این استدعا به لشکرگاه بندهای درگاه فرستادند - و بحکم آنکه خردمندان گفته اند که گفته و پذیرفته غداران وثوق و اعتاد را نشاید و پیمان مردم بی دیانت و عهد مکاران ناستوار زینهار خواه که از عدم دین

و ایمان ناشی میشود اگرچه مؤکد بایمان باشد مانند نفعه گل و نشاء مل
دمی بیش نیاید - آن نوئین حکمت منش خرد آئین مطلقاً عهد آن
کم فرصتان بد عهد را محل اعتبار نشمرده اصلاً قبول معاهد نمود -
و پی بمقصود آن مطرود چند برده فرهاد را که مدار کار بنیاد فریب
و دستان نهاده دامستان مکر و فریب می سرائید و افسانه افسون و خدعه
میخواند نیل حرمان بر رخسار کشیده علی الفور بی نیل مقصد بازگردانید -
آن کوتاه نظری چند باندیشه دور و دراز تا دولت آباد یکسر
شمتافته بخاطر جمع در هان ملچارها که بهادران عسکر ظفر آثار ساخته
فرصت هدم آن نیافته بودند جای گرفتند - و خاندوران درین آوان که آن
کوتاه فطرتان دراز امل بد عمل به فکرهای دور از کار دور دایره قلعه
را چنبروار درمیان گرفته آن آهنگ خارج داشتند که این حصار خیر آثار
را بزور دست و ضرب بازو فتح نمایند مکرر از حصاربند برآمده بضرب تیغ
بیدریغ آن مخذولان را تنبیه و تادیب بلیغ نمود - و بنابر آنکه رعایای
پرگنات دولت آباد و نواحی آن بعلت درست عهدی و حسن سلوک همگنان
از سردار و احاد سپاه ظفر پناه آرمیده دل و مطمئن خاطر شده می دانستند
که من بعد سروکار باولیای دولت پایدار دارند غله بسیار به فروختن
آورده بودند - متحصنان در مضیق محاصره از رهگذر کمی آذوقه تنگی کمتر
کشیده حال شان بعسرت نکشید - و چون خانخانان از دلیری غنیم خبر
یافت مصلحت در چشم نمائی بدان خیره نظران دیده اواخر ماه تیر
با لشکر بسیار و حشم پیشار با آذوقه بیدرتنگ از ظفرنگر متوجه دولت آباد
شد - و دکنیان ازین معنی آگاهی یافته از فتح قلعه نومید گشته بیشتر
عزیمت هزیمت در لباس معاودت نموده بودند لاجرم دیگر مقید به هیچ
چیز نه شده باشتاب تمام متوجه بیجاپور شدند - چون خانخانان که درین
ایلغار از برید سریع السیر صرصر و پیک تیز تگ نظر قصب السبق سرعت
و عجلت در ربوده بود به قصبه تری گانو رسید هانجا قضیه ناگزیر اهل
نفاق را شنیده بمقتضای وقت هزیمت غنیم را غنیمت عظیم شمرده
تصویب رای به معاودت برهانپور نموده ده هزار گاو غله بار را با خان زمان
روانه دولت آباد نموده ناکید کرد که بعد از رسانیدن غله زود برگردد -

مجملاً سپه سالار بعد از ورود برهانپور بنابر غور اندیشه خوض پیشه کم خردی فتح خان و خرد سالی نظام الملک را پیش نظر عاقبت نگر داشته از روی احتیاط هر دو را نظربند نگاهداشت - و جمعی را به نگاهبانی برگذاشته بمقتضای پیمانی که درباب عدم تصرف در اموال او بسته بود عمل نموده همگی اینها را بارباب امانت و اصحاب دیانت سپرد - چون درینولا امر عالی از روی عنایت تمام درباره خان دوران یرین جمله زیور صدور یافت که سید مرتضی خلف صدر جهان را که از خانه زادان معتد درگاه است در قلعه گذاشته خود بر جناح استعجال بصوب صوبه مالوه که ضبط آن بعهده او قرار یافته برگردد - لاجرم حسب الحکم پنجاه هزار روپیه برسم مدد خرج تسلیم خان مذکور نموده و قلعه را بدو سپرده در عرض دوماه داخل برهانپور شد -

از موانع نمایان دولت ابد پایان که درین احیان از عرضداشت راجه بهارت مرزبان ولایت تلنگانه بمسامع اولیای دولت رسید فتح قلعه دیگلور است که روزی عسکر منصور شد - بعد از آنکه بولا و سیدی مفتاح حارسان قاعه مذکور مکرر مالشی بسزا یافته بوادی فرار شتافتند - و خود جان بدر برده مادر و دختر و زن نکاحی بولا را با یک زنجیر فیل به قید بهادران دادند - بهمه جهت فتح روزی روزگار هواخواهان شده ازین عالم حصاری بدست آمد - بیست و هفتم تیر عنایت الله ولد قاسم خان و بهادر کنبو از بشکاله رسیده سعادت زمین بوس درگاه حاصل کردند - و سه زنجیر فیل از عنایت الله و دو زنجیر فیل از بهادر داخل فیل خانه شد -

هم درین روز سایر اسیران فرنگی هوگی بندر که همگی از خورد و کلان اناث و ذکور چهار صد تن بودند از نظر انور گذشتند - و قاضی و میر عدل حسب الامر بادشاه اسلام پرور ایشان را کلمتین طیین تلقین نمودند - هر که به طیب خاطر و صدق نیت اسلام آورد انواع عواطف درباره او مجذول افتاده براتبه مقرر رسید - و از آنانکه بنابر فرط تساوت قلب و شقاوت جبلتی ازلی ازین سعادت عظمی اختیار حرمان نصیبی نمودند نیز چند تن یکی از امرای عظام سپردند - که همگانرا در مضیق مطموره زندان محبوس داشته به تهدید قتل و تنگی هوس درباب قبول اسلام مکلف

و مجبور سازند - اگر کسی را این سعادت روزی شود حقیقت بعرض رسانیده روزیانه برای او بگیرند - باوجود این پایه اهتمام بادشاه اسلام اثری برین مراتب مترتب نشد و اکثری از تنگنای حبس به بش‌المصیر سعیر شتافتند - و قلیلی این درجه والا و پایه جلیل دریافتند - و چون سایر اصنام و اوئان آن گروه نابکار که کار فرنگ بل رشک کارنامه مانی و نگارخانه ارژنگ بود بنظر انور درآمد از آنجمله آنچه صور انبیا علی نبینا و علیهم السلام بود حسب الامر اشرف در آب جون غرق کردند و باقی شکسته و حریق گردید -

بیست و پنجم امرداد مزاج و حاج آن فرازنده تخت و افروزنده تاج از قاب عارضه تب و گرائی سر که از رهگذر اختلاف هوای برشکال رو نموده بود افروخته شد - و ازین رو عالمی سراسیمه گشته سر رشته قرار و آرام از دست دادند - و سوء المزاج شریف آن جان جهان کالبد جهانیان را با جان سرگران ساخت و نزدیک بود که همگنان از فرط غم و وفور الم قالب تهی کنند - و ابن مایه تلخ کامی طبایع و عافیت دلها و آرام شکر آب ناسازی انگیخته کار بدان کشید که دیگر بیکدیگر ن سازند - بمجلا درین حال خورد و بزرگ و صالح و طالح دست از کاروبار کوتاه کرده جهت دعای جاننداری پندگان حضرت پادشاهی بدرگاه جناب الهی برداشتند - بکرم الهی بعد از سه روز عافیت عاجل و شفای کامل حاصل

(۱) در نسخه (ل) این سطور زاید رقم شده : و شفای عاجل و صحت کامل آنحضرت از شفا کده عنایت الهی طلب نموده در باب مزید عمر و دولت جاوید آنحضرت مراسم استدعا بجا آوردند - و مقارن دعای دفع این بلا و کرب کروییان عالم بالا لب بآمین کشوده ساکنان ملاه اعلی برای برآمدن برآمد این مطلب اجابت طلب آمدند - و عالمی در دعای خیر که خیر عالمی را لازم دارد داد دعاگوئی و فاتحه خوانی و اتمام ختات قرآنی داده از در اقسام خیرات و تصدقات و انواع انفاق و ایثار درآمدند - و ازین راه نیز استشفای نموده حلقه استجاب بر در اجابت و باب قبول زدند - و عاقبت دعا مقرون انجاح شده از دفع سوء المزاج حضرت صاحبقران ثانی که اصلاح گیتی در ضمن آن مندرج است ارجاء عالم امکان باز و از حالت فساد قرین صلاح و سداد گردید - قوایم طبایع و قواعد ارکان که وهن و فتور بدان راه یافته بود دیگر ثبات و قرار گرفت - چنانچه بعد از سه روز الخ -

گشته اطبای پای تخت به خلعت های گرانمایه و انعام چهارده هزار روپیه نقد مرفراز گردیدند - و مبلغ یک لک روپیه که شاهزادهای والا گهر و امرای نامور برسم تصدق آورده بودند حسب الامر عالی بر نیازمندان گیتی قسمت یافت - و مبلغ پنجاه هزار روپیه که بیگم صاحب و سایر پرستاران محل سلطنت و مخدرات امرای عظام برسبیل صدقه در درون شبستان خلافت فراهم آورده بودند بزنان بیوه بی روزگار مرحمت شده مرهم کافور درهم موجب راحت ناسور جراحت فقر و فاقه گشت - و قرص کهربای زر در مزاج دل خستگان حزین مرض احتیاج خاصیت شربت دینار بهم رسانیده باعث رفع خفقان قلق و اضطراب نیاز و ضربات پریشانی روزگار گردید - دوم شهرپور سیف خان صاحب صوبه اله آباد شرف ملازمت دریافته هزار مهر و هزار روپیه بطریق نذر گذرانید -

توجه والای بادشاهزاده نامدار شاه شجاع حسب الامر اقدس ارفع اعلیٰ بسمت جنوبی بآهنگ تسخیر بلاد دکن

چون اکثر ملک دکن به تحت تصرف و تملک این مالک رقاب سلاطین روی زمین مانند اقطار اقالیم خاور و باختر بزیغ و نگیب مهرانور درآمد - و از فتح دولت آباد که دارالملک و کرسی آن بقعه و شاه نشین آن رقع است وهن و فتور و مستی و قصور در ارکان قرار و استقرار دکن افتاده تزلزل در بنیاد تمکن و بنیان تمکین دکنیان راه یافته بود بنابر آن قده دولت خواهان مهابت خان در باب تسخیر بقیه ملک نظام الملک و بیجاپور مکرر در عرض عرایض بدرگاه والا رقم نموده از راه خیر اندیشی معروض داشت که چون از لشکر کومکنی این صوبه بنابر کشیدن یساق های شاق درین تازگی و زودی عدوبندی و کشور کشائی کمابغی متمشی نخواهد شد مناسب صلاح دولت آنست که بزودی هرچه تمام تر افواج بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده بالفعل قوی نیرو و تازه زور اند بسرداری یکی از شاهزادهای نامدار با سایر

اسباب جهان کشائی باین صوبه ارسال یابند - لاجرم بندگان حضرت نیروی بازوی خلافت کبریٰ دویمین رکن رکن سلطنت عظمیٰ شاهزاده جوان بخت شاه شجاع را بجهت تقدیم این امر عظیم برگزیده از روز یکشنبه ششم شهریور مطابق بیست و دوم ماه صفر ختم الله بالخیر والظفر دو گهری سپری گشته آن برگزیده نظر عنایت را بمنصب ده هزارى ذات و پنجهزار سوار از سر نو قارک کامکاری برافراختند - و از مرحمت عام و نقاره و طومان و طوغ و تشریف خلعت خاص با نادری تکمه زمرّد و مروارید و شمشیر مرصع و گهپوه مرصع و دو اسپ خاصه یکی بزین مرصع و دیگر محلی بزین طلا و رتّه که از روی شگون و راه حسن فال چنانچه مکرر نگارش پذیرفته کشور کشایان این اقلیم در وقت توجه تسخیر سمت جنوبی برای سواری می گزینند و قیل خاصگی با یراق سیمین و پوشش محمل زربفت و ماده فیلی دیگر و عطای مبلغ شش لک روپیه برسم انعام سرمایه اعظام و اکرام بآن عظیم القدر کریم الذات بخشیده والا مرتبه و بلند آوازه ساختند - و بهنگام دستوری همت بر همراهی بدرقه تائید جناب الهی گماشته دست بدعای استدعای فتح و نصرت آن بلند اختر از عطا کده فضل و افضال نامتناهی برداشتند -

از جمله امرای عظام و ارباب مناصب والا سید خانجهان و راجه جی سنگه و راجه بیتهداس کور و اله ویردی خان و خواص خان که درینولا خطاب دولتخانی یافته و رشید خان انصاری و مادهو سنگه هاده و قزلباش خان و سید عالم و چندر من بندیلّه و راجه روزافزون و بهیم را-ور و راجه رامداس و اصالت خان و خلیل خان و یکه تاز خان و جال الدین ولد قمر خان قزوینی و حبیب خان سور و کرم الله ولد علی مردان خان بهادر از همه جهت چهارده هزار سوار از آنجمله هزار سوار احدی و هزارتفنگچی و پیاده بسیار و بندوچی و کماندار با دو هزار سوار دیگر از تائینان امرای حضور بملازمت شاهزاده مقرر گشتند - سید خانجهان به عنایت خلعت و اسپ و قیل و راجه جی سنگه و اله ویردی خان و دولت خان و خلیل خان بمرحمت خلعت و اسپ و بعض دیگر به عنایت اسپ و جمعی به سروپای تنها سرافرازی یافته - اصالت

خان از اصل و اضافه بیایه هزار و پانصدی ذات و پانصد سوار رسیده از تقدیم خدمت بخشی گری لشکر ظفر اثر معزز گردید - و ده لک روپیه از خزانه عامره برای مدد خرج جزئیات در بایست عسکر موید همراه داده یازده لک روپیه از خالصات صوبه مالوه پرات دادند -

بیست و سوم ماه موافق چهارم ربیع الاول صادق خان که از سایر بندهای درگاه آسمان جاه بصدق ارادت امتیاز داشت و کرامت صفات را با خیرخواهی و نیک اندیشی عامه خلق الله جمع نموده بود باندک عارضه راه ارتحال پیش گرفت - بادشاه حق گذار نظر بر حقوق خدمت دیرین آن نوئین ارادت آئین و مقتضای ادای حق اخلاص خالص تازه جعفر خان خلف الصدق او را که مکرر در مقام امتحان و اختیار نقد حسن عقیدت او جوهر درست بر روی کار آورده بود - و زر جعفری ارادت صادق مادرزادش از خلاص آزمون بیغش برآمده از سر نو منظور نظر مرحمت داشتند - و سرمایه اعتبار ابدی و ماده افتخار سمرمدی آن سلسله مهیا و آماده ساخته اخلاف و اعقاب آن مرحوم را تا روز قیام قیامت براسم پرسش باین روش تارک مباهات بر افراشته که بادشاهزاده عظیم القدر بلند اختر سلطان اورنگ زیب بهادر را برای دلدهی و خاطر جوئی او فرستادند که بعد از مراسم پرسش او را با برادرانش بملازمت رسانند - چون همگنان بتازگی این سعادت عظمی یعنی آنجمن حضور پر نور باکمال اعظام و اعزاز دریافتند هر چهار برادر را به ترتیب مراتب قدر و منزلت مقدار شان خلعت داده مفتخر و میاهی ساختند - و از افزایش مراتب مناصب پایه قدر و مقدار همگی بدین موجب افراختند - جعفر خان بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و روشن ضمیر بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عبدالرحمان از اصل و اضافه بمنصب هفت صدی دو صد و پنجاه سوار و بهرام از اصل و اضافه بمنصب پانصدی یکصد سوار -

بیست و پنجم شهریور مطابق دوازدهم ربیع الاول محفل فرخنده میلاد حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم برسم معهود هر ساله انعقاد یافت - درین شب بزرگوار بادشاه دیندار از روی نهایت ادب بر اورنگ خلافت روی زمین جلوس اقدس نه فرموده مسند نشین گشتند - و دین سر

نقطه خاک اغبر را روکش چرخ اخضر ساخته هفت طبقه زمین را پایه کرسی سپهر هشتمین دادند - نخست در آن محفل خاص خوان اطعام عام کشیده انواع اطعمه و اشربه و حلویات و تنقلات و فواکه خشک و تر بترتیب چیده شد - و بعد از برخاستن خوان نوال روایح اقسام بخورات طیبه و نفحات انواع خوشبویها از همه سو برخاست - و تمام آن لیلۃ القدر به تلاوت و ذکر گذشته بامدادان سائر ارباب فضل و دانش و اصحاب صلاح و تقوی را خلعت فرجی و شال و امثال آن داده مبلغ بیست هزار روپیه بر جمیع ارباب عایم و اصحاب فقر و فاقه قسمت فرمودند -

درینولا کمال دینداری و حق پرستی حضرت بادشاه که همواره بر سر اظهار معالم شرع متین و اعلاء اعلام سنت حضرت خاتم النبیین اند ظهور و بروز تمام نمود - چنانچه بتازگی باعث تحریض و ترغیب آن حضرت در اجرای احکام و حدود شریعت محمدی علی شارعها الصلوة و السلام شده دیگر باره فرمانهای جهان مطاع در باب تنفیذ اوامر و نواهی ملت حضرت رسالت پناهی به حکام و صوبه داران سایر ممالک محروسه بتاکید تمام و مبالغه بسیار خصوص درباره سیاست شرعی ارسال داشتند - و در ماده عدم احداث بیوت اصنام و منع و نهی کفره از مرمت بتکدهای مشرف بر ایدام و شرب خمر و سایر مسکرات و بیع و شراء آن نهفته و آشکار و منع کفار و اشرار از ممانعت و تعرض احوال هندوی که اراده مسلمانی داشته باشد و زجر آن مشرکان فجار در باب سوختن اموات به نزدیکی قبرستان اهل اسلام و ساختن قبه علامت^۱ [بر سر سوختگان] ایشان و منع آن ملاعین از سر ایذاء اطفال مسلمانان که بحسب اتفاق در قرای متمردان اسیر سپاهیان شده باشند تاکید را بسرحد احتیاط رسانیدند - راجه بختاور پسر راجه راج شده که براهنایی سعادت اسلام آورده بود به عنایت خلعت و انعام ده هزار روپیه سرافراز گردید -

۲ [هشتم] ماه مذکور اسلام خان که بعد از تغیر صوبه داری گجرات در عرض راه حسب الامر عالی از اوچین به برهانپور شتافته بود از دریافت ملازمت اسعد سعادت اندوخته هزار روپیه و هزار مهر برسم نذر و موازی

(۱) ع [بر سوختگاه زنان] ل - (۲) ع [دهم] ل -

بک لک روپیه را جواهر مرصع آلات از نفایس و نوادر گجرات بر سبیل پیشکش گذرانید - و نظام الملک و فتح خان که خانخانان نظر بند مصحوب خان مذکور بدرگه والا فرستاده بود در همین روز سعادت اندوز ملازمت گشتند - نظام الملک حسب الامر عالی حواله سید خانجهان شد که در قلعه گوالیار با یکی از خویشان او که پیشتر در فتح احمد نگر بدست آمده بود یکجا نگاهدارد - و فتح خان را باوجود بدعهدی و شرارت سرشت و فساد نیت قابل منصب ندانسته مبلغ دو لک روپیه بطریق سالیانه مقرر نمودند و قیل نیز مرحمت شد -

دوازدهم ماه مذکور مطابق سلخ ربیع الاول سنه هزار و چهل و سه هجری فرخنده محفل جشن وزن مبارک قمری سال چهل و چهارم از عمر بیشمار خدیو روزگار بآئین هرساله آذین و تزئین یافت و سایر رسوم و آداب آن فرخنده روز سعادت اندوز بظهور رسید - چون قرارداد خاطر اشرف آن بود که هرگاه که سرداری سپاه ظفر دستگاه در یساقی از مهمات دولت بیکی از شاهزادهای والا قدر تفویض رود منصب والا بنام نامی آن والا گهر تجویز افتد - و در همین ایام چنانچه سابق ذکر یافت شاهزاده شاه شجاع هنگام یورش دکن مرتبه منصب عالی یافته بودند بنابراین بطریق اولی تعیین منصب مهین شاهزاده لزوم عقلی داشت - لاجرم درین روز مبارک تارک شایستگی آن والا گهر بمنصب دوازده هزاری ذات و شش هزار سوار و مرحمت خاص آفتاب گیر سربلندی یافته دقایق مقدار آن نامدار از عنایت علم و نقاره و طومان و طوغ و دستوری نصب بارگاه سرخ در سفرها به علو درجات اقتدار اختصاص پذیرفت - عمدة الدوله اسلام خان بخدمت میربخشی گری از انتقال صادق خان و مرحمت خلعت سرافرازی یافت - و بنابر حسن اتفاق عدد حروف بخشی ممالک با تاریخ استبعاد آن فذالک افراد دفتر استعداد بدین سعادت عظمی موافق آمد - خان دوران به مرحمت خلعت و شمشیر خاصه و اسپ و قیل و سعادت تعیین در فوج با شاهزاده عالم شاه شجاع مختص گشته مرخص شد - شمس الدین ولد نظر بهادر بمنصب هشتصدی ذات و سوار و حیات خان داروغه آبدار خانه به سرکردگی خدمتگاران و منصب هشتصدی ذات

و دو صد سوار و باقی بیگ قلماق از زمره غلامان صاحب اعتماد بمنصب هفتصدی پانصد سوار و مکرمات خان بخدمت فوجداری اکبرآباد و بمنصب دو هزار سوار و قاضی محمد سعید از تغیر او بخدمت دیوانی بیوتات و منصب هزار سوار و زین الدین علی برادر اسلام خان از تغیر او بخدمت داروغگی داغ و تصحیح سرافراز و مرسلند گردیدند -

درین سال به تجویز منیجان دیگر باره طلا و نقره که هموزن آنحضرت شده بود بر ارباب استحقاق قسمت فرمودند - و بخاصیت تصدیق که دفع و رافع انواع بلیات است چنانچه اخبار معجز صادق تصدیق آن میناید در همه سال مطلقا مکروهی پیرامن وجود اقدس نگشت - درین سال پرسیتم سنگه نبیره راجه راج سنگه که بدلت هدایت از قیه ضلالت و غوایت انحراف جسته به شاه راه مستقیم حق گزاینده بود منظور نظر انور شده به سعادت مند نامور گشت - و بمرحمت خلعت خاصه و هزار روپیه انعام اکرام یافت -

پنجم ماه مذکور محمداور خان که سابقاً کیفیت نیکو خدمتی او گذارش یافت از دکن سعادت گرای گشته بشرف ملازمت اشرف رسیده مشمول انواع عوطف گشته بمنصب چهار هزار سوار و دو هزار سوار و عنایت خلعت و کهنه مرصع و اسپ و فیل یافته به نهایت مراتب مدعا رسید - و ضم انعام بیست هزار روپیه نقد با این مراتب جبر کسور و تلافی فتوری که باحوال او راه یافته بود نمود و بارفع حاجات و ارتفاع درجات در سرکار مونگیر از صوبه بهار جاگیر یافت - دوازدهم ماه خیرات خان ایلچی قطب الملک که در نخستین سال جلوس هایون فال بایران شتافته بود اکنون معاودت نموده آهنگ گلکنده داشت از سعادت اندوزی زمین بوس درگاه والا بکام خاطر فیروزی یافته سه راس اسپ عراقی با چند استر بروعی و شتر بختی و انواع نفایس اقمشه ایران برسم پیشکش کشید -

بیست و پنجم ماه مطابق چهاردهم رجب سال مذکور خجسته انجمن وزن مبارک شمسی سال چهل و سوم از عمر پائنده بآئین فرخنده آراستگی یافت - و جمیع مراسم معهوده و آداب مقررۀ این روز از داد و دهش بظهور رسید - علامی افضل خان از اصل و اضافه بمنصب شش

هزاری ذات و سوار سر سرافرازی برافراخت - از بدایع امور غریبه که درین روز تفرج آن روی داده باعث حیرت نظارگیان شد اینکه مقرب خان دکنی امپی معلم بازنده پیشکش نموده - که از کمال دلیری بی محابا با زنده فیل که مست نبود یا چاوه فیل که بسیار کلان نباشد روبرو می شد - و دستها بر پیشانی و کله فیل استوار نموده خرطوم و سر او را بدندان می گرفت - چون فیل بزور از خود دور میکرد باز رخ بسوی هم نبرد آورده بر گرداگرد فیل فرزین وار خانه خانه بجهت و خمیز در می آمد - و حریفانه مترصد غفلت خصم و منتہز فرصت خود بوده فرزین بند فیل می پرداخت - تا که رفته رفته خود را بحریف خویش رسانیده دندان بر کفل و سایر اعضای او بند می کرد و چندان شگرفی و بوالعجبی بظہور می آورد که فیل را بی دست و پا کرده در عرصه میدان فیل بند مات حیرت می ساخت -

باز دهم بہمن منزل مہین شاہزادہ داراشکوہ کہ درینولا حضرت و اہب متعال آن سعادت مند جاوید را از کریمہ سلطان پرویز مرحوم صبیئہ فرخندہ لقا کرامت فرمودہ نوید سعادت قدوم و برکت قدم دادہ بود از فیض ورود حضرت ظل سبحانی مورد انواع میامن آسانی و برکات جاودانی گردید - بادشاہزادہ خردور سایر مراسم آداب چنانچہ حق مقام بود بجا آورده دو تقوز پارچہ با جمہر مرصع بہ عین الدولہ و خلعتہای فاخرہ ہمہ پنہا عطا کرد -

انتصاب پذیرفتن رایات ظفر آیات

موکب منصور بہ صوب پنجاب

چون خطہ خاک پاک لاہور کہ در حقیقت آبروی عالم آب و خاک است و بی شک بقعہ ایست از بقاع مبارکہ ارض و لہذا بنا بر کمال دریافت قسمت سعادت از عہد ہاستان باز پیوستہ ہای تخت سلاطین عظام ہندوستان و مرکز دولت ایشان بودہ و نیز اکثر اوقات دارالسلطنت خداوندان این دولت کدہ عظمیٰ شدہ چون مدتی متہادی از ادراک سعادت ورود موکب مسعود این عزیز کردہ الہی مقتدر و مباهی نہ گشتہ

ازین برکت سامی بی نصیب بود - درین وقت که مدت محرومی بانها رسیده نوبت سعادتمندیا در آمد این معنی محرک اراده آن حضرت آمده آهنگ نهضت بدان سمت بر قصد اقامت و اندیشه درنگ قهارا گرفت - معینا برخی از سعادت نصیب های بقعه کامل نصاب کشمیر دلیذر موید تمشیت آن مشید و مؤکد رسوخ آن نیت گشته عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - لاجرم روز پنجشنبه چهاردهم بهمن ماه مطابق سوم شهر عظمت بهر شعبان سال مذکور طایعه افواج بحر امواج موکب منصور بجانب پنجاب و صوب لاهور متوجه شد - و در موضع گهات سامی که نزدیک دارالخلافت واقع است بجهت مصلحت تهیه مصالح سفر احاد مردم و رعایت الحاق بازماندگان که ستوده آئین های این سلطان سلاطین رعیت پرور دادگر است سه روز درنگ اتفاق افتاده - و از آنجا خان عالم را که در فن میرشکاری و نگهبانست جمیع جوارح طیور و پرانیدن سایر جانوران شکاری مهارت تمام دارد بسعادت همراهی رکاب ظفر انتساب مفتخر و مباهی ساختند که تفرج صیدگاه پالم نموده از دهلی باز گردد - و همدرین روز خان مشارالیه بانعام هزار و پانصد اشرفی و حاکم خان را بمرحمت چهار صد اشرفی و شیر خان ترین را بعنایت ده هزار روپیه اکرام بخشیدند - هژدهم ماه از آنجا کوچ فرموده بجهت رعایت احوال رعیت جمعی از سواهیان شکوه مند را بجهت نگاهبانی زراعت تعین فرمودند تا از عبور لشکر پناور که بهنگام قلت عرض آن بیش از یک گروه می باشد ضرر کلی به زیردستان نرسد - و با این همه مردم متصدی برآورد پایمالی زراعت مقرر فرمودند که از روی حق و راه حساب بی حیف و میل جبر کسر و تلافی نقصان مالی ایشان از خزانه عامره نمایند -

بیست و پنجم ماه مذکور مطابق چهاردهم شهر شعبان در قصبه متھرا که از قدیم الدهر پرستشگاه معتبر هندوان است مقام فرمودند - چون در بیشه برابر مهابن بر آن سوی رودبار چند شیر تنومند گوزن افکن مسکن گرفته آزار و اضرار تمام بانعام و مواشی رعیت حوالی و حواشی

میرسانیدند - بنابر دفع ضرر زبردستان بیدرتنگ آهنگ میدان زبردست ددی چند نموده فیل سوار دو قلاده شیر تناور و دو دیگر ماده را که در تنومندی ازینها زیاده بودند صید فرموده و یک شیر بچه زنده گرفته معاودت فرمودند - و شب این روز برکت افروز که لیلةالبرات بود باوجود عدم تهیه سامان طرازان کارخانجات سلطنت بنابر امر گیتی مطاع هر دو کنار رودبار جون و کشتیهای میان آب را چراغان کردند که مانند آن در نظایر این روز بی نظیر در نظر نیامده بود - در منزل چهارم باز در عین گرمگاه روز دو شیر قوی هیکل را به تفنگ خاصه صید نمودند - یکی بوزن هفت من و ده سیر و دیگر که ماده بود به پنج من رسید -

چهارم اسفندار اعتقادخان صاحب صوبه دهلی در یک منزل شهر از کمال بلند اقبالی بسعادت تقبیل حلقه هلالی رکاب مبارک آن سرور که تاج تارک گردن کشان هفت کشور است رسید - و ازین رو سر حلقه سرافرازان گیتی از امثال و اقران خود شده برین سر فرق افتخار به فلک قمر رسانید - و روز دیگر سلیم گده که بر کنار رودبار جون واقع است از نزول اقدس آن حضرت روکش مدینه الاسلام بغداد گشت - و آب رودش که از زهاب چشمه سار کوثر و تسنیم است باعث ذهاب آبروی فرات و نیل گردیده آتش رشک در دل دجله بغداد بل در جان عین الحیات و سلسبیل افکند - این موضع دراصل بنا نهاده سلیم خان پسر متیر خان افغانست که بعد از اساس افکندن چار دیوار آن بنابر عدم مساعدت روزگار فرصت عمارت نیافته ناتمام مانده بود - حضرت جنت مکانی را نزهت این مکان جنت نشان دل نشین افتاده آنرا عمارت و مرمت فرمودند - و نشیمن های خوش و منزلهای دلکش بنا نهاده در هر آمد و شد دارالملک دهلی آنجا اقامت می نمودند - بجملاً حضرت سیاهان مقامی در روز دوم اقامت سلیم گده که هفتم ماه بود همعنان فتح و ظفر سوار شده بحسب زیارت روضه حضرت جنت آشیانی هایون بادشاه شتافتند - و بعد از اقامت مراسم طواف آن عالی مقام ادای وظایف زیارت آن حظیره خطیره که اشرف و ایمن اماکن متبرکه این کشور است انعام خدام و مجاوران و امثال آن بجا آورده متوجه زیارت مرقد مقدس قسوة السالکین

و برهان العارفین سلطان المشایخ شیخ نظام الدین اولیاء شدند - و از روی عتیدت تمام بر سبیل استفاضه انواع میامن و برکات اندوخته به پرتو قرأت فاتحه فاتحه مشاعل انوار مزید روح و راحت در آن خاک پاک برافروختند - و مبلغ پنجهزار روپیه از سرکار خاصه شریفه سوای آنچه شاهزادغای والا قدر گذارنیده بودند به حسب امر اعلیٰ معتمدان درگاه والا باصحاب استحقاق دارالملک دهلی رسانیدند -

هشتم ماه بجانب پالم ره گرای شده عمارت عالی که در آن مقام اساس نهاده آنحضرت است از نزول اشرف سمو مکانت سپهر اطلس یافت - چهار روز در آن فرخنده زمین به نشاط صید و صید نشاط پرداختند - درین ایام صیدی غریب و شکاری عجیب اتفاق افتاد که تفرج آن صورت فرح آمیز زنگ از خاطر ارباب صید زدود - و صورت معنی مذکور آنکه چون حضرت کشورگیر اقلیم شکار درین نخچیرستان سرگرم نشاط شدند قضا را در اثنای صید و سیر یک روز از تفنگ خاصگی که بخاص بان موسوم است چهل آهو سیاه شکار شد - چون این قسم صید بدیع از هیچ صیادی که عمر به نخچیر افکنی صرف کرده باشد چه جای بادشاهان عظیم الشان ستقول نیست - موجب افراط نشاط و باعث وفور انبساط طبع اقدس شد - چنانچه بی نهایت از جا در آمده فرمودند که ازین دست صیدی شاید از مبداء آفرینش هیچ بادشاهی شکار انداز را دست نداده باشد که در یکروز بدست خود از یک تفنگ چهل آهو زده باشد - طالبای کلیم از شعرای سرآمد پای تخت این رباعی به نظم آورده بعرض رسانید :

چون شاه جهان بادشه کشور گیر افکند بصید گاه پالم نخچیر
روزی به تفنگ خاصبان چهل آهو افکند که نفکند بیک صید دو تیر
درینولا بعرض مقدس رسید که بحسن سعی ظفر خان ابدال والی تبت
اطاعت پذیر شده روی زر از سکه مبارک نام نامی و سرمبر را از خطبه
القاب سامی منور نمود و نه اشرفی مسکوک به سکه مبارک که بر سبیل
نمودار با پیشکش بسیار از نفایس آن کشور ارسال داشته بود هفدهم ماه
بنظر مبارک در آمد - بیست و ششم ماه ساحت سرزمین هرگنه انباله که
در عهد بادشاهزادگی داخل محل جاگیر خدیو هفت کشور بوده پیوسته

پرتو توجه به عبارت و ترتیب آن محل تابل می گذاشتند - درینولا بعد از مدت مدید فروغ پذیر پرتو ماه رایت ظفر هاله شد - و گل زمین باغی فردوس آئین که طرح افکنده عهد سعادت مهید بادشاهزادگی بود از پرتو نزول سعادت مقرون و برکت قدم فرخنده مقدم هایون داغ رشک بر دل سرایستان ارم گذاشت - و چون آن مکان فردوس نشان در آغاز جلوس مبارک به نواب بیگم صاحب مرحمت شده بود عارتی لابق شان برستاران آن قره حور عین و رابعه بنات سپهر برین نداشت بنا بر آن متصدیان مهیات آن پرگنه باساس نهادن نشیمن های دل نشین فرمان پذیر گشتند -

بیست و نهم قصیده سرخند که از جمله خالصات است مضرب سراق اقبال شد - و عرصه باغ حافظ رخنه که در عهد حضرت عرش آشیانی طرح پذیرفته رفته رفته از ترتیب و سرمت جنت مکانی شاهد قابلیت آن بسرحد نهایت خوبی و مرغوبی گرائیده بود - و درختانش رشک طوبیلم شده سدره آسا به منتهای مرتبه کمال رسیده بودند از میامن ورود اقدس غیرت افزای فلک اطلس گشت - و نشمین های دلکش آن باغ که بغایت دانشین و فیض بخش بودند از برکت نزول مقدس رشک فرمای هفت کاخ اخضر گردیده روکش این آبنومی طازم مقرنس آمد - چون وقت قدوم موکب نوروز گیتی افروز نزدیک شده بود و درین نزدیکیها تا دارالسلطنت لاهور جای دیگر که درخور تزئین انجمن جشن نوروزی باشد یافت نمی شد بنا بر آن بزم آرایان انجمن سور و مرور و پیرایه بندان محافل عیش و عشرت باتفاق سامان طرازان کارخانجات سلطنت باذین بندی این بزم دلپذیر بر اطراف تالابی که متصل بباغ طرح افکنده حضرت جنت مکانی بود مامور شدند -

[جلاد اول تمام شد]

صحت نامہ اغلاط

دیباچہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳	۸	لر دیدہ	گردیدہ
۳	۱۳	و او	واو
۶	۳	مضنف	مصنف
۷	۶	پنچ	پنج
۶	۷	ہشتاد ہجری	ہشتاد و دو ہجری
۹	۹	ہشتاد ہجری	ہشتاد و دو ہجری
۱۰	۲	نگشتن	نگاشتن
۱۱	۱	لرامی	گرامی
۱۱	۱۰	پیشتر	پیشتر
۱۳	۱۵	تار	تاریخ
۱۵	۱	من	متن
۱۳	۱۶	ہیہ	بہیا

کتاب

۱	۱۱	اذ کیا	از کیا
۷	۱۳	پر	پر
۱۵	۵	عبارت	عبارت
۱۶	۱۷	دہ	عدد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۸	۷	گرفتند بود	گرفته بود
۲۰	۲	برونق	بروفق
۲۰	۱۲	برادشتم	برداشتم
۲۱	۸	اخترع	اختراع
۲۱	۲۱	قضا را در	قضا را در وقتیکه
۲۱	۲۳	یافته	وقتیکه یافته
۲۱	۲۷	پنج	پنج
۲۲	۱۵	پیر و جوانی	پیر جوانی
۲۷	۳	پذیرفتند	پذیرفتند
۲۷	۱۲	انگشت	انگشت
۲۷	۲۳	پر	پر
۳۰	۱۳	پرستش	پریش
۳۵	۲۵	مانی	نمانی
۳۵	۶	پرهیز	پر هنر
۳۵	۲۳	کارپردازان	کارپردازان
۳۶	۶	فروغ	فراغ
۳۸	۱۸	فلی	محفل
۵۰	۲۸	سوی	سری
۵۳	۱۰	پنج	پنج
۵۳	۱۷	در یافتند	در یافتند
۵۶	۲۳	جبال	جبال
۵۷	۱۱	نوبنی	نوبتی
۵۷	۲۸	ولکتهاره	پهولکتهاره
۶۲	۱۳	مرادانه	مردانه
۶۲	۲۵	یاقمه	یافته
۶۳	۳	بپش	بیش

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۴	۱۰	نژاد	نژاد
۶۸	۹	آزموزه	آزموده
۷۰	۲۴	قرستد	قرستد
۷۱	۱۹	درگذشتند	درگذشتند
۷۳	۱۵	جهان تاب	آفتاب جهان تاب
۷۳	۲۵	پنج	پنج
۸۱	۳	تدبیر	تدبیر
۸۱	۱۵	برداز	پرداز
۸۲	۷	دغا	وغا
۸۴	۹	بصواب	بصوب
۸۶	۱۵	پروردهای	پروردهای
۸۷	۱۲	نخت	تخت
۸۷	۲۸	مشقال	مشقال
۹۰	۱۰	خامات	خدمات
۹۰	۱۸	یط	محیط
۹۱	۱	هجری سنه	هجری
۹۱	۱۰	خویشن	خویشن
۹۸	۶	همه را	همه راه
۱۰۶	۱۸	شکوفه	شکوفه
۱۱۱	۱۸	نماخته	نماخته
۱۱۲	۱	راه	را
۱۲۴	۱۳	برد	برده
۱۲۴	۱۴	هنگام و مصلحت	هنگام مصلحت
۱۲۴	۲۵	که دهد	که رو دهد
۱۲۵	۸	جهان هوری گذشتند	جهان هوی گذاشتند
۱۲۷	۲۱	پی پایان	بی پایان

صنعه	مطر	خلط	صحيح
۱۳۰	۲۲	گذارنيدند	گذرانيدند
۱۳۷	۲۸	ر سمت	بر سمت
۱۳۹	۲۰	ساير ال	ساير محال
۱۴۰	۳	افضا خان	افضل خان
۱۴۱	۲۲	تويه	قويه
۱۴۲	۴	فضا	قضا
۱۴۳	۲۴	بتوها	بتدها
۱۵۱	۲۵	پتنه داخل	داخل پتنه
۱۵۴	۲۷	جوش	جوشن
۱۵۵	۶	محاطب	مخاطب
۱۶۴	۲۴	ڈاکٹر دانی	ڈاکٹر بزدانی
۱۶۵	۱	بقلب	بقلت
۱۶۵	۱۹	اختيار	اختيار
۱۸۱	۸	دارالمک	دارالملک
۱۸۱	۱۰	نانوانی	فانوانی
۱۸۵	۱۲	موره	همواره
۱۸۷	۷	ر دميد	بر دميد
۱۸۷	۱۷	يمن	يمن
۱۸۷	۲۱	مزل	منزل
۱۹۰	۳	فاخه	فاخره
۱۹۱	۱۵	بيگم	بيگم
۱۹۱	۲۰	يط	محيط
۲۰۳	۲۸	خار	خارج
۲۰۶	۲۷	کمر	کمتري
۲۱۰	۳	آجا	آجا
۲۱۰	۴	منقص	منقص

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۶۹	۱۱	سر پنجه	سر پنجه
۳۷۳	۱۶	رتن	برتن
۳۷۴	۷	اکنون او	اکنون بی او
۳۷۸	۱۰	آ دن	آمدن
۳۸۰	۱۹	شکستند	شکستند
۳۸۹	۹	ماند اند	مانده اند
۳۹۸	۳	ترکنار	ترکتاز
۴۱۱	۱۴	نخریب	تخریب
۴۱۵	۵	بانصد	پانصد
۴۲۱	۱۹	روگار	روزگار
۴۳۰	۲۰	صیریحان	نصیریحان
۴۳۱	۱	قا	قائیر
۴۳۴	۱۸	او یسه	اودیه
۴۳۴	۲۱	اله باد	الله آباد
۴۳۶	۱۵	فل	محل
۴۳۸	۲۱	نفاپس	نفاپس
۴۴۶	۵	معادیر	معاذیر
۴۴۹	۱۶	مصارت	مصارف
۴۵۴	۲۴	ششم	ششم [جلوس
۴۵۵	۲۲	خدبو	خدبو
۴۵۶	۴	نو وزی	نو روزی
۴۵۷	۳	بدونت	بدولت
۴۶۳	۷	دیگر	دیگر
۴۶۴	۷	آ ای	آهای
۴۶۶	۱۰	پمشر	بیشتر
۴۶۷	۳	عظمه	عظمی

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۷۸	۸	اسل	امل
۳۸۸	۲۵	لقریب	عنقریب
۳۸۸	۲۶	ی رسد	می رسد
۳۹۵	۷	پیغودی	پیغودی
۵۰۳	۸	یل	فیل
۵۰۶	۹	راہ	را
۵۰۶	۱۰	ہمہ ا	ہمہ جا
۵۱۱	۲۱	را ور	واتھور
۵۱۳	۱۷	ادام	انہدام
